پرونده علمی:

بیت المال

پژوهشگر:

سید اسد الله موسوی عبادی

## بیت المال در لغت

### آبادیس

لغت نامه های فارسی در این سایت

https://abadis.ir/fatofa/%D8%A8%DB%8C%D8%AA-%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84/

#### لغت نامه دهخدا

بیت المال. [ ب َ تُل ْ ] ( ع اِ مرکب ) بیت الاموال. ( آنندراج ). خانه ای که مال غنیمت و مال متوفی بعد از ضبط در آن نگاه دارند. ( غیاث ). || خزانه اسلام. ( از اقرب الموارد ). و درلطائف بمعنی آن مال است که همه مسلمانان را در آن حق باشد. ( غیاث ). جایی که در آن مالی را گذارند که همه مسلمانان را در آن حقی باشد و در عهد خلفای عبارت بود از خزانه دولت اسلام. ( ناظم الاطباء ). مرکز اموال و دفاتر دولتی در اسلام. خزانه خلافت اسلامی. بنابرمشهور نخست کس در تاریخ اسلام عمر بود که بیت المال را تأسیس کرد. و مازاد اموال غنیمت را در آن نهاد و دیوانی مرتب ساخت و نام کسانی را که در بیت المال وظیفه داشتند در آن ثبت نمود. خزانه دولت :

چون خداوند سخا در کف راد تو بدید

گفت با بخشش تو بس نبود بیت المال.

فرخی.

و درخواست که بوجهی نیکوتر امیر را گویند و باز نمایند که از بیت المال بر اوچیزی بازنگشت. ( تاریخ بیهقی چ ادیب ص 370 ). اگر این دزدیها و خیانت ها که ابوالقاسم کثیر و شاگردان وی کرده اند دریابی و بیت المال بازآری خوب پسندیده کرده باشی. ( تاریخ بیهقی چ ادیب ص 242 ). و قرارداد که از آن کوره جمله دوهزار درم خدمت بیت المال کنند. ( فارسنامه ابن البلخی ص 11 )... و جزیت و حقوق بیت المال بطور استقصاء بشناسند. ( کلیله و دمنه ).

نماند کس که ز انعام تو بروی زمین

نیافت بیت المال و نساخت باب الطاق.

خاقانی.

نداند که خزانه بیت المال لقمه مسکین است. ( گلستان ). || خزانه دولت : گشتاسب بفرمود تا کبیسه کردند... و گفته این روز را نگاهدارید و نوروز کنید که سرطان طالع عمل است و مر دهقانان را و کشاورزان را بدین وقت حق بیت المال دادن آسان بود. ( نوروزنامه ). || مطلق مالیات حقوق دیوانی. || ( اِخ ) در علم احکام نجوم بیت المال پس از بیت النفس باشد و آن بیت دوم است. ( یادداشت بخط مؤلف ) :

باز وقت ظفر به بیت المال

سگ تر دیده ام ز طالع خویش.

#### فرهنگ معین

( ~. لْ ) [ ع . ] (اِمر. ) خزانة کل مملکت .

#### فرهنگ عمید

۱. [مجاز] اموال عمومی متعلق به دولت اسلامی.

۲. خزانۀ دولت اسلامی.

### قاموس نور لغت نامه های فارسی

بیت المال عنوان ترکیبی است و با این عنوان در کتاب های لغوی بررسی نشده است و به صورت مستقل بحث شده است فلذا عنوان بیت المال از منابعی که آن را بیان نموده اند در این سایت قابل مشاهده است نسبت به معانی استقلالی این دو عنوان باز در این سایت اطلاعات بسیاری است مراجعه شود

http://qamus.inoor.ir/fa/search?query=%D8%A8%D9%8E%D9%8A%D9%92%D8%AA-%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84&searchDepth=root

بيت المال

اموالى است كه از زكات و صدقه و به جز آن‌ها در خزانۀ دولت اسلامى جمع مى‌شود و به مديريت اين اموال، ديوان بيت المال گفته مى‌شود. جواهر الكلام موارد استعمال: در صورتى كه ملتقط قادر به ادارۀ زندگى لقيط نباشد، مخارج لقيط از بيت المال پرداخت مى‌شود. شرح لمعه، كتاب لقطه (اصطلاحات فقهی , ج1 , ص97)

بيت المال: محلّ نگهدارى اموال عمومى. بيت المال به مكانى گفته مى‌شود كه اموال عمومى متعلّق به همۀ مسلمانان در آن‌جا فراهم و نگهدارى مى‌شود تا در مصالح آنان صرف گردد. عنوان «بيت المال» بر خود اموال نيز اطلاق مى‌گردد. در كلمات فقها عنوان ياد شده بر محلّ نگهدارى اموال متعلّق به قشر خاصّى از مسلمانان همچون خمس و زكات و نيز بر محلّ نگهدارى اموال ويژۀ امام عليه السّلام همچون انفال، اطلاق شده است. از اين عنوان در بابهاى زيادى نظير طهارت، صلات، زكات، خمس، حج، جهاد، تفليس، سبق و رمايه، طلاق، لقطه، ارث، قضاء، شهادات، حدود، قصاص و ديات، سخن رفته است. مهم‌ترين محورها و موضوعات مربوط به اين عنوان عبارت است از: منابع بيت المال: منابع بيت المال دو نوع است: 1. منابعى كه در شرع مصارف خاصّى براى آن تعيين نشده است. 2. منابعى كه مصارف خاصّى براى آن تعيين شده است. منابع نوع اوّل: اين نوع منابع نيز دو گونه است: 1. منابعى كه متعلّق به عموم مسلمانان است و در مصالح عمومى آنان صرف مى‌شود. اين منابع عبارتند از: اخراج ( ← خراج) و مقاسمه ( ← مقاسمه) (درآمد حاصل از زمينهاى فتح شده با قهر و غلبه)، جزيه ( ← جزيه)، سهم سبيل اللّه از زكات ( ← زكات)، اموالى كه وصيّت شده در امور خيريه صرف گردد و غير آنها از چيزهايى كه به عموم مسلمانان تعلّق دارد.(1) 2. منابعى كه به لحاظ منصب رسالت يا امامت، ملك رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله يا امامان عليهم السّلام است و درآمد حاصل از آنها در اختيار آنان قرار مى‌گيرد تا هرگونه صلاح بدانند هزينه كنند. اين نوع منابع عبارتند از: انفال ( ← انفال) و سهم امام عليه السّلام از خمس ( ← خمس).(2) منابع نوع دوم: اين نوع منابع عبارتند از زكات-جز سهم سبيل اللّه-و سهم سادات از خمس. مصارف بيت المال: از آنچه در منابع بيت المال گفته شد روشن مى‌شود كه مصارف آن نيز-برحسب نوع منابع از حيث عموميت و خصوصيت-متفاوت است. منابعى كه به عموم تعلّق دارد، در مصالح مسلمانان اعمّ از فرهنگى، سياسى و غير آن صرف مى‌شود و منابعى كه به امام عليه السّلام تعلّق دارد طبق نظر و صلاحديد ايشان به مصرف مى‌رسد. مصارف منابع نوع دوم، خاص است و تنها به كسانى كه تحت يكى از عناوين مشخّص قرار دارند، تعلّق مى‌گيرد كه در ذيل عنوان خمس و زكات از آن ياد خواهد شد. در اين مقاله به نمونه‌هايى از مصارف نوع نخست اشاره مى‌كنيم. 1. متصدّيان برقرارى نظم و امنيت در جامعه مانند حاكمان و واليان،(3)قضات و منشيان آنان،(4)نيروهاى نظامى و انتظامى(5) -كه تمام‌وقت در خدمت جهاد و آماده بر اين امر هستند-، كارشناسان تقسيم اموال مشترك،(6)حسابدار بيت المال(7)و اجراكنندۀ حدود.(8) در اينكه استحقاق و ارتزاق از بيت المال براى قشرهاى ياد شده منوط به نياز آنان است يا براى هر فردى كه انجام دادن كار بر او واجب عينى ( ← وجوب عينى) نيست و از سوى حكومت عهده‌دار آن شده، جايز مى‌باشد، اختلاف است ( ← ارتزاق). 2. اقامه و احياى شعائر و آموزه‌هاى دينى همچون پرداخت مستمرى به مؤذّن،(9) امام جماعت، معلّم قرآن،(10)اعزام افراد به حج و زيارت قبر پيامبر صلّى اللّه عليه و آله در صورتى كه ترك آن-به جهت عدم تمكّن مالى-موجب تعطيلى حج و زيارت گردد.(11) 3. نيازمنديهاى مرتبط با مصالح عمومى مانند خريد ساز و برگ جنگى به منظور تقويت و تجهيز بنيۀ دفاعى مسلمانان،(12)يا مصالح شخصى‌اى كه به‌گونه‌اى مرتبط با مصالح عمومى است به شرط آنكه تدارك آن از راه ديگر ممكن نشود و اهمال آن نيز جايز نباشد، مانند نفقۀ خانوادۀ بى‌سرپرست شهدا،(13) هزينۀ ازدواج افرادى كه نيازمند ازدواج هستند ولى تمكّن مالى ندارند،(14)نفقۀ زنى كه شوهرش غايب است و كسى كه نفقۀ او را تأمين كند ندارد،(15)هزينۀ كفن و دفن مردۀ مسلمانى كه مالى نداشته و كسى نيز عهده‌دار آن نشده است،(16)نفقۀ سادات نيازمند در صورت عدم كفاف سهم آنان از خمس(17)و نفقۀ لقيط (كودك پيدا شده) در صورتى كه مالى نداشته باشد و كسى نيز تبرّعا ( ← تبرع) عهده‌دار آن نشود.(18) 4. جبران زيان و خسارت وارد بر مسلمان از ناحيۀ اشتباه حاكم در حكم در صورت مقصّر نبودن وى، مانند آنكه به سبب حكم حاكم، مالى از مسلمانى تلف شود يا عضوى از وى به جهت قصاص قطع گردد. در اين موارد، غرامت از بيت المال پرداخت مى‌شود(19)و نيز براى جلوگيرى از پايمال شدن خون مسلمانى كه به اشتباه كشته شده و امكان پرداخت ديۀ او از سوى عاقله ( ← عاقله) به سبب عجز يا عدم وجود آنان منتفى است، ديۀ وى از بيت المال پرداخت مى‌گردد.(20) بنابر قول مشهور در قتل عمد يا شبه عمد، در صورتى كه قصاص قاتل به سبب مرگ يا فرار وى ممكن نباشد و امكان پرداخت ديۀ او از مال قاتل و نيز نزديكان و خويشان وى وجود نداشته باشد، ديه از بيت المال پرداخت مى‌شود.(21) متولى بيت المال: امام عليه السّلام و نايب او متولى بيت المال است و هرگونه صلاح ببيند آن را در مصالح مسلمانان هزينه مى‌كند.(22)حاكم جائر حقّ تصرّف در بيت المال ندارد؛ ليكن در صورت تصرّف و هزينه كردن آن در مصالح مسلمانان در اينكه ذمّه‌اش برى مى‌شود يا ضامن خواهد بود، اختلاف است.(23)البتّه اگر سلطان جائر از بيت المال چيزى به كسى ببخشد، به قول مشهور گرفتن آن بر وى جايز مى‌باشد بلكه بر جواز ادّعاى اجماع شده است.(24) سرقت از بيت المال: كسى كه از بيت المال دزديده است اگر مقدار سرقت شده به اندازۀ سهم سارق از بيت المال يا كمتر از آن باشد، حدّ سرقت بر او جارى نمى‌شود ( ← سرقت)؛ ليكن اگر بيشتر باشد يا حقّى از بيت المال نداشته باشد، در فرض رسيدن ارزش مال سرقتى، يا مقدار مازاد بر حقّش به حدّ يك چهارم دينار (مثقال شرعى طلا) و بيشتر، در جريان عدم جريان حدّ سرقت اختلاف است.(25)برخى قدما بر جريان حدّ سرقت (قطع انگشتان) ادّعاى اجماع كرده‌اند.(26) (1) . كتاب القضاء (آشتيانى) / 25؛ جواهر الكلام 157/21؛ جامع المقاصد 402/1 و 177/2 (2) . جواهر الكلام 260/39؛ كتاب البيع (امام خمينى) 495/2 (3) . المبسوط 75/2 (4) . جواهر الكلام 51/40-54 (5) . 214/21 (6) . 54/40 (7) . 52 (8) . مبانى تكملة المنهاج 353/1 (9) . جواهر الكلام 54/40 (10) . مسالك الافهام 350/13 (11) . العروة الوثقى 420/2 (12) . المبسوط 75/2؛ مستند العروة (الإجارة) / 144 (13) . المبسوط 73/2؛ مستند العروة (الإجارة) / 144 (14) . مجمع الفائدة 361/13 (15) . جواهر الكلام 293/32 (16) . 261/4؛ قواعد الاحكام 228/1 (17) . كتاب البيع (امام خمينى) 490/2 (18) . جواهر الكلام 165/38 (19) . 79/40 (20) . 443/43 (21) . مبانى تكملة المنهاج 126/2؛ جواهر الكلام 447/43 (22) . جامع المقاصد 476/3 (23) . فقه الصادق 65/15 (24) . 66 (25) . المبسوط 44/8-45؛ قواعد الاحكام 558/3؛ جواهر الكلام 483/41-486؛ مبانى تكملة المنهاج 284/1 (26) . الخلاف 450/5-451. (فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام , ج2 , ص155)

#### قاموس نور لغت نامه های عربی

بیت المال عنوان ترکیبی است و با این عنوان در کتاب های لغوی بررسی نشده است و به صورت مستقل بحث شده است فلذا عنوان بیت المال از منابعی که آن را بیان نموده اند در این سایت قابل مشاهده است نسبت به معانی استقلالی این دو عنوان باز در این سایت اطلاعات بسیاری است مراجعه شود

http://qamus.inoor.ir/fa/search?query=%D8%A8%D9%8E%D9%8A%D9%92%D8%AA-%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84&searchDepth=root

بيت المال

لغة: البيت: أصله مأوى الإنسان بالليل، و يطلق على المسكن و الدار و الملجأ. و بيت المال: خزينة المال، و هو المكان الذي يحفظ فيه المال. اصطلاحا: استعمل (بيت المال) عند الفقهاء في معنيين: أحدهما: المكان الذي تحفظ فيه الأموال العامّة المنقولة و تصرف لإدارة شئون الدولة، من خمس الغنائم و الفيء و الزكاة و الخراج و الجزية و غيرها ممّا هو بيد الحاكم. ثانيهما: الجهة التي تملك المال العامّ من قبيل مصالح عامّة المسلمين. و قد يطلق بيت المال و يراد به بيت مال الإمام عليه السلام، أي الأموال التي تخصّ الإمام بعنوان الإمام. و هذه غير أمواله الشخصية التي يملكها كسائر الناس، من قبيل: الأنفال، و سهم الإمام من الخمس، و ميراث من لا وارث له. قال ابن إدريس: «و إذا خلّف المسلم ولداً كافراً و لم يخلّف غيره من ولد، و لا والد، و لا ذي رحم، و لا زوج، و لا زوجة، و لا قريب، و لا بعيد من المسلمين، كان ميراثه للإمام عليه السلام.و قال شيخنا أبو جعفر في نهايته: (كان ميراثه لبيت المال).و أطلق ذلك، و مقصوده: لبيت مال الإمام دون بيت مال المسلمين». و قال أيضا في مسألة اللقيط الذي لا وارث له: «و قال شيخنا في نهايته: (كان ولاؤه للمسلمين).و هذا غير مستقيم على إطلاقه.و قال أيضا: (و إن ترك مالاً و لم يترك ولداً و لا قرابة له من المسلمين، كان ما تركه لبيت المال).و هذا أيضا على إطلاقه غير واضح، و إنّما مقصوده ههنا لبيت مال الإمام دون بيت مال المسلمين، فإذا كان كذلك فالمراد أيضا بقوله: (كان ولاؤه للمسلمين)، أي لإمام المسلمين...فإذا ورد لفظ في مثل ذلك بأنّه للمسلمين أو لبيت المال، فالمراد به لبيت مال الإمام». (موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البیت علیهم السلام , ج21 , ص386)

قيل هو كناية عن الأموال التي تجبى للإمام عليه السّلام أو لنائبه من الحقوق الشرعية بجميع أنواعها. (المعجم الشامل للمصطلحات العلمیة و الدینیة , ج1 , ص73)

بيت المال لغة: هو المكان المعدّ لحفظ المال، خاصّا كان أو عامّا. مأخوذ من البيت، و هو موضع المبيت. قال الراغب: أصل البيت مأوى الإنسان بالليل، ثم صار يقال للمسكن بيت من غير اعتبار الليل فيه. و يعبّر في اللغة عن مكان كل شيء بأنه بيته. و أمّا في الاصطلاح: فقد استعمل لفظ «بيت مال المسلمين» أو «بيت مال اللّه» في صدر الإسلام للدلالة على المبنى و المكان الذي تحفظ فيه الأموال العامة للدولة الإسلامية من المنقولات، كالفيء و خمس الغنائم و نحوهما إلى أن تصرف في وجوهها، ثم اكتفي بكلمة «بيت المال» للدلالة على ذلك، حتى أصبح عند الإطلاق ينصرف إليه. و قد تطوّر مفهوم «بيت المال» في العصور الإسلامية اللاحقة حتى صار يطلق على الجهة التي تملك المال العام للمسلمين من النقود و العروض و الأراضي. و على ذلك فبيت المال له شخصية اعتبارية، و يعامل معاملة الشخص الطبيعي من خلال ممثليه، فله ذمة مالية بحيث تثبت الحقوق له و عليه، و ترفع الدعوى منه و عليه. \* (التوقيف ص 150، المفردات ص 84، الأحكام السلطانية للماوردي ص 213، الأحكام السلطانية لأبي يعلى ص 235). (معجم المصطلحات المالیة و الاقتصادیة في لغة الفقهاء , ج1 , ص97)

قيل هو كناية عن الأموال التي تجبى للإمام (ع) أو لنائبه من الحقوق الشرعية بجميع أنواعها. (القاموس الجامع للمصطلحات الفقهیة , ج1 , ص65)

كناية عن الاموال التي تجبى للإمام (ع) أو لنائبه من الحقوق الشرعية بجميع أنواعها. (القاموس الفقهي , ج1 , ص38)

لغة: هو المكان المعد لحفظ المال خاصا كان أو عاما ، و اصطلاحا كما يقول ابن جماعة (ت 733 ه‍): «عبارة عن الجهة المخصوصة باستحقاق ما يستحقه المسلمون مطلقا و ليس مختصا بحرز مخصوص أو مكان معلوم» ، و كل مال مرصد لمصالح المسلمين فهو من مال بيت المال، و أول من اتخذ هذا البيت هو أبو بكر الصديق (ت 13 ه‍/ 634 م) عندما ولي معيقيب ابن أبي فاطمة . (معجم المصطلحات السیاسیة في تراث الفقهاء , ج1 , ص58)

استخدم هذا الاصطلاح في النظام الاسلاميّ‌،و يعني الإدارة التي تهتم بحفظ الأموال و تنظيمها. و هي شبيهة،في عصرنا الحاضر، بخزينة الدولة.أوّل من شيّد بيتا للمال الخليفة عمر بن الخطّاب، و كان يغذّيه بالموارد المالية التي تشمل:الجزية،الفيء،الغنيمة، الخراج،الزكاة،الميراث الذي لم يعرف له صاحب.و قد شبّه عمر نفسه إزاء بيت المال بقوله: «أنزلت نفسي من بيت مال المسلمين بمنزلة وصي اليتيم» (معجم المصطلحات الفقهیة و القانونیة , ج1 , ص91)

هي خزينة الإسلام. (التعریفات الفقهیة , ج1 , ص47)

بيت المال عند المسلمين

الدار التي يحتفظ فيها بأموال الأمة التي للإمام التصرف فيها أو حيازتها لأهلها.و قد نشأ بيت المال منذ أيام النبي[صلّى اللّه عليه و سلّم]،فقد وضع على الأموال أمينا و وضع صاحب جزية و صاحب عشر و صاحب خراج و عامل زكاة و خارصا[مخمنا] و عين خزنة و ضرب المكاييل. (معجم مصطلحات ألفاظ الفقه الإسلامي , ج1 , ص115)

بَيْتُ مال

خزانة الدَّولة:«إِيْراداتُ‌ بَيْتِ‌ المَال» (المنجد في اللغة العربیة المعاصرة , ج1 , ص133)

بَيْتُ الْمَال

خزينة الاسلام. (أقرب الموارد في فصح العربية و الشوارد , ج1 , ص216)

»خزانه‌ى دولت (فرهنگ ابجدی , ج1 , ص199)

بَيْت المال

خزينة الدَّولة خزينة الدَّولة (المنجد في اللغة العربیة المعاصرة , ج1 , ص1367)

## اصطلاحنامه های علم اسلامی

### اصطلاحنامه علوم اسلامی

#### گنجینه اطلاعات علوم اسلامی

در این آدرس 33 مورد عنوان بیت المال در اصطلاحنامه های علوم اسلامی موجود است و مرتبطات و مستندات آن نیز قابل مشاهده است

https://thesaurus.isca.ac.ir/search/%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84/0/1

## بیت المال در فرهنگ نامه ها ی موضوعی

### فرهنگ قرآن

در فرهنگ نامه ها بیت المال نیامده است ولی ذیل انفال آیات مربوطه آمده است

اطلاعات ذیل از نرم افزار جامع التفاسیر نور آوردم و در سایت ذیل نیز موجود است

https://quran.isca.ac.ir/fa/Qurantopic

فرهنگ قرآن **فرهنگ قرآن    ج‏5    295**

انفال‏

انفال جمع نَفَل، در لغت به معناى زيادت و عطيّه است‏[[1]](#footnote-1) و در اصطلاح فقهى عبارت است از ثروت‏هاى عمومى كه مالكيّت و چگونگى مصارف آن در اختيار پيامبر (ص) و جانشينان وى است؛ از قبيل: اراضى موات، جنگل‏ها، قلّه كوه‏ها، معادن، زمين‏هاى به دست آمده از دشمن بدون جنگ، زمين‏هاى مربوط به پادشاهان، ارث بدون وارث، غنيمت‏هاى به دست آمده بدون اذن امام، مراتع و كف درّه‏ها.[[2]](#footnote-2) در اين مدخل از واژه «انفال» استفاده شده است.

پرسش از انفال‏

1) پرسش مسلمانان از پيامبر (ص) درباره مالكيّت و تقسيم انفال:

يسلونك عن الأنفال قل الأنفال للّه والرّسول ....[[3]](#footnote-3) انفال (8) 1

تقسيم انفال‏

2) وجوب اطاعت از حكم خدا و رسول (ص) درباره مالكيّت و تقسيم انفال:

يسلونك عن الأنفال قل الأنفال للّه والرّسول ... وأطيعوا اللّه ورسوله ان كنتم مؤمنين‏. انفال (8) 1

3) اطاعت از خدا و رسول (ص) در احكام انفال، نشانه ايمان:

يسلونك عن الأنفال قل الأنفال للّه والرّسول ... وأطيعوا اللّه ورسوله إن كنتم مّؤمنين‏. انفال (8) 1

4) نزاع مجاهدان غزوه بدر در تقسيم انفال و غنايم آن:

يسلونك عن الأنفال قل الأنفال للّه والرّسول فاتّقوا اللّه وأصلحوا ذات بينكم ....[[4]](#footnote-4) انفال (8) 1

5) مؤمنان، موظّف به اصلاح و رفع اختلاف ميان خود درباره انفال و اموال عمومى:

يسلونك عن الأنفال قل الأنفال للّه والرّسول فاتّقوا اللّه وأصلحوا ذات بينكم ....[[5]](#footnote-5) انفال (8) 1

6) ناخشنودى برخى از مسلمانان از حكم خدا درباره تقسيم انفال و غنايم جنگ بدر:

يسلونك عن الأنفال قل الأنفال للّه والرّسول فاتّقوا اللّه وأصلحوا ذات بينكم ...

فرهنگ قرآن، ج‏5، ص: 296

كمآ أخرجك ربّك من بيتك بالحقّ وإنّ فريقا مّن المؤمنين لكرهون‏.[[6]](#footnote-6) انفال (8) 1 و 5

7) درخواست برخى از مسلمانان از پيامبر (ص)، مبنى بر بهره‏مند ساختن آنان از انفال و غنايم جنگ بدر:

يسلونك عن الأنفال قل الأنفال للّه والرّسول فاتّقوا اللّه وأصلحوا ذات بينكم وأطيعوا اللّه ورسوله إن كنتم مّؤمنين‏.[[7]](#footnote-7) انفال (8) 1

تقوا در تقسيم انفال‏

8) لزوم رعايت تقوا در برابر حكم خدا در تقسيم انفال:

يسلونك عن الأنفال قل الأنفال للّه والرّسول فاتّقوا اللّه .... انفال (8) 1

مالكيّت انفال‏

9) انفال، از آنِ خدا و رسول (ص):

يسلونك عن الأنفال قل الأنفال للّه والرّسول .... انفال (8) 1

مصاديق انفال‏

10) انفال داراى مصاديق و موارد متعدّد (درّه‏ها، كوه‏ها، جنگل‏ها و شن‏زارها، معادن و زمين‏هاى به دست آمده از دشمن بدون جنگ، اراضى موات، زمين‏هاى مربوط به پادشاهان و ارث بدون وارث):

يسلونك عن الأنفال ....[[8]](#footnote-8) انفال (8) 1[[9]](#footnote-9)

## بیت المال در دائره المعارف ها

### دائره المعارف قرآن کریم

پژوهشکده فرهنگ و معارف قرآن کریم

پرتال جامع علوم و فرهنگ معارف قرآن

اطلاعات ذیل از نرم افزار جامع التفاسیر نور آوردم و در این سایت نیز موجود است

https://quran.isca.ac.ir/fa/Home/Index

**دايرة المعارف قرآن كريم    ج‏5    15**

انفال:

اموال عمومى متعلق به امام و حكومت اسلامى‏

انفال از ماده «ن- ف- ل» و در لغت به معناى غنيمت، بخشش‏[[10]](#footnote-10)، افزون بر مقدار واجب‏[[11]](#footnote-11) يا زياده بر اصل‏[[12]](#footnote-12) آمده است، ازاين‏رو به نمازهاى مستحبى «نافله» گفته‏اند.[[13]](#footnote-13) در اصطلاح فقه اماميه نيز به اموال خاص معصوم‏[[14]](#footnote-14) و به تعبيرى ديگر اموالى كه مالك خصوصى ندارد و به امام و حاكم اسلامى تعلق دارد[[15]](#footnote-15) انفال اطلاق مى‏شود و از نظر اهل‏سنت غنايم و اموالى است كه افزون بر سهم غنيمت\* جنگجويان، به آنان داده مى‏شود.[[16]](#footnote-16) وجه نامگذارى اين اموال به انفال آن است كه اين اموال اضافه بر شركت پيامبر و امام در خمس\*، هديه خداوند به آنان است‏[[17]](#footnote-17) يا آنكه اين اموال ويژه پيامبر و امام بوده، افزون بر ملك خصوصى آنان است.[[18]](#footnote-18) برخى گفته‏اند: از آن جهت كه با حلال شدن اين اموال براى نخستين بار بر مسلمانان، آنان بر امتهاى پيشين برترى يافتند به اين اموال‏

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 16

انفال گفته شده.[[19]](#footnote-19)

انفال با مفاهيمى ديگر از جمله مباحات اصليه يا اوّليه، مشتركات، فئ\* و غنيمت از اين جهت كه همگى زايد بر مالكيت خصوصى است مشترك و از جهاتى با آنها متفاوت است؛ تفاوت انفال با مباحات اصليه در اين است كه مباحات اصليه ملك كسى نيست و هركس آن را حيازت كند مالك آن مى‏شود؛ مانند آبها، حيوانات وحشى، علفها و ماهيها[[20]](#footnote-20) برخلاف انفال كه بدون اذن، تصرف و تملك آن جايز نيست.[[21]](#footnote-21) مشتركات اموالى است كه به عموم مسلمانان تعلق دارد و همگان حق انتفاع از آن را دارند؛ مانند راهها، مساجد، كاروانسراها و بر خلاف انفال قابل تملك شخصى يا انتقال نيست.[[22]](#footnote-22) فئ در اصطلاح به اموالى گفته مى‏شود كه از كافران بدون جنگ به غنيمت گرفته مى‏شود[[23]](#footnote-23) و يكى از مصاديق انفال و نسبت ميان اين دو عموم و خصوص مطلق است؛ يعنى همه مصاديق فئ از انفال به شمار مى‏رود؛ ولى بسيارى از انفال فئ نيست. غنيمت اصطلاحاً به اموالى اطلاق مى‏شود كه در جنگ از كافران به دست مى‏آيد.[[24]](#footnote-24) نسبت غنيمت با انفال عموم و خصوص من وجه است؛ زيرا برخى غنيمتها، يعنى اموالى كه بدون جنگ و خونريزى يا بدون اذن امام به دست آيد[[25]](#footnote-25) جزو انفال است، هر چند برخى همه غنايم را مصداق انفال دانسته‏اند.[[26]](#footnote-26)

تشريع انفال و موارد آن:

پس از پيروزى مسلمانان در جنگ بدر\* ميان آنان بر سر تقسيم غنايم اختلاف پديد آمد، ازاين‏رو از رسول خدا در اين باره پرسيدند[[27]](#footnote-27) كه آيه نخست سوره انفال/ 8 نازل شد و قانون انفال را تشريع كرد:

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ». در مورد اينكه سؤال و اختلاف مسلمانان بر سر چه بوده اقوال متعددى نقل شده است؛ از جمله سؤال آنان در مورد مالكيت\* اين اموال يا اصل حرمت يا حليت غنايم، اختلاف در مورد شركت دادن مهاجران و انصار غير حاضر در جنگ در تقسيم غنايم و قرار دادن پاداشى از سوى پيامبر براى جوانان جهت تشويق آنان و اعتراض پيران به شريك بودن آنان‏

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 17

در اين پاداشها[[28]](#footnote-28) كه در پى اين سؤالها و اختلافات آيه فوق نازل شد و تكليف را روشن كرد.

در اينكه مقصود از انفال در اين آيه چيست نظرات گوناگونى بين مفسران و فقيهان مطرح است؛ مفسران و فقيهان اهل سنت بيشتر مصداق انفال در آيه فوق را غنايم جنگى و آنچه مرتبط با آن است دانسته‏اند. برخى از آنان منظور از انفال را غنايم جنگى دانسته‏اند.[[29]](#footnote-29) گروهى ديگر انفال را خمس غنايم جنگى‏[[30]](#footnote-30) يا اشيا و لوازم مقتول مانند اسلحه، كلاه، انگشتر، اسب كه به قاتل او تعلق دارد يا سهم اضافه‏اى كه امام و حاكم اسلامى براى تشويق جنگجويان اختصاص مى‏دهد[[31]](#footnote-31) دانسته‏اند؛ اما مفسران و فقيهان اماميه با استناد به روايات اهل بيت عليهم السلام‏[[32]](#footnote-32) مراد از انفال را فراتر از موارد پيشگفته دانسته و گفته‏اند: همه سرزمينها و اموال زايد بر ملك خصوصى مصداق انفال است؛ از آن جمله زمينهاى موات، زمينها و اموالى كه بدون جنگ از كافران گرفته مى‏شود (فئ)، آباديهاى بدون مالك، جنگلها، قله كوهها و وسط دره‏ها، اموال منقول و غير منقول اختصاصى پادشاهان كفر (صفايا و قطايع الملوك)، ارث بى‏وارث، غنايمى كه مجاهدان بدون اذن امام از كافران به دست مى‏آورند، برگزيده غنايمى كه در جنگ از دشمن به دست مى‏آيد،[[33]](#footnote-33) درياها و سواحل آن، رودخانه‏ها[[34]](#footnote-34)، هوا و فضاى اطراف كره زمين‏[[35]](#footnote-35)؛ اما در پاره‏اى مصاديقِ انفال اختلاف‏نظر وجود دارد؛ مانند تمام غنايم جنگى كه بيشتر فقيهان اماميه آنها را از انفال ندانسته‏اند[[36]](#footnote-36)؛ اما برخى همه غنايم را جزو انفال مى‏دانند.[[37]](#footnote-37) مستند اينان در اين رأى همان آيه انفال است كه در مورد غنايم جنگ بدر نازل شده و صريح در اين است كه اين غنايم از انفال است و به رسول خدا و حاكم اسلامى تعلق دارد. برخى از اينان در پاسخ اين پرسش كه چرا غنايم جنگى در روايات به طور صريح جزو انفال دانسته نشده گفته‏اند: ائمه عليهم السلام در صدد ذكر ديگر مصداقهاى انفال بوده‏اند تا گمان‏

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 18

نرود كه انفال منحصر در غنايم جنگى است‏[[38]](#footnote-38) و نيز معادن كه درباره آن آراى گوناگونى مطرح شده است.[[39]](#footnote-39) مفسران و فقيهان اماميه در پاسخ به اين اشكال كه چرا شأن نزول آيه انفال مورد خاص، ولى مصاديق آن بنابر روايات عام و متعدد است گفته‏اند: هرچند آيه در مورد غنايم جنگى نازل شده؛ اما پاسخ خداوند عام است و خداوند حكم واقعه خاص را با بيان حكم كلى آن تبيين كرده است، بنابراين، الف و لام در «الْأَنْفالِ» اوّل، الف و لام عهد ذهنى است كه اشاره به انفال مورد پرسش يعنى غنايم جنگى دارد و الف و لام‏ «الْأَنْفالِ» دوم، الف و لام جنس يا استغراق است كه همه موارد انفال را دربرمى‏گيرد.[[40]](#footnote-40) قرآن كريم در آيات 6- 7 حشر/ 59 نيز به بخشى ديگر از انفال (فئ) اشاره كرده است و اين اموال را خارج از سلطه خصوصى مسلمانان دانسته، مسئوليت آن را به رسول و حاكم اسلامى واگذاشته است: «وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى‏ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ وَ لكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلى‏ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ\* ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى‏ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى‏ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏ وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ...». اين آيات در مورد سرزمين و اموال بنى‏نضير\* نازل شد كه بدون جنگ و خونريزى به دست مسلمانان افتاد.[[41]](#footnote-41) قول ديگر اين است كه اين آيات درباره بنى‏نضير و بنى قريظه\* كه در مدينه و پيرامون آن از جمله خيبر و فدك مى‏زيستند نازل شد.[[42]](#footnote-42)

ديگر آيات مرتبط با انفال آيات 26 اسراء/ 17 و 38 روم/ 30 است كه خداوند در آنها به پيامبر فرمان مى‏دهد تا حق خويشاوندان را عطا كند:

«وَ آتِ ذَا الْقُرْبى‏ حَقَّهُ ...». در شأن نزول آيات فوق از طريق شيعه واهل سنت نقل شده كه هنگام نزول اين آيات پيامبر فدك را كه بدون جنگ و خونريزى از يهوديان خيبر ستانده بود به حضرت فاطمه\* عليها السلام عطا كرد.[[43]](#footnote-43) از امام باقر و امام صادق عليهما السلام نيز رواياتى در تأييد اين معنا نقل شده است.[[44]](#footnote-44)

مالكيت انفال:

قرآن كريم در آيه 1 انفال/ 8 كه در مورد غنايم جنگ بدر نازل شده همه انفال را ملك خدا و رسول دانسته است: «قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ»؛ اما در آيه 41 همين سوره تنها خمس غنايم را متعلق به خدا و رسول دانسته‏

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 19

و بقيه را به پيكارگران اختصاص داده است:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏»؛ همچنين در آيه 6 حشر/ 59 اموالى را كه بدون پيكار از كافران به دست مى‏آيد (فئ) و بخشى از انفال است متعلق به رسول خدا دانسته است: «وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى‏ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ وَ لكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلى‏ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ»؛ اما در آيه بعد اين اموال را متعلق به خدا و رسول و ذوى القربى و گروهى از نيازمندان شمرده است: «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى‏ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى‏ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏ وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (حشر/ 59، 7)، ازاين‏رو اين مسئله موجب شده است كه مفسران و فقها در مورد مالكيت انفال و چگونگى حل تنافى ظاهرى ميان اين آيات آراى متعددى مطرح كنند. در مورد حلّ تعارض دو آيه اول سه نظريه مطرح است:

1. برخى از مفسران به ويژه اهل سنت آيه خمس (41 انفال) را ناسخ آيه انفال دانسته و گفته‏اند: انفال و غنايم در ابتدا از آنِ خدا و رسول بود؛ ولى با نزول آيه 41 اين حكم نسخ گرديد و تنها خمس اين اموال را از آنِ خدا و رسول شمرد.[[45]](#footnote-45)

2. برخى ديگر معتقدند اصولًا بين دو آيه مذكور تنافى نيست، زيرا آيه انفال حكم اصل مالكيت همه انفال را بيان كرده و آن را متعلق به خدا و رسول دانسته است؛ اما آيه خمس موارد مصرف اين اموال را تفصيلًا بيان كرده و مقدر كرده كه حاكم اسلامى بايد خمس اين اموال را در موارد تعيين شده مصرف و مابقى را ميان جنگجويان قسمت كند.[[46]](#footnote-46) به تعبير برخى مفسران، غنايم جنگى نيز از آنِ رسول خدا و حاكم اسلامى است و اينكه در آيه خمس 45 آن را به جنگجويان اختصاص داده از باب تشويق و جبران گوشه‏اى از زحمات آنان است.[[47]](#footnote-47) سيره پيامبر صلى الله عليه و آله در تقسيم نكردن غنايم فتح مكه و حنين‏[[48]](#footnote-48) و روايت امام‏صادق عليه السلام كه در آن همه غنايم جنگ بدر متعلق به پيامبر دانسته شده است‏[[49]](#footnote-49) و نيز روايتى از امام موسى بن جعفر عليه السلام كه در آن حق تصرف در غنايم جنگى قبل از تخميس و تقسيم آن ميان جنگجويان به امام مسلمين واگذار گرديده‏[[50]](#footnote-50) نيز مؤيد اين رأى است.

3. قول ديگر اين است كه آيه انفال تنها غنايمى را در بر مى‏گيرد كه بدون جنگ و خونريزى از كافران ستانده شده؛ اما آيه خمس‏

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 20

مربوط به غنايمى است كه با جنگ و خونريزى از كافران گرفته شده است، بنابراين، موضوع دو آيه با يكديگر متفاوت بوده، ميان آنها منافاتى نيست.[[51]](#footnote-51) اين رأى هرچند با بيشتر رواياتى كه در شأن نزول آيه انفال ذكر شده منافات دارد؛ ولى با رأى مشهور فقيهان اماميه در مورد غنايم جنگى موافق است.

در مورد تنافى ظاهرى آيات 6- 7 حشر/ 59 نيز دو نظر مهم وجود دارد: برخى موضوع آيه نخست را كه همه اموال را متعلق به رسول خدا شمرده اموالى دانسته‏اند كه بدون جنگ و خونريزى از كافران گرفته شود (فئ مصطلح)؛ اما موضوع حكم در آيه دوم را كه اموال را متعلق به خدا و رسول و ذوى‏القربى و ديگران دانسته اموالى مى‏دانند كه با جنگ و خونريزى از كافران گرفته شده است كه در اين صورت مفاد اين آيه با مفاد آيه خمس يكى خواهد بود.[[52]](#footnote-52) در روايتى از امام باقر عليه السلام نيز اين معنا آمده است‏[[53]](#footnote-53)؛ اما بيشتر مفسران‏[[54]](#footnote-54) هر دو آيه را مربوط به انفال و فئ دانسته‏اند، با اين تفاوت كه آيه نخست ملكيت انفال را بيان كرده و آيه دوم موارد مصرف آن را.

(همين مقاله، مصارف انفال) در هر صورت چه غنايم جنگى جزو انفال باشد يا نباشد و چه آيه 7 حشر/ 59 مربوط به غنايم جنگى باشد يا مربوط به فئ و انفال، آيات فوق صريح در اين است كه انفال ملك خدا و رسول است\*.

در رواياتى پرشمار از اهل‏بيت عليهم السلام اين اموال متعلق به رسول خدا و امامان پس از او عليهم السلام دانسته شده است‏[[55]](#footnote-55)؛ ليكن اين بحث مطرح است كه آيا انفال ملك شخص رسول خدا صلى الله عليه و آله و امام مسلمين است يا ملك منصب آنان؟ از اينكه در آيه انفال ملكيت رسول خدا در كنار ملكيت خداوند آمده و بر آن عطف شده به دست مى‏آيد كه اين مالكيت ملك منصب است؛ نه شخص، زيرا ملكيت خداوند از نوع ملكيت اعتبارى نيست، بلكه به نحو ولايت در تصرف است.[[56]](#footnote-56) در روايات اهل‏بيت عليهم السلام نيز تعبيرهايى مانند: والى مسلمين، كسى كه امور مسلمانان به او واگذار شده، اموال مسلمانان، اموال بيت‏المال‏[[57]](#footnote-57) در مورد انفال و مالكيت آن آمده و حكايت از اين دارد كه اين اموال ملك منصب امامت و حاكميت اسلامى است؛ نه ملك شخص آنان.[[58]](#footnote-58) سپس قرآن كريم در پايان آيه 7 حشر/ 59

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 21

به راز تعلق انفال به رسول خدا و حاكم اسلامى اشاره كرده و علت اين امر را انباشته نشدن ثروت در دست گروهى خاص و ثروتمند دانسته است:

«كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ». در شأن نزول آيه فوق نقل شده كه پس از به غنيمت گرفتن اموال بنى‏نضير جمعى از رؤساى مسلمانان به پيامبر صلى الله عليه و آله گفتند: برگزيده اين اموال را بردار و بقيه را ميان ما قسمت كن، چنان كه در جاهليت چنين مى‏كرديم‏[[59]](#footnote-59) كه آيه فوق نازل و اين سنت نادرست را نفى كرد. به نظر برخى سپردن مالكيت انفال به حكومت و قرار دادن سهمى براى نيازمندان جامعه از امتيازات قوانين اسلامى است كه بر خلاف نظامهاى سرمايه‏دارى و كمونيستى، ضمن رعايت عدالت‏[[60]](#footnote-60) مانع از پديد آمدن اقليتى توانگر و اكثريتى تهيدست مى‏گردد.[[61]](#footnote-61)

مصارف انفال:

پس از آنكه در آيه 6 حشر/ 59 انفال متعلق به رسول خدا و حاكم اسلامى معرفى شده آيه بعد موارد مصرف اين اموال را بيان مى‏كند[[62]](#footnote-62): «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى‏ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى‏ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏ وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ». در آيه فوق 6 مورد مصرف براى اين گونه اموال ذكر شده است: 1. سهم خداوند كه بر پايه روايات به رسول خدا و حاكم اسلامى تعلق دارد و آنان در هر راهى كه صلاح بدانند مصرف مى‏كنند.[[63]](#footnote-63) 2. سهم رسول كه رسول خدا و حاكم اسلامى مى‏تواند در كنار سهم خداوند آن را در مصارف شخصى خود و ديگر مصارف حكومت اسلامى و نيازمندان هزينه كند.[[64]](#footnote-64) 3. سهم ذى‏القربى كه مراد خويشاوندان پيامبر و بنى‏هاشم هستند[[65]](#footnote-65) و در رأس آنان اهل بيت عليهم السلام قرار دارند.[[66]](#footnote-66) 4- 6. يتيمان، مسكينان و در راه ماندگان كه به نظر برخى مقصود يتيمان، و در راه‏ماندگان از بنى‏هاشم هستند.[[67]](#footnote-67) در رواياتى از اهل بيت عليهم السلام نيز اين معنا نقل شده است‏[[68]](#footnote-68)؛ چه اين افراد فقير باشند و چه غنى‏[[69]](#footnote-69)؛ ليكن به نظر برخى مفسران اماميه‏[[70]](#footnote-70) و اهل سنت‏[[71]](#footnote-71) مراد عموم يتيمان، مساكين و

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 22

در راه ماندگان هستند، افزون بر اينكه فقر و نياز آنان در گرفتن اين اموال نيز شرط است. سپس قرآن در آيه بعد به مورد ديگرى از مصارف انفال، يعنى مهاجران تهيدستى كه از خانه و سرزمين خود آواره شده‏اند اشاره كرده است: «لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً». (حشر/ 59، 8) آيه فوق در مورد مهاجرانى نازل شده كه براى يارى اسلام و رسول خدا مكه را رها كرده، به مدينه مهاجرت كردند.[[72]](#footnote-72) به نظر برخى مفسران‏ «الْمُهاجِرِينَ» در اين آيه بدل از «يتامى‏ و مساكين و ابن‏السبيل» در آيه قبل است‏[[73]](#footnote-73)؛ ولى قول ديگر اين است كه اينان مصداق‏ «فَلِلَّهِ» اند كه مطلق راه خدا را شامل مى‏شود.[[74]](#footnote-74)

به نظر برخى مصارف انفال منحصر در مصاديقى كه در اين دو آيه (حشر/ 59، 7- 8) ذكر شده نيست و اين مصارف تنها از آن جهت كه استحقاق بيشترى از ديگران دارند ذكر گرديده است‏[[75]](#footnote-75)، بنابراين حاكم اسلامى در هر راهى كه صلاح بداند مى‏تواند انفال را هزينه كند.

سيره پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله نيز اين معنا را تأييد مى‏كند؛ از جمله در شأن نزول آيات ياد شده نقل شده كه پيامبر بيشتر اين اموال را تنها ميان مهاجران قسمت كرد و به انصار\* به جز سه نفر از فقيران آنان چيزى نبخشيد[[76]](#footnote-76)؛ همچنين آن حضرت اموال يهوديان خيبر را به دو بخش تقسيم كرد: نيمى از آن را براى نيازهاى خود نگاه داشت و نيمى ديگر را ميان مسلمانان قسمت كرد؛ همچنين آن حضرت فدك را كه سرزمينى حاصلخيز بود به حضرت فاطمه عليها السلام بخشيد كه طبق نظر علماى شيعه و اهل سنت آيه‏ «فَآتِ ذَا الْقُرْبى‏ حَقَّهُ» (روم/ 30، 38 و نيز اسراء/ 17، 26) در اين مورد نازل گرديد[[77]](#footnote-77)؛ همچنين نقل شده كه آن حضرت زمينى از زمينهاى خيبر را كه داراى درخت خرما بود به زبير بخشيد.[[78]](#footnote-78) در روايات اهل‏بيت عليهم السلام نيز وارد شده است كه انفال ملك امام و حاكم اسلامى است و آنان در هر راهى كه مصلحت بدانند مى‏توانند هزينه كنند.[[79]](#footnote-79)

وظايف مسلمانان در برابر انفال:

پس از واگذارى مالكيت انفال به خدا و رسول در آيه انفال، قرآن كريم مسلمانان را به رعايت تقواى الهى و اطاعت از خدا و رسول‏

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 23

فرامى‏خواند: «قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». (انفال/ 8، 1) در آيات سوره حشر/ 59 نيز پس از بيان تعلق انفال به رسول خدا و ذكر مصارف آن همين فرمان آمده است: «وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ». (حشر/ 59، 7) توصيه مسلمانان به رعايت تقوا و هشدار به آنان در مورد كيفر شديد الهى پس از بيان مالكيت انفال و موارد مصرف آن مى‏تواند به اين مطلب اشاره داشته باشد كه مسلمانان بايد در مورد انفال نهايت دقت و مراقبت را داشته باشند و آنچه حكومت به آنان واگذار كرد بپذيرند و از آنچه آنان را نهى كرد بپرهيزند،[[80]](#footnote-80) چنان‏كه از امر به اطاعت از خدا و رسول در آيه انفال و درپى دستور رفع اختلاف همين مطلب استفاده مى‏شود.[[81]](#footnote-81) در روايات اهل بيت عليهم السلام نيز بر عدم جواز تصرف در انفال بدون اذن امام تأكيد شده است‏[[82]](#footnote-82)، ازاين‏رو فقهاى اسلامى تصرف در انفال بدون اجازه امام يا حاكم اسلامى را غاصبانه و ناروا دانسته‏اند[[83]](#footnote-83)؛ ليكن روايات ديگرى از اهل‏بيت عليهم السلام دلالت دارد كه همه اين اموال يا بعض آن براى عموم مردم‏[[84]](#footnote-84) يا خصوص شيعه‏[[85]](#footnote-85) تحليل شده است و برخى از فقيهان نيز براساس اين روايات تصرف در همه يا بخشى از انفال را حلال دانسته‏اند[[86]](#footnote-86)؛ اما برخى فقيهان متأخّر جواز تصرف در همه يا بخشى از انفال را منوط به عدم وجود حاكميت اسلامى دانسته‏اند[[87]](#footnote-87) و با وجود حكومت اسلامى در صورت تصرف بدون اجازه، جلوگيرى از چنين تصرفاتى يا گرفتن قيمت اموال استفاده شده را حق چنين حكومتى بر شمرده‏اند.[[88]](#footnote-88)

منابع-

آشنايى با قرآن؛ الاستبصار فيما اختلف من الاخبار؛ الام؛ انفال و آثار آن در اسلام؛ انوار الفقاهه؛ التبيان فى تفسير القرآن؛ تذكرة الفقهاء؛ التفسير الكبير؛ تفسير المنير فى العقيدة والشريعة والمنهج؛ تفسير نمونه؛ تهذيب الاحكام؛ جامع احاديث الشيعه فى احكام الشريعه؛ جامع البيان عن تأويل آى القرآن؛ الجامع لاحكام القرآن، قرطبى؛ جواهر الكلام فى شرح شرايع الاسلام؛ جهاد در اسلام؛ الحدائق الناضرة فى احكام العترة الطاهره؛ دراسات فى ولاية الفقيه و فقه‏الدولة الاسلامية؛ الدرالمنثور فى التفسير بالمأثور؛ روح‏المعانى فى تفسير القرآن العظيم؛ السيرةالنبويه، ابن هشام؛ شرايع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام؛

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 24

شواهد التنزيل؛ صحيفه نور؛ عوالى اللئالى العزيزية فى الاحاديث الدينيه؛ الفرقان فى تفسيرالقرآن؛ فرهنگ جهاد؛ الفقه الاسلامى و ادلته؛ فقه القرآن، راوندى؛ القاموس الفقهى لغةً و اصطلاحاً؛ القاموس المحيط؛ القواعد و الفوائد؛ الكافى؛ كتاب البيع؛ كتاب الخمس؛ كتاب الخمس و الانفال؛ كنزالعرفان فى فقه القرآن؛ كنز العمال فى سنن الاقوال والافعال؛ لسان العرب؛ المبسوط فى فقه الاماميه؛ مجمع‏البحرين؛ مجمع‏البيان فى تفسير القرآن؛ المجموع فى شرح المهذب؛ مختلف الشيعة فى احكام الشريعه؛ مستدرك الوسائل؛ مستمسك العروة الوثقى؛ مستند العروة الوثقى؛ مصباح الفقيه؛ المصباح المنير؛ مصطلحات الفقه و معظم عناوينه الموضوعيه؛ مفتاح الكرامه فى شرح قواعد العلامه؛ مفردات الفاظ القرآن؛ المقنعه؛ من لايحضره الفقيه؛ الميزان فى تفسيرالقرآن؛ النهاية فى مجرد الفقه والفتاوى؛ وسائل الشيعه.

سيد رضا حسينى، سيد جعفر صادقى فدكى‏[[89]](#footnote-89)

**دايرة المعارف قرآن كريم    ج‏5    24**

انفال/ سوره:

نام هشتمين سوره قرآن كريم‏

سوره انفال به اتفاق همه مفسران مدنى است‏[[90]](#footnote-90)، مگر 7 آيه كه ابن‏عباس آنها را مدنى نمى‏داند و هشتمين سوره در ترتيب مصحف است كه بين دو سوره اعراف و توبه قرار گرفته است.

اين سوره هشتاد و هشتمين سوره در ترتيب نزول است كه پس از سوره بقره و پيش از سوره آل‏عمران نازل شده است‏[[91]](#footnote-91) و با فرض نزول 86 سوره در مكه‏[[92]](#footnote-92) اين سوره، دومين سوره‏اى است كه در مدينه نازل شده است‏[[93]](#footnote-93)، با اين حال آراى ديگر آن را اولين‏[[94]](#footnote-94)، سومين، چهارمين و پنجمين سوره مدنى معرفى كرده است‏[[95]](#footnote-95)؛ ولى با توجه به آيات 217- 218 بقره كه اولين سوره مدنى و ناظر به سريّه عبداللّه ب\* ن جحش و مربوط به زمانى قبل از جنگ بدر\*[[96]](#footnote-96) و اينكه نزول سوره انفال پس از جنگ بدر\* بوده، نظر نخست ترجيح دارد.[[97]](#footnote-97) البته به سبب تنوع و گستردگى موضوعات در سوره بقره احتمال نزول بخشهايى از آن به دنبال سوره انفال قوى به نظر مى‏رسد، زيرا سوره بقره به يكباره نازل نشده است؛ ولى وقتى گفته مى‏شود: سوره‏اى پس از سوره ديگر نازل شده است مقصود اوايل سوره‏هاست.[[98]](#footnote-98) برخى، آيات 30- 36 اين سوره را مكّى دانسته‏اند[[99]](#footnote-99)، شايد به اين دليل كه آن آيات از رخدادهاى مكه گزارش داده است؛ اما اين نظر پذيرفته نيست، زيرا افزون بر وجود روايت صحيح دال بر مدنى بودن اين آيات، آيات فراوانى از اين دست وجود دارد كه در مدينه نازل شده؛ اما ناظر

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 25

به حوادث پيش از هجرت در مكّه است؛ مانند آيه 26 همين سوره كه از ايّام ضعف مسلمانان در مكه سخن گفته است‏[[100]](#footnote-100)، افزون بر اين، اين نظر با انسجام و هماهنگى موجود ميان آيات اين سوره ناسازگار است.[[101]](#footnote-101) ادعاى مكى بودن آيه 64 نيز به سبب وحدت سياق و رواياتِ مخالف، پذيرفتنى نيست.[[102]](#footnote-102)

زمان نزول اين سوره 19 ماه پس از هجرت و بعد از جنگ بدر بوده و در مصحفهاى رايج كه آياتش به سبك كوفى تنظيم شده‏[[103]](#footnote-103) داراى 75 آيه‏[[104]](#footnote-104) و 1243 كلمه است.[[105]](#footnote-105) قاريان شام با وقف كردن بر «ثُمَّ يُغْلَبُونَ» در آيه 36 و «مَفْعُولًا» در آيه 42 آن دو را آيه‏اى مستقل شمرده، شمار آيات اين سوره را 77 دانسته‏اند. بصريها نيز هرچند مانند شاميها دو مورد ياد شده را آيه‏اى مستقل شمرده‏اند؛ ولى با يك آيه قرار دادن آيات 62- 63 شمار آيات سوره را 76 دانسته‏اند. حجازيها فقط در آيه 42 با كوفيها مخالفت كرده‏اند و با وقف كردن بر «مَفْعُولًا» در آيه 42 آن را آيه‏اى مستقل دانسته، در نتيجه، شمار آيات سوره را به 76 رسانده‏اند.[[106]](#footnote-106)

اين سوره از زمان پيامبر صلى الله عليه و آله و صحابه به انفال شهرت داشته است، زيرا در نخستين آيه آن، اين واژه دو بار تكرار و درباره آن سخن گفته شده است.[[107]](#footnote-107) اين سوره «بدر» نيز ناميده شده، چون درباره جنگ بدر نازل شده است.[[108]](#footnote-108) در برخى نقلها از آن به «سورةالجهاد» ياد شده است، زيرا پس از نزول اين سوره پيامبر تلاوت آن را در جنگها براى تقويت روحيه رزمندگان سنّت قرار داد. اين رويّه در زمان خلفا نيز ادامه داشته است.[[109]](#footnote-109)

روايات درباره اينكه سوره انفال و توبه هريك سوره‏اى مستقل يا سوره توبه متمّم سوره انفال است اختلاف دارد.[[110]](#footnote-110) فاصله نشدن‏ بسم اللّه‏ بين اين دو سوره سبب شده است تا برخى آن دو را يك سوره بدانند[[111]](#footnote-111)، به هر روى اين دو سوره «قرينتين» خوانده شده‏[[112]](#footnote-112) و در تقسيم‏بندى سوره‏ها هفتمين عضو مجموعه «السبع الطوال» به شمار آمده است، هرچند بنا به نظر برخى اين دو سوره از اين مجموعه خارج و سوره يونس‏

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 26

هفتمين عضو اين مجموعه است.[[113]](#footnote-113)

درباره پيوند اين سوره با سوره پيشين (اعراف) گفته‏اند: چون خداوند در سوره اعراف داستانهاى انبيا عليهم السلام را بيان كرد و در پايان آن از پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله ياد كرد سوره انفال را با ياد آن حضرت شروع كرد و سپس در ادامه آن به ماجراهايى كه بين آن حضرت و قومش واقع شده است پرداخت.[[114]](#footnote-114)

بسيارى معتقدند آيه 65 اين سوره با آيه پس از آن نسخ شده است‏[[115]](#footnote-115)، حتى برخى ادّعاى اجماع بر نسخ آن كرده‏اند،[[116]](#footnote-116) زيرا در آيه اول خداوند فرمان مى‏دهد كه هر مسلمان بايد در جهاد در برابر 10 كافر پايدارى كند؛ ولى در آيه دوم اين نسبت به دو برابر تقليل يافته است؛ ولى جمعى نسخ را نپذيرفته و هر دو حكم را ثابت مى‏دانند و مى‏گويند: اين دو حكم مربوط به دو گروه مختلف با شرايط متفاوت است؛ حكم نخست براى زمانى است كه غالب افراد مسلمان خود ساخته و قوى الايمان باشند و حكم دوم مربوط به زمانى است كه وضعيت مسلمانان از جهت قوّت ايمان چنين نباشد[[117]](#footnote-117)، افزون بر اين برخى، آيات 1، 33، 39، 61 و 72 اين سوره را نيز منسوخ دانسته‏اند[[118]](#footnote-118)؛ ليكن صحّت اين ادّعاها قوياً مورد ترديد است.[[119]](#footnote-119)

آيات نامدار:

آيه اول به نام انفال، 41 به خمس، 61 به سَلْم، 62 به نَصْر، 65- 66 به عدد مقاتلين و 72 به توارث بالايمان نامگذارى شده است. (آيات نامدار)

سبب نزول:

اين سوره درباره جنگ بدر و حلّ مشكلاتى كه در اين باره براى مسلمانان پيش آمده بود نازل شده است.[[120]](#footnote-120)

فضاى نزول:

سوره انفال در سال دوم هجرى و پس از پيروزى مسلمانان در جنگ بدر نازل شد[[121]](#footnote-121) و در آن ضمن اشاره به رخداد جنگ بدر و حوادثى كه به وقوع اين پيروزى سرنوشت‏ساز انجاميد از امدادهاى غيبى خداوند ياد مى‏كند.

غرض و محتواى سوره:

سياق سوره انفال نشان مى‏دهد كه غرض اصلى سوره بيان شرايط بهره‏مندى مؤمنان از امدادهاى غيبى و نصرت الهى است كه مهم‏ترين شرط آن، اطاعت از خدا و رسول است و در كنار آن به نتايج اين اطاعت و پيامدهاى سرپيچى از فرمان خداوند

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 27

اشاره مى‏كند.

آيات نخست سوره انفال (1- 4) به بيان حكم خداوند درباره «انفال» و وظايف مؤمنان و ويژگيهاى آنان اختصاص دارد و به آنان يادآور مى‏شود كه [با اين پيروزى‏] از مسير تقوا و توحيد و اطاعت پيامبر صلى الله عليه و آله خارج نشوند و با يكديگر سازش كنند. آنگاه براى مؤمنان صفاتى همچون هراس از عظمت الهى، افزايش ايمان بر اثر استماع آيات خدا[[122]](#footnote-122)، توكل، برپا داشتن نماز و انفاق از مال را ذكر مى‏كند؛ صفاتى كه همگى در آماده كردن نفس براى تقوا، اصلاح ذات البين و اطاعت از خدا و رسولش مؤثر است.

نظم آيات سوره از آيه 5 تا انتهاى آن چنين است كه ابتدا در هر فرازى برخى از امدادهاى غيبى الهى را بيان مى‏كند و سپس بر بخشى از وظايف مؤمنان كه لازمه استمرار نصرت و يارى الهى است تأكيد مى‏كند يا به فرجام شوم كافران و منافقان و خصلتهايى كه موجب عذاب و دورى آنان از رحمت و نصرت الهى شده است اشاره مى‏كند.

آيات 5-/ 8 به نخستين نمونه از امدادهاى غيبى، يعنى خارج شدن پيامبر صلى الله عليه و آله به امر الهى از مدينه و آماده شدن ايشان براى جنگ با كفار قريش، اشاره مى‏كند. اين اقدام در حالى صورت گرفت كه بسيارى از مؤمنان از ترس مرگ و احساس ناتوانى در برابر لشكريان دشمن از چنين اقدامى بيمناك و علاقمند بودند كه يا اصلًا درگيرى صورت نگيرد يا دست كم به جاى جنگ با لشكريان قريش به كاروان تجارتى آنها يورش برند؛ اما خداوند زمينه‏اى فراهم كرد تا جنگ بدر كه نقطه عطفى در پيروزيهاى بعدى مسلمانان به شمار مى‏رفت صورت گيرد و با پيروزى آنان حق تقويت و ريشه كافران قطع شود.

آيات 9- 14 به دومين و سومين امداد الهى در جنگ بدر مى‏پردازد. به گزارش اين آيات دومين امداد\* غيبى و يارى الهى زمانى نمايان شد كه به سبب كثرت نفرات دشمن و فزونى تجهيزات آنان عرصه بر مؤمنان تنگ شده بود و پيامبر صلى الله عليه و آله و يارانش از خداوند تقاضاى كمك مى‏كردند و در اين هنگام خداوند 1000 فرشته را به كمك مؤمنان فرستاد. با نزول فرشتگان آرامش و اطمينان به اردوگاه مسلمانان بازگشت و رعب و وحشت سراپاى كافران را فراگرفت. اين آرامش چنان بود كه خواب مؤمنان را فرا گرفت و به آنان قدرت و توان مجددى بخشيد.

سومين امداد الهى باران رحمت الهى بود كه به صورت غير منتظره باريد و موجب شد كه مسلمانان كه به آب دسترسى نداشتند سيراب شوند و امكان غسل و وضو براى آنان فراهم شود و ثبات قدم يابند.

در آيات 15- 29 از مؤمنان مى‏خواهد وقتى با گروه فراوانى از دشمنان مواجه مى‏شوند به آنان‏

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 28

پشت نكنند، مگر براى تهاجم مجدد يا پيوستن به گروهى از مجاهدان، از خدا و پيامبرش اطاعت كرده و از اوامر و نواهى او روى برنگردانند و به سخنان او گوش دهند، به معارف توحيدى كه باعث حيات فردى و اجتماعى انسانهاست توجه كرده، دعوت خدا و رسولش را اجابت كنند و بدانند كه دور شدن از عبوديت خدا فتنه‏هاى بسيارى را در جامعه اسلامى دامن مى‏زند، به خدا و رسولش خيانت\* نكنند و مبادا به بهانه حفظ اموال و فرزندانشان دست از حمايت دين بردارند و تقوا پيشه كنند تا خداوند نيز قدرت تشخيص حق از باطل را به آنان عنايت كند.

آيات 30- 40 به ترسيم چهارمين تابلو از امدادهاى غيبى الهى و نصرت او به مؤمنان مى‏پردازد و چهره واقعى مخالفان پيامبر را كه همه توان و امكانات خود را براى جلوگيرى از رشد دعوت پيامبر صلى الله عليه و آله به كار گرفتند افشا مى‏كند. آنان نقشه مى‏كشيدند تا پيامبر را به زندان افكنند، يا بكشند يا از مكه اخراج كنند؛ ولى هيچ يك از توطئه‏هاى آنان كارساز نشد و نتوانستند به اهداف خود دست يابند. ادامه آيات دلايل شكست و ناكامى آنها را بر اثر امورى همچون حق‏ستيزى، به سخره گرفتن اعمال عبادى، جلوگيرى از گرويدن مردم به آيين توحيدى و هزينه كردن در اين راه مى‏داند و به آنان يادآور مى‏شود كه يا از مخالفت دست بردارند يا خود را براى نابودى و شكست آماده كنند.

در آيات 41- 44 حكم خداوند را درباره غنايم جنگى با تفصيل بيشترى يادآورى و اعلام مى‏كند كه 15 از غنايم را بايد در راه خدا و رسولش و نيازمندان (يتيمان، مسكينان، در راه‏ماندگان) هزينه كنيد و بدين وسيله ايمان خود را به خدا و تعاليم پيامبر صلى الله عليه و آله نشان دهيد تا خداوند نيز لطف خود را شامل حال شما گرداند، آنگاه سه نمونه ديگر از امدادهاى الهى را كه به بركت پايبندى مؤمنان به اصل توحيد و اطاعت از رسول خدا فراهم آمده است يادآور مى‏شود، تا آنان را به اجراى اين حكم الهى نيز تشويق كند.

پنجمين، ششمين و هفتمين امداد غيبى كه در اين سوره از آن ياد شده است به مقدمات جنگ بدر مربوط مى‏شود و مى‏فرمايد: اگر شما با محاسبات عادى خود مى‏خواستيد عمل كنيد قطعاً از جنگ خوددارى مى‏كرديد، زيرا بيشتر مسلمانان تحت تأثير موقعيت ضعيف و كمبود نفرات خود و امكانات و نفرات گسترده دشمن قرار داشتند؛ اما خداوند حوادثى را پيش آورد كه برترى ظاهرى آنها در نظر مؤمنان اندك جلوه كند و هر دو گروه بر انجام جنگ مصمم شوند، تا كارى كه مى‏بايست انجام گيرد تحقق بخشد و در پرتو اين پيروزى غير منتظره و معجزه آسا حق از باطل شناخته شود. نخستين حادثه اين بود كه كاروان تجارى مكه توانست با تغيير مسير از دست مسلمانان بگريزد و چون كافران در موقعيت برترى قرار داشتند مسلمانان نيز از اين تصميم‏

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 29

استقبال مى‏كردند؛ اما بر خلاف تصميم اوليه هر دو گروه، موقعيت براى وقوع درگيرى نظامى فراهم شد. براى جلوگيرى از سستى مسلمانان و ايجاد اختلاف ميان آنان نيز خداوند لشكر كافران را در ديدگان مسلمانان اندك و ناچيز جلوه داد و پيش از آن نيز لشكريان دشمن را در خواب به پيامبر صلى الله عليه و آله، اندك و ناتوان نشان داد و مژده فتح و پيروزى به مسلمين داد. بدين‏وسيله همه چيز براى آغاز جنگ آماده شد تا به يارى خداوند، مسلمانان به پيروزى بى‏نظيرى دست يابند.

آيات 45- 55 بخشى ديگر از وظايف مسلمانان را ذكر مى‏كند و از آنان مى‏خواهد تا اگر در برابر گروهى از دشمنان قرار گرفتند با ياد خدا در برابر آنان ثابت قدم و استوار باشند و در پرتو اطاعت از خدا و رسولش از نزاع و اختلاف بپرهيزند تا قدرت و عزت آنان از بين نرود.[[123]](#footnote-123) رفتارهاى ناپسند و خودخواهانه كافران و منافقان را تكرار نكنند كه به سرنوشت آنها دچار مى‏شوند.

آنان با غرور و سرمستى و به قصد خودنمايى به ميدان جنگ آمده، خود را شكست‏ناپذير مى‏دانستند و به پيمانهاى خود پايبند نبودند و حق‏طلبان را تحقير مى‏كردند؛ اما سرانجام با ذلت و عذاب جان داده، به سرنوشت قوم فرعون دچار شدند. آرى خداوند نعمتى را كه بر قومى ارزانى داشت تغيير نمى‏دهد، مگر آنكه خود با اعمال ناشايست آن را تغيير دهند، و به مؤمنين توصيه مى‏كند كارى نكنيد كه خداوند نعمت و يارى خود را از شما دريغ كند.

آيات بعدى (55- 75) روش مقابله با دشمنان حيله‏گر و پيمان‏شكن را در زمان جنگ و صالح به مسلمانان يادآور مى‏شود و به آنان مى‏گويد: با پيمان‏شكنان به سختى برخورد كنيد و اگر به آنها دست يافتيد آنان را تار و مار كنيد و اگر از خيانت آنها بيم داريد پيمان خود را با آنان لغو كنيد، آمادگى نظامى خود را همواره در برابر دشمنان حفظ كنيد و اسبهاى ورزيده و ساير امكانات مورد نياز را فراهم آوريد. البته تا زمانى كه آنان به صالح و آرامش تمايل دارند شما نيز با آنها كارزار نكنيد.

آنگاه از پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله مى‏خواهد تا مؤمنان را به جنگ با كافران تشويق كند و به آنان يادآور مى‏شود كه اگر ايمان و استقامت داشته باشند هر 100 نفر از آنها توانايى مقابله با 1000 نفر از كافران را خواهد داشت، گرچه هم‏اكنون بر اثر ضعف ايمانى‏[[124]](#footnote-124) برخى مسلمانان هر 100 نفر از آنها تنها در برابر 200 نفر از كافران ياراى مقاومت دارد. سپس نمونه‏اى از نشانه‏هاى دنياطلبى و ضعف ايمان مسلمانان را كه بر اثر آن، توانايى مقابله آنان با كافران كاهش يافته ذكر مى‏كند. در بحبوحه جنگ و قبل از آنكه شدت جنگ فرو نشيند برخى از مسلمانان به گرفتن اسير اقدام كردند، تا پس از پايان جنگ بتوانند در برابر آزاد

دايرة المعارف قرآن كريم، ج‏5، ص: 30

ساختن آنها مبالغى از خويشاوندان اسيران دريافت كنند. بى‏ترديد گرفتن اسير در ميدان جنگ قدرت تهاجمى مسلمانان را كاهش داده و شمارى از آنها به جاى نبرد بايد به مراقبت از اسيران بپردازند، آن هم در شرايطى كه از ابتدا شمار مسلمانان از كافران كمتر بود و اگر قضاى الهى به يارى مسلمانان تعلق نگرفته بود چه بسا كافران به سبب همين اشتباه بر مسلمانان چيره شده، ضربه سختى به آنان مى‏زدند.

آيات پايانى سوره همچون آيات آغازين آن از مؤمنان مى‏خواهد يكديگر را يارى دهند و به آنان محبت داشته باشند و در اين رابطه تفاوتى ميان مؤمنان مهاجر و غير مهاجر نيست؛ اما رشته دوستى مؤمنان و كافران بايد گسسته شود.

(آيات 75- 72)

فضيلت سوره:

از پيامبر صلى الله عليه و آله روايت شده است كه هركس سوره انفال را بخواند خداوند پاداش روزه‏دارِ نمازگزار به او عطا مى‏كند.[[125]](#footnote-125) از امام صادق عليه السلام نيز نقل است كه هركس سوره انفال و برائت را هر ماه تلاوت كند نفاق در دل او داخل نشود و از شيعيان واقعى امير مؤمنان عليه السلام باشد[[126]](#footnote-126) و در روز قيامت همراه شيعيان آن حضرت از سفره‏هاى بهشت بهره‏مند شود تا مردمان از حساب فارغ شوند.[[127]](#footnote-127)

منابع-

الاتقان فى علوم القرآن؛ اسباب النزول، واحدى؛ بصائر ذوى‏التمييز فى لطائف الكتاب العزيز؛ البيان فى تفسير القرآن؛ البيان فى عد آى القرآن؛ تاريخ الامم و الملوك، طبرى؛ تاريخ قرآن، راميار؛ تاريخ مدينة دمشق؛ التبيان فى تفسير القرآن؛ تفسير التحرير و التنوير؛ تفسير الجلالين؛ التفسير الحديث؛ تفسير العياشى؛ التفسير الكبير؛ التفسير المنير فى‏العقيدة و الشريعة و المنهج؛ تفسير نمونه؛ التمهيد فى علوم القرآن؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال؛ جامع‏البيان عن تأويل آى القرآن؛ الدرالمنثور فى التفسير بالمأثور؛ روح‏المعانى فى تفسير القرآن العظيم؛ روض‏الجنان و روح الجنان؛ زاد المسير فى علم التفسير؛ فتح المنان فى نسخ القرآن؛ فى ظلال القرآن؛ قلائد المرجان؛ مجمع‏البيان فى تفسير القرآن؛ المعجم الاحصائى لالفاظ القرآن الكريم؛ المكى و المدنى فى القرآن الكريم؛ الموسوعة القرآنية خصائص السور؛ الميزان فى تفسير القرآن؛ النسخ فى القرآن الكريم؛ نظم الدرر فى تناسب الآيات و السور، بقاعى؛ نهج‏البيان عن كشف معانى القرآن.

سيد عبدالرسول حسينى‏زاده، محمد خامه‏گر[[128]](#footnote-128)

### دائره المعارف بزرگ اسلامی

مقاله بیت المال در این سایت

https://www.cgie.org.ir/fa/article/229234/%D8%A8%DB%8C%D8%AA-%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

بیت المال

نویسنده (ها) : صادق سجادی

یتُ‌الْمال‌، عنوانی‌ كه‌ از آغاز تشكیل‌ دولت‌ اسلامی‌ بر مجموعۀ داراییهای‌ موجود یا بالقوۀ دولت‌، و نیز محل‌ و موضعی‌ كه‌ بخش‌ منقولِ این‌ داراییها را در آنجا گرد می‌آوردند و سپس‌ تحت‌ شرایط و قوانینی‌ برای‌ مصالح‌ عامۀ مسلمانان‌ و جامعۀ اسلامی‌ خرج‌ می‌كردند، اطلاق‌ شده‌ است‌؛ اما اطلاق‌ آن‌ برخودِ اموال‌ و املاك‌ و درآمدهای‌ دولت‌، اطلاق‌ اولى و اصلی‌ است‌ (ابن‌ جماعه‌، ۱۰۶؛ صفوت‌، ۱ /۴۴۱؛ قس‌: ذهبی‌، ۲ /۳۲۲؛ نیز نک‍ : اقنیدس‌، 423).

از آنجا كه‌ سابقۀ گردآوری‌ زكات‌ و مصرف‌ آن‌ بر حسب‌ احكام‌ قرآن‌ به‌ آغاز تشكیلِ دولتِ پیامبر(ص‌) در مدینه‌ بازمی‌گردد، بیت‌المال‌ را باید نخستین‌ نهاد مالی‌ و اداری‌ در دولت‌ اسلامی‌ به‌ شمار آورد؛ نهادی‌ كه‌ وظایف‌ و حوزۀ عمل‌ آن‌ در طی‌ قرون‌ متغیر بوده‌، و دواوین‌ مختلف‌ در اطراف‌ آن‌ پدید آمده‌، یا از آن‌ منشعب‌ گشته‌ است‌. بنابراین‌ نگرش‌ كه‌ بیت‌المال‌، ملك‌ همۀ مسلمانان‌ است‌ و تنها در جهت‌ مصالح‌ عامۀ مردم‌ بنیاد شده‌، و وظایفی‌ برعهده‌ گرفته‌ است‌، آن‌ را «بیت‌المال‌ المسلمین‌» می‌خواندند و سپس‌ به «بیت‌المال‌» اكتفا كردند (هیثمی‌، ۵ /۳۳۲).

فقها و نظریه‌پردازان‌ متقدم‌، بیت‌المال‌ را جهت‌ و نوعِ اموالی‌ دانسته‌اند كه ‌مطلقِ مسلمانان‌ ــ نه ‌صنف‌ و گروهی خاص‌ ــ مستحق‌ آن‌اند و مخصوص‌ به‌ محل‌ و مكانی‌ خاص‌ نیز نیست‌؛ یعنی‌ آن‌گونه‌ اموال‌ چه‌ واردِ محل‌ و موضعِ خاص‌ شده‌، و چه‌ نشده‌ باشد، چون‌ جهت‌ استحقاقش‌ عامۀ مسلمانان‌اند، «بیت‌المال‌»، یعنی‌ در زمرۀ اموال ‌و حقوق‌ عمومی‌ محسوب‌ می‌شود (مثلاً نک‍ : ابن‌ جماعه‌، ۱۰۶-۱۰۷؛ ماوردی‌، ۲۷۷- ۲۷۸). ادارۀ بیت‌المال‌ و شناخت‌ و تعیین‌ متولیانِ حفظِ حقوق‌ مادی‌ عامۀ مردم‌ در جامعۀ اسلامی‌ هم‌ یكی‌ از اجزاء علم‌ سیاست‌، از فروع‌ حكمت‌ عملی‌ دانسته‌ شده‌، كه‌ موضوعش‌ مراتب‌ و احكام‌ و قوانین‌ مدنی‌ است‌ (صدیق‌ حسن‌ خان‌، ۲ / ۳۲۹-۳۳۰). اما سابقۀ كاربردِ عنوان‌ بیت‌المال‌ بر انواع‌ اموال‌ و املاك‌ و درآمدهای‌ عمومی‌ كه‌ در این‌ مقاله‌ مورد بحث‌ قرار می‌گیرد، اگر از باب‌ اطلاق‌ عنوانِ لاحق‌ بر مصادیق‌ِ سابق‌ نباشد، ظاهراً به‌ صدراسلام‌ و حتى ایام‌ پیامبر (ص‌) باز می‌گردد، هر چند كه‌ روایات‌ در این‌باره‌ تاحدی‌ مبهم‌ و متناقض‌ است‌. در حالی‌ كه‌ برخی‌ روایات‌ متأخر حاكی‌ از وجودِ این‌ نام‌ ونهاد در ایام‌ پیامبر (ص‌) است‌ و حتى از بلال‌ِ مؤذن‌ به‌ عنوان‌ مسئول‌ آن‌ نام‌ برده‌اند و یا به‌ اموال‌ بیت‌المال‌ در این‌ عهد اشاره‌ كرده‌اند (جبرتی‌، ۱ /۴۴۳؛ نیز نک‍ : جاف‌، ۸۶-۸۷)، ولی‌ در منابع‌ متقدم‌ به‌ اطلاقِ این‌ نام‌ و وجودِ نهادِ خاصِ بیت‌المال‌ تصریح‌ نشده‌ است‌ و از گزارشهای‌ متعدد برمی‌آید كه‌ صدقات‌ و غنایم‌ به‌ دست‌ آمده‌ را همان‌ وقت‌ میان‌ مردم‌ و جنگجویان‌ تقسیم‌ می‌كردند (ابن‌طقطقى، ۸۳-۸۴؛ برای‌ نخستین‌ نگاهها به‌ اموال‌ عمومی‌ یا بیت‌المال‌ در عصر پیامبر(ص‌)، نک‍ : چپره‌، 162-164)؛ گر چه‌ ممكن‌ است‌ بقایای‌ این‌ اموال‌ عمومی‌ را نگاه‌ می‌داشتند و در موقع‌ خود به‌ مصرف‌ می‌رساندند (نک‍ : الموسوعة ... ، ۸ /۲۴۴).

دربارۀ وجود بیت‌المال‌، احتمالاً با همین‌ عنوان‌، در ایام‌ ابوبكر و عثمان‌ نیز گزارشهایی‌ در دست‌ است‌ و می‌دانیم‌ كه‌ ابوبكر خود از مقرری‌ دولتی‌ برخوردار بوده‌ است‌ (قلقشندی‌، ۱ /۴۱۳؛ ابن‌كثیر، ۷ /۱۴۹؛ طبری‌، احمد، ۲ /۲۳۴) و برخی‌ از نویسندگان‌ هم‌ تأسیس‌ بیت‌المال‌ را به‌ صراحت‌ به‌ او نسبت‌ داده‌ (سیوطی‌، ۷۹؛ نیز نک‍ : لوی‌، 298)، و گفته‌اند كه‌ وی‌ عمر بن‌ خطاب‌ را متولی‌ بیت‌ المال‌ گردانید (قلقشندی‌، همانجا). با این‌ همه‌، آورده‌اند كه‌ بیت‌المال‌ را اول‌ بار عمر پدید آورد (ابوهلال‌، ۱۲۳؛ قلقشندی‌، همانجا؛ سیوطی‌، ۲۳، ۱۳۶) و از یك‌ گزارش‌ محمد بن‌ جریر طبری‌ ( تاریخ‌، ۲ / ۵۱۹) دربارۀ انتقال‌ اموال‌ خسروان‌ ایران‌ به‌ بیت‌المالِ مدینه‌ برمی‌آید كه‌ در آن‌ وقت‌ در اینجا محلی‌ برای‌ حفظ یا پخش‌ اموال‌ وجود داشته‌ است‌، اما گزارش‌ ابن‌ طقطقى (همانجا) در این‌باره‌ كه‌ وقتی‌ به‌ عمر پیشنهاد كردند قسمتی‌ از اموال‌ به‌ دست‌ آمده‌ را برای‌ امور غیرقابل‌ پیش‌بینی‌ نگاه‌ دارد، برآشفت‌ و این‌ پیشنهاد را از القائات‌ شیطان‌ خواند، گویا صرفاً مربوط به‌ نگاهداری‌ اموال‌ بود كه‌ به‌ نظر می‌رسد عمر آن‌ كار را لازم‌ نمی‌دانست‌ و غنایم‌ را همه‌ میان‌ مردم‌ تقسیم‌ می‌كرد (همانجا؛ نیز نک‍ : طبری‌، همان‌، ۲ /۵۲۹)، و مرادش‌ وجودِ بیت‌‌المال‌ نبود، چه‌، می‌توان‌ گفت‌ كه‌ به‌ هر حال‌ در دوران‌ فتوح‌، باید غنایم‌ را در جایی‌ مانند پادگانهای‌ اصلی‌ و مراكز سپاه‌ گرد می‌آوردند و سپس‌ به‌ مدینه‌ می‌فرستادند. چنان‌ كه‌ گفته‌اند در همین‌ دوره‌، محل‌ خاصی‌ در كوفه‌ ــ از نخستین‌ پادگان‌ ـ شهرهای‌ اسلامی‌ ــ به‌ عنوان‌ بیت‌المال‌ یا برای‌ گرد آوردن‌ اموال‌ وجود داشته‌ است‌ (ابن‌ تیمیه‌، ۳۱ /۲۱۷).

در دورۀ خلافت‌ عثمان‌ بیت‌المال‌ اصلی‌ در مدینه‌ بود و صاحب‌ یا متولی‌ آن‌ به‌ اندازه‌ای‌ قدرت‌ داشت‌ كه‌ با دستور بی‌وجه‌ خلیفه‌ مبنی‌ بر دادن‌ مال‌ به‌ حكم‌ بن‌ ابی‌العاص‌ مخالفت‌ كند (یعقوبی‌، ۲ / ۱۶۸- ۱۶۹). محل‌ بیت‌المال‌ نیز بر حسب‌ موقع‌ و شرایط متفاوت‌ بود، ولی‌ در بسیاری‌ مواقع‌ در مساجد و جوامع‌ قرار داشت‌ (نک‍ : یاقوت‌، ۵ /۱۷۸؛ ابن‌ رسته‌، ۱۱۶؛ جاف‌، ۸۹؛ متز، 126). در ایام‌ امام‌ علی‌ (ع‌) بیت‌المال‌ وجود داشت‌، ولی‌ امام‌ معمولاً اموال‌ رسیده‌ و موجود را به‌ سرعت‌ میان‌ مسلمانان‌ تقسیم‌ می‌كرد (سیوطی‌، ۱۸۰؛ جاحظ، ۲۴۲).

به‌ درستی‌ نمی‌دانیم‌ كه‌ دیوان‌ بیت‌المال‌ از چه‌ وقت‌ پدید آمده‌ است‌، ولی‌ دیوان‌ خراج‌ كه‌ كهن‌ترین‌ دواوینِ دولت‌ اسلامی‌ است‌، مهم‌ترین‌ بخش‌ از وظایف‌ بیت‌المال‌، یعنی‌ تشخیص‌ و محاسبه‌ و گردآوری‌ انواع‌ مالیاتها را برعهده‌ داشت‌ و بعداً دیوانهای‌ دیگری‌ مانند دیوان‌ نفقات‌ هم‌ پدید آمد كه‌ بخش‌ دیگری‌ از وظایف‌ بیت‌المـال‌ به‌ آن‌ محول‌ شد (مثلاً نک‍ : لوی‌، 299, 325). دیوان‌ بیت‌المال‌ كه‌ سازمانی‌ جدا از خود بیت‌المال‌ داشت‌، به‌ عنوان‌ نهادی‌ اداری‌ به‌ طور نظری‌ به‌ خرج‌ و دخل‌ اموال‌ عمومی‌ رسیدگی‌ می‌كرد، ولی‌ از جنبۀ عملی‌، حفظ و پخش‌ اموال‌ عمومی‌ در دست‌ صاحب‌ بیت‌المال‌ بود كه‌ زیردست‌ رئیس‌ دیوان‌ بیت‌المال‌ (یا به‌ تعبیر ابن‌خلكان‌، ۱ /۳۴: صاحب‌ دیوان‌ بیت‌المال‌) كار می‌كرد (نک‍ : تنوخی‌، ۸ /۳۵-۳۷). ماوردی‌ (ص‌، ۲۶۶، ۲۷۷-۲۸۴) كه‌ دیوان‌ بیت‌المال‌ را از دواوین‌ چهارگانۀ دولت‌ شمرده‌، به‌ همین‌ معنی‌ تصریح‌ كرده‌، و آورده‌ است‌ كه‌ وظیفۀ كاتب‌ دیوان‌ بیت‌المال‌ و در واقع‌ صاحب‌ ذمامِ آن‌ ــ كه‌ باید واجد دو خصیصۀ عدالت‌ و كفایت‌ باشد ــ عبارت‌ است‌ از حفظ و استیفای‌ حقوق‌ بیت‌المال‌ و صرف‌ اموال‌ در راههای‌ تعیین‌ شده‌؛ نیز محاسبۀ اموالی‌ را كه‌ به‌ بیت‌المال‌ وارد، یا از آن‌ خارج‌ می‌شود و مثلاً به‌ دیوانهایی‌ چون‌ دیوان‌ نفقات‌ می‌رود، از وظایف‌ دیوان‌ بیت‌المال‌ شمرده‌، و آورده‌اند كه‌ صاحب‌ دیوان‌ بیت‌المال‌ دارای‌ علامت‌ و مهر مخصوص‌ بود كه‌ اسناد مالی‌ و چكها و حواله‌ها را با آن‌ ممهور می‌كرد و اگر سند و حواله‌ای‌ بدون‌ این‌ مهر صادر می‌شد، در دیگر دوایر دولتی‌ اعتبار نداشت‌ و آن‌ را به‌ دیوان‌ مذكور باز می‌گرداندند. اسنادی‌ هم‌ كه‌ از شهرها به‌ دیوان‌ بیت‌المال‌ می‌رسید، باید در اینجا بررسی‌ و تأیید می‌شد (قدامه‌، ۳۶). ممكن‌ بود اسناد مالی‌ این‌ دیوان‌ توسط وزیر یا نمایندۀ او مورد بازرسی‌ قرار گیرد (متز، 77). در واقع‌، در دورانی‌ كه‌ وزیران‌ رشتۀ كارها را در دست‌ داشتند، دیوان‌ بیت‌المال‌ نیز مانند برخی‌ از دیگر دواوین‌ مهم‌، غالباً به‌ طور مستقیم‌ زیرنظر آنان‌ قرار داشت‌ (مثلا نک‍ : ابن‌ خلدون‌، ۲ /۶۷۷). حتى به‌ روزگار وزارت‌ علی‌ بن‌ عیسى جراح‌ ــ كه‌ مورخان‌ از كارگزاران‌ و دیوانیان‌ برجستۀ او مانند رؤسای‌ دیوان‌ نفقات‌ و خراج‌ و خزاین‌ و ضیاع‌ نام‌ برده‌اند (ه‍ د، ابن‌ جراح‌) ــ از صاحب‌ دیوان‌ بیت‌المال‌ یاد نكرده‌اند و این‌ نشان‌ می‌دهد كه‌ این‌ دیوان‌ احتمالاً در دست‌ خود او بوده‌ است‌؛ از سوی‌ دیگر مؤید این‌ معنی‌ است‌ كه‌ در طی‌ قرون‌ و در قلمرو دولتهای‌ مختلف‌ در جهان‌ اسلام‌، دواوین‌ متعددی‌ از دیوان‌ بیت‌المال‌ متفرع‌ شده‌، یا در اطراف‌ آن‌ پدید آمده‌ است‌.

چنان‌ كه‌ اشاره‌ شد، دیوان‌ خراج‌ یك‌ وقت‌ بخش‌ مهمی‌ از محاسبه‌ و تعیین‌ و دریافت‌ بخشی‌ از درآمدهای‌ بیت‌المال‌ را در دست‌ داشت‌ (تنوخی‌، ۸ /۳۶-۳۷). وظیفۀ محاسبۀ اموال‌ در طی‌ قرون‌ بر عهدۀ دواوین‌ دیگری‌ نیز نهاده‌ شد؛ مثلاً یك‌ وقت‌ دیوان‌ زمام‌ متصدی‌ این‌ كار بود و صاحب‌ بیت‌المال‌ هر ماه‌ و بعداً هر هفته‌ روزنامجه‌ (صورت‌ مخارج‌ و درآمد) را به‌ رئیس‌ دیوان‌ زمام‌ می‌داد (ابوعلی‌ مسكویه‌، ۱ /۱۵۱-۱۵۲؛ لوكه‌ گارد، ۱۴۹). صورت‌ خرج‌ و دخل‌ ماهانه‌ را كه‌ جهبذ تهیه‌ می‌كرد، ختمه‌، و صورت‌ سالیانه‌ را جامعه‌ می‌نامیدند (خوارزمی‌، ۵۴). برخی‌ از این‌ اسناد مالی‌ اكنون‌ نیز در دست‌ است‌ و می‌توان‌ شكل‌ محاسبه‌ را از روی‌ آنها بررسی‌ كرد (مثلاً نک‍ : سید، ۸۵-۸۶).

از سده‌های‌ میانی‌ هجری‌ در قلمرو شرقی‌ و مركزی‌ خلافت‌ دیوان‌ استیفاء، و آن‌گاه‌ در مناطق‌ غربی‌، نهاد استیفاءالدوله‌ (قلقشندی‌، ۴ /۳۰) وظیفۀ نظارت‌ بر بیت‌المال‌ و محاسبۀ آن‌ را بر عهده‌ گرفت‌. دیوان‌ استیفاء در دورۀ سلطان‌ محمود بر اموال‌ سلطانی‌ یا بیت‌المال‌ خاصه‌ نظارت‌ نداشت‌، ولی‌ گویا از عصر مسعود این‌ وظیفه‌ نیز برعهدۀ آن‌ نهاده‌ شد (بازورث‌، «غزنویان‌ ... [۱]»، 66-68؛ بیهقی‌، ابوالفضل‌، ۱۵۴-۱۵۵). مستوفی‌ كل‌ در این‌ دوره‌ نایبانی‌ در سراسر قلمرو امپراتوری‌ داشت‌ كه‌ به‌ كار گردآوری‌ اموال‌ و محاسبه‌ و ارسال‌ آنها به‌ مركز می‌پرداختند (عتبی‌، ۳۴۳؛ میراحمدی‌، ۲۰۸). در عصر سلاجقه‌، مستوفی‌ كل‌، یعنی‌ رئیس‌ دیوان‌ استیفاء دومین‌ مقام‌ پس‌ از صدراعظم‌ به‌ شمار می‌رفت‌ (اقبال‌، ۲۲، ۲۸، ۱۷۵) كه‌ نایبانش‌ را همه‌ جا می‌پراكند و آن‌ نایبان‌ مستقیماً از مركز دستور می‌گرفتند (لمتن‌، «ساختار ... [۲]»، 257-258). در دورۀ ایلخانیان‌ هم‌ شغل‌ مستوفی‌ كل‌ منصبی‌ بس‌ عالی‌ به‌ شمار می‌رفت‌. نخجوانی‌ شرایط و صفات‌ ویژه‌ای‌ برای‌ مستوفیان‌ برشمرده‌، و آورده‌ است‌ كه‌ اینان‌ همواره‌ در جریان‌ امور مالی‌ كشور قرار داشتند و به‌ ضبط و محاسبه‌ و نظارت‌ بر امور مالی‌ مشغول‌ بودند (۲ /۹۴- ۹۸). در عصر صفوی‌ علاوه‌ بر مستوفی‌ كل‌ رسته‌های‌ مختلف‌ حواشی‌ شاه‌، و نیز موقوفات‌ و بیت‌المال‌ خاصه‌ و اموال‌ دربار، مستوفیان‌ خاص‌ داشتند (میرزا سمیعا، ۳۵، ۳۷، ۴۴، ۵۰-۵۱؛ مینورسكی‌، ۱۰۱، جم‍ ).

به‌ هر حال‌، می‌توان‌ به‌ دیوانهایی‌ چون‌: دیوان‌ نفقات‌، دیوان‌ المصادرین‌ (اموال‌ مصادره‌ شده‌ كه‌ یكی‌ از اقلام‌ بیت‌المال‌ را تشكیل‌ می‌داد)، دیوان‌ ضیاع‌ عامه‌ (املاكی‌ از قدیم‌ در اختیار و مِلك‌ بیت‌المال‌ بود یا بعدها به‌ آن‌ ملحق‌ شد)، دواوین‌ ضیاع‌ خاصه‌، مستحدثه ‌و مستخلصه‌ و عباسیه‌ (املاك‌ بیت‌المال‌ خاصه‌)، دیوان ‌البر و الصدقات‌ (اموالی‌ كه‌ میان‌ بعضی‌ گروهها و اشخاص‌ پخش‌ می‌شد)، دیوان‌ الزمام‌ (رسیدگی‌ و محاسبۀ اموال‌)، دیوان‌ الرواتب‌، دیوان‌ الدار (بعداً به‌ دو بخش‌ دیوان‌ المغرب‌ و دیوان‌ المشرق‌ تقسیم‌ شد: نک‍ : طبری‌، تاریخ‌، ۵ /۶۳۰)، دیوان‌ النظر و دیوان‌ المجلس‌ (از مهم‌ترین‌ دواوین‌ مالی‌ در عصر فاطمی‌ كه‌ غالب‌ وظایف‌ دیوان‌ بیت‌المال‌ در دست‌ آنها بود)، دیوان‌ وكالت‌ (كه‌ در عصر غزنوی‌ بیت‌المال‌ و املاك‌ خاصه‌ را در دست‌ داشت‌)، دیوان‌ خاصه‌ (كه‌ در عصر صفوی‌ حساب‌ املاك‌ سلطنتی‌ را در دست‌ داشت‌)، و جز آن‌ نیز اشاره‌ كرد كه‌ هر یك‌ بخشی‌ از وظایف‌ دیوان‌ اصلی‌ بیت‌المال‌ را برعهده‌ داشتند (ابوعلی‌ مسكویه‌، ۱ /۲۱، ۱۵۲-۱۵۴؛ تنوخی‌، ۸ /۳۵؛ ابن‌ طویر، ۷۴- ۷۹؛ سید، ۵۸-۶۰؛ بازورث‌، همان‌، 69؛ لوكه‌ گارد، 52, 157؛ مینورسكی‌، ۴۱). ابن‌ جماعه‌ هم‌ از «دیوان ‌دخل ‌بیت‌المال‌ و خرجه‌» به‌عنوان‌ یكی‌ از دواوین ‌چهارگانۀ اصلی‌ نام‌ برده‌، و به ‌یك‌ دیوان‌ اصلی ‌دیگر با عنوان «دیوان ‌رسوم ‌الاموال‌ المختصه‌ بالاعمال‌» اشاره ‌كرده‌ كه ‌بخش‌ عمده‌ای‌ از وظایف‌ دیوان‌ بیت‌المال‌ را برعهده‌ داشته‌ است‌ (ص‌ ۱۴۴، ۱۴۹). خوارزمی‌ از دیوان‌ بیت‌المال‌ به «دیوان‌ الخزن‌» تعبیر كرده‌، و اصطلاحات‌ خاص‌ آن‌ چون‌ حمول‌ و توظیف‌ را توضیح‌ داده‌ است‌ (ص‌ ۶۲).

در حكومتها و دولتهایی‌ كه‌ در قلمرو اسلام‌ پدید آمدند، شمشیر و قلم‌ و مال‌ همواره‌ ۳ ركن‌ اصلی‌ استقرار یك‌ نظام‌ حكومتی‌ بوده‌ است‌ و نظریه‌پردازان‌ حكومت‌ نیز به‌ این‌ اركان‌ اشاره‌ كرده‌، و دربارۀ آنها بحث‌ و بررسی‌ كرده‌اند (ابن‌ خلدون‌، ۲ /۶۷۸؛ نصیرالدین‌، ۷۵۶- ۷۵۸). از این‌ روی‌، یكی‌ از نخستین‌ كارهای‌ حاكمان‌ جدید یا مدعیان‌ حكومت‌ برای‌ تثبیت‌ و اعمال‌ قدرت‌، دست‌ اندازی‌ بر املاك‌ و امول‌ بیت‌المال‌ و منابع‌ درآمد دولت‌ و حاكم‌ پیشین‌ بود (مثلاً نک‍ : ابن‌ كثیر، ۱۱ /۱۸۴؛ ابن‌حجر، الدرر ... ، ۲ / ۱۴۸) و حاكمانی‌ كه‌ می‌كوشیدند محبوبیتی‌ كسب‌ كنند تا بر مسند نو مستقر شوند، سامان‌ دادن‌ به‌ وضع‌ بیت‌المال‌ و تثبیت‌ عطایا و مقرریها و رد اموال‌ بی‌رسم‌ و بی‌وجه‌ از بیت‌المال‌ را وعده‌ می‌دادند (نک‍ : ابن‌ حماد، ۸۷: دربارۀ جوهر سیسیلی‌ و فاطمیان‌ در مصر).

تسلط بر بیت‌المال‌ و ادارۀ آن‌ چنان‌ مهم‌ بود كه‌ برخی‌ از فرمانروایان‌ ادارۀ آن‌ را خود به‌ دست‌ می‌گرفتند، یا به‌ نزدیكان‌ معتمد خود می‌دادند (مثلاً نک‍ : ابن‌ خلدون‌، همانجا). در انقلابات‌ سیاسی‌ یا اوقاتی‌ كه‌ مردم‌ و لشكریان‌ به‌ هر دلیل‌ از حكومت‌ ناراضی‌ بودند، بیت‌المال‌ از نخستین‌ نهادهایی‌ بود كه‌ مورد هجوم‌ و غارت‌ واقع‌ می‌شد. سابقۀ این‌ گونه‌ حوادث‌ به‌ صدراسلام‌ باز می‌گردد (طبری‌، همان‌، ۲ /۶۷۶-۶۷۷؛ ذهبی‌، ۵ /۳۷۷؛ یعقوبی‌، ۲ /۱۸۱؛ مقدسی‌، ۵ /۲۱۲؛ برای‌ دوران‌ بعد، مثلاً نک‍ : بلاذری‌، ۲۳۳).

عامه‌ و خاصه‌

از سدۀ اول‌ هجری‌، میان‌ اموال‌ كاملاً عمومی‌ كه‌ تنها در جهت‌ مصالح‌ عموم‌ مردم‌ مصرف‌ می‌شد، ولی‌ این‌ مصارف‌ همیشه‌ دارای‌ تعاریف‌ و جهات‌ معین‌ نبود، با آنچه‌ به‌ طور خاص‌ و فقط به‌ صلاحدید خلیفه‌ و سلطان‌ به‌ مصرف‌ می‌رسید، تفاوت‌ می‌نهادند. اولی‌ را بیت‌المال‌ عامه‌ و دومی‌ را خاصه‌ می‌خواندند. باید گفت‌ خلفا و سلاطین‌ غالباً با بیت‌المال‌ خاصه‌ به‌ گونه‌ای‌ رفتار می‌كردند كه‌ به‌ نظر می‌رسید اموال‌ آن‌ مطلقاً به‌ آنها تعلق‌ دارد و مِلك‌ خاص‌ ایشان‌ است‌. اگر هم‌ در آغاز اسلام‌ میان‌ بیت‌المال‌ عمومی‌ و خزانۀ خلیفه‌ تفاوت‌ وجود داشت‌، ولی‌ از مجموع‌ اطلاعات‌ تاریخی‌ و نوعِ درآمدها و مصارف‌ بیت‌المال‌ خاصه‌ در قرون‌ بعد، می‌توان‌ دریافت‌ كه‌ این‌ بیت‌المال‌ معنایی‌ بس‌ فراتر از املاك‌ و درآمدهای‌ شخص‌ خلیفه‌ یا سلطان‌ داشته‌، و بسیاری‌ اوقات‌ جانشین‌ بیت‌المال‌ عامه‌ بوده‌ است‌ و هر دو، یك‌ متولی‌ و ناظر داشت‌ و در مواقع‌ ضروری‌ قسمتی‌ از اموال‌ بیت‌المال‌ خاصه‌ را به‌ بیت‌المال‌ عامه‌ منتقل‌ می‌كردند (لوكه‌ گارد، ۵۲, ۱۵۷؛ چنان‌ كه‌ ابن‌ فراتِ وزیر بر هر دو بیت‌المال‌ چیره‌ بود و لااقل‌ یك‌ بار اموالی‌ از بیت‌المال‌ خاصه‌ به‌ عامه‌ منتقل‌ كرده‌ است‌ (صابی‌، ۳۱۵-۳۱۶؛ نیز نک‍ : متز، 120). البته‌ ممكن‌ بود برخی‌ خلفا این‌ كار را نپسندند (مثلاً نک‍ : صابی‌، ۳۲-۳۴). در بخشهای‌ شرقی‌ سرزمینهای‌ اسلامی‌ در دوران‌ متأخرتر هم‌ از اموال‌ بیت‌المال‌ خاصه‌ برای‌ عامه‌ استفاده‌ می‌شد (بازورث‌، «غزنویان‌»، 68).

اموال‌ و درآمدها

نوعِ درآمدها و اموال‌ بیت‌المال‌ دارای‌ تعریف‌ خاص‌ و احكام‌ و قوانین‌ معین‌ بود. فرمانروایان‌ و كارگزاران‌ باید مراقب‌ می‌بودند كه‌ حق‌ بیت‌المال‌ ادا شود، ولی‌ اموال‌ حرام‌ و زور و نامرسوم‌ وارد آن‌ نگردد، یا به‌ مصارف‌ نادرست‌ و غیرشرعی‌ نرسد. خلفا و سلاطین‌ و حكامِ پای‌بند به‌ شریعت‌ هم‌ بر این‌ معنی‌ نظارت‌ دقیق‌ داشتند (مثلاً نک‍ : ابن‌ حبان‌، ۱ /۲۷۱؛ بحشل‌، ۶۲؛ ابونعیم‌، ۵ /۲۷۸، ۲۸۳) و سایرین‌ نیز آن‌ را لااقل‌ به‌ طور نظری‌ تأیید می‌كردند (نک‍ : ابن‌ حبان‌، همانجا؛ ابن‌ فضل‌ الله‌، ۱۲۱- ۱۲۵؛ قمی‌، ۱۴۸). با این‌ همه‌، در ادوار مختلف‌ بنا بر احوال‌ سیاسی‌ و اجتماعی‌، این‌ حكام‌ و مقررات‌ دستخوش‌ انواع‌ تغییرات‌ و بی‌رسمیها قرار می‌گرفت‌ و اموالی‌ را به‌ زور و جور وارد بیت‌المال‌ می‌كردند، یا برخلاف‌ احكام‌ و قوانین‌ و مصالح‌ عامه‌ به‌ مصرف‌ می‌رساندند؛ چنان‌ كه‌ یك‌ وقت‌ در مصر تولیت‌ بیت‌المال‌ را واگذار می‌كردند و رشتۀ كارهای‌ آن‌ در دست‌ اشرار افتاد و اینان‌ هم‌ از چپاول‌ اموال‌ مردم‌ هیچ‌ فروگذار نكردند (مثلاً نک‍ : جبرتی‌، ۱ /۵۸۳).

به‌ هر حال‌، اموالی‌ كه‌ مالك‌ یا مالكان‌ مشخص‌ دارد یا مصارف‌ آن‌ كاملاً معین‌ شده‌ است‌، در زمرۀ اموال‌ بیت‌المال‌، یعنی‌ اموال‌ عمومی‌ محسوب‌ نمی‌شود. بنابراین‌ درآمدهای‌ بیت‌المال‌ را به‌ طور كلی‌ می‌توان‌ این‌گونه‌ برشمرد: فی‌ء (كه‌ در ایام‌ حیات‌ رسول‌ خدا (ص‌) مطلقاً در دست‌ ایشان‌ بود و بنا بر رأی‌ او تقسیم‌ می‌شد و به‌ مصرف‌ می‌رسید، و پس‌ از ایشان‌ در اختیار امام‌ جامعۀ مسلمانان‌ قرار دارد)، خمس‌ غنیمت‌ (چهار ـ پنجم‌ آن‌ سهم‌ جنگجویان‌ است‌)، جزیه‌، خراج‌ اراضی‌ صلحی‌ و عُشری‌، برخی‌ معادن‌، گنجهای‌ پیش‌ از اسلام‌ كه‌ یابنده‌ خمس‌ آن‌ را به‌ بیت‌المال‌ می‌داد، اموالی‌ كه‌ از دزدان‌ گرفته‌ شده‌ و صاحبانش‌ را نتوان‌ یافت‌، اموال‌ پیدا شده‌ كه‌ صاحبانش‌ یافت‌ نشوند، میراث‌ بی‌وارث‌ و هر مالی‌ كه‌ صاحب‌ خاص‌ نداشته‌ باشد، همه‌ پس‌ از كسر مخارج‌ و مقرریها و عطایا، متعلق‌ به‌ بیت‌المال، یعنی‌ عموم‌ مسلمانان‌ است‌ كه‌ باید زیرنظر امام‌ (پیشوای‌ جامعۀ اسلامی‌، خلیفه‌ و سلطان‌ یا نمایندگان‌ آنها) مصرف‌ شود (قدامه‌، ۲۰۴-۲۰۵؛ ابن‌جماعه‌، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۵۰؛ طبری‌، تفسیر، ۲۸ /۳۷- ۳۸؛ ابن‌ حجر، الدرایة ... ، ۱ /۲۶۲؛ نیز نک‍ : لوی‌، ۲۹۹؛ اقنیدس‌، ۴۲۵-۴۲۷؛ برای‌ برخی‌ بررسیهای‌ نظری‌ دیگر در این‌ باره‌، نک‍ : صدیقی‌، 244-260).

در حالی‌ كه‌ ابن‌ جماعه‌ فقط عشر درآمد تجاری‌ كافران‌ در سرزمینهای‌ اسلامی‌ را سهم‌ بیت‌المال‌ دانسته‌، و آورده‌ است‌ كه‌ مالیاتهایی‌ (مُكوس‌ و ضرایب‌: نوعی‌ مالیات‌ كه‌ به‌ خصوص‌ از كالاهای‌ تجاری‌ گرفته‌ می‌شد) كه‌ از تجارت‌ و معایش‌ مسلمانان‌ گرفته‌ می‌شود، مال‌ ظلم‌ است‌ و نباید وارد بیت‌المال‌ شود، و نیز زكات‌ را كه‌ موارد مصرفش‌ كاملاً معین‌ است‌، از حوزۀ اموال‌ عمومی‌ و بیت‌ المال‌ خارج‌ دانسته‌ است‌ (ص‌ ۱۵۰)، ولی‌ قدامه‌ عشر درآمدهای‌ تجاری‌ به‌ طور مطلق‌ و نیز زكات‌ را از اموال‌ بیت‌المال‌ شمرده‌ است‌ (همانجا؛ قس‌: ذهبی‌، ۱۴ /۴۷۵، كه‌ نشان‌ می‌دهد مأمور دولت‌ كشتیهای‌ مال‌ التجاره‌ را بازرسی‌ می‌كرد و حق‌ بیت‌المال‌ را از آنها می‌گرفت‌) و ابوحنیفه‌ نیز بر آن‌ است‌ كه‌ زكات‌ اموال‌ ظاهره‌ (كِشت‌ و زرع‌، زكات‌ مواشی‌)، از حقوق‌ بیت‌المال‌ است‌ (ابن‌ جماعه‌، همانجا).

اینكه‌ گفته‌اند اموالی‌ به‌ بیت‌المال‌ تعلق‌ می‌گیرد كه‌ موارد مصرفش‌ دقیقاً معلوم‌ نشده‌ باشد، به‌ این‌ معنی‌ است‌ كه‌ دست‌ امام‌ و حاكم‌ در مصرف‌ آن‌ به‌ گونه‌ای‌ كه‌ خود تشخیص‌ می‌دهد، باز نیست‌ و شارع‌ آن‌ موارد را خود تعیین‌ كرده‌ است‌. اما با توجه‌ به‌ نظر ابوحنیفه‌ دربارۀ زكات‌ به‌ نظر می‌رسد كه‌ وی‌ معتقد است‌، همۀ درآمدهای‌ دولت‌ در زمرۀ اموال‌ بیت‌المال‌ است‌، چه‌ دست‌ امام‌ در تعیین‌ مصارف‌ آن‌ باز باشد و چه‌ نباشد (نک‍ : اقنیدس‌، 424).

ماوردی‌ (ص‌ ۲۷۷- ۲۷۹) خمس‌ فی‌ء را نیز مانند آن‌ بخش‌ از غنایم‌ جنگی‌ كه‌ پس‌ از تقسیم‌ میان‌ جنگجویان‌ باقی‌ می‌ماند، بر ۳ بخش‌ كرده‌، و سهم‌ ذی‌ القربی‌ از این‌ اموال‌ را كه‌ مورد مصرفش‌ معین‌ شده‌، خارج‌ از اختیار بیت‌المال‌ و امام‌ مسلمین‌ شمرده‌ است‌، ولی‌ سهم‌ پیامبر (ص‌) و آنچه‌ باید به‌ مساكین‌ و ابن‌سبیل‌ و یتیمان‌ داده‌ شود، همه‌ را منوط به‌ رأی‌ و اختیار امام‌ دانسته‌ است‌. وی‌ صدقات‌ را دو بخش‌ كرده‌، و آورده‌ است‌ كه‌ اموال‌ غیرظاهره‌ از صدقات‌ در زمرۀ حقوق‌ بیت‌المال‌ نیست‌ و صاحبش‌ می‌تواند آن‌ را به‌ هر كس‌ كه‌ بخواهد بدهد؛ ولی‌ در اموال‌ ظاهری‌ اختلاف‌ است‌. ابوحنیفه‌ آن‌ را از حقوق‌ بیت‌المال‌ دانسته‌ است‌، در حالی‌ كه‌ شافعی‌ آن‌ را از حوزۀ اختیارات‌ بیت‌المال‌ و امام‌ خارج‌ می‌داند، زیرا جهات‌ مصرفش‌ معین‌ شده‌ است‌ (قس‌: ابن‌ عبدالبر، ۲۰ /۴۵). بعدها بنا بر مقتضیاتِ عصر، انواع‌ و اقلامی‌ به‌ اموال‌ و درآمدهای‌ بیت‌المال‌ افزوده‌ شد، چنان‌ كه‌ در دورهای‌ متأخرتر، هدایایی‌ كه‌ كارگزاران‌ می‌گرفتند، و اموال‌ مورد نزاع‌ را نیز متعلق‌ به‌ بیت‌المال‌ ــ كه‌ می‌بایست‌ در راه‌ مصالح‌ عامۀ مسلمانان‌ خرج‌ شود ــ دانستند (ابن‌ تیمیه‌، ۲۸ / ۵۶۸).

جز اینها بیت‌المال‌ دارای‌ درآمدهایی‌ كه‌ می‌توان‌ آنها را اتفاقی‌ نامید، نیز بود. مثلاً از شعبی‌ نقل‌ كرده‌اند كه‌ اگر كسی‌ كنیزی‌ از اسرا خرید كه‌ صاحب‌ طلا و نقره‌ بود، آن‌ اموال‌ به‌ بیت‌المال‌ تعلق‌ می‌گیرد (سعید بن‌ منصور، ۳(۱) /۳۳۹) و یا برخی‌ از فقها برآن‌اند كه‌ می‌توان‌ از متحاكمین‌ برای‌ قضاوت‌ پول‌ گرفت‌ و آن‌ پول‌ متعلق‌ به‌ بیت‌المال‌ است‌؛ گرچه‌ برخی‌ دیگر از فقها این‌ كار را حرام‌ دانسته‌اند (ابن‌حجر، فتح‌ ... ، ۱۳ /۱۵۰). دیگر از این‌ گونه‌ اموال‌، صُداق‌ زنی‌ است‌ كه‌ در ایام‌ عده‌ شوهر كرده‌، و چون‌ آن‌ ازدواج‌ باطل‌ است‌، مهریه‌اش‌ به‌ بیت‌المال‌ تعلق‌ می‌گیرد (بیهقی‌، احمد، السنن‌ ... ، ۷ /۴۴۱-۴۴۲). در دوران‌ متأخرتر، اگر یكی‌ از اتباع ‌ممالك ‌غیرمسلمان‌ در قلمرو عثمانی ‌درمی‌گذشت‌، اموالش‌ را دولت‌ به‌نفع‌ بیت‌المال‌ مصادره‌ می‌كرد. چنین‌ بود تا از جمله‌ امتیازاتی ‌كه ‌فرانسویان ‌در تبریز از سلطان ‌سلیم ‌گرفتند، آن ‌بود كه‌ مأموران‌ بیت‌المال‌ به‌ اموال‌ اتباع‌ فرانسه‌ تعرض‌ نكنند (فرید، ۱ /۲۲۲-۲۲۷).

علاوه‌ بر اموال‌، اشخاص‌ نیز در تملك‌ بیت‌المال‌ قرار می‌گرفتند، یا به‌ آن‌ وابسته‌ می‌شدند. در برخی‌ از گزارشها از زن‌ یا دختر بیت‌المال‌ یاد شده‌ است‌ و به‌ نظر می‌رسد مراد، دختری‌ است‌ كه‌ ولایت‌ مادی‌اش‌ را بیت‌المال‌ پذیرفته‌، و مخارج‌ زندگی‌ و رشد او را تأمین‌ كرده‌، و او را شوهر داده‌ است‌ و این‌ رسمی‌ مستحسن‌ بود كه‌ عمر نهاد (یعقوبی‌، ۲ /۱۵۰؛ بیهقی‌،احمد،همان‌، ۷ /۲۲۸).برخی‌ امرای‌بزرگ‌رامی‌شناسیم‌ كه‌ با این‌گونه‌ دختران‌ ازدواج‌ می‌كردند (ابن‌عماد، ۳ /۲۴). دربارۀ غلامان‌ و كنیزانی‌ كه‌ در تملك‌ بیت‌المال‌ بودند و خرید و فروش‌ می‌شدند، گزارشهای‌ بیشتری‌ در دست‌ است‌ (مثلاً نک‍ : ابن‌ تغری‌ بردی‌، ۸ /۲۵۴، ۲۷۷؛ ابن‌ منظور، ذیل‌ حصص‌؛ ابن‌ قدامه‌، المغنی‌، ۶ /۲۸۶).

جزیه‌ تا قرون‌ متأخر اسلامی‌ بخش‌ مهمی‌ از درآمد بیت‌المال‌ را تشكیل‌می‌داد. این ‌درآمد در دوران ‌نخستین ‌اسلامی‌ چنان ‌بود كه ‌امویان‌، حتى امویان‌ برخلاف‌ احكام‌ شرع‌ آن‌ را از گردن‌ نومسلمانان‌ برنداشتند، تا عمر بن‌ عبدالعزیز آن‌ رسم‌ را برافكند و به‌ كاهش‌ شدید درآمد بیت‌المال‌ توجه‌ نكرد (دربارۀ جزیه‌ و انتقال‌ زمین‌ خراجی‌ به‌ عرب‌ مسلمان‌ كه‌ موجب‌ برداشتن‌ خراج‌ از زمین‌ و كاهش‌ درآمد بیت‌المال‌ می‌شد، نک‍ : ولهاوزن‌، ۱۷۳-۱۷۴؛ دربارۀ همین‌ مسئله‌ و تبعات‌ ناشی‌ از آن‌، به‌ ویژه‌ جزیه‌ در خراسان‌، نک‍ : دِنت‌، ۱۱۶, ۱۱۹, ۱۲۶). در بعضی‌ دوره‌ها برای‌ اخذ جزیه‌، متصدی‌ خاص‌ وجود داشت‌ (مثلاً نک‍ : نخجوانی‌، ۲ /۲۴۸).

اشیاء پیدا شده‌ باید به‌ بیت‌المال‌ منتقل‌ شود تا صاحب‌ آن‌ شناخته‌ گردد و مخارج‌ شناسایی‌ این‌ اموال‌ با خود بیت‌المال‌ است‌. البته‌ نگهداری‌ كالاهای‌ گم‌شده‌ یا استفاده‌ از آن‌ توسط یابنده‌ یا بیت‌المال‌ تابع‌ شرایطی‌ است‌ (شربینی‌، ۲ /۳۷۲؛ بجیرمی‌، ۲ /۲۳۰). از برخی‌ گزارشها و فتاوا بر می‌آید كه‌ اگر به‌ رغم‌ كوشش‌ بیت‌المال‌، صاحب‌ كالا یافت‌ نشود، بیت‌المال‌ مالك‌ آن‌ می‌شود، ولی‌ باید آن‌ را فروخته‌، پول‌ آن‌ را به‌ مستحقان‌ برساند (ابن‌تیمیه‌، ۲۹ / ۲۶۹). در عصر صفویه‌ در ایران‌ ظاهراً اموال‌ مجهول‌المالك‌ متصدی‌ خاصی‌ از بیت‌المال‌ داشته‌ است‌، موسوم‌ به‌ بیت‌المالچی‌ (مینورسكی‌، ۷۵). اموالی‌ كه‌ از دزدان‌ و راهزنان‌ گرفته‌ می‌شد، نیز مانند اموال‌ پیدا شده‌، به‌ بیت‌المال‌ می‌رفت‌ تا صاحبانش‌ یافت‌ شود، و اگر نشد، امام‌ می‌تواند آنها را مطابق‌ نظر خود در مصالح‌ عامه‌ خرج‌ كند، ولی‌ بیت‌المال‌ باید هر آنچه‌ می‌تواند بكوشد تا مالكان‌ اصلی‌ را بیابد. ممكن‌ است‌ صاحب‌ اموال‌ به‌ دست‌ راهزنان‌ كشته‌ شده‌ باشد، در این‌ صورت‌ اگر وارث‌ نداشته‌ باشد، بازهم‌ آن‌ اموال‌ به‌ بیت‌المال‌ تعلق‌ می‌یابد (قرطبی‌، ۲ /۱۱۰، ۶ /۱۵۵).

یكی‌ از مهم‌ترین‌ موارد درآمد و موضوعِ نظارتِ بیت‌المال‌، ارث‌ است‌. بنا بر حدیثی‌ از پیامبر (ص‌) به‌ این‌ مضمون‌ كه «ان‌ بیت‌المال‌ عصبة لمن‌ لاعصبة له‌» (ابوعوانه‌، ۳ /۴۴۴، ۴۴۶) بیت‌المال‌ با شرایطی‌ جانشین‌ وارثان‌، یعنی‌ خویشان‌ و وابستگانِ مردم‌ به‌ شمار می‌رود. این‌ معنی‌ در تأدیۀ دیونِ متوفایی‌ كه‌ مال‌ وارثی‌ بر جای‌ نگذاشته‌، نیز صدق‌ می‌كند. به‌ هر حال‌، از صدر اسلام‌ به‌ این‌ سوی‌، به‌ فتوای‌ علما برخی‌ میراثها، به‌ ویژه‌ اموال‌ بی‌وارث‌، مطابق‌ شرایط و ضوابطی‌ به‌ بیت‌المال‌ تعلق‌ می‌یافت‌ (ابن‌ قدامه‌، الكافی‌ ... ، ۲ /۵۷۳؛ ابن‌ مفلح‌، ۴ /۳۲۶، ۶ /۱۱؛ ابن‌ ادریس‌، ۴ /۴۵۵؛ سبكی‌، ۵ /۵۹؛ ابن‌كثیر، ۷ /۱۴۹، ۱۳ /۶۱) و امام‌ می‌توانست‌ اراضی‌ بی‌وارث‌ را نیز بفروشد و درآمدش‌ را در راه‌ مصالح‌ عامه‌ به‌ كار گیرد (ابن‌ رجب‌، الاستخراج‌ ... ، ۱۲۰).

بسیاری‌ از صحابه‌، معتقد بودند كه‌ ارثِ متوفا، در صورت‌ فقدان‌ِ وارث‌ درجۀ اول‌، به‌ خویشان‌ درجۀ دوم‌ او می‌رسد؛ ولی‌ كسانی‌ مانند زید بن‌ ثابت‌ چنین‌ میراثی‌ را متعلق‌ به‌ بیت‌المال‌ و از اموال‌ عمومی‌ می‌شمردند (ترمذی‌، ۴ /۴۲۲). ظاهراً به‌ روزگاری‌ دراز این‌ اموال‌ را بیت‌المال‌ تصاحب‌ می‌كرد و حتى دیوان‌ خاصی‌ موسوم‌ به «دیوان‌ المواریث‌» برای‌ گردآوری‌ این‌گونه‌ میراثها پدید آوردند كه‌ بحثها و نزاعها برانگیخت‌ (متز، ۱۱۳، ۱۱۲)، تا آنكه‌ معتضد عباسی‌، به‌ فتوای‌ برخی‌ فقها، مستند به‌ قول‌ صحابۀ بزرگی‌ چون‌ امام‌ علی‌(ع‌) دستور داد این‌ اموال‌ میان‌ ذوی‌ الارحام‌ تقسیم‌ شود (ابن‌ جوزی‌، ۵ /۱۶۱-۱۶۲؛ حسن‌، ۳ /۱۷).

در مصر از روزگار فاطمیان‌، میراث‌ بی‌وارث‌ را اموال‌ حشریه‌ می‌خواندند و مطابق‌ منشورهایی‌ كه‌ در دست‌ است‌، آنها را جزو اموال‌ عمومی‌ و اقلام‌ بیت‌المال‌ محسوب‌ می‌كردند (مثلاً نک‍ : حماده‌، ۱۶۹-۱۷۲). ظاهراً بعدها در اینجا دیوانی‌ خاص‌ برای‌ این‌ اموال‌ موسوم‌ به «دیوان‌ المواریث‌ الحشریه‌» هم‌ پدید آمد (قلقشندی‌، ۱۳ /۳۸۴). برخی‌ از علما دست‌ بیت‌المال‌ را در میراث‌ كسی‌ كه‌ در گذشته‌ است‌ و قسمتی‌ از اموالش‌ به‌ بیت‌المال‌ تعلق‌ می‌گیرد، بازگذاشته‌، و گفته‌اند متولیان‌ بیت‌المال‌ حتى می‌توانند حق‌ شُفعۀ آن‌ متوفا را نیز طلب‌ كنند (مواق‌، ۵ /۳۱۱). از یك‌ گزارشِ مربوط به‌ درخواست‌ یونس‌ بن‌ بدران‌ (قاضی‌ و وكیل‌ِ بیت‌المالِ دمشق‌ به‌ روزگار ایوبیان‌) از وارثانِ یك‌ متوفا، به‌ مصالحه‌ دربارۀ میراث‌ او (ابن‌كثیر، ۱۳ /۱۱۴- ۱۱۵) برمی‌آید كه‌ در این‌ دوره‌ به‌ هر حال‌، بخشی‌ از میراثها به‌ بیت‌المال‌ تعلق‌ می‌گرفت‌.

میراث‌ مرتدان‌ نیز به‌ نظر فقها به‌ بیت‌المال‌ تعلق‌ می‌یابد، ولی‌ در نوع‌ و اندازۀ آن‌ اختلاف‌ است‌. ابوحنیفه‌ اموالی‌ را كه‌ مرتد در حال‌ ارتداد به‌ دست‌ آورده‌، مانند مالِ غنیمت‌ و حرب‌، از مصادیق‌ فی‌ء و غیرقابل‌ انتقال‌ دانسته‌، و آورده‌ است‌ كه‌ همه‌ به‌ بیت‌المال‌ می‌رود. كسانی‌ چون‌ اوزاعی‌ فقط اموال‌ به‌ دست‌ آمده‌ پس‌ از ارتداد را متعلق‌ به‌ بیت‌المال‌ دانسته‌، و اموال‌ دورۀ مسلمانی‌ را متعلق‌ به‌ ورثۀ مسلمان‌ِ آن‌ مرتد شمرده‌اند. برخی‌ از فقها حتى اموالی‌ را كه‌ پیش‌ از ارتداد به‌ دست‌ آورده‌، نیز مشمول‌ این‌ حكم‌ دانسته‌اند. برخی‌ دیگر از فقها برآن‌اند كه‌ میراثِ مرتدان‌ به‌ وارثان‌ مسلمان‌ آنها می‌رسد، ولی‌ كسانی‌ چون‌ مالك‌ بن‌ انس‌ آن‌ را نیز متعلق‌ به‌ بیت‌المال‌ می‌دانند (جصاص‌، ۳ /۳۹؛ قرطبی‌، ۳ /۴۹)؛ و بعضی‌ دیگر از فقها گفته‌اند حتى حق‌ شفعۀ مرتدِ مقتول‌ را هم‌ اگر امام‌ بخواهد، می‌تواند گرفته‌، به‌ بیت‌المال‌ دهد (مواق‌، همانجا). البته‌ این‌ نظر نیز مطرح‌ شده‌ است‌ كه‌ آنچه‌ به‌ بیت‌المال‌ تعلق‌ می‌گیرد، پس‌ از كسرِ بدهكاریها و دیونی‌ است‌ كه‌ مرتد بر گردن‌ داشته‌ است‌ (ابن‌ مفلح‌، ۶ /۲۳۵، ۹ /۱۸۶).

دربارۀ میراث‌ ذمیان‌ باید گفت‌: با آنكه‌ به‌ استناد روایتی‌ از پیامبر(ص‌) كه‌ مسلمان‌ از كافر، و كافر از مسلمان‌ ارث‌ نمی‌برد، اخذ و انتقال‌ میراث‌ ذمیان‌ به‌ بیت‌المال‌ جایز نبود، ولی‌ این‌ كار عملاً انجام‌ می‌شد و برخی‌ از فقها حكم‌ میراث‌ بلا وارث‌ را به‌ غیر مسلمانان‌ نیز تسری‌ می‌دادند. دربارۀ میراثِ با وارث‌، گرچه‌ برخی‌ فتاوا تصریح‌ كرده‌اند كه‌ وكیل‌ بیت‌المال‌ حق‌ هیچ‌ تصرفی‌ در این‌ اموال‌ ندارد، ولی‌ از برخی‌ فتاوای‌ دیگر برمی‌آید كه‌ میراث‌ ذمی‌ متوفا را پس‌ از كسر سهم‌ِ زن‌ و فرزندِ او، متعلق‌ به‌ بیت‌المال‌ می‌دانستند (سبكی‌، ۶ /۴۳) و پیداست‌ كه‌ انتقال‌ میراث‌ ذمیان‌ منحصر در میراث‌ بلا وارث‌ نبوده‌ است‌. این‌ روش‌ در شرق‌ اسلامی‌ گویا لااقل‌ تا روزگار خلافت‌ مقتدر دوام‌ داشت‌ و او در ۳۱۱ق‌ /۹۲۳م‌ فرمان‌ داد كه‌ این‌ گونه‌ میراثها را به‌ هم‌ كیشانِ ذمیِ متوفا دهند (صنعانی‌، ۶ /۱۹؛ جصاص‌، همانجا؛ ابن‌ جماعه‌، ۱۰۷؛ متز، ۱۱۲).

مطابق‌ منشوری‌ از عصر ممالیك‌ مصر، میراثِ اهل‌ كتاب‌ بر اساس‌ احكام «شرعِ شریف‌» و تحت‌ نظارت‌ دیوان‌ المواریث‌ الحشریه‌ میان‌ وارثان‌ آنها تقسیم‌ می‌شد و آنچه‌ باقی‌ می‌ماند، به‌ بیت‌المال‌ می‌رفت‌ (قلقشندی‌، همانجا)، ولی‌ اگر شخص‌ ذمی‌ در دارالاسلام‌ درمی‌گذشت‌ (در حالی‌ كه‌ اموالی‌ در اینجا داشت‌) و وارثانش‌ در دارالحرب‌ بودند، آن‌ اموال‌ به‌ بیت‌المال‌ تعلق‌ می‌یافت‌ (زرعی‌، ۲ /۷۳۶). بنا بر بعضی‌ نظرات‌ اموال‌ مملوك‌ ذمی‌ هم‌ به‌ جای‌ آنكه‌ به‌ مولایش‌ انتقال‌ یابد، در زمرۀ اموال‌ عمومی‌ و بیت‌المال‌ محسوب‌ می‌شد، و البته‌ خلاف‌ آن‌ نیز عمل‌ شده‌ است‌ (صنعانی‌، ۶ /۱۸؛ شافعی‌، ۴ /۱۳۴). به‌ طور مطلق‌ نیز گفته‌اند كه‌ میراث‌ بنده‌ای‌ كه‌ عصبه‌ و وارثی‌ ندارد، به‌ بیت‌المال‌ تعلق‌ می‌گیرد (بیهقی‌، احمد، السنن‌، ۱۰ /۳۰۰؛ شربینی‌، ۲ /۳۸۷).

مصادرۀ اموال‌ كارگزارانِ غالباً بلندپایۀ دولت‌، و گاه‌ دیگر مردم‌ نیز از جمله‌ درآمدهای‌ اتفاقی‌ بیت‌المال‌ به‌ شمار می‌رفت‌ (تنوخی‌، ۸ /۳۹؛ ابن‌ تیمیه‌، ۲۸ /۵۶۸). این‌ مصادرات‌ كه‌ به‌ سبب‌ آشفتگی‌ اوضاع‌ اجتماعی‌ و اقتصادی‌ دستگاه‌ ضعیف‌ خلافت‌، به‌ سادگی‌ گریبان‌ وزیران‌ و كارگزاران‌ بیت‌المال‌ و دیوانیان‌ را می‌گرفت‌، به‌ویژه‌ از سدۀ ۴ق‌، رواج‌ بسیار یافت‌ و ارقام‌ هنگفتی‌ را تشكیل‌ می‌داد (مثلاً نک‍ : ابوعلی‌ مسكویه‌، ۱ /۳۳۷- ۳۳۸؛ صابی‌، ۹۰-۹۱، ۳۵۹؛ همدانی‌، ۱۷؛ العیون‌ ... ، ۴(۱) /۲۶۵)؛ چنان‌كه‌ در مصر نیز الحاكم‌ فاطمی‌ برای‌ گردآوری‌ و نگهداری‌ اموال‌ مصادرات‌ و ماترك‌ مقتولان‌ دیوانی‌ موسوم‌ به «دیوان‌ المفرد» پدید آورد (سید، ۵۷). كسانی‌ مانند جهابذه‌ كه‌ مأمور مصادره‌ می‌شدند، ممكن‌ بود كه‌ خود در آن‌ اموال‌ دست‌ برند و همۀ مالِ مصادره‌ را تحویل‌ ندهند، و چه‌ بسا خود به‌ همین‌ سبب‌، توسط وزیر و یا صاحب‌ بیت‌المال‌ مصادره‌ می‌شدند (صابی‌، ۹۰-۹۲، ۱۴۰-۱۴۱). خیانت‌ به‌ بیت‌المال‌ عموماً از جرمهای‌ بزرگ‌ شمرده‌ می‌شد و عزل‌ و مصادرۀ وزیران‌ و كارگزاران‌ چه‌ بسا اوقات‌ كه‌ به‌ همین‌ اتهام‌ بود (بیهقی‌، ابوالفضل‌، ۴۲۹، ۴۶۳؛ نک‍ : ه‍ د، ابن‌ جراح‌، نیز ابن‌ فرات‌).

این‌ اموال‌ و درآمدها «غالباً» از آنِ بیت‌المال‌ عامه‌ بود. بیت‌المال‌ خاصه‌ هم‌ اموال‌ و درآمدهایی‌ داشت‌ كه‌ برخی‌ مخصوص‌ِ آن‌، و برخی‌ دیگر در دوره‌هایی‌ متعلق‌ به‌ بیت‌المال‌ عامه‌، و در دوره‌هایی‌ از اموال‌ خاصه‌ محسوب‌ می‌شد. مثلاً در سدۀ ۴ق‌ اموال‌ مصادرات‌ و جزیه‌ و بخشی‌ از مال‌ خراج‌ و قسمتهایی‌ از ضیاع‌ عامه‌ و نیز درآمد املاك‌ خسروان‌ ایران‌ در سواد عراق‌، در زمرۀ درآمدهای‌ بیت‌المال‌ خاصه‌ قرار داشت‌ (تنوخی‌، ۸ /۳۹؛ صابی‌، ۱۴۰-۱۴۱؛ متز، ۱۲۱؛ لوی‌، ۳۰۵). اما اموالی‌ كه‌ خلیفه‌ و سلطان‌ به‌ ارث‌ می‌بردند، یعنی‌ در خزانه‌ یا بیت‌المال‌ خاصۀ پیشین‌ وجود داشت‌ و نیز هدایایی‌ كه‌ فرمانروایان‌ و سلاطین‌ و خلفا برای‌ یكدیگر می‌فرستادند، همواره‌ از اموال‌ عامه‌ شمرده‌ شده‌ است‌ (جاف‌، ۷۷؛ متز، همانجا). خواجه‌ نصیرالدین‌ طوسی‌ كه‌ دامنۀ اموال‌ بیت‌المال‌ خاصه‌، یا به‌ تعبیر او مال‌ خاصه‌ را وسیع‌ گرفته‌ است‌، بخشی‌ از آنچه‌ را كه‌ لشكریان‌ به‌ غنیمت‌ می‌گرفتند، آنچه‌ از دریاها به‌ دست‌ می‌آمد، درآمد ناشی‌ از آباد كردن‌ جایها، و به‌ طور كلی‌ آنچه‌ از گذشتگان‌ بود (از خزانۀ خاص‌ به‌ ارث‌ برده‌ بود) و آنچه‌ از كفایت‌ خود حاصل‌ می‌كرد، همه‌ را ملك‌ خاصه‌ دانسته‌ است‌ (ص‌ ۷۵۸، ۷۶۲).

اراضی‌، معادن‌، اقطاعات‌

این‌ اقلام‌، یعنی‌ اموال‌ غیر منقول‌، در بسیاری‌ از ادوار تاریخ‌ اسلام‌ مهم‌ترین‌ بخش‌ از داراییهای‌ بیت‌المال‌ را، حتى پیش‌ از عصر فتوح‌، تشكیل‌ می‌داد؛ چنان‌ كه‌ قسمتی‌ از اراضی‌ مدینه‌ و اراضی‌ یهودیان‌ خیبر و بنی‌نضیر نخستین‌ املاك‌ بیت‌المال‌ در عصر پیامبر (ص‌) به‌ شمار می‌رفت‌ (قاسم‌، ۲۷۵، ۳۵۸، ۳۶۸). دربارۀ انواع‌ اراضی‌ای‌ كه‌ به‌ عامۀ مسلمانان‌ تعلق‌ دارد و یا منافع‌ آن‌ اراضی‌ كه‌ در تصرف‌ بیت‌المال‌ و امام‌ (پیشوای‌ جامعۀ اسلامی‌، سلطان‌) قرار می‌گیرد و نیز امكان‌ واگذاری‌ آنها به‌ اشخاص‌ تحت‌ عناوینی‌ چون‌ اقطاع‌ تملیك‌ و استغلال‌، ایغار، طعمه‌، و دیگر انواع‌ واگذاری‌، و حدود اختیارات‌ امام‌ در آنها، میان‌ فقها اتفاق‌نظر وجود ندارد؛ خاصه‌ كه‌ بحث‌ از اموال‌ و املاك‌ و اراضی‌ بیت‌المال‌ همواره‌ با مباحث‌ مربوط به‌ بهره‌وری‌ از آنها گره‌ خورده‌ است‌. اما به‌ طور كلی‌ و اجمالاً، املاك‌ بیت‌المال‌ املاكی‌ است‌ كه‌ دارای‌ مالك‌ خاص‌ و مشخص‌ نیست‌؛ این‌گونه‌ املاك‌ را می‌توان‌ بدین‌قرار احصا كرد:

۱. صوافی‌، یعنی‌ املاكی‌ كه‌ امام‌ از اراضی‌ فتح‌ شده‌ به‌ عنوان‌ خمس‌ یا از طریق‌ جلب‌ رضایت‌ غنیمت‌گیرانِ فاتح‌ برای‌ بیت‌المال‌ جدا می‌كند. اراضی‌ صوافی‌ را غالباً املاك‌ فرمانروایان‌ پیش‌ از اسلام‌ در سرزمینهای‌ مفتوحه‌ یا زمینهایی‌ تشكیل‌ می‌داد كه‌ ساكنان‌ و صاحبانش‌ بر اثر هجوم‌ سپاه‌ اسلام‌ آن‌ را رها كرده‌، و رفته‌اند. این‌ اراضی‌ كه‌ آن‌ را اراضی‌ فی‌ء نیز نامیده‌اند (فضل‌الله‌، ۳۰۶-۳۰۷)، مِلك‌ همۀ مسلمانان‌ محسوب‌ می‌گردد و همه‌ در منافع‌ آن‌ شریك‌اند. بنابراین‌، اقطاع‌ تملیك‌ این‌ گونه‌ اراضی‌ جایز نیست‌، ولی‌ اقطاع‌ استغلال‌ آن‌ رواست‌؛ یعنی‌ رقبۀ این‌ اراضی‌ وقف‌ مؤبد است‌، و درآمدش‌ بنا بر مصالح‌ عامۀ مسلمانان‌ خرج‌ می‌شود. بارزترین‌ نمونۀ این‌گونه‌ اراضی‌، املاك‌ پادشاهان‌ و دولتمردان‌ ساسانی‌ است‌ كه‌ به‌ دستور عمر خالصه‌ گردید (ابویوسف‌، ۵۷- ۵۸؛ بلاذری‌، ۲۷۳؛ ماوردی‌، ۲۲۷، ۲۴۸ بب‍ ؛ ابن‌ رجب‌، الاستخراج‌، ۱۱۷-۱۲۲، قس‌: ۱۳۲؛ نیز نک‍ : ریس‌، ۱۵۶-۱۵۷).

۲. اراضی‌ خراجی‌، كه‌ از آنِ بیت‌المال‌ و همۀ مسلمانان‌ است‌، اعم‌ از آنكه‌ رقبه‌اش‌ وقف‌ بیت‌المال‌، و خراجش‌، اجرت‌ و كرایۀ آن‌ باشد، یا رقبه‌اش‌ مِلك‌ ذمی‌ باشد و خراجش‌ جزیه‌ به‌ حساب‌ آید. اقطاعِ خراج‌ این‌ اراضی‌ موضوعِ اقطاع‌ استغلال‌ است‌ و اقطاع‌ تملیك‌ آن‌ جایز نیست‌ (ماوردی‌، ۲۲۰؛ فضل‌ الله‌، ۳۰۷). اقطاع‌ِ خراج‌ این‌ اراضی‌ را كه‌ در واقع‌ خراجش‌ مِلك‌ بیت‌المال‌ بود، «ایغار» نیز می‌خواندند؛ یعنی‌ گردآوری‌ آن‌ رادر برابر مبلغی‌ معین‌ به‌ صاحب‌ منصبی‌ می‌دادند تا او خود بدون‌ نظارت‌ و مداخلۀ كارگزاران‌ دولت‌ و بیت‌المال‌، آن‌ خراج‌ را برای‌ خودگردآوری‌ كند. برخی‌ معتقدند كه‌ رواج‌ این‌گونه‌ اقطاع‌، بیت‌المال‌ را به‌ سرعت‌ از لحاظ مالی‌ ضعیف‌ می‌كرد (خوارزمی‌، ۶۰؛ نعمانی‌،۱ /۲۰۸؛ لمتن‌، «مالك‌ ... »، ۲۷). این‌ نوع‌ واگذاری‌ و به‌ طور كلی ‌اقطاعِ مالیاتهای ‌بیت‌المال ‌را «ضمان ‌و مقاطعه‌» نیز می‌نامیدند؛ یعنی‌ شخصی‌ تضمین‌ می‌كرد كه‌ هر سال‌ مبلغ‌ معینی‌ به‌ بیت‌المال‌ دهد و در عوض‌ مالیاتهای‌ یك‌ ناحیه‌ را برای‌ خود گردآوری‌ كند (مثلاً نک‍ : قمی‌، ۲۹؛ مدرسی‌، ۲ /۱۶). فقها دربارۀ اراضی‌ خراجی‌ و حق‌ بیت‌المال‌ و زارع‌ آن‌ موشكافیها نشان‌ داده‌، و جوانب‌ موضوع‌ را به‌ طور دقیق‌ بررسی‌ كرده‌اند (مثلاً نک‍ : ابن‌ رجب‌، همان‌، ۷۲؛ زرعی‌، ۱ /۲۷۲).

۳. اگر موقعیت‌ اراضی‌ را از دیدگاه‌ آباد یا ویران‌ بودن‌ آنها بنگریم‌، باید گفت‌ اراضی‌ موات‌، اگر اصلاً مالك‌ خاص‌ نداشته‌ باشد، در اختیار امام‌، یعنی‌ بیت‌المال‌ است‌ و می‌تواند بنا بر مصالح‌ عمومی‌ آن‌ را به‌ هركس‌ خواست‌، به‌ اقطاع‌ دهد (تا منافع‌ حاصل‌ از آن‌ به‌ بیت‌المال‌ باز گردد). به‌ نظر ابوحنیفه‌ و مالك‌، اقطاع‌ این‌ اراضی‌، شرطِ احیاء است‌ و بدون‌ اجازۀ امام‌، احیاء جایز نیست‌، در حالی‌ كه‌ شافعی‌ احیاء را متوقف‌ بر اجازۀ امام‌ نمی‌داند. زمینهایی‌ كه‌ آباد بوده‌، و بعداً ویران‌ شده‌ است‌، اگر مربوط به‌ پیش‌ از اسلام‌ باشد، در حكم‌ مواتِ مطلق‌، و در اختیار امام‌ و بیت‌المال‌ است‌ و اگر پس‌ از اسلام‌ ویران‌ شده‌ باشد، در استیلای‌ بیت‌المال‌ و امام‌ بر آنها، اعم‌ از آنكه‌ مالك‌ خاص‌ داشته‌، یا نداشته‌ باشد، میان‌ فقها اختلاف‌ است‌. اراضی‌ آباد كه‌ مالك‌ خاص‌ نداشته‌ است‌، یا مالكش‌ معلوم‌ نباشد، یا اراضی‌ آباد كه‌ مالكش‌ درگذشته‌ است‌ و وارثی‌ ندارد، به‌ طور مطلق‌ از آن‌ِ بیت‌المال‌ است‌ و امام‌ در آن‌ حق‌ تصرف‌ دارد و می‌تواند آنها را به‌ اقطاع‌ دهد (شیخ‌ طوسی‌، الخلاف‌، ۲ /۲؛ محقق‌ كركی‌، ۷ /۲۹؛ ابن‌جماعه‌، ۱۰۸-۱۰۹؛ ماوردی‌، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰؛ قلقشندی‌، ۱۳ /۱۱۳-۱۱۴، ۱۲۲؛ قس‌: فضل‌الله‌، ۳۰۶-۳۰۷). با آنكه‌ به‌ سبب‌ مالكیت‌ عام‌ این‌ اراضی‌، خود آنها یا خراجشان‌ موضوعِ اقطاع‌ استغلال‌ تواند بود، ولی‌ برخی‌ از فقها تحت‌ ضوابط و شرایطی‌ خاص‌، اقطاع‌ تملیك‌ برخی‌ از این‌ زمینها را نیز جایز دانسته‌اند و عملاً نیز چنین‌ كاری‌ انجام‌ می‌شد و املاك‌ عمومی‌ كه‌ در حكم‌ وقف‌ مؤبد بود، به‌ اراضی‌ خصوصی‌ بدل‌ می‌شد (ابن‌جماعه‌، ۱۰۷؛ قس‌: مدرسی‌، ۲ /۱۹-۲۰؛ امین‌، ۴ /۱۹۴، ۶ /۶). گفتنی‌ است‌ كه‌ در تمام‌ این‌ موارد، مقطَع‌ ــ لااقل‌ به‌ طور رسمی‌ و نظری‌ ــ ملزم‌ بود از درآمدِ اراضی‌ اقطاعی‌، سهم‌ بیت‌المال‌ را بی‌كم‌وكاست‌ تأدیه‌ كند. اگر مقطَع‌ این‌ سهم‌ را مستقیماً به‌ بیت‌المال‌ می‌داد، نه‌ به‌ محصلان‌، این‌ نوع‌ اقطاع‌ را «حمایه‌ و ایغار» می‌خواندند (خوارزمی‌، ۶۰؛ نیز: لوكه‌ گارد، ۶۲). گاه‌ املاك‌ بیت‌المال‌ را با شرایطی‌ به‌ اجاره‌های‌ بلند و كوتاه‌ مدت‌ می‌دادند كه‌ آن‌ را «طعمه‌» می‌خواندند. این‌ نوع‌ واگذاری‌ را به‌ اقطاع‌ استغلال‌ تشبیه‌ كرده‌اند (نک‍ : ه‍ د، اقطاع‌). اجارۀ املاك‌ اعم‌ است‌ از املاك‌ زراعی‌ یا غیر زراعی‌ بیت‌المال‌ (نیز نک‍ : مقریزی‌، ۱ /۸۲).

باید گفت‌ كه‌ از جمله‌ دلایل‌ رواج‌ واگذاریِ املاك‌ و خراج‌ و مالیاتهای‌ متعلق‌ به‌ بیت‌المال‌ در ایام‌ ضعف‌ دولت‌ مركزی‌ و چیرگی‌ امرا و فرمانروایانِ دور و نزدیك‌، ناتوانی‌ دولت‌ در تأمین‌ مقرری‌ امیران‌ و وزیران‌ و فرماندهان‌ لشكری‌ و یا سپاهیان‌ و كارگزاران‌ جزء و حتى غلامان‌ بود؛ چنان‌ كه‌ یك‌ بار در عراق‌ بر اثر شورش‌ سپاهیان‌ و غلامان‌ به‌ سبب‌ مقرری‌، اراضی‌ سواد را مشمول‌ مقاطعۀ مالیاتی‌ كردند (ابوعلی‌ مسكویه‌، ۱ /۱۵۲)؛ و الا چنان‌كه‌ قلقشندی‌ (۱۳ /۱۳۰) تصریح‌ كرده‌ است‌، در قرون‌ نخستین‌ اسلامی‌ اموال‌ همه‌ در بیت‌المال‌ جمع‌ می‌شد و مقرریها و سایر مخارج‌ از آنجا تقسیم‌ می‌گردید. اوج‌ واگذاری‌ املاك‌ بیت‌المال‌ به‌ روزگار خلفا را باید عصر آل‌ بویه‌ و به‌ویژه‌ دورۀ معزالدوله‌ در عراق‌ دانست‌ (صولی‌، ۲۳۶؛ ابوعلی‌ مسكویه‌، ۱ /۳۵۲-۳۵۴، ۲ /۹۶؛ نیز نک‍ : بازورث‌، «سازمان‌ ... »، ۱۶۱). در عصر سلاجقه‌ و پس‌ از آن‌، به‌ روزگار ایلخانیان‌ واگذاری‌ املاك‌ عمومی‌ یا بیت‌المال‌ خاصه‌ به‌ امرای‌ لشكری‌ بس‌ متداول‌ بود و به‌ جای‌ آنكه‌ مقرریها از بیت‌المال‌ داده‌ شود، املاك‌ بیت‌المال‌ را به‌ اقطاع‌ می‌دادند. اصلاحات‌ مالی‌ الحاكم‌ فاطمی‌ در مصر و شام‌ (بشیر، ۴۵-۴۶)، و اصلاحات‌ اقتصادی‌ غازان‌ خان‌ در قلمرو وسیعش‌ (نخجوانی‌، ۲ /۴۸-۴۹)، به‌ ویژه‌ متوجه‌ تدوین‌ ضوابطی‌ برای‌ اقطاعات‌ اراضی‌ بیت‌المال‌ بود. ولی‌ در همان‌ دوره‌های‌ متقدم‌تر هم‌ دیده‌ می‌شد كه‌ هر گاه‌ قدرت‌ سیاسی‌ و اقتصادی‌ دولت‌ افزایش‌ می‌یافت‌، می‌كوشید تا اقطاعات‌ را پس‌ گیرد و مقرریها را نقد دهد (مثلاً نک‍ : شبانكاره‌ای‌، ۳۴- ۳۵؛ عنصرالمعالی‌، ۸۴؛ نظام‌ الملك‌، ۸۷).

معادن‌ و چشمه‌ها هم‌ بخش‌ دیگری‌ از املاك‌ بیت‌المال‌ را تشكیل‌ می‌دهد. فقها دربارۀ مالكیت‌ بیت‌المال‌ بر معادن‌ سطحی‌ مانند نفتِ سیلان‌ یافته‌ بر زمین‌، نمك‌، قیر، گوگرد ــ كه‌ استخراج‌ آنها مستلزم‌ كارِ زیاد نیست‌ ــ متفق‌اند؛ ولی‌ دربارۀ معادنی‌ كه‌ محتاج‌ كار زیاد است‌، اختلاف‌ دارند. بعضی‌ این‌ معادن‌ را نیز در اختیار امام‌ و ملك‌ بیت‌ المال‌ دانسته‌اند (ماوردی‌، ۲۵۶- ۲۵۸؛ شیخ‌ طوسی‌، المبسوط، ۳ /۲۷۰؛ بجیرمی‌، ۳ /۱۹۰). راهها و اراضی‌ مورد استفادۀ عموم‌ مردم‌ نیز به‌ بیت‌المال‌ تعلق‌ داشت‌ و استفادۀ خاص‌ از آنها مجاز نبود، مگر به‌ اذن‌ امام‌، و وكیل‌ بیت‌المال‌ نمی‌توانست‌ این‌ امكنه‌ را به‌ كسی‌ واگذار كند، مگر برای‌ ایجاد بنایی‌ عام‌ المنفعه‌ (ابن‌ مفلح‌، ۵ /۱۹۳).

از آنجا كه‌ كلیۀ مایملك‌ بیت‌المال‌، از آنِ عموم‌ مردم‌ به‌ شمار می‌رفت‌، فروش‌ و واگذاری‌ دائم‌ آنها مجاز نبود، مگر دربارۀ بعضی‌ اموال‌ و تحت‌ شرایطی‌ خاص‌ و به‌ اذن‌ امام‌ (از جمله‌، نک‍ : ابن‌ تیمیه‌، ۲۹ /۲۶۹)؛ اما عملاً این‌ كار انجام‌ می‌شد (مثلاً نک‍ : ابن‌ |كثیر، ۱۳ /۳۲۳؛ سخاوی‌، ۱ /۱۸۴)؛ چنان‌ كه‌ یك‌ وقت‌ كه‌ در بیت‌المال‌ مصر پولی‌ نمانده‌، و به‌ مال‌ نیاز افتاده‌ بود، روستایی‌ را فروختند و پولش‌ را به‌ كار زدند (ابوشامه‌، ۴ / ۳۸۹). گاه‌ برای‌ این‌ كار حیله‌هایی‌ هم‌ به‌ كار می‌رفت‌ (مثلاً نک‍ : ابن‌ تغری‌ بردی‌، ۹ /۵۰). در عوض‌، اوقاتی‌ نیز بوده‌ است‌ كه‌ املاك‌ فروخته‌ شدۀ بیت‌المال‌ را بازپس‌ می‌گرفتند و در عداد اقطاعات‌ قرار می‌دادند (همو، ۸ /۲۷۷، ۹ /۵۰).

بیت‌المال‌ و خزانه

با آنكه‌ هر دو عنوان‌ در منابع‌ ما به‌ فور به‌ كار رفته‌ است‌. و گر چه‌ در قرون‌ نخستین‌ فقط محل‌ مخصوصی‌ را كه‌ اموال‌ در آنجا گرد می‌آمد، خزانه‌ می‌خواندند، و بیت‌المال‌ بر كل‌ اموال‌ عمومی‌ اعم‌ از منقول‌ و غیرمنقول‌ و بالفعل‌ و بالقوه‌ اطلاق‌ می‌شد (نک‍ : سطور پیشین‌) و این‌ جدایی‌ تا مدتهای‌ دراز لااقل‌ در عراق‌ دوام‌ داشت‌ (برای‌ جدایی‌ میان‌ صاحب‌ بیت‌المال‌ و خازن‌، مثلاً نک‍ : صابی‌، ۸۹-۹۰؛ ابن‌ قاضی‌ شهبه‌، ۲ /۲۹۱-۲۹۲)، اما بررسی‌ دقیق‌ گزارشهای‌ منابع‌ متأخرتر نشان‌ می‌دهد كه‌ در بسیاری‌ از دوره‌ها و قلمروهای‌ قرون‌ میانۀ اسلامی‌، مراد از بیت‌المال‌ همان‌ چیزی‌ است‌ كه‌ از خزانه‌ اراده‌ می‌كردند. خوارزمی‌ از دیوان‌ بیت‌المال‌ به «دیوان‌ الخزن‌» تعبیر كرده‌ (ص‌ ۶۲)، و در سیاست‌نامۀ منسوب‌ به‌ خواجه‌ نظام‌ الملك‌ (ص‌ ۳۲۲) خزانه‌ آشكارا به‌ جای‌ بیت‌المال‌ به‌ كار رفته‌ است‌ و دو قرن‌ بعد هم‌ قلقشندی‌ (۳ /۵۵۶) در غرب‌ اسلامی‌، تصریح‌ كرده‌ است‌ كه‌ صاحب‌ بیت‌المال‌ در قدیم‌ را بعداً «خازن‌دار» می‌خواندند. اینكه‌ در عصر زنگیان‌ و ایوبیان‌ ــ كه‌ هر دو میراث‌ دار سازمان‌ سیاسی‌ و اداری‌ سلاجقه‌ بودند (قس‌: با آنچه‌ از سیاست‌نامه‌ نقل‌ شد) ــ از «نظارت‌ بر خزانه‌» و «وكالت‌ بیت‌المال‌» و «خازن‌ بیت‌المال‌» و «صاحب‌ بیت‌المال‌» یاد شده‌ است‌ (ابن‌ عدیم‌، ۴ /۱۶۳۲، ۴۳۹۰؛ مقدسی‌، ۵ /۲۱۲؛ ابوشامه‌، همانجا)، ظاهراً اشاره‌ به‌ دو وجه‌ عینی‌ و اداری‌ ـ نظری‌ اموال‌ مملكت‌ است‌. یعنی‌ صاحب‌ و وكیل‌ بیت‌المال‌ اداره‌ و نظارت‌ و محاسبۀ كل‌ اموال‌ را در دست‌ داشته‌، در حالی‌ كه‌ خزانه‌دار یا ناظر خزانه‌ عملاً متولی‌ جایی‌ بوده‌، كه‌ اموال‌ منقول‌ و بالفعل‌ در آنجا نگهداری‌ می‌شده‌ است‌، و البته‌ این‌ مانع‌ از آن‌ نبود كه‌ نظارت‌ و وكالت‌ بیت‌المال‌ و خزانه‌، هر دو، گاه‌ در دست‌ یك‌ نفر باشد (مثلاً نک‍ : ابن‌ حجر، الدرر، ۴ /۲۱۴، ۲۴۲-۲۴۳؛ ابن‌ عماد، ۳ /۷۹). در ایران‌ عصر صفوی‌ هم‌ از بیت‌المال‌ به «خزانۀ عامره‌» تعبیر شده‌ است‌ (نک‍ : میرزا سمیعا، ۳۴).

بیت‌المالِ شهرها

وجود بیت‌المال‌ هم‌ مانند دواوین‌ مهم‌ منحصر به‌ مراكز حكومتها و دولتها نبود. بیت‌المال‌ اصلی‌، مانند دواوین‌ در شهرهای‌ بزرگ‌ و ولایات‌ مهم‌ شعبه‌های‌ جدا داشت‌ (مثلاً نک‍ : ابن‌ حجر، تهذیب‌، ۱۰ / ۱۹۸، الدرر، ۱ /۳۱، ۲ / ۱۴۸؛ ابن‌ سعد، ۵ /۳۴۲، ۷ /۴۷۸) و اموال‌ و درآمدهای‌ آن‌ شهر و ولایت‌ را نخست‌ در آنجا گرد می‌آوردند و سپس‌ به‌ مركز می‌فرستادند. كسانی‌ هم‌ كه‌ می‌بایست‌ اموالی‌ به‌ بیت‌المال‌ بدهند، می‌توانستند آن‌ را به‌ بیت‌المال‌ مركزی‌ یا شهر خود دهند (لوكه‌گارد، ۱۸۹). بنا بر پژوهشهای‌ متز، مخارج‌ شهرها از بیت‌المال‌ محلی‌ تأمین‌ می‌شد و بقیه‌ را به‌ مركز می‌فرستادند (ص ۱۰۸-۱۰۹؛ لوكه‌گارد، ۱۴۸, ۱۸۵). ارسال‌ بیت‌المال‌ ولایات‌ به‌ مركز، در مواقعی‌ كه‌ بیم‌ آشوب‌ و طغیان‌ امیر یا عامل‌ آن‌ ولایت‌ می‌رفت‌، می‌توانست‌ نشانۀ اطاعت‌ آن‌ امیر یا عامل‌ از دولت‌ مركزی‌ تلقی‌ گردد (نک‍ : یعقوبی‌، ۲ /۵۰۸، دربارۀ ابن‌طولون‌). ممكن‌ بود كه‌ اموال‌ بیت‌المال‌ یك‌ شهر به‌ اتمام‌ رسد و به‌ مال‌ نیاز افتد؛ در این‌ صورت‌ سلطان‌ یا امام‌ می‌توانست‌ از بیت‌المال‌ شهر دیگر، مال‌ به‌ آنجا فرستد (ابن‌ عبدالبر، ۲۰ /۴۵).

كارگزاران‌ بیت‌المال‌

كارگزاران‌ بیت‌المال‌ بر حسب‌ مراتب‌ و در دوره‌های‌ مختلف‌ دارای‌ عناوین‌ گوناگون‌ بودند و شمار آنها نیز به‌ وسعت‌ قلمرو دولت‌ و دایرۀ عمل‌ بیت‌المال‌ بستگی‌ داشت‌. در آغاز دورۀ اسلامی‌، چنان‌كه‌ از منابع‌ برمی‌آید، عناوین‌ رایج‌ برای‌ اداره‌كنندگان‌ بیت‌المال‌، «خازن‌»، و «عامل‌»، «متولی‌» و به‌ ویژه «صاحب‌» بیت‌ المال‌ بوده‌ و اینان‌ گاه‌ وظایف‌ دیگری‌ نیز برعهده‌ داشتند كه‌ البته‌ بی‌ارتباط با وظیفۀ اصلی‌ شان‌ نبود (یعقوبی‌، ۲ / ۱۶۸- ۱۶۹؛ طبری‌، تاریخ‌، ۲ / ۵۶۹، ۴ /۵۲۵؛ سیوطی‌، ۱۳۹؛ بیهقی‌ احمد، السنن‌، ۷ /۲۱؛ جهشیاری‌، ۳۵؛ ابن‌ كثیر، ۵ /۳۵۵؛ ابن‌ عماد، ۱ /۱۳۴). در دوره‌ها و سرزمینهایی‌ كه‌ بیت‌المال‌ دارای‌ دیوان‌ مخصوص‌ بود، در اینجا هم‌ مانند دواوین‌ دیگر، مقصود از «كتابت‌»، نظارت‌ و ریاست‌ آن‌ بود. قلقشندی‌ كتابت‌ را به‌ طور كلی‌ بر دو قسم‌ كرده‌ است‌: كتابت‌ انشا و كتابت‌ اموال‌. مراد از كتابت‌ اموال‌، به‌ كارگیری‌ صناعت‌ كتابت‌ (دیوان‌سالاری‌) در تحصیل‌ و صرف‌ اموال‌ و همۀ امور متعلق‌ به‌ آن‌ است‌، مانند كتابت‌ بیت‌المال‌ و خزاین‌ سلطان‌ و غیره‌ (۱ /۸۴-۸۵).

در دوره‌های‌ مختلف‌ تاریخی‌، علاوه‌ بر خلیفه‌ و سلطان‌ كه‌ پیشوای‌ مسلمانان‌ به‌ شمار می‌آمدند و بیت‌المال‌ به‌ طور نظری‌ و رسمی‌ زیرنظر آنها اداره‌ می‌شد، وزیران‌ عالی‌ترین‌ مقام‌ در اداره‌ و نظارت‌ بیت‌المال‌ به‌ شمار می‌رفتند. اینان‌ خاصه‌ در دوره‌ای‌ كه‌ قدرت‌ و نفوذ داشتند، در این‌باره‌ به‌ كسی‌ حساب‌ پس‌ نمی‌دادند و مبسوطالید بودند و گاه‌ بیت‌المال‌ خاصه‌ را هم‌ اداره‌ می‌كردند (صابی‌، ۹۰-۹۱؛ قس‌: سبكی‌، ۵ /۲۷۴؛ برای‌ دورۀ صفویه‌، نک‍ : مینورسكی‌، ۹۸؛ میرزا سمیعا، ۵). از مهم‌ترین‌ كارگزاران‌ بیت‌المال «جهبذ» بود كه‌ وظایف‌ متعددی‌ مانند تحصیل‌ و اداره‌ و ارسال‌ درآمدها را به‌ تفاریق‌ برعهده‌ داشت‌ (آمدرز، ۵۹؛ فیشل‌، ۳۴۴). جهبذان‌ در برخی‌ دوره‌ها از سوی‌ وزیران‌ مأمور گرفتن‌ مال‌ از كسانی‌ می‌شدند كه‌ اموالشان‌ دچار مصادره‌ می‌گردید و برخی‌ گزارشها حاكی‌ از آن‌ است‌ كه‌ گاه‌ اینان‌ همۀ اموالی‌ را كه‌ می‌گرفتند به‌ وزیر یا بیت‌المال‌ نمی‌دادند و از این‌ رو ممكن‌ بود، خود نیز دچار مصادرۀ اموال‌ شوند (صابی‌، ۹۰-۹۲).

از نوعی‌ اموال‌ تحت‌ عنوان «مال‌ الجهبذه‌» از اقلام‌ درآمدهای‌ عمومی‌ كه‌ متعلق‌ به‌ بیت‌المال‌ بود، هم‌ سخن‌ رفته‌ است‌ كه‌ ظاهراً نوعی‌ جریمۀ زور و نامرسوم‌ تلقی‌ می‌شد (صابی‌، ۲۷۷- ۲۷۸؛ فیشل‌، ۳۴۶). به‌ نظر می‌رسد كه‌ وظیفۀ جهبذان‌، یا اموالی‌ كه‌ اینان‌ تحصیل‌ می‌كردند، به‌ روزگاری‌ آن‌ اندازه‌ مهم‌ و زیاد بوده‌ است‌ كه‌ دیوان‌ خاصی‌ به‌ نام‌ دیوان‌ الجهبذه‌ پدید آوردند كه‌ محل‌ گردآوری‌ اموال «كسور و كفایه‌ و وقایه‌» و مانند آن‌ بود و شرارت‌ جهبذان‌ در گرفتن‌ این‌ اموال‌ زور و نامرسوم‌ تنفر مردم‌ را برمی‌انگیخت‌ (قدامه‌، ۶۲). به‌ نظر می‌رسد كه‌ عنوان‌ جهبذ لزوماً تنها بر كسی‌ كه‌ كارگزار رسمی‌ و دائمی‌ بیت‌المال‌ بود، اطلاق‌ نمی‌شد، بلكه‌ حتى كسانی‌ را كه‌ مالیات‌ دهندگان‌ از میان‌ خود انتخاب‌ می‌كردند تا مالیاتها را گردآوری‌ كرده‌، به‌ دیوان‌ برسانند، نیز جهبذ می‌خواندند (مثلاً نک‍ : قمی‌، ۱۵۰-۱۵۲). در غرب‌ قلمرو اسلام‌ هم‌ متولی‌ یا صاحب‌ بیت‌المال‌ به‌ عنوان‌ رئیس‌ این‌ نهاد مهم‌ مالی‌، از پایگاهی‌ عالی‌ برخوردار بود (مثلاً نک‍ : ابن‌ تغری‌ بردی‌، ۴ / ۸۸، ۹۴).

در عصر فاطمی‌، صاحب‌ بیت‌المال‌ از خواص‌ خلیفه‌ و از «استاذین‌ المحنكین‌» به‌ شمار می‌رفت‌ و گاه‌ خزانه‌داری‌، یعنی‌ جهات‌ عینی‌ و مادی‌ بیت‌المال‌ را هم‌ برعهده‌ داشت‌ (قلقشندی‌، ۳ /۴۸۰-۴۸۱؛ ابن‌ حجر، الدرر، ۴ /۲۱۴؛ ابن‌ طویر، ۱۵۴، ۱۷۲، ۲۰۹)؛ اما اینكه‌ قلقشندی‌ (۳ /۵۵۶) آورده‌ كه‌ صاحب‌ بیت‌المال‌ در قدیم‌ همانی‌ است‌ كه‌ امروز (سدۀ ۸ ق‌ /۱۴ م‌) او را خازن‌دار می‌خوانند، باید سابقه‌اش‌ به‌ روزگار سلاطین‌ زنگی‌ و ایوبی‌ برسد كه‌ می‌دانیم‌ خازن‌دار مقامی‌ بلند به‌ شمار می‌آمد و از میان‌ علما و بزرگان‌ انتخاب‌ می‌شد و در امور سیاسی‌ هم‌ نقش‌ داشت‌ (ابوشامه‌، ۴ /۳۸۹؛ ابن‌ عدیم‌، ۳ /۱۲۱۱). با این‌ همه‌، در دورۀ ممالیك‌ هم‌ گاه‌ عناوین‌ صاحب‌ و متولی‌ بیت‌المال‌ به‌ كار می‌رفت‌ (ابن‌ تغری‌ بردی‌، ۴ /۱۰۲-۱۰۳). در این‌ دوران‌ دو منصب‌ بزرگ‌ و اصلی‌ مربوط به‌ بیت‌المال‌، «وكالت‌» و «نظارت‌» بود. قلقشندی‌ وكالت‌ بیت‌المال‌ را «وظیفه‌ چهارم‌ از صنف‌ اول‌ از ارباب‌ وظایف‌ دینیه‌» به‌شمار آورده‌، و تصریح‌ كرده‌ است‌ كه‌ وكیل‌ بیت‌المال‌ از میان‌ عدول‌ و علمای‌ متدین‌ انتخاب‌ می‌شد و در همۀ امور این‌ نهاد دست‌ داشت‌ و در دارالعدل‌، بر حسب‌ علم‌ و ریاستش‌، گاه‌ بالادست‌ محتسب‌، و گاه‌ زیردست‌ اومی‌نشست‌ (۳ / ۵۵۹، ۴ /۳۴-۳۷، ۴۶، ۹ /۲۵۷؛ ابن‌ بطوطه‌، ۶۲).

ابن‌ فضل‌الله‌ وكالت‌ بیت‌المال‌ را منصب‌ سوم‌ از مناصب‌ اهل‌ قلم‌ ــ پس‌ از وزیر و كاتب‌ السر و هم‌ردیفان‌ او ــ دانسته‌، و وكیل‌ را مرجع‌ اصلی‌ در امور بیت‌المال‌ خوانده‌ است‌ (ص‌ ۱۸۸- ۱۸۹). وظیفۀ ناظر ــ كه‌ از ارباب‌ اقلام‌ محسوب‌ می‌شد ــ نظارت‌ بر درآمدهای‌ كشور و جذب‌ آن‌ به‌ بیت‌المال‌ بود و تحت‌ شرایطی‌ می‌توانست‌ در اموال‌ بیت‌المال‌ تصرف‌ كند. ناظران‌ بیت‌المال‌ هم‌ از میان‌ مردم‌ عادل‌ و عالم‌ و متدین‌ انتخاب‌ می‌شدند (قلقشندی‌، ۳ /۴۸۱، ۴ /۳۱، ۱۹۱، ۹ /۲۵۷). آنچه‌ ابن‌ فضل‌الله‌ دربارۀ ناظر المال‌ آورده‌ است‌، حوزۀ وسیع‌تری‌ را دربردارد (ص‌ ۱۶۲-۱۶۴). البته‌ ناظر بیت‌المال‌ غیر از ناظر خزانه‌ بود كه‌ از او هم‌ در منابع‌ به‌ كرات‌ یاد شده‌ است‌ و كسانی‌ را می‌شناسیم‌ كه‌ وكالت‌ یا نظارت‌ بیت‌المال‌ را در دست‌ داشتند و در عین‌ حال‌ ناظر خزانه‌ نیز محسوب‌ می‌شدند (قلقشندی‌، ۹ /۲۶۱، ۱۱ / ۱۱۸، ۱۲۰؛ ابن‌كثیر، ۱۴ /۳۵؛ ابن‌ رافع‌، ۱ /۴۰۸؛ فاسی‌، ۲ /۱۸۸؛ ابن‌حجر، همان‌، ۴ /۲۱۴، ۲۴۲-۲۴۳؛ شوكانی‌، ۲ /۲۱۳). بنابراین‌، وكالت‌ بیت‌المال‌ منصبی‌ بالاتر از نظارت‌ بود و ناظری‌ كه‌ وكیل‌ می‌شد، در حقیقت‌ ارتقاء مقام‌ می‌یافت‌ (مثلاً نک‍ : ابن‌ قاضی‌ شهبه‌، ۲ /۲۹۱-۲۹۲). شهرهای‌ بزرگ‌ نیز وكیل‌ و ناظر جداگانه‌ داشتند، ولی‌ مقامشان‌ از وكیل‌ و ناظر مركز حكومت‌ پایین‌تر بود (قلقشندی‌، ۴ /۱۹۹، ۲۲۱، ۲۲۸؛ ابن‌كثیر، ۱۴ /۱۰۷، ۱۱۱). وكیل‌ بیت‌المال‌ می‌توانست‌ مشاغل‌ علمی‌ و اداری‌ دیگر نیز داشته‌ باشد (مثلاً نک‍ : بصروی‌، ۵۷، ۶۸، ۷۴؛ ابن‌ قاضی‌ شهبه‌، ۲ /۲۹۲؛ شوكانی‌، همانجا؛ حسینی‌، ۵۰، ۳۱۷؛ ابن‌ عماد، ۳ /۷۹؛ ذهبی‌، ۲۲ /۲۵۷).

ابن‌مماتی‌ وزیر ایوبیان‌ در سدۀ ۶ق‌ فهرستی‌ از «حَمَلَةالاقلام‌» یا كارگزاران‌ امور مالی‌ و وظایف‌ آنان‌ به‌ دست‌ داده‌ است‌ كه‌ بر اساس‌ آن‌ می‌توان‌ گفت‌ این‌ سازمان‌ در آن‌ دوره‌، لااقل‌ در بخش‌ مهمی‌ از غرب‌ جهان‌ اسلام‌ كارآیی‌ و فعالیت‌ داشته‌ است‌. این‌ كارگزاران‌، عبارت‌ بودند از ناظر، متولی‌ دیوان‌، مستوفی‌، مُعین‌، ناسخ‌، مشارف‌، عامل‌، كاتب‌، جهبذ، شاهد، نایب‌، امین‌، ماسح‌، دلیل‌، حایز، خازن‌، و حاشر (ص‌ ۲۹۷-۳۰۶).

از آنجا كه‌ كار بیت‌المال‌ در واقع‌، استیفاء و حفظ حقوق‌ مردم‌ بود و باید توسط اشخاص‌ دانشمند و عادل‌ و زاهد و متدین‌ اداره‌ می‌شد، كوشش‌ بر این‌ بود كه‌ كارگزاران‌ و خاصه‌ رؤسای‌ آن‌ را از میان‌ این‌ اشخاص‌ انتخاب‌ كنند. اما به‌ نظر می‌رسد كه‌ قاضیان‌ و علمای‌ متزهد و متشرع‌، كار دولتی‌ و برخورداری‌ از حقوق‌ و مقرری‌ دولت‌ را خوش‌ نداشتند (مثلاً نک‍ : ابن‌ تیمیه‌، ۱۳ /۱۱۵؛ ابونعیم‌، ۵ /۱۷۹). با این‌ همه‌، در بسیاری‌ از ادوار، دانشمندان‌ و قاضیان‌ نامدار وكالت‌ و ریاست‌ این‌ نهاد مالی‌ را در دست‌ داشتند (ابن‌ ابی‌ یعلی‌، ۱ /۱۸۴؛ ابن‌حجر، تهذیب‌، ۲ /۵۸؛ ابن‌ رافع‌، ۱ /۱۰۵، ۲۰۷، ۲۴۳، ۳۳۳، ۴۵۳؛ ذهبی‌، همانجا؛ ابن‌ قاضی‌ شهبه‌، ۲ /۱۰۱، ۱۰۳، ۲۱۰، ۲۵۲، ۳ /۴۳؛ ابن‌ حجر، الدرر، ۱ /۵، ۷، ۳۷).

عناوین‌ خازن‌ و مشرف‌ و ناظر هم‌ در ایران‌ عصر ایلخانیان‌ برای‌ متصدیان‌ بیت‌المال‌ به‌ كار می‌رفت‌؛ در حالی‌ كه‌ در اینجا هم «محافظت‌ بیت‌المال‌» در دست‌ قاضی‌ قرار داشت‌ (نخجوانی‌، ۱(۱) /۲۹۴-۳۰۱، ۲ /۱۸۱-۱۸۲، ۲۰۰)؛ چنان‌ كه‌ در عصر صفوی‌ هم‌ قاضیان‌ رؤسای‌ بیت‌المال‌ بودند، و بیت‌المالچی‌ مسئول‌ اموال‌ مجهول‌المالك‌ بود (مینورسكی‌، ۷۵). از دیگر مشاغل‌ مربوط به‌ بیت‌المال‌ باید به‌ متصدی‌ شدالدواوین‌ كه‌ مأمور محاسبۀ خازن‌دار و بررسی‌ اموال‌ صادره‌ و وارده‌ بود (قلقشندی‌، ۴ /۱۸۶)، مباشر ارث‌ بیت‌المال‌ (بصروی‌، ۲۲۳)، كاتب‌ بیت‌المال‌ (ابن‌عماد، ۳ /۴۳۵)، و صاحب‌ الاشغال‌ در قلمرو موحدون‌ (ابن‌خلدون‌، ۲ /۶۷۸)، و حافظ دفتر بیت‌المال‌ در عصر سلاطین‌ عثمانی‌ كه‌ در واقع‌، صاحب‌ یا رئیس‌ دیوان‌ (دفتر) بیت‌المال‌ بود (جبرتی‌، ۱ /۵۸۳؛ طاش‌ كوپری‌زاده‌، ۱ /۲۴۲) اشاره‌ كرد (دربارۀ شهود بیت‌المال‌ كه‌ برای‌ حل‌ و فصل‌ برخی‌ مسائل‌ مربوط به‌ حقوق‌ مردم‌ در بیت‌المال‌ اهمیت‌ داشتند، نک‍ : قرطبی‌، ۳ /۳۹۸-۳۹۹؛ ابن‌حجر، همان‌، ۳ /۸۶، ۴ /۱۸۵).

وظایف‌ و مصارف

مصرف‌ اموال‌ بیت‌المال‌ تابع‌ قوانینی‌ است‌ كه‌ گاه‌ به‌ طور كلی‌ و گاه‌ به‌ طور مشخص‌ و جزئی‌ معین‌ شده‌ است‌، و به‌ هر حال‌ از دایرۀ مصالح‌ عامۀ مسلمانان‌ خارج‌ نیست‌. با آنكه‌ این‌ نهاد زیر نظارت‌ عالیۀ حاكم‌ جامعۀ اسلامی‌ اداره‌ می‌شود و تشخیص‌ مصالح‌ مسلمانان‌ بسته‌ به‌ نظر اوست‌، ولی‌ اگر در امری‌ از امور بیت‌المال‌ خطا كرد، چون‌ وكیل‌ مسلمانان‌ در این‌ كار محسوب‌ می‌شود، باید خود را عزل‌ كند. همین‌ امر دربارۀ همۀ وكلای‌ بیت‌المال‌ نیز صحیح‌ است‌ (مرداوی‌، ۱۱ /۱۷۴) و اگر بخواهد بیت‌المال‌ را در جایی‌ و كاری‌ كه‌ مصلحت‌ همۀ مردم‌ در آن‌ ملحوظ نشده‌ است‌، به‌ مصرف‌ رساند، كارگزاران‌ دولت‌ و مردم‌ حق‌ دارند به‌ او اعتراض‌ كنند و یا از دستورش‌ سربپیچند (مثلاً نک‍ : یعقوبی‌، ۲ /۱۶۷-۱۶۹؛ سلاوی‌، ۳ /۹؛ ابن‌فضل‌الله‌، ۱۷۰؛ نیز نک‍ : طبری‌، تاریخ‌، ۲ /۶۷۶-۶۷۷؛ سیف‌ بن‌ عمر، ۷۵؛ سیوطی‌، ۱۵۶، دربارۀ علل‌ اعتراض‌ مردم‌ به‌ عثمان‌ بن‌ عفان‌).

به‌ هر حال‌، اموال‌ بیت‌المال‌ را از نظر نوع‌ مصرف‌ به‌ طور كلی‌ به‌ دو دسته‌ تقسیم‌ كرده‌اند: نخست‌ اموالی‌ كه‌ استحقاق‌ مصرفش‌ به‌ مثابۀ بدل‌ است‌، یعنی‌ در برابر كاری‌ و خدمتی‌ پرداخت‌ می‌شود؛ مانند حقوق‌ كارگزاران‌ لشكری‌ و كشوری‌. مصرف‌ در این‌ موارد موقوف‌ بر وجود مال‌ در بیت‌المال‌ نیست‌. یعنی‌ پرداخت‌ آن‌ ضروری‌ است‌ و عدم‌ وجود مال‌ موجب‌ اسقاط تكلیف‌ پرداخت‌ نمی‌شود و هر وقت‌ بیت‌المال‌ بر پرداخت‌ آن‌ توانا شد، باید بپردازد. دوم‌ اموالی‌ كه‌ مصرفش‌ بر وجه‌ مصلحت‌ و ارفاق‌ است‌، نه‌ بر بدل‌ و ضرورت‌ِ دریافت‌ چیزی‌ در ازای‌ آن‌. پس‌ استحقاق‌ مصرفش‌ منوط به‌ وجود آن‌ است‌، و با عدمش‌، تكلیف‌ بیت‌المال‌ ساقط می‌شود؛ و اگر مصلحت‌ ضروری‌ باشد، مانند لزوم‌ جهاد، تأمین‌ اموال‌ مورد نیاز با خود مردم‌ است‌. اگر در بیت‌المال‌ مقداری‌ مال‌ باشد و دو موردِ مصرف‌ پیدا شود كه‌ آن‌ مال‌ فقط برای‌ یكی‌ كافی‌ باشد، آن‌ مال‌ بنا بر رأی‌ امام‌ِ جامعه‌، برای‌ یكی‌ از آن‌ دو مصرف‌ می‌شود و اگر برای‌ آن‌ یكی‌ نیز كافی‌ نباشد، امام‌ می‌تواند اگر ضروری‌ دانست‌، از مردم‌ به‌ نام‌ و برای‌ بیت‌المال‌ قرض‌ بگیرد (ماوردی‌، ۲۷۹؛ قس‌: ابن‌جماعه‌، ۱۵۰-۱۵۱). مصداق‌ دو مورد اخیر اندك‌ نیست‌؛ چنان‌ كه‌ در عصر معتضد عباسی‌ بیت‌المال‌ خالی‌ بود و او برای‌ بسیج‌ لشكر به‌ قرض‌ كردن‌ روی‌ آورد (ابن‌ جوزی‌، المنتظم‌، ۵ /۱۳۶). در عصر سیف‌الدین‌ قُطُز، سلطان‌ مملوك‌ مصر هم‌ چون‌ اموال‌ بیت‌المال‌ كفاف‌ جهاد با صلیبیان‌ را نمی‌داد، وی‌ از علما فتوا خواست‌ تا برای‌ این‌ كار از مردم‌ مال‌ بگیرد (ابن‌ تغری‌ بردی‌، ۷ /۷۳؛ نیز نک‍ : سلاوی‌، همانجا). ابن‌ جماعه‌ هم‌ از جمله‌ موارد مصرف‌ دائم‌ و ضروری‌ بیت‌المال‌ را مقرری‌ و عطایای‌ لشكریان‌ و كارگزاران‌ كشوری‌، اعم‌ از مال‌ و اقطاع‌، و خرید سلاح‌ و ملزومات‌ جهاد دانسته‌، و دربارۀ حقوق‌ و مقرری‌ كارگزاران‌ همان‌ نظر سابق‌ را تأیید كرده‌ است‌ (ص‌ ۹۸بب‍ ، ۱۲۵). در حقیقت‌ مقرری‌ كسانی‌ كه‌ به‌ هر شكل‌ برای‌ عامۀ مسلمانان‌ كار می‌كنند، مانند قاضیان‌ و والیان‌ و كارگزاران‌ و اجزاء كشوری‌ و لشكری‌ برعهدۀ بیت‌ المال‌ است‌ (ابویوسف‌، ۱۸۶-۱۸۷) و به‌ویژه‌ دربارۀ پرداخت‌ حقوق‌ مكفی‌ به‌ قاضی‌ از بیت‌المال‌ تأكید شده‌ است‌ (بیهقی‌، احمد، شعب‌ الایمان‌، ۶ /۷۲؛ قس‌: امین‌، ۵ /۴۶۱)، اما برای‌ انجام‌ كارهایی‌ كه‌ واجب‌ كفایی‌ محسوب‌ می‌شود، مانند تعلیم‌ قرآن‌، گرفتن‌ مزد از بیت‌المال‌ را مكروه‌ دانسته‌اند (ابن‌ حجر، فتح‌، ۴ /۴۵۴).

آنچه‌ را كه‌ به‌ كارگزاران‌ می‌دادند، «رزق‌» نام‌ داشت‌ كه‌ غالباً ماهیانه‌ پرداخت‌ می‌شد، در حالی‌ كه «عطایا»ی‌ بیت‌المال‌ را سالیانه‌ می‌دادند و البته‌ ممكن‌ بود، كسی‌ هم‌ از مرتزقۀ بیت‌المال‌ (كارگزار دولت‌) باشد و هم‌ از عطاگیران‌ (همان‌، ۱۳ /۱۵۰). مقرری‌ قاضیان‌ و والیان‌ و بسیاری‌ دیگر از كارگزاران‌ دولت‌ از مالیات‌ اراضی‌ كشاورزی‌ و خراج‌ و جزیه‌ تأمین‌ می‌شد (قس‌: همانجا، با قاضیان‌ متشرع‌ كه‌ مال‌ بیت‌المال‌ را مخلوط به‌ حرام‌ دانسته‌، از آن‌ مقرری‌ نمی‌خواستند؛ نیز نک‍ : سطور پایین‌) و به‌ اینان‌ از صدقات‌ مقرری‌ داده‌ نمی‌شد، مگر به‌ خود عامل‌ صدقات‌ (ابویوسف‌، همانجا)؛ چنان‌كه‌ مقرری‌ كارگزاران‌ بیت‌المال‌ را هم‌ از محل‌ جریمه‌ها و بقایای‌ اموال‌ ورشكستگان‌ پرداخت‌ می‌كردند (صابی‌، ۲۶؛ متز، ۸۰).

از دیگر كسانی‌ كه‌ از بیت‌المال‌ مقرری‌ می‌گرفتند، تقسیم‌كنندگان‌ اموال‌ بیت‌المال‌ بودند، البته‌ ممكن‌ بود كه‌ بیت‌ المال‌ به‌ اینان‌ پولی‌ ندهد و در این‌ صورت‌ كسانی‌ كه‌ از تقسیم‌ قاسم‌ اموال‌ برخوردار شده‌اند، به‌ او چیزی‌ می‌دهند (ابن‌ قدامه‌، الكافی‌، ۴ /۴۷۵؛ ابویوسف‌، همانجا). چنان‌ كه‌ برخی‌ علما گفته‌اند، كسانی‌ كه‌ استیفای‌ حدود و قصاص‌ می‌كنند، باید از بیت‌المال‌ مقرری‌ بگیرند، اما به‌ عقیدۀ بعضی‌ دیگر باید از خود محكومان‌ بگیرند (مرداوی‌، ۹ /۴۸۸؛ ابن‌ مفلح‌، ۸ /۲۹۰).

با مراجعه‌ به‌ سنت‌ پیامبر(ص‌) و صحابه‌ و امامان‌ (ع‌) و آنچه‌ طی‌ قرون‌ عمل‌ شده‌ است‌، مصادیق‌ بسیار برای‌ مصرف‌ اموال‌ بیت‌المال‌، مطابق‌ مصلحت‌ مردم‌ و جامعۀ اسلامی‌ می‌توان‌ یافت‌. بر اساس‌ روایتی‌ از پیامبر(ص‌) كه‌ قبلاً ذكر شد (ان‌ بیت‌المال‌ عصبة لمن‌ لاعصبة له‌)، از جمله‌ مصارف‌ مهم‌ بیت‌ المال‌ رسیدگی‌ به‌ احوال‌ مادی‌ نیازمندان‌ است‌. چنان‌ كه‌ گفته‌اند، اگر مسلمان‌ بی‌چیزی‌، بدهكار از دنیا برود و خانواده‌ای‌ نداشته‌ باشد تا دیون‌ او را بپردازد، بیت‌المال‌ باید دیون‌ او را پرداخت‌ كند (ابن‌ حجر، همان‌، ۴ /۴۷۸؛ قرطبی‌، ۱۴ /۱۲۲؛ ابواحمد عسكری‌، ۱ /۱۶۲؛ طاش‌ كوپری‌زاده‌، ۱ /۵۵). مخارج‌ كفن‌ و دفن‌ مردگان‌ بی‌چیز نیز با دولت‌، یعنی‌ بیت‌ المال‌ است‌ (جبرتی‌، ۱ / ۴۸). پرداخت‌ مقرری‌ یا تأمین‌ هزینۀ شیرخواری‌ و زندگی‌ یتیمان‌ و بیوه‌ زنان‌ از وظایف‌ و مصارف‌ مهم‌ بیت‌المال‌ محسوب‌ می‌شد و چه‌ بسا به‌ حاكمان‌ جدید دراین‌باره‌ پندها می‌دادند (قرطبی‌، ۳ /۱۶۱، ۵ /۳۳؛ ابن‌ سعد، ۳ / ۲۹۸؛ ابن‌ خلدون‌، ۲ /۷۸۴)؛ چنان‌ كه‌ مخارج‌ زندگی‌ كودكان‌ سرراهی‌ نیز با بیت‌المال‌ بود (یعقوبی‌، ۲ /۱۵۰؛ صنعانی‌، ۷ / ۴۴۹-۴۵۱) و اینكه‌ در منابع‌ از دختر یا پسر یا مرضعون‌ بیت‌المال‌ یاد شده‌ است‌، مراد همین‌ كسان‌اند (نک‍ : سطور پیشین‌). مخارج‌ ولد مستلحق‌ نیز با بیت‌المال‌ است‌؛ ولی‌ اگر مالی‌ برای‌ او شناخته‌ گردد، آنچه‌ بیت‌المال‌ خرج‌ كرده‌ است‌، باید قرض‌ محسوب‌ شود (بجیرمی‌، ۲ /۴۴۰). جالب‌ آنكه‌ دستگیری‌ فقرا توسط بیت‌ المال‌ منحصر به‌ فقیران‌ مسلمان‌ نبود، بلكه‌ ذمیان‌ نیز از آن‌ برخوردار می‌شدند (زرعی‌، ۱ /۱۶۰). همچنین‌ استفاده‌ از اموال‌ بیت‌المال‌ منحصر در مردم‌ آزاد نبود و به‌ بندگان‌ نیز از آن‌ اموال‌ بهره‌ می‌دادند (زرقانی‌، ۲ /۱۸۴) و اگر ام‌ ولدی‌ مسلمان‌ می‌شد، وظیفۀ بیت‌المال‌ بود كه‌ قیمت‌ او را به‌ صاحبش‌ دهد و آزادش‌ كند (صنعانی‌، ۱۰ /۳۶۶). جبران‌ خسارت‌ كسانی‌ كه‌ خانه‌ و اموالشان‌ در حوادث‌ ناخواسته‌ مانند سیل‌ و غیره‌ از میان‌ رفته‌، هم‌ با بیت‌المال‌ است‌ (طبری‌، تفسیر، ۱۰ /۱۶۴). ایجاد آبادانی‌ و عمارت‌، مانند بستر سازی‌ برای‌ رودها هم‌ از جمله‌ مصارف‌ بیت‌المال‌ به‌ شمار می‌رود و در این‌ باره‌ قوانینی‌ وجود دارد (مرغینانی‌، ۱ /۲۲۶؛ سمرقندی‌، ۳ / ۳۱۹).

با این‌ همه‌، از برخی‌ بیانات‌ فقها بر می‌آید كه‌ آنچه‌ دربارۀ وظایف‌ بیت‌المال‌ نسبت‌ به‌ كارگزاران‌ و فقیران‌ و یتیمان‌ و مانند آن‌ گفته‌ شد، مصارف‌ اولیه‌ و لازم‌ تلقی‌ شده‌ است‌ و بدون‌ اجرای‌ آن‌ یا فقدان‌ مصادیق‌ مذكور، نمی‌توان‌ به‌ كارهای‌ دیگری‌ كه‌ در درجۀ دوم‌ اهمیت‌ قرار دارند، دست‌ زد؛ از آن‌ جمله‌ است‌: ساخت‌ ابنیۀ عام‌المنفعه‌ چون‌ مسجد و مدرسه‌. برخی‌ از فقها ساخت‌ این‌ ابنیه‌ را از بیت‌ المال‌ سلطان‌ جائر كه‌ حق‌ مستحقان‌ را نمی‌دهد و در بیت‌المال‌ تصرف‌ بی‌جا می‌كند، جایز ندانسته‌اند، اما سلطان‌ عادل‌ كه‌ حقوق‌ همه‌ را رعایت‌ می‌كند، می‌تواند از بیت‌ المال‌ ابنیۀ عام‌المنفعه‌ بسازد (ابن‌ رجب‌، جامع ... ، ۱۰۳)، یا مخارج‌ بیمارستانها و مقرری‌ پزشكان‌ و كارگزاران‌ مراكز پزشكی‌ را تأمین‌ كند (نک‍ : ه‍ د، بیمارستان‌). شاید به‌ همین‌ سبب‌ كه‌ وظیفۀ اصلی‌ و نخستین‌ امام‌ و بیت‌ المال‌، تأدیۀ حقوق‌ مردم‌ و رسیدگی‌ به‌ احوال‌ فقیران‌ و درماندگان‌ و یتیمان‌ است‌، بنا به‌ عمل‌ و روایت‌ پیامبر (ص‌) و امام‌ علی‌ (ع‌)، نسبت‌ به‌ سارق‌ بیت‌المال‌ كه‌ از بیت‌المال‌ سهمی‌ دارد، حدِ قطعِ دست‌ اجرا نمی‌شد (بیهقی‌، احمد، السنن‌، ۸ /۲۸۲؛ صنعانی‌، ۱۰ /۲۱۲؛ ابن‌ جعد، ۱ /۳۴۴، ۴۳۲).

كسانی‌ كه‌ از بیت‌المال‌ مقرری‌ می‌گرفتند، اعم‌ از كارگزاران‌ دولت‌ و عطاگیران‌ و غیره‌، در صورت‌ ضرورت‌ می‌توانستند از بیت‌المال‌ قرض‌ گیرند؛ چنان‌كه‌ عمر خطاب‌ هر گاه‌ نیازمند می‌شد، از بیت‌المال‌ قرض‌ می‌گرفت‌ (ابن‌ سعد، ۳ /۲۷۶؛ ابن‌ حجر، فتح‌، ۵ /۵۷؛ ذهبی‌، ۱ /۱۱۵؛ طبری‌، تاریخ‌، ۲ /۵۶۹؛ حماده‌، ۱۲۹-۱۳۰). در حقیقت‌، امام‌ می‌توانست‌ به‌ هنگام‌ درخواست‌ و ضرورت‌، مقرری‌ و عطایای‌ كسانی‌ را زودتر از موعد پرداخت‌ كند (ابن‌ عبدالبر، ۶ /۶۹).

صله‌ها و بخششهای‌ خلیفه‌ و سلطان‌ هم‌ از موارد مصرف‌ بیت‌المال‌ است‌. در برخی‌ دوره‌ها این‌ كار رواجی‌ داشت‌ و چنان‌ در آن‌ افراط می‌شد كه‌ خشم‌ و اعتراض‌ مردم‌ و متولیان‌ بیت‌المال‌ را برمی‌انگیخت‌ (مثلاً برای‌ داستان‌ عثمان‌، نک‍ : یعقوبی‌، ۲ / ۱۶۸- ۱۶۹؛ طبری‌، همان‌، ۲ /۶۷۶-۶۷۷؛ سیف‌ بن‌ عمر، ۷۵). برخی‌ از خلفا دربارۀ بیت‌المال‌ و محاسبۀ اموال‌ عمومی‌ بسیار سخت‌گیر بودند و به‌ سادگی‌ از بیت‌المال‌ بخشش‌ نمی‌كردند و حتى آنچه‌ را كه‌ فرمانروایان‌ سلف‌ ناحق‌ بخشیده‌ بودند، بازپس‌ می‌گرفتند (یعقوبی‌، ۲ /۲۰۵؛ ابن‌ عدیم‌، ۸ /۳۶۱۹؛ ابن‌سعد، ۵ /۳۹۳). با این‌ همه‌، حكمی‌ كه‌ مخالف‌ امكان‌ بخشش‌ از بیت‌المال‌ باشد، در دست‌ نیست‌ (نک‍ : ابن‌ قدامه‌، المغنی‌، ۴ /۱۸۱، كه‌ از امام‌ علی‌ (ع‌) دربارۀ جواز آن‌ آورده‌ است‌). در قرون‌ میانه‌ و متأخرتر اسلامی‌، فرمانروایان‌ در بخشش‌ اموال‌ محدودیتی‌ نمی‌شناختند؛ تا آنجا كه‌ در عصر غزنوی‌ برای‌ صلات‌ سلطان‌ گویا خزانه‌ یا بیت‌المال‌ خاصی‌ وجود داشت‌ كه‌ از آن‌ با نام «بیت‌المال‌ صلتی‌» یاد شده‌ است‌ (بیهقی‌، ابوالفضل‌، ۳۱۲). اما از آن‌ سوی‌ گفته‌اند هدایایی‌ كه‌ از اطراف‌ به‌ كارگزاران‌ دولت‌ می‌رسد، باید به‌ بیت‌ المال‌ داده‌ شود (ابن‌ حجر، همان‌، ۵ /۲۲۱).

از دیگر موارد مصرف‌ بیت‌المال‌، پرداخت‌ فدیه‌ برای‌ آزادی‌ اسیران‌ مسلمان‌ و برخی‌ از دیه‌هاست‌. مثلاً دیۀ جنازه‌ای‌ كه‌ در راه‌ افتاده‌ است‌ و كشنده‌اش‌ معلوم‌ نیست‌، به‌ مقتضای‌ روایتی‌، با بیت‌المال‌ است‌. چنین‌ جنازه‌ای‌ را مُفرَج‌ (مفرح‌ یا مَفدوح‌) می‌خواندند (ابن‌ ابی‌ شیبه‌، ۵ /۴۷۰؛ ابواحمد عسكری‌، ۱ /۱۶۲؛ نیز نک‍ : ابن‌منظور، ذیل‌ فرج‌، نیز فرح‌). اگر كُشنده‌ نیز معلوم‌ باشد، ولی‌ به‌ سبب‌ فقر نتواند دیه‌ دهد، آن‌ را نیز بیت‌المال‌ پرداخت‌ می‌كند (ابن‌ مفلح‌، ۵ /۳۰۱). همچنین‌ است‌ دیۀ كسی‌ كه‌ بر اثر ازدحام‌ و زیردست‌ و پا كشته‌ شود (ابن‌ابی‌شیبه‌، همانجا). اگر كسی‌ بر اثر حدی‌ كه‌ امام‌ حكم‌ كرده‌ است‌، بمیرد، نیز به‌ اعتقاد برخی‌ فقها دیه‌اش‌ با بیت‌المال‌، و به‌ گفتۀ برخی‌ دیگر با حد زننده‌ و یا امام‌ و سلطان‌ است‌ (شافعی‌، ۶ /۱۷۶). همچنین‌ در دعاوی‌ مربوط به‌ دیه‌، بنا بر برخی‌ آراء، اگر مدعی‌ سوگند نخورد و سوگند مدعی‌ علیه‌ را نیز قبول‌ نكند، باز هم‌ دیۀ مورد نظر از بیت‌المال‌ پرداخت‌ می‌شود (ابن‌مفلح‌، ۹ /۴۱). اگر مسلمانی‌ كه‌ خانواده‌ و قبیله‌اش‌ كافرند، در میان‌ اهل‌ خود كشته‌ شود، دیه‌ای‌ از بیت‌المال‌ به‌ خانوادۀ او تعلق‌ نمی‌گیرد؛ و اگر در میان‌ مسلمانان‌ كشته‌ شود، دیه‌اش‌ را بیت‌المال‌ به‌ خود بیت‌المال‌ می‌پردازد (قرطبی‌، ۵ /۳۲۴). دربارۀ اسیران‌ مسلمان‌ همۀ فقها معتقدند كه‌ اگر با فدیه‌ آزاد می‌شوند، پرداخت‌ آن‌ فدیه‌ بر بیت‌المال‌ واجب‌ است‌، و اگر بیت‌المال‌ توانایی‌ نداشته‌ باشد، بر مسلمانان‌ است‌ كه‌ آن‌ فدیه‌ را تقبل‌ كنند (همو، ۲ /۲۲-۲۳).

دربارۀ سازمان‌ بیت‌المال‌، وظایف‌، درآمدها، احكام‌ و اقسام‌ آن‌، علاوه‌ بر آنكه‌ كتب‌ تاریخ‌ عمومی‌ و تواریخ‌ محلی‌ و جغرافیا و رجال‌ و فقه‌ و تفسیر و كتب‌ چند دانشی‌ و احكام‌ السلطانیه‌ها اطلاعات‌ و اسناد قابل‌ توجهی‌ در بردارند، آثاری‌ مستقل‌ تحت‌ عناوین‌ خراج‌ و اموال‌، یا در قرون‌ متأخرتر مستقیماً دربارۀ بیت‌المال‌ نگاشته‌ شده‌ است‌. از آن‌ میان‌ می‌توان‌ به‌ الخراج‌ اصمعی‌، الخراج‌ عبدالرحمان‌ بن‌ عیسی‌ وزیر، الخراج‌ ابن‌بشار، الخراج‌ قدامة بن‌ جعفر، الخراج‌ ابن‌ الماشطه‌، الاموال‌ ابوعبید قاسم‌ بن‌ سلام‌، اموال‌ النبی‌ و كُتابه‌ و من‌ كان‌ ترد علیه‌ الصدقة از مدائنی‌ كه‌ ظاهراً دربارۀ بخش‌ مهمی‌ از بیت‌المال‌ بوده‌ است‌ (ابن‌ ندیم‌، ۶۱، ۷۸، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، جم‍ )، تحریر المقال‌ فیما یحل‌ و یحرم‌ من‌ بیت‌المال‌ شمس‌الدین‌ محمد بلاطنسی‌، رسالة فی‌ بیت‌المال‌ و كیفیۀ تصرفه‌ و فی‌مصارفه‌ العشرة از مولى خسرو، و رسالة فی‌ اموال‌ بیت‌ المال‌ و اقسامها و احكامها و مصارفها از ابراهیم‌ بن‌ بخشی‌ (حاجی‌ خلیفه‌، ۱/۳۵۷، ۸۴۹، ۸۵۱) اشاره‌ كرد( برای‌ اشاره‌ به‌ برخی‌ از كسانی‌ كه‌ به‌ مسائل‌ بیت‌المال‌ و امور مالی‌ اسلامی‌ پرداخته‌اند، نک‍ : صدیقی‌، ۲۶۰-۲۶۵).

مآخذ

ابن‌ ابی‌ شیبه‌، عبدالله‌، مصنف‌، به‌ كوشش‌ كمال‌ یوسف‌ حوت‌، ریاض‌، ۱۴۰۹ق‌؛ ابن‌ابی‌ یعلى، محمد، طبقات‌ الحنابلة، به‌ كوشش‌ محمد حامد فقی‌، بیروت‌، دارالمعرفه‌؛ ابن‌ ادریس‌ بهوتی‌، منصور، كشاف‌ القناع‌، به‌ كوشش‌ هلال‌ مصیلحی‌ و مصطفى هلال‌، بیروت‌، ۱۴۰۲ق‌؛ ابن‌ بطوطه‌، رحلة، به‌ كوشش‌ علی‌ منتصر كتانی‌، بیروت‌، ۱۴۰۵ق‌ /۱۹۸۵م‌؛ ابن‌ تغری‌ بردی‌، النجوم‌؛ ابن‌تیمیه‌، احمد، كتب‌ و رسائل‌ و فتاوى فی‌ التفسیر، به‌ كوشش‌ عبدالرحمان‌، محمدقاسم‌ نجدی‌، بیروت‌، ۱۹۸۲م‌؛ ابن‌ جعد جوهری‌، مسند، به‌ كوشش‌ عبدالمهدی‌ بن‌ عبدالهادی‌، كویت‌، ۱۴۰۵ ق‌ / ۱۹۸۵ م‌؛ ابن‌ جماعه‌، بدرالدین‌، تحریر الاحكام‌، به‌ كوشش‌ فؤاد عبدالمنعم‌ احمد، قطر، ۱۴۰۸ ق‌ / ۱۹۸۸ م‌؛ ابن‌ جوزی‌، عبدالرحمان‌، المنتظم‌ (تا حوادث‌ ۲۵۷ ق‌)، به‌ كوشش‌ محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، بیروت‌، ۱۴۱۲ ق‌ /۱۹۹۲ م‌؛ همان‌ (از حوادث‌ ۲۵۷ ق‌)، بیروت‌، ۱۳۵۸ق‌؛ ابن‌حبان‌، محمد، روضة العقلاء و نزهة الفضلاء، به‌ كوشش‌ محمد محیی‌الدین‌ عبدالمعید و دیگران‌، بیروت‌، ۱۳۹۷ ق‌ / ۱۹۷۷م‌؛ ابن‌ حجر عسقلانی‌، احمد، تهذیب‌ التهذیب‌، بیروت‌، ۱۴۰۴ق‌ /۱۹۸۴م‌؛ همو، الدرایة فی‌ تخریج‌ احادیث‌ الهدایة، به‌ كوشش‌ عبدالله‌ هاشم‌ یمانی‌، بیروت‌، دارالمعرفه‌؛ همو، الدرر الكامنة، به‌ كوشش‌ محمد عبدالمعیدخان‌، حیدرآباددكن‌، ۱۳۹۲ق‌ /۱۹۷۲م‌؛ همو، فتح‌ الباری‌، به‌ كوشش‌ محمد فؤاد عبدالباقی‌ و محب‌الدین‌ خطیب‌، بیروت‌، ۱۳۷۹ق‌؛ ابن‌حماد، محمد، اخبار ملوك‌ بنی‌ عبید و سیرتهم‌، به‌ كوشش‌ تهامی‌ نقره‌ و عبدالحلیم‌ عویس‌، قاهره‌، ۱۴۰۱ق‌؛ ابن‌خلدون‌، مقدمة، به‌ كوشش‌ علی‌ عبدالواحد وافی‌، قاهره‌، دارنهضة مصر للطبع‌ و النشر؛ ابن‌ خلكان‌، وفیات‌؛ ابن‌ رافع‌ سلامی‌، محمد، الوفیات‌، به‌ كوشش‌ عادل‌ نویهض‌، بیروت‌، ۱۹۷۸م‌؛ ابن‌ رجب‌، عبدالرحمان‌، الاستخراج‌ لاحكام‌ الخراج‌، بیروت‌، ۱۴۰۹ ق‌ / ۱۹۸۸م‌؛ همو، جامع‌ العلوم‌ و الحكم‌، بیروت‌، ۱۴۰۸ ق‌ / ۱۹۸۸ م‌؛ ابن‌رسته‌، احمد، الاعلاق‌ النفیسة، به‌ كوشش‌ دخویه‌، لیدن‌، ۱۸۹۱ م‌؛ ابن‌سعد، محمد، الطبقات‌ الكبرى، بیروت‌، دارصادر؛ ابن‌ طقطقى، محمد، الفخری‌، بیروت‌، ۱۴۰۰ ق‌ /۱۹۸۰ م‌؛ ابن‌ طویر، عبدالسلام‌، نزهة المقلتین‌، به‌ كوشش‌ ایمن‌ فؤاد سید، اشتوتگارت‌، ۱۴۱۲ق‌ / ۱۹۹۲م‌؛ ابن‌عبدالبر، یوسف‌، التمهید، به‌ كوشش‌ مصطفى بن‌ احمد علوی‌ و محمد عبدالكبیر بكری‌، رباط، ۱۳۸۷ ق‌؛ ابن‌ عدیم‌، عمر، بغیة الطلب‌، به‌ كوشش‌ سهیل‌ زكار، دمشق‌، ۱۴۰۸ق‌ /۱۹۸۸م‌؛ ابن‌ عماد، عبدالحی‌، شذرات‌ الذهب‌، بیروت‌، دارالكتب‌ العلمیه‌؛ ابن‌فضل‌الله‌ عمری‌، احمد، التعریف‌ بالمصطلح‌ الشریف‌، به‌ كوشش‌ سمیر دروبی‌، مؤته‌، ۱۴۱۳ ق‌ /۱۹۹۲ م‌؛ ابن‌ قاضی‌ شهبه‌، ابوبكر، طبقات‌ الشافعیة، به‌ كوشش‌ عبدالعلیم‌ خان‌، بیروت‌، ۱۴۰۷ ق‌ /۱۹۸۷ م‌؛ ابن‌ قدامۀ مقدسی‌، عبدالله‌، الكافی‌ فی‌ فقه‌ ابن‌ حنبل‌، به‌ كوشش‌ زهیر شاویش‌، بیروت‌، ۱۴۰۸ ق‌ / ۱۹۸۸م‌؛ همو، المغنی‌، بیروت‌، ۱۴۰۵ق‌؛ ابن‌كثیر، البدایة؛ ابن‌ مفلح‌، ابراهیم‌، المبدع‌ فی‌ شرح‌ المقنع‌، بیروت‌، ۱۴۰۰ق‌؛ ابن‌ مماتی‌، اسعد، قوانین‌ الدواوین‌، به‌ كوشش‌ عزیز سوریال‌ عطیه‌، قاهره‌، ۱۴۱۱ق‌ /۱۹۹۱م‌؛ ابن‌منظور، لسان‌؛ ابن‌ ندیم‌، الفهرست‌؛ ابواحمد عسكری‌، حسن‌، تصحیفات‌ المحدثین‌، به‌ كوشش‌ احمد میره‌، قاهره‌، ۱۴۰۲ق‌؛ ابوشامه‌، عبدالرحمان‌، كتاب‌ الروضتین‌ فی‌ اخبار الدولتین‌، به‌ كوشش‌ ابراهیم‌ زیبق‌، بیروت‌، ۱۹۹۷م‌؛ ابوعلی‌ مسكویه‌، احمد، تجارب‌ الامم‌، به‌ كوشش‌ آمدرز، قاهره‌، ۱۳۳۳ق‌ / ۱۹۱۵م‌؛ ابوعوانه‌، یعقوب‌، المسند، به‌ كوشش‌ ایمن‌ بن‌ عارف‌ دمشقی‌، بیروت‌، ۱۹۹۸ م‌؛ ابونعیم‌ اصفهانی‌، احمد، حلیۀ الاولیاء، بیروت‌، ۱۴۰۵ق‌؛ ابوهلال‌ عسكری‌، حسن‌، الاوائل‌، به‌ كوشش‌ محمد سید وكیل‌، مدینه‌، ۱۳۸۵ ق‌ /۱۹۶۶م‌؛ ابویوسف‌، یعقوب‌، الخراج‌، قاهره‌، ۱۳۸۲ق‌؛ اقبال‌ آشتیانی‌، عباس‌، وزارت‌ در عهد سلاطین‌ بزرگ‌ سلجوقی‌، به‌ كوشش‌ محمدتقی‌ دانش‌پژوه‌ و یحیى ذكاء، تهران‌، ۱۳۳۸ش‌؛ امین‌، محمد، حاشیۀ ابن‌ عابدین‌، بیروت‌، ۱۳۸۶ق‌؛ بجیرمی‌، سلیمان‌، حاشیه‌، دیار بكر، المكتبة الاسلامیه‌؛ بحشل‌، اسلم‌، تاریخ‌ واسط، به‌ كوشش‌ كوركیس‌ عواد، بیروت‌، ۱۴۰۶ق‌ /۱۹۸۶م‌؛ بصروی‌، علی‌، تاریخ‌، به‌ كوشش‌ اكرم‌ حسن‌ علبی‌، دمشق‌، ۱۴۰۸ق‌؛ بلاذری‌، احمد، فتوح‌ البلدان‌، به‌ كوشش‌ دخویه‌، لیدن‌، ۱۸۶۵م‌؛ بیهقی‌، ابوالفضل‌، تاریخ‌، به‌ كوشش‌ علی‌ اكبر فیاض‌، مشهد، ۱۳۵۶ش‌؛ بیهقی‌، احمد، السنن‌ الكبرى، به‌ كوشش‌ محمدعبدالقادر عطا، مكه‌، ۱۴۱۴ ق‌ /۱۹۹۴ م‌؛ همو، شعب‌ الایمان‌، به‌ كوشش‌ محمد سعید بن‌ بسیونی‌ زغلول‌، بیروت‌، ۱۴۱۰ ق‌ /۱۹۹۰ م‌؛ ترمذی‌، محمد، سنن‌، به‌ كوشش‌ احمد محمد شاكر و دیگران‌، قاهره‌، ۱۳۵۷ق‌ /۱۹۳۸م‌؛ تنوخی‌، محسّن‌، نشوار المحاضرة، به‌ كوشش‌ عبود شالجی‌، بیروت‌، ۱۳۹۱-۱۳۹۲ ق‌ /۱۹۷۱-۱۹۷۲ م‌؛ جاحظ، عمرو، رسائل‌، به‌ كوشش‌ حسن‌ سندوبی‌، قاهره‌، ۱۳۵۲ ق‌ /۱۹۳۳ م‌؛ جاف‌، حسن‌، «بیت‌المال‌ فی‌ العصر الاسلامی‌»، مقالات‌ و بررسیها، تهران‌، ۱۳۵۵ش‌، شم‍ ۲۳-۲۴؛ جبرتی‌، عبدالرحمان‌، عجائب‌ الآثار، بیروت‌، دارالجیل‌؛ جصاص‌، احمد، احكام‌ القرآن‌، به‌ كوشش‌ محمدصادق‌ قمحاوی‌، بیروت‌، ۱۴۰۵ ق‌ /۱۹۸۵ م‌؛ جهشیاری‌، محمد، الوزراء و الكتّاب‌، به‌كوشش‌ حسن‌ زین‌، بیروت‌، ۱۴۰۸ ق‌ / ۱۹۸۸ م‌؛ حاجی‌ خلیفه‌، كشف‌؛ حسن‌، حسن‌ ابراهیم‌، تاریخ‌ الاسلام‌، قاهره‌، ۱۹۶۵م‌؛ حسینی‌ دمشقی‌، محمد، ذیل‌ تذكرة الحفاظ ذهبی‌، به‌ كوشش‌ حسام‌الدین‌ قدسی‌، بیروت‌، داراحیاء التراث‌ العربی‌؛ حماده‌، محمدماهر، الوثائق‌ السیاسیة و الاداریة، (للعهود الفاطمیة و الاتابكیة و الایوبیة)، بیروت‌، ۱۴۰۵ق‌ /۱۹۸۵م‌؛ خوارزمی‌، محمد، مفاتیح‌ العلوم‌، به‌ كوشش‌ فان‌ فلوتن‌، لیدن‌، ۱۸۹۵م‌؛ ذهبی‌، محمد، سیراعلام‌ النبلاء، به‌ كوشش‌ شعیب‌ ارنؤوط و محمد نعیم‌ عرقسوسی‌، بیروت‌، ۱۴۱۳ق‌؛ ریس‌، محمد ضیاءالدین‌، الخراج‌ و النظم‌ المالیة، قاهره‌، ۱۹۶۹م‌؛ زرعی‌، محمد، احكام‌ اهل‌ الذمة، به‌ كوشش‌ یوسف‌ احمد بكری‌ و شاكر توفیق‌ عارودی‌، بیروت‌، ۱۴۱۸ق‌ / ۱۹۹۷م‌؛ زرقانی‌، محمد، شرح‌ على موطأ مالك‌، بیروت‌، ۱۴۱۱ق‌؛ سبكی‌، عبدالوهاب‌، طبقات‌ الشافعیة الكبرى، به‌ كوشش‌ عبدالفتاح‌ محمد حلو و محمود محمد طناحی‌، جیزه‌، ۱۹۹۲م‌؛ سخاوی‌، عبدالرحمان‌، التحفة اللطیفة، بیروت‌، ۱۹۹۳م‌؛ سعید بن‌ منصور، سنن‌، به‌ كوشش‌ حبیب‌ الرحمان‌ اعظمی‌، بمبئی‌، ۱۹۸۲ م‌؛ سلاوی‌، احمد، الاستقصاء، به‌ كوشش‌ جعفر ناصری‌ و محمد ناصری‌، دارالبیضا، ۱۹۹۷ م‌؛ سمرقندی‌، محمد، تحفة الفقهاء، بیروت‌، ۱۴۰۵ق‌؛ سید، ایمن‌ فؤاد، مقدمه‌ بر نزهة المقلتین‌ (نک‍ : هم‍ ، ابن‌ طویر)؛ سیف‌ بن‌ عمر تمیمی‌، الفتنة و وقعة الجمل، به‌ كوشش‌ احمد راتب‌ عرموش‌، بیروت‌، ۱۴۰۶ ق‌؛ سیوطی‌، تاریخ‌ الخلفاء، به‌ كوشش‌ محمد محیی‌ الدین‌ عبدالحمید، قاهره‌، ۱۳۷۱ ق‌ /۱۹۵۲ م‌؛ شافعی‌، محمد، الام‌، بیروت‌، ۱۳۹۳ ق‌ /۱۹۷۳ م‌؛ شبانكاره‌ای‌، محمد، مجمع‌ الانساب‌، به‌ كوشش‌ هاشم‌ محدث‌، تهران‌، ۱۳۶۳ ش‌؛ شربینی‌، محمد، الاقناع‌، بیروت‌، ۱۴۱۵ ق‌؛ شوكانی‌، محمد، البدر الطالع‌، بیروت‌، دارالمعرفه‌؛ شیخ‌ طوسی‌، محمد، الخلاف‌، تهران‌، ۱۳۸۲ ق‌؛ همو، المبسوط، به‌ كوشش‌ محمد باقر بهبودی‌، تهران‌، ۱۳۸۷ ق‌؛ صابی‌، هلال‌، الوزراء، به‌ كوشش‌ عبدالستار احمد فراج‌، قاهره‌، ۱۹۵۸ م‌؛ صدیق‌ حسن‌ خان‌، محمد صدیق‌، ابجد العلوم‌، به‌ كوشش‌ عبدالجبار زكار، بیروت‌، ۱۹۷۸ م‌؛ صفوت‌، احمد زكی‌، جمهرة رسائل‌ العرب‌، بیروت‌، مكتبةالعلمیه‌؛صنعانی‌، عبدالرزاق‌، المصنف‌، به‌ كوشش‌ حبیب‌الرحمان‌ اعظمی‌، بیروت‌، ۱۴۰۳ق‌ /۱۹۸۳م‌؛ صولی‌، محمد، الاوراق‌، قسم‌ اخبار الراضی‌ بالله‌ و المتقی‌لله‌، به‌ كوشش‌ هیورث‌ دن‌، لندن‌، ۱۳۵۴ ق‌ /۱۹۳۵ م‌؛ طاش‌ كوپری‌زاده‌، احمد، الشقائق‌ النعمانیة، بیروت‌، ۱۳۹۵ ق‌ /۱۹۷۵ م‌؛ طبری‌، تاریخ‌، بیروت‌، ۱۴۰۷ق‌؛ همو، تفسیر، بیروت‌، ۱۴۰۵ق‌؛ طبری‌، احمد، الریاض‌ النضرة، به‌ كوشش‌ عیسى عبدالله‌ محمد مانع‌، بیروت‌، ۱۹۹۶م‌؛ عتبی‌، محمد، تاریخ‌ یمینی‌، ترجمۀ ناصح‌ جرفادقانی‌، به‌ كوشش‌ جعفر شعار، تهران‌، ۱۳۴۵ ش‌؛ عنصرالمعالی‌ كیكاووس‌، قابوس‌ نامه‌، به‌ كوشش‌ غلامحسین‌ یوسفی‌، تهران‌، ۱۳۶۴ش‌؛ العیون‌ و الحدائق‌، به‌ كوشش‌ نبیله‌ عبدالمنعم‌ داوود، نجف‌، ۱۳۹۲ ق‌ /۱۹۷۲ م‌؛ فاسی‌، محمد، ذیل‌ التقیید، به‌ كوشش‌ كمال‌ یوسف‌ حوت‌، بیروت‌، ۱۴۱۰ ق‌ /۱۹۹۰ م‌؛ فرید، محمد، تاریخ‌ الدولة العلیة العثمانیة، به‌ كوشش‌ احسان‌ حقی‌، بیروت‌، ۱۴۰۳ ق‌ /۱۹۸۳ م‌؛ فضل‌الله‌ بن‌ روزبهان‌، سلوك‌ الملوك‌، به‌ كوشش‌ محمدعلی‌ موحد، تهران‌، ۱۳۶۲ش‌؛ قاسم‌، عون‌ شریف‌، نشأة الدولة الاسلامیة، قاهره‌ / بیروت‌، ۱۴۰۱ ق‌ / ۱۹۸۱ م‌؛ قدامة بن‌ جعفر، الخراج‌، به‌ كوشش‌ محمد حسین‌ زبیدی‌، بغداد، ۱۹۷۹م‌؛ قرطبی‌، محمد، الجامع‌ لاحكام‌ القرآن‌، بیروت‌، ۱۴۰۵ ق‌ /۱۹۸۵ م‌؛ قلقشندی‌، احمد، صبح‌ الاعشى، قاهره‌،۱۳۸۳ ق‌ /۱۹۶۳ م‌؛ قمی‌، حسن‌ بن‌ محمد، تاریخ‌ قم‌، ترجمۀ حسن‌ بن‌ علی‌ قمی‌، به‌ كوشش‌ جلال‌الدین‌ طهرانی‌، تهران‌، ۱۳۱۳ ش‌؛ ماوردی‌، علی‌، الاحكام‌ السلطانیة، به‌ كوشش‌ احمد مبارك‌ بغدادی‌، كویت‌، ۱۴۰۹ق‌ / ۱۹۸۹م‌؛ محقق‌ كركی‌، علی‌، جامع‌ المقاصد، قم‌، ۱۴۱۰ق‌؛ مدرسی‌ طباطبایی‌، حسین‌، زمین‌ در فقه‌ اسلامی‌، تهران‌، ۱۳۶۲ش‌؛ مرداوی‌، علی‌، الانصاف‌، به‌ كوشش‌ محمد حامد فقی‌، بیروت‌، داراحیاء التراث‌ العربی‌؛ مرغینانی‌، علی‌، بدایة المبتدی‌، به‌ كوشش‌ حامد ابراهیم‌ كرسون‌ و محمد عبدالوهاب‌ بحیری‌، قاهره‌، ۱۳۵۵ق‌؛ مقدسی‌، مطهر، البدء و التاریخ‌، قاهره‌، مكتبة الثقافة الدینیه‌؛ مقریزی‌، احمد، الخطط ، بولاق‌، ۱۲۷۰ق‌؛ مواق‌، محمد، التاج‌ و الاكلیل‌، بیروت‌، ۱۳۹۸ق‌؛ الموسوعة الفقهیة، كویت‌، ۱۹۸۰ م‌ بب‍ ؛ میر احمدی‌، مریم‌، نظام‌ حكومت‌ ایران‌ در دوران‌ اسلامی‌، تهران‌، ۱۳۶۸ ش‌؛ میرزا سمیعا، تذكرة الملوك‌، به‌ كوشش‌ محمد دبیر سیاقی‌، تهران‌، ۱۳۳۲ش‌؛ مینورسكی‌، ولادیمیر، سازمان‌ اداری‌ حكومت‌ صفوی‌، ترجمۀ مسعود رجب‌نیا، تهران‌، ۱۳۳۴ ش‌؛ نخجوانی‌، محمدبن‌ هندوشاه‌، دستور الكاتب‌، به‌ كوشش‌ عبدالكریم‌ علیزاده‌، مسكو، ۱۹۶۴ م‌؛ نصیرالدین‌ طوسی‌، «دربارۀ مالیه‌» (نک‍ : مل‍ ، مینوی‌)؛ نظام‌ الملك‌، حسن‌، سیرالملوك‌، ( سیاست‌نامه‌)، به‌ كوشش‌ هیوبرت‌ دارك‌، تهران‌، ۱۳۵۵ش‌؛ نعمانی‌، فرهاد، تكامل‌ فئودالیسم‌ در ایران‌، تهران‌، ۱۳۵۸ ش‌؛ همدانی‌، محمد، تكملۀ تاریخ‌ الطبری‌، به‌ كوشش‌ البرت‌ یوسف‌ كنعان‌، بیروت‌، ۱۹۵۸ م‌؛ هیثمی‌، علی‌، مجمع‌ الزوائد و منبع‌ الفوائد، قاهره‌ / بیروت‌، ۱۴۰۷ق‌؛ یاقوت‌، معجم‌ البلدان‌، بیروت‌، دارالفكر؛ یعقوبی‌، احمد، تاریخ‌، بیروت‌، ۱۳۷۹ ق‌ /۱۹۶۰ م‌؛ نیز:

Aghnides, N., P., Mohammedan Theories of finance, New York, ۱۹۱۶; Amedroz, H. F., notes on Kitab al Wuzara of Helel al Sabi, Leiden, ۱۹۰۴; Beshir, B. J., «Fatimid Military Organization», Der Islam, Berlin / New York, ۱۹۷۸, vol. LV; Bosworth, C. E., The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran, Beirut, ۱۹۷۳; id, «Military Organization Under the Būyids of Persia and Iraq», Oriens, Leiden, ۱۹۶۷, vol. XVIII-XIX; Chapra, M. U., «The Islamic Welfare State and its Role in the Economy», Studies in Islamic Economics, ed. Khurshid Ahmad, Jeddah / London, ۱۹۷۶; Dennett, D., Conversion and the Poll Tax in Early Islam, Cambridge, ۱۹۵۰; Fischel, W., «The Origin of Banking in Mediaeval Islam», JRAS, London, ۱۹۳۳; Lambton, A. K. S., «The Internal Structure of the Saljuq Empire», The Cambridge History of Iran, vol. V, ed. J.A. Boyle, Cambridge, ۱۹۶۸; id, Landlord and Peasant in Persia, London, ۱۹۵۳; Levy, R., The Social Structure of Islam, Cambridge, ۱۹۶۵; Lokkegaard, F., Islamic Taxation in the Classic Period, Copenhagen, ۱۹۵۰; Mez, A., The Renaissance of Islam, tr. S. Khuda Bukhsh and D. S. Margoliouth, London, ۱۹۳۷; Minovi, M. and V. Minorsky, «NaŞīr al-Dīn Ŧūsī on Finance», Bulletin of the School of Oriental and African Studies, ۱۹۳۹-۱۹۴۲, vol. X; Siddiqi, M. N., «Muslim Economic Thinking: A Survey of Contemporary Literature», Studies in Islamic Economics, ed. Khurshid Ahmad, Jeddah / London, ۱۹۷۶; Wellhausen, J., Das arabische Reich und sein Sturz, Berlin, ۱۹۶۰

صادق‌ سجادی‌

### دانشنامه جهان اسلام

مقاله بیت المال در این سایت

https://rch.ac.ir/article/Details/12606?%D8%A8%DB%8C%D8%AA-%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

بیت المال

معرف

اصطلاحی‌ در فقه‌ و نام‌ یکی‌ از نهادهای‌ دولت‌ اسلامی‌

متن

بیت‌المال‌ ، اصطلاحی‌ در فقه‌ و نام‌ یکی‌ از نهادهای‌ دولت‌ اسلامی‌. این‌ واژه‌ در لغت‌ به‌ مکان‌ حفاظت‌ از اموال‌، اعم‌ از عمومی‌ و خصوصی‌، اطلاق‌ می‌شود؛ اما در اصطلاح‌، تعبیر «بیت‌مال‌ المسلمین‌» در صدر اسلام‌ برای‌ مکانی‌ که‌ در آن‌ اموال‌ عمومی‌ و منقول‌ دولت‌ اسلامی‌ به‌ کار می‌رفت‌، سپس‌ تعبیر «بیت‌المال‌» جانشین‌ آن‌ شد و همان‌ معنی‌ را افاده‌ کرد. بتدریج‌، بر «اموال‌ عمومی‌ مسلمانان‌» نیز همین‌ لفظ‌ اطلاق‌ شد که‌ مشتمل‌ بود بر وجه‌ نقد، اشیای‌ منقول‌، اراضی‌ و غیر اینها. مراد از مال‌ عمومی‌، هر مالی‌ است‌ که‌ در سرزمین‌ اسلامی‌ ملک‌ همه‌ مسلمانان‌ شمرده‌ شود (ماوردی‌، ص‌354؛ ابن‌فراء، ص‌251).پس‌ از تأسیس‌ نهاد بیت‌المال‌ و برقراری‌ دیوانهای‌ اداری‌، بیت‌المال‌ به‌ صورت‌ مؤسسة‌ مالی‌ ناظر بر درآمدها و مصارف‌ دولت‌ اسلامی‌ درآمد و از آن‌ پس‌ نیز، همان‌ مالیة‌ نظام‌ اسلامی‌ بود.تاریخچه‌ . جزیرة‌العرب‌ قبل‌ از اسلام‌ دولت‌ واحد و نظام‌ مالی‌ خاص‌ نداشت‌ و نظام‌ و عرف‌ قبیله‌ای‌ بر آن‌ منطقه‌ حاکم‌ بود. پس‌ از انتشار دعوت‌ اسلام‌ و پیشرفت‌ آن‌، پیامبر صلّی‌اللّه‌ علیه‌وآله‌وسلّم‌ به‌ سازماندهی‌ و تنظیم‌ شئون‌ اداری‌ ـ مالی‌ حکومت‌ اسلامی‌ پرداخت‌. اولین‌ درآمدهای‌ این‌ حکومت‌ غنایمی‌ بود که‌ در غزوات‌ به‌ دست‌ مسلمانان‌ می‌افتاد و به‌ دستور پیامبراکرم‌ بین‌ همة‌ مسلمانان‌ تقسیم‌ می‌شد، که‌ از آن‌ جمله‌ بود غنایم‌ غزوة‌ بدر و غزوة‌ بَنی‌ قَینُقاع‌.در زمینهای‌ بنی‌نضیر، اولین‌ غنایم‌ غیرمنقول‌ بود که‌ در سال‌ چهارم‌ در اختیار مسلمانان‌ قرار گرفت‌ و بین‌ مهاجران‌ تقسیم‌ شد. سپس‌ در سال‌ هفتم‌ هجری‌، اهل‌ فدک‌ با پیامبر نسبت‌ به‌ سرزمینهایشان‌ مصالحه‌ کردند؛ نصف‌ آن‌ به‌ عنوان‌ «فی‌ء» به‌ شخص‌ پیامبر رسید و نیمة‌ دیگر بین‌ مسلمانان‌ تقسیم‌ شد. علاوه‌ بر غنایم‌، جزیه‌ و زکات‌ نیز جزو درآمدهای‌ دولت‌ اسلامی‌ بود و پیامبر صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلّم‌ در تمام‌ این‌ موارد آنها را تقسیم‌ می‌کرد و به‌ متصدیان‌ گردآوری‌ زکات‌ نیز امر می‌فرمود که‌ زکات‌ را بین‌ مستحقّان‌ تقسیم‌ کنند. لذا در آن‌ عصر اموال‌ زیادی‌ گرد نمی‌آمد که‌ نیاز به‌ حفظ‌ و محاسبه‌ داشته‌ باشد.پس‌ از سال‌ سیزدهم‌، فتوحات‌ گستردة‌ مسلمانان‌ اموال‌ منقول‌ و غیرمنقول‌ بسیاری‌ نصیب‌ ایشان‌ کرد. این‌ امر مقتضی‌ وجود مرکزی‌ برای‌ حفظ‌ اموال‌ و دستگاهی‌ برای‌ رسیدگی‌ به‌ آنها بود. بنیان‌ بیت‌المال‌ رسمی‌ حکومتی‌ در زمان‌ ابوبکر نهاده‌ شد (سیوطی‌، ص‌ 79). در برخی‌ متون‌ تاریخی‌ آورده‌اند که‌ ابوبکر، عمربن‌ خطاب‌ را متولّی‌ بیت‌المال‌ خود کرده‌ بود (قلقشندی‌، 1383، ج‌1، ص‌413).در عصر خلیفة‌ دوم‌، با گسترش‌ فتوحات‌ مسلمانان‌، نیاز به‌ ساماندهی‌ و اصلاح‌ اداری‌ ـ مالی‌ نظام‌ حکومت‌ بیشتر بروز کرد. اولین‌ مشکل‌ خلیفه‌ حفظ‌ و ادارة‌ زمینهایی‌ بود که‌ مسلمانان‌ فتح‌ کرده‌ بودند. وی‌ پس‌ از مشورت‌ با «اهل‌ حلّ و عقد»، اصل‌ زمینها را ملک‌ عمومی‌ مسلمانان‌ اعلام‌ و برای‌ محصول‌ زمینها خراج‌ مقرر کرد. بر کسانی‌ هم‌ که‌ در این‌ زمینها می‌زیستند جزیه‌ وضع‌ کرد. وی‌ زیر تأثیر نظام‌ مالی‌ ساسانیان‌، امر به‌ تعیین‌ مساحت‌ زمینها و وضع‌ خراج‌ بر هر جریب‌ زمین‌ داد. جزیة‌ افراد را نیز با توجه‌ به‌ طبقة‌ اجتماعی‌ و قدرت‌ مالی‌ در سه‌ طبقه‌ تعیین‌ کرد. بعلاوه‌، با تأسیس‌ دیوان‌ که‌ در سال‌ بیست‌ هجری‌ از آن‌ فراغت‌ یافت‌، درآمدها و مخارج‌ حکومت‌ و کارگزاران‌ و صاحبان‌ حقوق‌ از بیت‌المال‌ را معین‌ و مضبوط‌ کرد (بلاذری‌، ص‌631ـ632؛ یعقوبی‌، تاریخ‌ ، ج‌2، ص‌153؛ ابن‌خلدون‌، ج‌1، ص‌256). در عصر عمر، محلی‌ از مسجد به‌ عنوان‌ بیت‌المال‌ درنظر گرفته‌ شد و خلیفه‌ چند تن‌ از اصحاب‌ را مأمور حفاظت‌ و بیتوته‌ در آن‌ کرد (طبری‌، ج‌4، ص‌135).در دورة‌ عثمان‌، برخلاف‌ دورة‌ دو خلیفة‌ اوّل‌، اطرافیان‌ خلیفه‌ و بویژه‌ افراد خاندان‌ اموی‌ از اموال‌ بیت‌المال‌ ثروتمند شدند و همین‌ امر سبب‌ اعتراض‌ مسلمانان‌ شد (طبری‌، ج‌ 4، ص‌226؛ سیوطی‌، ص‌156). در زمان‌ خلافت‌ امیرالمؤمنین‌ علی‌ علیه‌السلام‌ سیرة‌ پیامبر اکرم‌ در مساوی‌ دانستن‌ مردم‌ در برخورداری‌ از اموال‌ عمومی‌ و نیز تقسیم‌ فوری‌ این‌ اموال‌ احیا شد. ایشان‌ مکان‌ بیت‌المال‌ را پس‌ از تقسیم‌ اموال‌ جاروب‌ می‌کرد و در آن‌ نماز می‌خواند (جاحظ‌، ص‌242؛ ابن‌وردی‌، ج‌1، ص‌221؛ سیوطی‌، ص‌180؛ برای‌ نمونه‌ای‌ از یکسانیِ همة‌ مردم‌ در برخورداری‌ از بیت‌المال‌ در روزگار حضرت‌ علی‌ علیه‌السلام‌ رجوع کنید به مجلسی‌، ج‌41، ص‌113). در دوره‌های‌ بعد، بیت‌المال‌ نقش‌ مالیه‌ و خزانة‌ دولت‌ را داشت‌ تا اینکه‌ در قرون‌ متأخر جای‌ خود را به‌ وزارتهای‌ دارایی‌ و خزانة‌ دولت‌ داد.نهاد بیت‌المال‌ . پس‌ از شکل‌گیری‌ دیوانها، دیوان‌ بیت‌المال‌ از مهمترین‌ آنها محسوب‌ می‌شد، چون‌ اموال‌ عمومی‌ و درآمدها و مخارج‌ را این‌ دستگاه‌ اداره‌ می‌کرد، و از آنجا که‌ خلیفه‌ به‌ عنوان‌ اساس‌ قدرت‌ در نظام‌ خلافت‌ شناخته‌ می‌شد، سلطة‌ اصلی‌ بر بیت‌المال‌ از آن‌ وی‌ بود؛ او خود را نایب‌ مسلمانان‌ در تصرف‌ این‌ اموال‌ می‌دانست‌. پیامبر صلّی‌اللّه‌علیه‌و آله‌وسلّم‌ و خلفای‌ راشدین‌ شخصاً سرپرستی‌ جمع‌آوری‌ بیت‌المال‌ و مصرف‌ آن‌ را به‌ عهده‌ داشتند و برخی‌ از صحابه‌ تنها مسئول‌ حراست‌ و گاه‌ محاسبة‌ اموال‌ بیت‌المال‌ بودند.در اسناد تاریخی‌، متولّیان‌ بیت‌المال‌ در عصر خلفای‌ راشدین‌، اینگونه‌ نام‌ برده‌ شده‌اند: در زمان‌ ابوبکر: ابوعبیدة‌ جراح‌ (سیوطی‌، ص‌79؛ شباب‌، ص‌82)، عبدالله‌بن‌ ارقم‌بن‌ ابی‌الارقم‌ مخزومی‌ (ابن‌کثیر، ج‌5، ص‌349)، مُعِیْقیب‌بن‌ ابی‌فاطمه‌ دوسی‌ (ابن‌اثیر، الکامل‌، ج‌3، ص‌403؛ ابن‌کثیر، ج‌5، ص‌355)؛ در زمان‌ عمربن‌ خطاب‌: عبدالله‌بن‌ ارقم‌ مخزومی‌ (ابن‌عبدربّه‌، ج‌5، ص‌26؛ شباب‌، ص‌112؛ ابن‌کثیر، ج‌5، ص‌349)، معیقیب‌بن‌ ابی‌فاطمه‌ (ابن‌جوزی‌، ص‌127؛ ابن‌اثیر؛ ابن‌کثیر، همانجاها)، زیدبن‌ ارقم‌ (قلقشندی‌، 1980، ج‌1، ص‌89)؛ در زمان‌ عثمان‌: عبدالله‌بن‌ ارقم‌ (ابن‌عبدربّه‌، ج‌5، ص‌37؛ شباب‌، ص‌133)، معیقیب‌بن‌ ابی‌فاطمه‌ (دیاربکری‌، ج‌2، ص‌267)، عقبة‌بن‌ عمرو (طبری‌، ج‌4، ص‌422) یا عُقْبة‌بن‌ عامر (ابن‌اثیر، الکامل‌ ، ج‌3، ص‌187)؛ در زمان‌ علی‌بن‌ ابی‌طالب‌: عبیدالله‌ ابی‌رافع‌ (طبری‌، ج‌5، ص‌156؛ نجاشی‌، ص‌ 4).در مرتبة‌ بعداز خلیفه‌، نظارت‌ بر رؤسای‌ دیوانها بر عهدة‌ وزیر بود و در بعضی‌ موارد خودِ وزیر سرپرست‌ دیوان‌ بیت‌المال‌می‌شد.در دورة‌ عباسیان‌ نظام‌ کاملی‌ برای‌ بیت‌المال‌ تدوین‌ و سمتهایی‌ درنظر گرفته‌ شد که‌ پس‌ از این‌ دوره‌ نیز تا مدتها برقرار بود. اهمّ این‌ سمتها عبارت‌ بود از: 1) صاحب‌ بیت‌المال‌. وی‌ ناظر بر درآمدها و مصارف‌ دیوان‌ بود و آنها را در اسناد خاصی‌ ثبت‌ می‌کرد و مهر وی‌ اسناد بیت‌المال‌ را اعتبار می‌بخشید؛ 2) مباشر بیت‌المال‌. وظیفة‌ وی‌ ضبط‌ دخل‌ و خرج‌ و تنظیم‌ اسناد هریک‌ از کارها یا مصارف‌ مختلف‌ بیت‌المال‌ بود. درخواستها، رسیدها و مقرریها را او ثبت‌ و ضبط‌ می‌کرد؛ 3) ناظر. وظیفة‌ وی‌ دقت‌ در محاسبات‌ بیت‌المال‌ و بررسی‌ اسناد آن‌ بود. عنوان‌ «مشارف‌» نیز تقریباً مترادف‌ عنوان‌ «ناظر» بوده‌ است‌؛ 4) متولی‌ دیوان‌. ناظر بر معاملات‌ بیت‌المال‌ بود و امانت‌ یا پرداخت‌ یا ضمانت‌ اموال‌ را او انجام‌ می‌داد. متولی‌، به‌ مرور زمان‌، به‌ نام‌ «صاحب‌ دیوان‌» مشهور شد؛ 5) مستوفی‌. \* تنظیم‌ سیاستهای‌ مالی‌ و رعایت‌ مصالح‌ بیت‌المال‌ وظیفة‌ وی‌ بود، و این‌ مقام‌ بسیار مهم‌ شمرده‌ می‌شد؛ 6) مُعین‌. همکار مستوفی‌ و معاون‌ وی‌ در وظایفش‌ بود؛ 7) ناسخ‌. از نامه‌های‌ ارسالی‌ و رسیده‌ رونوشت‌ برمی‌داشت‌ و در صورت‌ دخل‌ و تصرف‌ در آن‌ بازخواست‌ می‌شد؛ 8) عامل‌. ابتدا نام‌ امیر و متولی‌ بیت‌المال‌ بود و سپس‌ به‌ کسی‌ اطلاق‌ می‌شد که‌ حسابداری‌ و حسابرسی‌ بیت‌المال‌ را برعهده‌ داشت‌؛ 9) کاتب‌. قائم‌ مقام‌ عامل‌ بود؛ 10) جِهبِذ. \* منشی‌ بود و وظیفه‌اش‌ دریافت‌ مال‌، دادن‌ رسید و ثبت‌ آن‌ در دفاتر و مطالبة‌ دریافتها بود. 11) شاهد. وظیفة‌ وی‌ ضبط‌ هر آن‌ چیزی‌ بود که‌ در امور بیت‌المال‌ مشاهده‌ می‌کرد. (متز، ج‌ 1، ص‌131ـ132؛ ابن‌مماتی‌، ص‌301ـ305؛ قلقشندی‌، 1383، ج‌5، ص‌466؛ حریری‌، ص‌175ـ176). این‌ عناوین‌ در طول‌ شکل‌گیری‌ نهاد بیت‌المال‌ تا اواخر خلافت‌ عباسیان‌ به‌ کار می‌رفت‌ و بعدها نیز برخی‌ از آنها همچنان‌ کاربرد داشت‌.چنانکه‌ گذشت‌، دستگاه‌ خلافت‌ دیوان‌ نگاری‌ را از ایرانیان‌ آموخت‌ و لذا بیشترین‌ کارمندان‌ دیوان‌ بیت‌المال‌ و سایر دیوانها را ایرانیان‌ و در مرتبة‌ بعد رومیان‌ و اهل‌ ذمّه‌ تشکیل‌ می‌دادند و دیوانها به‌ زبان‌ یونانی‌ یا فارسی‌ نگاشته‌ می‌شد تا اینکه‌ در سال‌ 81 عبدالملک‌بن‌ مروان‌ فرمان‌ داد دیوانها را به‌ عربی‌ بنویسند (بلاذری‌، ص‌ 272؛ نویری‌، ج‌ 8، ص‌ 199؛ ماوردی‌، ص‌ 341). در زمان‌ خلفای‌ راشدین‌ غیرمسلمانان‌ کمتر در امر بیت‌المال‌ به‌ کار گرفته‌ می‌شدند. معاویه‌ اوّلین‌ کسی‌ بود که‌ شخصی‌ مسیحی‌ را کاتب‌ بیت‌المال‌ کرد. این‌ روش‌ ادامه‌ داشت‌ تا آنکه‌ ابوجعفر منصور استخدام‌ غیرمسلمانان‌ را در امور مالی‌ منع‌ کرد، و مهدی‌ عباسی‌ و هارون‌الرشید نیز چنین‌ کردند (ابن‌قیم‌ جوزیه‌، قسم‌ 1، ص‌ 215ـ217). لکن‌ این‌ فرمانها در معرض‌ تغییرات‌ بود و گاهگاهی‌ لغو می‌شد و عده‌ای‌ غیرمسلمان‌ در بیت‌المال‌ مسئولیتهایی‌ به‌عهده‌ می‌گرفتند (قدامة‌بن‌ جعفر، ص‌ 125).در ولایات‌ مختلف‌، گاه‌ نظامهای‌ خاصی‌ برای‌ بیت‌المال‌ وجود داشت‌؛ گاه‌ بیت‌المال‌ در اختیار امیری‌ بود که‌ در آن‌ ولایت‌ امارت‌ داشت‌، گاه‌ مسئول‌ خاصّی‌ داشت‌ که‌ خلیفه‌ در کنار امیر به‌ این‌ سمت‌ منصوبش‌ می‌کرد که‌ در این‌ صورت‌ وظایف‌ اجتماعی‌ و نظامی‌ بر عهدة‌ امیر بود و وظایف‌ مالی‌ به‌عهدة‌ صاحب‌ دیوان‌. هنگامی‌ که‌ خلیفة‌ دوم‌ عمّاربن‌ یاسر را به‌ امیری‌ کوفه‌ گماشت‌، عبداللّه‌بن‌ مسعود را نیز با وی‌ فرستاد تا متولی‌ بیت‌المال‌ باشد (ابن‌سعد، ج‌ 3، ص‌ 255) و در موارد دیگری‌ نیز اینگونه‌ عمل‌ شد. نامه‌نگاریهای‌ دارالخلافه‌ نیز خطاب‌ به‌ صاحبان‌ هر دومقام‌ در یک‌ نامه‌ صورت‌ می‌گرفت‌.در برابر هریک‌ از دیوانهای‌ ولایات‌، یک‌ دیوان‌ اصل‌ در مرکز خلافت‌ وجود داشت‌ که‌ محاسبه‌ و بازخواست‌ مسئولان‌ بیت‌المال‌ هر ولایت‌ را برعهده‌ داشت‌ (متز، ج‌ 1، ص‌ 130)برای‌ منابع‌ این‌ قسمت‌ رجوع کنید به منابع‌ قسمت‌ پایانی‌ مقاله‌.دورة‌ عثمانی‌ . در دولت‌ عثمانی‌ خزانة‌ خصوصی‌ سلطان‌ («خزینة‌ اندرون‌» یا «ایچ‌ خزینه‌») کاملاً از بیت‌المال‌ یا خزانة‌ دولت‌ («خزینة‌ امیریه‌»، «خزینة‌ دولت‌»، «خزینة‌ امیر»، و غیره‌) متمایز بود (دربارة‌ خزانه‌ و امور مالی‌ دولت‌ عثمانی‌ رجوع کنید به دفتر \* ، خزانه‌ \* ، مالیه‌ \* ). اصطلاحی‌ که‌ معمولاً برای‌ خزانة‌ دولت‌ به‌کار می‌رفت‌ «میری‌» (مأخوذ از «امیری‌») بود. این‌ اصطلاح‌ در معنایی‌ وسیعتر برای‌ دارایی‌ دولت‌ (قس‌ بیگلیک‌ \* ) نیز به‌کار می‌رفت‌. در اسناد اداری‌ دولت‌ عثمانی‌ معمولاً به‌ خزانه‌ بیت‌المال‌ اطلاق‌ نشده‌ است‌، هرچند به‌صورت‌ «بیت‌المال‌ مسلمین‌» یا «بیت‌المال‌ عامّه‌» به‌کار رفته‌است‌ (برای‌ مثال‌، دربرخی‌ احکام‌ شرعی‌ ابوسعود که‌ عمر لطفی‌ بارکان‌ در تنظیمات‌ ، ص‌ 333، 336، 343 نقل‌ کرده‌؛ و تعدادی‌ از «قانون‌نامه‌ها» که‌ در بارکان‌، قانونلر ، ص‌ 297، 300، 326 درج‌ شده‌ است‌. در کلیة‌ این‌ متون‌ از حقوق‌ «بیت‌المال‌» بربعضی‌ زمینها، تحت‌ عنوان‌ «ارض‌ میری‌» یا «ارض‌ مملکت‌» سخن‌ رفته‌ است‌). در عرف‌ عثمانیها، اصطلاح‌ «بیت‌المال‌» معمولاً به‌نوعی‌ خاص‌ از اموال‌ اطلاق‌ می‌شد که‌ قانوناً به‌ خزانة‌ عمومی‌ تعلق‌ داشت‌ و عبارت‌ بود از اموال‌ مصادره‌ شده‌، بی‌وارث‌، و بدون‌ مدّعی‌؛ اینگونه‌ اموال‌ در متون‌ متعدّدی‌ مورد اشاره‌ و بحث‌ قرار گرفته‌ است‌. مهمترین‌ نوع‌ این‌ اموال‌، آنهایی‌ بود که‌ به‌ افراد گمشده‌ یا غایب‌ («مال‌ غایب‌»، و «مال‌ مفقود»)؛ میراث‌ بدون‌ مدّعی‌ یا بی‌وارث‌ («مُخَلّفات‌»، «متروکات‌»)؛ بردگان‌ فراری‌ یا رمة‌ سرگردان‌ (عبد آبق‌، قاچْقون‌، یاوه‌) تعلق‌ داشت‌. گردآوری‌ این‌ اموال‌ و مراقبت‌ از آنها وظیفة‌ شخصی‌ بود که‌ «امین‌ بیت‌المال‌» یا «بیت‌المالجی‌» نامیده‌ می‌شد. بیشتر متون‌ فقهی‌ توافق‌ دارند که‌ میراث‌ بدون‌ مدّعی‌ را باید به‌عنوان‌ امین‌ برای‌ مدّتی‌ نگه‌ داشت‌ تا ورّاث‌ فرصت‌ داشته‌ باشند که‌ ادّعای‌ خود را اثبات‌ کنند. تنها پس‌ از ناتوانی‌ آنان‌ در اثبات‌ مدّعاست‌ که‌ پول‌ یا دارایی‌ به‌ مالکیّت‌ خزانه‌ درمی‌آید. شکایات‌ فراوانی‌ حاکی‌ از آن‌ است‌ که‌ این‌ قاعده‌ رعایت‌ نشده‌ و مال‌ بلافاصله‌ و بدون‌ رسیدگی‌ لازم‌ ضبط‌ گردیده‌ است‌ (برای‌ مثال‌ رجوع کنید به لطفی‌ پاشا، متن‌ اصلی‌، ص‌ 11، ترجمه‌، ص‌ 12؛ رجوع کنید به صاری‌ محمدپاشا، ص‌ 71).قانون‌نامه‌های‌ عثمانی‌ حاوی‌ دستورالعملها و تضمینهای‌ مبسوطی‌ در باب‌ مطالبة‌ این‌گونه‌ اموال‌ و تعیین‌ درآمد آنهاست‌. مسئولیت‌ اموال‌ متعلّق‌ به‌ بیت‌المال‌ به‌ «عمّال‌» و «سنجق‌ بیگ‌»ها و حتی‌ «سپاهیان‌» واگذار می‌شد. در 883 محمد دوم‌ طیّ فرمانی‌ برگشت‌ املاکی‌ را که‌ کمتر از ده‌هزار اَسپِر ارزش‌ داشت‌ از املاکی‌ که‌ ارزش‌ آنها ده‌هزار اَسپِر یا بیشتر بود متمایز کرد. نوع‌ اوّل‌ را عامل‌ یا اجاره‌دار منطقه‌ وصول‌ می‌کرد و نوع‌ دوّم‌ را خزانه‌دار سلطنتی‌ (بیگلیک‌) دریافت‌ می‌داشت‌ (اینالجق‌، ص‌ 699ـ700). چنین‌ تمایزی‌ در قانون‌نامة‌ سلطانی‌ متعلق‌ به‌ اواخر قرن‌ نهم‌ نیز صورت‌ گرفته‌ (ص‌ 70ـ71) و در قانون‌نامه‌ها و سجلاّ ت‌ قرن‌ دهم‌ به‌ بعد کاملاً معمول‌ بوده‌ است‌. قاعدة‌ رایج‌ این‌ بود که‌ این‌گونه‌ اموال‌، یا هزینه‌های‌ قابل‌پرداخت‌ اگر مالک‌ در اثبات‌ آن‌ توفیق‌ می‌یافت‌، به‌ خزانه‌ مربوط‌ می‌شد. در واقع‌، سهم‌ خزانه‌ محدود به‌ اموالی‌ بود که‌ ده‌هزار اَسپر یا بیشتر ارزش‌ داشت‌، یا اموال‌ بازمانده‌ از رعایای‌ سلطان‌، شامل‌ سپاهیان‌ و سایر کسانی‌ که‌ در خدمت‌ سلطان‌ بودند. در دوره‌های‌ پیش‌ از آن‌، سربازان‌ ینی‌چری‌ \* نیز جزو این‌ کسان‌ بودند. مابقی‌، بخشی‌ از «خاص‌» سنجق‌ بیگ‌ به‌شمار می‌رفت‌. این‌ تقسیم‌بندی‌ استثنائاتی‌ نیز داشت‌؛ در «تیمار \* »های‌ معروف‌ به‌ «سربست‌» (آزاد)، عواید بیت‌المال‌ به‌ تیماردار واگذار می‌شد، نه‌ همچون‌ تیمارهای‌ معمولی‌ که‌ جزئی‌ از «خاص‌ \* » سلطان‌ یا «خاص‌» حاکم‌ به‌شمار می‌رفت‌. در بعضی‌ اراضی‌ موقوفه‌ نیز، خصوصاً موقوفات‌ حرمین‌، جزو عواید وقف‌ محسوب‌ می‌شد. از قرن‌ دهم‌ ینی‌چریها ضابطی‌ خاص‌ خود داشتند به‌ نام‌ «اُجاق‌ بیت‌ المالجیسی‌» که‌ خزانه‌دار سپاه‌ نیز بود و وظیفة‌ جمع‌آوری‌ و ممیزی‌ «مخلفات‌» بدون‌ وارث‌ ینی‌چریها، عجمی‌ اوغلانها و جز آنها را به‌عهده‌ داشت‌. اینگونه‌ عواید و نظایر آن‌ در صندوق‌ سپاه‌ نگهداری‌ می‌شد (اوزون‌ چارشیلی‌، ص‌ 311ـ 320). نمونة‌ جالب‌ دیگری‌ از حق‌ مشترک‌ را در بیت‌المقدس‌ می‌توان‌ یافت‌. در آنجا مجاوران‌ «زاویه‌» مغربی‌ به‌طور جمعی‌ حق‌ داشتند «مخلّفات‌» بدون‌ وارث‌ هریک‌ از افراد خود را در اختیار گیرند. این‌ حق‌ را صلاح‌الدین‌ اعطا کرده‌ بود و سلاطین‌ مملوک‌ و عثمانی‌ نیز برآن‌ صحّه‌ نهاده‌ بودند (باش‌ وکالت‌ آرشیوی‌، تاپو سجل‌، ش‌427 مربوط‌ به‌ 932؛ قس‌ تریتون‌ ، ص‌ 123). ظاهراً چنین‌ حقّی‌ به‌ راهبان‌ دیر «جبل‌آتوس‌» نیز اعطا شده‌ بود (لومرل‌ و ویتک‌ ، ج‌ 3، ص‌ 443، 453، 465، 542).منابع‌: احمد رفیق‌، اوننجی‌ عصرِ هجری‌ ده‌ استانبول‌ حیاتی‌ ، استانبول‌ 1333، ص‌ 19، 210ـ211؛ عثمانلی‌ قانون‌نامه‌ لری‌ ، در  
ملی‌ تتبعلر مجموعه‌سی‌ ، ج‌ 1، ص‌ 75، 91، 321، 343؛ قانون‌نامة‌ آل‌عثمان‌ ، در تاریخ‌ عثمانی‌ انجمنی‌ مجموعه‌سی‌ ، تکملة‌ 1329، ص‌21، 58، 70ـ71؛ عبدالرحمان‌ وفیق‌، تکالیف‌ قواعدی‌ ، ج‌1، استانبول‌ 1328، ص‌66ـ68؛L. Fekete, Die Siyaqat-Schrift , I, Budapest 1955, index ; Hammer, Des osmanischen Reichs Staatsverfassung und Staatsverwaltung , Vienna 1815, I, 289, and index; Halil Inalc âk, " Fatih Sultan Mehmed'in Fermanlar â", Bell , no. 44 (1947); Ka ¦nu ¦nna ¦me-i Sult ¤a ¦n i ¦ber Mu ¦ceb-i ـ عrf-i ـ Osma ¦n i ¦, ed. R. Anhegger and Halil Inalc âk, Ankara 1956; P. Lemerle and P. Wittek, Recherches sur l'histoire et le statut des monastةres athonites sous la domination turque , Archives du droit oriental , III, 1948; Lut ¤f ¦âPas ¢h ¢a, A ¦s ¤a ¦fna ¦me , ed. and tr. R. Tschudi, Berlin 1910; D'Ohsson, Tableau de l'Empire Ottoman , VII, 134, 240, 260, 318; Sar °âMeh ¤med Pas ¢h ¢a, Nas ¤a ¦ Ýih ¤al-Wuzara ¦ Ý, ed. and tr. W. L. Wright, Princeton 1935; A. S. Tritton, Materials on Muslim education in the MiAges , London 1957; Ismail Hakk âUzunµars â¤l â, Osmanl i Devletite íkilہt i ndan Kapukulu Ocaklar i , I, Ankara 1943.غرب‌ اسلامی‌ . تا زمانی‌ که‌ مغرب‌ و اندلس‌ مستقیماً زیرنظر خلفای‌ اموی‌ و عباسی‌ اداره‌ می‌شد، از لحاظ‌ دستگاه‌ مالی‌ مسئلة‌ خاصی‌ وجود نداشت‌؛ بیت‌المال‌ محلّی‌، شعبه‌ای‌ از بیت‌المال‌ دمشق‌ یا بغداد محسوب‌ می‌شد. تنها زمانی‌ که‌ بخشی‌ از غرب‌ اسلامی‌ از اختیار خلافت‌ شرق‌ خارج‌ شد، ادارات‌ جداگانه‌ای‌ در آنجا شکل‌ گرفت‌.از برخی‌ فصول‌ اثر ابن‌خلدون‌ (برای‌ نمونه‌ رجوع کنید به ج‌1، ص‌281) که‌ بگذریم‌، رسالة‌ نظری‌ دیگری‌ نمی‌توان‌ یافت‌ که‌ به‌ ادارة‌ مالیة‌ عمومی‌ پرداخته‌ یاحتی‌ نسبت‌ به‌ اوضاع‌ و احوال‌ زمان‌ یا مکانی‌ خاص‌ برخوردی‌ علمی‌ داشته‌ باشد. چاره‌ای‌ نیست‌ جز اینکه‌ بکوشیم‌ تا از وقایع‌، طبق‌ شواهد اندکی‌ که‌  
در تواریخ‌ و اسناد گوناگون‌ موجود پراکنده‌ است‌، کلیاتی‌ به‌ دست‌ دهیم‌.1) اندلس‌ . نوشته‌های‌ لوی‌ پرووانسال‌ نشان‌ می‌دهد که‌ در اسپانیای‌ اسلامی‌، «بیت‌المال‌» تقریباً همیشه‌ به‌معنای‌ محدود آن‌ به‌کار می‌رفته‌ است‌. در واقع‌ این‌ اصطلاح‌، که‌ غالباً به‌ صورت‌ «بیت‌المال‌ مسلمین‌» آمده‌، به‌ خزانه‌ای‌ اطلاق‌ می‌شده‌ که‌ از عواید اوقاف‌ تأمین‌ می‌گردیده‌ و از خزانة‌ عمومی‌ واقعی‌ که‌ معمولاً «خزانة‌المال‌» و بندرت‌ «بیت‌المال‌» خوانده‌ می‌شده‌، کاملاً متمایز بوده‌ است‌. خزانه‌ای‌ که‌ از اوقاف‌ تأمین‌ می‌گردید طبعاً تحت‌ تسلط‌ و نظارت‌ قاضی‌ بود و در بنایی‌ مذهبی‌ نگهداری‌ می‌شد، و در قرطبه‌ محل‌ آن‌ در مقصورة‌ مسجد جامع‌ بود (ابن‌عِذاری‌، ج‌ 3، ص‌ 98). وجوهی‌ که‌ این‌ خزانه‌ را تشکیل‌ می‌داد عمدتاً از محل‌ عواید وقف‌ بود و غالباً برای‌ مصارف‌ کاملاً مشخص‌ تعیین‌ شده‌ بود، ولی‌ گاه‌ سپرده‌های‌ غیرقابل‌ تصرّفی‌ نیز به‌ خزانه‌ راه‌ می‌یافت‌؛ خصوصاً اموال‌ غایبین‌، یعنی‌ مسلمانانی‌ که‌ به‌ دلایلی‌ مایملک‌ خود را بدون‌ تعیین‌ وکیل‌ شرعی‌ برای‌ ادارة‌ آنها، رها کرده‌ بودند.در ایالات‌، ناظر اوقاف‌ دستیار قاضی‌ به‌شمار می‌رفت‌ و تنها حق‌ داشت‌ که‌ بر مصارف‌ نظارت‌ داشته‌ باشد. این‌ درآمدها می‌توانست‌ فقط‌ برای‌ مصارفی‌ به‌کار رود که‌ واقف‌ تعیین‌ کرده‌ بود، یا اگر این‌ مصارف‌ به‌ طور مبهم‌ بیان‌ شده‌ بود، برای‌ امور عام‌المنفعه‌ و دینی‌ نظیر کمک‌ به‌ مستمندان‌، مرمّت‌ مساجد و پرداخت‌ مواحب‌ کارکنان‌ آنها، ایجاد مدارس‌، و پرداخت‌ حقوق‌ معلّمان‌ و غیره‌ مصرف‌ می‌شد. قاضی‌ می‌توانست‌ از خزانة‌ عمومی‌ برای‌ امور دینی‌، از قبیل‌ تشکیل‌ سپاه‌ برای‌ جنگ‌ با کفّار یا تأمین‌ امور دفاعی‌ در مرزهای‌ دارالاسلام‌، وام‌ بگیرد.این‌ شیوه‌ در آغاز قرن‌ ششم‌، یعنی‌ زمان‌ تسلّط‌ مرابطون‌ نیز هنوز معمول‌ بود، و این‌ امر در رسالة‌ ابن‌عبدون‌ در باب‌ «حسبه‌» که‌ به‌کوشش‌ و ترجمة‌ پرووانسال‌ نشر یافته‌، آمده‌ است‌ ( رجوع کنید به منابع‌).2) مغرب‌ . هیچ‌چیز ما را برآن‌ نمی‌دارد که‌ بپذیریم‌ اصطلاح‌ «بیت‌المال‌» در مغرب‌ نیز دارای‌ چنین‌ معنای‌ محدودی‌ بوده‌ است‌. ظاهراً به‌معنای‌ وسیعتر خزانة‌ عمومی‌ و درعین‌حال‌ ادارة‌ مالیة‌ عمومی‌ به‌کار می‌رفته‌ است‌.سازمان‌ مالی‌ ایالات‌ مختلف‌ غرب‌ اسلامی‌ هیچگاه‌ موضوع‌ مطالعة‌ جدّی‌ نبوده‌ است‌. باید افزود که‌ اطلاعات‌ تواریخ‌ عربی‌ بسیار ناچیز و آشفته‌ است‌. باید به‌همین‌ ملاحظات‌ کلّی‌ درباب‌ موضوع‌ قانع‌ باشیم‌.اغلبیان‌ قیروان‌ ظاهراً مبدع‌ این‌ امر نبوده‌اند و از قرار معلوم‌، وقتی‌ در 184 به‌قدرت‌ رسیده‌اند، نظامی‌ را که‌ بدان‌ دست‌ یافته‌ بودند دنبال‌ کرده‌اند.گرچه‌ فاطمیان‌ در اداره‌ و نامگذاری‌ مالیاتها تغییر چندانی‌ ندادند، ولی‌ بنابر اشارات‌ ابن‌حوقل‌ (ص‌ 97)، عواید بسیاری‌ از مالیاتها را به‌ دست‌ آوردند که‌ مبلغ‌ سالانة‌ آن‌ به‌ هفت‌ تا هشت‌ میلیون‌ ] درست‌ آن‌: هفتصدتاهشتصدهزار [ دینار می‌رسید. زیریان‌ تنها توانستند نظامی‌ را که‌ پیشینیان‌ سامان‌ داده‌ بودند حفظ‌ کنند.دربارة‌ سازمان‌ مالی‌ مرابطون‌ اطلاع‌ چندانی‌ نداریم‌، تنها می‌دانیم‌ که‌ یوسف‌بن‌ تاشفین‌، نخستین‌ حاکم‌ آنها، خود را ناگزیر یافت‌ که‌ به‌ مالیاتهای‌ شرعی‌ قانع‌ باشد؛ کاری‌ که‌ جانشینان‌ وی‌ نکردند، بلکه‌ در اسپانیا سازمانی‌ را که‌ بر آنها تحمیل‌ شده‌ بود پذیرفتند.تنها اشارة‌ مشخصّی‌ که‌ در باب‌ موحدّون‌ شده‌ این‌ است‌ که‌ عبدالمؤمن‌ در 555 نوعی‌ ثبت‌ اراضی‌ ایجاد کرد که‌ تمام‌ مغرب‌ را شامل‌ می‌شد و غرضش‌ کمک‌ به‌ تعیین‌ مالیات‌ زمین‌ (خراج‌) بود ( روض‌القرطاس‌ ، ص‌ 126، 174).مطالعات‌ برونشویگ‌ دربارة‌ حفصیان‌، کلیة‌ جزئیات‌ ممکن‌ را ـ که‌ چندان‌ هم‌ نیست‌ ـ دربارة‌ سازمان‌ مالی‌ مغرب‌ شرقی‌ از قرن‌ هفتم‌ تا نهم‌ در بردارد. کسی‌ که‌ ادارة‌ امور مالی‌ را برعهده‌ داشت‌ «صاحب‌الاشغال‌» (این‌ اصطلاح‌ را ابن‌خلدون‌ نیز در مقدمه‌ به‌کار برده‌ است‌) و بعدها «مُنفِّذ» نامیده‌ می‌شد. این‌ سازمان‌ چنان‌ بود که‌ در بعضی‌ موارد احکام‌ فقهی‌ قرآن‌ را ندیده‌ می‌گرفت‌، ولی‌ موفق‌ بود، چون‌ خزانة‌ حفصیان‌ تقریباً همیشه‌ پر بود.دربارة‌ بنی‌ عبدالواد مطلب‌ روشنی‌ در دست‌ نیست‌.در مسالک‌ ابن‌ فضل‌الله‌ عمری‌ و در مسند ابن‌ مرزوق‌نشانه‌های‌ پراکنده‌ و اندکی‌ از سازمان‌ مالی‌ مرینیان‌ می‌توان‌ پیدا کرد که‌ به‌ دوران‌ سلطنت‌ ابوالحسن‌ مرینی‌ (نیمة‌ قرن‌ هشتم‌) مربوط‌ است‌.متنی‌ از افرانی‌ (ص‌ 38ـ40) اطلاعات‌ جالبی‌ در بارة‌ مطالب‌ مالی‌ در آغاز دورة‌ ] اشراف‌ [ سعدیه‌ و دربارة‌ برقراری‌ مالیات‌ ارضی‌ جدیدی‌ موسوم‌ به‌ «نائبه‌» ارائه‌ می‌دهد؛ و سرانجام‌ این‌ که‌، اثر میشو ـ بلر تصویر کاملاً روشنی‌ از نظام‌ مالی‌ سلسلة‌ علویان‌ در پایان‌ قرن‌ سیزدهم‌ به‌دست‌ می‌دهد.شاید بتوان‌ امیدوار بود که‌ اسناد ترکی‌، محفوظ‌ در تونس‌ و الجزایر، در برگیرندة‌ موادی‌ باشد که‌ زمینة‌ مطالعات‌ دربارة‌ سیاست‌ مالی‌ ترکی‌ در مغرب‌ را ـ حداقل‌ از قرن‌ دوازدهم‌ ـ فراهم‌ سازد.منابع‌: ] ابن‌حوقل‌، کتاب‌ صورة‌الارض‌ ، چاپ‌ کرامرس‌، لیدن‌ 1967؛ ابن‌خلدون‌، المقدمة‌ تاریخ‌ العلامة‌ ابن‌خلدون‌ ، تونس‌ 1984 [ ؛ ابن‌عذاری‌، کتاب‌ البیان‌ المغرب‌ ، ج‌3، چاپ‌ لوی‌ ـ پرووانسال‌، پاریس‌ 1930؛ ] ابن‌فضل‌الله‌ عمری‌، مسالک‌ الابصار فی‌ ممالک‌ الامصار ، چاپ‌ فؤاد سزگین‌، فرانکفورت‌ 1408/1988 [ ؛ محمد صغیربن‌ محمد افرانی‌، نزهة‌الحادی‌ ، چاپ‌ هوداس‌، ] پاریس‌ [ 1888؛ روض‌ القرطاس‌ ، چاپ‌ تورنبرگ‌؛R. Brunschvig, La Berbإrie or. sous les H ¤afs ¤ides , II,  
Paris 1947, 68-69; J. F. P. Hopkins, Medieval Muslim government in Barbary , London 1958; Ibn Marzu ¦k ¤, Musnad , ed. and tr. E. Lإvi-Provenµal, in Hespإris , 1925; E. Lإvi-Provenµal, Hist. Esp. mus. III, 13-134; idem, Sإville mus. au XII e siةcle, 1-3; E. Michaux - Bellaire, "Les impots marocains", Archives marocaines , I, 56-96; idem, "L'organisation des finances au Maroc", Archives marocaines , XI, 171-251; H. Terrasse, Hist. du Maroc , Casablanca 1949-1950, passim; M. Vonderheyden, La  
Berbإrie or. sous la dynastie des Benoأ'l-Arlab , Paris 1927, 170-171.درآمدهای‌ بیت‌المال‌. مهمترین‌ آنها بدین‌ شرح‌ است‌: 1) فیْءِ \* (که‌ مهمترین‌ مصادیق‌ آن‌، بنابر رأی‌ مشهور، خراج‌ \* و جزیه‌ \* بوده‌ است‌)؛ 2) انفال‌ \* ؛ 3) زکات‌ \* ؛ 4) خمس‌ \* ؛ 5) گمرکات‌ (روایات‌ دربارة‌ جواز اخذ آن‌ متفق‌ نیستند و فقها نیز در میزان‌ حق‌ گمرکی‌ مسلمان‌ و ذمّی‌ اتفاق‌نظر ندارند. هرچند یک‌ چهارم‌ حق‌ گمرکی‌ از مسلمانان‌ و تمام‌ آن‌ از اهل‌ ذمّه‌ گرفته‌ می‌شده‌ است‌ رجوع کنید به ابوداود، ج‌ 2، ص‌ 151؛ ابن‌اثیر، النهایة‌ ، ج‌ 3، ص‌ 239؛ بیهقی‌، ج‌ 9، ص‌ 210؛ ابویوسف‌ قاضی‌، ص‌ 135؛ ابن‌آدم‌، ص‌ 162؛ ابوعبید، ص‌ 636)؛ 6) مالیاتها و عوارض‌. در صدر اسلام‌ گذشته‌ از عناوین‌ یاد شده‌ که‌ در آیات‌ و روایات‌ و یا سیرة‌ صحابه‌ وجود دارد، گرفتن‌ هر وجهی‌ از اموال‌ مردم‌ غیرمجاز شمرده‌ می‌شد. لکن‌ به‌علت‌ نیاز حکومت‌ در تأمین‌ نیازمندیهای‌ جامعه‌ به‌ مالیاتها و عوارض‌ گوناگون‌، فقیهان‌ درآمدهای‌ دیگری‌ نیز برای‌ بیت‌المال‌ حکومت‌ اسلامی‌ درنظر گرفته‌اند، که‌ برای‌ آن‌ دلایلی‌ نیز برشمرده‌اند ( رجوع کنید به منتظری‌، ج‌ 4، ص‌ 287، 290، 294؛ امام‌ خمینی‌، ج‌ 20، ص‌ 165)؛ 7) درآمد اماکن‌ عمومی‌. یکی‌ از شیوه‌های‌ درآمد دولت‌ بنای‌ اماکن‌ عمومی‌ همچون‌ بازارها و کاروانسراها و میهمانخانه‌ها بوده‌ که‌ درآمد آنها به‌ بیت‌المال‌ منتقل‌ می‌شده‌ است‌، از جمله‌ ابوجعفر منصور عبّاسی‌ بعداز اینکه‌ بازارها را به‌ دلایل‌ امنیتی‌ از شهر بغداد خارج‌ کرد و در محلة‌ کرخ‌ بنا نهاد، براساس‌ مساحت‌ بازار از استفاده‌کنندگان‌ از آن‌ اجاره‌ می‌گرفت‌ (بلاذری‌، ص‌ 415؛ طبری‌، ج‌ 7، ص‌ 653)؛ مهدی‌ عباسی‌ نیز چنین‌ می‌کرد (یعقوبی‌، تاریخ‌ ، ج‌ 2، ص‌ 339). یعقوبی‌ درآمد بیت‌المال‌ را از این‌ جهت‌، در بغداد دوازده‌ میلیون‌ درهم‌ و در سامرا ده‌ میلیون‌ درهم‌ و از ناحیة‌ اجارة‌ آسیابهای‌ بغداد صدمیلیون‌ درهم‌ در سال‌ برآورد کرده‌ است‌ ( البلدان‌ ، ص‌ 15، 25، 33).مصارف‌ بیت‌المال‌ . برخی‌ درآمدهای‌ بیت‌المال‌ مصارف‌ خاصّ خود را دارند، از جمله‌ زکات‌ و خمس‌، و برخی‌ دیگر مال‌ عمومی‌ مسلمانان‌اند و مصرف‌ خاصّی‌ برای‌ آنها تعیین‌ نشده‌ و به‌ حسب‌ مصالح‌ عمومی‌ مصرف‌ می‌شوند، همچون‌ فی‌ء. ازینرو فقیهان‌ اهل‌ سنّت‌ بیت‌المال‌ را از جهت‌ مصرف‌چهار نوع‌ درنظر گرفته‌اند: بیت‌ زکات‌، بیت‌ خمس‌، بیت‌اموال‌ پیدا شده‌ (مجهول‌ المالک‌) و بیت‌ فی‌ء.اموال‌ مجهول‌المالک‌ را تنها فقیهان‌ حنفی‌ مختص‌ فقرا و گم‌شدگان‌ بی‌سرپرست‌، و سایر فقیهان‌ مختصّ مصالح‌ عمومی‌ و همانند فی‌ء دانسته‌اند.اختیار صرف‌ اموال‌ فی‌ء و تشخیص‌ مصالح‌ لازم‌ برعهدة‌ امام‌ مسلمین‌ بوده‌ و غالب‌ مواردی‌ که‌ فقیهان‌ مخارجی‌ را برعهدة‌ بیت‌المال‌ گذاشته‌اند، مرادشان‌ همین‌ اموال‌ فی‌ء بوده‌است‌. مهمترین‌ مصالحی‌ که‌ اموال‌ فی‌ء در آنها خرج‌ می‌شود اینهاست‌: 1) عطاء و رزق‌ (حقوق‌ مسلمانان‌ و رزمندگان‌ و...)؛ 2) تهیة‌ اسلحه‌ و تجهیزات‌ لازم‌ برای‌ دفاع‌ و جهاد؛ 3) حقوق‌ کسانی‌ که‌ خود را در اختیار مصالح‌ مسلمین‌ قرار داده‌اند، مانند قضات‌ و معلمان‌. این‌ از مواردی‌ است‌ که‌ بیت‌المال‌ در برابر آن‌ مدیون‌ محسوب‌ می‌شود، (ماوردی‌، ص‌ 355؛ ابن‌فراء، ص‌ 252ـ253)؛ 4) ادارة‌ فقرای‌ مسلمین‌، گم‌شدگان‌، زندانیان‌، ناتوانان‌، از کارافتادگان‌ و افراد بی‌سرپرست‌ (ابن‌عابدین‌، ج‌ 5، ص‌ 413)؛ 5) تأمین‌ مخارج‌ نیازمندان‌ اهل‌ ذّمه‌ در حدّ ضرورت‌، هرچند رسماً حقی‌ در بیت‌المال‌ ندارند؛ 6) آزادسازی‌ اسیران‌ مسلمان‌ (ابویوسف‌ قاضی‌، ص‌ 144، 196؛ ابوعبید، ص‌ 57)؛ 7) مصالح‌ عمومی‌ کشور اسلامی‌، همچون‌ ساخت‌ یا توسعه‌ و تعمیر مساجد، مدارس‌، و راهها (قلیوبی‌، ج‌ 3، ص‌ 95)؛ 8) جبران‌ خسارتی‌ که‌ کارگزاران‌ دولت‌ به‌ اشتباه‌ مرتکب‌ شده‌اند؛ 9) مواردی‌ که‌ شرع‌ تعیین‌ کرده‌، ولی‌ شخص‌ خاصی‌ مکلّف‌ به‌ادای‌ آن‌ نیست‌، همچون‌ دیة‌ کسی‌ که‌ در ازدحام‌ کشته‌ شود و یا قاتلش‌ شناخته‌ نشود؛ 10) مخارج‌ اعیاد دینی‌ و سفیرانی‌ که‌ به‌ کشورهای‌ دیگر فرستاده‌ می‌شوند. البته‌ ضابطة‌ کلی‌ در مصرف‌ فی‌ء همان‌ مصالح‌ عمومی‌ است‌ و اختصاصی‌ به‌ مواردی‌ که‌ از قول‌ فقها ذکر شد، ندارد.اموال‌ زاید بر نیاز بیت‌المال‌. فقیهان‌ اهل‌ سنّت‌ دربارة‌ اموالی‌ که‌ در بیت‌المال‌ زاید بر نیاز مصارف‌ مختلف‌ است‌، آرایی‌ مطرح‌ کرده‌اند:1) اموال‌ زاید بر نیاز نگهداری‌ نمی‌شود و مالی‌ در بیت‌المال‌ نباید باقی‌ بماند. لذا اموال‌ زاید بین‌ مسلمانانی‌ که‌ از بیت‌المال‌ حق‌ دارند تقسیم‌ می‌شود. این‌ رأی‌ را شافعی‌ اختیار کرده‌ است‌.2) این‌ اموال‌ در بیت‌المال‌ نگهداری‌ می‌شود تا هنگام‌ بروز حوادث‌ مصرف‌ شود. این‌ رأی‌ را ابوحنیفه‌ اختیار کرده‌ است‌.3) اختیار این‌ اموال‌ با امام‌ است‌ و او، در صورت‌ صلاحدید، می‌تواند آنها را برای‌ حوادث‌ آینده‌ نگهداری‌ کند (ماوردی‌، ص‌ 356؛ ابن‌فراء، ص‌ 253؛ آبی‌ ازهری‌، ج‌ 1، ص‌ 260).برخی‌ فقیهان‌ اهل‌ سنّت‌ دربارة‌ وظیفة‌ بیت‌المال‌، در صورتِ ناتوانی‌ آن‌ در تأمین‌ حقوق‌ و مصارف‌، بحث‌ کرده‌اند. این‌ وظیفه‌ بر حسب‌ مصارف‌ و مستحقان‌ بیت‌المال‌ متفاوت‌ است‌؛ زیرا حقوق‌ موجود در بیت‌المال‌ دوگونه‌ است‌: الف‌) حقوقی‌ که‌ بیت‌المال‌ تنها وظیفة‌ نگهداری‌ آن‌ را برعهده‌ دارد، مانند خمس‌ و زکات‌. چنین‌ حقوق‌ و اموالی‌ در مصارف‌ خود خرج‌ می‌شود و در صورت‌ نبودن‌ این‌ اموال‌ بیت‌المال‌ وظیفه‌ای‌ در تأمین‌ مصارف‌ آنها ندارد. ب‌) اموالی‌ که‌ ملک‌ بیت‌المال‌ است‌ و عمومی‌ محسوب‌ می‌شود، همچون‌ فی‌ء و انفال‌. مصارف‌ این‌ نوع‌ اموال‌ خود به‌ دوشکل‌ است‌: یکی‌ آنکه‌ حقوق‌بگیران‌ بیت‌المال‌ در برابر کار یا اموالی‌ که‌ در اختیار جامعه‌ قرار داده‌اند اجرتشان‌ را طلب‌ کنند یا خرید سلاح‌ و تجهیزات‌ و مایحتاج‌ عمومی‌ که‌ لازم‌ شود. بیت‌المال‌ وظیفه‌ تأمین‌ اینگونه‌ حقوق‌ را برعهده‌ دارد و حتی‌ اگر اعتبار مالی‌ کافی‌ نداشته‌ باشد، این‌ حقوق‌ همچون‌ دَیْن‌ برعهدة‌ بیت‌المال‌ باقی‌ می‌ماند. دیگر آنکه‌ تأمین‌ حقوقی‌، برای‌ مصلحتی‌، بر بیت‌المال‌ لازم‌ شود و در برابر آن‌ بدلی‌ وجود نداشته‌ باشد، همچون‌ مرمت‌ راه‌ یا ساختن‌ راهی‌ که‌ نزدیکتر از راه‌ موجود است‌. در این‌ موارد، بیت‌المال‌ در صورت‌ وجود مال‌ مناسب‌، این‌ مخارج‌ را برعهده‌ می‌گیرد و الاّ وظیفة‌ تأمین‌ آن‌ را نخواهد داشت‌ (ماوردی‌، ص‌ 355ـ356؛ ابن‌فراء، ص‌ 252).وظایف‌ اقتصادی‌ بیت‌المال‌. بیت‌المال‌، گذشته‌ از حفظ‌ و محاسبة‌ اموال‌ عمومی‌، به‌عنوان‌ خزانه‌ و مالیة‌ دولت‌ اسلامی‌، وظایف‌ دیگری‌ نیز برعهده‌ داشته‌ است‌:1) بیت‌المال‌ همچون‌ بانک‌ مرکزی‌ دولت‌ عمل‌ می‌کرده‌ و محاسبه‌ و تأمین‌ بودجة‌ مصارف‌ مختلف‌، هزینه‌های‌ ولایات‌ و تأمین‌ نیازهای‌ مالی‌ دولت‌ و انتقال‌ اموال‌ با عملیاتی‌ شبیه‌ عملیّات‌ بانکی‌ امروزی‌، از کارهای‌ معمول‌ بیت‌المال‌ بوده‌ است‌.2) وام‌ دادن‌ به‌ کشاورزان‌ و تاجران‌. از صدر اسلام‌، بیت‌المال‌ این‌ خدمت‌ را بر عهده‌ داشت‌. در عصر خلیفه‌ دوم‌، زنی‌ چهارهزار درهم‌ برای‌ تجارت‌ از بیت‌المال‌ وام‌ گرفت‌ (طبری‌، ج‌4، ص‌ 221). عبیدالله‌بن‌ عمر نیز از بیت‌المال‌ بصره‌ در زمان‌ ولایت‌ ابوموسی‌ عشری‌ وام‌ گرفت‌ (احمدعلی‌، ص‌ 255). پس‌ از این‌ عصر، کشاورزان‌ زیان‌ دیده‌ از آفات‌ مختلف‌ نیز از این‌ وام‌ استفاده‌ می‌کردند (یاقوت‌ حموی‌، ج‌ 3، ص‌ 274).3) معاملات‌ مالی‌. در عصر عباسیان‌ بر بیت‌المال‌ مصارف‌ زیادی‌ وارد شد و این‌ موجب‌ ضعف‌ قدرت‌ مالی‌ ایشان‌ گردید. در قرن‌ چهارم‌، برای‌ رفع‌ این‌ مشکل‌، وزیران‌ به‌ دست‌ «جهبذ»ها معاملات‌ مالی‌ بسیاری‌ انجام‌ دادند تا بر رونق‌ مالی‌ دولتشان‌ بیفزایند (تنوخی‌، ج‌ 1، ص‌ 95؛ غنیمه‌، ص‌ 246). این‌ معاملات‌ با سفته‌ و حواله‌ یا چک‌، که‌ غالباً صاحبان‌ بیت‌المال‌ یا امیران‌ به‌ پشتوانة‌ بیت‌المال‌ صادر می‌کردند، انجام‌ می‌گرفت‌.معامله‌ با سفته‌ در زمان‌ ولایت‌ ابن‌زبیر و ابن‌عباس‌ انجام‌ می‌شد (شمس‌الائمه‌ سرخسی‌، ج‌14، ص‌37) ولی‌ در قرن‌ چهارم‌ و بعد، با توسعة‌ تجارت‌، اینگونه‌ معامله‌ رواج‌ بیشتری‌ یافت‌ (زبیدی‌، ص‌ 223). این‌ سفته‌ها را «جهبذ» نقد و به‌ پول‌ تبدیل‌ می‌کرد.چک‌ نیز که‌ نوعی‌ حواله‌ بود، از عصر خلیفة‌ دوّم‌ متعارف‌ شد؛ وی‌ دستور داد کاغذهایی‌ برای‌ مردم‌ تهیه‌ کنند که‌ پای‌ آنها مهر شده‌ بود و اعتبار مالی‌ داشت‌ (یعقوبی‌، تاریخ‌ ، ج‌ 2، ص‌ 154). پس‌ از وی‌ نیز استفاده‌ از چک‌ متعارف‌ بوده‌ است‌.4) نظارت‌ بر ضرب‌ سکّه‌. قبل‌ از ظهور اسلام‌، در عالم‌ عرب‌ سکه‌ای‌ ساخته‌ نمی‌شد و سکه‌های‌ رومی‌ و ایرانی‌ ابزار داد و ستد اعراب‌ بود. اما با روی‌ کارآمدن‌ عبدالملک‌بن‌ مروان‌ و احساس‌ نیاز به‌ سکّه‌ در معاملات‌، در سال‌ 74 اوّلین‌ سکه‌ در عصر اسلامی‌ زده‌ شد؛ هر چند گزارشهایی‌ وجود دارد حاکی‌ از این‌ که‌ اندکی‌ پیشتر از این‌ تاریخ‌ نیز سکه‌ ضرب‌ شده‌ بود. (ماوردی‌، ص‌ 274؛ ابن‌فراء، ص‌ 180ـ181). متصدیان‌ دارالضربها گاه‌ در عیار یا مقدار طلا و نقره‌ای‌ که‌ در این‌ سکّه‌ها به‌کار می‌بردند تخلّف‌ می‌کردند و آنها را با فلزات‌ دیگری‌ می‌آمیختند. لذا خلفا نظارت‌ بر ضرب‌ سکه‌ را در برهه‌های‌ زمانی‌ مختلف‌ بشدت‌ پی‌ می‌گرفتند (بلاذری‌، ص‌ 657ـ658). وظیفه‌ نظارت‌ بر امر ضرب‌ سکّه‌ و زواید طلا و نقره‌ حاصل‌ از ضرب‌ سکّه‌ برعهدة‌ بیت‌المال‌ بود.اختیارات‌ متولیان‌ بیت‌المال‌. متولیان‌ بیت‌المال‌ خود را در برابر بیت‌المال‌ همچون‌ ولیّ یتیم‌ می‌شمردند. براین‌ اساس‌، فقیهان‌ اهل‌ سنّت‌ رعایت‌ «غِبْطة‌» بیت‌المال‌ را بر متولی‌ بیت‌المال‌ لازم‌ دانسته‌اند. مثالهایی‌ از انواع‌ تصرفات‌ در تعبیرات‌ این‌ فقیهان‌ چنین‌ است‌: الف‌) فروش‌ اموال‌ بیت‌المال‌ در صورتی‌ که‌ مصلحت‌ و ضرورت‌ اقتضا کند؛ ب‌) اجاره‌ دادن‌ زمینهای‌ بیت‌المال‌ (ابن‌عابدین‌، ج‌ 3، ص‌ 255، 258، 397)؛ ج‌) عقد مساقات‌ بر باغهای‌ بیت‌المال‌ (قلیوبی‌، ج‌ 3، ص‌ 61)؛ د) وام‌ دادن‌ اموال‌ بیت‌المال‌ (ابن‌اثیر، الکامل‌ ، ج‌ 3، ص‌ 31).منازعات‌ در اموال‌ بیت‌المال‌. در صورتی‌ که‌ مسئلة‌ بدهکاری‌ یا بستانکاری‌ بیت‌المال‌ ادعا می‌شده‌، رسیدگی‌ به‌ این‌ امور برعهدة‌ قاضی‌ بوده‌ است‌؛ لذا قضات‌ نوعی‌ اشراف‌ حقوقی‌ بر بیت‌المال‌ داشته‌اند. در این‌گونه‌ منازعات‌ نیز قواعد عمومی‌ باب‌ قضاوت‌ جاری‌ می‌شده‌ است‌.تصرّف‌ غیرقانونی‌ در اموال‌ بیت‌المال‌. فقیهان‌ اهل‌ سنّت‌ دربارة‌ تصرفات‌ غیرقانونی‌ در بیت‌المال‌، دو حالت‌ مطرح‌ کرده‌اند: حالت‌ اول‌ آنکه‌ شخص‌ در حقّی‌ که‌ مستحق‌ آن‌ است‌، بدون‌ اجازة‌ متولی‌ تصرّف‌ کند. در صورتی‌ که‌ سلطان‌ یا متولی‌ بیت‌المال‌ از ادای‌ حقّ مستحقان‌ امتناع‌ کند و از ایشان‌ کسی‌ بر حق‌ خویش‌ تسلّط‌ یابد، فقیهان‌ اهل‌ سنّت‌ چهار قول‌ اختیار کرده‌اند: 1) مستحق‌ می‌تواند به‌همان‌ مقدار که‌امام‌ از بیت‌المال‌ به‌ او می‌بخشید تصرّف‌ کند؛ 2) وی‌ حق‌ دارد که‌ هر روز به‌ مقدار مخارج‌ آن‌ روز خود بردارد؛ 3) وی‌ می‌تواند به‌مقداری‌ که‌ یک‌ سال‌ او را کفایت‌ کند بردارد؛ 4) حق‌ تصرّف‌ در چیزی‌ را ندارد تا آنکه‌ به‌ او اجازه‌ داده‌ شود.حالت‌ دوم‌ آن‌ است‌ که‌ شخص‌ در غیر حقّ خود در اموال‌ بیت‌المال‌ تصرّف‌ کند. در این‌صورت‌، نسبت‌ به‌ اموال‌ تصرف‌ شده‌ ضامن‌ شمرده‌ می‌شود. در بین‌ فقیهان‌ اهل‌ سنّت‌، دربارة‌ حدّ زدن‌ بر سارق‌ بیت‌المال‌ دو رأی‌ وجود دارد. یکی‌آنکه‌ سارق‌ بیت‌المال‌ حدّ نمی‌خورد؛ این‌ رأی‌ را حنفیان‌ و شافعیان‌ و حنبلیان‌ بدان‌ جهت‌ که‌ هر مسلمانی‌ از بیت‌المال‌ حقّی‌ دارد، اختیار کرده‌اند. دیگر آنکه‌ دست‌ سارق‌ بیت‌المال‌ مانند سایر موارد سرقت‌ قطع‌ می‌شود، زیرا اطلاق‌ حکم‌ حدّ سرقت‌ شامل‌ این‌ مورد هم‌ می‌شود؛ این‌ رأی‌ را مالکیان‌ اختیار کرده‌اند (جزیری‌، ج‌ 5، ص‌ 185).بیت‌المال‌ خاصه‌. بیت‌المال‌ خصوصی‌ خلیفه‌ را بیت‌المال‌ خاصه‌ می‌گفتند که‌ یک‌ مؤسسة‌ مستقل‌ از بیت‌المال‌ عمومی‌ محسوب‌ می‌شد و درآمدها و مصارف‌ مخصوص‌ به‌ خود داشت‌. با این‌ حال‌، به‌ عنوان‌ خزانة‌ احتیاطی‌ دولت‌ نیز شناخته‌ می‌شد. ایجاد این‌ نوع‌ بیت‌المال‌ به‌عصر معاویة‌بن‌ ابی‌سفیان‌ باز می‌گردد. وی‌ «صَو'افی‌» (اموال‌ خالصة‌ حاکم‌ مسلمین‌) را از بیت‌المال‌ جدا کرد و آنها را ملک‌ خویش‌ قرار داد و پس‌ از فوت‌، پنجاه‌ میلیون‌ درهم‌ از درآمد زمینهایش‌ باقی‌ گذاشت‌ (یعقوبی‌، تاریخ‌ ، ج‌ 2، ص‌ 218، 234؛ مقدسی‌، ج‌ 6، ص‌ 6). عنوان‌ بیت‌المال‌ خاصه‌ در عصر عباسی‌ استعمال‌ می‌شد (طبری‌، ج‌ 8، ص‌ 221). سازمان‌ اداری‌ بیت‌المال‌ خاصه‌ از بیت‌المال‌ عمومی‌ کاملاً جدا بود و معتمدان‌ شخص‌ خلیفه‌ این‌ وظیفه‌ را عهده‌دار می‌شدند. حسابهای‌ این‌ دو بیت‌المال‌ از یکدیگر جدا بود، اما از آنجا که‌ سرپرستی‌ هر دو بیت‌المال‌ با خلیفه‌ بود و او در برابر کسی‌ مسئولیت‌ نداشت‌ گاهی‌ حسابهایشان‌ تداخل‌ می‌کرد.در اوضاع‌ خاص‌ سیاسی‌ و اجتماعی‌ و اقتصادی‌، بیت‌المال‌ خاصه‌ همچون‌ پشتیبان‌ برای‌ بیت‌المال‌ عمومی‌ عمل‌ می‌کرد، گاه‌ در آن‌ ادغام‌ می‌شد و گاه‌ اموالی‌ به‌بیت‌المال‌ عمومی‌ قرض‌ می‌داد.درآمدها . 1) میراث‌ خلفا. ثروتهای‌ خلفا، پس‌ از دوران‌ امیرالمؤمنین‌ علی‌ علیه‌السلام‌، مبالغ‌ زیادی‌ تشکیل‌ می‌داد. معاویه‌ و سایر خلفای‌ بنی‌امیّه‌ میلیونها درهم‌ به‌ جای‌ گذاشتند (مقدسی‌، همانجا) و عباسیان‌ نیز چنین‌ کردند. قاضی‌ رشیدبن‌ زبیر گزارشی‌ از این‌ ثروتهای‌ عظیم‌ ارائه‌ کرده‌ است‌ (رشیدبن‌ زبیر، ص‌ 213ـ218). جانشین‌ هر خلیفه‌ میراث‌ خلیفة‌ قبل‌ از خود را ـ جز مقدار کمی‌ که‌ به‌ وارثان‌ دیگر می‌رسید ـ برای‌ خود برمی‌داشت‌ و در آن‌ تصرّف‌ می‌کرد.2) زمینهای‌ سلطانی‌ (خالصه‌ \* یا خالصجات‌). زمینهایی‌ که‌ معاویه‌ برای‌ خود برگزیده‌ بود و جانشینان‌ معاویه‌ نیز بر آنها افزوده‌ بودند به‌عنوان‌ بیت‌المال‌ خاصه‌ اداره‌ می‌شد. این‌ زمینها، که‌ خلفای‌ عباسی‌ پس‌ از بنی‌امیّه‌ تصرفشان‌ کردند، به‌ نامهای‌ مختلفی‌ خوانده‌ می‌شد. این‌ زمینها و عایدات‌ آنها از درآمدهای‌ بزرگ‌ بیت‌المال‌ خاصه‌ محسوب‌ می‌شد. در عصر معتضد و مکتفی‌ درآمد این‌ زمینها را در حدود 65 میلیون‌ دینار برآورد کرده‌اند (مسکویه‌، ج‌ 1، ص‌ 240). ارقام‌ بزرگی‌ از درآمدهای‌ این‌ زمینها را در گزارشهای‌ زندگی‌ و حکومت‌ سایر خلفا نیز می‌توان‌ یافت‌ (زیدان‌، ج‌ 2، ص‌ 115ـ116). ادارة‌ این‌ زمینها برعهدة‌ دیوانهای‌ خاصی‌ بود که‌ به‌همین‌ منظور تأسیس‌ شده‌ بود.3) مصادرات‌. مصادرة‌ اموال‌ کسانی‌ که‌ تخلّف‌ مالی‌ کرده‌ بودند از جمله‌ درآمدهای‌ بیت‌المال‌ خاصه‌ محسوب‌ می‌شد. در عصر خلیفة‌ دوم‌، این‌ نوع‌ مصادرات‌ از اموال‌ کارگزاران‌ حکومت‌ انجام‌ می‌شد (سیوطی‌، ص‌ 141) لکن‌ این‌ اموال‌ به‌ بیت‌المال‌ عمومی‌ بازمی‌گشت‌؛ اما با تأسیس‌ بیت‌المال‌ خاصه‌ این‌ اموال‌ به‌ آنجا منتقل‌ می‌شد. طبق‌ معمول‌، این‌ مصادرات‌ به‌ سبب‌ نارضایی‌ خلیفه‌ از شخص‌ انجام‌ می‌گرفت‌ و درآمد بالایی‌ برای‌ بیت‌المال‌ فراهم‌ می‌کرد (مسکویه‌، ج‌ 1، ص‌ 153، 239ـ240). این‌ اموال‌ در دیوانی‌ خاص‌ به‌نام‌ «دیوان‌ مصادَرین‌» ثبت‌ می‌شد (همان‌، ج‌ 1، ص‌ 154) و سپس‌ به‌ بیت‌المال‌ خاصه‌ انتقال‌ می‌یافت‌.4) هدایا. هدایای‌ اختصاصی‌ خلفا، که‌ غالباً فرمانداران‌ و حاکمان‌ ولایات‌ برای‌ خلیفه‌ می‌فرستادند، یکی‌ دیگر از درآمدهای‌ بیت‌المال‌ خصوصی‌ خلیفه‌ بود. قاضی‌ رشیدبن‌ زبیر گزارشی‌ از هدایای‌ گرانبهای‌ فرمانداران‌ عصرعباسی‌ به‌ خلیفه‌ ارائه‌ کرده‌ است‌ (رشیدبن‌ زبیر، ص‌ 36ـ39).مصارف‌ بیت‌المال‌ خاصه‌. اموال‌ این‌ بیت‌المال‌ با نظر مستقیم‌ خلیفه‌ در مخارج‌ وی‌ و خاندان‌ و میهمانانش‌ مصرف‌ می‌شد. نمونه‌ای‌ از این‌ مخارج‌ که‌ در تاریخ‌ ثبت‌ گردیده‌ عبارت‌ است‌ از: هزینة‌ مراسم‌، مثلاً در ازدواج‌ هارون‌الرشید با زُبیدة‌ پنجاه‌میلیون‌ دینار از بیت‌المال‌ خاصه‌ مصرف‌ شد (همان‌، ص‌ 92؛ شابشتی‌، ص‌ 157)؛ اعطای‌ صله‌ به‌ خوانندگان‌ و نوازندگان‌ درباری‌، از جمله‌ پنجاه‌هزار دینار در زمان‌ هادی‌ عباسی‌ به‌ خوانندة‌ وی‌ اسحاق‌ موصلی‌ داده‌ شد (طبری‌، ج‌ 8، ص‌ 220)؛ هدایا به‌ ندیمه‌ها و خدمتگزاران‌ و کاتبان‌ (ابن‌اثیر، الکامل‌ ، ج‌ 6، ص‌ 105ـ106) و دیگر کسانی‌ که‌ خوش‌خدمتی‌ به‌ خلفا کرده‌ بودند. از دیگر مخارج‌ بیت‌المال‌، اموالی‌ بود که‌ هر خلیفه‌ پس‌ از رسیدن‌ به‌ خلافت‌ بین‌ نظامیان‌ تقسیم‌ می‌کرد تا نسبت‌ به‌ خلیفة‌ جدید تمایل‌ پیدا کنند، مثلاً پس‌ از شکست‌ ابن‌معتز در 296، مقتدر هفتصدهزار دینار بین‌ ایشان‌ تقسیم‌ کرد (صابی‌، ص‌71).منابع‌: صالح‌ عبدالسمیع‌ آبی‌ ازهری‌، جواهرالاکلیل‌ ، بیروت‌ ] بی‌تا. [ ؛ ابن‌آدم‌، الخراج‌ ، چاپ‌ احمدمحمد شاکر، قاهره‌ ] بی‌تا. [ ؛ ابن‌اثیر (علی‌بن‌ محمد)، الکامل‌ فی‌التاریخ‌ ، بیروت‌ 1385ـ1386/ 1965ـ1966؛ ابن‌اثیر (مبارک‌بن‌ محمد)، النهایة‌ فی‌ غریب‌ الحدیث‌ و الاثر ، چاپ‌ طاهر احمد زاوی‌ و محمود محمد طناحی‌، قاهره‌ 1383ـ1385/ 1963ـ1965، چاپ‌ افست‌ بیروت‌ ] بی‌تا. [ ؛ ابن‌جوزی‌، تاریخ‌ عمربن‌ الخطاب‌ ، چاپ‌ احمد شوحان‌، دمشق‌ 1987؛ ابن‌خلدون‌، تاریخ‌ ابن‌خلدون‌ المسمی‌ کتاب‌ العبر و دیوان‌ المبتدا و الخبر ، ج‌1: المقدمة‌ ، بیروت‌ 1413/1992؛ ابن‌سعد، الطبقات‌ الکبری‌ ، بیروت‌ 1405/1985؛ ابن‌عابدین‌، ردّالمحتار علی‌الدرّ المختار ، بیروت‌ 1407/1987؛ ابن‌عبدربّه‌، العقد الفرید ، ج‌5، چاپ‌ عبدالمجید ترحینی‌، بیروت‌ 1404/1983؛ ابن‌فراء، الاحکام‌ السلطانیّة‌ ، چاپ‌ محمدحامد فقی‌، بیروت‌ 1403/1983؛ ابن‌قیم‌ جوزیه‌، احکام‌ اهل‌ الذمّة‌ ، چاپ‌ صبحی‌ صالح‌، بیروت‌ 1983؛ ابن‌کثیر، البدایة‌ و النهایة‌ فی‌ التاریخ‌ ، قاهره‌ 1351/1932؛ ابن‌مماتی‌، کتاب‌ قوانین‌ الدّواوین‌ ، چاپ‌ عزیز سوریال‌ عطیه‌، قاهره‌ 1411/1991؛ ابن‌وردی‌، تاریخ‌ ابن‌الوردی‌ ، نجف‌ 1389/1969؛ سلیمان‌بن‌ اشعث‌ ابوداود، سنن‌ ابی‌داود ، مصر 1371/1952؛ قاسم‌بن‌ سلام‌ ابوعبید، کتاب‌ الاموال‌ ، چاپ‌ محمدخلیل‌ هراس‌، بیروت‌ 1408/1988؛ یعقوب‌بن‌ ابراهیم‌ ابویوسف‌ قاضی‌، کتاب‌الخراج‌ ، بیروت‌ 1399/1979؛ صالح‌ احمدعلی‌، التنظیمات‌ الاجتماعیة‌ و الاقتصادیة‌ فی‌البصرة‌ فی‌القرن‌ الاول‌ الهجری‌ ، بغداد 1953؛ احمدبن‌ یحیی‌ بلاذری‌، فتوح‌البلدان‌ ، چاپ‌ عبدالله‌ انیس‌ طبّاع‌ و عمر انیس‌ طبّاع‌، بیروت‌ 1407/1987؛ احمدبن‌ حسین‌ بیهقی‌، السنن‌ الکبری‌ ، حیدرآباد دکن‌ 1356، چاپ‌ افست‌ بیروت‌ ] بی‌تا. [ ؛ محسن‌بن‌ علی‌ تنوخی‌، الفرج‌ بعدالشدة‌ ، قاهره‌ ] بی‌تا. [ ، چاپ‌ افست‌ قم‌ 1364ش‌؛ عمروبن‌ بحر جاحظ‌، رسائل‌الجاحظ‌ ، قاهره‌ 1352/1933؛ عبدالرحمان‌ جزیری‌، کتاب‌الفقه‌ علی‌المذاهب‌ الاربعة‌ ، استانبول‌ 1404/1984؛ قاسم‌بن‌ علی‌ حریری‌، مقامات‌الحریری‌ ، بیروت‌ ] بی‌تا. [ ، چاپ‌ افست‌ تهران‌ 1364ش‌؛ روح‌الله‌ خمینی‌، رهبر انقلاب‌ و بنیانگذار جمهوری‌ اسلامی‌ ایران‌، صحیفة‌ نور ، تهران‌ 1361ش‌ ـ ؛ حسین‌بن‌ محمد دیار بکری‌، تاریخ‌الخمیس‌ فی‌ احوال‌ انفس‌ نفیس‌ ، قاهره‌ 1283/1866؛ رشیدبن‌ زبیر، کتاب‌ الذخائر و التُحف‌ ، چاپ‌ محمد حمیدالله‌، کویت‌ 1984؛ محمدحسین‌ زبیدی‌، العراق‌ فی‌العصر البویهی‌ ، قاهره‌ 1969؛ جرجی‌ زیدان‌، تاریخ‌ التمدن‌ الاسلامی‌ ، چاپ‌ حسین‌ مونس‌، قاهره‌ ] بی‌تا. [ ؛ عبدالرحمان‌بن‌ ابی‌بکر سیوطی‌، تاریخ‌ الخلفاء ، چاپ‌ محمد محیی‌الدین‌ عبدالحمید، قم‌ 1370ش‌؛ علی‌بن‌ محمد شابشتی‌، الدیارات‌ ، چاپ‌ کورکیس‌ عوّاد، بیروت‌ 1406/1986؛ خلیفة‌بن‌ خیاط‌ شباب‌، تاریخ‌ خلیفة‌بن‌ الخیاط‌ ، چاپ‌ سهیل‌ زکار، بیروت‌ 1414/1993؛ محمدبن‌ احمد شمس‌الائمه‌ سرخسی‌، کتاب‌ المبسوط‌ ، استانبول‌ 1403/1983؛ هلال‌بن‌ محسن‌ صابی‌، الوزراء، او، تحفة‌ الامراء فی‌ تاریخ‌ الوزراء ، چاپ‌ حسین‌ زین‌، بیروت‌ 1990؛ محمدبن‌ جریر طبری‌، تاریخ‌الطبری‌: تاریخ‌الامم‌ و الملوک‌ ، چاپ‌ محمد ابوالفضل‌ ابراهیم‌، بیروت‌ ] 1382ـ1387/ 1962ـ1967 [ ؛ یوسف‌ غنیمه‌، الجهیذ و الجهابذة‌ ، بغداد 1942؛ قدامة‌بن‌ جعفر، صلة‌ تاریخ‌ الطبری‌ ، لیدن‌ 1897؛ احمدبن‌ علی‌ قلقشندی‌، صبح‌الاعشی‌ ، قاهره‌ ?] 1383/1963 [ ؛ همو، مآثر الانافة‌ فی‌ معالم‌ الخلافة‌ ، چاپ‌ عبدالستار احمد فراج‌، کویت‌ 1964، چاپ‌ افست‌ بیروت‌ 1980؛ احمدبن‌ احمد قلیوبی‌، حاشیة‌القلیوبی‌ علی‌ شرح‌ المنهاج‌ للنووی‌ ، مصر ] بی‌تا. [ ؛ علی‌بن‌ محمد ماوردی‌، الاحکام‌ السلطانیة‌ والولایات‌ الدینیة‌ ، بیروت‌ 1410/1990؛ آدام‌ متز، الحضارة‌ الاسلامیة‌ فی‌القرن‌ الرابع‌ الهجری‌ ، نقله‌ الی‌ العربیة‌ محمد عبدالهادی‌ ابوریده‌، قاهره‌ 1377/ 1957؛ محمدباقربن‌ محمدتقی‌ مجلسی‌، بحارالانوار ، بیروت‌ 1403/ 1983؛ احمدبن‌ محمد مسکویه‌، کتاب‌ تجارب‌الامم‌ ، چاپ‌ آمدروز، قاهره‌ ] بی‌تا. [ ؛ مطهربن‌ طاهر مقدسی‌، کتاب‌ البدء و التاریخ‌ ، چاپ‌ کلمان‌ هوار، پاریس‌ 1899ـ1919، چاپ‌ افست‌ تهران‌ 1962؛ حسینعلی‌ منتظری‌، دراسات‌ فی‌ ولایة‌ الفقیه‌ و فقه‌الدولة‌ الاسلامیة‌ ، قم‌ 1409ـ1411؛ احمدبن‌ علی‌ نجاشی‌، رجال‌ ، چاپ‌ موسی‌ شبیری‌ زنجانی‌، قم‌ 1407؛ احمدبن‌ عبدالوهاب‌ نویری‌، نهایة‌الارب‌ فی‌ فنون‌ الادب‌ ، قاهره‌ ] 1923ـ1955 [ ؛ یاقوت‌ حموی‌، معجم‌البلدان‌ ، بیروت‌ 1955ـ1957؛ احمدبن‌ اسحاق‌ یعقوبی‌، البلدان‌ ، بیروت‌ 1408/1988؛ همو، تاریخ‌ الیعقوبی‌ ، بیروت‌ ] بی‌تا. [ ، چاپ‌ افست‌ قم‌ ] بی‌تا. [

## بیت المال در ویکیها

### ویکی شیعه

مقاله بیت المال در این سایت

https://fa.wikishia.net/view/%D8%A8%DB%8C%D8%AA\_%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

بیت المال

بیت المال، اصطلاحی در فقه و نام یکی از نهادهای دولت اسلامی.

فهرست

۱ معنا

۲ تاریخچه

۲.۱ عصر خلفای سه گانه

۲.۲ عصر امیرالمؤمنین(ع)

۳ نهاد بیت المال

۴ متولیان بیت المال در عصر خلفاء

۵ زمان عباسیان

۶ حضور غیرمسلمانان در نهاد

۷ دیوان‌های کوچک

۸ دورۀ عثمانی

۹ غرب اسلامی

۹.۱ اندلس

۹.۲ مغرب

۱۰ درآمدهای بیت المال

۱۱ مصارف بیت المال

۱۲ مصالح مصرف

۱۳ اموال زاید بر نیاز بیت المال

۱۴ وظایف اقتصادی بیت المال

۱۵ اختیارات متولیان بیت المال

۱۶ منازعات در اموال بیت المال

۱۷ تصرّف غیرقانونی در اموال بیت المال

۱۸ بیت المال خاصه

۱۹ درآمدها

۲۰ مصارف بیت المال خاصه

۲۱ پانویس

۲۲ منابع

۲۲.۱ منابع لاتین

۲۳ پیوند به بیرون

معنا

این واژه در لغت به مکان حفاظت از اموال، اعم از عمومی و خصوصی، اطلاق می‌شود؛ اما در اصطلاح، تعبیر «بیت مال المسلمین» در صدر اسلام برای مکانی که در آن اموال عمومی و منقول دولت اسلامی به کار می‌رفت، سپس تعبیر «بیت المال» جانشین آن شد و همان معنی را افاده کرد. بتدریج، بر «اموال عمومی مسلمانان» نیز همین لفظ اطلاق شد که مشتمل بود بر وجه نقد، اشیای منقول، اراضی و غیر اینها. مراد از مال عمومی، هر مالی است که در سرزمین اسلامی ملک همه مسلمانان شمرده شود.[۱]

پس از تأسیس نهاد بیت المال و برقراری دیوان‌های اداری، بیت المال به صورت مؤسسۀ مالی ناظر بر درآمدها و مصارف دولت اسلامی درآمد و از آن پس نیز، همان مالیۀ نظام اسلامی بود.

تاریخچه

جزیرة العرب قبل از اسلام دولت واحد و نظام مالی خاص نداشت و نظام و عرف قبیله‌ای بر آن منطقه حاکم بود. پس از انتشار دعوت اسلام و پیشرفت آن، پیامبر(ص) به سازماندهی و تنظیم شئون اداری ـ مالی حکومت اسلامی پرداخت. اولین درآمدهای این حکومت غنایمی بود که در غزوات به دست مسلمانان می‌افتاد و به دستور پیامبراکرم (ص) بین همۀ مسلمانان تقسیم می‌شد، که از آن جمله بود غنایم غزوۀ بدر و غزوۀ بَنی قَینُقاع.

در زمین‌های بنی نضیر، اولین غنایم غیرمنقول بود که در سال چهارم در اختیار مسلمانان قرار گرفت و بین مهاجران تقسیم شد. سپس در سال هفتم هجری، اهل فدک با پیامبر (ص) نسبت به سرزمین‌هایشان مصالحه کردند؛ نصف آن به عنوان «فیء» به شخص پیامبر(ص) رسید و نیمه دیگر بین مسلمانان تقسیم شد. علاوه بر غنایم، جزیه و زکات نیز جزو درآمدهای دولت اسلامی بود و پیامبر(ص) در تمام این موارد آنها را تقسیم می‌کرد و به متصدیان گردآوری زکات نیز امر می‌فرمود که زکات را بین مستحقّان تقسیم کنند. لذا در آن عصر اموال زیادی گرد نمی‌آمد که نیاز به حفظ و محاسبه داشته باشد.

عصر خلفای سه گانه

پس از سال سیزدهم، فتوحات گستردۀ مسلمانان اموال منقول و غیرمنقول بسیاری نصیب ایشان کرد. این امر مقتضی وجود مرکزی برای حفظ اموال و دستگاهی برای رسیدگی به آنها بود. بنیان بیت المال رسمی حکومتی در زمان ابوبکر نهاده شد.[۲] در برخی متون تاریخی آورده‌اند که ابوبکر، عمر بن خطاب را متولّی بیت المال خود کرده بود.[۳]

در عصر خلیفۀ دوم، با گسترش فتوحات مسلمانان، نیاز به ساماندهی و اصلاح اداری ـ مالی نظام حکومت بیشتر بروز کرد. اولین مشکل خلیفه حفظ و ادارۀ زمین‌هایی بود که مسلمانان فتح کرده بودند. وی پس از مشورت با «اهل حلّ و عقد»، اصل زمین‌ها را ملک عمومی مسلمانان اعلام و برای محصول زمین‌ها خراج مقرر کرد. بر کسانی هم که در این زمین‌ها می‌زیستند جزیه وضع کرد.

وی زیر تأثیر نظام مالی ساسانیان، امر به تعیین مساحت زمین‌ها و وضع خراج بر هر جریب زمین داد. جزیۀ افراد را نیز با توجه به طبقۀ اجتماعی و قدرت مالی در سه طبقه تعیین کرد. به‌علاوه، با تأسیس دیوان که در سال ۲۰ هجری از آن فراغت یافت، درآمدها و مخارج حکومت و کارگزاران و صاحبان حقوق از بیت المال را معین و مضبوط کرد.[۴] در عصر عمر، محلی از مسجد به عنوان بیت المال درنظر گرفته شد و خلیفه چند تن از اصحاب را مأمور حفاظت و بیتوته در آن کرد.[۵] در دورۀ عثمان، برخلاف دورۀ دو خلیفۀ اوّل، اطرافیان خلیفه و به‌ویژه افراد خاندان اموی از اموال بیت المال ثروتمند شدند و همین امر سبب اعتراض مسلمانان شد.[۶]

عصر امیرالمؤمنین(ع)

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) سیرۀ پیامبر اکرم (ص) در مساوی دانستن مردم در برخورداری از اموال عمومی و نیز تقسیم فوری این اموال احیا شد. ایشان مکان بیت المال را پس از تقسیم اموال جاروب می‌کرد و در آن نماز می‌خواند.[۷] در دوره‌های بعد، بیت المال نقش مالیه و خزانۀ دولت را داشت تا اینکه در قرون متأخر جای خود را به وزارت‌های دارایی و خزانۀ دولت داد.

نهاد بیت المال

پس از شکل گیری دیوان‌ها، دیوان بیت المال از مهم‌ترین آنها محسوب می‌شد، چون اموال عمومی و درآمدها و مخارج را این دستگاه اداره می‌کرد، و از آنجا که خلیفه به عنوان اساس قدرت در نظام خلافت شناخته می‌شد، سلطۀ اصلی بر بیت المال از آن وی بود؛ او خود را نایب مسلمانان در تصرف این اموال می‌دانست. پیامبر(ص) و خلفای راشدین شخصاً سرپرستی جمع‌آوری بیت المال و مصرف آن را به عهده داشتند و برخی از صحابه تنها مسئول حراست و گاه محاسبۀ اموال بیت المال بودند.

متولیان بیت المال در عصر خلفاء

در اسناد تاریخی، متولّیان بیت المال در عصر خلفای راشدین، اینگونه نام برده شده‌اند:

در زمان ابوبکر:

ابوعبیده جراح[۸]

عبدالله بن ارقم بن ابی الارقم مخزومی[۹]

مُعِیقیب بن ابی فاطمه دوسی[۱۰]

در زمان عمربن خطاب :

عبدالله بن ارقم مخزومی[۱۱]

معیقیب بن ابی فاطمه[۱۲]

زیدبن ارقم[۱۳]

در زمان عثمان :

عبدالله بن ارقم[۱۴]

معیقیب بن ابی فاطمه[۱۵]

عقبة بن عمرو[۱۶] یا عُقْبة بن عامر[۱۷]

در زمان علی بن ابی طالب :

عبیدالله ابی رافع[۱۸]

در مرتبۀ بعداز خلیفه، نظارت بر رؤسای دیوان‌ها بر عهدۀ وزیر بود و در بعضی موارد خودِ وزیر سرپرست دیوان بیت المال می‌شد.

زمان عباسیان

در دورۀ عباسیان نظام کاملی برای بیت المال تدوین و سمت‌هایی درنظر گرفته شد که پس از این دوره نیز تا مدت‌ها برقرار بود. اهمّ این سمت‌ها عبارت بود از:[۱۹]

صاحب بیت المال: وی ناظر بر درآمدها و مصارف دیوان بود و آنها را در اسناد خاصی ثبت می‌کرد و مهر وی اسناد بیت المال را اعتبار می‌بخشید.

مباشر بیت المال: وظیفه وی ضبط دخل و خرج و تنظیم اسناد هریک از کارها یا مصارف مختلف بیت المال بود. درخواست ها، رسیدها و مقرری‌ها را او ثبت و ضبط می‌کرد.

ناظر: وظیفه وی دقت در محاسبات بیت المال و بررسی اسناد آن بود. عنوان «مُشارف» نیز تقریباً مترادف عنوان «ناظر» بوده است.

متولی دیوان: ناظر بر معاملات بیت المال بود و امانت یا پرداخت یا ضمانت اموال را او انجام می‌داد. متولی، به مرور زمان، به نام «صاحب دیوان» مشهور شد.

مستوفی: تنظیم سیاست‌های مالی و رعایت مصالح بیت المال وظیفه وی بود، و این مقام بسیار مهم شمرده می‌شد.

مُعین: همکار مستوفی و معاون وی در وظایفش بود.

ناسخ: از نامه‌های ارسالی و رسیده رونوشت برمی‌داشت و در صورت دخل و تصرف در آن بازخواست می‌شد.

عامل: ابتدا نام امیر و متولی بیت المال بود و سپس به کسی اطلاق می‌شد که حسابداری و حسابرسی بیت المال را برعهده داشت.

کاتب: قائم مقام عامل بود.

جَهبَذ: منشی بود و وظیفه‌اش دریافت مال، دادن رسید و ثبت آن در دفاتر و مطالبه دریافت‌ها بود.

شاهد: وظیفه وی ضبط هر آن چیزی بود که در امور بیت المال مشاهده می‌کرد.

این عناوین در طول شکل گیری نهاد بیت المال تا اواخر خلافت عباسیان به کار می‌رفت و بعدها نیز برخی از آنها همچنان کاربرد داشت.

حضور غیرمسلمانان در نهاد

چنانکه گذشت، دستگاه خلافت دیوان نگاری را از ایرانیان آموخت و لذا بیشترین کارمندان دیوان بیت المال و سایر دیوان‌ها را ایرانیان و در مرتبۀ بعد رومیان و اهل ذمّه تشکیل می‌دادند و دیوان‌ها به زبان یونانی یا فارسی نگاشته می‌شد تا اینکه در سال ۸۱ق عبدالملک بن مروان فرمان داد دیوان‌ها را به عربی بنویسند.[۲۰] در زمان خلفای راشدین غیرمسلمانان کمتر در امر بیت المال به کار گرفته می‌شدند. معاویه اوّلین کسی بود که شخصی مسیحی را کاتب بیت المال کرد. این روش ادامه داشت تا آنکه ابوجعفر منصور استخدام غیرمسلمانان را در امور مالی منع کرد، و مهدی عباسی و هارون الرشید نیز چنین کردند.[۲۱] لکن این فرمان‌ها در معرض تغییرات بود و گاهگاهی لغو می‌شد و عده‌ای غیرمسلمان در بیت المال مسئولیت‌هایی به عهده می‌گرفتند.[۲۲]

دیوان‌های کوچک

در ولایات مختلف، گاه نظام‌های خاصی برای بیت المال وجود داشت ؛ گاه بیت المال در اختیار امیری بود که در آن ولایت امارت داشت، گاه مسئول خاصّی داشت که خلیفه در کنار امیر به این سمت منصوبش می‌کرد که در این صورت وظایف اجتماعی و نظامی بر عهدۀ امیر بود و وظایف مالی به عهدۀ صاحب دیوان. هنگامی که خلیفۀ دوم عمار بن یاسر را به امیری کوفه گماشت، عبدالله بن مسعود را نیز با وی فرستاد تا متولی بیت المال باشد[۲۳] و در موارد دیگری نیز اینگونه عمل شد. نامه نگاری‌های دارالخلافه نیز خطاب به صاحبان هر دومقام در یک نامه صورت می‌گرفت.

در برابر هریک از دیوان‌های ولایات، یک دیوان اصل در مرکز خلافت وجود داشت که محاسبه و بازخواست مسئولان بیت المال هر ولایت را برعهده داشت.[۲۴]

دورۀ عثمانی

در دولت عثمانی خزانۀ خصوصی سلطان («خزینة اندرون» یا «ایچ خزینه») کاملاً از بیت المال یا خزانة دولت («خزینة امیریه»، «خزینة دولت»، «خزینة امیر»، و غیره) متمایز بود. اصطلاحی که معمولاً برای خزانۀ دولت به کار می‌رفت «میری» (مأخوذ از «امیری») بود. این اصطلاح در معنایی وسیعتر برای دارایی دولت (قس بیگلیک) نیز به کار می‌رفت. در اسناد اداری دولت عثمانی معمولاً به خزانه بیت المال اطلاق نشده است، هرچند به صورت «بیت المال مسلمین» یا «بیت المال عامّه» به کار رفته است.[۲۵]

در عرف عثمانی‌ها، اصطلاح «بیت المال» معمولاً به نوعی خاص از اموال اطلاق می‌شد که قانوناً به خزانۀ عمومی تعلق داشت و عبارت بود از اموال مصادره شده، بی‌وارث، و بدون مدّعی ؛ اینگونه اموال در متون متعدّدی مورد اشاره و بحث قرار گرفته است. مهم‌ترین نوع این اموال، آنهایی بود که به افراد گمشده یا غایب («مال غایب»، و «مال مفقود»)؛ میراث بدون مدّعی یا بی‌وارث («مُخَلّفات»، «متروکات»)؛ بردگان فراری یا رمه سرگردان (عبد آبق، قاچْقون، یاوه) تعلق داشت. گردآوری این اموال و مراقبت از آنها وظیفه شخصی بود که «امین بیت المال» یا «بیت المالجی» نامیده می‌شد. بیشتر متون فقهی توافق دارند که میراث بدون مدّعی را باید به عنوان امین برای مدّتی نگه داشت تا ورّاث فرصت داشته باشند که ادّعای خود را اثبات کنند. تنها پس از ناتوانی آنان در اثبات مدّعاست که پول یا دارایی به مالکیت خزانه درمی آید. شکایات فراوانی حاکی از آن است که این قاعده رعایت نشده و مال بلافاصله و بدون رسیدگی لازم ضبط گردیده است.[۲۶]

قانون نامه‌های عثمانی حاوی دستورالعمل‌ها و تضمین‌های مبسوطی در باب مطالبه این گونه اموال و تعیین درآمد آنهاست. مسئولیت اموال متعلّق به بیت المال به «عمّال» و «سنجق بیگ»ها و حتی «سپاهیان» واگذار می‌شد. در ۸۸۳ق محمد دوم طی فرمانی برگشت املاکی را که کمتر از ده هزار اَسپِر ارزش داشت از املاکی که ارزش آنها ده هزار اَسپِر یا بیشتر بود متمایز کرد. نوع اوّل را عامل یا اجاره‌دار منطقه وصول می‌کرد و نوع دوّم را خزانه‌دار سلطنتی (بیگلیک) دریافت می‌داشت.[۲۷] چنین تمایزی در قانون نامۀ سلطانی متعلق به اواخر قرن نهم نیز صورت گرفته [۲۸] و در قانون نامه‌ها و سجلاّ ت قرن دهم به بعد کاملاً معمول بوده است.

قاعدۀ رایج این بود که این گونه اموال، یا هزینه‌های قابل پرداخت اگر مالک در اثبات آن توفیق می‌یافت، به خزانه مربوط می‌شد. در واقع، سهم خزانه محدود به اموالی بود که ده هزار اَسپر یا بیشتر ارزش داشت، یا اموال بازمانده از رعایای سلطان، شامل سپاهیان و سایر کسانی که در خدمت سلطان بودند. در دوره‌های پیش از آن، سربازان ینی چری نیز جزو این کسان بودند. مابقی، بخشی از «خاص» سنجق بیگ به شمار می‌رفت. این تقسیم بندی استثنائاتی نیز داشت ؛ در «تیمار»های معروف به «سربست» (آزاد)، عواید بیت المال به تیماردار واگذار می‌شد، نه همچون تیمارهای معمولی که جزئی از «خاص» سلطان یا «خاص» حاکم به شمار می‌رفت. در بعضی اراضی موقوفه نیز، خصوصاً موقوفات حرمین، جزو عواید وقف محسوب می‌شد.

از قرن دهم ینی چری‌ها ضابطی خاص خود داشتند به نام «اُجاق بیت المالجیسی» که خزانه‌دار سپاه نیز بود و وظیفۀ جمع آوری و ممیزی «مخلفات» بدون وارث ینی چری ها، عجمی اوغلان‌ها و جز آنها را به عهده داشت. اینگونه عواید و نظایر آن در صندوق سپاه نگهداری می‌شد.[۲۹] نمونۀ جالب دیگری از حق مشترک را در بیت المقدس می‌توان یافت. در آنجا مجاوران «زاویه» مغربی به طور جمعی حق داشتند «مخلّفات» بدون وارث هریک از افراد خود را در اختیار گیرند. این حق را صلاح الدین اعطا کرده بود و سلاطین مملوک و عثمانی نیز برآن صحّه نهاده بودند.[۳۰] ظاهراً چنین حقّی به راهبان دیر «جبل آتوس» نیز اعطا شده بود.[۳۱]

غرب اسلامی

تا زمانی که مغرب و اندلس مستقیماً زیرنظر خلفای اموی و عباسی اداره می‌شد، از لحاظ دستگاه مالی مسئلۀ خاصی وجود نداشت ؛ بیت المال محلّی، شعبه‌ای از بیت المال دمشق یا بغداد محسوب می‌شد. تنها زمانی که بخشی از غرب اسلامی از اختیار خلافت شرق خارج شد، ادارات جداگانه‌ای در آنجا شکل گرفت. از برخی فصول اثر ابن خلدون[۳۲] که بگذریم، رسالۀ نظری دیگری نمی‌توان یافت که به ادارة مالیة عمومی پرداخته یاحتی نسبت به اوضاع و احوال زمان یا مکانی خاص برخوردی علمی داشته باشد. چاره‌ای نیست جز اینکه بکوشیم تا از وقایع، طبق شواهد اندکی که در تواریخ و اسناد گوناگون موجود پراکنده است، کلیاتی به دست دهیم.

اندلس

نوشته‌های لوی پرووانسال نشان می‌دهد که در اسپانیای اسلامی، «بیت المال» تقریباً همیشه به معنای محدود آن به کار می‌رفته است. در واقع این اصطلاح، که غالباً به صورت «بیت المال مسلمین» آمده، به خزانه‌ای اطلاق می‌شده که از عواید اوقاف تأمین می‌گردیده و از خزانة عمومی واقعی که معمولاً «خزانة المال» و بندرت «بیت المال» خوانده می‌شده، کاملاً متمایز بوده است. خزانه‌ای که از اوقاف تأمین می‌گردید طبعاً تحت تسلط و نظارت قاضی بود و در بنایی مذهبی نگهداری می‌شد، و در قرطبه محل آن در مقصورة مسجد جامع بود.[۳۳] وجوهی که این خزانه را تشکیل می‌داد عمدتاً از محل عواید وقف بود و غالباً برای مصارف کاملاً مشخص تعیین شده بود، ولی گاه سپرده‌های غیرقابل تصرّفی نیز به خزانه راه می‌یافت ؛ خصوصاً اموال غایبین، یعنی مسلمانانی که به دلایلی مایملک خود را بدون تعیین وکیل شرعی برای ادارة آنها، رها کرده بودند.

در ایالات، ناظر اوقاف دستیار قاضی به شمار می‌رفت و تنها حق داشت که بر مصارف نظارت داشته باشد. این درآمدها می‌توانست فقط برای مصارفی به کار رود که واقف تعیین کرده بود، یا اگر این مصارف به طور مبهم بیان شده بود، برای امور عام المنفعه و دینی نظیر کمک به مستمندان، مرمّت مساجد و پرداخت مواحب کارکنان آنها، ایجاد مدارس، و پرداخت حقوق معلّمان و غیره مصرف می‌شد. قاضی می‌توانست از خزانة عمومی برای امور دینی، از قبیل تشکیل سپاه برای جنگ با کفّار یا تأمین امور دفاعی در مرزهای دارالاسلام، وام بگیرد. این شیوه در آغاز قرن ششم، یعنی زمان تسلّط مرابطون نیز هنوز معمول بود، و این امر در رسالة ابن عبدون در باب «حسبه» که به کوشش و ترجمۀ پرووانسال نشر یافته، آمده است.

مغرب

هیچ چیز ما را برآن نمی‌دارد که بپذیریم اصطلاح «بیت المال» در مغرب نیز دارای چنین معنای محدودی بوده است. ظاهراً به معنای وسیعتر خزانة عمومی و درعین حال ادارة مالیة عمومی به کار می‌رفته است. سازمان مالی ایالات مختلف غرب اسلامی هیچگاه موضوع مطالعة جدّی نبوده است. باید افزود که اطلاعات تواریخ عربی بسیار ناچیز و آشفته است. باید به همین ملاحظات کلّی درباب موضوع قانع باشیم.اغلبیان قیروان ظاهراً مبدع این امر نبوده‌اند و از قرار معلوم، وقتی در ۱۸۴ق به قدرت رسیده‌اند، نظامی را که بدان دست یافته بودند دنبال کرده‌اند.

گرچه فاطمیان در اداره و نامگذاری مالیات‌ها تغییر چندانی ندادند، ولی بنابر اشارات ابن حوقل،[۳۴] عواید بسیاری از مالیات‌ها را به دست آوردند که مبلغ سالانۀ آن به هفت تا هشت میلیون (درست آن : هفتصد تا هشتصد هزار) دینار می‌رسید. زیریان تنها توانستند نظامی را که پیشینیان سامان داده بودند حفظ کنند.

دربارۀ سازمان مالی مرابطون اطلاع چندانی نداریم، تنها می‌دانیم که یوسف بن تاشفین، نخستین حاکم آنها، خود را ناگزیر یافت که به مالیات‌های شرعی قانع باشد؛ کاری که جانشینان وی نکردند، بلکه در اسپانیا سازمانی را که بر آنها تحمیل شده بود پذیرفتند. تنها اشارۀ مشخصّی که در باب موحدّون شده این است که عبدالمؤمن در ۵۵۵ق نوعی ثبت اراضی ایجاد کرد که تمام مغرب را شامل می‌شد و غرضش کمک به تعیین مالیات زمین (خراج) بود.[۳۵] مطالعات برونشویگ دربارۀ حفصیان، کلیة جزئیات ممکن را ـ که چندان هم نیست ـ دربارۀ سازمان مالی مغرب شرقی از قرن هفتم تا نهم در بردارد. کسی که ادارۀ امور مالی را برعهده داشت «صاحب الاشغال»[۳۶] و بعدها «مُنفِّذ» نامیده می‌شد. این سازمان چنان بود که در بعضی موارد احکام فقهی قرآن را ندیده می‌گرفت، ولی موفق بود، چون خزانۀ حفصیان تقریباً همیشه پر بود.

درآمدهای بیت المال

مهم‌ترین درآمدهای بیت المال بدین شرح است:

فیءِ (که مهمترین مصادیق آن، بنابر رأی مشهور، خراج و جزیه بوده است)

انفال

زکات

خمس

گمرکات (روایات دربارۀ جواز اخذ آن متفق نیستند و فقها نیز در میزان حق گمرکی مسلمان و ذمّی اتفاق نظر ندارند. هرچند یک چهارم حق گمرکی از مسلمانان و تمام آن از اهل ذمه گرفته می‌شده است.)[۳۷]

مالیات‌ها و عوارض: در صدر اسلام گذشته از عناوین یاد شده که در آیات و روایات و یا سیرۀ صحابه وجود دارد، گرفتن هر وجهی از اموال مردم غیرمجاز شمرده می‌شد. لکن به علت نیاز حکومت در تأمین نیازمندی‌های جامعه به مالیات‌ها و عوارض گوناگون، فقیهان درآمدهای دیگری نیز برای بیت المال حکومت اسلامی درنظر گرفته‌اند، که برای آن دلایلی نیز برشمرده‌اند.[۳۸]

درآمد اماکن عمومی: یکی از شیوه‌های درآمد دولت بنای اماکن عمومی همچون بازارها و کاروانسراها و میهمانخانه‌ها بوده که درآمد آنها به بیت المال منتقل می‌شده است، از جمله ابوجعفر منصور عبّاسی بعداز اینکه بازارها را به دلایل امنیتی از شهر بغداد خارج کرد و در محلۀ کرخ بنا نهاد، براساس مساحت بازار از استفاده کنندگان از آن اجاره می‌گرفت؛[۳۹] مهدی عباسی نیز چنین می‌کرد.[۴۰] یعقوبی درآمد بیت المال را از این جهت، در بغداد دوازده میلیون درهم و در سامرا ده میلیون درهم و از ناحیۀ اجارۀ آسیاب‌های بغداد صدمیلیون درهم در سال برآورد کرده است.[۴۱]

مصارف بیت المال

برخی درآمدهای بیت المال مصارف خاصّ خود را دارند، از جمله زکات و خمس، و برخی دیگر مال عمومی مسلمانان‌اند و مصرف خاصّی برای آنها تعیین نشده و به حسب مصالح عمومی مصرف می‌شوند، همچون فیء. ازینرو فقیهان اهل سنّت بیت المال را از جهت مصرف چهار نوع درنظر گرفته‌اند:

بیت زکات

بیت خمس

بیت اموال پیدا شده (مجهول المالک)

بیت فیء

اموال مجهول المالک را تنها فقیهان حنفی مختص فقرا و گم شدگان بی‌سرپرست، و سایر فقیهان مختصّ مصالح عمومی و همانند فی ء دانسته‌اند.

مصالح مصرف

اختیار صرف اموال فی ء و تشخیص مصالح لازم برعهدۀ امام مسلمین بوده و غالب مواردی که فقیهان مخارجی را برعهدة بیت المال گذاشته‌اند، مرادشان همین اموال فیء بوده است. مهمترین مصالحی که اموال فیء در آنها خرج می‌شود اینهاست :

عطاء و رزق (حقوق مسلمانان و رزمندگان و...)

تهیۀ اسلحه و تجهیزات لازم برای دفاع و جهاد

حقوق کسانی که خود را در اختیار مصالح مسلمین قرار داده‌اند، مانند قضات و معلمان. این از مواردی است که بیت المال در برابر آن مدیون محسوب می‌شود[۴۲]

ادارۀ فقرای مسلمین، گم شدگان، زندانیان، ناتوانان، از کارافتادگان و افراد بی‌سرپرست[۴۳]

تأمین مخارج نیازمندان اهل ذّمه در حدّ ضرورت، هرچند رسماً حقی در بیت المال ندارند

آزادسازی اسیران مسلمان[۴۴]

مصالح عمومی کشور اسلامی، همچون ساخت یا توسعه و تعمیر مساجد، مدارس، و راه‌ها[۴۵]

جبران خسارتی که کارگزاران دولت به اشتباه مرتکب شده‌اند

مواردی که شرع تعیین کرده، ولی شخص خاصی مکلّف به ادای آن نیست، همچون دیه کسی که در ازدحام کشته شود و یا قاتلش شناخته نشود

مخارج اعیاد دینی و سفیرانی که به کشورهای دیگر فرستاده می‌شوند. البته ضابطۀ کلی در مصرف فیء همان مصالح عمومی است و اختصاصی به مواردی که از قول فقها ذکر شد، ندارد.

اموال زاید بر نیاز بیت المال

فقیهان اهل سنّت دربارۀ اموالی که در بیت المال زاید بر نیاز مصارف مختلف است، آرایی مطرح کرده‌اند:[۴۶]

اموال زاید بر نیاز نگهداری نمی‌شود و مالی در بیت المال نباید باقی بماند. لذا اموال زاید بین مسلمانانی که از بیت المال حق دارند تقسیم می‌شود. این رأی را شافعی اختیار کرده است.

این اموال در بیت المال نگهداری می‌شود تا هنگام بروز حوادث مصرف شود. این رأی را ابوحنیفه اختیار کرده است.

اختیار این اموال با امام است و او، در صورت صلاحدید، می‌تواند آنها را برای حوادث آینده نگهداری کند.

برخی فقیهان اهل سنّت دربارۀ وظیفۀ بیت المال، در صورتِ ناتوانی آن در تأمین حقوق و مصارف، بحث کرده‌اند. این وظیفه بر حسب مصارف و مستحقان بیت المال متفاوت است ؛ زیرا حقوق موجود در بیت المال دوگونه است :

حقوقی که بیت المال تنها وظیفۀ نگهداری آن را برعهده دارد، مانند خمس و زکات. چنین حقوق و اموالی در مصارف خود خرج می‌شود و در صورت نبودن این اموال بیت المال وظیفه‌ای در تأمین مصارف آنها ندارد.

اموالی که ملک بیت المال است و عمومی محسوب می‌شود، همچون فیء و انفال. مصارف این نوع اموال خود به دوشکل است:[۴۷]

یکی آنکه حقوق بگیران بیت المال در برابر کار یا اموالی که در اختیار جامعه قرار داده‌اند اجرتشان را طلب کنند یا خرید سلاح و تجهیزات و مایحتاج عمومی که لازم شود. بیت المال وظیفه تأمین اینگونه حقوق را برعهده دارد و حتی اگر اعتبار مالی کافی نداشته باشد، این حقوق همچون دَین برعهدة بیت المال باقی می‌ماند.

دیگر آنکه تأمین حقوقی، برای مصلحتی، بر بیت المال لازم شود و در برابر آن بدلی وجود نداشته باشد، همچون مرمت راه یا ساختن راهی که نزدیکتر از راه موجود است. در این موارد، بیت المال در صورت وجود مال مناسب، این مخارج را برعهده می‌گیرد و الاّ وظیفة تأمین آن را نخواهد داشت.

وظایف اقتصادی بیت المال

بیت المال، گذشته از حفظ و محاسبۀ اموال عمومی، به عنوان خزانه و مالیۀ دولت اسلامی، وظایف دیگری نیز برعهده داشته است :

۱. عملیات پولی:

بیت المال همچون بانک مرکزی دولت عمل می‌کرده و محاسبه و تأمین بودجۀ مصارف مختلف، هزینه‌های ولایات و تأمین نیازهای مالی دولت و انتقال اموال با عملیاتی شبیه عملیات بانکی امروزی، از کارهای معمول بیت المال بوده است.

۲. وام دادن به کشاورزان و تاجران:

از صدر اسلام، بیت المال این خدمت را بر عهده داشت. در عصر خلیفه دوم، زنی چهارهزار درهم برای تجارت از بیت المال وام گرفت[۴۸] عبیدالله بن عمر نیز از بیت المال بصره در زمان ولایت ابوموسی اشعری وام گرفت.[۴۹] پس از این عصر، کشاورزان زیان دیده از آفات مختلف نیز از این وام استفاده می‌کردند.[۵۰]

۳. معاملات مالی:

در عصر عباسیان بر بیت المال مصارف زیادی وارد شد و این موجب ضعف قدرت مالی ایشان گردید. در قرن چهارم، برای رفع این مشکل، وزیران به دست «جَهبَذ»ها (خزانه‌دار،عامل خراج)معاملات مالی بسیاری انجام دادند تا بر رونق مالی دولتشان بیفزایند.[۵۱] این معاملات با سفته و حواله یا چک، که غالباً صاحبان بیت المال یا امیران به پشتوانۀ بیت المال صادر می‌کردند، انجام می‌گرفت.

معامله با سفته در زمان ولایت ابن زبیر و ابن عباس انجام می‌شد[۵۲] ولی در قرن چهارم و بعد، با توسعۀ تجارت، اینگونه معامله رواج بیشتری یافت.[۵۳] این سفته‌ها را «جهبذ» نقد و به پول تبدیل می‌کرد. چک نیز که نوعی حواله بود، از عصر خلیفۀ دوّم متعارف شد؛ وی دستور داد کاغذهایی برای مردم تهیه کنند که پای آنها مهر شده بود و اعتبار مالی داشت.[۵۴] پس از وی نیز استفاده از چک متعارف بوده است.

۴. نظارت بر ضرب سکّه:

قبل از ظهور اسلام، در عالم عرب سکه‌ای ساخته نمی‌شد و سکه‌های رومی و ایرانی ابزار داد و ستد اعراب بود. اما با روی کارآمدن عبدالملک بن مروان و احساس نیاز به سکّه در معاملات، در سال ۷۴ق اوّلین سکه در عصر اسلامی زده شد؛ هر چند گزارش‌هایی وجود دارد حاکی از این که‌اندکی پیشتر از این تاریخ نیز سکه ضرب شده بود.[۵۵] متصدیان دارالضرب‌ها گاه در عیار یا مقدار طلا و نقره‌ای که در این سکّه‌ها به کار می‌بردند تخلّف می‌کردند و آنها را با فلزات دیگری می‌آمیختند. لذا خلفا نظارت بر ضرب سکه را در برهه‌های زمانی مختلف به‌شدت پی می‌گرفتند[۵۶] وظیفه نظارت بر امر ضرب سکّه و زواید طلا و نقره حاصل از ضرب سکّه برعهدۀ بیت المال بود.

اختیارات متولیان بیت المال

متولیان بیت المال خود را در برابر بیت المال همچون ولیِّ یتیم می‌شمردند. براین اساس، فقیهان اهل سنّت رعایت «غِبْطة» بیت المال را بر متولی بیت المال لازم دانسته‌اند. مثال‌هایی از انواع تصرفات در تعبیرات این فقیهان چنین است :

فروش اموال بیت المال در صورتی که مصلحت و ضرورت اقتضا کند؛

اجاره دادن زمین‌های بیت المال؛[۵۷]

عقد مساقات بر باغ‌های بیت المال؛[۵۸]

وام دادن اموال بیت المال.[۵۹]

منازعات در اموال بیت المال

در صورتی که مسئلۀ بدهکاری یا بستانکاری بیت المال ادعا می‌شده، رسیدگی به این امور برعهدۀ قاضی بوده است ؛ لذا قضات نوعی اشراف حقوقی بر بیت المال داشته‌اند. در این گونه منازعات نیز قواعد عمومی باب قضاوت جاری می‌شده است.

تصرّف غیرقانونی در اموال بیت المال

فقیهان اهل سنّت دربارۀ تصرفات غیرقانونی در بیت المال، دو حالت مطرح کرده‌اند:

حالت اول آنکه شخص در حقّی که مستحق آن است، بدون اجازه متولی تصرّف کند. در صورتی که سلطان یا متولی بیت المال از ادای حقّ مستحقان امتناع کند و از ایشان کسی بر حق خویش تسلّط یابد، فقیهان اهل سنّت چهار قول اختیار کرده‌اند:

مستحق می‌تواند به همان مقدار که امام از بیت المال به او می‌بخشید تصرّف کند؛

وی حق دارد که هر روز به مقدار مخارج آن روز خود بردارد؛

وی می‌تواند به مقداری که یک سال او را کفایت کند بردارد؛

حق تصرّف در چیزی را ندارد تا آنکه به او اجازه داده شود.

حالت دوم آن است که شخص در غیر حقّ خود در اموال بیت المال تصرّف کند. در این صورت، نسبت به اموال تصرف شده ضامن شمرده می‌شود. در بین فقیهان اهل سنّت، درباره حدّ زدن بر سارق بیت المال دو رأی وجود دارد. یکی آنکه سارق بیت المال حدّ نمی‌خورد؛ این رأی را حنفیان و شافعیان و حنبلیان بدان جهت که هر مسلمانی از بیت المال حقّی دارد، اختیار کرده‌اند. دیگر آنکه دست سارق بیت المال مانند سایر موارد سرقت قطع می‌شود، زیرا اطلاق حکم حدّ سرقت شامل این مورد هم می‌شود؛ این رأی را مالکیان اختیار کرده‌اند.[۶۰]

بیت المال خاصه

بیت المال خصوصی خلیفه را بیت المال خاصه می‌گفتند که یک مؤسسۀ مستقل از بیت المال عمومی محسوب می‌شد و درآمدها و مصارف مخصوص به خود داشت. با این حال، به عنوان خزانۀ احتیاطی دولت نیز شناخته می‌شد. ایجاد این نوع بیت المال به عصر معاویة بن ابی سفیان باز می‌گردد. وی «صَوافی» (اموال خالصۀ حاکم مسلمین) را از بیت المال جدا کرد و آنها را ملک خویش قرار داد و پس از فوت، پنجاه میلیون درهم از درآمد زمین هایش باقی گذاشت.[۶۱] عنوان بیت المال خاصه در عصر عباسی استعمال می‌شد.[۶۲] سازمان اداری بیت المال خاصه از بیت المال عمومی کاملاً جدا بود و معتمدان شخص خلیفه این وظیفه را عهده‌دار می‌شدند. حسابهای این دو بیت المال از یکدیگر جدا بود، اما از آنجا که سرپرستی هر دو بیت المال با خلیفه بود و او در برابر کسی مسئولیت نداشت گاهی حساب هایشان تداخل می‌کرد.

در اوضاع خاص سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، بیت المال خاصه همچون پشتیبان برای بیت المال عمومی عمل می‌کرد، گاه در آن ادغام می‌شد و گاه اموالی به بیت المال عمومی قرض می‌داد.

درآمدها

۱. میراث خلفا:

ثروت‌های خلفا، پس از دوران امیرالمؤمنین علی(ع)، مبالغ زیادی تشکیل می‌داد. معاویه و سایر خلفای بنی امیه میلیون‌ها درهم به جای گذاشتند[۶۳] و عباسیان نیز چنین کردند. قاضی رشیدبن زبیر گزارشی از این ثروت‌های عظیم ارائه کرده است.[۶۴] جانشین هر خلیفه میراث خلیفۀ قبل از خود را ـ جز مقدار کمی که به وارثان دیگر می‌رسید ـ برای خود برمی‌داشت و در آن تصرّف می‌کرد.

۲. زمین‌های سلطانی (خالصه یا خالصجات):

زمین‌هایی که معاویه برای خود برگزیده بود و جانشینان معاویه نیز بر آنها افزوده بودند به عنوان بیت المال خاصه اداره می‌شد. این زمین ها، که خلفای عباسی پس از بنی امیه تصرفشان کردند، به نام‌های مختلفی خوانده می‌شد. این زمین‌ها و عایدات آنها از درآمدهای بزرگ بیت المال خاصه محسوب می‌شد. در عصر معتضد و مکتفی درآمد این زمین‌ها را در حدود ۶۵ میلیون دینار برآورد کرده‌اند.[۶۵] ارقام بزرگی از درآمدهای این زمین‌ها را در گزارش‌های زندگی و حکومت سایر خلفا نیز می‌توان یافت.[۶۶] ادارۀ این زمین‌ها برعهدۀ دیوان‌های خاصی بود که به همین منظور تأسیس شده بود.

۳. مصادرات:

مصادرۀ اموال کسانی که تخلّف مالی کرده بودند از جمله درآمدهای بیت المال خاصه محسوب می‌شد. در عصر خلیفۀ دوم، این نوع مصادرات از اموال کارگزاران حکومت انجام می‌شد[۶۷] لکن این اموال به بیت المال عمومی بازمی گشت ؛ اما با تأسیس بیت المال خاصه این اموال به آنجا منتقل می‌شد. طبق معمول، این مُصادرات به سبب نارضایی خلیفه از شخص انجام می‌گرفت و درآمد بالایی برای بیت المال فراهم می‌کرد.[۶۸] این اموال در دیوانی خاص به نام «دیوان مُصادَرین» ثبت می‌شد[۶۹] و سپس به بیت المال خاصه انتقال می‌یافت.

۴. هدایا:

هدایای اختصاصی خلفا، که غالباً فرمانداران و حاکمان ولایات برای خلیفه می‌فرستادند، یکی دیگر از درآمدهای بیت المال خصوصی خلیفه بود. قاضی رشیدبن زبیر گزارشی از هدایای گرانبهای فرمانداران عصرعباسی به خلیفه ارائه کرده است.[۷۰]

مصارف بیت المال خاصه

اموال این بیت المال با نظر مستقیم خلیفه در مخارج وی و خاندان و میهمانانش مصرف می‌شد. نمونه‌ای از این مخارج که در تاریخ ثبت گردیده عبارت است از:

هزینه مراسم، مثلاً در ازدواج هارون الرشید با زُبیده پنجاه میلیون دینار از بیت المال خاصه مصرف شد؛[۷۱]

اعطای صله به خوانندگان و نوازندگان درباری، از جمله پنجاه هزار دینار در زمان هادی عباسی به خواننده وی اسحاق موصلی داده شد؛[۷۲]

هدایا به ندیمه‌ها و خدمتگزاران و کاتبان[۷۳] و دیگر کسانی که خوش خدمتی به خلفا کرده بودند.

از دیگر مخارج بیت المال، اموالی بود که هر خلیفه پس از رسیدن به خلافت بین نظامیان تقسیم می‌کرد تا نسبت به خلیفه جدید تمایل پیدا کنند، مثلاً پس از شکست ابن معتز در ۲۹۶ق، مقتدر هفتصدهزار دینار بین ایشان تقسیم کرد.[۷۴]

پانویس

1. ماوردی، ص۳۵۴؛ ابن فراء، ص۲۵۱.
2. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۷۹.
3. قلقشندی، صبح الاعشی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص۴۱۳.
4. بلاذری، فتوح البلدان، ص۶۳۱ـ۶۳۲؛ یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص۱۵۳؛ ابن خلدون، ج ۱، ص۲۵۶.
5. طبری، ج ۴، ص۱۳۵.
6. طبری، ج ۴، ص۲۲۶؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۱۵۶.
7. جاحظ، ص۲۴۲؛ ابن وردی، ج ۱، ص۲۲۱؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۱۸۰؛ برای نمونه‌ای از یکسانی همۀ مردم در برخورداری از بیت المال در روزگار حضرت علی علیه‌السلام رجوع کنید به مجلسی، ج ۴۱، ص۱۱۳.
8. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۷۹؛ شباب، ص۸۲.
9. ابن کثیر، ج ۵، ص۳۴۹.
10. ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص۴۰۳؛ ابن کثیر، ج ۵، ص۳۵۵.
11. ابن عبدربّه، ج ۵، ص۲۶؛ شباب، ص۱۱۲؛ ابن کثیر، ج ۵، ص۳۴۹.
12. ابن جوزی، ص۱۲۷؛ ابن اثیر؛ ابن کثیر، ج ۵، ص۳۴۹.
13. قلقشندی، صبح الاعشی، ۱۹۸۰، ج۱، ص۸۹.
14. ابن عبدربّه، ج ۵، ص۳۷؛ شباب، ص۱۳۳.
15. دیاربکری، ج ۲، ص۲۶۷.
16. طبری، ج ۴، ص۴۲۲.
17. ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص۱۸۷.
18. طبری، ج ۵، ص۱۵۶؛ نجاشی، ص۴.
19. متز، ج ۱، ص۱۳۱ـ۱۳۲؛ ابن مماتی، ص۳۰۱ـ۳۰۵؛ قلقشندی، صبح الاعشی، ۱۳۸۳، ج ۵، ص۴۶۶؛ حریری، ص۱۷۵ـ۱۷۶.
20. بلاذری، فتوح البلدان، ص۲۷۲؛ نویری، ج ۸، ص۱۹۹؛ ماوردی، ص۳۴۱.
21. ابن قیم جوزیه، قسم ۱، ص۲۱۵ـ۲۱۷.
22. قدامة بن جعفر، ص۱۲۵.
23. ابن سعد، ج ۳، ص۲۵۵.
24. متز، ج ۱، ص۱۳۰.
25. برای مثال، دربرخی احکام شرعی ابوسعود که عمر لطفی بارکان در تنظیمات، ص۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۳ نقل کرده ؛ و تعدادی از «قانون نامه ها» که در بارکان، قانونلر، ص۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۶ درج شده است. در کلیه این متون از حقوق «بیت المال» بربعضی زمین ها، تحت عنوان «ارض میری» یا «ارض مملکت» سخن رفته است.
26. برای مثال رجوع کنید به لطفی پاشا، متن اصلی، ص۱۱، ترجمه، ص۱۲؛ رجوع کنید به صاری محمدپاشا، ص۷۱.
27. اینالجق، ص۶۹۹ـ۷۰۰.
28. قانون نامۀ سلطانی، ص ۷۰ـ۷۱.
29. اوزون چارشیلی، ص۳۱۱ـ ۳۲۰.
30. باش وکالت آرشیوی، تاپو سجل،ش ۴۲۷ مربوط به ۹۳۲؛ قس تریتون، ص۱۲۳.
31. لومرل و ویتک، ج ۳، ص۴۴۳، ۴۵۳، ۴۶۵، ۵۴۲.
32. برای نمونه رجوع کنید به ج ۱، ص۲۸۱.
33. ابن عِذاری، ج ۳، ص۹۸.
34. ابن حوقل، ص ۹۷.
35. روض القرطاس، ص۱۲۶، ۱۷۴.
36. این اصطلاح را ابن خلدون نیز در مقدمه به کار برده است.
37. رجوع کنید به ابوداود، ج ۲، ص۱۵۱؛ ابن اثیر، النهایة، ج ۳، ص۲۳۹؛ بیهقی، ج ۹، ص۲۱۰؛ ابویوسف قاضی، ص۱۳۵؛ ابن آدم، ص۱۶۲؛ ابوعبید، ص۶۳۶.
38. رجوع کنید به منتظری، ج ۴، ص۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۴؛ امام خمینی، ج ۲۰، ص۱۶۵.
39. بلاذری، فتوح البلدان، ص۴۱۵؛ طبری، ج ۷، ص۶۵۳.
40. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص۳۳۹.
41. البلدان، ص۱۵، ۲۵، ۳۳.
42. ماوردی، ص۳۵۵؛ ابن فراء، ص۲۵۲ـ۲۵۳.
43. ابن عابدین، ج ۵، ص۴۱۳.
44. ابویوسف قاضی، ص۱۴۴، ۱۹۶؛ ابوعبید، ص۵۷.
45. قلیوبی، ج ۳، ص۹۵.
46. ماوردی، ص۳۵۶؛ ابن فراء، ص۲۵۳؛ آبی ازهری، ج ۱، ص۲۶۰.
47. ماوردی، ص۳۵۵ـ۳۵۶؛ ابن فراء، ص۲۵۲.
48. طبری، ج ۴، ص۲۲۱.
49. احمدعلی، ص۲۵۵.
50. یاقوت حموی، ج ۳، ص۲۷۴.
51. تنوخی، ج ۱، ص۹۵؛ غنیمه، ص۲۴۶.
52. شمس الائمه سرخسی، ج ۱۴، ص۳۷.
53. زبیدی، ص۲۲۳.
54. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص۱۵۴.
55. ماوردی، ص۲۷۴؛ ابن فراء، ص۱۸۰ـ۱۸۱.
56. بلاذری، فتوح البلدان، ص۶۵۷ـ۶۵۸.
57. ابن عابدین، ج ۳، ص۲۵۵، ۲۵۸، ۳۹۷.
58. قلیوبی، ج ۳، ص۶۱.
59. ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص۳۱.
60. جزیری، ج ۵، ص۱۸۵.
61. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص۲۱۸، ۲۳۴؛ مقدسی، ج ۶، ص۶.
62. طبری، ج ۸، ص۲۲۱.
63. مقدسی، همانجا.
64. رشیدبن زبیر، ص۲۱۳ـ۲۱۸.
65. مسکویه، ج ۱، ص۲۴۰.
66. زیدان، ج ۲، ص۱۱۵ـ۱۱۶.
67. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۱۴۱.
68. مسکویه، ج ۱، ص۱۵۳، ۲۳۹ـ۲۴۰.
69. مسکویه، ج ۱، ص۱۵۴.
70. رشیدبن زبیر، ص۳۶ـ۳۹.
71. رشیدبن زبیر، ص۹۲؛ شابشتی، ص۱۵۷.
72. طبری، ج ۸، ص۲۲۰.
73. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص۱۰۵ـ۱۰۶.
74. صابی، ص۷۱.

منابع

1. صالح عبدالسمیع آبی ازهری، جواهرالاکلیل، بیروت بی‌تا.
2. ابن آدم، الخراج، چاپ احمدمحمد شاکر، قاهره بی‌تا.
3. ابن اثیر (علی بن محمد)، الکامل فی التاریخ، بیروت ۱۳۸۵ـ۱۳۸۶/ ۱۹۶۵ـ۱۹۶۶
4. ابن اثیر (مبارک بن محمد)، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، چاپ طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، قاهره ۱۳۸۳ـ۱۳۸۵/ ۱۹۶۳ـ۱۹۶۵، چاپ افست بیروت، بی‌تا.
5. ابن جوزی، تاریخ عمربن الخطاب، چاپ احمد شوحان، دمشق ۱۹۸۷
6. ابن حوقل، کتاب صورة الارض، چاپ کرامرس، لیدن ۱۹۶۷
7. ابن خلدون، المقدمة تاریخ العلامة ابن خلدون، تونس ۱۹۸۴
8. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون المسمی کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر، ج ۱: المقدمة، بیروت ۱۴۱۳/۱۹۹۲
9. ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت ۱۴۰۵/۱۹۸۵
10. ابن عابدین، ردّالمحتار علی الدرّ المختار، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷
11. ابن عبدربّه، العقد الفرید، ج ۵، چاپ عبدالمجید ترحینی، بیروت ۱۴۰۴/۱۹۸۳
12. ابن عذاری، کتاب البیان المغرب، ج ۳، چاپ لوی ـ پرووانسال، پاریس ۱۹۳۰
13. ابن فراء، الاحکام السلطانیة، چاپ محمدحامد فقی، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳
14. ابن فضل الله عمری، مسالک الابصار فی ممالک الامصار، چاپ فؤاد سزگین، فرانکفورت ۱۴۰۸/۱۹۸۸
15. ابن قیم جوزیه، احکام اهل الذمّة، چاپ صبحی صالح، بیروت ۱۹۸۳
16. ابن کثیر، البدایة و النهایة فی التاریخ، قاهره ۱۳۵۱/۱۹۳۲
17. ابن مماتی، کتاب قوانین الدّواوین، چاپ عزیز سوریال عطیه، قاهره ۱۴۱۱/۱۹۹۱
18. ابن وردی، تاریخ ابن الوردی، نجف ۱۳۸۹/۱۹۶۹
19. سلیمان بن اشعث ابوداود، سنن ابی داود، مصر ۱۳۷۱/۱۹۵۲
20. قاسم بن سلام ابوعبید، کتاب الاموال، چاپ محمدخلیل هراس، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸
21. یعقوب بن ابراهیم ابویوسف قاضی، کتاب الخراج، بیروت ۱۳۹۹/۱۹۷۹
22. صالح احمدعلی، التنظیمات الاجتماعیة و الاقتصادیة فی البصرة فی القرن الاول الهجری، بغداد ۱۹۵۳
23. احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، چاپ عبدالله انیس طبّاع و عمر انیس طبّاع، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷
24. احمدبن حسین بیهقی، السنن الکبری، حیدرآباد دکن ۱۳۵۶، چاپ افست بیروت بی‌تا
25. احمد رفیق، اوننجی عصرِ هجری ده استانبول حیاتی، استانبول ۱۳۳۳، ص۱۹، ۲۱۰ـ۲۱۱
26. محسن بن علی تنوخی، الفرج بعدالشدة، قاهره [ بی‌تا. ]، چاپ افست قم ۱۳۶۴ش
27. عمروبن بحر جاحظ، رسائل الجاحظ، قاهره ۱۳۵۲/۱۹۳۳
28. عبدالرحمان جزیری، کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة، استانبول ۱۴۰۴/۱۹۸۴
29. قاسم بن علی حریری، مقامات الحریری، بیروت [ بی‌تا. ]، چاپ افست تهران ۱۳۶۴ش
30. روح الله خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، صحیفة نور، تهران ۱۳۶۱ش
31. حسین بن محمد دیار بکری، تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس، قاهره ۱۲۸۳/۱۸۶۶
32. رشیدبن زبیر، کتاب الذخائر و التُحف، چاپ محمد حمیدالله، کویت ۱۹۸۴
33. روض القرطاس، چاپ تورنبرگ
34. محمدحسین زبیدی، العراق فی العصر البویهی، قاهره ۱۹۶۹
35. جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، چاپ حسین مونس، قاهره بی‌تا
36. عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، قم ۱۳۷۰ش
37. علی بن محمد شابشتی، الدیارات، چاپ کورکیس عوّاد، بیروت ۱۴۰۶/۱۹۸۶
38. خلیفة بن خیاط شباب، تاریخ خلیفة بن الخیاط، چاپ سهیل زکار، بیروت ۱۴۱۴/۱۹۹۳
39. محمدبن احمد شمس الائمه سرخسی، کتاب المبسوط، استانبول ۱۴۰۳/۱۹۸۳
40. هلال بن محسن صابی، الوزراء، او، تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء، چاپ حسین زین، بیروت ۱۹۹۰
41. محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری : تاریخ الامم و الملوک، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت [ ۱۳۸۲ـ۱۳۸۷/ ۱۹۶۲ـ۱۹۶۷ ]
42. عبدالرحمان وفیق، تکالیف قواعدی، ج ۱، استانبول ۱۳۲۸، ص۶۶ـ۶۸
43. عثمانلی قانون نامه لری، در ملی تتبعلر مجموعه سی، ج ۱، ص۷۵، ۹۱، ۳۲۱، ۳۴۳
44. یوسف غنیمه، الجهیذ و الجهابذة، بغداد ۱۹۴۲
45. قانون نامة آل عثمان، در تاریخ عثمانی انجمنی مجموعه سی، تکملة ۱۳۲۹، ص۲۱، ۵۸، ۷۰ـ۷۱
46. قدامة بن جعفر، صلة تاریخ الطبری، لیدن ۱۸۹۷
47. احمدبن علی قلقشندی، صبح الاعشی، قاهره ?[ ۱۳۸۳/۱۹۶۳ ]
48. همو، مآثر الانافة فی معالم الخلافة، چاپ عبدالستار احمد فراج، کویت ۱۹۶۴، چاپ افست بیروت ۱۹۸۰
49. احمدبن احمد قلیوبی، حاشیة القلیوبی علی شرح المنهاج للنووی، مصر بی‌تا
50. علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة والولایات الدینیة، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰
51. آدام متز، الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری، نقله الی العربیة محمد عبدالهادی ابوریده، قاهره ۱۳۷۷/ ۱۹۵۷
52. محمدباقربن محمدتقی مجلسی، بحارالانوار، بیروت ۱۴۰۳/ ۱۹۸۳
53. محمد صغیربن محمد افرانی، نزهة الحادی، چاپ هوداس، [ پاریس ] ۱۸۸۸
54. احمدبن محمد مسکویه، کتاب تجارب الامم، چاپ آمدروز، قاهره بی‌تا
55. مطهربن طاهر مقدسی، کتاب البدء و التاریخ، چاپ کلمان هوار، پاریس ۱۸۹۹ـ۱۹۱۹، چاپ افست تهران ۱۹۶۲
56. حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، قم ۱۴۰۹ـ۱۴۱۱
57. احمدبن علی نجاشی، رجال، چاپ موسی شبیری زنجانی، قم ۱۴۰۷
58. احمدبن عبدالوهاب نویری، نهایة الارب فی فنون الادب، قاهره [ ۱۹۲۳ـ۱۹۵۵ ]
59. یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت ۱۹۵۵ـ۱۹۵۷
60. احمدبن اسحاق یعقوبی، البلدان، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸
61. همو، تاریخ الیعقوبی، بیروت [ بی‌تا. ]، چاپ افست قم بی‌تا

منابع لاتین

1. L. Fekete, Die Siyaqat-Schrift , I, Budapest 1955, index ;
2. Hammer, Des osmanischen Reichs Staatsverfassung und Staatsverwaltung , Vienna 1815, I, 289, and index;
3. Halil Inalc âk, " Fatih Sultan Mehmed'in Fermanlar â", Bell , no. 44 (1947);
4. Ka nu nna me-i Sult a n i ber Mu ceb-i ـ rf-i ـ Osma n i , ed. R. Anhegger and Halil Inalc âk, Ankara 1956;
5. P. Lemerle and P. Wittek, Recherches sur l'histoire et le statut des monastةres athonites sous la domination turque , Archives du droit oriental , III, 1948;
6. Lut ¤f âPas ¢h ¢a, A s a fna me , ed. and tr. R. Tschudi, Berlin 1910;
7. D'Ohsson, Tableau de l'Empire Ottoman , VII, 134, 240, 260, 318;
8. Sar °âMeh ¤med Pas ¢h ¢a, Nas a Ýih ¤al-Wuzara Ý, ed. and tr. W. L. Wright, Princeton 1935;
   1. S. Tritton, Materials on Muslim education in the MiAges , London 1957;
9. Ismail Hakk âUzunµars âl â, Osmanl i Devleti te íkilt i ndan Kapukulu Ocaklar i , I, Ankara 1943.
10. R. Brunschvig, La Berbrie or. sous les H afs ides , II, Paris 1947, 68-69;
11. J. F. P. Hopkins, Medieval Muslim government in Barbary , London 1958;
12. Ibn Marzu k, Musnad , ed. and tr. E. Lvi-Provenµal, in Hespris , 1925;
13. E. Lvi-Provenµal, Hist. Esp. mus. III, 13-134;
14. idem, Sإville mus. au XII e sicle, 1-3;
15. E. Michaux - Bellaire, "Les impots marocains", Archives marocaines , I, 56-96;
16. idem, "L'organisation des finances au Maroc", Archives marocaines , XI, 171-251;
17. H. Terrasse, Hist. du Maroc , Casablanca 1949-1950, passim;
18. M. Vonderheyden, La Berbrie or. sous la dynastie des Beno'l-Arlab , Paris 1927, 170-171.

### ویکی فقه

مقاله در این سایت

https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A8%DB%8C%D8%AA\_%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84\_(%D9%81%D9%82%D9%87)

بیت المال (فقه)

بیت المال به محلّ نگهداری اموال عمومی گفته می شود. از این عنوان در باب‌های زیادی نظیر طهارت، صلاة، زکات، خمس، حج و... سخن رفته است.

فهرست مندرجات

۱ - تعریف

۲ - بیت المال در کلام فقها

۳ - منابع بیت المال

۴ - منابع نوع اوّل

۵ - منابع نوع دوم

۶ - مصارف بیت المال

۷ - مصارف منابع نوع اول

۸ - مصارف منابع نوع دوم

۹ - نمونه هایی از مصارف منابع نوع اول

۹.۱ - متصدّیان برقراری نظم و امنیت در جامعه

۹.۲ - اقامه و احیای شعائر و آموزه‌های دینی

۹.۳ - نیازمندی‌های مرتبط با مصالح عمومی

۹.۴ - جبران خسارت وارده حاکم بر مسلمان

۱۰ - متولی بیت المال

۱۱ - تصرف حاکم جائر در بیت المال

۱۲ - سرقت از بیت المال

۱۳ - پانویس

۱۴ - منبع

۱ - تعریف

بیت المال به مکانی گفته می‌شود که اموال عمومی متعلّق به همه‌ی مسلمانان در آن‌جا فراهم و نگهداری می‌شود تا در مصالح آنان صرف گردد. عنوان «بیت المال» بر خود اموال نیز اطلاق می‌گردد.

۲ - بیت المال در کلام فقها

در کلمات فقها عنوان یاد شده بر محلّ نگهداری اموال متعلّق به قشر خاصّی از مسلمانان، همچون خمس و زکات و نیز بر محلّ نگهداری اموال ویژه‌ی امام علیه السّلام همچون انفال، اطلاق شده است.

۳ - منابع بیت المال

منابع بیت المال دو نوع است:

۱. منابعی که در شرع، مصارف خاصّی برای آن تعیین نشده است.

۲. منابعی که مصارف خاصّی برای آن تعیین شده است.

۴ - منابع نوع اوّل

این نوع منابع نیز دو گونه است:

۱. منابعی که متعلّق به عموم مسلمانان است و در مصالح عمومی آنان صرف می‌شود. این منابع عبارتند از؛

اخراج و مقاسمه (درآمد حاصل از زمین‌های فتح شده با قهر و غلبه)، جزیه، سهم سبیل اللّه از زکات، اموالی که وصیت شده در امور خیریه صرف گردد و غیر آنها از چیزهایی که به عموم مسلمانان تعلّق دارد. [۱][۲][۳][۴]

۲. منابعی که به لحاظ منصب رسالت یا امامت، ملک رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله‌ یا امامان علیهم السّلام است و درآمد حاصل از آن‌ها در اختیار آنان قرار می‌گیرد تا هرگونه صلاح بدانند هزینه کنند. این نوع منابع عبارتند از؛

انفال و سهم امام علیه السّلام از خمس. [۵][۶]

۵ - منابع نوع دوم

این نوع منابع عبارتند از زکات- جز سهم سبیل اللّه- و سهم سادات از خمس.

۶ - مصارف بیت المال

از آنچه در منابع بیت المال گفته شد، روشن می‌شود که مصارف آن نیز- برحسب نوع منابع از حیث عمومیت و خصوصیت- متفاوت است.

۷ - مصارف منابع نوع اول

منابعی که به عموم، تعلّق دارد، در مصالح مسلمانان اعمّ از فرهنگی، سیاسی و غیر آن صرف می‌شود و منابعی که به امام علیه السّلام تعلّق دارد طبق نظر و صلاحدید ایشان به مصرف می‌رسد.

۸ - مصارف منابع نوع دوم

مصارف منابع نوع دوم، خاص است و تنها به کسانی که تحت یکی از عناوین مشخّص قرار دارند، تعلّق می‌گیرد که در ذیل عنوان خمس و زکات، از آن یاد خواهد شد.

۹ - نمونه هایی از مصارف منابع نوع اول

در این جا به نمونه‌هایی از مصارف نوع نخست اشاره می‌کنیم.

۹.۱ - متصدّیان برقراری نظم و امنیت در جامعه مانند حاکمان و والیان، [۷] قضات و منشیان آنان، [۸] نیروهای نظامی و انتظامی [۹]

- که تمام‌وقت در خدمت جهاد و آماده بر این امر هستند- کارشناسان تقسیم اموال مشترک، [۱۰] حسابدار بیت المال [۱۱] و اجراکننده‌ی حدود. [۱۲]

تذکر: در اینکه استحقاق و ارتزاق از بیت المال برای قشرهای یاد شده منوط به نیاز آنان است یا برای هر فردی که انجام دادن کار بر او واجب عینی نیست و از سوی حکومت عهده‌دار آن شده، جایز می‌باشد، اختلاف است.

۹.۲ - اقامه و احیای شعائر و آموزه‌های دینی نظیر پرداخت مستمری به مؤذن، [۱۳] امام جماعت، معلم قرآن، [۱۴] اعزام افراد به حج و زیارت قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در صورتی که ترک آن- به جهت عدم تمکن مالی- موجب تعطیلی حج و زیارت گردد. [۱۵]

۹.۳ - نیازمندی‌های مرتبط با مصالح عمومی

مانند خرید ساز و برگ جنگی به‌ منظور تقویت و تجهیز بنیه‌ی دفاعی مسلمانان، [۱۶] [۱۷] یا مصالح شخصی‌ای که به‌گونه‌ای مرتبط با مصالح عمومی است به شرط آنکه تدارک آن از راه دیگر ممکن نشود و اهمال آن نیز جایز نباشد، مانند؛

۱)نفقه‌ ی خانواده‌ی بی‌سرپرست شهدا [۱۸] [۱۹]

۲) هزینه‌ی ازدواج افرادی که نیازمند ازدواج هستند ولی تمکّن مالی ندارند. [۲۰]

۳) نفقه‌ی زنی که شوهر ش غایب است و کسی که نفقه‌ی او را تأمین کند ندارد. [۲۱]

۴هزینه‌ی کفن و دفن مرده‌ی مسلمانی که مالی نداشته و کسی نیز عهده‌دار آن نشده است. [۲۲][۲۳]

۵) نفقه‌ی سادات نیازمند، در صورت عدم کفاف سهم آنان از خمس [۲۴]

۶) نفقه‌ی لقیط (کودک پیدا شده) در صورتی که مالی نداشته باشد و کسی نیز تبرعا عهده‌دار آن نشود. [۲۵]

۹.۴ - جبران خسارت وارده حاکم بر مسلمان

جبران زیان و خسارت وارد بر مسلمان از ناحیه‌ی اشتباه حاکم در حکم، در صورت مقصر نبودن وی، مانند آنکه؛

۱) به سبب حکم حاکم، مالی از مسلمانی تلف شود یا عضوی از وی به جهت قصاص، قطع گردد. در این موارد، غرامت از بیت المال پرداخت می‌شود. [۲۶]

۲) برای جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمانی که به اشتباه کشته شده و امکان پرداخت دیه‌ی او از سوی عاقله به سبب عجز یا عدم وجود آنان منتفی است، دیه‌ وی از بیت المال پرداخت می‌گردد. [۲۷]

۳) بنابر قول مشهور در قتل عمد یا شبه عمد، در صورتی که قصاص قاتل، به سبب مرگ یا فرار وی ممکن نباشد و امکان پرداخت دیه‌ی او از مال قاتل و نیز نزدیکان و خویشان وی وجود نداشته باشد، دیه از بیت المال پرداخت می‌شود. [۲۸][۲۹]

۱۰ - متولی بیت المال

امام علیه السّلام و نایب او متولی بیت المال است و هرگونه صلاح ببیند آن را در مصالح مسلمانان هزینه می‌کند. [۳۰]

۱۱ - تصرف حاکم جائر در بیت المال

حاکم جائر، حقّ تصرف در بیت المال ندارد؛ لیکن در صورت تصرّف و هزینه کردن آن در مصالح مسلمانان در اینکه ذمه‌ اش بری می‌شود یا ضامن خواهد بود، اختلاف است. [۳۱] البتّه اگر سلطان جائر از بیت المال چیزی به کسی ببخشد، به قول مشهور، گرفتن آن بر وی جایز می‌باشد بلکه بر جواز، ادعای اجماع شده است. [۳۲]

۱۲ - سرقت از بیت المال

کسی که از بیت المال دزدیده است اگر مقدار سرقت شده به اندازه‌ی سهم سارق از بیت المال یا کمتر از آن باشد، حد سرقت بر او جاری نمی‌شود لیکن اگر بیشتر باشد یا حقّی از بیت المال نداشته باشد، در فرض رسیدن ارزش مال سرقتی، یا مقدار مازاد بر حقّش به حدّ یک چهارم دینار (مثقال شرعی طلا) و بیشتر، در جریان عدم جریان حدّ سرقت اختلاف است. [۳۳][۳۴][۳۵][۳۶] برخی قدما بر جریان حدّ سرقت (قطع انگشتان) ادّعای اجماع کرده‌اند. [۳۷]

پانویس

۱. ↑ کتاب القضاء (آشتیانی)، ص۲۵.

۲. ↑ جواهر الکلام،ج۲۱، ص۱۵۷.

۳. ↑ جامع المقاصد،ج۱، ص۴۰۲.

۴. ↑ جامع المقاصد،ج۲، ص۱۷۷.

۵. ↑ جواهر الکلام،ج۳۹، ص۲۶۰.

۶. ↑ کتاب البیع (امام خمینی)،ج۲، ص۴۹۵.

۷. ↑ المبسوط،ج۲، ص۷۵.

۸. ↑ جواهر الکلام،ج۴۰، ص۵۱- ۵۴.

۹. ↑ جواهر الکلام،ج۲۱، ص۲۱۴.

۱۰. ↑ جواهر الکلام،ج۴۰، ص۵۴.

۱۱. ↑ جواهر الکلام،ج۴۰، ص۵۲.

۱۲. ↑ مبانی تکملة المنهاج،ج۱، ص۳۵۳.

۱۳. ↑ جواهر الکلام،ج۴۰، ص۵۴.

۱۴. ↑ مسالک الافهام،ج۱۳، ص۳۵۰.

۱۵. ↑ العروة الوثقی،ج۲، ص۴۲۰.

۱۶. ↑ المبسوط،ج۲، ص۷۵.

۱۷. ↑ مستند العروة (الإجارة)، ص۱۴۴.

۱۸. ↑ المبسوط،ج۲، ص۷۳.

۱۹. ↑ مستند العروة (الإجارة)، ص۱۴۴.

۲۰. ↑ مجمع الفائدة،ج۱۳، ص۳۶۱.

۲۱. ↑ جواهر الکلام،ج۳۲، ص۲۹۳.

۲۲. ↑ جواهر الکلام،ج۴، ص۲۶۱.

۲۳. ↑ قواعد الاحکام،ج۱، ص۲۲۸.

۲۴. ↑ کتاب البیع (امام خمینی)،ج۲، ص۴۹۰.

۲۵. ↑ جواهر الکلام،ج۳۸، ص۱۶۵.

۲۶. ↑ جواهر الکلام،ج۴۰، ص۷۹.

۲۷. ↑ جواهر الکلام،ج۴۳، ص۴۳۳.

۲۸. ↑ مبانی تکملة المنهاج،ج۲، ص۱۲۶.

۲۹. ↑ جواهر الکلام،ج۴۳، ص۴۴۷.

۳۰. ↑ جامع المقاصد،ج۳، ص۴۷۶.

۳۱. ↑ فقه الصادق،ج۱۵، ص۶۵.

۳۲. ↑ فقه الصادق،ج۱۵، ص۶۶.

۳۳. ↑ المبسوط،ج۸، ص۴۴-۴۵.

۳۴. ↑ قواعد الاحکام،ج۳، ص۵۵۸.

۳۵. ↑ جواهر الکلام،ج۴۱، ص۴۸۳-۴۸۶.

۳۶. ↑ مبانی تکملة المنهاج،ج۱، ص ۲۸۴.

۳۷. ↑ الخلاف،ج۵،ص۴۵۰-۴۵۱.

منبع

فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج‌۲، ص۱۵۵-۱۵۸‌.

### ویکی فقه 2

مقاله در سایت ذیل

https://fa.wikifeqh.ir/%D9%86%D9%87%D8%A7%D8%AF\_%D8%A8%DB%8C%D8%AA%E2%80%8C%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84?hilight=%22%D8%A8%DB%8C%D8%AA+%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84%22

نهاد بیت‌المال

پس از شکل گیری دیوان‌ها، دیوان بیت المال از مهمترین آن‌ها محسوب می‌شد، چون اموال عمومی و درآمدها و مخارج را این دستگاه اداره می‌کرد، و از آن‌جا که خلیفه به عنوان اساس قدرت در نظام خلافت شناخته می‌شد، سلطه اصلی بر بیت المال از آن وی بود؛ او خود را نایب مسلمانان در تصرف این اموال می‌دانست.

فهرست مندرجات

۱ - مسئولیت جمع‌آوری

۲ - متولیان در عصر خلفای راشدین

۲.۱ - ابوبکر

۲.۲ - عمر بن خطاب

۲.۳ - عثمان

۲.۴ - امیر المؤمنین علی(علیه السلام)

۳ - سمت‌های بیت المال در زمان عباسیان

۳.۱ - صاحب بیت المال

۳.۲ - مباشر بیت المال

۳.۳ - ناظر

۳.۴ - متولی دیوان

۳.۵ - مستوفی

۳.۶ - مُعین

۳.۷ - ناسخ

۳.۸ - عامل

۳.۹ - کاتب

۳.۱۰ - جِهبِذ

۳.۱۱ - شاهد

۴ - کارمندان

۵ - سرپرستی به انحاء مختلف

۶ - دوره عثمانی

۷ - اصطلاح خاص

۸ - مسئولیت جمع آوری

۹ - قانون‌نامه‌های عثمانی

۱۰ - عواید

۱۱ - غرب اسلامی

۱۲ - رساله‌های مربوط به اداره مالیه

۱۳ - در اندلس

۱۴ - مصارف اوقاف

۱۵ - در مغرب

۱۶ - فاطمیان

۱۷ - سازمان مالی مرابطون

۱۸ - حفصیان

۱۹ - درآمدهای بیت المال

۲۰ - مصارف بیت المال

۲۱ - اموال زاید بر نیاز

۲۲ - وظیفه در صورت عجز از تأمین حقوق و مصارف

۲۳ - وظایف اقتصادی

۲۳.۱ - همچون بانک مرکزی

۲۳.۲ - وام دادن به کشاورزان و تاجران

۲۳.۳ - معاملات مالی

۲۳.۴ - نظارت بر ضرب سکّه

۲۴ - اختیارات متولیان

۲۵ - تصرّف غیرقانونی

۲۶ - بیت المال خاصه

۲۷ - اهمیت

۲۸ - درآمدها

۲۸.۱ - میراث خلفا

۲۸.۲ - زمینهای سلطانی

۲۸.۳ - مصادرات

۲۸.۴ - هدایا

۲۹ - مصارف بیت المال خاصه

۳۰ - منابع

۳۱ - پانویس

۳۲ - منبع

۱ - مسئولیت جمع‌آوری

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وسلّم و خلفای راشدین شخصاً سرپرستی جمع آوری بیت المال و مصرف آن را به عهده داشتند و برخی از صحابه تنها مسئول حراست و گاه محاسبه اموال بیت المال بودند.

۲ - متولیان در عصر خلفای راشدین

۲.۱ - ابوبکر

در اسناد تاریخی، متولّیان بیت المال در عصر خلفای راشدین، اینگونه نام برده شده‌اند: در زمان ابوبکر : ابوعبیده جراح ، [۱] ۲] عبدالله بن ارقم بن ابی الارقم مخزومی ، [۳] مُعِیْقیب بن ابی فاطمه دوسی بود. [۴][۵]

۲.۲ - عمر بن خطاب

در زمان عمر بن خطاب : عبدالله بن ارقم مخزومی ، [۶][۷] معیقیب بن ابی فاطمه، [۸[۹][۱۰] زید بن ارقم بود. [۱۱]

۲.۳ - عثمان

در زمان عثمان : عبدالله بن ارقم، [۱۲][۱۳] معیقیب بن ابی فاطمه، عقبة بن عمرو [۱۴] یا عُقْبة بن عامر [۱۵]

۲.۴ - امیر المؤمنین علی(علیه السلام)

در زمان علی بن ابی طالب : عبیدالله ابی رافع . [۱۶][۱۷] در مرتبه بعداز خلیفه، نظارت بر رؤسای دیوان‌ها بر عهده وزیر بود و در بعضی موارد خودِ وزیر سرپرست دیوان بیت المال می‌شد.

۳ - سمت‌های بیت المال در زمان عباسیان

در دوره عباسیان نظام کاملی برای بیت المال تدوین و سمت‌هایی درنظر گرفته شد که پس از این دوره نیز تا مدت‌ها برقرار بود. اهمّ این سمت‌ها عبارت بود از:

۳.۱ - صاحب بیت المال

وی ناظر بر درآمدها و مصارف دیوان بود و آن‌ها را در اسناد خاصی ثبت می‌کرد و مهر وی اسناد بیت المال را اعتبار می‌بخشید.

۳.۲ - مباشر بیت المال

وظیفه وی ضبط دخل و خرج و تنظیم اسناد هریک از کارها یا مصارف مختلف بیت المال بود. درخواست‌ها، رسیدها و مقرری‌ها را او ثبت و ضبط می‌کرد.

۳.۳ - ناظر

وظیفه وی دقت در محاسبات بیت المال و بررسی اسناد آن بود. عنوان «مشارف» نیز تقریباً مترادف عنوان «ناظر» بوده است.

۳.۴ - متولی دیوان

ناظر بر معاملات بیت المال بود و امانت یا پرداخت یا ضمانت اموال را او انجام می‌داد. متولی، به مرور زمان، به نام «صاحب دیوان» مشهور شد.

۳.۵ - مستوفی

تنظیم سیاست‌های مالی و رعایت مصالح بیت المال وظیفه وی بود، و این مقام بسیار مهم شمرده می‌شد.

۳.۶ - مُعین

همکار مستوفی و معاون وی در وظایفش بود.

۳.۷ - ناسخ

از نامه‌های ارسالی و رسیده رونوشت برمی‌داشت و در صورت دخل و تصرف در آن بازخواست می‌شد.

۳.۸ - عامل

ابتدا نام امیر و متولی بیت المال بود و سپس به کسی اطلاق می‌شد که حسابداری و حسابرسی بیت المال را برعهده داشت.

۳.۹ - کاتب

قائم مقام عامل بود.

۳.۱۰ - جِهبِذ

منشی بود و وظیفه اش دریافت مال، دادن رسید و ثبت آن در دفاتر و مطالبه دریافت‌ها بود.

۳.۱۱ - شاهد

وظیفه وی ضبط هر آن چیزی بود که در امور بیت المال مشاهده می‌کرد. [۱۸][۱۹][۲۰][۲۱] این عناوین در طول شکل گیری نهاد بیت المال تا اواخر خلافت عباسیان به کار می‌رفت و بعدها نیز برخی از آن‌ها همچنان کاربرد داشت.

۴ - کارمندان

چنانکه گذشت، دستگاه خلافت دیوان نگاری را از ایرانیان آموخت و لذا بیشترین کارمندان دیوان بیت المال و سایر دیوان‌ها را ایرانیان و در مرتبه بعد رومیان و اهل ذمّه تشکیل می‌دادند و دیوان‌ها به زبان یونانی یا فارسی نگاشته می‌شد تا این‌که در سال ۸۱ عبدالملک بن مروان فرمان داد دیوان‌ها را به عربی بنویسند. [۲۲][۲۳][۲۴] در زمان خلفای راشدین غیرمسلمانان کمتر در امر بیت المال به کار گرفته می‌شدند. معاویه اوّلین کسی بود که شخصی مسیحی را کاتب بیت المال کرد. این روش ادامه داشت تا آن‌که ابوجعفر منصور استخدام غیرمسلمانان را در امور مالی منع کرد، و مهدی عباسی و هارون الرشید نیز چنین کردند. [۲۵] لکن این فرمان‌ها در معرض تغییرات بود و گاهگاهی لغو می‌شد و عده ای غیرمسلمان در بیت المال مسئولیت‌هایی به عهده می‌گرفتند. [۲۶]

۵ - سرپرستی به انحاء مختلف

در ولایات مختلف، گاه نظام‌های خاصی برای بیت المال وجود داشت؛ گاه بیت المال در اختیار امیری بود که در آن ولایت امارت داشت، گاه مسئول خاصّی داشت که خلیفه در کنار امیر به این سمت منصوبش می‌کرد که در این صورت وظایف اجتماعی و نظامی بر عهده امیر بود و وظایف مالی به عهده صاحب دیوان. هنگامی که خلیفه دوم عمّار بن یاسر را به امیری کوفه گماشت، عبداللّه بن مسعود را نیز با وی فرستاد تا متولی بیت المال باشد [۲۷]

و در موارد دیگری نیز اینگونه عمل شد. نامه نگاری‌های دارالخلافه نیز خطاب به صاحبان هر دومقام در یک نامه صورت می‌گرفت.در برابر هریک از دیوان‌های ولایات، یک دیوان اصل در مرکز خلافت وجود داشت که محاسبه و بازخواست مسئولان بیت المال هر ولایت را برعهده داشت [۲۸]

۶ - دوره عثمانی

در دولت عثمانی خزانه خصوصی سلطان («خزینه اندرون» یا «ایچ خزینه») کاملاً از بیت المال یا خزانه دولت («خزینه امیریه»، «خزینه دولت»، «خزینه امیر»، و غیره) متمایز بود (درباره خزانه و امور مالی دولت عثمانی رجوع کنید به دفتر ، خزانه ، مالیه). اصطلاحی که معمولاً برای خزانه دولت به کار می‌رفت «میری» (مأخوذ از «امیری») بود. این اصطلاح در معنایی وسیعتر برای دارایی دولت (قس بیگلیک) نیز به کار می‌رفت. در اسناد اداری دولت عثمانی معمولاً به خزانه بیت المال اطلاق نشده است، هرچند به صورت «بیت المال مسلمین» یا «بیت المال عامّه» به کار رفته است.

۷ - اصطلاح خاص

در عرف عثمانی‌ها، اصطلاح «بیت المال» معمولاً به نوعی خاص از اموال اطلاق می‌شد که قانوناً به خزانه عمومی تعلق داشت و عبارت بود از اموال مصادره شده، بی وارث، و بدون مدّعی؛اینگونه اموال در متون متعدّدی مورد اشاره و بحث قرار گرفته است. مهمترین نوع این اموال، آنهایی بود که به افراد گمشده یا غایب («مال غایب»، و «مال مفقود»)؛میراث بدون مدّعی یا بی وارث («مُخَلّفات»، «متروکات»)؛بردگان فراری یا رمه سرگردان (عبد آبق، قاچْقون، یاوه) تعلق داشت.

۸ - مسئولیت جمع آوری

گردآوری این اموال و مراقبت از آن‌ها وظیفه شخصی بود که «امین بیت المال» یا «بیت المالجی» نامیده می‌شد. بیشتر متون فقهی توافق دارند که میراث بدون مدّعی را باید به عنوان امین برای مدّتی نگه داشت تا ورّاث فرصت داشته باشند که ادّعای خود را اثبات کنند. تنها پس از ناتوانی آنان در اثبات مدّعاست که پول یا دارایی به مالکیّت خزانه درمی‌آید. شکایات فراوانی حاکی از آن است که این قاعده رعایت نشده و مال بلافاصله و بدون رسیدگی لازم ضبط گردیده است.

۹ - قانون‌نامه‌های عثمانی

قانون نامه های عثمانی حاوی دستورالعمل‌ها و تضمین‌های مبسوطی در باب مطالبه این گونه اموال و تعیین درآمد آنهاست. مسئولیت اموال متعلّق به بیت المال به «عمّال» و «سنجق بیگ»ها و حتی «سپاهیان» واگذار می‌شد. در ۸۸۳ محمد دوم طیّ فرمانی برگشت املاکی را که کمتر از ده هزار اَسپِر ارزش داشت از املاکی که ارزش آن‌ها ده هزار اَسپِر یا بیش‌تر بود متمایز کرد. نوع اوّل را عامل یا اجاره دار منطقه وصول می‌کرد و نوع دوّم را خزانه دار سلطنتی (بیگلیک) دریافت می‌داشت. چنین تمایزی در قانون نامه سلطانی متعلق به اواخر قرن نهم نیز صورت گرفته و در قانون نامه‌ها و سجلاّ ت قرن دهم به بعد کاملاً معمول بوده است. قاعده رایج این بود که این گونه اموال، یا هزینه‌های قابل پرداخت اگر مالک در اثبات آن توفیق می‌یافت، به خزانه مربوط می‌شد. در واقع، سهم خزانه محدود به اموالی بود که ده هزار اَسپر یا بیش‌تر ارزش داشت، یا اموال بازمانده از رعایای سلطان، شامل سپاهیان و سایر کسانی که در خدمت سلطان بودند. در دوره‌های پیش از آن، سربازان ینی چری نیز جزو این کسان بودند. مابقی، بخشی از «خاص» سنجق بیگ به شمار می‌رفت. این تقسیم بندی استثنائاتی نیز داشت.

۱۰ - عواید

در «تیمار» های معروف به «سربست» (آزاد)، عواید بیت المال به تیماردار واگذار می‌شد، نه همچون تیمارهای معمولی که جزئی از «خاص» سلطان یا «خاص» حاکم به شمار می‌رفت. در بعضی اراضی موقوفه نیز، خصوصاً موقوفات حرمین، جزو عواید وقف محسوب می‌شد. از قرن دهم ینی چری‌ها ضابطی خاص خود داشتند به نام «اُجاق بیت المالجیسی» که خزانه دار سپاه نیز بود و وظیفه جمع آوری و ممیزی «مخلفات» بدون وارث ینی چری‌ها، عجمی اوغلان‌ها و جز آن‌ها را به عهده داشت. اینگونه عواید و نظایر آن در صندوق سپاه نگهداری می‌شد. نمونه جالب دیگری از حق مشترک را در بیت المقدس می‌توان یافت. در آن‌جا مجاوران «زاویه» مغربی‌ به‌طور جمعی حق داشتند «مخلّفات» بدون وارث هریک از افراد خود را در اختیار گیرند. این حق را صلاح الدین اعطا کرده بود و سلاطین مملوک و عثمانی نیز برآن صحّه نهاده بودند.ظاهراً چنین حقّی به راهبان دیر «جبل آتوس» نیز اعطا شده بود.

۱۱ - غرب اسلامی

تا زمانی که مغرب و اندلس مستقیماً زیرنظر خلفای اموی و عباسی اداره می‌شد، از لحاظ دستگاه مالی مسئله خاصی وجود نداشت، بیت المال محلّی، شعبه ای از بیت المال دمشق یا بغداد محسوب می‌شد. تنها زمانی که بخشی از غرب اسلامی از اختیار خلافت شرق خارج شد، ادارات جداگانه ای در آن‌جا شکل گرفت.

۱۲ - رساله‌های مربوط به اداره مالیه از برخی فصول اثر ابن خلدون [۲۹] که بگذریم، رساله نظری دیگری نمی‌توان یافت که به اداره مالیه عمومی پرداخته یاحتی نسبت به اوضاع و احوال زمان یا مکانی خاص برخوردی علمی داشته باشد. چاره ای نیست جز این‌که بکوشیم تا از وقایع، طبق شواهد اندکی که در تواریخ و اسناد گوناگون موجود پراکنده است، کلیاتی به دست دهیم.

۱۳ - در اندلس

نوشته‌های لوی پرووانسال نشان می‌دهد که در اسپانیای اسلامی، «بیت المال» تقریباً همیشه به معنای محدود آن به کار می‌رفته است. در واقع این اصطلاح، که غالباً به صورت «بیت المال مسلمین» آمده، به خزانه ای اطلاق می‌شده که از عواید اوقاف تأمین می‌گردیده و از خزانه عمومی واقعی که معمولاً «خزانه المال» و بندرت «بیت المال» خوانده می‌شده، کاملاً متمایز بوده است. خزانه ای که از اوقاف تأمین می‌گردید طبعاً تحت تسلط و نظارت قاضی بود و در بنایی مذهبی نگهداری می‌شد، و در قرطبه محل آن در مقصوره مسجد جامع بود. [۳۰]

وجوهی که این خزانه را تشکیل می‌داد عمدتاً از محل عواید وقف بود و غالباً برای مصارف کاملاً مشخص تعیین شده بود، ولی گاه سپرده‌های غیرقابل تصرّفی نیز به خزانه راه می‌یافت؛خصوصاً اموال غایبین، یعنی مسلمانانی که به دلایلی مایملک خود را بدون تعیین وکیل شرعی برای اداره آن‌ها، رها کرده بودند.

۱۴ - مصارف اوقاف

در ایالات، ناظر اوقاف دستیار قاضی به شمار می‌رفت و تنها حق داشت که بر مصارف نظارت داشته باشد. این درآمدها می‌توانست فقط برای مصارفی به کار رود که واقف تعیین کرده بود، یا اگر این مصارف‌ به‌طور مبهم بیان شده بود، برای امور عام المنفعه و دینی نظیر کمک به مستمندان، مرمّت مساجد و پرداخت مواحب کارکنان آنها، ایجاد مدارس، و پرداخت حقوق معلّمان و غیره مصرف می‌شد. قاضی می‌توانست از خزانه عمومی برای امور دینی، از قبیل تشکیل سپاه برای جنگ با کفّار یا تأمین امور دفاعی در مرزهای دارالاسلام، وام بگیرد.این شیوه در آغاز قرن ششم، یعنی زمان تسلّط مرابطون نیز هنوز معمول بود، و این امر در رساله ابن عبدون در باب «حسبه» که به کوشش و ترجمه پرووانسال نشر یافته، آمده است.

۱۵ - در مغرب

هیچ چیز ما را برآن نمی‌دارد که بپذیریم اصطلاح «بیت المال» در مغرب نیز دارای چنین معنای محدودی بوده است. ظاهراً به معنای وسیعتر خزانه عمومی و درعین حال اداره مالیه عمومی به کار می‌رفته است.سازمان مالی ایالات مختلف غرب اسلامی هیچگاه موضوع مطالعه جدّی نبوده است. باید افزود که اطلاعات تواریخ عربی بسیار ناچیز و آشفته است. باید به همین ملاحظات کلّی درباب موضوع قانع باشیم. اغلبیان قیروان ظاهراً مبدع این امر نبوده‌اند و از قرار معلوم، وقتی در ۱۸۴ به قدرت رسیده‌اند، نظامی را که بدان دست یافته بودند دنبال کرده‌اند.

۱۶ - فاطمیان

گرچه فاطمیان در اداره و نامگذاری مالیات‌ها تغییر چندانی ندادند، ولی بنابر اشارات ابن حوقل ، [۳۱] عواید بسیاری از مالیات‌ها را به دست آوردند که مبلغ سالانه آن به هفت تا هشت میلیون (درست آن: هفتصدتاهشتصدهزار) دینار می‌رسید. زیریان تنها توانستند نظامی را که پیشینیان سامان داده بودند حفظ کنند.

۱۷ - سازمان مالی مرابطون

درباره سازمان مالی مرابطون اطلاع چندانی نداریم، تنها می‌دانیم که یوسف بن تاشفین ، نخستین حاکم آن‌ها، خود را ناگزیر یافت که به مالیات‌های شرعی قانع باشد؛کاری که جانشینان وی نکردند، بلکه در اسپانیا سازمانی را که بر آن‌ها تحمیل شده بود پذیرفتند.تنها اشاره مشخصّی که در باب موحدّون شده این است که عبدالمؤمن در ۵۵۵ نوعی ثبت اراضی ایجاد کرد که تمام مغرب را شامل می‌شد و غرضش کمک به تعیین مالیات زمین ( خراج ) بود. [۳۲][۳۳]

۱۸ - حفصیان

مطالعات برونشویگ درباره حفصیان ، کلیه جزئیات ممکن را ـ که چندان هم نیست ـ درباره سازمان مالی مغرب شرقی از قرن هفتم تا نهم در بردارد. کسی که اداره امور مالی را برعهده داشت «صاحب الاشغال» (این اصطلاح را ابن خلدون نیز در مقدمه به کار برده است) و بعدها «مُنفِّذ» نامیده می‌شد. این سازمان چنان بود که در بعضی موارد احکام فقهی قرآن را ندیده می‌گرفت، ولی موفق بود، چون خزانه حفصیان تقریباً همیشه پر بود.

درباره بنی عبدالواد مطلب روشنی در دست نیست.

در مسالک ابن فضل الله عمری و در مسند ابن مرزوق نشانه‌های پراکنده و اندکی از سازمان مالی مرینیان می‌توان پیدا کرد که به دوران سلطنت ابوالحسن مرینی (نیمه قرن هشتم) مربوط است.

متنی از افرانی [۳۴]

اطلاعات جالبی درباره مطالب مالی در آغاز دوره (اشراف) سعدیه و درباره برقراری مالیات ارضی جدیدی موسوم به «نائبه» ارائه می‌دهد؛

و سرانجام این که، اثر میشو ـ بلر تصویر کاملاً روشنی از نظام مالی سلسله علویان در پایان قرن سیزدهم به دست می‌دهد.

شاید بتوان امیدوار بود که اسناد ترکی، محفوظ در تونس و الجزایر، در برگیرنده موادی باشد که زمینه مطالعات درباره سیاست مالی ترکی در مغرب را ـ حداقل از قرن دوازدهم ـ فراهم سازد.

۱۹ - درآمدهای بیت المال

مهمترین آن‌ها بدین شرح است:

۱) فیْءِ(که مهمترین مصادیق آن، بنابر رأی مشهور، خراج و جزیه بوده است)؛

۲) انفال؛

۳) زکات؛

۴) خمس؛

۵) گمرکات (روایات درباره جواز اخذ آن متفق نیستند و فقها نیز در میزان حق گمرکی مسلمان و ذمّی اتفاق نظر ندارند. هرچند یک چهارم حق گمرکی از مسلمانان و تمام آن از اهل ذمّه گرفته می‌شده است [۳۵][۳۶][۳۷][۳۸][۳۹][۴۰]

۶) مالیات‌ها و عوارض. در صدر اسلام گذشته از عناوین یاد شده که در آیات و روایات و یا سیره صحابه وجود دارد، گرفتن هر وجهی از اموال مردم غیرمجاز شمرده می‌شد. لکن به علت نیاز حکومت در تأمین نیازمندی‌های جامعه به مالیات‌ها و عوارض گوناگون، فقیهان درآمدهای دیگری نیز برای بیت المال حکومت اسلامی درنظر گرفته‌اند، که برای آن دلایلی نیز برشمرده‌اند [۴۱][۴۲][۴۳][۴۴]

۷) درآمد اماکن عمومی. یکی از شیوه‌های درآمد دولت بنای اماکن عمومی همچون بازارها و کاروانسراها و میهمانخانه‌ها بوده که درآمد آن‌ها به بیت المال منتقل می‌شده است، از جمله ابوجعفر منصور عبّاسی بعداز این‌که بازارها را به دلایل امنیتی از شهر بغداد خارج کرد و در محله کرخ بنا نهاد، براساس مساحت بازار از استفاده کنندگان از آن اجاره می‌گرفت [۴۵][۴۶]

مهدی عباسی نیز چنین می‌کرد. [۴۷] یعقوبی درآمد بیت المال را از این جهت، در بغداد دوازده میلیون درهم و در سامرا ده میلیون درهم و از ناحیه اجاره آسیاب‌های بغداد صدمیلیون درهم در سال برآورد کرده است. [۴۸][۴۹][۵۰]

۲۰ - مصارف بیت المال

برخی درآمدهای بیت المال مصارف خاصّ خود را دارند، از جمله زکات و خمس ، و برخی دیگر مال عمومی مسلمانان‌اند و مصرف خاصّی برای آن‌ها تعیین نشده و به حسب مصالح عمومی مصرف می‌شوند، همچون فی ء. ازینرو فقیهان اهل سنّت بیت المال را از جهت مصرف چهار نوع درنظر گرفته‌اند: بیت زکات، بیت خمس، بیت اموال پیدا شده (مجهول المالک) و بیت فی ء.

اموال مجهول المالک را تنها فقیهان حنفی مختص فقرا و گم شدگان بی سرپرست، و سایر فقیهان مختصّ مصالح عمومی و همانند فی ء دانسته‌اند.

اختیار صرف اموال فی ء و تشخیص مصالح لازم برعهده امام مسلمین بوده و غالب مواردی که فقیهان مخارجی را برعهده بیت المال گذاشته‌اند، مرادشان همین اموال فی ء بوده است. مهمترین مصالحی که اموال فی ء در آن‌ها خرج می‌شود اینهاست: ۱) عطاء و رزق (حقوق مسلمانان و رزمندگان و...)؛

۲) تهیه اسلحه و تجهیزات لازم برای دفاع و جهاد ؛

۳) حقوق کسانی که خود را در اختیار مصالح مسلمین قرار داده‌اند، مانند قضات و معلمان . این از مواردی است که بیت المال در برابر آن مدیون محسوب می‌شود، [۵۱][۵۲]

۴) اداره فقرای مسلمین، گم شدگان، زندانیان، ناتوانان، از کارافتادگان و افراد بی سرپرست [۵۳]

۵) تأمین مخارج نیازمندان اهل ذّمه در حدّ ضرورت، هرچند رسماً حقی در بیت المال ندارند؛

۶) آزادسازی اسیران مسلمان [۵۴][۵۵]

۷) مصالح عمومی کشور اسلامی، همچون ساخت یا توسعه و تعمیر مساجد ، مدارس، و راه‌ها [۵۶]

۸) جبران خسارتی که کارگزاران دولت به اشتباه مرتکب شده‌اند؛

۹) مواردی که شرع تعیین کرده، ولی شخص خاصی مکلّف به ادای آن نیست، همچون دیه کسی که در ازدحام کشته شود و یا قاتلش شناخته نشود؛

۱۰) مخارج اعیاد دینی و سفیرانی که به کشورهای دیگر فرستاده می‌شوند. البته ضابطه کلی در مصرف فیء همان مصالح عمومی است و اختصاصی به مواردی که از قول فقها ذکر شد، ندارد.

۲۱ - اموال زاید بر نیاز

فقیهان اهل سنّت درباره اموالی که در بیت المال زاید بر نیاز مصارف مختلف است، آرایی مطرح کرده‌اند:

۱) اموال زاید بر نیاز نگهداری نمی‌شود و مالی در بیت المال نباید باقی بماند. لذا اموال زاید بین مسلمانانی که از بیت المال حق دارند تقسیم می‌شود. این رأی را شافعی اختیار کرده است.

۲) این اموال در بیت المال نگهداری می‌شود تا هنگام بروز حوادث مصرف شود. این رأی را ابوحنیفه اختیار کرده است.

۳) اختیار این اموال با امام است و او، در صورت صلاحدید، می‌تواند آن‌ها را برای حوادث آینده نگهداری کند [۵۷][۵۸]۵۹].

۲۲ - وظیفه در صورت عجز از تأمین حقوق و مصارف

برخی فقیهان اهل سنت درباره وظیفه بیت المال ، در صورتِ ناتوانی آن در تأمین حقوق و مصارف، بحث کرده‌اند. این وظیفه بر حسب مصارف و مستحقان بیت المال متفاوت است؛زیرا حقوق موجود در بیت المال دوگونه است: الف) حقوقی که بیت المال تنها وظیفه نگهداری آن را برعهده دارد، مانند خمس و زکات . چنین حقوق و اموالی در مصارف خود خرج می‌شود و در صورت نبودن این اموال بیت المال وظیفه ای در تأمین مصارف آن‌ها ندارد. ب) اموالی که ملک بیت المال است و عمومی محسوب می‌شود، همچون فی ء و انفال. مصارف این نوع اموال خود به دوشکل است: یکی آن‌که حقوق بگیران بیت المال در برابر کار یا اموالی که در اختیار جامعه قرار داده‌اند اجرتشان را طلب کنند یا خرید سلاح و تجهیزات و مایحتاج عمومی که لازم شود. بیت المال وظیفه تأمین اینگونه حقوق را برعهده دارد و حتی اگر اعتبار مالی کافی نداشته باشد، این حقوق همچون دَیْن برعهده بیت المال باقی می‌ماند. دیگر آن‌که تأمین حقوقی، برای مصلحتی، بر بیت المال لازم شود و در برابر آن بدلی وجود نداشته باشد، همچون مرمت راه یا ساختن راهی که نزدیکتر از راه موجود است. در این موارد، بیت المال در صورت وجود مال مناسب، این مخارج را برعهده می‌گیرد و الاّ وظیفة تأمین آن را نخواهد داشت [۶۰][۶۱].

۲۳ - وظایف اقتصادی

بیت المال، گذشته از حفظ و محاسبه اموال عمومی، به عنوان خزانه و مالیه دولت اسلامی، وظایف دیگری نیز برعهده داشته است :

۲۳.۱ - همچون بانک مرکزی

بیت المال همچون بانک مرکزی دولت عمل می‌کرده و محاسبه و تأمین بودجه مصارف مختلف، هزینه‌های ولایات و تأمین نیازهای مالی دولت و انتقال اموال با عملیاتی شبیه عملیّات بانکی امروزی، از کارهای معمول بیت المال بوده است.

۲۳.۲ - وام دادن به کشاورزان و تاجران

از صدر اسلام ، بیت المال این خدمت را بر عهده داشت. در عصر خلیفه دوم، زنی چهارهزار درهم برای تجارت از بیت المال وام گرفت. [۶۲] عبیدالله بن عمر نیز از بیت المال بصره در زمان ولایت ابو موسی عشری وام گرفت. [۶۳] پس از این عصر، کشاورزان زیان دیده از آفات مختلف نیز از این وام استفاده می‌کردند. [۶۴]

۲۳.۳ - معاملات مالی

در عصر عباسیان بر بیت المال مصارف زیادی وارد شد و این موجب ضعف قدرت مالی ایشان گردید. در قرن چهارم، برای رفع این مشکل، وزیران به دست «جهبذ»ها معاملات مالی بسیاری انجام دادند تا بر رونق مالی دولتشان بیفزایند [۶۵][۶۶]

. این معاملات با سفته و حواله یا چک ، که غالباً صاحبان بیت المال یا امیران به پشتوانه بیت المال صادر می‌کردند، انجام می‌گرفت.

معامله با سفته در زمان ولایت ابن زبیر و ابن عباس انجام می‌شد [۶۷] ولی در قرن چهارم و بعد، با توسعه تجارت، اینگونه معامله رواج بیشتری یافت. [۶۸] این سفته‌ها را «جهبذ» نقد و به پول تبدیل می‌کرد.

چک نیز که نوعی حواله بود، از عصر خلیفه دوّم متعارف شد؛ وی دستور داد کاغذهایی برای مردم تهیه کنند که پای آن‌ها مهر شده بود و اعتبار مالی داشت. [۶۹] پس از وی نیز استفاده از چک متعارف بوده است.

۲۳.۴ - نظارت بر ضرب سکّه

قبل از ظهور اسلام، در عالم عرب سکه ای ساخته نمی‌شد و سکه های رومی و ایرانی ابزار داد و ستد اعراب بود. اما با روی کارآمدن عبد الملک بن مروان و احساس نیاز به سکّه در معاملات، در سال ۷۴ اوّلین سکه در عصر اسلامی زده شد؛

هر چند گزارش‌هایی وجود دارد حاکی از این‌که اندکی پیشتر از این تاریخ نیز سکه ضرب شده بود. [۷۰] [۷۱] . متصدیان دارالضربها گاه در عیار یا مقدار طلا و نقره ای که در این سکّه‌ها به کار می‌بردند تخلّف می‌کردند و آن‌ها را با فلزات دیگری می‌آمیختند. لذا خلفا نظارت بر ضرب سکه را در برهه های زمانی مختلف بشدت پی می‌گرفتند. [۷۲] وظیفه نظارت بر امر ضرب سکّه و زواید طلا و نقره حاصل از ضرب سکّه برعهده بیت المال بود.

۲۴ - اختیارات متولیان

متولیان بیت المال خود را در برابر بیت المال همچون ولیّ یتیم می‌شمردند. براین اساس، فقیهان اهل سنّت رعایت «غِبْطه» بیت المال را بر متولی بیت المال لازم دانسته‌اند. مثال‌هایی از انواع تصرفات در تعبیرات این فقیهان چنین است: الف) فروش اموال بیت المال در صورتی که مصلحت و ضرورت اقتضا کند؛

ب) اجاره دادن زمین‌های بیت المال [۷۳][۷۴][۷۵]ج) عقد مساقات بر باغ‌های بیت المال [۷۶]

د) وام دادن اموال بیت المال. [۷۷]

منازعات در اموال بیت المال. در صورتی که مسئله بدهکاری یا بستانکاری بیت المال ادعا می‌شده، رسیدگی به این امور برعهده قاضی بوده است؛لذا قضات نوعی اشراف حقوقی بر بیت المال داشته‌اند. در این گونه منازعات نیز قواعد عمومی باب قضاوت جاری می‌شده است.

۲۵ - تصرّف غیرقانونی

فقیهان اهل سنّت درباره تصرفات غیرقانونی در بیت المال، دو حالت مطرح کرده‌اند: حالت اول آن‌که شخص در حقّی که مستحق آن است، بدون اجازه متولی تصرّف کند. در صورتی که سلطان یا متولی بیت المال از ادای حقّ مستحقان امتناع کند و از ایشان کسی بر حق خویش تسلّط یابد، فقیهان اهل سنّت چهار قول اختیار کرده‌اند: ۱) مستحق می‌تواند به همان مقدار که امام از بیت المال به او می‌بخشید تصرّف کند؛

۲) وی حق دارد که هر روز به مقدار مخارج آن روز خود بردارد؛

۳) وی می‌تواند به مقداری که یک سال او را کفایت کند بردارد؛

۴) حق تصرّف در چیزی را ندارد تا آن‌که به او اجازه داده شود.

حالت دوم آن است که شخص در غیر حقّ خود در اموال بیت المال تصرّف کند. در این صورت، نسبت به اموال تصرف شده ضامن شمرده می‌شود. در بین فقیهان اهل سنّت، درباره حدّ زدن بر سارق بیت المال دو رأی وجود دارد. یکی آن‌که سارق بیت المال حدّ نمی‌خورد؛

این رأی را حنفیان و شافعیان و حنبلیان بدان جهت که هر مسلمانی از بیت المال حقّی دارد، اختیار کرده‌اند. دیگر آن‌که دست سارق بیت المال مانند سایر موارد سرقت قطع می‌شود، زیرا اطلاق حکم حدّ سرقت شامل این مورد هم می‌شود،این رأی را مالکیان اختیار کرده‌اند. [۷۸]

۲۶ - بیت المال خاصه

بیت المال خصوصی خلیفه را بیت المال خاصه می‌گفتند که یک مؤسسه مستقل از بیت المال عمومی محسوب می‌شد و درآمدها و مصارف مخصوص به خود داشت. با این حال، به عنوان خزانه احتیاطی دولت نیز شناخته می‌شد. ایجاد این نوع بیت المال به عصر معاویة بن ابی سفیان باز می‌گردد. وی «صَو'افی» (اموال خالصه حاکم مسلمین) را از بیت المال جدا کرد و آن‌ها را ملک خویش قرار داد و پس از فوت، پنجاه میلیون درهم از درآمد زمین‌هایش باقی گذاشت [۷۹][۸۰][۸۱] . عنوان بیت المال خاصه در عصر عباسی استعمال می‌شد. [۸۲]

سازمان اداری بیت المال خاصه از بیت المال عمومی کاملاً جدا بود و معتمدان شخص خلیفه این وظیفه را عهده دار می‌شدند. حساب‌های این دو بیت المال از یکدیگر جدا بود، اما از آن‌جا که سرپرستی هر دو بیت المال با خلیفه بود و او در برابر کسی مسئولیت نداشت گاهی حساب‌هایشان تداخل می‌کرد.

۲۷ - اهمیت

در اوضاع خاص سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، بیت المال خاصه همچون پشتیبان برای بیت المال عمومی عمل می‌کرد، گاه در آن ادغام می‌شد و گاه اموالی به بیت المال عمومی قرض می‌داد.

۲۸ - درآمدها

۲۸.۱ - میراث خلفا

ثروت‌های خلفا، پس از دوران امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، مبالغ زیادی تشکیل می‌داد. معاویه و سایر خلفای بنی امیه میلیون‌ها درهم به جای گذاشتند [۸۳] و عباسیان نیز چنین کردند. قاضی رشید بن زبیر گزارشی از این ثروتهای عظیم ارائه کرده است. [۸۴] جانشین هر خلیفه میراث خلیفه قبل از خود را ـ جز مقدار کمی که به وارثان دیگر می‌رسید ـ برای خود برمی‌داشت و در آن تصرّف می‌کرد.

۲۸.۲ - زمینهای سلطانی

زمینهایی که معاویه برای خود برگزیده بود و جانشینان معاویه نیز بر آن‌ها افزوده بودند به عنوان بیت المال خاصه اداره می‌شد. این زمین‌ها، که خلفای عباسی پس از بنی امیّه تصرفشان کردند، به نام‌های مختلفی خوانده می‌شد. این زمین‌ها و عایدات آن‌ها از درآمدهای بزرگ بیت المال خاصه محسوب می‌شد. در عصر معتضد و مکتفی درآمد این زمین‌ها را در حدود ۶۵ میلیون دینار برآورد کرده‌اند. [۸۵]

ارقام بزرگی از درآمدهای این زمین‌ها را در گزارش‌های زندگی و حکومت سایر خلفا نیز می‌توان یافت. [۸۶] اداره این زمین‌ها برعهده دیوان‌های خاصی بود که به همین منظور تأسیس شده بود.

۲۸.۳ - مصادرات

مصادره اموال کسانی که تخلّف مالی کرده بودند از جمله درآمدهای بیت المال خاصه محسوب می‌شد. در عصر خلیفه دوم، این نوع مصادرات از اموال کارگزاران حکومت انجام می‌شد [۸۷] لکن این اموال به بیت المال عمومی بازمی‌گشت؛ اما با تأسیس بیت المال خاصه این اموال به آن‌جا منتقل می‌شد. طبق معمول، این مصادرات به سبب نارضایی خلیفه از شخص انجام می‌گرفت و درآمد بالایی برای بیت المال فراهم می‌کرد. [۸۸][۸۹]

این اموال در دیوانی خاص به نام «دیوان مصادَرین» ثبت می‌شد [۹۰] و سپس به بیت المال خاصه انتقال می‌یافت.

۲۸.۴ - هدایا

هدایای اختصاصی خلفا، که غالباً فرمانداران و حاکمان ولایات برای خلیفه می‌فرستادند، یکی دیگر از درآمدهای بیت المال خصوصی خلیفه بود. قاضی رشید بن زبیر گزارشی از هدایای گران‌بهای فرمانداران عصرعباسی به خلیفه ارائه کرده است. [۹۱]

۲۹ - مصارف بیت المال خاصه

اموال این بیت المال با نظر مستقیم خلیفه در مخارج وی و خاندان و میهمانانش مصرف می‌شد. نمونه ای از این مخارج که در تاریخ ثبت گردیده عبارت است از: هزینه مراسم، مثلاً در ازدواج هارون الرشید با زُبیده پنجاه میلیون دینار از بیت المال خاصه مصرف شد [۹۲][۹۳]

اعطای صله به خوانندگان و نوازندگان درباری، از جمله پنجاه هزار دینار در زمان هادی عباسی به خواننده وی اسحاق موصلی داده شد [۹۴] هدایا به ندیمه‌ها و خدمتگزاران و کاتبان [۹۵] و دیگر کسانی که خوش خدمتی به خلفا کرده بودند. از دیگر مخارج بیت المال، اموالی بود که هر خلیفه پس از رسیدن به خلافت بین نظامیان تقسیم می‌کرد تا نسبت به خلیفه جدید تمایل پیدا کنند، مثلاً پس از شکست ابن معتز در ۲۹۶، مقتدر هفتصدهزار دینار بین ایشان تقسیم کرد. [۹۶]

منابع

(۱) صالح عبدالسمیع آبی ازهری، جواهرالاکلیل، بیروت (بی تا).

(۲) ابن آدم، الخراج، چاپ احمدمحمد شاکر، قاهره (بی تا).

(۳) ابن اثیر (علی بن محمد)، الکامل فی التاریخ، بیروت ۱۳۸۵ـ۱۳۸۶/ ۱۹۶۵ـ۱۹۶۶.

(۴) ابن اثیر (مبارک بن محمد)، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، چاپ طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، قاهره ۱۳۸۳ـ۱۳۸۵/ ۱۹۶۳ـ۱۹۶۵، چاپ افست بیروت (بی تا).

(۵) ابن جوزی، تاریخ عمر بن الخطاب، چاپ احمد شوحان، دمشق ۱۹۸۷.

(۶) ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون المسمی کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر، ج ۱: المقدمة، بیروت ۱۴۱۳/۱۹۹۲.

(۷) ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت ۱۴۰۵/۱۹۸۵.

(۸) ابن عابدین، ردّالمحتار علی الدرّ المختار، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷.

(۹) ابن عبدربّه، العقد الفرید، ج ۵، چاپ عبدالمجید ترحینی، بیروت ۱۴۰۴/۱۹۸۳.

(۱۰) ابن فراء، الاحکام السلطانیّة، چاپ محمدحامد فقی، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳.

(۱۱) ابن قیم جوزیه، احکام اهل الذمّة، چاپ صبحی صالح، بیروت ۱۹۸۳.

(۱۲) ابن کثیر، البدایة و النهایة فی التاریخ، قاهره ۱۳۵۱/۱۹۳۲.

(۱۳) ابن مماتی، کتاب قوانین الدّواوین، چاپ عزیز سوریال عطیه، قاهره ۱۴۱۱/۱۹۹۱.

(۱۴) سلیمان بن اشعث ابوداود، سنن ابی داود، مصر ۱۳۷۱/۱۹۵۲.

(۱۵) قاسم بن سلام ابوعبید، کتاب الاموال، چاپ محمدخلیل هراس، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸.

(۱۶) یعقوب بن ابراهیم ابویوسف قاضی، کتاب الخراج، بیروت ۱۳۹۹/۱۹۷۹.

(۱۷) صالح احمدعلی، التنظیمات الاجتماعیة و الاقتصادیة فی البصرة فی القرن الاول الهجری، بغداد ۱۹۵۳.

(۱۸) احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، چاپ عبدالله انیس طبّاع و عمر انیس طبّاع، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷.

(۱۹) احمد بن حسین بیهقی، السنن الکبری، حیدرآباد دکن ۱۳۵۶، چاپ افست بیروت (بی تا).

(۲۰) محسن بن علی تنوخی، الفرج بعدالشدة، قاهره (بی تا)، چاپ افست قم ۱۳۶۴ش.

(۲۱) عبدالرحمان جزیری، کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة، استانبول ۱۴۰۴/۱۹۸۴.

(۲۲) قاسم بن علی حریری، مقامات الحریری، بیروت (بی تا)، چاپ افست تهران ۱۳۶۴ش.

(۲۳) روح الله خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، صحیفة نور، تهران ۱۳۶۱ش ـ.

(۲۴) حسین بن محمد دیار بکری، تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس، قاهره ۱۲۸۳/۱۸۶۶.

(۲۵) رشید بن زبیر، کتاب الذخائر و التُحف، چاپ محمد حمیدالله، کویت ۱۹۸۴.

(۲۶) محمد حسین زبیدی، العراق فی العصر البویهی، قاهره ۱۹۶۹.

(۲۷) جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، چاپ حسین مونس، قاهره (بی تا).

(۲۸) عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، قم ۱۳۷۰ش.

(۲۹) علی بن محمد شابشتی، الدیارات، چاپ کورکیس عوّاد، بیروت ۱۴۰۶/۱۹۸۶.

(۳۰) خلیفة بن خیاط شباب، تاریخ خلیفة بن الخیاط، چاپ سهیل زکار، بیروت ۱۴۱۴/۱۹۹۳.

(۳۱) محمد بن احمد شمس الائمه سرخسی، کتاب المبسوط، استانبول ۱۴۰۳/۱۹۸۳.

(۳۲) هلال بن محسن صابی، الوزراء، او، تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء، چاپ حسین زین، بیروت ۱۹۹۰.

(۳۳) محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت (۱۳۸۲ـ۱۳۸۷/ ۱۹۶۲ـ۱۹۶۷).

(۳۴) یوسف غنیمه، الجهیذ و الجهابذة، بغداد ۱۹۴۲.

(۳۵) قدامة بن جعفر، صلة تاریخ الطبری، لیدن ۱۸۹۷.

(۳۶) احمد بن علی قلقشندی، صبح الاعشی، قاهره (۱۳۸۳/۱۹۶۳).

(۳۷) احمد بن علی قلقشندی، مآثر الانافة فی معالم الخلافة، چاپ عبدالستار احمد فراج، کویت ۱۹۶۴، چاپ افست بیروت ۱۹۸۰.

(۳۸) احمدبن احمد قلیوبی، حاشیة القلیوبی علی شرح المنهاج للنووی، مصر (بی تا).

(۳۹) علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة والولایات الدینیة، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰.

(۴۰) آدام متز، الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری، نقله الی العربیة محمد عبدالهادی ابوریده، قاهره ۱۳۷۷/ ۱۹۵۷.

(۴۱) احمد بن محمد مسکویه، کتاب تجارب الامم، چاپ آمدروز، قاهره (بی تا).

(۴۲) مطهر بن طاهر مقدسی، کتاب البدء و التاریخ، چاپ کلمان هوار، پاریس ۱۸۹۹ـ۱۹۱۹، چاپ افست تهران ۱۹۶۲.

(۴۳) حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، قم ۱۴۰۹ـ۱۴۱۱.

(۴۴) احمدبن علی نجاشی، رجال، چاپ موسی شبیری زنجانی، قم ۱۴۰۷.

(۴۵) احمدبن عبدالوهاب نویری، نهایة الارب فی فنون الادب، قاهره (۱۹۲۳ـ۱۹۵۵).

(۴۶) یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت ۱۹۵۵ـ۱۹۵۷.

(۴۷) احمد بن اسحاق یعقوبی، البلدان، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸.

(۴۸) احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، بیروت (بی تا)، چاپ افست قم (بی تا).

(۴۹) احمد رفیق، اوننجی عصرِ هجری ده استانبول حیاتی، استانبول ۱۳۳۳، ص ۱۹، ۲۱۰ـ۲۱۱.

(۵۰)عثمانلی قانون نامه لری، در ملی تتبعلر مجموعه سی، ج ۱، ص ۷۵، ۹۱، ۳۲۱، ۳۴۳.

(۵۱) قانون نامة آل عثمان، در تاریخ عثمانی انجمنی مجموعه سی، تکملة ۱۳۲۹، ص ۲۱، ۵۸، ۷۰ـ۷۱.

(۵۲) عبدالرحمان وفیق، تکالیف قواعدی، ج ۱، استانبول ۱۳۲۸، ص ۶۶ـ۶۸.

(۵۳) (ابن حوقل، کتاب صورة الارض، چاپ کرامرس، لیدن ۱۹۶۷.

(۵۴) ابن خلدون، المقدمة تاریخ العلامة ابن خلدون، تونس ۱۹۸۴).

(۵۵) ابن عذاری، کتاب البیان المغرب، ج ۳، چاپ لوی ـ پرووانسال، پاریس ۱۹۳۰.

(۵۶) (ابن فضل الله عمری، مسالک الابصار فی ممالک الامصار، چاپ فؤاد سزگین، فرانکفورت ۱۴۰۸/۱۹۸۸).

(۵۷) محمد صغیر بن محمد افرانی، نزهة الحادی، چاپ هوداس، (پاریس) ۱۸۸۸.

(۵۸) روض القرطاس، چاپ تورنبرگ.

R Brunschvig, La Berbإrie or sous les H ¤afs ¤ides , II,

Paris ۱۹۴۷, ۶۸-۶۹;

(۵۹) J F P Hopkins, Medieval Muslim government in Barbary , London ۱۹۵۸;.

(۶۰) Ibn Marzu ¦k ¤, Musnad , ed and tr E Lإvi-Provenµal, in Hespإris , ۱۹۲۵;.

(۶۱) E Lإvi-Provenµal, Hist Esp mus III, ۱۳-۱۳۴;.

(۶۲) idem, Sإville mus au XII e siةcle, ۱-۳;.

(۶۳) E Michaux - Bellaire, "Les impots marocains", Archives marocaines , I, ۵۶-۹۶;.

(۶۴) idem, "L'organisation des finances au Maroc", Archives marocaines , XI, ۱۷۱-۲۵۱;.

(۶۵) H Terrasse, Hist du Maroc , Casablanca ۱۹۴۹-۱۹۵۰, passim;.

M Vonderheyden, La

(۶۶) Berbإrie or sous la dynastie des Benoأ'l-Arlab , Paris ۱۹۲۷, ۱۷۰-۱۷۱.

(۶۷) L Fekete, Die Siyaqat-Schrift , I, Budapest ۱۹۵۵, index ;.

(۶۸) Hammer, Des osmanischen Reichs Staatsverfassung und Staatsverwaltung , Vienna ۱۸۱۵, I, ۲۸۹, and index;.

(۶۹) Halil Inalc âk, " Fatih Sultan Mehmed'in Fermanlar â", Bell , no ۴۴ (۱۹۴۷) ;.

(۷۰) Ka ¦nu ¦nna ¦me-i Sult ¤a ¦n i ¦ber Mu ¦ceb-i ـ عrf-i ـ Osma ¦n i ¦, ed R Anhegger and Halil Inalc âk, Ankara ۱۹۵۶;.

(۷۱) P Lemerle and P Wittek, Recherches sur l'histoire et le statut des monastةres athonites sous la domination turque , Archives du droit oriental , III, ۱۹۴۸;.

(۷۲) Lut ¤f ¦âPas ¢h ¢a, A ¦s ¤a ¦fna ¦me , ed and tr R Tschudi, Berlin ۱۹۱۰;.

(۷۳) D'Ohsson, Tableau de l'Empire Ottoman , VII, ۱۳۴, ۲۴۰, ۲۶۰, ۳۱۸;.

(۷۴) Sar °âMeh ¤med Pas ¢h ¢a, Nas ¤a ¦ Ýih ¤al-Wuzara ¦ Ý, ed and tr W L Wright, Princeton ۱۹۳۵;.

(۷۵) A S Tritton, Materials on Muslim education in the MiAges , London ۱۹۵۷;.

Ismail Hakk âUzunµars â¤l â, Osmanl i Devleti

(۷۶) te íkilہt i ndan Kapukulu Ocaklar i , I, Ankara ۱۹۴۳

پانویس

۱. ↑ سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، تاریخ الخلفاء، ج۱، ص۶۴.

۲. ↑ عصقری، خلیفة بن خیاط، تاریخ خلیفة بن الخیاط، ج۱، ص۸۲.

۳. ↑ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة فی التاریخ، ج۸، ص۳۴۵.

۴. ↑ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة فی التاریخ، ج۸، ص۳۵۷.

۵. ↑ ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج۳، ص۴۰۳.

۶. ↑ ابن عبد ربّه، احمد بن محمد، العقد الفرید، ج۵، ص۲۶.

۷. ↑ عصقری، خلیفة بن خیاط، تاریخ خلیفة بن الخیاط، ج۱، ص۱۱۲.

۸. ↑ ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، تاریخ عمر بن الخطاب، ج۱، ص۱۲۷، دمشق ۱۹۸۷.

۹. ↑ ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج۳، ص۴۰۳.

۱۰. ↑ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة فی التاریخ، ج۸، ص۳۴۵.

۱۱. ↑ قلقشندی، احمد بن علی، مآثر الإنافة فی معالم الخلافة، ج۱، ص۸۹.

۱۲. ↑ ابن عبد ربّه، احمد بن محمد، العقد الفرید، ج۵، ص۳۷.

۱۳. ↑ عصقری، خلیفة بن خیاط، تاریخ خلیفة بن الخیاط، ج۱، ص۱۳۳.

۱۴. ↑ محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک، ج۴، ص۴۲۲، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت (۱۳۸۲ـ۱۳۸۷/ ۱۹۶۲ـ۱۹۶۷).

۱۵. ↑ ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج۳، ص۱۸۷.

۱۶. ↑ طبری، محمدبن جریر، تاریخ الطبری، ج۵، ص۱۵۶.

۱۷. ↑ نجاشی، احمد بن علی، رجال، ج۱، ص۴.

۱۸. ↑ قلفشندی، احمد بن علی، صبح الاعشی، ج۵، ص۴۳۸.

۱۹. ↑ آدام متز، الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری، ج۱، ص۱۳۱ـ۱۳۲، نقله الی العربیة محمد عبد الهادی ابو ریده، قاهرۃ، ۱۳۷۷/ ۱۹۵۷.

۲۰. ↑ ابن مماتی، اسعد بن مهذب، کتاب قوانین الدّواوین، ج۱، ص۳۰۱ـ۳۰۵، چاپ عزیز سوریال عطیة، قاهرۃ، ۱۴۱۱/۱۹۹۱.

۲۱. ↑ قاسم بن علی حریری، مقامات الحریری، ج۱، ص۱۷۵ـ۱۷۶، بیروت (بی تا)، چاپ افست تهران ۱۳۶۴ش.

۲۲. ↑ نویری، احمد بن عبد الوهاب، نهایة الارب فی فنون الادب، ج۸، ص۱۹۹.

۲۳. ↑ بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ج۱، ص۱۹۲.

۲۴. ↑ ماوردی، علی بن محمد، الاحکام السلطانیة والولایات الدینیة، ج۱، ص۳۴۱، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰.

۲۵. ↑ ابن قیم جوزیة، محمد بن ابی بکر، احکام اهل الذمّة، ج۱، ص۴۶۵.

۲۶. ↑ قدامة بن جعفر، صلة تاریخ الطبری، ج۱، ص۱۲۵، لیدن ۱۸۹۷.

۲۷. ↑ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۳، ص۲۵۵، بیروت ۱۴۰۵/۱۹۸۵.

۲۸. ↑ آدام متز، الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری، ج۱، ص۱۳۰، نقله الی العربیة محمد عبدالهادی ابوریده، قاهره ۱۳۷۷/ ۱۹۵۷.

۲۹. ↑ ابن خلدون ، المقدمة تاریخ العلامة ابن خلدون ،ج ۱، ص ۲۸۱، تونس ۱۹۸۴

۳۰. ↑ ابن عذاری، کتاب البیان المغرب، ج۳، ص۹۸، ج ۳، چاپ لوی ـ پرووانسال، پاریس ۱۹۳۰.

۳۱. ↑ (ابن حوقل، کتاب صورة الارض، ج۱، ص۹۷، چاپ کرامرس، لیدن ۱۹۶۷.

۳۲. ↑ روض القرطاس، چاپ تورنبرگ، ج۱، ص۱۲۶.

۳۳. ↑ روض القرطاس، چاپ تورنبرگ، ج۱، ص۱۷۴.

۳۴. ↑ محمد صغیر بن محمد افرانی، نزهة الحادی، ج۱، ص۳۸ـ۴۰، چاپ هوداس، (پاریس) ۱۸۸۸.

۳۵. ↑ سلیمان بن اشعث ابوداود، سنن ابی داود، ج۲، ص۱۵۱، مصر ۱۳۷۱/۱۹۵۲.

۳۶. ↑ ابن اثیر، النهایة، ج ۳، ص ۲۳۹، ابن اثیر (مبارک بن محمد)، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، چاپ طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، قاهره ۱۳۸۳ـ۱۳۸۵/ ۱۹۶۳ـ۱۹۶۵، چاپ افست بیروت (بی تا)

۳۷. ↑ بیهقی، ج ۹، ص ۲۱۰، احمد بن حسین بیهقی، السنن الکبری، حیدرآباد دکن ۱۳۵۶، چاپ افست بیروت (بی تا)

۳۸. ↑ ابویوسف قاضی، ص ۱۳۵، یعقوب بن ابراهیم ابویوسف قاضی، کتاب الخراج، بیروت ۱۳۹۹/۱۹۷۹

۳۹. ↑ ابن آدم، ص ۱۶۲، ابن آدم، الخراج، چاپ احمدمحمد شاکر، قاهره (بی تا)

۴۰. ↑ ابوعبید، ص ۶۳۶، قاسم بن سلام ابوعبید، کتاب الاموال، چاپ محمدخلیل هراس، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸

۴۱. ↑ حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج۴، ص۲۸۷، قم ۱۴۰۹ـ۱۴۱۱.

۴۲. ↑ حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج۴، ص۲۹۰، قم ۱۴۰۹ـ۱۴۱۱.

۴۳. ↑ حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج۴، ص۲۹۴، قم ۱۴۰۹ـ۱۴۱۱.

۴۴. ↑ امام خمینی، ج ۲۰، ص ۱۶۵، روح الله خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، صحیفة نور، تهران ۱۳۶۱ش ـ

۴۵. ↑ احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ج۱، ص۴۱۵، چاپ عبدالله انیس طبّاع و عمر انیس طبّاع، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷.

۴۶. ↑ طبری، ج ۷، ص ۶۵۳، محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت (۱۳۸۲ـ۱۳۸۷/ ۱۹۶۲ـ۱۹۶۷)

۴۷. ↑ احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۳۳۹، بیروت (بی تا)، چاپ افست قم (بی تا).

۴۸. ↑ احمد بن اسحاق یعقوبی، البلدان، ج۱، ص۱۵، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸.

۴۹. ↑ احمد بن اسحاق یعقوبی، البلدان، ج۱، ص۲۵، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸.

۵۰. ↑ احمد بن اسحاق یعقوبی، البلدان، ج۱، ص۳۳، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸.

۵۱. ↑ علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة والولایات الدینیة، ج۱، ص۳۵۵، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰.

۵۲. ↑ ابن فراء، ص ۲۵۲ـ۲۵۳، ابن فراء، الاحکام السلطانیّة، چاپ محمدحامد فقی، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳

۵۳. ↑ ابن عابدین، ردّالمحتار علی الدرّ المختار، ج۵، ص۴۱۳، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷.

۵۴. ↑ ، یعقوب بن ابراهیم ابویوسف قاضی، ج۱، ص۱۴۴و ۱۹۶، کتاب الخراج، بیروت ۱۳۹۹/۱۹۷۹.

۵۵. ↑ ابوعبید، ص ۵۷، قاسم بن سلام ابوعبید، کتاب الاموال، چاپ محمدخلیل هراس، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸

۵۶. ↑ احمدبن احمد قلیوبی، حاشیة القلیوبی علی شرح المنهاج للنووی، ج۳، ص۹۵، مصر (بی تا).

۵۷. ↑ علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة والولایات الدینیة، ج۱، ص۳۵۶، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰.

۵۸. ↑ ابن فراء، ص ۲۵۳، ابن فراء، الاحکام السلطانیّة، چاپ محمدحامد فقی، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳

۵۹. ↑ آبی ازهری، ج ۱، ص ۲۶۰، صالح عبدالسمیع آبی ازهری، جواهرالاکلیل، بیروت (بی تا)

۶۰. ↑ علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة والولایات الدینیة، ج۱، ص۳۵۵ـ۳۵۶، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰.

۶۱. ↑ ابن فراء، ص ۲۵۲، ابن فراء، الاحکام السلطانیّة، چاپ محمدحامد فقی، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳

۶۲. ↑ محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک، ج۴، ص۲۲۱، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت (۱۳۸۲ـ۱۳۸۷/ ۱۹۶۲ـ۱۹۶۷).

۶۳. ↑ صالح احمدعلی، التنظیمات الاجتماعیة و الاقتصادیة فی البصرة فی القرن الاول الهجری، ج۱، ص۲۵۵، بغداد ۱۹۵۳.

۶۴. ↑ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج۳، ص۲۷۴، بیروت ۱۹۵۵۱۹۵۷.

۶۵. ↑ محسن بن علی تنوخی، الفرج بعدالشدة، ج۱، ص۹۵، قاهره (بی تا)، چاپ افست قم ۱۳۶۴ش.

۶۶. ↑ غنیمه، ص ۲۴۶، یوسف غنیمه، الجهیذ و الجهابذة، بغداد ۱۹۴۲

۶۷. ↑ محمد بن احمد شمس الائمه سرخسی، کتاب المبسوط، ج۱۴، ص۳۷، استانبول ۱۴۰۳/۱۹۸۳.

۶۸. ↑ محمد حسین زبیدی، العراق فی العصر البویهی، ج۱، ص۲۲۳، قاهره ۱۹۶۹.

۶۹. ↑ احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۱۵۴، بیروت (بی تا)، چاپ افست قم (بی تا).

۷۰. ↑ علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة والولایات الدینیة، ج۱، ص۲۷۴، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰.

۷۱. ↑ ابن فراء، ص ۱۸۰ـ۱۸۱، ابن فراء، الاحکام السلطانیّة، چاپ محمدحامد فقی، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳

۷۲. ↑ احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ج۱، ص۶۵۷ـ۶۵۸، چاپ عبدالله انیس طبّاع و عمر انیس طبّاع، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷.

۷۳. ↑ ابن عابدین، ردّالمحتار علی الدرّ المختار، ج۳، ص۲۵۵، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷.

۷۴. ↑ ابن عابدین، ردّالمحتار علی الدرّ المختار، ج۳، ص۲۵۸، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷.

۷۵. ↑ ابن عابدین، ردّالمحتار علی الدرّ المختار، ج۳، ص۳۹۷، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷.

۷۶. ↑ احمدبن احمد قلیوبی، حاشیة القلیوبی علی شرح المنهاج للنووی، ج۳، ص۶۱، مصر (بی تا).

۷۷. ↑ ابن اثیر (علی بن محمد)، الکامل فی التاریخ، ج۳، ص۳۱، بیروت ۱۳۸۵ـ۱۳۸۶/ ۱۹۶۵ـ۱۹۶۶.

۷۸. ↑ عبدالرحمان جزیری، کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة، ج۵، ص۱۸۵، استانبول ۱۴۰۴/۱۹۸۴.

۷۹. ↑ احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۲۱۸، بیروت (بی تا)، چاپ افست قم (بی تا).

۸۰. ↑ احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۲۳۴، بیروت (بی تا)، چاپ افست قم (بی تا).

۸۱. ↑ مقدسی، ج ۶، ص ۶، مطهر بن طاهر مقدسی، کتاب البدء و التاریخ، چاپ کلمان هوار، پاریس ۱۸۹۹ـ۱۹۱۹، چاپ افست تهران ۱۹۶۲

۸۲. ↑ محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک، ج۸، ص۲۲۱، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت (۱۳۸۲ـ۱۳۸۷/ ۱۹۶۲ـ۱۹۶۷).

۸۳. ↑ مطهر بن طاهر مقدسی، کتاب البدء و التاریخ، ج۶، ص۶، چاپ کلمان هوار، پاریس ۱۸۹۹ـ۱۹۱۹، چاپ افست تهران ۱۹۶۲.

۸۴. ↑ رشید بن زبیر، کتاب الذخائر و التُحف، ج۱، ص۲۱۳ـ۲۱۸، چاپ محمد حمیدالله، کویت ۱۹۸۴.

۸۵. ↑ احمد بن محمد مسکویه، کتاب تجارب الامم، ج۱، ص۲۴۰، چاپ آمدروز، قاهره (بی تا).

۸۶. ↑ جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، ج۲، ص۱۱۵ـ۱۱۶، چاپ حسین مونس، قاهره (بی تا).

۸۷. ↑ عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، ج۱، ص۱۴۱، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، قم ۱۳۷۰ش.

۸۸. ↑ احمد بن محمد مسکویه، کتاب تجارب الامم، ج۱، ص۱۵۳، چاپ آمدروز، قاهره (بی تا).

۸۹. ↑ احمد بن محمد مسکویه، کتاب تجارب الامم، ج۱، ص۲۳۹ـ۲۴۰، چاپ آمدروز، قاهره (بی تا).

۹۰. ↑ احمد بن محمد مسکویه، کتاب تجارب الامم، ج۱، ص۱۵۴، چاپ آمدروز، قاهره (بی تا).

۹۱. ↑ رشید بن زبیر، کتاب الذخائر و التُحف، ج۱، ص۳۶ـ۳۹، چاپ محمد حمیدالله، کویت ۱۹۸۴.

۹۲. ↑ رشید بن زبیر، کتاب الذخائر و التُحف، ج۱، ص۹۲، چاپ محمد حمیدالله، کویت ۱۹۸۴.

۹۳. ↑ شابشتی، ص ۱۵۷، علی بن محمد شابشتی، الدیارات، چاپ کورکیس عوّاد، بیروت ۱۴۰۶/۱۹۸۶

۹۴. ↑ محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک، ج۸، ص۲۲۰، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت (۱۳۸۲ـ۱۳۸۷/ ۱۹۶۲ـ۱۹۶۷).

۹۵. ↑ ابن اثیر (علی بن محمد)، الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۱۰۵ـ۱۰۶، بیروت ۱۳۸۵ـ۱۳۸۶/ ۱۹۶۵ـ۱۹۶۶.

۹۶. ↑ هلال بن محسن صابی، الوزراء، ج۱، ص۷۱، او، تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء، چاپ حسین زین، بیروت ۱۹۹۰.

منبع

دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، برگرفته از مقاله «بیت المال»، شماره۲۳۷۸.

### ویکی فقه 3

مقاله در این سایت

https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE%DA%86%D9%87\_%D8%A8%DB%8C%D8%AA%E2%80%8C%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84?hilight=%22%D8%A8%DB%8C%D8%AA+%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84%22

تاریخچه بیت‌المال

بیت المال ، اصطلاحی در فقه و نام یکی از نهادهای دولت اسلامی می‌باشد.

فهرست مندرجات

۱ - معنا

۲ - نحوه شکل‌گیری

۳ - مأخذ درآمدی

۳.۱ - غنائم

۳.۲ - جزیه و زکات

۴ - زمان ابوبکر

۵ - دوره عمر بن خطاب

۶ - دوره عثمان

۷ - دوره امیر المؤمنین علی(علیه السلام)

۸ - فهرست منابع

۹ - پانویس

۱۰ - منبع

۱ - معنا

این واژه در لغت به مکان حفاظت از اموال ، اعم از عمومی و خصوصی، اطلاق می‌شود؛ اما در اصطلاح، تعبیر «بیت مال المسلمین» در صدر اسلام برای مکانی که در آن اموال عمومی و منقول دولت اسلامی به کار می‌رفت، سپس تعبیر «بیت المال» جانشین آن شد و همان معنی را افاده کرد. بتدریج، بر «اموال عمومی مسلمانان » نیز همین لفظ اطلاق شد که مشتمل بود بر وجه نقد، اشیای منقول، اراضی و غیر این‌ها. مراد از مال عمومی، هر مالی است که در سرزمین اسلامی ملک همه مسلمانان شمرده شود. [۱][۲]

پس از تأسیس نهاد بیت المال و برقراری دیوان‌های اداری، بیت المال به صورت مؤسسه مالی ناظر بر درآمدها و مصارف دولت اسلامی درآمد و از آن پس نیز، همان مالیه نظام اسلامی بود.

۲ - نحوه شکل‌گیری

جزیره العرب قبل از اسلام دولت واحد و نظام مالی خاص نداشت و نظام و عرف قبیله‌ای بر آن منطقه حاکم بود. پس از انتشار دعوت اسلام و پیشرفت آن، پیامبر صلّی اللّه علیه وآله وسلّم به سازماندهی و تنظیم شئون اداری ـ مالی حکومت اسلامی پرداخت.

۳ - مأخذ درآمدی

۳.۱ - غنائم

اولین درآمدهای این حکومت غنایمی بود که در غزوات به دست مسلمانان می‌افتاد و به دستور پیامبراکرم بین همه مسلمانان تقسیم می‌شد، که از آن جمله بود غنایم غزوه بدر و غزوه بَنی قَینُقاع . در زمین‌های بنی نضیر، اولین غنایم غیرمنقول بود که در سال چهارم در اختیار مسلمانان قرار گرفت و بین مهاجران تقسیم شد. سپس در سال هفتم هجری، اهل فدک با پیامبر نسبت به سرزمین‌هایشان مصالحه کردند؛ نصف آن به عنوان « فیء » به شخص پیامبر رسید و نیمه دیگر بین مسلمانان تقسیم شد.

۳.۲ - جزیه و زکات

علاوه بر غنایم، جزیه و زکات نیز جزو درآمدهای دولت اسلامی بود و پیامبر صلّی اللّه علیه وآله وسلّم در تمام این موارد آن‌ها را تقسیم می‌کرد و به متصدیان گردآوری زکات نیز امر می‌فرمود که زکات را بین مستحقّان تقسیم کنند. لذا در آن عصر اموال زیادی گرد نمی‌آمد که نیاز به حفظ و محاسبه داشته باشد.

۴ - زمان ابوبکر

پس از سال سیزدهم، فتوحات گسترده مسلمانان اموال منقول و غیرمنقول بسیاری نصیب ایشان کرد. این امر مقتضی وجود مرکزی برای حفظ اموال و دستگاهی برای رسیدگی به آن‌ها بود. بنیان بیت المال رسمی حکومتی در زمان ابوبکر نهاده شد. [۳] در برخی متون تاریخی آورده‌اند که ابوبکر، عمر بن خطاب را متولّی بیت المال خود کرده بود. [۴]

۵ - دوره عمر بن خطاب

در عصر خلیفه دوم، با گسترش فتوحات مسلمانان ، نیاز به ساماندهی و اصلاح اداری ـ مالی نظام حکومت بیش‌تر بروز کرد. اولین مشکل خلیفه حفظ و اداره زمین‌هایی بود که مسلمانان فتح کرده بودند. وی پس از مشورت با «اهل حلّ و عقد»، اصل زمین‌ها را ملک عمومی مسلمانان اعلام و برای محصول زمین‌ها خراج مقرر کرد. بر کسانی هم که در این زمین‌ها می‌زیستند جزیه وضع کرد. وی زیر تأثیر نظام مالی ساسانیان ، امر به تعیین مساحت زمین‌ها و وضع خراج بر هر جریب زمین داد. جزیه افراد را نیز با توجه به طبقه اجتماعی و قدرت مالی در سه طبقه تعیین کرد. بعلاوه، با تأسیس دیوان که در سال بیست هجری از آن فراغت یافت، درآمدها و مخارج حکومت و کارگزاران و صاحبان حقوق از بیت المال را معین و مضبوط کرد [۵][۶][۷] در عصر عمر، محلی از مسجد به عنوان بیت المال درنظر گرفته شد و خلیفه چند تن از اصحاب را مأمور حفاظت و بیتوته در آن کرد. [۸]

۶ - دوره عثمان

در دوره عثمان ، برخلاف دوره دو خلیفه اوّل، اطرافیان خلیفه و بویژه افراد خاندان اموی از اموال بیت المال ثروتمند شدند و همین امر سبب اعتراض مسلمانان شد. [۹][۱۰]

۷ - دوره امیر المؤمنین علی(علیه السلام)

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سیره پیامبر اکرم در مساوی دانستن مردم در برخورداری از اموال عمومی و نیز تقسیم فوری این اموال احیا شد. ایشان مکان بیت المال را پس از تقسیم اموال جاروب می‌کرد و در آن نماز می‌خواند [۱۱][۱۲][۱۳][۱۴] در دوره‌های بعد، بیت المال نقش مالیه و خزانه دولت را داشت تا این‌که در قرون متأخر جای خود را به وزارت‌های دارایی و خزانه دولت داد.

فهرست منابع

(۱) علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة والولایات الدینیة، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰.

(۲) ابن فراء، الاحکام السلطانیّة، چاپ محمدحامد فقی، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳.

(۳) عمروبن بحر جاحظ، رسائل الجاحظ، قاهره ۱۳۵۲/۱۹۳۳.

(۴) عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، قم ۱۳۷۰ش.

(۵) محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت (۱۳۸۲ـ۱۳۸۷/ ۱۹۶۲ـ۱۹۶۷).

(۶) احمدبن علی قلقشندی، صبح الاعشی، قاهره (۱۳۸۳/۱۹۶۳).

(۷) ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون المسمی کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر، ج ۱: المقدمة، بیروت ۱۴۱۳/۱۹۹۲.

(۸) محمدباقربن محمدتقی مجلسی، بحارالانوار، بیروت ۱۴۰۳/ ۱۹۸۳.

(۹) احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، چاپ عبدالله انیس طبّاع و عمر انیس طبّاع، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷؛

(۱۰) ابن وردی ، تاریخ ابن الوردی ، نجف ۱۳۸۹/۱۹۶۹؛

(۱۱)احمدبن اسحاق یعقوبی ، البلدان ، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸؛

پانویس

۱. ↑ علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة والولایات الدینیة، ج۱، ص۳۵۴، بیروت ۱۴۱۰/۱۹۹۰.

۲. ↑ ابن فراء، الاحکام السلطانیّة، ج۱، ص۲۵۱، چاپ محمدحامد فقی، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳.

۳. ↑ عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، ج۱، ص۷۹، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، قم ۱۳۷۰ش.

۴. ↑ احمدبن علی قلقشندی، صبح الاعشی، ج۱، ص۴۱۳، قاهره (۱۳۸۳/۱۹۶۳).

۵. ↑ احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ج۱، ص۶۳۱ـ۶۳۲، چاپ عبدالله انیس طبّاع و عمر انیس طبّاع، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷.

۶. ↑ احمد بن اسحاق یعقوبی ، البلدان ،تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۳، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸.

۷. ↑ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون المسمی کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر، ج۱، ص۲۵۶، ج ۱: المقدمة، بیروت ۱۴۱۳/۱۹۹۲.

۸. ↑ محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک، ج۴، ص۱۳۵، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت (۱۳۸۲ـ۱۳۸۷/ ۱۹۶۲ـ۱۹۶۷).

۹. ↑ محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الامم و الملوک، ج۴، ص۲۲۶، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت (۱۳۸۲ـ۱۳۸۷/ ۱۹۶۲ـ۱۹۶۷).

۱۰. ↑ عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، ج۱، ص۱۵۶، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، قم ۱۳۷۰ش.

۱۱. ↑ عمروبن بحر جاحظ، رسائل الجاحظ، ج۱، ص۲۴۲، قاهره ۱۳۵۲/۱۹۳۳.

۱۲. ↑ ابن وردی ، تاریخ ابن الوردی ، ج ۱، ص ۲۲۱،نجف ۱۳۸۹/۱۹۶۹.

۱۳. ↑ عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، ج۱، ص۱۸۰، چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید، قم ۱۳۷۰ش.

۱۴. ↑ محمدباقربن محمدتقی مجلسی، بحارالانوار، ج۴۱، ص۱۱۳، بیروت ۱۴۰۳/ ۱۹۸۳.

منبع

دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، برگرفته از مقاله «بیت المال»، شماره۲۳۷۸.

### امامت پدیا (دانشنامه امامت و ولایت)

مقاله بیت المال در این سایت

https://fa.imamatpedia.com/wiki/%D8%A8%DB%8C%D8%AA\_%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

بیت المال

بیت المال از چند منظر متفاوت، بررسی می‌شود: بیت المال در قرآن - بیت المال در حدیث - بیت المال در نهج البلاغه - بیت المال در معارف دعا و زیارات - بیت المال در کلام اسلامی - بیت المال در اخلاق اسلامی - بیت المال در فقه سیاسی - بیت المال در معارف و سیره نبوی - بیت المال در معارف و سیره علوی

خانه ثروت، خزانه دولت و حکومت، محلّی که اموال عمومی و مالیات‌ها و خراج و غنایم جنگی و زکات در آنجا نگهداری می‌‌شود و زیر نظر والی مسلمین یا دولت اسلامی به مصارف عمومی می‌رسد. بیت المال به خود آن اموال عمومی هم گفته می‌شود. همه افراد جامعه در بیت المال سهم دارند و باید در راه مصالح عمومی خرج شود و کسی حق برداشت شخصی یا بیش از حقّ و سهم خود از آن ندارد. بیت المال باید در اختیار کسانی امین و باتقوا باشد تا از حیف و میل و ضایع ساختن و هدر دادن آن جلوگیری کنند. از این رو خیانت و دزدی از بیت المال، از بدترین گناهان است. امیرالمؤمنین (ع) در تعدادی از نامه‌های خود در نهج البلاغه خطاب به والیان و استانداران و خزانه‌داران حکومتی توصیه کرده است که در حفظ بیت المال کوشا باشند و آن را ملک شخصی خود و اطرافیان نپندارند[۱].

مقدمه

بیت المال در گذشته عنوانی برای دارایی‌های دولت اسلامی و مکانی بود که بخش منقول دارایی‌های دولت در آن مکان نگه‌داری می‌شد تا مطابق با قوانین خاصی به مصرف برسد. این اصطلاح امروزه در مفهومی عام به اموال و املاک و درآمدها و دارایی‌های دولتی اطلاق می‌شود. بیت المال در دولت اسلامی از منابع متعددی به‌دست می‌آید که عبارت‌ند از: زکات، خمس، انفال، فیء، جزیه و خراج. افزون بر این، کفارات، اموال پیدا شده که صاحب آن مشخص نیست (لقطه) و نیز اموال مجهول المالک، تعاونی‌های مستحبی و قرض الحسنه و... پشتوانه‌های بیت المال به‌شمار می‌آیند. گرچه آغاز به‌کارگیری واژه بیت‌المال در دولت اسلامی مربوط به زمان پیامبر اکرم (ص) است، اما در طول تاریخ بشر، به‌ویژه حکومت پیامبران الهی، هرجا موضوع تعاون و همکاری اقتصادی مطرح بوده، برنامه و قوانینی برای امر تعاون اجتماعی و رفع نیاز حاجتمندان تدارک دیده شده است. خداوند در قرآن کریم در مورد حضرت اسماعیل (ع) می‌فرماید که کسان خویش را به نماز و زکات فرمان می‌داد[۲]. در روایات نیز مطرح است که حضرت ابراهیم (ع) نخستین کسی بود که خمس اموال خود را به مصرف نیازمندان می‌رساند. پیامبر اکرم (ص) گردآوری زکات و مصرف آن‌را از محل خانه خویش انجام می‌داد. در منطق اسلام، بیت‌المال اموال همه مسلمین است و باید برای منفعت همه آنها مصرف شود. از این‌رو امام علی (ع) در آغاز دوران خلافت خویش فرمود: بیت‌المال مسلمین را اگر بهای کنیزان یا کابین (مهریه) زنان خود کرده باشید از شما بازمی‌ستانم و به جایگاه اصلی خود بازمی‌گردانم[۳][۴].

تأسیس مکانی خاص به‌عنوان بیت‌المال را مربوط به دوران خلیفه اول می‌دانند، چنان‌که او خود از بیت‌المال حقوق دریافت می‌کرد. در دوران خلیفه دوم، بیت‌المال به‌عنوان نهادی مستقل پدید آمد. در دوران خلیفه سوم، بیت‌المال در مدینه مستقر و متصدی آن در امر مصرف آن مبسوط الید بود. در زمان امام علی (ع) گرچه مکانی برای نگه‌داری بیت‌المال پیش‌بینی شده بد، اما سیره امام بر آن بود که اموال رسیده را به سرعت میان مسلمین تقسیم می‌کرد. حفظ و حراست و رعایت عدالت در مصرف بیت‌المال از مهم‌ترین اصولی بود که امام علی (ع) بر آن پای می‌فشرد و اهتمام ویژه‌ای به توزیع درآمدهای دولتی بر اساس عدل و احسان داشت. از این‌رو در سیاست‌های کلی خود اهداف خاصی را دنبال می‌کرد:

کوشش در آبادانی زمین و افزایش قدرت اقتصادی دولت اسلامی[۵]؛

تدوین شیوه‌نامه و کیفیت گردآوری و حفاظت از بیت‌المال[۶]؛

دقت در نصب مسئولین بیت المال[۷]؛

تقسیم مساوی بیت المال بین آحاد جامعه و جلوگیری از تبعیض[۸]؛

دقت در حفظ بیت‌المال و نظارت دقیق بر عملکرد مسئولین بیت‌المال[۹]؛ برخورد قاطع با سوءاستفاده‌کنندگان از بیت‌المال[۱۰][۱۱].

منابع

13681048.jpg دین‌پرور، سیدجمال‌الدین، دانشنامه نهج البلاغه ج۱

13681040.jpg محدثی، جواد، فرهنگ‌نامه دینی

پانویس

1. محدثی، جواد، فرهنگ‌نامه دینی، ص۴۸.
2. ﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴾؛ سوره مریم، آیه ۵۵
3. "وَ اللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ، لَرَدَدْتُه"؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۵.
4. دین‌پرور، سید حسین، دانشنامه نهج البلاغه، ج۱، ص 180.
5. نهج البلاغه، نامه ۵۳
6. نهج البلاغه، نامه ۲۵
7. نهج البلاغه، نامه ۵۳
8. نهج البلاغه، خطبه ۱۵
9. نامه‌های ۲۰ و ۵۳
10. نهج البلاغه، نامه ۲۰
11. دین‌پرور، سید حسین، دانشنامه نهج البلاغه، ج۱، ص ۱۸۰- ۱۸۱.

### ویکی اهل بیت علهیم السلام (دانشنامه اسلامی )

مقاله بیت المال در سایت ذیل

https://wiki.ahlolbait.com/%D8%A8%DB%8C%D8%AA\_%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

بیت المال

بیت المال، اصطلاحی در فقه و نام یکی از نهادهای تاریخی دولت اسلامی است.[۱] اما امروز در زبان فارسی بیت المال به معنی هر مالی است که همه مردم در آن سهم دارند و غالباً به اموال دولتی گفته می‌شود.[۲]

محتویات

۱ پیشینه لغت بیت المال

۲ سرنوشت بیت المال در طول تاریخ اسلام

۳ منابع بیت المال[۳]

۳.۱ منابع نوع اوّل

۳.۲ منابع نوع دوم

۴ مصارف بیت المال[۴]

۴.۱ مصارف منابع نوع اول

۴.۲ مصارف منابع نوع دوم

۴.۳ متولی بیت المال

۵ پانویس

۶ منابع

۷ پیوندها

پیشینه لغت بیت المال

این واژه در لغت به مکان حفاظت از اموال، اعم از عمومی و خصوصی اطلاق می شود؛ اما در اصطلاح، تعبیر «بیت مال المسلمین» در صدر اسلام برای مکانی که در آن اموال عمومی و منقول دولت اسلامی بکار می رفت، سپس تعبیر «بیت المال» جانشین آن شد و همان معنی را افاده کرد. به تدریج بر «اموال عمومی مسلمانان» نیز همین لفظ اطلاق شد که مشتمل بود بر وجه نقد، اشیای منقول، اراضی و غیر این ها. مراد از مال عمومی، هر مالی است که در سرزمین اسلامی ملک همه مسلمانان شمرده شود.

پس از تأسیس نهاد بیت المال و برقراری دیوانهای اداری، بیت المال به صورت مؤسسة مالی ناظر بر درآمدها و مصارف دولت اسلامی درآمد و از آن پس نیز، همان مالیة نظام اسلامی بود.[۱]

سرنوشت بیت المال در طول تاریخ اسلام

در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان سازمان مالی بسیار ساده ای داشتند و درآمد آنان تنها زکات انصار توانگر بود و نیز غنائم اندکی که در جنگ با قبایل کفار بدست می‌آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله غنایمی را که در جنگ‌ها گرفته می‌شد در همان میدان جنگ یا در مدینه بین جنگجویان تقسیم می‌فرمود. بنیاد بیت المال پس از نزول آیه غنیمت (آیه خمس) (آیه 40 سوره انفال) گذاشته شد؛ یعنی زمانی که مقرر گردید یک‌ پنجم از غنائم جنگ‌ها و نیز یک‌ پنجم از اموال مازاد اشخاص به پیامبر واگذار گردد. با این همه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چیزی از بیت المال را برای خود نیاندوخت.

نهادن مال مسلمانان در خزانه‌ای که بیت المال نام گرفت، از هنگامی آغاز گردید که مسلمانان فتوحات عراق و ایران را آغاز کردند. در این هنگام درآمدهای تازه‌ای شامل خراج، جزیه، فیء، عشر بر درآمدهای پیش افزوده شد و اموال فراوانی به مدینه سرازیر شد. از آن هنگام جامعه اسلامی رسماً دارای خزانه دولتی شد.

هنگامی که عثمان به خلافت رسید، دست خویشان خود به ویژه بنی امیه را در دست‌یازی به بیت المال مسلمانان باز گذاشت و از بیت المال به آنها بخشش‌های بی‌حساب کرد.

پس از عثمان، حضرت علی علیه السلام که در خلافت خود می‌کوشید در زمینه مالی نیز سنت پیامبر را زنده کند و به اوضاع مالی مسلمانان و بیت المال سامان بخشد، با مخالفت شدید قریش مواجه شد و دچار نخستین درگیری و جنگ‌های درونی شد.

با این همه، خود او به هیچ وجه از بیت المال استفاده نکرد و از آن فقط برای عمران و آبادی بلاد اسلامی و کمک به فقرای مسلمانان بهره جست. علی علیه السلام بیت المال را به طور مساوی بین همه مسلمانان از عرب و عجم، سیاه و سفید، مهاجران و انصار تقسیم می‌فرمود. ولی پس از شهادت امام علی علیه السلام و روی کار آمدن امپراتوری معاویه در شام، بیت المال مسلمین به سرنوشت قبل از روی کار آمدن امام علی علیه السلام دچار شد.[۱]

در دوره عباسیان نظام کاملی برای بیت المال تدوین و سمت هایی در نظر گرفته شد که پس از این دوره نیز تا مدت ها برقرار بود.[۲]

منابع بیت المال[۳] منابع بیت المال دو نوع است:

منابعی که در شرع، مصارف خاصی برای آن تعیین نشده است.

منابعی که مصارف خاصّی برای آن تعیین شده است.

منابع نوع اوّل

این نوع منابع نیز دو گونه است:

منابعی که متعلق به عموم مسلمانان است و در مصالح عمومی آنان صرف می‌شود. این منابع عبارتند از: اخراج و مقاسمه (درآمد حاصل از زمین‌های فتح شده با قهر و غلبه)، جزیه، سهم سبیل اللّه از زکات، اموالی که وصیت شده در امور خیریه صرف گردد و غیر آنها از چیزهایی که به عموم مسلمانان تعلق دارد.

منابعی که به لحاظ منصب رسالت یا امامت، ملک رسول خدا صلی اللّه علیه و آله‌ یا امامان علیهم السّلام است و درآمد حاصل از آن‌ها در اختیار آنان قرار می‌گیرد تا هرگونه صلاح بدانند هزینه کنند. این نوع منابع عبارتند از: انفال و سهم امام علیه السّلام از خمس.

منابع نوع دوم

این نوع منابع عبارتند از زکات - جز سهم سبیل اللّه - و سهم سادات از خمس.

مصارف بیت المال[۴] از آنچه در منابع بیت المال گفته شد، روشن می‌شود که مصارف آن نیز - بر حسب نوع منابع از حیث عمومیت و خصوصیت - متفاوت است.

مصارف منابع نوع اول

منابعی که به عموم تعلق دارد، در مصالح مسلمانان اعمّ از فرهنگی، سیاسی و غیر آن صرف می‌شود و منابعی که به امام علیه السّلام تعلّق دارد طبق نظر و صلاحدید ایشان به مصرف می‌رسد.

مصارف منابع نوع دوم

مصارف منابع نوع دوم، خاص است و تنها به کسانی که تحت یکی از عناوین مشخص قرار دارند، تعلق می‌گیرد.

متولی بیت المال

امام علیه السلام و نایب او متولی بیت المال است و هر گونه صلاح ببیند آن را در مصالح مسلمانان هزینه می‌کند.

پانویس

1. رحمان ستایش، «بیت المال» در دانشنامه جهان اسلام، ج4، بازیابی: 25 بهمن 1391.
2. بیت المال، دانشنامه رشد، بازیابی: 25 بهمن 1391.
3. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج‌2، ص155 و 156‌.
4. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج‌2، ص156و 157‌.

منابع

دانشنامه جهان اسلام، مدخل "بیت المال" از محمدکاظم رحمان ستایش.

جمعى از پژوهشگران زیر نظر سید محمود هاشمى شاهرودى، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام.

بیت المال، دانشنامه رشد.

## بیت المال در کتابخانه ها (کتابشناسی بیت المال)

### شبکه کتابخانه های کشور

در این سایت 68 عنوان کتاب در باره بیت المال معرفی شده است

https://libs.nlai.ir/advanced\_search

#### فهرستگان نسخ خطی

در این سایت 4 عنوان نسخه خطی در باره بیت المال معرفی شده است

https://scripts.nlai.ir/advanced\_search?q1=%D8%A8%DB%8C%D8%AA+%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84&q1\_search\_mode=&q2=&q2\_search\_mode=&q3=&q3\_search\_mode=&opening=&opening\_search\_mode=&physical=&physical\_search\_mode=&subject=&subject\_search\_mode=&start\_date=&end\_date=&endowment=&endowment\_search\_mode=&access\_number=&access\_number\_search\_mode=&location=&location\_search\_mode=&collection=

### پایگاه اطلاع رسانی کتابخانه های ایران

در این سایت 68 عنوان کتاب در باره بیت المال معرفی شده است

http://www.lib.ir/en/advancedsearch/p1/?title=%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84&author=&subject=&other=&province=0&city=0&libtype=0&firstchar=\*

### کتابخانه تبیان

در این سایت 21 عنوان کتاب در باره بیت المال معرفی شده است

https://library.tebyan.net/fa/Browse/Search?lstField1=Title&txtField1=%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

### کتاب بدیا

در این سایت 41 عنوان کتاب در باره بیت المال معرفی شده است

https://ketabpedia.com/?s=%D8%A8%DB%8C%D8%AA+%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84&product\_cat=0&post\_type=product

### شبکه جامع کتاب گیسوم

در این سایت 66 عنوان کتاب در باره بیت المال معرفی شده است

https://www.gisoom.com/search/book/keyword-%D8%A8%DB%8C%D8%AA-%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84/

### کتابخانه مجازی الفبا

در این سایت 32 عنوان کتاب در باره بیت المال معرفی شده است

https://alefbalib.com/index.aspx?pid=16&OrderBy=Title&PageSize=10&Order=ASC&lstField1=Title&lstField5=&lstField4=&lstField2=&lstField3=&txtField1=%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84&Hidden1=&txtField2=&txtField3=&Actor1=And&Actor2=And&Actor3=And&Actor4=And

### کتابخانه دیجتال نور

در این سایت چند عنوان کتاب در باره بیت المال معرفی شده است

https://noorlib.ir/search?exact=%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

### سامان

در این سایت 54 عنوان کتاب در باره بیت المال معرفی شده است

https://www.samanpl.ir/LSearch/LSearch

### پاتوق کتاب فردا

در این سایت 5 عنوان کتاب در باره بیت المال معرفی شده است

https://bookroom.ir/?a=book.q&q=%D8%A8%DB%8C%D8%AA+%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

### کتابخانه دیجتال دفتر تبلیغات اسلامی خراسان

در این سایت 7 عنوان کتاب در باره بیت المال معرفی شده است

http://dtelib.ir/main?p\_p\_auth=p4cIF4Hb&p\_p\_id=3&p\_p\_lifecycle=0&p\_p\_state=maximized&p\_p\_mode=view&\_3\_struts\_action=%2Fext%2Fsearch%2FviewResultList&\_3\_diglib=localhost%3A8080&\_3\_diglibCode=1&\_3\_databaseId=0&\_3\_serverNumber=0&\_3\_docID=BF&\_3\_countResultSearch=7&\_3\_selectSearch=searchCollection&\_3\_numberPage=1&\_3\_fromRecord=1

### کتابخانه دیجتال دفتر تبلیغات اسلامی قم

در این سایت 4 عنوان کتاب در باره بیت المال معرفی شده است

http://dl.islamicdoc.com/faces/search/bibliographic/biblioBriefView.jspx?\_afPfm=-1az3p3knm7

### کتابخانه قائمیه

در این سایت 3 عنوان کتاب در باره بیت المال معرفی شده است

https://www.ghbook.ir/?option=com\_ghsearch&lang=fa&subjectformid=1&searchword=%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84&flname=link\_name&link\_name=%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

### کتابخانه ابجد

در این کتابخانه عربی کتب مربوط به بیت المال موجود است

https://www.abjjad.com/search?kw=%D8%A8%DB%8C%D8%AA+%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

### پایگاه اطلاع رسانی حوزه علمیه قم

در این سایت ده ها عنوان منبع در باره بیت المال با متن کامل موجود است

https://hawzah.net/fa/Search/?SearchText=%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

## بیت المال در مقالات

### پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی

در این سایت 2071 مقاله در باره بیت المال موجود است

https://www.sid.ir/search/paper/%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84/fa/?page=1&sort=1&ftyp=all&fgrp=all&fyrs=1379%2c1402

### بانک مقالات ایران نمایه

این سایت فعلا غیر فعال است لطفا بررسی نمایید مقالات زیادی دارد

http://www.irannamaye.ir/Search/AdvanceSearch

### ویراساینس

در این سایت ده ها مقاله در باره بیت المال موجود است

https://www.virascience.com/search/?q=%22%D8%A8%DB%8C%D8%AA+%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84%22

### پایگاه نورمگز (وبگاه مجلات تخصصی)

در این سایت 92 مقاله در باره بیت المال موجود است

https://www.noormags.ir/view/fa/search?q=&and=&or=&note=&exact=%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84&fields=title&pn=1&s=rank&sd=desc&ps=50&origin=start-advance&index=

### پرتال جامع علوم انسانی

در این سایت 36 مقاله در باره بیت المال موجود است

http://ensani.ir/fa/article?ArticleSearch%5Btitle%5D=%D8%A8%DB%8C%D8%AA-%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84&ArticleSearch%5BsortBy%5D=relevance

### سامانه نشریات دفتر تبلیغات اسلامی

در این سایت 3 مقاله در باره بیت المال موجود است

http://journals.dte.ir/?\_action=article&newsearch=true&keywords=%D8%A8%DB%8C%D8%AA+%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

### علم نت

در این سایت 174 منبع در باره بیت المال موجود است

https://elmnet.ir/search?and=&exact=%D8%A8%DB%8C%D8%AA+%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84&or=&not=&intitle=1&author=

### سامانه نشریات علمی ایران

در هنگام جستجو جواب نداد لطفا سایت ملاحظه فرمایید

iranjournals.nlai.ir

### مرجع دانش (مقالات همایش ها و کنفرانس ها)

در این سایت 34 منبع در باره بیت المال موجود است

https://civilica.com/search/paper/t-%25D8%25A8%25DB%258C%25D8%25AA%2520%25D8%25A7%25D9%2584%25D9%2585%25D8%25A7%25D9%2584-o-Paper\_id-ot-desc/

### پژوهه

در این سایت ده ها مقاله در باره بیت المال موجود است

https://cse.google.com/cse?cx=004309897358808276078:apkcs2hto\_o&q=%22%d8%a8%db%8c%d8%aa%20%d8%a7%d9%84%d9%85%d8%a7%d9%84%22

## بیت المال در پایان نامه ها:

### گنچ پایگاه اطلاعات علمی ایران

تعداد 51 پایان نامه در باره بیت المال در این سایت

https://ganj.irandoc.ac.ir/#/search?keywords=%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84&basicscope=2

### پرتال جامع علوم و معارف قرآن

تعداد 1 پایان نامه در باره بیت المال در این سایت

https://quran.isca.ac.ir/fa/Search/Thesis?q=%25D8%25A8%25D8%25B1%25DA%25A9%25D8%25AA

### کتابخانه دیجتال دفتر تبلیغات اسلامی پایان نامه های کشورهای اسلامی

تعداد 1 پایان نامه در باره بیت المال در این سایت

http://dl.islamicdoc.com/faces/search/bibliographic/biblioBriefView.jspx?\_afPfm=zm8ida0fg

### کتابخانه دیجتال دفتر تبلیغات اسلامی پایان نامه های حوزوی

تعداد 21 پایان نامه در باره بیت المال در این سایت

http://dl.islamicdoc.com/faces/search/bibliographic/biblioBriefView.jspx?\_afPfm=zm8ida0fm

### کتابخانه دیجتال دفتر تبلیغات اسلامی پایان نامه های دانشگاهی

تعداد 3 پایان نامه در باره بیت المال در این سایت

http://dl.islamicdoc.com/faces/search/bibliographic/biblioBriefView.jspx?\_afPfm=zm8ida0fq

## سایت های پرسش و پاسخ

### مرکز ملی پاسخگویی

در سایل

در سایت ذیل به صدها پرسش در باره بیت المال پاسخ داده شده است

https://www.pasokhgoo.ir/search/node/%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84

### پایگاه اندیشه قم

در سایت ذیل به صدها پرسش و شبهه در باره بیت المال پاسخ داده شده است

http://pasokh.org/fa/Search?SearchText=%u0628%u06CC%u062A%20%u0627%u0644%u0645%u0627%u0644

### اسلام کوئست

در سایت ذیل به ده ها پرسش در باره بیت المال پاسخ داده شده است

http://islamquest.net/fa/search/searchtext/%D8%A8%DB%8C%D8%AA%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%84/keyType/4/keyWhere/1/keyGID/0/keyTime/0/keyQuestion/1

## بیت المال در نرم افزار های تخصصی علوم اسلامی و انسانی

### نرم افزار بهار الانوار موضوعی

در این نرم افزار کلیه روایتهای مربوط به بیت المال نمایه و موضوع بندی شده است

تعداد 59 عنوان با موضوعات و آدرس قابل مشاهده است هر عنوان و موضوع که انتخاب شد از طریق آدرس می توان روایت را پیدا نمود و برای مستند کردن بخشی از روایت را در نرم افزار جامع الاحادیث تایپ نمایید و از منابع معتبر روایی مستند نمایید

نمايه موضوع نشانى‏

#### \* = آل أبي بكر و بيت المال‏

موضوع = قصة مطالبة أولاد أبي بكر و سعد بن أبي وقاص و عبد الله بن عمر عليا ع الزيادة من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏365 س‏0 ف‏98911

#### \* = أبو بكر و بيت المال‏

موضوع = رد امرأة من بني عدي حصتها من رشوة أبي بكر إلى مبايعيه بعد استخلافه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏28 ص‏324 س‏0 ف‏39947

موضوع = قسمة أبي بكر الأموال على المهاجرين و الأنصار بعد بيعتهم له‏

آدرس = بحارالانوار ج‏28 ص‏324 س‏0 ف‏39946

#### \* = استغلال بيت المال‏

موضوع = ذم أمير المؤمنين ع المترفين من الصحابة و تظلمه من نكايتهم بعد أن استرد الحقوق منهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏365 س‏0 ف‏98913

موضوع = رواية أبي ذر لعثمان إخبار النبي ص عن تلاعب آل أبي العاص عند بلوغهم ثلاثين رجلا بالدين و أموال المسلمين‏

آدرس = بحارالانوار ج‏22 ص‏426 س‏0 ف‏29835

#### \* = إصلاح بيت المال‏

موضوع = ذم أمير المؤمنين ع المترفين من الصحابة و تظلمه من نكايتهم بعد أن استرد الحقوق منهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏365 س‏0 ف‏98913

#### \* = اكتناز بيت المال‏

موضوع = استفتاء عثمان من كعب الأحبار في حكم كنز الأموال بعد إخراج الزكاة

آدرس = بحارالانوار ج‏22 ص‏432 س‏0 ف‏29866

موضوع = خوف النبي ص من إدراكه الموت و في يده أموال المسلمين قبل تقسيمها

آدرس = بحارالانوار ج‏22 ص‏426 س‏0 ف‏29830

موضوع = ضرب أبي ذر رأس كعب الأحبار بالعصا مع تلاوة آية الكنز لما أفتى لعثمان بجواز كنز المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏22 ص‏426 س‏0 ف‏29832

موضوع = قصة دخول أبي ذر على عثمان عند أمره بالتبعيد إلى الربذة و بين يدي عثمان مال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏22 ص‏426 س‏0 ف‏29828

#### \* = الارتزاق من بيت المال‏

موضوع = إلانة الله الحديد لداود ع ليتعيش بصنع الدروع بعد أن ذمه على الأكل من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏14 ص‏13 س‏0 ف‏18691

موضوع = بكاء داود ع من ذم الله إياه على الأكل من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏14 ص‏13 س‏0 ف‏18692

موضوع = جواب السجاد ع لعبد الملك لما هدده بقطع رزقه من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏46 ص‏94 س‏0 ف‏60644

موضوع = جواز ارتزاق المؤذن من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏81 ص‏161 س‏0 ف‏110867

موضوع = دلالة آية النبي أولى بالمؤمنين على التزامه بتربية أيتامهم و مئونتهم و ديونهم و مصارفهم في الحج و الجهاد

آدرس = بحارالانوار ج‏93 ص‏198 س‏0 ف‏122163

موضوع = شدة فقر أصحاب الصفة و إطعام النبي ص إياهم التمر مدا كل يوم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏67 ص‏128 س‏0 ف‏83617

موضوع = لزوم تفقد الوالي الأيتام و الزمنى و الكهول و عطائه لهم حسب منازلهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏260 س‏2 ف‏98121

موضوع = لزوم تفقد الوالي الطبقة السفلى و مساهمتهم في بيت المال و أرض الفتح‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏259 س‏4 ف‏98117

#### \* = الإرث إلى بيت المال‏

موضوع = عتق أمير المؤمنين علي ص عبدا نصرانيا و توريث المسلمين منه لفقده الولي‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏363 س‏0 ف‏134450

#### \* = الاستعارة من بيت المال‏

موضوع = عتاب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص بنته لاستعارتها عقد لؤلؤ من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏337 س‏0 ف‏52470

#### \* = الإسلام و بيت المال‏

موضوع = تساوي المسلمين السابق و اللاحق و الحر و العبد في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53199

موضوع = تساوي جميع المسلمين في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏337 س‏0 ف‏52471

#### \* = الإعانة من بيت المال‏

موضوع = تفسير و إن فاتكم شي‏ء من أزواجكم إلى الكفار إلخ بضمان الإمام مهر الملتحقة بالكفار لزوجها إذا تزوج غيرها

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏15 س‏0 ف‏132458

#### \* = الاقتراض من بيت المال‏

موضوع = اعتراض أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص على استقراض الحسن ع من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53174

#### \* = الاقتصاد في بيت المال‏

موضوع = وصية أمير المؤمنين ع عماله بالدقة و الإيجاز في مكاتيب الدولة للاقتصاد في صرف بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏275 س‏0 ف‏133983

موضوع = وصية علي ع كتابه بتدقيق أقلامهم و تقريب السطور و تلخيص المعاني و حذف الزوائد حرصا على بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏73 ص‏49 س‏0 ف‏93722

#### \* = الإمام ع و بيت المال‏

موضوع = دلالة آية خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزكيهم بها على لزوم جبر الإمام الناس على الزكاة

آدرس = بحارالانوار ج‏93 ص‏85 س‏0 ف‏121615

#### \* = الإنفاق من بيت المال‏

موضوع = إنفاق أمير المؤمنين ص ثلاثة آلاف درهم من بيت المال على أعرابي سائل ليصرفه في التعلم و العلاج و المعيشة

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏43 س‏0 ف‏52822

موضوع = لزوم تعاهد الولاة إعانة الفقراء و الغارمين و المثقل و العاري و العاني‏

آدرس = بحارالانوار ج‏48 ص‏129 س‏0 ف‏64982

آدرس = بحارالانوار ج‏48 ص‏132 س‏0 ف‏64991

#### \* = الأيتام و بيت المال‏

موضوع = تمكين أمير المؤمنين علي ص اليتامى من لعق عسل بيت المال رعاية لآبائهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏123 س‏0 ف‏53238

#### \* = التبذير في بيت المال‏

موضوع = إباء أمير المؤمنين ص من بذل بيت المال للقدرة و مساواته بين الرعية في أمواله و أموالهم بالسوية

آدرس = بحارالانوار ج‏72 ص‏357 س‏0 ف‏92833

موضوع = إباء أمير المؤمنين ص من تبذير بيت المال لتحبيب قلوب معارضيه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏320 س‏0 ف‏52342

موضوع = إباء أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص من التعدي في بيت المال بالبذل على الأشراف لتأليف قلوبهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53325

موضوع = إباء أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص من بذل الغنائم و بيت المال على غير مستحقة

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53190

موضوع = إطفاء أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص سراج بيت المال على عمرو بن العاص حرصا على حقوق المسلمين‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53193

موضوع = كيفية صرف الوالي بيت المال في العطايا

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏192 س‏18 ف‏97253

#### \* = التجنيد من بيت المال‏

موضوع = دلالة آية النبي أولى بالمؤمنين على التزامه بتربية أيتامهم و مئونتهم و ديونهم و مصارفهم في الحج و الجهاد

آدرس = بحارالانوار ج‏93 ص‏198 س‏0 ف‏122163

#### \* = التحفظ على بيت المال‏

موضوع = اشتراط كون الإمام أسخى الناس لئلا يطمع في الأموال و هو خازن المسلمين‏

آدرس = بحارالانوار ج‏65 ص‏387 س‏0 ف‏82053

موضوع = تنبيه أمير المؤمنين ع عقيل بالحديدة المحماة حينما طالبه الزيادة من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏394 س‏0 ف‏99127

موضوع = شدة اهتمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص بحفظ بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏337 س‏0 ف‏52473

موضوع = شدة اهتمام علي بحفظ بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏345 س‏0 ف‏52537

موضوع = قصة مسألة عقيل من علي الزيادة بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏345 س‏0 ف‏52531

موضوع = لزوم توفير الرواتب على العمال لإصلاح أمورهم و استغنائهم عن الخيانة في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏255 س‏2 ف‏98086

#### \* = التعدي في بيت المال‏

موضوع = اعتبار الأخذ من بيت المال زائدا على الحق سرقة منه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53185

موضوع = عدم جواز الأخذ من بيت المال قبل القسمة

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53176

موضوع = وجوب تبري المسلم من آل أبي سفيان و مروان الذين شردوا الأخيار و آووا اللعناء و سلطوا الأغنياء و استعملوا السفهاء

آدرس = بحارالانوار ج‏65 ص‏261 س‏0 ف‏81692

#### \* = الجائزة من بيت المال‏

موضوع = إجراء النبي ص السباق بالخيل من الحصباء إلى مسجد بني زريق و إعطاؤه لكل من السابق و المصلي و الثالث نخلا

آدرس = بحارالانوار ج‏19 ص‏184 س‏0 ف‏25385

موضوع = إجراء النبي ص السباق بالخيل و جعله رهانها أواقي من فضة

آدرس = بحارالانوار ج‏19 ص‏184 س‏0 ف‏25386

#### \* = الحج من بيت المال‏

موضوع = دلالة آية النبي أولى بالمؤمنين على التزامه بتربية أيتامهم و مئونتهم و ديونهم و مصارفهم في الحج و الجهاد

آدرس = بحارالانوار ج‏93 ص‏198 س‏0 ف‏122163

#### \* = الحرمان من بيت المال‏

موضوع = استواء المسلمين غير المهاجرين مع أعراب المؤمنين في حرمانهم من الفي‏ء و القسمة حتى يهاجروا

آدرس = بحارالانوار ج‏19 ص‏179 س‏0 ف‏25363

#### \* = الخيانة في بيت المال‏

موضوع = إخبار أمير المؤمنين علي ص عمر بخيانته في بيت المال و زجره بتحويل القوس ثعبانا

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏266 س‏0 ف‏53944

موضوع = إخبار أمير المؤمنين علي ص عمر عن مال حمل إليه و قد عزم على حبسه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏256 س‏0 ف‏53902

موضوع = خيانة من ازداد ماله في زمن حكومته‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏325 س‏0 ف‏52375

موضوع = كتاب أمير المؤمنين علي ص إلى ابن عباس يوبخه على خيانته في بيت المال و جوابه عنه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏152 س‏0 ف‏55314

موضوع = وجوب تبري المسلم من آل أبي سفيان و مروان الذين شردوا الأخيار و آووا اللعناء و سلطوا الأغنياء و استعملوا السفهاء

آدرس = بحارالانوار ج‏65 ص‏261 س‏0 ف‏81692

#### \* = الدية إلى بيت المال‏

موضوع = اختصاص دية و ضمان جريرة من لا وارث مسلم له ببيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏363 س‏0 ف‏134451

موضوع = تخيير الولي بين القصاص و العفو و الدية إن كان مسلما و إن أبى الإسلام فوليه الإمام مخير بين القصاص و الدية يجعلها في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏390 س‏0 ف‏134606

موضوع = رد دية المسلم الذي وارثه كتابي إلى بيت المال لاحتساب جنايته منه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏407 س‏0 ف‏134697

موضوع = لزوم عرض الإمام الإسلام على ولي المقتول فيخير بين القصاص و العفو و إلا فالتخيير للإمام و ديته في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏363 س‏0 ف‏134452

#### \* = الدية من بيت المال‏

موضوع = احتجاج أمير المؤمنين ص على أهل الشورى برضا النبي ص عنه في إرضائه بني المصطلق بأداء الغرامة عن كل ما أفسد عليهم خالد

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏141 س‏0 ف‏27245

موضوع = أداء النبي ص دية مالك بن ماعز من بيت المال لقتل الزبير إياه بعد هروبه من حفيرة الرجم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏76 ص‏44 س‏0 ف‏104561

موضوع = أداء دية المقتول في عسكر أو سوق من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏403 س‏0 ف‏134675

موضوع = إعطاء نصف دية المقاتل من بيت المال إذا أعان على نفسه بترك الحذر من العدو

آدرس = بحارالانوار ج‏19 ص‏166 س‏0 ف‏25325

آدرس = بحارالانوار ج‏19 ص‏167 س‏0 ف‏25327

موضوع = بعث النبي علي بن أبي طالب ص إلى بني المصطلق بالأموال لإرضائهم و جبران ما أفسد عليهم خالد بن الوليد من النفوس و الأموال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏142 س‏0 ف‏27248

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏143 س‏0 ف‏27253

موضوع = بعث النبي علي بن أبي طالب ص إلى بني جذيمة بالأموال لإرضائهم و جبران ما أفسد عليهم خالد بن الوليد من النفوس و الأموال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏139 س‏0 ف‏27232

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏140 س‏0 ف‏27243

موضوع = بعث النبي عليا ص إلى بني جذيمة بالفداء لاسترضائهم من جنايات خالد بن الوليد عليهم و تبريه ص من غدر خالد و غارته لهم بعد التأمين و الصلاة معهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏423 س‏0 ف‏134742

موضوع = بكاء النبي ص و تبريه من غدر خالد بن الوليد و فتكه ببني جذيمة آخذا بثأره و بعثه علي بن أبي طالب ص لتجبير خسائرهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏140 س‏0 ف‏27237

موضوع = تحمل ذكور العاقلة دية قتل الخطإ حسب مراتبهم في الإرث و مع فقدهم فيتحمل أهل بلده لها أقساطا و إلا فيؤديها الإمام‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏410 س‏0 ف‏134709

موضوع = تخيير الولي بين القصاص و العفو و الدية إن كان مسلما و إن أبى الإسلام فوليه الإمام مخير بين القصاص و الدية يجعلها في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏390 س‏0 ف‏134606

موضوع = تغريم الحسن ع لمعاوية دية قتلاه بصفين و اختيارها من في‏ء دارابجرد دون أردشيرخرة لكونه أفضل خراج الفتح‏

آدرس = بحارالانوار ج‏44 ص‏1 س‏0 ف‏57830

موضوع = ثبوت الدية في فقإ الأعمى عين البصير لإلحاق عمده بالخطإ و مع فقره يتحمل الإمام عنه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏397 س‏0 ف‏134642

موضوع = لزوم دفع الإمام ثمن العبد المقتول بالحد إلى مولاه من سهم الرقاب‏

آدرس = بحارالانوار ج‏76 ص‏82 س‏0 ف‏104756

#### \* = الربيع بن زياد و بيت المال‏

موضوع = مخالفة الربيع بن زياد لمعاوية في تقسيم بيت المال و كيفية موته‏

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏173 س‏0 ف‏55429

#### \* = الرشوة من بيت المال‏

موضوع = رد امرأة من بني عدي حصتها من رشوة أبي بكر إلى مبايعيه بعد استخلافه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏28 ص‏324 س‏0 ف‏39947

#### \* = السرقة من بيت المال‏

موضوع = احتجاج صوفي سارق على المأمون باضطراره إلى السرقة لسرقته هو سهمه من الخمس و الفي‏ء و دفاع الرضا ع عنه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏49 ص‏288 س‏0 ف‏66420

موضوع = اعتبار الأخذ من بيت المال زائدا على الحق سرقة منه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53185

موضوع = تطبيق آية و من يغلل يأت بما غل يوم القيامة على سرقة الوالي من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏266 س‏0 ف‏53946

موضوع = قضاء أمير المؤمنين ص بقطع العبد السارق من مال الله إذا كان عبدا للناس دون من كان عبدا من مال الله‏

آدرس = بحارالانوار ج‏76 ص‏85 س‏0 ف‏104772

#### \* = العطاء من بيت المال‏

موضوع = إكساء أمير المؤمنين ص الناس من بيت المال و امتناعه إعطاء برنس خز منها للحسن ع بل أقرع عليها للمسلمين‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏104 س‏0 ف‏53123

موضوع = تقدير تركة أمير المؤمنين ص سبعمائة درهم من فاضل عطائه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏25 ص‏214 س‏0 ف‏35193

موضوع = تقسيم أمير المؤمنين ص الكسوة من بيت المال بين أهل الكوفة و امتناعه من إعطاء برنس خز للحسن ع‏

آدرس = بحارالانوار ج‏97 ص‏55 س‏0 ف‏127126

#### \* = الغرامة من بيت المال‏

موضوع = احتجاج أمير المؤمنين ص على أهل الشورى برضا النبي ص عنه في إرضائه بني المصطلق بأداء الغرامة عن كل ما أفسد عليهم خالد

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏141 س‏0 ف‏27245

موضوع = اختصاص دية و ضمان جريرة من لا وارث مسلم له ببيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏363 س‏0 ف‏134451

موضوع = بعث النبي علي بن أبي طالب ص إلى بني المصطلق بالأموال لإرضائهم و جبران ما أفسد عليهم خالد بن الوليد من النفوس و الأموال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏142 س‏0 ف‏27248

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏143 س‏0 ف‏27253

موضوع = بعث النبي علي بن أبي طالب ص إلى بني جذيمة بالأموال لإرضائهم و جبران ما أفسد عليهم خالد بن الوليد من النفوس و الأموال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏139 س‏0 ف‏27232

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏140 س‏0 ف‏27243

موضوع = بعث النبي عليا ص إلى بني جذيمة بالفداء لاسترضائهم من جنايات خالد بن الوليد عليهم و تبريه ص من غدر خالد و غارته لهم بعد التأمين و الصلاة معهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏423 س‏0 ف‏134742

موضوع = بكاء النبي ص و تبريه من غدر خالد بن الوليد و فتكه ببني جذيمة آخذا بثأره و بعثه علي بن أبي طالب ص لتجبير خسائرهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏140 س‏0 ف‏27237

موضوع = لزوم قضاء الإمام الحوائج و خسارات المسلمين من الغنائم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏15 س‏0 ف‏132459

#### \* = القرض من بيت المال‏

موضوع = أولوية النبي ثم علي ص بالمسلمين من أنفسهم و آبائهم و أمهاتهم لتحمله ديون الميت و تكفله لعياله‏

آدرس = بحارالانوار ج‏27 ص‏242 س‏0 ف‏38534

موضوع = تفسير آية إن كان ذو عسرة فنظرة إلى ميسرة بإمهاله إلى أن يؤدي الإمام عنه إن لم يكن له مال و لم ينفق الدين في معصية

آدرس = بحارالانوار ج‏100 ص‏152 س‏0 ف‏130641

موضوع = تولي الإمام قضاء دين المعسر من بيت المال إذا رفع إليه و على الدائن إمهاله إن لم يكن أنفقه في إسراف أو معصية

آدرس = بحارالانوار ج‏100 ص‏148 س‏0 ف‏130617

موضوع = دلالة آية النبي أولى بالمؤمنين على التزامه بتربية أيتامهم و مئونتهم و ديونهم و مصارفهم في الحج و الجهاد

آدرس = بحارالانوار ج‏93 ص‏198 س‏0 ف‏122163

موضوع = كياسة الهادي ع و توريته على المتوكل لاستقضاء دين أعرابي شيعي من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏50 ص‏175 س‏0 ف‏67057

موضوع = وجوب قضاء الإمام دين المعسر بعد إمهاله سنة

آدرس = بحارالانوار ج‏27 ص‏250 س‏0 ف‏38553

موضوع = ولاية النبي ص على قضاء ديون الموتى و رده التركة إلى الوراث‏

آدرس = بحارالانوار ج‏38 ص‏338 س‏0 ف‏48728

#### \* = القرعة على بيت المال‏

موضوع = إكساء أمير المؤمنين ص الناس من بيت المال و امتناعه إعطاء برنس خز منها للحسن ع بل أقرع عليها للمسلمين‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏104 س‏0 ف‏53123

موضوع = تقسيم أمير المؤمنين ص الكسوة من بيت المال بين أهل الكوفة و امتناعه من إعطاء برنس خز للحسن ع‏

آدرس = بحارالانوار ج‏97 ص‏55 س‏0 ف‏127126

موضوع = جواز القرعة في تقسيم السهام‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏118 س‏0 ف‏53212

#### \* = الكفارة من بيت المال‏

موضوع = دلالة آية و إن كان من قوم عدو لكم و هو مؤمن فتحرير رقبة مؤمنة بعتق الإمام رقبة عن مسلم قتله المسلمون في بلاد الشرك‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏378 س‏0 ف‏134540

#### \* = الكفن من بيت المال‏

موضوع = عدم أخذ علي ع كفن سلمان من بيت المال الذي أمر به عمر

آدرس = بحارالانوار ج‏22 ص‏368 س‏0 ف‏29599

#### \* = المجتمع و بيت المال‏

موضوع = تساهم الطبقات الاجتماعية في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏248 س‏5 ف‏98033

#### \* = المساواة في بيت المال‏

موضوع = إباء أمير المؤمنين ص من بذل بيت المال للقدرة و مساواته بين الرعية في أمواله و أموالهم بالسوية

آدرس = بحارالانوار ج‏72 ص‏357 س‏0 ف‏92833

موضوع = إكساء أمير المؤمنين ص الناس من بيت المال و امتناعه إعطاء برنس خز منها للحسن ع بل أقرع عليها للمسلمين‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏104 س‏0 ف‏53123

موضوع = امتناع أمير المؤمنين علي ص من بيع دينه بإعطاء بعض الرعية زيادة على حقه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏72 ص‏359 س‏0 ف‏92854

موضوع = تقسيم أمير المؤمنين ص الكسوة من بيت المال بين أهل الكوفة و امتناعه من إعطاء برنس خز للحسن ع‏

آدرس = بحارالانوار ج‏97 ص‏55 س‏0 ف‏127126

موضوع = لزوم مراعاة الطبقة السفلى من المجتمع و مساهمتهم في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏249 س‏1 ف‏98038

#### \* = المهدي عج و بيت ماله‏

موضوع = سكنى المهدي عج و المؤمنين الكوفة و اتخاذه مسجدها دار الحكومة و مسجد السهلة بيت المال و الذكوات البيض بالغريين موضع خلواته‏

آدرس = بحارالانوار ج‏53 ص‏11 س‏19 ف‏70675

#### \* = المهر من بيت المال‏

موضوع = تفسير و إن فاتكم شي‏ء من أزواجكم إلى الكفار إلخ بضمان الإمام مهر الملتحقة بالكفار لزوجها إذا تزوج غيرها

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏15 س‏0 ف‏132458

#### \* = النبي ص و بيت المال‏

موضوع = امتناع النبي ص من إعطاء الصدقة لغير من سماه الله في القرآن‏

آدرس = بحارالانوار ج‏18 ص‏34 س‏0 ف‏23628

موضوع = حزن النبي على بقاء أربعة دراهم في يده وقت العشاء و استراحته بعد تقسيمها

آدرس = بحارالانوار ج‏22 ص‏432 س‏0 ف‏29864

موضوع = خوف النبي ص من إدراكه الموت و في يده أموال المسلمين قبل تقسيمها

آدرس = بحارالانوار ج‏22 ص‏426 س‏0 ف‏29830

موضوع = سيرة النبي ص في إعطاء بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏97 ص‏59 س‏0 ف‏127154

#### \* = النفقة من بيت المال‏

موضوع = إخلاد السارق في السجن إن سرق بعد قطع يده و رجله و يطعم من بيت المال لكف شره عن الناس‏

آدرس = بحارالانوار ج‏76 ص‏184 س‏0 ف‏105295

موضوع = إخلاد السارق في السجن و الإنفاق عليه من بيت المال إن سرق بعد قطع يده و رجله في المرة الثالثة

آدرس = بحارالانوار ج‏76 ص‏186 س‏0 ف‏105301

موضوع = إرث النبي ص ديون و ضياع من لا وارث له‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏133 س‏0 ف‏96488

موضوع = أولوية النبي ص بالمسلمين من أنفسهم و آبائهم و أمهاتهم لتحمله ديون الميت و تكفله لعياله‏

آدرس = بحارالانوار ج‏27 ص‏243 س‏0 ف‏38537

موضوع = تحمل النبي ص ديون و نفقة عيال من لا تركة له‏

آدرس = بحارالانوار ج‏27 ص‏244 س‏0 ف‏38540

موضوع = تعريف أولوية النبي ص ثم علي ع بالمؤمنين من أنفسهم بتحملهما ديون الميت و نفقة عياله‏

آدرس = بحارالانوار ج‏27 ص‏248 س‏0 ف‏38548

موضوع = تكفل النبي ص دين من لا تركة له و مئونة عياله من باب الولاية على الأنفس‏

آدرس = بحارالانوار ج‏36 ص‏7 س‏0 ف‏42186

موضوع = تكفل النبي ص عيال من لا تركة له‏

آدرس = بحارالانوار ج‏2 ص‏309 س‏0 ف‏3314

موضوع = حبس أمير المؤمنين ص السارق بعد قطع يده و إطعامه السمن و العسل ثم إخراجه بعد البرء و إكساؤه و أمره له بالتوبة

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏314 س‏0 ف‏52303

موضوع = دلالة آية النبي أولى بالمؤمنين على التزامه بتربية أيتامهم و مئونتهم و ديونهم و مصارفهم في الحج و الجهاد

آدرس = بحارالانوار ج‏93 ص‏198 س‏0 ف‏122163

موضوع = ضمان النبي ص عيال من لا تركة له‏

آدرس = بحارالانوار ج‏2 ص‏263 س‏0 ف‏2978

موضوع = قطع أمير المؤمنين ع اليد في السرقة الأولى ثم الرجل اليسرى في الثانية ثم جلده و إخلاده في السجن في الثالثة و الإنفاق عليه من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏76 ص‏190 س‏0 ف‏105324

موضوع = لزوم قطع رجل السارق إن سرق بعد قطع يمينه فإن عاد يحبس في السجن و ينفق عليه من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏76 ص‏192 س‏0 ف‏105335

موضوع = وجوب تموين الوالي و تقويته الجند من الخراج‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏248 س‏8 ف‏98035

موضوع = وجوب حفظ الدابة الضالة على الحاكم و الإنفاق عليها من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏117 س‏0 ف‏53202

موضوع = وجوب قضاء الإمام ديون الميت الذي لا وارث له‏

آدرس = بحارالانوار ج‏27 ص‏249 س‏0 ف‏38550

#### \* = الوالي و بيت المال‏

موضوع = امتناع أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص من الاستعانة من بيت المال في النوائب‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏338 س‏0 ف‏52478

موضوع = حرمة تخصيص الوالي نفسه و أهله بشي‏ء من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏337 س‏0 ف‏52472

موضوع = سيرة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في كنس بيت المال و نضحه بالماء ثم صلاته فيه بعد القسمة ليشهد له يوم القيامة

آدرس = بحارالانوار ج‏88 ص‏382 س‏0 ف‏116868

موضوع = صلاة و دعاء علي ع في بيت المال بعد توزيعه الحقوق‏

آدرس = بحارالانوار ج‏91 ص‏93 س‏0 ف‏119907

موضوع = عدم تخصيص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص نفسه بشي‏ء من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏338 س‏0 ف‏52475

موضوع = عدم تخصيص علي نفسه بشي‏ء من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏339 س‏0 ف‏52488

موضوع = عدم جواز الإصلاح بالفساد و عدم بسط يد الوالي في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏110 س‏0 ف‏53167

موضوع = لزوم معرفة الوالي بما يصل إلى كتابه و خزانه و اجتنابه التواني في مهام الدولة

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏261 س‏6 ف‏98135

#### \* = أم كلثوم و بيت المال‏

موضوع = إنذار علي ص على المنبر بعدم مداهنته في إجراء الحدود حتى على بنته لأخذها هدية من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏116 س‏1 ف‏51504

#### \* = بيت المال عند علي ص‏

موضوع = امتناع أمير المؤمنين علي ص من إجابة طلب عقيل الزيادة من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏118 س‏3 ف‏55110

#### \* = تقسيم بيت المال‏

موضوع = إكساء أمير المؤمنين ص الناس من بيت المال و امتناعه إعطاء برنس خز منها للحسن ع بل أقرع عليها للمسلمين‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏104 س‏0 ف‏53123

موضوع = تقسيم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص بيت المال ثمينه و زهيده بالسوية

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53332

موضوع = جواز القرعة في تقسيم السهام‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏118 س‏0 ف‏53212

موضوع = سلطنة النبي ص على تشريع و تقسيم الأموال من فرائض الإرث و الخمس و الفي‏ء و الصدقات بين مستحقيها

آدرس = بحارالانوار ج‏96 ص‏69 س‏0 ف‏124876

آدرس = بحارالانوار ج‏96 ص‏69 س‏0 ف‏124882

موضوع = سيرة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في كنس بيت المال و نضحه بالماء ثم صلاته فيه بعد القسمة ليشهد له يوم القيامة

آدرس = بحارالانوار ج‏88 ص‏382 س‏0 ف‏116868

موضوع = شدة تحفظ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص على بيت المال حتى من أهل بيته‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53178

موضوع = صلاة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص و دعاؤه بعد تقسيمه ما في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏88 ص‏382 س‏0 ف‏116867

موضوع = عدل أمير المؤمنين علي ص في تقسيم بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏305 س‏0 ف‏54135

موضوع = عدم جواز الأخذ من بيت المال قبل القسمة

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53176

#### \* = حيان السراج و بيت المال‏

موضوع = ظهور الواقفية من استئثار حيان السراج و صاحبه وكلاء الكاظم ع بزكوات الشيعة ثم إنكارهم لموته حرصا عليها

آدرس = بحارالانوار ج‏48 ص‏266 س‏0 ف‏65455

موضوع = ظهور فساد مذهب الواقفية عند وصيه حيان السراج و صاحبه برد أموال الكاظم ع إلى ورثته‏

آدرس = بحارالانوار ج‏48 ص‏266 س‏0 ف‏65456

#### \* = سلمان و بيت المال‏

موضوع = فضل سلمان و زهده و عدم ارتزاقه من بيت المال حين ولايته على المدائن‏

آدرس = بحارالانوار ج‏22 ص‏390 س‏0 ف‏29694

#### \* = عبد الله بن الزبير و بيت المال‏

موضوع = نقض ابن الزبير حكمه بحرمة أخذ الضرائب على المناظر و القناطر عند نقص بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏44 ص‏1 س‏0 ف‏57825

#### \* = عبد الله بن عباس و بيت المال‏

موضوع = أخذ عبد الله بن عباس ألفي ألف درهم من بيت المال بالبصرة و تركه أمير المؤمنين عليا ص‏

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏152 س‏0 ف‏55312

موضوع = ذم أمير المؤمنين ص عبد الله بن عباس بعد خان في بيت المال و هرب منه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏181 س‏0 ف‏55493

موضوع = كتاب أمير المؤمنين علي ص إلى ابن عباس يوبخه على خيانته في بيت المال و جوابه عنه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏152 س‏0 ف‏55314

#### \* = عبد الله بن عمر و بيت المال‏

موضوع = قصة مطالبة أولاد أبي بكر و سعد بن أبي وقاص و عبد الله بن عمر عليا ع الزيادة من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏365 س‏0 ف‏98911

#### \* = عثمان بن عفان و بيت المال‏

موضوع = استفتاء عثمان من كعب الأحبار في حكم كنز الأموال بعد إخراج الزكاة

آدرس = بحارالانوار ج‏22 ص‏432 س‏0 ف‏29866

موضوع = تصلب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في رد قطائع عثمان على المسلمين حتى مهر النساء و ثمن الإماء

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53194

موضوع = تنزيه علي ع و شيعته من أكل الحرام و وصف عثمان و شيعته بأكل الحرام‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏129 س‏0 ف‏53275

موضوع = قصة دخول أبي ذر على عثمان عند أمره بالتبعيد إلى الربذة و بين يدي عثمان مال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏22 ص‏426 س‏0 ف‏29828

#### \* = عقيل بن أبي طالب ع و بيت المال‏

موضوع = إنكار أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص على مطالبة عقيل عطاء زائدا من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53182

موضوع = مواساة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص عقيلا بسهمه من بيت المال و عدم اقتناع عقيل بذلك‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53186

#### \* = علي ص في بيت المال‏

موضوع = صلاة أمير المؤمنين علي ص في بيت المال بعد توزيع حقوق المسلمين عليهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏103 س‏0 ف‏53120

موضوع = كلام أمير المؤمنين علي ص في ذم الدنيا بعد صلاته في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏103 س‏0 ف‏53121

#### \* = علي ص و بيت المال‏

موضوع = إباء أمير المؤمنين ص من بذل بيت المال للقدرة و مساواته بين الرعية في أمواله و أموالهم بالسوية

آدرس = بحارالانوار ج‏72 ص‏357 س‏0 ف‏92833

موضوع = إباء أمير المؤمنين ص من تبذير بيت المال لتحبيب قلوب معارضيه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏320 س‏0 ف‏52342

موضوع = إباء أمير المؤمنين ع من الاستنصار بالجور لما وصاه أصحابه بتحبيب المتفرقين عنه من عطاء بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏93 ص‏164 س‏0 ف‏121987

موضوع = إباء أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص من التعدي في بيت المال بالبذل على الأشراف لتأليف قلوبهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53325

موضوع = إباء أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص من بذل الغنائم و بيت المال على غير مستحقة

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53190

موضوع = إباء أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص من خيانة المسلمين بتفضيل أحدهم في عطاء بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53188

موضوع = إباء أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص من عطاء عبد الله بن جعفر زائدا من بيت المال مع فقره‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53337

موضوع = اجتناب أمير المؤمنين علي ص من تأخير تقسيم بيت المال حرصا على الحقوق‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏107 س‏0 ف‏53142

موضوع = ارتزاق أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص زمن خلافته بالكوفة من غلته بالمدينة

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53342

موضوع = استشهاد أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص بآية كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة على عدم لزوم تأليف القلوب بالتبذير في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53327

موضوع = إطفاء أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص سراج بيت المال على عمرو بن العاص حرصا على حقوق المسلمين‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53193

موضوع = اعتراض أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص على استقراض الحسن ع من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53174

موضوع = اعتراض أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص على قنبر لإخفائه كنزا من بيت المال له ص‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53179

موضوع = إكساء أمير المؤمنين ص الناس من بيت المال و امتناعه إعطاء برنس خز منها للحسن ع بل أقرع عليها للمسلمين‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏104 س‏0 ف‏53123

موضوع = امتناع أمير المؤمنين ص من بذل بيت المال على عبد الله بن زمعة من شيعته لكونها غنائم الغزاة يجب أن تصرف إليهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏155 س‏0 ف‏53418

موضوع = أمر أمير المؤمنين ص بتوزيع مهر البغي المتخذ في بيت المال في قبيلتي غني و باهلة

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏138 س‏0 ف‏51608

موضوع = إنكار أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص على مطالبة عقيل عطاء زائدا من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53182

موضوع = إنكار علي ع على عسكره ارتداءهم الحلل النجرانية قبل تسليمها للنبي ص‏

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏383 س‏0 ف‏28050

موضوع = اهتمام أمير المؤمنين ص بحفظ بيت المال و حقوق المساكين‏

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏181 س‏0 ف‏55494

موضوع = اهتمام أمير المؤمنين علي ص بحفظ بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏152 س‏0 ف‏55315

موضوع = بعث النبي عليا ص إلى بني جذيمة بالفداء لاسترضائهم من جنايات خالد بن الوليد عليهم و تبريه ص من غدر خالد و غارته لهم بعد التأمين و الصلاة معهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏101 ص‏423 س‏0 ف‏134742

موضوع = تأنيب علي ع عقيل بالحديدة المحماة لما طلب منه الزيادة من بيت المال مذكرا له بشدة عذاب الآخرة

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏117 س‏11 ف‏55095

موضوع = تحفظ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص على بيت المال و عدالته في تقسيمه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏117 س‏0 ف‏53203

موضوع = تصلب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في رد قطائع عثمان على المسلمين حتى مهر النساء و ثمن الإماء

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53194

موضوع = تصويب النبي ص قضاء أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في إرضائه بني جذيمة بأداء الغرامة عن كل ما أفسد عليهم خالد

آدرس = بحارالانوار ج‏21 ص‏140 س‏0 ف‏27244

موضوع = تعجيل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في رد حقوق المساكين من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏320 س‏0 ف‏52339

موضوع = تقسيم أمير المؤمنين ص الكسوة من بيت المال بين أهل الكوفة و امتناعه من إعطاء برنس خز للحسن ع‏

آدرس = بحارالانوار ج‏97 ص‏55 س‏0 ف‏127126

موضوع = تقسيم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص بيت المال بين الموالي و العرب بالسوية

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53340

موضوع = تقسيم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص بيت المال ثمينه و زهيده بالسوية

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53332

موضوع = تقسيم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص بيت المال على أهل الكوفة أسباعا حتى الرغيف‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏118 س‏0 ف‏53207

موضوع = تقسيم أمير المؤمنين علي ص عسلا جي‏ء به من همدان و حلوان و تمكينه اليتامى من لعقه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏27 ص‏247 س‏0 ف‏38546

موضوع = تقسيم عمر فضول بيت المال بإشارة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏228 س‏0 ف‏52041

موضوع = تكرم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص عن بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏323 س‏0 ف‏52357

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏331 س‏0 ف‏52428

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏334 س‏0 ف‏52434

موضوع = تمثل أمير المؤمنين ع على شدة تقواه في بيت المال بصنيعه مع أخيه عقيل‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏394 س‏0 ف‏99126

موضوع = تمكين أمير المؤمنين علي ص اليتامى من لعق عسل بيت المال رعاية لآبائهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏123 س‏0 ف‏53238

موضوع = توبيخ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص قنبر على ادخاره عروضا من بيت المال له ص‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53331

موضوع = خطبة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في شدة تورعه عن الظلم و تأديبه عقيلا حينما استزاد منه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏162 س‏0 ف‏53446

موضوع = رؤية الشعبي قسمة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص بيت المال بالسوية دون أن يأخذ منه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53330

موضوع = زهد أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص عن بيت المال و ارتزاقه من غلته من ينبع زمن خلافته‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53338

موضوع = زهد أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في بيت المال و ارتزاقه من غلته بالمدينة

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏131 س‏0 ف‏53298

موضوع = زهد أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في بيت المال و عرض سيفه للبيع لشراء إزار

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53336

موضوع = سيرة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في كنس بيت المال و نضحه بالماء ثم صلاته فيه بعد القسمة ليشهد له يوم القيامة

آدرس = بحارالانوار ج‏88 ص‏382 س‏0 ف‏116868

موضوع = سيرة أمير المؤمنين علي ص في إعطاء بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏97 ص‏59 س‏0 ف‏127155

موضوع = شدة احتياط أمير المؤمنين علي ص و تحذير عماله من الإسراف في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏105 س‏0 ف‏53129

موضوع = شدة اهتمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص بحفظ بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏337 س‏0 ف‏52473

موضوع = شدة اهتمام علي بحفظ بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏345 س‏0 ف‏52537

موضوع = شدة تحفظ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص على بيت المال حتى من أهل بيته‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53178

موضوع = شدة مراقبة أمير المؤمنين ص على حفظ و مصرف بيت المال في وجوهه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏320 س‏0 ف‏52340

موضوع = صلابة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في الدين و إباؤه من الخيانة في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏162 س‏0 ف‏53447

موضوع = صلابة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في تحفظه على بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53175

موضوع = صلاة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص و دعاؤه بعد تقسيمه ما في بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏88 ص‏382 س‏0 ف‏116867

موضوع = صلاة أمير المؤمنين علي ص في بيت المال بعد توزيع حقوق المسلمين عليهم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏103 س‏0 ف‏53120

موضوع = صلاة و دعاء علي ع في بيت المال بعد توزيعه الحقوق‏

آدرس = بحارالانوار ج‏91 ص‏93 س‏0 ف‏119907

موضوع = عدالة أمير المؤمنين علي ع في تقسيم بيت المال و مباشرته بنفسه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏123 س‏0 ف‏53240

موضوع = عدل أمير المؤمنين علي ص في تقسيم بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏305 س‏0 ف‏54135

موضوع = عدم أخذ علي حصة له من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏72 ص‏358 س‏0 ف‏92838

موضوع = عدم ادخار أمير المؤمنين علي ص نقودا و لا بناء و لا إقطاعه قطيعا زمن خلافته‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏102 س‏0 ف‏53113

موضوع = عدم تخصيص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص نفسه بشي‏ء من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏338 س‏0 ف‏52475

موضوع = عدم توريث أمير المؤمنين علي ص ذهبا و لا فضة إلا حلية لبعض صبيانه و سبعمائة درهم فضل عطائه من بيت المال ادخرها لشراء خادم لأم كلثوم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏43 ص‏361 س‏0 ف‏57792

موضوع = علم أمير المؤمنين علي ص بنسبة المال و الناس بدء حكومته‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏305 س‏0 ف‏54134

موضوع = عيادة الناس لأمير المؤمنين ص قبيل شهادته و شهادتهم على زهده و ورعه و حرصه على صلاح الأمة

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏116 س‏14 ف‏51508

موضوع = قسمة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص بيت المال على أهل الكوفة أسباعا حتى الرغيف الواحد

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53335

موضوع = قصة مسألة عقيل من علي الزيادة بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏345 س‏0 ف‏52531

موضوع = قصة مطالبة أولاد أبي بكر و سعد بن أبي وقاص و عبد الله بن عمر عليا ع الزيادة من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏365 س‏0 ف‏98911

موضوع = كلام أمير المؤمنين علي ص حين رد قطائع عثمان‏

آدرس = بحارالانوار ج‏97 ص‏59 س‏0 ف‏127152

موضوع = كنس أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص بيت المال و صلاته فيه كل جمعة و استشهاده منه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53334

موضوع = كيفية تقسيم أمير المؤمنين علي ص بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏97 ص‏60 س‏0 ف‏127156

موضوع = مبادرة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص إلى قسمة بيت المال بين مستحقيه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53180

موضوع = مدى اهتمام علي ع بحق الناس‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏131 س‏0 ف‏53297

موضوع = مطالبة عقيل أمير المؤمنين علي ص زيادة على حقه من بيت المال قبل ذهابه إلى معاوية

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏114 س‏2 ف‏55062

موضوع = منع أمير المؤمنين علي ص أبناءه عن الانتفاع بحقهم من بيت المال قبل سائر المسلمين‏

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏117 س‏17 ف‏55097

موضوع = مواساة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص عقيلا بسهمه من بيت المال و عدم اقتناع عقيل بذلك‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏112 س‏0 ف‏53186

#### \* = عمر بن سعد و بيت المال‏

موضوع = قصة مطالبة أولاد أبي بكر و سعد بن أبي وقاص و عبد الله بن عمر عليا ع الزيادة من بيت المال‏

آدرس = بحارالانوار ج‏74 ص‏365 س‏0 ف‏98911

#### \* = عمر و بيت المال‏

موضوع = إخبار أمير المؤمنين علي ص عمر بخيانته في بيت المال و زجره بتحويل القوس ثعبانا

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏266 س‏0 ف‏53944

موضوع = إخبار أمير المؤمنين علي ص عمر عن مال حمل إليه و قد عزم على حبسه‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏256 س‏0 ف‏53902

موضوع = تقسيم عمر فضول بيت المال بإشارة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏228 س‏0 ف‏52041

#### \* = غصب بيت المال‏

موضوع = ظهور الواقفية من استئثار حيان السراج و صاحبه وكلاء الكاظم ع بزكوات الشيعة ثم إنكارهم لموته حرصا عليها

آدرس = بحارالانوار ج‏48 ص‏266 س‏0 ف‏65455

#### \* = فضول بيت المال‏

موضوع = تقسيم عمر فضول بيت المال بإشارة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص‏

آدرس = بحارالانوار ج‏40 ص‏228 س‏0 ف‏52041

#### \* = قنبر و بيت المال‏

موضوع = توبيخ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص قنبر على ادخاره عروضا من بيت المال له ص‏

آدرس = بحارالانوار ج‏41 ص‏132 س‏0 ف‏53331

#### \* = معاوية و بيت المال‏

موضوع = أمر معاوية للربيع بن زياد بجمع الدرهم و الدينار و تقسيم أردإ الغنائم‏

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏173 س‏0 ف‏55427

موضوع = مخالفة الربيع بن زياد لمعاوية في تقسيم بيت المال و كيفية موته‏

آدرس = بحارالانوار ج‏42 ص‏173 س‏0 ف‏55429

### نرم افزار جامع الاحادیث 5/3

احادیثی که دارای عبارت بیت المال بود از منابع دست اول روایی در ذیل قابل مشاهده است به خاطر حجم زیاد روایات در دیگر منابع اینجا نیاوردم در صورت نیاز به نرم افزار مراجعه شود

النوادر(للأشعري) / 152 / 32 باب قذف اللسان و الحدود

مِنْ بَيْتٍ أَوْ سُوقٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ وَ الْأَشَلُّ الْيَمِينِ وَ الشِّمَالِ مَتَى سَرَقَ قُطِعَتْ لَهُ الْيَمِينُ عَلَى كُلِّ الْأَحْوَالِ قَالَ وَ يُقْطَعُ مِنَ السَّارِقِ الرِّجْلُ بَعْدَ الْيَدِ فَإِنْ عَادَ فَلَا قَطْعَ عَلَيْهِ وَ لَكِنْ يُخَلَّدُ فِي السِّجْنِ وَ يُنْفَقُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم / ج‏1 / 159 / 14 باب في الأئمة ع أنهم أعطوا الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة ع ..... ص : 150

28- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ع‏ عِنْدِي صَحِيفَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِخَاتَمِهِ فِيهَا سِتُّونَ قَبِيلَةً بَهْرَجَةً لَيْسَ لَهَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ مِنْهُمْ غَنِيٌّ وَ بَاهِلَةُ وَ قَالَ يَا مَعْشَرَ غَنِيٍّ وَ بَاهِلَةَ أعدوا [أَعِيدُوا] عَلَيَّ عَطَايَاكُمْ حَتَّى أَشْهَدَ لَكُمْ عِنْدَ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ أَنَّكُمْ لَا تُحِبُّونِّي وَ لَا أُحِبُّكُمْ أَبَداً وَ قَالَ لَآخُذَنَّ غَنِيّاً أَخْذَةً تَضْطَرِبُ مِنْهَا بَاهِلَةُ وَ قَالَ أُخِذَ فِي بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ مَالٌ مِنْ مُهُورِ الْبَغَايَا فَقَالَ اقْسِمُوهُ بَيْنَ غَنِيٍّ وَ بَاهِلَةَ.

تفسير العياشي / ج‏1 / 319 / [سورة المائدة(5): آية 38] ..... ص : 318

106 عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي‏ أنه أتي بسارق فقطع يده، ثم أتي به مرة أخرى فقطع رجله اليسرى، ثم أوتي به ثالثة، فقال: إني لأستحيي من ربي أن لا أدع له يدا- يأكل بها و يشرب بها و يستنجي بها، و رجلا يمشي عليها فجلده و استودعه السجن، و أنفق عليه من بيت‏ المال‏.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏1 / 407 / باب ما يجب من حق الإمام على الرعية و حق الرعية على الإمام ..... ص : 405

9- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ طَبَرِسْتَانَ يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ قَالَ قَالَ مُعَاوِيَةُ وَ لَقِيتُ الطَّبَرِيَّ مُحَمَّداً بَعْدَ ذَلِكَ فَأَخْبَرَنِي قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى ع يَقُولُ‏ الْمُغْرَمُ إِذَا تَدَيَّنَ أَوِ اسْتَدَانَ فِي حَقٍّ الْوَهْمُ مِنْ مُعَاوِيَةَ أُجِّلَ سَنَةً فَإِنِ اتَّسَعَ وَ إِلَّا قَضَى عَنْهُ الْإِمَامُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏5 / 34 / باب ..... ص : 34

3- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: مَنِ اسْتَأْسَرَ مِنْ غَيْرِ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ فَلَا يُفْدَى مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ وَ لَكِنْ يُفْدَى مِنْ مَالِهِ إِنْ أَحَبَّ أَهْلُهُ.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏5 / 74 / باب ما يجب من الاقتداء بالأئمة ع في التعرض للرزق ..... ص : 73

5- أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ ع أَنَّكَ نِعْمَ الْعَبْدُ لَوْ لَا أَنَّكَ تَأْكُلُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ وَ لَا تَعْمَلُ بِيَدِكَ شَيْئاً قَالَ فَبَكَى دَاوُدُ ع أَرْبَعِينَ صَبَاحاً فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الْحَدِيدِ أَنْ لِنْ لِعَبْدِي دَاوُدَ فَأَلَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ الْحَدِيدَ فَكَانَ يَعْمَلُ كُلَّ يَوْمٍ دِرْعاً فَيَبِيعُهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ فَعَمِلَ ثَلَاثَمِائَةٍ وَ سِتِّينَ دِرْعاً فَبَاعَهَا بِثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ أَلْفاً وَ اسْتَغْنَى عَنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏7 / 231 / باب ما لا يقطع فيه السارق ..... ص : 230

6- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ أَنَّ عَلِيّاً ع أُتِيَ بِرَجُلٍ سَرَقَ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ فَقَالَ لَا يُقْطَعُ فَإِنَّ لَهُ فِيهِ نَصِيباً.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏7 / 235 / باب ما يجب على المماليك و المكاتبين من الحد ..... ص : 234

10- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا زَنَى الْعَبْدُ ضُرِبَ خَمْسِينَ فَإِنْ عَادَ ضُرِبَ خَمْسِينَ فَإِنْ عَادَ ضُرِبَ خَمْسِينَ إِلَى ثَمَانِي مَرَّاتٍ فَإِنْ زَنَى ثَمَانِيَ مَرَّاتٍ قُتِلَ وَ أَدَّى الْإِمَامُ قِيمَتَهُ إِلَى مَوْلَاهُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏7 / 265 / باب النوادر ..... ص : 260

25- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع أُتِيَ بِرَجُلٍ عَبِثَ بِذَكَرِهِ فَضَرَبَ يَدَهُ حَتَّى احْمَرَّتْ ثُمَّ زَوَّجَهُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏7 / 290 / باب نادر ..... ص : 289

النَّاسَ جَمِيعاً يُخَلَّى عَنْهُمَا وَ تُخْرَجُ دِيَةُ الْمَذْبُوحِ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏7 / 295 / باب الرجل يقتل فلم تصح الشهادة عليه حتى خولط ..... ص : 295

1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ خَضِرٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْداً فَلَمْ يُقَمْ عَلَيْهِ الْحَدُّ وَ لَمْ تَصِحَّ الشَّهَادَةُ عَلَيْهِ حَتَّى خُولِطَ وَ ذَهَبَ عَقْلُهُ ثُمَّ إِنَّ قَوْماً آخَرِينَ شَهِدُوا عَلَيْهِ بَعْدَ مَا خُولِطَ أَنَّهُ قَتَلَهُ فَقَالَ إِنْ شَهِدُوا عَلَيْهِ أَنَّهُ قَتَلَهُ حِينَ قَتَلَهُ وَ هُوَ صَحِيحٌ لَيْسَ بِهِ عِلَّةٌ مِنْ فَسَادِ عَقْلِهِ قُتِلَ بِهِ وَ إِنْ يَشْهَدُوا عَلَيْهِ بِذَلِكَ وَ كَانَ لَهُ مَالٌ يُعْرَفُ دُفِعَ إِلَى وَرَثَةِ الْمَقْتُولِ الدِّيَةُ مِنْ مَالِ الْقَاتِلِ وَ إِنْ لَمْ يَتْرُكْ مَالًا أُعْطِيَ الدِّيَةُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ وَ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏7 / 355 / باب المقتول لا يدرى من قتله ..... ص : 354

4- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: مَنْ مَاتَ فِي زِحَامِ النَّاسِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ يَوْمَ عَرَفَةَ أَوْ عَلَى جِسْرٍ لَا يَعْلَمُونَ مَنْ قَتَلَهُ فَدِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏7 / 355 / باب المقتول لا يدرى من قتله ..... ص : 354

6- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع‏ لَيْسَ فِي الْهَائِشَاتِ عَقْلٌ وَ لَا قِصَاصٌ وَ الْهَائِشَاتُ الْفَزْعَةُ تَقَعُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَيُشَجُّ الرَّجُلُ فِيهَا أَوْ يَقَعُ قَتِيلٌ لَا يُدْرَى مَنْ قَتَلَهُ وَ شَجَّهُ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ آخَرَ يَرْفَعُهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَوَدَاهُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏7 / 356 / باب آخر منه ..... ص : 355

أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنْ وُجِدَ قَتِيلٌ بِأَرْضِ فَلَاةٍ أُدِّيَتْ دِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع كَانَ يَقُولُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏7 / 362 / باب القسامة ..... ص : 360

8- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْقَسَامَةِ أَيْنَ كَانَ بَدْؤُهَا قَالَ كَانَ مِنْ قِبَلِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَمَّا كَانَ بَعْدَ فَتْحِ خَيْبَرَ تَخَلَّفَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ عَنْ أَصْحَابِهِ فَرَجَعُوا فِي طَلَبِهِ فَوَجَدُوهُ مُتَشَحِّطاً فِي دَمِهِ قَتِيلًا فَجَاءَتِ الْأَنْصَارُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَتِ الْيَهُودُ صَاحِبَنَا فَقَالَ لِيُقْسِمْ مِنْكُمْ خَمْسُونَ رَجُلًا عَلَى أَنَّهُمْ قَتَلُوهُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ نُقْسِمُ عَلَى مَا لَمْ نَرَهُ قَالَ فَيُقْسِمُ الْيَهُودُ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ يُصَدِّقُ الْيَهُودَ فَقَالَ أَنَا إِذاً أَدِي صَاحِبَكُمْ فَقُلْتُ لَهُ كَيْفَ الْحُكْمُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَكَمَ فِي الدِّمَاءِ مَا لَمْ يَحْكُمْ فِي شَيْ‏ءٍ مِنْ حُقُوقِ النَّاسِ لِتَعْظِيمِهِ الدِّمَاءَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا ادَّعَى عَلَى رَجُلٍ عَشَرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَكْثَرَ لَمْ يَكُنِ الْيَمِينُ لِلْمُدَّعِي وَ كَانَتِ الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ فَإِذَا ادَّعَى الرَّجُلُ عَلَى الْقَوْمِ بِالدَّمِ أَنَّهُمْ قَتَلُوا كَانَتِ الْيَمِينُ لِمُدَّعِي الدَّمِ قَبْلَ الْمُدَّعَى عَلَيْهِمْ فَعَلَى الْمُدَّعِي أَنْ يَجِي‏ءَ بِخَمْسِينَ رَجُلًا يَحْلِفُونَ أَنَّ فُلَاناً قَتَلَ فُلَاناً فَيُدْفَعُ إِلَيْهِمُ الَّذِي حُلِفَ عَلَيْهِ فَإِنْ شَاءُوا عَفَوْا وَ إِنْ شَاءُوا قَتَلُوا وَ إِنْ شَاءُوا قَبِلُوا الدِّيَةَ وَ إِنْ لَمْ يُقْسِمُوا فَإِنَّ عَلَى الَّذِينَ ادُّعِيَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَحْلِفَ مِنْهُمْ خَمْسُونَ مَا قَتَلْنَا وَ لَا عَلِمْنَا لَهُ قَاتِلًا فَإِنْ فَعَلُوا وَدَى أَهْلُ الْقَرْيَةِ الَّذِينَ وُجِدَ فِيهِمْ وَ إِنْ كَانَ بِأَرْضِ فَلَاةٍ أُدِّيَتْ دِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.

الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏7 / 374 / باب النوادر ..... ص : 369

14- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع- عَنْ مُؤْمِنٍ قَتَلَ رَجُلًا نَاصِباً مَعْرُوفاً بِالنَّصْبِ عَلَى دِينِهِ غَضَباً لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَ يُقْتَلُ بِهِ فَقَالَ أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَقْتُلُونَهُ بِهِ وَ لَوْ رُفِعَ إِلَى إِمَامٍ عَادِلٍ ظَاهِرٍ لَمْ يَقْتُلْهُ بِهِ قُلْتُ فَيَبْطُلُ دَمُهُ قَالَ لَا وَ لَكِنْ إِنْ كَانَ لَهُ وَرَثَةٌ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُعْطِيَهُمُ الدِّيَةَ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ لِأَنَّ قَاتِلَهُ إِنَّمَا قَتَلَهُ غَضَباً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلْإِمَامِ وَ لِدِينِ الْمُسْلِمِينَ.

الجعفريات (الأشعثيات) / 180 / كتاب التفسير

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ: مِنَ السُّحْتِ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَ ثَمَنُ اللِّقَاحِ وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ وَ كَسْبُ الْحَجَّامِ وَ أَجْرُ الْكَاهِنِ وَ أَجْرُ الْقَفِيزِ وَ أَجْرُ الفرطون وَ الْمِيزَانِ إِلَّا قَفِيزاً يَكِيلُهُ صَاحِبُهُ أَوْ مِيزَاناً يَزِنُ بِهِ صَاحِبُهُ وَ ثَمَنُ الشِّطْرَنْجِ وَ ثَمَنُ النَّرْدِ وَ ثَمَنُ الْقِرْدِ وَ جُلُودِ السِّبَاعِ وَ جُلُودِ الْمَيْتَةِ قَبْلَ أَنْ تُدْبَغَ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ وَ أَجْرُ الشُّرْطِيِّ الَّذِي لَا يُعْدِيكَ إِلَّا بِأَجْرٍ وَ أَجْرُ صَاحِبِ السِّجْنِ وَ أَجْرُ الْقَافِي وَ ثَمَنُ الْخِنْزِيرِ وَ أَجْرُ الْقَاضِي وَ أَجْرُ الصَّاحِبِ وَ أَجْرُ الْحَاسِبِ بَيْنَ الْقَوْمِ لَا يَحْسُبُ لَهُمْ إِلَّا بِأَجْرٍ وَ أَجْرُ الْقَارِئِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ إِلَّا بِأَجْرٍ وَ لَا بَأْسَ أَنْ يُجْرَى لَهُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ وَ الْهَدِيَّةُ يُلْتَمَسُ أَفْضَلُ مِنْهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى‏ وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى‏ وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوالِ النَّاسِ فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ‏ وَ هِيَ الْهَدِيَّةُ يُطْلَبُ بِهَا مِنْ تُرَاثِ الدُّنْيَا أَكْثَرُ مِنْهَا وَ الرِّشْوَةُ فِي الْحُكْمِ وَ عَسْبُ الْفَحْلِ وَ لَا بَأْسَ أَنْ يُهْدَى لَهُ الْعَلَفُ وَ أَجْرُ الْقَاضِي إِلَّا قَاضٍ يَجْرِي [لَهُ‏] مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ وَ أَجْرُ الْمُؤَذِّنِ إِلَّا مُؤَذِّنٌ يَجْرِي عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

دعائم الإسلام / ج‏1 / 147 / ذكر الأذان و الإقامة ..... ص : 142

وَ عَنْ عَلِيٍّ ص أَنَّهُ قَالَ: مِنَ السُّحْتِ أَجْرُ الْمُؤَذِّنِ يَعْنِي إِذَا اسْتَأْجَرَهُ الْقَوْمُ يُؤَذِّنُ لَهُمْ وَ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يُجْرَى عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

دعائم الإسلام / ج‏2 / 30 / 5 فصل ذكر ما نهي عنه من الغش و الخداع في البيوع ..... ص : 27

60- وَ عَنْ عَلِيٍ‏ أَنَّهُ أَمَرَ نُقَّادَ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ أَنْ لَا يَدْخُلُوا إِلَّا طَيِّباً.

دعائم الإسلام / ج‏2 / 75 / 19 فصل ذكر الإجارات ..... ص : 74

210- وَ عَنْهُ ع أَنَّهُ قَالَ: لَا بَأْسَ أَنْ يَأْخُذَ الْمُؤَذِّنُ أَجْرَ الْأَذَانِ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ فَأَمَّا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ مِمَّنْ يُؤَذِّنُ لَهُمْ فَلَا.

دعائم الإسلام / ج‏2 / 392 / 7 فصل ذكر من يجوز أن يرث و من لا ميراث له ..... ص : 384

أَبُو جَعْفَرٍ ع‏ عَلَى الْإِمَامِ مِثْلُ ذَلِكَ- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَدَعْ وَارِثاً فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ يُوضَعُ فِي بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ لِأَنَّ جِنَايَتَهُ عَلَى بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ وَ مَنْ تَرَكَ وَرَثَةً مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ لَمْ يَرِثُوهُ وَ هُوَ كَمَنْ لَمْ يَدَعْ وَارِثاً وَ سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى- يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ‏ قَالَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ قَرِيبٌ يَرِثُهُ وَ لَا مَوْلًى فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ.

دعائم الإسلام / ج‏2 / 423 / 5 فصل ذكر الجنايات التي توجب العقل و لا توجب القود ..... ص : 416

1472- وَ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: مَنْ مَاتَ فِي زِحَامٍ فَدِيَتُهُ عَلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ ازْدَحَمُوا عَلَيْهِ إِنْ عُرِفُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْرَفُوا فَفِي بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

دعائم الإسلام / ج‏2 / 497 / 1 فصل ذكر اللقطة ..... ص : 494

1771- وَ عَنْ عَلِيٍّ ع‏ أَنَّهُ كَانَ بَنَى لِلضَّوَالِّ مِرْبَداً فَكَانَ يَعْلِفُهَا لَا يُسْمِنُهَا وَ لَا يُهْزِلُهَا يَعْلِفُهَا مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ فَكَانَتْ تُشْرِفُ بِأَعْنَاقِهَا فَمَنْ أَقَامَ بَيِّنَةً عَلَى شَيْ‏ءٍ مِنْهَا أَخَذَهُ وَ إِلَّا أَقَرَّهَا عَلَى حَالِهَا لَا يَبِيعُهَا.

دعائم الإسلام / ج‏2 / 538 / كتاب آداب القضاة ..... ص : 527

1912- وَ عَنْ عَلِيٍّ ص أَنَّهُ قَالَ: لَا بُدَّ مِنْ إِمَارَةٍ وَ رِزْقٍ لِلْأَمِيرِ وَ لَا بُدَّ مِنْ عَرِيفٍ وَ رِزْقٍ لِلْعَرِيفِ وَ لَا بُدَّ مِنْ حَاسِبٍ وَ رِزْقٍ لِلْحَاسِبِ وَ لَا بُدَّ مِنْ قَاضٍ وَ رِزْقٍ لِلْقَاضِي وَ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ رِزْقُ الْقَاضِي عَلَى النَّاسِ الَّذِينَ يَقْضِي لَهُمْ وَ لَكِنْ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

دعائم الإسلام / ج‏2 / 539 / كتاب آداب القضاة ..... ص : 527

1917- وَ عَنْهُ ع أَنَّهُ قَالَ: مَنْ خُلِّدَ فِي السِّجْنِ رُزِقَ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ وَ لَا يُخَلَّدُ فِي السِّجْنِ إِلَّا ثَلَاثَةٌ الَّذِي يُمْسِكُ عَلَى الْمَوْتِ وَ الْمَرْأَةُ تَرْتَدُّ إِلَّا أَنْ تَتُوبَ وَ السَّارِقُ بَعْدَ قَطْعِ الْيَدِ وَ الرِّجْلِ يَعْنِي إِذَا سَرَقَ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الثَّالِثَةِ.

من لا يحضره الفقيه / ج‏3 / 23 / باب الحيل في الأحكام ..... ص : 17

3252 وَ- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع‏ وُجِدَ عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَجُلٌ مَذْبُوحٌ فِي خَرِبَةٍ وَ هُنَاكَ رَجُلٌ بِيَدِهِ سِكِّينٌ مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ فَأُخِذَ لِيُؤْتَى بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَأَقَرَّ أَنَّهُ قَتَلَهُ فَاسْتَقْبَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُمْ خَلُّوا عَنْ هَذَا فَأَنَا قَاتِلُ صَاحِبِكُمْ فَأُخِذَ أَيْضاً وَ أُتِيَ بِهِ مَعَ صَاحِبِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَلَمَّا دَخَلُوا قَصُّوا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ فَقَالَ لِلْأَوَّلِ مَا حَمَلَكَ عَلَى الْإِقْرَارِ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي رَجُلٌ قَصَّابٌ وَ قَدْ كُنْتُ ذَبَحْتُ شَاةً بِجَنْبِ الْخَرِبَةِ فَأَعْجَلَنِي الْبَوْلُ فَدَخَلْتُ الْخَرِبَةَ وَ بِيَدِي سِكِّينٌ مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ فَأَخَذَنِي هَؤُلَاءِ وَ قَالُوا أَنْتَ قَتَلْتَ صَاحِبَنَا فَقُلْتُ مَا يُغْنِي عَنِّي الْإِنْكَارُ شَيْئاً وَ هَاهُنَا رَجُلٌ مَذْبُوحٌ وَ أَنَا بِيَدِي سِكِّينٌ مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ فَأَقْرَرْتُ لَهُمْ أَنِّي قَتَلْتُهُ فَقَالَ عَلِيٌّ ع لِلْآخَرِ مَا تَقُولُ أَنْتَ قَالَ أَنَا قَتَلْتُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع- اذْهَبُوا إِلَى الْحَسَنِ ابْنِي لِيَحْكُمَ بَيْنَكُمْ فَذَهَبُوا إِلَيْهِ وَ قَصُّوا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ فَقَالَ ع أَمَّا هَذَا فَإِنْ كَانَ قَدْ قَتَلَ رَجُلًا فَقَدْ أَحْيَا هَذَا وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمَا شَيْ‏ءٌ وَ تُخْرَجُ الدِّيَةُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ لِوَرَثَةِ الْمَقْتُولِ.

من لا يحضره الفقيه / ج‏3 / 162 / باب المعايش و المكاسب و الفوائد و الصناعات ..... ص : 156

3594 وَ- رَوَى شَرِيفُ بْنُ سَابِقٍ التَّفْلِيسِيُّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ السَّمَنْدِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ‏ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ ع أَنَّكَ نِعْمَ الْعَبْدُ لَوْ لَا أَنَّكَ تَأْكُلُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ وَ لَا تَعْمَلُ بِيَدِكَ شَيْئاً قَالَ فَبَكَى دَاوُدُ ع فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الْحَدِيدِ أَنْ لِنْ لِعَبْدِي دَاوُدَ فَلَانَ‏

من لا يحضره الفقيه / ج‏3 / 163 / باب المعايش و المكاسب و الفوائد و الصناعات ..... ص : 156

فَأَلَانَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ الْحَدِيدَ فَكَانَ يَعْمَلُ كُلَّ يَوْمٍ دِرْعاً فَيَبِيعُهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ فَعَمِلَ ع ثَلَاثَمِائَةٍ وَ سِتِّينَ دِرْعاً فَبَاعَهَا بِثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ أَلْفاً وَ اسْتَغْنَى عَنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

من لا يحضره الفقيه / ج‏4 / 63 / باب حد السرقة ..... ص : 60

5111- وَ قَالَ الصَّادِقُ ع‏ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِذَا سَرَقَ الرَّجُلُ أَوَّلًا قَطَعَ يَمِينَهُ فَإِنْ عَادَ قَطَعَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى فَإِنْ عَادَ ثَالِثَةً خَلَّدَهُ السِّجْنَ وَ أَنْفَقَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

من لا يحضره الفقيه / ج‏4 / 101 / باب القسامة ..... ص : 98

عَلَيْهِمْ أَنْ يَحْلِفَ مِنْهُمْ خَمْسُونَ رَجُلًا مَا قَتَلْنَا وَ لَا عَلِمْنَا لَهُ قَاتِلًا فَإِنْ فَعَلُوا أَدَّى أَهْلُ الْقَرْيَةِ الَّتِي وُجِدَ فِيهِمْ دِيَتَهُ وَ إِنْ كَانَ بِأَرْضِ فَلَاةٍ أُدِّيَتْ دِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع كَانَ يَقُولُ لَا يُطَلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.

من لا يحضره الفقيه / ج‏4 / 165 / باب من مات في زحام الأعياد أو عرفة أو على بئر أو جسر لا يعلم من قتله ..... ص : 165

5376- رَوَى السَّكُونِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ عَلِيٌّ ع‏ مَنْ مَاتَ فِي زِحَامِ جُمُعَةٍ أَوْ عِيدٍ أَوْ عَرَفَةَ أَوْ عَلَى بِئْرٍ أَوْ جِسْرٍ لَا يُعْلَمُ مَنْ قَتَلَهُ فَدِيَتُهُ عَلَى بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

علل الشرائع / ج‏1 / 217 / 159 باب العلة التي من أجلها صالح الحسن بن علي ص معاوية بن أبي سفيان و داهنه و لم يجاهده ..... ص : 210

و قد كتب ابن عبد العزيز إلى عبد الحميد بن زيد بن الخطاب و هو عامله على العراق‏ أيدك الله هاش في السواد ما يركبون فيه البراذين و يتختمون بالذهب و يلبسون الطيالسة و خذ فضل ذلك فضعه في بيت‏ المال‏.

نهج البلاغة (للصبحي صالح) / 175 / 119 و من كلام له ع و قد جمع الناس و حضهم على الجهاد فسكتوا مليا ..... ص : 175

فَقَالَ ع مَا بَالُكُمْ أَ مُخْرَسُونَ أَنْتُمْ فَقَالَ قَوْمٌ مِنْهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ سِرْتَ سِرْنَا مَعَكَ فَقَالَ ع مَا بَالُكُمْ لَا سُدِّدْتُمْ‏ 1610 لِرُشْدٍ وَ لَا هُدِيتُمْ لِقَصْدٍ أَ فِي مِثْلِ هَذَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَخْرُجَ وَ إِنَّمَا يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هَذَا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضَاهُ مِنْ شُجْعَانِكُمْ وَ ذَوِي بَأْسِكُمْ وَ لَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدَعَ الْجُنْدَ وَ الْمِصْرَ وَ بَيْتَ‏ الْمَالِ‏ وَ جِبَايَةَ الْأَرْضِ وَ الْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّظَرَ فِي حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ ثُمَّ أَخْرُجَ فِي كَتِيبَةٍ أَتْبَعُ أُخْرَى أَتَقَلْقَلُ تَقَلْقُلَ الْقِدْحِ‏ 1611 فِي الْجَفِيرِ 1612 الْفَارِغِ وَ إِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَى‏

الإختصاص / النص / 151 / فضائل علي ع من كتاب ابن دأب ..... ص : 144

وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى‏ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً قَالَ فَقَالَ الْعَالِمُ أَمَا إِنَّ عَلِيّاً لَمْ يَقُلْ فِي مَوْضِعٍ‏ إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَلِمَ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّمَا أَطْعَمَ لِلَّهِ فَأَخْبَرَهُ بِمَا يَعْلَمُ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ ثُمَّ هَوَانُ مَا ظَفِرَ بِهِ مِنَ الدُّنْيَا عَلَيْهِ أَنَّهُ جَمَعَ الْأَمْوَالَ ثُمَّ دَخَلَ إِلَيْهَا فَقَالَ‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هَذَا جَنَايَ وَ خِيَارُهُ فِيهِ‏ |  | إِذْ كُلُّ جَانٍ يَدُهُ إِلَى فِيهِ‏ |
|  |  |  |

ابْيَضِّي وَ اصْفَرِّي وَ غُرِّي غَيْرِي أَهْلَ الشَّامِ غَداً إِذَا ظَهَرُوا عَلَيْكَ وَ قَالَ أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّلَمَةِ ثُمَّ تَرْكُ التَّفْضِيلِ لِنَفْسِهِ وَ وُلْدِهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ دَخَلَتْ عَلَيْهِ أُخْتُهُ أُمُّ هَانِي بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ فَدَفَعَ إِلَيْهَا عِشْرِينَ دِرْهَماً فَسَأَلَتْ أُمُّ هَانِي مَوْلَاتَهَا الْعَجَمِيَّةَ فَقَالَ كَمْ دَفَعَ إِلَيْكِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَتْ عِشْرِينَ دِرْهَماً فَانْصَرَفَ مُسْخِطَةً فَقَالَ لَهَا انْصَرِفِي رَحِمَكِ اللَّهُ مَا وَجَدْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ فَضْلًا لِإِسْمَاعِيلَ عَلَى إِسْحَاقَ وَ بُعِثَ إِلَيْهِ مِنْ خُرَاسَانَ بَنَاتُ كِسْرَى فَقَالَ لَهُنَّ أُزَوِّجُكُنَّ فَقُلْنَ لَهُ لَا حَاجَةَ لَنَا فِي التَّزْوِيجِ فَإِنَّهُ لَا أَكْفَاءَ لَنَا إِلَّا بَنُوكَ فَإِنْ زَوَّجْتَنَا مِنْهُمْ رَضِينَا فَكَرِهَ أَنْ يُؤْثِرَ وُلْدَهُ بِمَا لَا يَعُمُّ بِهِ الْمُسْلِمِينَ وَ بُعِثَ إِلَيْهِ مِنَ الْبَصْرَةِ مِنْ غَوْصِ الْبَحْرِ بِتُحْفَةٍ لَا يُدْرَى مَا قِيمَتُهَا فَقَالَتْ لَهُ ابْنَتُهُ أُمُّ كُلْثُومٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَجَمَّلُ بِهِ وَ يَكُونُ فِي عُنُقِي فَقَالَ يَا أَبَا رَافِعٍ أَدْخِلْهُ إِلَى بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ لَيْسَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ حَتَّى لَا تَبْقَى امْرَأَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا وَ لَهَا مِثْلُ ذَلِكَ وَ قَامَ خَطِيباً بِالْمَدِينَةِ حِينَ وُلِّيَ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ اعْلَمُوا وَ اللَّهِ أَنِّي لَا أَرْزَؤُكُمْ مِنْ فَيْئِكُمْ شَيْئاً مَا قَامَ لِي عِذْقٌ بِيَثْرِبَ أَ فَتَرَوْنِّي مَانِعاً نَفْسِي وَ وُلْدِي وَ مُعْطِيَكُمْ وَ لَأُسَوِّيَنَّ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَ الْأَحْمَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَتَجْعَلُنِي وَ أَسْوَداً مِنْ سُودَانِ الْمَدِينَةِ وَاحِداً فَقَالَ لَهُ اجْلِسْ رَحِمَكَ اللَّهُ تَعَالَى أَ مَا كَانَ هَهُنَا مَنْ يَتَكَلَّمُ غَيْرُكَ وَ مَا فَضْلُكَ عَلَيْهِمْ إِلَّا بِسَابِقَةٍ أَوْ تَقْوَى‏

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏4 / 148 / 39 - باب الزيادات ..... ص : 135

412- 34- عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ: قَالَ إِنْ رَأَيْتَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يُعْطِي كُلَّ مَا فِي بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ رَجُلًا وَاحِداً فَلَا يَدْخُلَنَّ فِي قَلْبِكَ شَيْ‏ءٌ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَعْمَلُ بِأَمْرِ اللَّهِ.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏6 / 146 / 66 - باب كيفية قسمة الغنائم ..... ص : 146

255- 1- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ‏ وَ سُئِلَ عَنْ قَسْمِ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ فَقَالَ أَهْلُ الْإِسْلَامِ هُمْ أَبْنَاءُ الْإِسْلَامِ أُسَوِّي بَيْنَهُمْ فِي الْعَطَاءِ وَ فَضَائِلُهُمْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ أُجْمِلُهُمْ كَبَنِي رَجُلٍ وَاحِدٍ لَا نُفَضِّلُ أَحَداً مِنْهُمْ لِفَضْلِهِ وَ صَلَاحِهِ فِي الْمِيرَاثِ عَلَى آخَرَ ضَعِيفٍ مَنْقُوصٍ وَ قَالَ هَذَا هُوَ فِعْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي بَدْوِ أَمْرِهِ وَ قَدْ قَالَ غَيْرُنَا أُقَدِّمُهُمْ فِي الْعَطَاءِ بِمَا قَدْ فَضَّلَهُمُ اللَّهُ بِسَوَابِقِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا كَانُوا فِي الْإِسْلَامِ أَصَابُوا ذَلِكَ فَأُنْزِلُهُمْ عَلَى‏

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏6 / 293 / 92 باب من الزيادات في القضايا و الأحكام ..... ص : 287

أَبِي حَمْزَةَ عَنْ رَجُلٍ بَلَغَ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: مَرَّ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَا هَذَا فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَصْرَانِيٌّ قَالَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبِرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ أَنْفِقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏6 / 326 / 93 - باب المكاسب ..... ص : 321

- 17- أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ ع أَنَّكَ نِعْمَ الْعَبْدُ لَوْ لَا أَنَّكَ تَأْكُلُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ وَ لَا تَعْمَلُ بِيَدِكَ شَيْئاً قَالَ فَبَكَى دَاوُدُ ع أَرْبَعِينَ صَبَاحاً فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الْحَدِيدِ أَنْ لِنْ لِعَبْدِي دَاوُدَ فَأَلَانَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ الْحَدِيدَ فَكَانَ يَعْمَلُ كُلَّ يَوْمٍ دِرْعاً فَيَبِيعُهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ فَعَمِلَ ثَلَاثَمِائَةٍ وَ سِتِّينَ دِرْعاً فَبَاعَهَا بِثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ أَلْفاً وَ اسْتَغْنَى عَنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏6 / 337 / 93 - باب المكاسب ..... ص : 321

يَكْفِيهِ النَّاسُ وَ يُعْطِيهِمْ مَا يُعْطِي النَّاسَ قَالَ ثُمَّ قَالَ لِي لِمَ تَرَكْتَ عَطَاءَكَ قَالَ قُلْتُ مَخَافَةً عَلَى دِينِي قَالَ مَا مَنَعَ ابْنَ أَبِي سَمَّاكٍ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْكَ بِعَطَائِكَ أَ مَا عَلِمَ أَنَّ لَكَ فِي بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ نَصِيباً.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏7 / 115 / 8 - باب بيع الواحد بالاثنين و أكثر من ذلك و ما يجوز منه و ما لا يجوز ..... ص : 93

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أُدْخِلُ الْمَالَ بَيْتَ‏ الْمَالِ‏ عَلَى أَنْ آخُذَ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ سِتَّةً قَالَ حِسَابُ الْأَجْرِ لِلْآجِرِ.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏10 / 28 / 1 - باب حدود الزنى ..... ص : 2

- 87- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ بُرَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا زَنَى الْعَبْدُ ضُرِبَ خَمْسِينَ فَإِنْ عَادَ ضُرِبَ خَمْسِينَ فَإِنْ عَادَ ضُرِبَ خَمْسِينَ إِلَى ثَمَانِي مَرَّاتٍ فَإِنْ زَنَى ثَمَانِيَ مَرَّاتٍ قُتِلَ وَ أَدَّى الْإِمَامُ قِيمَتَهُ إِلَى مَوَالِيهِ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏10 / 63 / 4 - باب الحد في نكاح البهائم و نكاح الأموات و الاستمناء بالأيدي ..... ص : 60

- 15- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع أُتِيَ بِرَجُلٍ عَبِثَ بِذَكَرِهِ فَضَرَبَ يَدَهُ حَتَّى احْمَرَّتْ ثُمَّ زَوَّجَهُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏10 / 105 / 8 - باب الحد في السرقة و الخيانة و الخلسة و نبش القبور و الخنق و الفساد في الأرضين ..... ص : 99

- 24- سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ أَنَّ عَلِيّاً ع أُتِيَ بِرَجُلٍ سَرَقَ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ فَقَالَ لَا نَقْطَعُهُ فَإِنَّ لَهُ فِيهِ نَصِيباً.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏10 / 172 / 12 - باب البينات على القتل ..... ص : 166

676- 16- يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَحَدِهِمَا ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ إِذَا قَتَلَ رَجُلًا خَطَأً فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ مِنَ الدِّيَةِ إِنَّ الدِّيَةَ عَلَى وَرَثَتِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَاقِلَةٌ فَعَلَى الْوَالِي مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏10 / 174 / 12 - باب البينات على القتل ..... ص : 166

يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ فَقُمْتُ مُتَعَجِّباً فَدَخَلَ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ فَأَخَذُونِي فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع خُذُوا هَذَيْنِ فَاذْهَبُوا بِهِمَا إِلَى الْحَسَنِ ع وَ قُولُوا لَهُ مَا الْحُكْمُ فِيهِمَا قَالَ فَذَهَبُوا إِلَى الْحَسَنِ ع وَ قَصُّوا عَلَيْهِ قِصَّتَهُمَا فَقَالَ الْحَسَنُ ع قُولُوا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ هَذَا إِنْ كَانَ ذَبَحَ ذَلِكَ فَقَدْ أَحْيَا هَذَا وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى- وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً فَخَلَّى عَنْهُمَا وَ أَخْرَجَ دِيَةَ الْمَذْبُوحِ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏10 / 201 / 15 - باب القضاء في قتيل الزحام و من لا يعرف قاتله و من لا دية له و من ليس لقاتله عاقلة و لا مال يؤدى منه الدية ..... ص : 201

- 1- سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: مَنْ مَاتَ فِي زِحَامِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَوْ يَوْمِ عَرَفَةَ أَوْ عَلَى جِسْرٍ لَا يَعْلَمُونَ مَنْ قَتَلَهُ فَدِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏10 / 202 / 15 - باب القضاء في قتيل الزحام و من لا يعرف قاتله و من لا دية له و من ليس لقاتله عاقلة و لا مال يؤدى منه الدية ..... ص : 201

- 2- مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: مَنْ مَاتَ فِي زِحَامِ جُمُعَةٍ أَوْ عَرَفَةَ أَوْ عَلَى جِسْرٍ لَا يَعْلَمُونَ مَنْ قَتَلَهُ فَدِيَتُهُ عَلَى بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏10 / 204 / 15 - باب القضاء في قتيل الزحام و من لا يعرف قاتله و من لا دية له و من ليس لقاتله عاقلة و لا مال يؤدى منه الدية ..... ص : 201

- 9- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنْ وُجِدَ قَتِيلٌ بِأَرْضِ فَلَاةٍ أُدِّيَتْ دِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع كَانَ يَقُولُ لَا يُبْطَلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏10 / 206 / 15 - باب القضاء في قتيل الزحام و من لا يعرف قاتله و من لا دية له و من ليس لقاتله عاقلة و لا مال يؤدى منه الدية ..... ص : 201

- 17- عَنْهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرٍ ع قَالَ: كَانَ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِذَا لَمْ يُقْسِمِ الْقَوْمُ الْمُدَّعُونَ الْبَيِّنَةَ عَلَى قَتْلِ قَتِيلِهِمْ وَ لَمْ يُقْسِمُوا بِأَنَّ الْمُتَّهَمِينَ قَتَلُوهُ حَلَّفَ الْمُتَّهَمِينَ بِالْقَتْلِ خَمْسِينَ يَمِيناً بِاللَّهِ مَا قَتَلْنَاهُ وَ لَا عَلِمْنَا لَهُ قَاتِلًا ثُمَّ تُؤَدَّى الدِّيَةُ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْقَتِيلِ وَ ذَلِكَ إِذَا قُتِلَ فِي حَيٍّ وَاحِدٍ فَأَمَّا إِذَا قُتِلَ فِي عَسْكَرٍ أَوْ سُوقِ مَدِينَةٍ فَدِيَتُهُ تُدْفَعُ إِلَى أَوْلِيَائِهِ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏10 / 213 / 15 - باب القضاء في قتيل الزحام و من لا يعرف قاتله و من لا دية له و من ليس لقاتله عاقلة و لا مال يؤدى منه الدية ..... ص : 201

- 48- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ قَالَ‏ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ مُؤْمِنٍ قَتَلَ رَجُلًا نَاصِباً مَعْرُوفاً بِالنَّصْبِ عَلَى دِينِهِ غَضَباً لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ أَ يُقْتَلُ بِهِ قَالَ أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَقْتُلُونَهُ بِهِ وَ لَوْ رُفِعَ إِلَى إِمَامٍ عَادِلٍ لَمْ يَقْتُلْهُ بِهِ قُلْتُ فَيُبْطَلُ دَمُهُ قَالَ لَا وَ لَكِنْ إِذَا كَانَ لَهُ وَرَثَةٌ كَانَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُعْطِيَهُمُ الدِّيَةَ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ لِأَنَّ قَاتِلَهُ إِنَّمَا قَتَلَهُ غَضَباً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلْإِمَامِ وَ لِدِينِ الْمُسْلِمِينَ.

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏10 / 232 / 18 - باب ضمان النفوس و غيرها ..... ص : 221

- 48- الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ خَضِرٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ قَالَ‏ سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْداً فَلَمْ يُقَمْ عَلَيْهِ الْحَدُّ وَ لَمْ تَصِحَّ الشَّهَادَةُ حَتَّى خُولِطَ وَ ذَهَبَ عَقْلُهُ ثُمَّ إِنَّ قَوْماً آخَرِينَ شَهِدُوا عَلَيْهِ بَعْدَ مَا خُولِطَ أَنَّهُ قَتَلَهُ فَقَالَ إِنْ شَهِدُوا عَلَيْهِ أَنَّهُ قَتَلَ حِينَ قَتَلَ وَ هُوَ صَحِيحٌ لَيْسَ بِهِ عِلَّةٌ مِنْ فَسَادِ عَقْلٍ قُتِلَ بِهِ وَ إِنْ لَمْ يَشْهَدُوا عَلَيْهِ بِذَلِكَ وَ كَانَ لَهُ مَالٌ يُعْرَفُ دُفِعَ إِلَى وَرَثَةِ الْمَقْتُولِ الدِّيَةُ مِنْ مَالِ الْقَاتِلِ وَ إِنْ لَمْ يَتْرُكْ مَالًا أُعْطِيَ الدِّيَةُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ وَ لَا يُطَلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.

الإستبصار فيما اختلف من الأخبار / ج‏4 / 226 / 129 - باب حد من استمنى بيده ..... ص : 226

- 1- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع أُتِيَ بِرَجُلٍ عَبِثَ بِذَكَرِهِ فَضَرَبَ يَدَهُ حَتَّى احْمَرَّتْ ثُمَّ زَوَّجَهُ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

الإستبصار فيما اختلف من الأخبار / ج‏4 / 241 / 140 - باب من سرق شيئا من المغنم ..... ص : 241

- 2- سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ أَنَّ عَلِيّاً ع أُتِيَ بِرَجُلٍ سَرَقَ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ فَقَالَ لَا يُقْطَعُ فَإِنَّ لَهُ فِيهِ نَصِيباً.

الإستبصار فيما اختلف من الأخبار / ج‏4 / 278 / 163 باب المقتول يوجد في قبيلة أو قرية ..... ص : 277

- 5- عَنْهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرٍ ع قَالَ: كَانَ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِذَا لَمْ يُقِمِ الْقَوْمُ الْمُدَّعُونَ الْبَيِّنَةَ عَلَى قَتْلِ قَتِيلِهِمْ وَ لَمْ يُقْسِمُوا بِأَنَّ الْمُتَّهَمِينَ قَتَلُوهُ حَلَّفَ الْمُتَّهَمِينَ بِالْقَتْلِ خَمْسِينَ يَمِيناً بِاللَّهِ مَا قَتَلْنَاهُ وَ لَا عَلِمْنَا لَهُ قَاتِلًا ثُمَّ تُؤَدَّى الدِّيَةُ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْقَتِيلِ وَ ذَلِكَ إِذَا قُتِلَ فِي حَيٍّ وَاحِدٍ فَأَمَّا إِذَا قُتِلَ فِي عَسْكَرٍ أَوْ سُوقٍ أَوْ مَدِينَةٍ فَدِيَتُهُ تُدْفَعُ إِلَى أَوْلِيَائِهِ مِنْ بَيْتِ‏ الْمَالِ‏.

الأمالي (للطوسي) / النص / 270 / [10] المجلس العاشر

ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ، وَ لَا يُدْرِكُهُ الْآخَرُونَ، لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) يُعْطِيهِ الرَّايَةَ فَيُقَاتِلُ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ، وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ، فَمَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، مَا تَرَكَ ذَهَباً وَ لَا فِضَّةً إِلَّا شَيْئاً عَلَى صَبِيٍّ لَهُ، وَ مَا تَرَكَ فِي بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ إِلَّا سَبْعَمِائَةِ دِرْهَمٍ، فَضَلَتْ مِنْ عَطَائِهِ، أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِماً لِأُمِّ كُلْثُومٍ.

الأمالي (للطوسي) / النص / 686 / [38] مجلس يوم الجمعة الرابع عشر من شعبان سنة سبع و خمسين و أربعمائة

1457- 10- وَ عَنْهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزَوْفَرِيِّ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّهْقَانِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحٍ الْأَنْمَاطِيِّ، رَفَعَهُ، قَالَ: لَمَّا أَصْبَحَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَعْدَ الْبَيْعَةِ، دَخَلَ بَيْتَ‏ الْمَالِ‏، فَدَعَا بِمَالٍ كَانَ قَدِ اجْتَمَعَ، فَقَسَمَهُ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ بَيْنَ مَنْ حَضَرَ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ، فَقَامَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَدْ أَعْتَقْتُ هَذَا الْغُلَامَ، فَأَعْطَاهُ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ، مِثْلَ مَا أَعْطَى سَهْلَ بْنَ حُنَيْفٍ.

الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي) / ج‏2 / 389 / احتجاج أبي إبراهيم موسى بن جعفر ع في أشياء شتى على المخالفين ..... ص : 385

الْعِبَادِيِّ فَلَمْ يَزَلْ يَقْطِينٌ فِي حَفْرِهَا حَتَّى مَاتَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ لَمْ يَسْتَنْبِطْ مِنْهَا الْمَاءَ وَ أَخْبَرَ الْمَهْدِيَّ بِذَلِكَ فَقَالَ لَهُ احْفِرْ أَبَداً حَتَّى يَسْتَنْبِطَ الْمَاءَ وَ لَوْ أَنْفَقْتَ عَلَيْهَا جَمِيعَ مَا فِي بَيْتِ‏ الْمَالِ‏ قَالَ فَوَجَّهَ يَقْطِينٌ أَخَاهُ أَبَا مُوسَى فِي حَفْرِهَا فَلَمْ يَزَلْ يَحْفِرُ حَتَّى ثَقَبُوا ثَقْباً فِي أَسْفَلِ الْأَرْضِ فَخَرَجَتْ مِنْهُ الرِّيحُ قَالَ فَهَالَهُمْ ذَلِكَ فَأَخْبَرُوا بِهِ أَبَا مُوسَى فَقَالَ أَنْزِلُونِي قَالَ فَأُنْزِلَ وَ كَانَ رَأْسُ الْبِئْرِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعاً فِي أَرْبَعِينَ ذِرَاعاً فَأُجْلِسَ فِي شِقِّ مَحْمِلٍ وَ دُلِّيَ فِي الْبِئْرِ فَلَمَّا صَارَ فِي قَعْرِهَا نَظَرَ إِلَى هَوْلٍ وَ سَمِعَ دَوِيَّ الرِّيحِ فِي أَسْفَلِ ذَلِكَ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُوَسِّعُوا الْخَرْقَ فَجَعَلُوهُ شِبْهَ الْبَابِ الْعَظِيمِ ثُمَّ دَلَّى فِيهِ رَجُلًا فِي شِقِّ مَحْمِلٍ فَقَالَ ايتُونِي بِخَبَرِ هَذَا مَا هُوَ قَالَ فَنَزَلَا فِي شِقِّ مَحْمِلٍ فَمَكَثَا مَلِيّاً ثُمَّ حَرَّكَا الْحَبْلَ فَأُصْعِدَا فَقَالَ لَهُمَا مَا رَأَيْتُمَا؟

### نرم افزار جامع التفاسیر

موضوع بیت المال در جامع التفاسیر فقط هر جا در سر عنوان و سرفصل مطلب آمده است آوردم که تعداد آن کم است ولی بیش از هزار و صد مورد در این متن کتاب عنوان بیت المال اشاره شده است در صورت نیاز به نرم افزار مراجعه شود

بيان المعانى / ج‏5 / 175 / مطلب في الخمر و الميسر و مخالطة اليتامى و النظر إليهم و بحث في النفقة أيضا و حفظ بيت المال ..... ص : 175

مطلب في الخمر و الميسر و مخالطة اليتامى و النظر إليهم و بحث في النفقة أيضا و حفظ بيت‏ المال‏

التفسير الموضوعى للقران الكريم / ج‏12 / 293 / الوفاء من بيت المال: ..... ص : 293

الوفاء من بيت‏ المال‏:

التفسير الموضوعى للقران الكريم / ج‏12 / 570 / السرقة من بيت المال: ..... ص : 570

السرقة من بيت‏ المال‏:

أضواء البيان فى إيضاح القرآن بالقرآن / ج‏3 / 417 / الفرع الثالث - إن امتنع المدعون من الحلف و لم يرضوا بأيمان المدعى عليهم - فالظاهر أن الإمام يعطي ديته من بيت المال؛ ..... ص : 417

الفرع الثالث- إن امتنع المدعون من الحلف و لم يرضوا بأيمان المدعى عليهم- فالظاهر أن الإمام يعطي ديته من بيت‏ المال‏؛

تفسير نمونه / ج‏10 / 21 / 3 - چگونه يوسف از اموال بيت المال به برادران داد؟ ..... ص : 21

\*\*\* 3- چگونه يوسف از اموال بيت‏ المال‏ به برادران داد؟

الأمثل فى تفسير كتاب الله المنزل / ج‏7 / 252 / 3 - كيف وهب يوسف الى اخوته اموال بيت المال ..... ص : 252

3- كيف وهب يوسف الى اخوته اموال بيت‏ المال‏

فرهنگ قرآن / ج‏31 / 219 / منافقان و بيت المال ..... ص : 219

منافقان و بيت‏ المال‏

موسوعة القرآن العظيم / ج‏2 / 2359 / 2247 -(بيت المال) ..... ص : 2359

\*\*\* 2247- (بيت‏ المال‏)

الأخلاق في القرآن / ج‏3 / 167 / الأمانة و الخيانة في بيت المال: ..... ص : 167

الأمانة و الخيانة في بيت‏ المال‏:

### نرم افزار دانشنامه اخلاق اسلامی

موضوع بیت المال در دانشنامه اخلاقی اسلامی فقط هر جا در سر عنوان و سرفصل مطلب آمده است آوردم که تعداد آن کم است ولی بیش از هزار و صد مورد در این متن کتاب عنوان بیت المال اشاره شده است در صورت نیاز به نرم افزار مراجعه شود

۱. معجم المحاسن و المساوئ، جلد: ۱۵، صفحه: ۳۲۱

۲۰۴۷ إجابة الشريك للقسمة

۲۰۴۷ إجابة الشريك للقسمة ۲۰۴۸ (قسّمه) تقسيم بيت المال بالسّويّة سيرة عليّ عليه السّلام في تقسيم بيت المال:...

۲. الشافي في العقائد و الأخلاق و الأحکام، جلد: ۲، صفحه: ۱۲۶۸

[۱۶۱۱]

...باب من لا دية له و لا قود و من ديته على بيت المال...

۳. تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة، جلد: ۱۵، صفحه: ۶۶

۱۸ - بَابُ أَنَّهُ لاَ يَجُوزُ أَنْ يُقْتَلَ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ الْمَرْأَةُ وَ لاَ الْمُقْعَدُ وَ لاَ الْأَعْمَى وَ لاَ الشَّيْخُ الْفَانِي وَ لاَ الْمَجْنُونُ وَ لاَ الْوِلْدَانُ إِلاَّ أَنْ يُقَاتِلُوا وَ لاَ تُؤْخَذُ مِنْهُمُ الْجِزْيَةُ

۱۹ - بَابُ أَنَّ نَفَقَةَ اَلنَّصْرَانِيِّ إِذَا كَبِرَ وَ عَجَزَ عَنِ الْكَسْبِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ ۲۰ - بَابُ جَوَازِ إِعْطَاءِ الْأَمَانِ وَ وُجُوبِ الْوَفَاءِ وَ إِنْ كَانَ الْمُعْطِي لَهُ مِنْ أَدْنَى اَلْمُسْلِمِينَ وَ لَوْ عَبْداً وَ كَذَا مَنْ دَخَلَ بِشُبْهَةِ الْأَمَانِ

۴. تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة، جلد: ۱۵، صفحه: ۸۶

۲۸ - بَابُ أَنَّ مَنْ أُسِرَ بَعْدَ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ وَجَبَ افْتِدَاؤُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ إِلاَّ فَمِنْ مَالِهِ وَ عَدَمِ جَوَازِ الاِسْتِسْلاَمِ لِلْأَسْرِ بِغَيْرِ جِرَاحَةٍ

۵. تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة، جلد: ۱۵، صفحه: ۹۱

۳۲ - بَابُ اسْتِحْبَابِ الرِّفْقِ بِالْأَسِيرِ وَ إِطْعَامِهِ وَ سَقْيِهِ وَ إِنْ كَانَ كَافِراً يُرَادُ قَتْلُهُ مِنَ الْغَدِ وَ أَنَّ إِطْعَامَهُ عَلَى مَنْ أَسَرَهُ وَ يُطْعَمُ مَنْ فِي السِّجْنِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ

۶. تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة، جلد: ۱۵، صفحه: ۹۹

۳۵ - بَابُ حُكْمِ مَا يَأْخُذُهُ اَلْمُشْرِكُونَ مِنْ أَوْلاَدِ اَلْمُسْلِمِينَ وَ مَمَالِيكِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ ثُمَّ يَغْنَمُهُ اَلْمُسْلِمُونَ

۳۶ - بَابُ تَحْرِيمِ التَّعَرُّبِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَ سُكْنَى اَلْمُسْلِمِ دَارَ الْحَرْبِ وَ دُخُولِهَا إِلاَّ لِضَرُورَةٍ وَ حُكْمِ قَتْلِ اَلْمُسْلِمِ بِهَا وَ أَنَّ مَنْ ذَهَبَتْ زَوْجَتُهُ إِلَى الْكُفَّارِ فَتَزَوَّجَ غَيْرَهَا أُعْطِيَ مَهْرَهَا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ

۷. تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة، جلد: ۱۵، صفحه: ۱۰۵

۳۹ - بَابُ التَّسْوِيَةِ بَيْنَ النَّاسِ فِي قِسْمَةِ بَيْتِ الْمَالِ وَ الْغَنِيمَةِ

۸. مستدرك الوسائل، جلد: ۱۱، صفحه: ۷۰

۲۵ - بَابُ جَوَازِ فِرَارِ اَلْمُسْلِمِ مِنْ ثَلاَثَةٍ فِي الْحَرْبِ وَ تَحْرِيمِهِ مِنْ وَاحِدٍ أَوِ اثْنَيْنِ بِأَنْ يَكُونَ الْعَدُوُّ عَلَى الضَّعْفِ لاَ أَزْيَدَ

۲۶ - بَابُ أَنَّ مَنْ أُسِرَ بَعْدَ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ وَجَبَ افْتِدَاؤُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ إِلاَّ فَمِنْ مَالِهِ وَ عَدَمِ جَوَازِ الاِسْتِسْلاَمِ لِلْأَسْرِ بِغَيْرِ جِرَاحَةٍ

۹. مستدرك الوسائل، جلد: ۱۱، صفحه: ۷۸

۲۸ - بَابُ سُقُوطِ جِهَادِ اَلْبُغَاةِ وَ الْمُشْرِكِينَ مَعَ قِلَّةِ الْأَعْوَانِ مِنَ اَلْمُسْلِمِينَ

۲۹ - بَابُ حُكْمِ طَلَبِ الْمُبَارَزَةِ ۳۰ - بَابُ اسْتِحْبَابِ الرِّفْقِ بِالْأَسِيرِ وَ إِطْعَامِهِ وَ سَقْيِهِ وَ إِنْ كَانَ كَافِراً يُرَادُ قَتْلُهُ وَ أَنَّ إِطْعَامَهُ عَلَى مَنْ أَسَرَهُ وَ يُطْعَمُ مَنْ فِي السِّجْنِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ

۱۰. مستدرك الوسائل، جلد: ۱۱، صفحه: ۸۹

۳۴ - بَابُ تَحْرِيمِ التَّعَرُّبِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَ سُكْنَى اَلْمُسْلِمِ دَارَ الْحَرْبِ وَ دُخُولِهَا إِلاَّ لِضَرُورَةٍ وَ حُكْمِ قَتْلِ اَلْمُسْلِمِ بِهَا وَ أَنَّ مَنْ ذَهَبَتْ زَوْجَتُهُ إِلَى الْكُفَّارِ فَتَزَوَّجَ غَيْرَهَا أُعْطِيَ مَهْرَهَا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ

۱۱. مستدرك الوسائل، جلد: ۱۱، صفحه: ۹۰

۳۴ - بَابُ تَحْرِيمِ التَّعَرُّبِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَ سُكْنَى اَلْمُسْلِمِ دَارَ الْحَرْبِ وَ دُخُولِهَا إِلاَّ لِضَرُورَةٍ وَ حُكْمِ قَتْلِ اَلْمُسْلِمِ بِهَا وَ أَنَّ مَنْ ذَهَبَتْ زَوْجَتُهُ إِلَى الْكُفَّارِ فَتَزَوَّجَ غَيْرَهَا أُعْطِيَ مَهْرَهَا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ

۳۵ - بَابُ التَّسْوِيَةِ بَيْنَ النَّاسِ فِي قِسْمَةِ بَيْتِ الْمَالِ وَ الْغَنِيمَةِ

۱۲. الخصال، جلد: ۲، صفحه: ۶۰۲

من حفظ القرآن فله في كل سنة مائتا دينار في بيت المال

من حفظ القرآن فله في كل سنة مائتا دينار في بيت المال السنة ثلاثمائة و ستون يوما

۱۳. حکمت نامه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، جلد: ۴، صفحه: ۵۰۵

۱۱/۷: پرداخت بدهى تنگ‌دستان

۱۲/۷: صرفه‌جويى در هزينه كردن از بيت المال

۱۴. سیره نبوی «منطق عملی»، جلد: ۲، صفحه: ۵۱۹

مساوات در برابر قانون

مساوات در تقسيم سرانۀ بيت المال

۱۵. موسوعة الکلمة، جلد: ۵، صفحه: ۱۰۷

أقم للناس الحج و اجلس لهم العصرين

أقم للناس الحج و اجلس لهم العصرين اصرف بيت المال لذوي العيال لا يأخذ أهل مكّة من ساكن أجرا

۱۶. موسوعة الکلمة، جلد: ۱۷، صفحه: ۳۰۲

يوسف عليه السّلام و الحكم

بيت المال للمسلمين ولاية العهد

۱۷. موسوعة الکلمة، جلد: ۲۵، صفحه: ۳۲۵

سياسيات

...علي عليه السّلام و بيت المال

۱۸. المستطرف، صفحه: ۱۱۹

الباب العشرون في الظلم و شؤمه و سوء عواقبه و ذكر الظلمة و أحوالهم و غير ذلك

الباب الحادي و العشرون في بيان الشروط التي تؤخذ على العمال و سيرة السلطان في استجباء الخراج و أحكام أهل الذمة الفصل الأول في سيرة السلطان في استجباء الخراج و الانفاق من بيت المال و سيرة العمال

۱۹. ترجمه جلد هفدهم بحار الأنوار، جلد: ۲، صفحه: ۸۸

بخش شانزدهم مجموعه جوامع كلم امير المؤمنين (عليه السّلام)

بخش هفدهم سخنان امير المؤمنين در مورد عدالت در تقسيم و صرف بيت المال در مورد لازم.

۲۰. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیهم، صفحه: ۱۷۹

(۱) خطبه آن حضرت هنگامى كه مردمى تقسيم برابر بيت المال را بر او خرده گرفتند

۲۱. خصال شيخ صدوق، جلد: ۲، صفحه: ۳۸۹

۳ - ميوه يك صد و بيست نوع است -

۴ - اهل بهشت يك صد و بيست صنفند - ۵ - هر كس تمام قرآن را حفظ ميكرد هر سال دويست اشرفى از بيت المال حقوق دريافت ميكرد. ۶ - سال سيصد و شصت روز است.

۲۲. الأخلاق في القرآن، جلد: ۳، صفحه: ۱۶۷

طرق الوقاية و العلاج:

الأمانة و الخيانة في بيت المال:

۲۳. نهج البلاغة (ترجمه انصاریان)، صفحه: ۱۵

۱۳ - از سخنان آن حضرت است در نكوهش بصره و اهل آن، پس از نبرد جمل

۱۴ - از سخنان آن حضرت است در همين موضوع ۱۵ - از سخنان آن حضرت است در رابطه با برگرداندن املاك بيت المال كه عثمان به ميل خودش به ديگران بخشيده بود ۱۶ - از سخنان آن حضرت است هنگامى كه در مدينه با او بيعت شد

۲۴. الفرج بعد الشدة، جلد: ۴، صفحه: ۳۴۵

۴۷۴ ابن أبي حامد صاحب بيت المال يحسن إلى رجل من المتفقّهة

۲۵. الفرج بعد الشدة، جلد: ۴، صفحه: ۳۴۹

۴۷۵ ابن أبي حامد صاحب بيت المال يحسن إلى صيرفي

۲۶. المصباح المضيء في خلافة المستضيء، صفحه: ۲۶۷

الباب العاشر في ذكر اجتلاب الأموال و مصارفها

(۱) فصل [: في المال الصالح] (۲) فصل [: في ذكر المال الداخل إلى بيت المال أعزه الله و الخارج منه]

۲۷. سراج الملوک، صفحه: ۳۴۹

الفصل الثامن و الأربعون فى سيرة السلطان فى بيت المال

۲۸. سراج الملوک، صفحه: ۳۶۲

الباب التاسع و الأربعون فى سيرة السلطان فى الإنفاق من بيت المال و سيرة العمال

۲۹. الشهب اللامعة في السياسة النافعة، صفحه: ۳۶۵

الباب الثاني و العشرون في ذكر بيت المال و العطاء و المنع و سياسة الجنود

۳۰. عرفان اسلامی، جلد: ۱۱، صفحه: ۲۸۹

بيت المال و امام على عليه السلام

بيت المال و امام على عليه السلام اطعام امام على عليه السلام

۳۱. إتحاف السّادة المتقین بشرح إحیاء علوم الدین، جلد: ۴، صفحه: ۱۱۱

فصل [أما العبد الموصى برقبته لشخص و بمنفعته لآخر]

فصل [أما عبد بيت المال و الموقوف على مسجد] فصل [أما العبد العامل في ماشية أو حائط] فصل [أما العبد الغائب]...

۳۲. معجم المحاسن و المساوئ، جلد: ۱۰، صفحه: ۱۹۲

۱ - تحف العقول ص ۱۷۶:

۲ - مكارم الأخلاق ص ۱۴: ۳ - إحياء العلوم ج ۲ ص ۱۶۸: ۱۳۱۵ التسوية بين الناس في قسمة بيت المال و الغنيمة...

۳۳. معجم المحاسن و المساوئ، جلد: ۱۵، صفحه: ۳۲۵

۶ - المناقب ج ۲ ص ۱۰۸-۱۱۰:

الإسراع في تقسيم بيت المال: ۱ - بحار الأنوار ج ۴۰ ص ۳۲۱ نقلا عن حلية الأولياء:

۳۴. معجم المحاسن و المساوئ، جلد: ۱۵، صفحه: ۳۳۰

۲ - عيون الأخبار ج ۱ ص ۳۱۸:

۲۰۵۲ القصد في صرف بيت المال ۱ - الخصال ص ۳۱۰: ۲۰۵۳ الاقتصاد في المعيشة...

۳۵. مکارم أخلاق النبي و الائمة علیهم السلام، صفحه: ۱۸۲

فصل [مواساته عليه السّلام للرعيّة]

فصل [في كيفيّة تقسيمه بيت المال، و أنّه عليه السّلام لم يأخذ لنفسه شيئا]

۳۶. مکارم أخلاق النبي و الائمة علیهم السلام، صفحه: ۱۸۵

فصل [في كيفيّة تقسيمه بيت المال، و أنّه عليه السّلام لم يأخذ لنفسه شيئا]

فصل [في مساواته عليه السّلام في تقسيم بيت المال، و صلاته بعد أن يقسّمها]

۳۷. أخلاقيات الإمام علي أمير المؤمنين علیه السلام، جلد: ۳، صفحه: ۸۵

۷۲ - ضرورة المنع من الاحتكار و أخذ منافع الطّرفين بعين الاعتبار:

۷۳ - الاهتمام الكبير بالطبقات السفلى و أهل الحاجة: ۷۴ - تعيين حصة أساسية للمساكين و أهل البؤسى من بيت المال و المحاصيل: ۷۵ - لا عذر للحاكم في الانشغال عن ذوي الحاجات:

۳۸. جبهه و جهاد اکبر، صفحه: ۱۰۰

جلسه‌ى دوازدهم حفظ بيت المال

جلسه‌ى دوازدهم حفظ بيت المال داستانى از يك پيرمرد بهشتي

۳۹. ‌دروس تربویة من السیرة العلویة، صفحه: ۴۰

شجاعة علي في بيت المال

۴۰. ‌دروس تربویة من السیرة العلویة، صفحه: ۲۲۶

نماذج من سيرة أمير المؤمنين في الحكم

نماذج من سيرة أمير المؤمنين في الحكم سيرة علي في بيت المال

۴۱. موسوعة الکلمة، جلد: ۵، صفحه: ۷۲

اردد إلى هؤلاء القوم أموالهم

نصب و عزل مؤاخذة العابثين ببيت المال

۴۲. بستان الواعظین و ریاض السامعین، صفحه: ۲۵۸

[۴۰۷] عظة في الحض على الزكاة

[۴۰۸] من خلف ثروة لبيت المال

۴۳. مکارم أخلاق النبي و الائمة علیهم السلام، صفحه: ۱۷۶

فصل [في كرمه عليه السّلام]

فصل [حفظه عليه السّلام لأموال بيت مال المسلمين]

۴۴. ملکوت اخلاق، صفحه: ۲۸۰

۱۰۰ پيش‌گيرى از تبعيض

۱۰۱ برخورد با حيف و ميل بيت‌المال

۴۵. اخلاق در قرآن، جلد: ۳، صفحه: ۱۹۵

راه پيش‌گيرى و درمان

امانت و خيانت در بيت‌المال

۴۶. نهج البلاغة (ترجمه انصاریان)، صفحه: ۱۱۰

۱۲۲ - از سخنان آن حضرت است در رابطه با خوارج وقتى كه حكميت را انكار كردند، در اين كلام اصحاب خود را نسبت به حكميت سرزنش مى‌نمايد، و دربارۀ آنان مى‌گويد:

۱۲۳ - از سخنان آن حضرت است وقتى با تندى به او گفتند كه چرا در تقسيم بيت‌المال ميان همه مساوات مى‌كند و سابقه و شرافت افراد را در نظر نمى‌گيرد.

۴۷. جبهه و جهاد اکبر، صفحه: ۱۰۴

داستان دو مسلمان در سفر مكه

داستانى از امير المؤمنين در رابطه با بيت‌المال

۴۸. جبهه و جهاد اکبر، صفحه: ۱۰۶

خمس

كوتاهى و سستى در حفظ اموال بيت‌المال

### نرم افزار جامع فقه اهل البیت 2

موضوع بیت المال در نرم افزار جامع فقه اهل البیت 2 فقط هر جا در سر عنوان و سرفصل مطلب آمده است آوردم ولی عبارت بیت المال بیش از هشت هزار مورد در متن کتاب ها اشاره شده است در صورت نیاز به نرم افزار مراجعه شود

عنوان: جستجو - بيت المال

نهج البلاغة؛ ص: 641

بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گردآورنده فرمايشات امام، امير المؤمنين، عليه السلام: سيد رضى، محمد، نهج البلاغة، در يك جلد، مؤسسه نهج البلاغه، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

نهج البلاغة؛ ص: 641

طريقة أخذ بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گردآورنده فرمايشات امام، امير المؤمنين، عليه السلام: سيد رضى، محمد، نهج البلاغة، در يك جلد، مؤسسه نهج البلاغه، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

نهج البلاغة؛ ص: 641

التّساوي في المنافع العائدة من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گردآورنده فرمايشات امام، امير المؤمنين، عليه السلام: سيد رضى، محمد، نهج البلاغة، در يك جلد، مؤسسه نهج البلاغه، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

نهج البلاغة؛ ص: 642

مصاريف بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گردآورنده فرمايشات امام، امير المؤمنين، عليه السلام: سيد رضى، محمد، نهج البلاغة، در يك جلد، مؤسسه نهج البلاغه، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الخلاف؛ ج‌5، ص: 450

مسألة 49 [السرقة من بيت المال و الغنيمة]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، الخلاف، 6 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، 1407 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

المبسوط في فقه الإمامية؛ ج‌2، ص: 269

و يستحب أن يرزق من يلي بيع مال المفلس من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامية، 8 جلد، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران - ايران، سوم، 1387 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

المبسوط في فقه الإمامية؛ ج‌7، ص: 108

يعطى الذي يقيم الحدود و يقتص للناس من بيت المال أرزاقهم‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامية، 8 جلد، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران - ايران، سوم، 1387 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

المبسوط في فقه الإمامية؛ ج‌7، ص: 174

فإن كان له أخ و العقل دينار فعليه نصف دينار و الباقي في بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامية، 8 جلد، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران - ايران، سوم، 1387 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

المبسوط في فقه الإمامية؛ ج‌8، ص: 44

و إذا سرق من بيت المال أو الغنيمة فلا قطع عليه‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامية، 8 جلد، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران - ايران، سوم، 1387 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

المؤتلف من المختلف بين أئمة السلف؛ ج‌2، ص: 330

أجرة من يقيم الحدود من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
طبرسى، امين الإسلام، فضل بن حسن، المؤتلف من المختلف بين أئمة السلف، 2 جلد، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد - ايران، اول، 1410 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام؛ ج‌1، ص: 296

الأولى المرصد للجهاد لا يملك رزقه من بيت المال إلا بقبضه‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، محقق، نجم الدين، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، 4 جلد، مؤسسه اسماعيليان، قم - ايران، دوم، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام؛ ج‌4، ص: 158

الثالثة لو أقام الحاكم الحد بالقتل فبان فسوق الشاهدين كانت الدية في بيت المال و لا يضمنها الحاكم و لا عاقلته‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، محقق، نجم الدين، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، 4 جلد، مؤسسه اسماعيليان، قم - ايران، دوم، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

المختصر النافع في فقه الإمامية؛ ج‌2، ص: 298

(الثالثة): خطأ الحاكم في القتل و الجرح على بيت المال.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، محقق، نجم الدين، جعفر بن حسن، المختصر النافع في فقه الإمامية، 2 جلد، مؤسسة المطبوعات الدينية، قم - ايران، ششم، 1418 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

المعتبر في شرح المختصر؛ ج‌2، ص: 133

الرابع: قال: يجوز أن يعطى المؤذن من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، محقق، نجم الدين، جعفر بن حسن، المعتبر في شرح المختصر، 2 جلد، مؤسسه سيد الشهداء عليه السلام، قم - ايران، اول، 1407 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثة)؛ ج‌2، ص: 198

2843. السابع: ما يحتاج الكراع و آلات الحرب إليه يؤخذ من بيت المال من أموال المصالح،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثة)، 6 جلد، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم - ايران، اول، 1420 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)؛ ج‌3، ص: 82

ب- يرزقه الإمام من بيت المال مع عدم التطوع،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، 14 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)؛ ج‌9، ص: 273

مسألة 159: قال الشيخ رحمه اللّٰه: ما يحتاج الكراع و آلات الحرب إليه يؤخذ من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، 14 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)؛ ج-14، ص: 49

تذنيب: ينبغي أن يرزق المنادي من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، 14 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)؛ ج‌17، ص: 329

مسألة 423: قد بيّنّا أنّ نفقة اللقيط إذا لم يكن له مالٌ على بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، 14 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)؛ ج‌17، ص: 355

تذنيب: اللقيط المحكوم بإسلامه يُنفَق عليه من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، 14 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مختلف الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج‌4، ص: 399

مسألة: قال الشيخ: كلّ موضع يجب فيه ردّ المهر فإنّه يكون ذلك من بيت المال المعدّ للمصالح‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، 9 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، دوم، 1413 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مختلف الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج‌6، ص: 98

مسألة: قال الشيخ في النهاية: من وجد شيئا ممّا يحتاج إلى النفقة عليه فسبيله أن يرفع خبره الى السلطان لينفق عليه من بيت المال،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، 9 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، دوم، 1413 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

منتهى المطلب في تحقيق المذهب؛ ج‌14، ص: 408

مسألة: قال الشيخ- رحمه اللّه- ما يحتاج الكراع «5» و آلات الحرب إليه يؤخذ من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، 15 جلد، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد - ايران، اول، 1412 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج‌3، ص: 223

العاشرة: إذا وجد من يتطوع بالأذان، لم يجز تقديم غيره و إعطاؤه من بيت المال،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، شهيد اول، محمد بن مكى، ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة، 4 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1419 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

التنقيح الرائع لمختصر الشرائع؛ ج‌4، ص: 438

[الثالثة خطأ الحاكم في القتل و الجرح على بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، مقداد بن عبد اللّٰه سيورى، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، 4 جلد، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى - ره، قم - ايران، اول، 1404 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

المهذب البارع في شرح المختصر النافع؛ ج‌5، ص: 211

[الثالثة خطأ الحاكم في القتل و الجرح على بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حلّى، جمال الدين، احمد بن محمد اسدى، المهذب البارع في شرح المختصر النافع، 5 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، 1407 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تلخيص الخلاف و خلاصة الاختلاف - منتخب الخلاف؛ ج‌3، ص: 255

مسألة- 49- قال الشيخ: روى أصحابنا أنه إذا سرق الرجل من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
صيمرى، مفلح بن حسن (حسين)، تلخيص الخلاف و خلاصة الاختلاف - منتخب الخلاف، 3 جلد، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى - ره، قم - ايران، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

غاية المرام في شرح شرائع الإسلام؛ ج‌4، ص: 164

الثاني: التفصيل، و هو إن أسلم قبل نقل التركة إلى بيت المال فهي له‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
صيمرى، مفلح بن حسن (حسين)، غاية المرام في شرح شرائع الإسلام، 4 جلد، دار الهادي، بيروت - لبنان، اول، 1420 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كلانتر)؛ ج‌3، ص: 71

[و يجوز ارتزاق القاضي من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، شهيد ثانى، زين الدين بن على، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشّٰى - كلانتر)، 10 جلد، كتابفروشى داورى، قم - ايران، اول، 1410 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كلانتر)؛ ج‌3، ص: 71

[و المرتزقة من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، شهيد ثانى، زين الدين بن على، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشّٰى - كلانتر)، 10 جلد، كتابفروشى داورى، قم - ايران، اول، 1410 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - سلطان العلماء)؛ ج‌1، ص: 239

و المرتزقة من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، شهيد ثانى، زين الدين بن على، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشّٰى - سلطان العلماء)، 2 جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، 1412 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - سلطان العلماء)؛ ج‌2، ص: 415

و أجرة المقتص من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، شهيد ثانى، زين الدين بن على، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشّٰى - سلطان العلماء)، 2 جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، 1412 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ ج‌3، ص: 64

[الأولى: المرصد للجهاد، لا يملك رزقه من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، شهيد ثانى، زين الدين بن على، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، 15 جلد، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم - ايران، اول، 1413 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

شرح الكافي؛ ج‌11، ص: 398

[تسوية أمير المؤمنين عليه السّلام بين المسلمين في تقسيم بيت المال.]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
مازندرانى، محمد صالح بن احمد بن شمس سروى، شرح الكافي، 12 جلد، المكتبة الإسلامية، تهران - ايران، اول، 1382 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

كفاية الأحكام؛ ج‌1، ص: 443

مسألة: المشهور بين الأصحاب حرمة أخذ الأُجرة على الأذان و لا بأس بالرزق من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
سبزوارى، محقق، محمد باقر بن محمد مؤمن، كفاية الأحكام، 2 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

كفاية الأحكام؛ ج‌2، ص: 665

الثالثة: مصرف بيت المال مصالح المسلمين‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
سبزوارى، محقق، محمد باقر بن محمد مؤمن، كفاية الأحكام، 2 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الشافي في العقائد و الأخلاق و الأحكام؛ ج‌2، ص: 1268

باب من لا دية له و لا قود و من ديته على بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
كاشانى، فيض، محمد محسن ابن شاه مرتضى، الشافي في العقائد و الأخلاق و الأحكام، دو جلد، دار نشر اللوح المحفوظ، تهران - ايران، اول، 1425 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الوافي؛ ج‌15، ص: 423

باب 63 السرقة من بيت المال و المغنم‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
كاشانى، فيض، محمد محسن ابن شاه مرتضى، الوافي، 26 جلد، كتابخانه امام امير المؤمنين علي عليه السلام، اصفهان - ايران، اول، 1406 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌6، ص: 185

«1» 9 بَابُ أَنَّ مَنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ طَائِعاً وَ قَرَأَ الْقُرْآنَ ظَاهِراً فَلَهُ كُلَّ سَنَةٍ فِي بَيْتِ الْمَالِ مِائَتَا دِينَارٍ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌11، ص: 23

«7» 5 بَابُ وُجُوبِ إِجْبَارِ الْوَالِي النَّاسَ عَلَى الْحَجِّ وَ زِيَارَةِ الرَّسُولِ ص وَ الْإِقَامَةِ بِالْحَرَمَيْنِ كِفَايَةً وَ وُجُوبِ الْإِنْفَاقِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَالٌ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌15، ص: 66

«3» 19 بَابُ أَنَّ نَفَقَةَ النَّصْرَانِيِّ إِذَا كَبِرَ وَ عَجَزَ عَنِ الْكَسْبِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌15، ص: 86

«1» 28 بَابُ أَنَّ مَنْ أُسِرَ بَعْدَ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ وَجَبَ افْتِدَاؤُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ إِلَّا فَمِنْ مَالِهِ وَ عَدَمِ جَوَازِ الِاسْتِسْلَامِ لِلْأَسْرِ بِغَيْرِ جِرَاحَةٍ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌15، ص: 91

«1» 32 بَابُ اسْتِحْبَابِ الرِّفْقِ بِالْأَسِيرِ وَ إِطْعَامِهِ وَ سَقْيِهِ وَ إِنْ كَانَ كَافِراً يُرَادُ قَتْلُهُ مِنَ الْغَدِ وَ أَنَّ إِطْعَامَهُ عَلَى مَنْ أَسَرَهُ وَ يُطْعَمُ مَنْ فِي السِّجْنِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌15، ص: 99

«4» 36 بَابُ تَحْرِيمِ التَّعَرُّبِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَ سُكْنَى الْمُسْلِمِ دَارَ الْحَرْبِ وَ دُخُولِهَا إِلَّا لِضَرُورَةٍ وَ حُكْمِ قَتْلِ الْمُسْلِمِ بِهَا وَ أَنَّ مَنْ ذَهَبَتْ زَوْجَتُهُ إِلَى الْكُفَّارِ فَتَزَوَّجَ غَيْرَهَا أُعْطِيَ مَهْرَهَا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌15، ص: 105

«1» 39 بَابُ التَّسْوِيَةِ بَيْنَ النَّاسِ فِي قِسْمَةِ بَيْتِ الْمَالِ وَ الْغَنِيمَةِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌18، ص: 205

«5» 19 بَابُ أَنَّ مَنْ أَمَرَ الْغَيْرَ أَنْ يَصْرِفَ لَهُ جَازَ أَنْ يُعْطِيَهُ مِنْ عِنْدِهِ أَرْخَصَ مِمَّا يَجِدُ لَهُ مَعَ الْإِعْلَامِ أَوْ عَدَمِ التُّهَمَةِ عَلَى كَرَاهِيَةٍ وَ جَوَازِ أَخْذِ الْأَجْرِ عَلَى إِدْخَالِ الْمَالِ بَيْتَ الْمَالِ بِحِسَابِهِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌21، ص: 286

«4» 27 بَابُ أَنَّ مَنْ ذَهَبَتْ زَوْجَتُهُ إِلَى الْكُفَّارِ فَتَزَوَّجَ غَيْرَهَا أُعْطِيَ مَهْرَهَا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌27، ص: 226

«1» 10 بَابُ أَنَّ أَرْشَ خَطَإِ الْقَاضِي فِي دَمٍ أَوْ قَطْعٍ عَلَى بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌28، ص: 135

«2» 32 بَابُ أَنَّ الْمَمْلُوكَ إِذَا جُلِدَ ثَمَانَ مَرَّاتٍ فِي الزِّنَا رُجِمَ فِي التَّاسِعَةِ عَبْداً كَانَ أَوْ أَمَةً وَ يُعْطَى مَوْلَاهُ الْقِيمَةَ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌28، ص: 254

«5» 5 بَابُ أَنَّ مَنْ سَرَقَ قُطِعَتْ يَدُهُ الْيُمْنَى وَ إِنْ سَرَقَ ثَانِيَةً قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى فَإِنْ سَرَقَ ثَالِثَةً سُجِنَ مُؤَبَّداً حَتَّى يَمُوتَ وَ يُنْفَقُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فَإِنْ سَرَقَ فِي السِّجْنِ قُتِلَ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌28، ص: 288

«1» 24 بَابُ حُكْمِ مَنْ سَرَقَ مِنَ الْمَغْنَمِ وَ الْبَيْدَرِ وَ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌28، ص: 292

«1» 26 بَابُ حُكْمِ مَنْ أَخَذَ شَيْئاً مِنْ بَيْتِ الْمَالِ عَارِيَّةً أَوْ غَيْرَ عَارِيَّةٍ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌29، ص: 63

«4» 24 بَابُ أَنَّ مَنْ قُتِلَ قِصَاصاً فَلَا دِيَةَ لَهُ وَ لَا قِصَاصَ وَ كَذَا مَنْ قُتِلَ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ وَ مَنْ قُتِلَ فِي حُدُودِ النَّاسِ فَدِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌29، ص: 124

«1» 60 بَابُ أَنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا قَتَلَهُ مُسْلِمٌ وَ لَيْسَ لَهُ وَلِيٌّ إِلَّا ذِمِّيٌّ فَإِنْ لَمْ يُسْلِمِ الذِّمِّيُّ كَانَ وَلِيُّهُ الْإِمَامَ فَإِنْ شَاءَ قَتَلَ وَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ الدِّيَةَ وَ وَضَعَهَا فِي بَيْتِ الْمَالِ وَ لَيْسَ لَهُ الْعَفْوُ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌29، ص: 145

«6» 6 بَابُ أَنَّهُ إِذَا وُجِدَ قَتِيلٌ فِي زِحَامٍ وَ نَحْوِهِ لَا يُدْرَى مَنْ قَتَلَهُ فَدِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌29، ص: 147

«6» 7 بَابُ أَنَّ مَا أَخْطَأَتْ بِهِ الْقُضَاةُ فِي دَمٍ أَوْ قَطْعٍ فَدِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌29، ص: 151

«4» 9 بَابُ ثُبُوتِ الْقَسَامَةِ فِي الْقَتْلِ مَعَ التُّهَمَةِ وَ اللَّوْثِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمُدَّعِي بَيِّنَةٌ فَيُقِيمُ خَمْسِينَ قَسَامَةً أَنَّ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ قَتَلَهُ فَتَثْبُتُ الْقِصَاصُ فِي الْعَمْدِ وَ الدِّيَةُ فِي الْخَطَإِ إِلَّا أَنْ يُقِيمَ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ خَمْسِينَ قَسَامَةً فَيَسْقُطُ وَ تُؤَدَّى الدِّيَةُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

وسائل الشيعة؛ ج‌29، ص: 259

«7» 23 بَابُ أَنَّ الْمَقْتُولَ فِي مَجْمَعٍ إِذَا لَمْ يُعْلَمْ مَنْ قَتَلَهُ فَدِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ أَنَّ صَاحِبَ الْجِسْرِ لَا يَضْمَنُ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، 30 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول؛ ج‌25، ص: 161

[خطبة أمير المؤمنين ع في تسويته بين المسلمين في تقسيم بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
اصفهانى، مجلسى دوم، محمد باقر بن محمد تقى، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، 26 جلد، دار الكتب الإسلامية، تهران - ايران، دوم، 1404 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - الحديثة)؛ ج‌1، ص: 130

و منه: أنّه أعطى عائشة و حفصة في كلّ سنة عشرة آلاف درهم من بيت المال،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجفى، كاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالكى، كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - الحديثة)، 4 جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، 1422 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

رياض المسائل (ط - الحديثة)؛ ج‌16، ص: 276

[الثالثة خطأ الحاكم في القتل و الجرح على بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حائرى، سيد على بن محمد طباطبايى، رياض المسائل (ط - الحديثة)، 16 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1418 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

رياض المسائل (ط - القديمة)؛ ج‌2، ص: 517

[المسألة الثالثة خطأ الحاكم في القتل و الجرح على بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حائرى، سيد على بن محمد طباطبايى، رياض المسائل (ط - القديمة)، 2 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الشرح الصغير في شرح مختصر النافع - حديقة المؤمنين؛ ج‌3، ص: 431

[الثالثة: خطاء الحاكم في القتل و الجروح على بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حائرى، سيد على بن محمد طباطبايى، الشرح الصغير في شرح مختصر النافع - حديقة المؤمنين، 3 جلد، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى قدس سره، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

رسائل الميرزا القمي؛ ج‌2، ص: 613

جواز الارتزاق من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گيلانى، ميرزاى قمّى، ابو القاسم بن محمد حسن، رسائل الميرزا القمي، دو جلد، دفتر تبليغات اسلامى - شعبه خراسان، قم - ايران، اول، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستند الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج‌17، ص: 68

المسألة الثانية: يجوز له الارتزاق من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نراقى، مولى احمد بن محمد مهدى، مستند الشيعة في أحكام الشريعة، 19 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1415 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

أنوار الفقاهة - كتاب الزكاة (لكاشف الغطاء، حسن)؛ ص: 19

سادسها: لا يتعلق بالحقوق العامة كالأوقاف و مال الزكاة و الخمس و مال بيت المال زكاة‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجفى، كاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر، أنوار الفقاهة - كتاب الزكاة (لكاشف الغطاء، حسن)، در يك جلد، مؤسسه كاشف الغطاء، نجف اشرف - عراق، اول، 1422 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج‌9، ص: 71

[في جواز إعطاء الأجرة على الأذان من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجفى، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، 43 جلد، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، هفتم، 1404 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج‌21، ص: 214

[المسألة الأولى المرصد للجهاد لا يملك رزقه من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجفى، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، 43 جلد، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، هفتم، 1404 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج‌22، ص: 122

[مسئلة أخذ الأجرة على الأذان حرام و لا بأس بالرزق من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجفى، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، 43 جلد، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، هفتم، 1404 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج‌40، ص: 51

[المسألة الخامسة إذا ولي من لا يتعين عليه القضاء فإن كان له كفاية من ماله فالأفضل أن لا يطلب الرزق من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجفى، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، 43 جلد، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، هفتم، 1404 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج‌41، ص: 472

[المسألة الثالثة لو أقام الحاكم الحد بالقتل فبان فسوق الشاهدين كانت الدية في بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجفى، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، 43 جلد، دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، هفتم، 1404 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثة)؛ ج‌2، ص: 153

[حكم الارتزاق من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
دزفولى، مرتضى بن محمد امين انصارى، كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثة)، 6 جلد، كنگره جهانى بزرگداشت شيخ اعظم انصارى، قم - ايران، اول، 1415 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - القديمة)؛ ج‌1، ص: 121

و أما الارتزاق من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
دزفولى، مرتضى بن محمد امين انصارى، كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - القديمة)، 3 جلد، منشورات دار الذخائر، قم - ايران، اول، 1411 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - القديمة)؛ ج‌1، ص: 256

[الارتزاق من بيت المال لمن يحرم عليه أخذ الأجرة]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
دزفولى، مرتضى بن محمد امين انصارى، كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - القديمة)، 3 جلد، منشورات دار الذخائر، قم - ايران، اول، 1411 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

كتاب المكاسب (المحشى)؛ ج-5، ص: 94

[حكم الارتزاق من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
دزفولى، مرتضى بن محمد أمين انصارى، كتاب المكاسب (المحشّٰى)، 17 جلد، مؤسسه مطبوعاتى دار الكتاب، قم - ايران، سوم، 1410 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

كتاب القضاء (للآشتياني ط - الحديثة)؛ ج‌1، ص: 102

[المقام الأوّل في جواز ارتزاقه من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
آشتيانى، ميرزا محمد حسن بن جعفر، كتاب القضاء (للآشتياني ط - الحديثة)، 2 جلد، انتشارات زهير - كنگره علامه آشتيانى قدس سره، قم - ايران، اول، 1425 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

كتاب القضاء (للآشتياني ط - الحديثة)؛ ج‌1، ص: 103

أمّا الكلام في المقام الأوّل [في تكليف والي بيت المال و أنّه هل يجوز له إعطاء الرّزق في جميع الصّور الأربع، أو لا يجوز إلّا في بعضها]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
آشتيانى، ميرزا محمد حسن بن جعفر، كتاب القضاء (للآشتياني ط - الحديثة)، 2 جلد، انتشارات زهير - كنگره علامه آشتيانى قدس سره، قم - ايران، اول، 1425 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

كتاب القضاء (للآشتياني ط - القديمة)؛ ص: 25

اما المقام الأول [في ارتزاقه من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
آشتيانى، ميرزا محمد حسن بن جعفر، كتاب القضاء (للآشتياني ط - القديمة)، در يك جلد، چاپخانه رنگين، تهران - ايران، اول، 1369 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

كتاب القضاء (للآشتياني ط - القديمة)؛ ص: 25

أحدهما في تكليف والى بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
آشتيانى، ميرزا محمد حسن بن جعفر، كتاب القضاء (للآشتياني ط - القديمة)، در يك جلد، چاپخانه رنگين، تهران - ايران، اول، 1369 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌4، ص: 254

8 بَابُ أَنَّ مَنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ طَائِعاً وَ قَرَأَ الْقُرْآنَ ظَاهِراً فَلَهُ كُلَّ سَنَةٍ فِي بَيْتِ الْمَالِ مِائَتَا دِينَارٍ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌11، ص: 70

26 بَابُ أَنَّ مَنْ أُسِرَ بَعْدَ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ وَجَبَ افْتِدَاؤُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ إِلَّا فَمِنْ مَالِهِ وَ عَدَمِ جَوَازِ الِاسْتِسْلَامِ لِلْأَسْرِ بِغَيْرِ جِرَاحَةٍ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌11، ص: 78

30 بَابُ اسْتِحْبَابِ الرِّفْقِ بِالْأَسِيرِ وَ إِطْعَامِهِ وَ سَقْيِهِ وَ إِنْ كَانَ كَافِراً يُرَادُ قَتْلُهُ وَ أَنَّ إِطْعَامَهُ عَلَى مَنْ أَسَرَهُ وَ يُطْعَمُ مَنْ فِي السِّجْنِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌11، ص: 89

34 بَابُ تَحْرِيمِ التَّعَرُّبِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَ سُكْنَى الْمُسْلِمِ دَارَ الْحَرْبِ وَ دُخُولِهَا إِلَّا لِضَرُورَةٍ وَ حُكْمِ قَتْلِ الْمُسْلِمِ بِهَا وَ أَنَّ مَنْ ذَهَبَتْ زَوْجَتُهُ إِلَى الْكُفَّارِ فَتَزَوَّجَ غَيْرَهَا أُعْطِيَ مَهْرَهَا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌11، ص: 90

35 بَابُ التَّسْوِيَةِ بَيْنَ النَّاسِ فِي قِسْمَةِ بَيْتِ الْمَالِ وَ الْغَنِيمَةِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌15، ص: 83

24 بَابُ أَنَّ مَنْ ذَهَبَتْ زَوْجَتُهُ إِلَى الْكُفَّارِ فَتَزَوَّجَ غَيْرَهَا أُعْطِيَ مَهْرَهَا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌18، ص: 67

29 بَابُ أَنَّ الْمَمْلُوكَ إِذَا جُلِدَ ثَمَانَ مَرَّاتٍ فِي الزِّنَى رُجِمَ فِي التَّاسِعَةِ عَبْداً كَانَ أَوْ أَمَةً وَ يُعْطَى مَوْلَاهُ الْقِيمَةَ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌18، ص: 125

5 بَابُ أَنَّ مَنْ سَرَقَ قُطِعَتْ يَدُهُ الْيُمْنَى فَإِنْ سَرَقَ ثَانِيَةً قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى فَإِنْ سَرَقَ ثَالِثَةً سُجِنَ مُؤَبَّداً حَتَّى يَمُوتَ وَ يُنْفَقُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فَإِنْ سَرَقَ فِي السِّجْنِ قُتِلَ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌18، ص: 140

23 بَابُ حُكْمِ مَنْ سَرَقَ مِنَ الْمَغْنَمِ وَ الْبَيْدَرِ وَ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌18، ص: 141

25 بَابُ حُكْمِ مَنْ أَخَذَ شَيْئاً مِنْ بَيْتِ الْمَالِ عَارِيَّةً أَوْ غَيْرَ عَارِيَّةٍ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌18، ص: 233

22 بَابُ أَنَّ مَنْ قُتِلَ قِصَاصاً فَلَا دِيَةَ لَهُ وَ لَا قِصَاصَ وَ كَذَا مَنْ قُتِلَ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ وَ مَنْ قُتِلَ فِي حُدُودِ النَّاسِ فَدِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌18، ص: 253

49 بَابُ أَنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا قَتَلَهُ مُسْلِمٌ وَ لَيْسَ لَهُ وَلِيٌّ إِلَّا ذِمِّيٌّ فَإِنْ لَمْ يُسْلِمِ الذِّمِّيُّ كَانَ وَلِيُّهُ الْإِمَامَ فَإِنْ شَاءَ قَتَلَ وَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ الدِّيَةَ وَ وَضَعَهَا فِي بَيْتِ الْمَالِ وَ لَيْسَ لَهُ الْعَفْوُ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌18، ص: 266

5 بَابُ أَنَّهُ إِذَا وُجِدَ قَتِيلٌ فِي زِحَامٍ وَ نَحْوِهِ لَا يُدْرَى مَنْ قَتَلَهُ فَدِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌18، ص: 268

7 بَابُ ثُبُوتِ الْقَسَامَةِ فِي الْقَتْلِ مَعَ التُّهَمَةِ وَ اللَّوْثِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمُدَّعِي بَيِّنَةٌ فَيُقِيمُ خَمْسِينَ قَسَامَةً أَنَّ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ قَتَلَهُ فَتَثْبُتُ الْقِصَاصُ فِي الْعَمْدِ وَ الدِّيَةُ فِي الْخَطَإِ إِلَّا أَنْ يُقِيمَ الْمُدَّعَى عَلَيْهِ خَمْسِينَ قَسَامَةً فَيَسْقُطُ وَ تُؤَدَّى الدِّيَةُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌18، ص: 324

18 بَابُ أَنَّ الْمَقْتُولَ فِي مَجْمَعٍ إِذَا لَمْ يُعْلَمْ مَنْ قَتَلَهُ فَدِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ أَنَّ صَاحِبَ الْجِسْرِ لَا يَضْمَنُ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نورى، محدث، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت - لبنان، اول، 1408 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تكملة العروة الوثقى؛ ج‌2، ص: 21

مسألة 18: يجوز ارتزاق القاضي من بيت المال مع حاجته بالإجماع‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
يزدى، سيد محمد كاظم طباطبايى، تكملة العروة الوثقى، 2 جلد، كتابفروشى داورى، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تكملة العروة الوثقى؛ ج‌2، ص: 56

مسألة 13: الظاهر أنّ مئونة الحبس من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
يزدى، سيد محمد كاظم طباطبايى، تكملة العروة الوثقى، 2 جلد، كتابفروشى داورى، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تكملة العروة الوثقى؛ ج‌2، ص: 219

مسألة 3: أجرة القسام المنصوب من الحاكم من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
يزدى، سيد محمد كاظم طباطبايى، تكملة العروة الوثقى، 2 جلد، كتابفروشى داورى، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تسهيل المسالك إلى المدارك؛ ص: 17

[من مات في زحام الناس لا يعلمون من قتله فديته من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
كاشانى، ملا حبيب الله شريف، تسهيل المسالك إلى المدارك، در يك جلد، المطبعة العلمية، قم - ايران، اول، 1404 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مجموعه مقالات؛ ص: 254

فصل پنجم اختيار بيت المال مسلمين از هر جهت از جهات قبض و صرف، تعيين مصرف، صارف، متصرّف و امين، در تحت عموم ولايت ولى عام‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
لارى، سيد عبد الحسين، مجموعه مقالات، در يك جلد، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم - ايران، اول، 1418 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

منية الطالب في حاشية المكاسب؛ ج‌1، ص: 31

الرابعة لا فرق في الجواز بين ما أخذه السّلطان و وضعه في بيت المال و ما لم يأخذه‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نائينى، ميرزا محمد حسين غروى، منية الطالب في حاشية المكاسب، 2 جلد، المكتبة المحمدية، تهران - ايران، اول، 1373 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

هداية الطالب إلي أسرار المكاسب؛ ج‌1، ص: 53

[و أمّا الارتزاق من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
تبريزى، ميرزا فتاح شهيدى، هداية الطالب إلي أسرار المكاسب، 3 جلد، چاپخانه اطلاعات، تبريز - ايران، اول، 1375 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تحرير المجلة؛ ج‌2قسم‌1، ص: 262

مادة «1321» كرى النهر الذي هو غير مملوك إصلاحه على بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجفى، كاشف الغطاء، محمد حسين بن على بن محمد رضا، تحرير المجلة، 5 جلد، المكتبة المرتضوية، نجف اشرف - عراق، اول، 1359 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع أحاديث الشيعة؛ ج‌23، ص: 1106

(17) باب ماورد فى أنّ عليّاً عليه السلام بنى مربداً للضّوالّ ويعلفها من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
بروجردى، آقا حسين طباطبايى، جامع أحاديث الشيعة، 31 جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ايران، اول، 1429 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع أحاديث الشيعة؛ ج‌24، ص: 76

(5) باب انّه يجوز لمن يدخل المال فى بيت المال أو غيره أن يأخذ الاجرة بحساب المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
بروجردى، آقا حسين طباطبايى، جامع أحاديث الشيعة، 31 جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ايران، اول، 1429 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع أحاديث الشيعة؛ ج‌30، ص: 148

(16) باب ما ورد في أنّ ما أخطأت القضاة في دم أو قطع فهو من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
بروجردى، آقا حسين طباطبايى، جامع أحاديث الشيعة، 31 جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ايران، اول، 1429 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع أحاديث الشيعة؛ ج‌30، ص: 958

(18) باب حكم من سرق من المغنم و البيدر و بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
بروجردى، آقا حسين طباطبايى، جامع أحاديث الشيعة، 31 جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ايران، اول، 1429 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع أحاديث الشيعة؛ ج‌30، ص: 964

(20) باب ما ورد فيمن استعار حليّاً من النّاس و لم يردّه و حكم من استعار شيئاً من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
بروجردى، آقا حسين طباطبايى، جامع أحاديث الشيعة، 31 جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ايران، اول، 1429 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع أحاديث الشيعة؛ ج‌31، ص: 178

(27) باب أنّ من قتله القصاص أو الحدّ فلا دية له و لا قصاص و من قُتِلَ في شي‌ء من حقوق النّاس فديته من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
بروجردى، آقا حسين طباطبايى، جامع أحاديث الشيعة، 31 جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ايران، اول، 1429 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع أحاديث الشيعة؛ ج‌31، ص: 254

(49) باب أنّ المسلم اذا قتله مسلم و ليس له وليّ الّا ذمّىّ عرض عليه الإسلام فان لم يسلم الذّمّيّ كان وليّه الإمام فان شاء قتل و إن شاء أخذ الدّية فيجعلها في بيت المال و ليس له العفو‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
بروجردى، آقا حسين طباطبايى، جامع أحاديث الشيعة، 31 جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ايران، اول، 1429 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع أحاديث الشيعة؛ ج‌31، ص: 314

(7) باب انّ من وجد مقتولًا لا يدرى من قتله فديته من بيت المال و كذا من مات في زحام النّاس يوم جمعة أو عرفة أو عيد أو على بئرٍ أو جسرٍ‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
بروجردى، آقا حسين طباطبايى، جامع أحاديث الشيعة، 31 جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ايران، اول، 1429 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

منابع فقه شيعه؛ ج‌22، ص: 835

باب 7 جواز حصار چراگاه‌ها و فروش آن‌ها به غير از زمين‌هاى بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
بروجرى، آقا حسين طباطبايى - مترجمان: حسينيان قمى، مهدى - صبورى، م، منابع فقه شيعه، 31 جلد، انتشارات فرهنگ سبز، تهران - ايران، اول، 1429 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقه الإمام الصادق عليه السلام؛ ج‌4، ص: 14

الوفاء من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
مغنيه، محمد جواد، فقه الإمام الصادق عليه السلام، 6 جلد، مؤسسه انصاريان، قم - ايران، دوم، 1421 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع المدارك في شرح مختصر النافع؛ ج‌7، ص: 248

. [الثالثة خطأ الحاكم في القتل و الجرح على بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خوانسارى، سيد احمد بن يوسف، جامع المدارك في شرح مختصر النافع، 7 جلد، مؤسسه اسماعيليان، قم - ايران، دوم، 1405 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (امام خمينى)؛ ج‌3، ص: 545

مالكيّت بيت المال بيمه امور بانكى و مسائل مربوط به آنها‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى، استفتاءات (امام خمينى)، 3 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، پنجم، 1422 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (امام خمينى)؛ ج‌3، ص: 556

أحكام بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى، استفتاءات (امام خمينى)، 3 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، پنجم، 1422 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (امام خمينى)؛ ج‌3، ص: 556

[مسائلى در أحكام بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى، استفتاءات (امام خمينى)، 3 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، پنجم، 1422 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تحرير الوسيلة؛ ج‌2، ص: 405

مسألة 5 يجوز لمن لم يتعين عليه القضاء الارتزاق من بيت المال و لو كان غنيا،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى، تحرير الوسيلة، 2 جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تحرير الوسيلة؛ ج‌2، ص: 481

. مسألة 6 لو أقام الحاكم الحد بالقتل فظهر بعد ذلك فسق الشاهدين أو الشهود كانت الدية في بيت المال،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى، تحرير الوسيلة، 2 جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تحرير الوسيلة؛ ج‌2، ص: 536

مسألة 12 أجرة من يقيم الحدود الشرعية على بيت المال،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى، تحرير الوسيلة، 2 جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تحرير الوسيلة؛ ج‌2، ص: 556

مسألة 12 هذه الدية على الجاني، لا على العاقلة و لا على بيت المال سواء تصالحا على الدية و تراضيا بها‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى، تحرير الوسيلة، 2 جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تحرير الوسيلة - ترجمه؛ ج‌4، ص: 83

مسألۀ 5- براى كسى كه قضاوت بر او متعين نيست، ارتزاق از بيت المال اگر چه بى‌نياز باشد جايز است‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى - مترجم: اسلامى، على، تحرير الوسيلة - ترجمه، 4 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، 21، 1425 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تحرير الوسيلة - ترجمه؛ ج‌4، ص: 219

مسألۀ 6- اگر حاكم اقامه حد را به قتل انجام دهد سپس بعد از آن ظاهر شود كه دو شاهد يا شهود فاسق بوده‌اند، ديۀ او از بيت المال است‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى - مترجم: اسلامى، على، تحرير الوسيلة - ترجمه، 4 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، 21، 1425 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تحرير الوسيلة - ترجمه؛ ج‌4، ص: 303

مسألۀ 4- اگر شخصى در ازدحام مردم در روز جمعه يا عيد كشته شود يا در فلات يا بازار يا روى پل پيدا شود و معلوم نباشد كه چه كسى او را كشته است پس ديه او از بيت المال مسلمين است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى - مترجم: اسلامى، على، تحرير الوسيلة - ترجمه، 4 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، 21، 1425 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تحرير الوسيلة - ترجمه؛ ج‌4، ص: 319

مسألۀ 12- مزد كسى كه اقامۀ حدود شرعى مى‌كند، بر بيت المال است و اجرت كسى كه قصاص مى‌گيرد بر ولى دم مى‌باشد‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى - مترجم: اسلامى، على، تحرير الوسيلة - ترجمه، 4 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، 21، 1425 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تحرير الوسيلة - ترجمه؛ ج‌4، ص: 355

مسألۀ 12- اين ديه بر جانى مى‌باشد، نه بر عاقله و نه بر بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى - مترجم: اسلامى، على، تحرير الوسيلة - ترجمه، 4 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، 21، 1425 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تحرير الوسيلة - ترجمه؛ ج‌4، ص: 437

مسألۀ 3- اگر در طبقات ارث كسى نباشد و ولاء عتق و ضمان جريره (نيز) نباشد پس پرداخت آن بر امام (عليه السّلام) است كه از بيت المال مى‌باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خمينى، سيد روح اللّٰه موسوى - مترجم: اسلامى، على، تحرير الوسيلة - ترجمه، 4 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، 21، 1425 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

القصاص على ضوء القرآن و السنة؛ ج‌1، ص: 279

السادس: نفقة ولد الزنا انما على بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
مرعشى نجفى، سيد شهاب الدين، القصاص على ضوء القرآن و السنة، 3 جلد، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى قدس سره، قم - ايران، اول، 1415 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

القصاص على ضوء القرآن و السنة؛ ج‌2، ص: 180

الثاني: انما تكون الدية على بيت المال لو لم يكن في المقام متّهما و لم يحصل اللوث،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
مرعشى نجفى، سيد شهاب الدين، القصاص على ضوء القرآن و السنة، 3 جلد، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى قدس سره، قم - ايران، اول، 1415 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

القصاص على ضوء القرآن و السنة؛ ج‌2، ص: 194

الأول- لو كانت الدية من بيت المال فمن أي قسم تكون؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
مرعشى نجفى، سيد شهاب الدين، القصاص على ضوء القرآن و السنة، 3 جلد، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى قدس سره، قم - ايران، اول، 1415 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

النور الساطع في الفقه النافع؛ ج‌1، ص: 482

[التنبيه السادس عشر] الاعمال الموجبة لضمان المجتهد و ما يكون ضمانها في ماله أو بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجفى، كاشف الغطاء، على بن محمد رضا بن هادى، النور الساطع في الفقه النافع، 2 جلد، مطبعة الآداب، نجف اشرف - عراق، اول، 1381 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

النور الساطع في الفقه النافع؛ ج‌1، ص: 569

السابع و الثلاثون من أحكام المجتهد و الاجتهاد جواز بذل السبق في المسابقة و الرماية من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجفى، كاشف الغطاء، على بن محمد رضا بن هادى، النور الساطع في الفقه النافع، 2 جلد، مطبعة الآداب، نجف اشرف - عراق، اول، 1381 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

النور الساطع في الفقه النافع؛ ج‌1، ص: 622

فيما لو أخطأ الحاكم فالدية من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجفى، كاشف الغطاء، على بن محمد رضا بن هادى، النور الساطع في الفقه النافع، 2 جلد، مطبعة الآداب، نجف اشرف - عراق، اول، 1381 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مباني تكملة المنهاج؛ ج‌41موسوعة، ص: 427

[مسألة 305: اجرة من يقيم الحدود من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خويى، سيد ابو القاسم موسوى، مباني تكملة المنهاج، 2 جلد، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي ره، قم - ايران، اول، 1422 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مصباح الفقاهة (المكاسب)؛ ج‌1، ص: 268

جواز ارتزاق القاضي من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خويى، سيد ابو القاسم موسوى، مصباح الفقاهة (المكاسب)، 7 جلد، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مصباح الفقاهة (المكاسب)؛ ج‌1، ص: 482

الارتزاق من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خويى، سيد ابو القاسم موسوى، مصباح الفقاهة (المكاسب)، 7 جلد، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مهذب الأحكام (للسبزواري)؛ ج‌26، ص: 135

[ (مسألة 12): إذا لم يكن للمرأة ما تنفق على نفسها في الأجل المضروب وجب الإنفاق عليها من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
سبزوارى، سيد عبد الأعلى، مهذّب الأحكام (للسبزواري)، 30 جلد، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله، قم - ايران، چهارم، 1413 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مهذب الأحكام (للسبزواري)؛ ج‌27، ص: 26

[ (مسألة 8): لا بأس للقاضي أن يرتزق من بيت المال ان لم يتعيّن عليه القضاء]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
سبزوارى، سيد عبد الأعلى، مهذّب الأحكام (للسبزواري)، 30 جلد، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله، قم - ايران، چهارم، 1413 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مهذب الأحكام (للسبزواري)؛ ج‌28، ص: 58

[الثالث: لو أقام الحاكم الحدّ بالقتل فظهر بعد ذلك فسق البينة فالدية من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
سبزوارى، سيد عبد الأعلى، مهذّب الأحكام (للسبزواري)، 30 جلد، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله، قم - ايران، چهارم، 1413 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مهذب الأحكام (للسبزواري)؛ ج‌28، ص: 289

[ (مسألة 15): اجرة من يقيم الحدود الشرعية على بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
سبزوارى، سيد عبد الأعلى، مهذّب الأحكام (للسبزواري)، 30 جلد، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله، قم - ايران، چهارم، 1413 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مهذب الأحكام (للسبزواري)؛ ج‌29، ص: 79

[ (مسألة 10): دية العمد من مال الجاني، لا على العاقلة و لا على بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
سبزوارى، سيد عبد الأعلى، مهذّب الأحكام (للسبزواري)، 30 جلد، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله، قم - ايران، چهارم، 1413 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

كتاب القضاء (للگلبايگاني)؛ ج‌1، ص: 91

المسألة الخامسة في حكم ارتزاق القاضي من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گلپايگانى، سيد محمد رضا موسوى، كتاب القضاء (للگلبايگاني)، 2 جلد، دار القرآن الكريم، قم - ايران، اول، 1413 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

ولاية الفقيه في حكومة الإسلام؛ ج‌2، ص: 125

نقل منام عن آية الله الخوئيّ حول المؤاخذة على مصارف بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
تهرانى، سيد محمد حسين حسينى، ولاية الفقيه في حكومة الإسلام، 4 جلد، دار الحجة البيضاء، بيروت - لبنان، اول، 1418 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

ولايت فقيه در حكومت اسلام؛ ج‌2، ص: 133

نقل رويائى از آية الله خوئى مُدّ ظلّه درباره مؤاخذه از مصارف بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
تهرانى، سيد محمد حسين حسينى، ولايت فقيه در حكومت اسلام، 4 جلد، انتشارات علامه طباطبايى، مشهد - ايران، دوم، 1421 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

النجعة في شرح اللمعة؛ ج‌6، ص: 309

[و يجوز ارتزاق القاضي من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شوشترى، محمد تقى، النجعة في شرح اللمعة، 11 جلد، كتابفروشى صدوق، تهران - ايران، اول، 1406 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

النجعة في شرح اللمعة؛ ج‌6، ص: 310

[و المرتزقة من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شوشترى، محمد تقى، النجعة في شرح اللمعة، 11 جلد، كتابفروشى صدوق، تهران - ايران، اول، 1406 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

النجعة في شرح اللمعة؛ ج‌11، ص: 307

[و اجرة المقتصّ من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شوشترى، محمد تقى، النجعة في شرح اللمعة، 11 جلد، كتابفروشى صدوق، تهران - ايران، اول، 1406 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الجواهر الفخرية في شرح الروضة البهية؛ ج‌5، ص: 269

[يجوز ارتزاق القاضي من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
وجدانى فخر، قدرت الله، الجواهر الفخرية في شرح الروضة البهية، 16 جلد، انتشارات سماء قلم، قم - ايران، دوم، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الجواهر الفخرية في شرح الروضة البهية؛ ج‌5، ص: 270

[المرتزقة من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
وجدانى فخر، قدرت الله، الجواهر الفخرية في شرح الروضة البهية، 16 جلد، انتشارات سماء قلم، قم - ايران، دوم، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

ما وراء الفقه؛ ج‌8، ص: 494

بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
صدر، شهيد، سيد محمد، ما وراء الفقه، 10 جلد، دار الأضواء للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1420 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

إيصال الطالب إلى المكاسب؛ ج‌4، ص: 135

[حكم الارتزاق من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، سيد محمد حسينى، إيصال الطالب إلى المكاسب، 16 جلد، منشورات اعلمى، تهران - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقه العولمة؛ ص: 216

بيت المال في خدمة الشعب‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، سيد محمد حسينى، فقه العولمة، در يك جلد، مؤسسة الفكر الإسلامي، بيروت - لبنان، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقه العولمة؛ ص: 219

طهارة بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، سيد محمد حسينى، فقه العولمة، در يك جلد، مؤسسة الفكر الإسلامي، بيروت - لبنان، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقه العولمة؛ ص: 221

حرمة الخيانة في بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، سيد محمد حسينى، فقه العولمة، در يك جلد، مؤسسة الفكر الإسلامي، بيروت - لبنان، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقه العولمة؛ ص: 226

مصارف بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، سيد محمد حسينى، فقه العولمة، در يك جلد، مؤسسة الفكر الإسلامي، بيروت - لبنان، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الفقه، القواعد الفقهية؛ ص: 204

[من مات في زحام الناس و لا يعلمون من قتله فديته من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، سيد محمد حسينى، الفقه، القواعد الفقهية، در يك جلد، مؤسسه امام رضا عليه السلام، بيروت - لبنان، اول، 1413 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الفقه، النظافة؛ ص: 130

أمين بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، سيد محمد حسينى، الفقه، النظافة، در يك جلد، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الفقه، النظافة؛ ص: 133

«1». أدخله بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، سيد محمد حسينى، الفقه، النظافة، در يك جلد، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الفقه، النظافة؛ ص: 135

ليلة في بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، سيد محمد حسينى، الفقه، النظافة، در يك جلد، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الفقه، النظافة؛ ص: 144

بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، سيد محمد حسينى، الفقه، النظافة، در يك جلد، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - القصاص؛ ص: 313

[مسألة 12 اجرة من يقيم الحدود الشرعية على بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
لنكرانى، محمد فاضل موحدى، تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - القصاص، در يك جلد، مركز فقهى ائمه اطهار عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1421 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - القضاء و الشهادات؛ ص: 29

[مسألة 5: يجوز لمن لم يتعيّن عليه القضاء الارتزاق من بيت المال و لو كان غنيّاً]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
لنكرانى، محمد فاضل موحدى، تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - القضاء و الشهادات، در يك جلد، مركز فقهى ائمه اطهار عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1420 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع المسائل (عربي - للفاضل)؛ ص: 519

موارد دفع الدية من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
لنكرانى، محمد فاضل موحدى، جامع المسائل (عربي - للفاضل)، در يك جلد، انتشارات امير قلم، قم - ايران، اول، 1425 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع المسائل (فارسى - فاضل)؛ ج‌1، ص: 227

تصرف در اموال بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
لنكرانى، محمد فاضل موحدى، جامع المسائل (فارسى - فاضل)، دو جلد، انتشارات امير قلم، قم - ايران، يازدهم، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع المسائل (فارسى - فاضل)؛ ج‌1، ص: 526

موارد پرداخت ديه از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
لنكرانى، محمد فاضل موحدى، جامع المسائل (فارسى - فاضل)، دو جلد، انتشارات امير قلم، قم - ايران، يازدهم، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الفقه المأثور؛ ص: 43

مسألة 75- الأموال العامة في الحكومة الإسلامية التي قد تسمى بيت المال تسمية للحال باسم المحل، تنقسم إلى قسمين‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
مشكينى، ميرزا على، الفقه المأثور، در يك جلد، نشر الهادي، قم - ايران، دوم، 1418 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

تعليق و تحقيق عن أمهات مسائل القضاء؛ ص: 406

15 الأجر على القضاء أو الارتزاق من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
معرفت، محمد هادى، تعليق و تحقيق عن أمهات مسائل القضاء، در يك جلد، چاپخانه مهر، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (بهجت)؛ ج‌3، ص: 235

استفاده از بيت المال براى كسب علم‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گيلانى، فومنى، محمد تقى بهجت، استفتاءات (بهجت)، 4 جلد، دفتر حضرت آية الله بهجت، قم - ايران، اول، 1428 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (بهجت)؛ ج‌4، ص: 321

بيت المال و حقّ الناس‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گيلانى، فومنى، محمد تقى بهجت، استفتاءات (بهجت)، 4 جلد، دفتر حضرت آية الله بهجت، قم - ايران، اول، 1428 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (بهجت)؛ ج‌4، ص: 329

ضمان اتلاف بيت المال در جبهه‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گيلانى، فومنى، محمد تقى بهجت، استفتاءات (بهجت)، 4 جلد، دفتر حضرت آية الله بهجت، قم - ايران، اول، 1428 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (بهجت)؛ ج‌4، ص: 350

اموال بيت المال كه توسط افراد خيانت كار از بين مى‌روند‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گيلانى، فومنى، محمد تقى بهجت، استفتاءات (بهجت)، 4 جلد، دفتر حضرت آية الله بهجت، قم - ايران، اول، 1428 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (بهجت)؛ ج‌4، ص: 358

استفاده از اموال بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گيلانى، فومنى، محمد تقى بهجت، استفتاءات (بهجت)، 4 جلد، دفتر حضرت آية الله بهجت، قم - ايران، اول، 1428 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (بهجت)؛ ج‌4، ص: 360

تصرف در اموال بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گيلانى، فومنى، محمد تقى بهجت، استفتاءات (بهجت)، 4 جلد، دفتر حضرت آية الله بهجت، قم - ايران، اول، 1428 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (بهجت)؛ ج‌4، ص: 360

چگونگى پرداختن قرض بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گيلانى، فومنى، محمد تقى بهجت، استفتاءات (بهجت)، 4 جلد، دفتر حضرت آية الله بهجت، قم - ايران، اول، 1428 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (بهجت)؛ ج‌4، ص: 361

بردن اموال بيت المال به منزل‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گيلانى، فومنى، محمد تقى بهجت، استفتاءات (بهجت)، 4 جلد، دفتر حضرت آية الله بهجت، قم - ايران، اول، 1428 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (بهجت)؛ ج‌4، ص: 362

تصرف كردن حقى از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گيلانى، فومنى، محمد تقى بهجت، استفتاءات (بهجت)، 4 جلد، دفتر حضرت آية الله بهجت، قم - ايران، اول، 1428 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات (بهجت)؛ ج‌4، ص: 492

گرفتن ديه از بيت المال در صورت تبرئه‌ى قاتل‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گيلانى، فومنى، محمد تقى بهجت، استفتاءات (بهجت)، 4 جلد، دفتر حضرت آية الله بهجت، قم - ايران، اول، 1428 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جامع المسائل (بهجت)؛ ج‌2، ص: 493

تصرّف در بيت المال و امثال آن‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
گيلانى، فومنى، محمد تقى بهجت، جامع المسائل (بهجت)، 5 جلد، دفتر معظم‌له، قم - ايران، دوم، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

دراسات في المكاسب المحرمة؛ ج‌3، ص: 184

[ارتزاق القاضي من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجف‌آبادى، حسين على منتظرى، دراسات في المكاسب المحرمة، 3 جلد، نشر تفكر، قم - ايران، اول، 1415 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية؛ ج‌2، ص: 458

[نفقات بناء السجن و عمارته و مراقبيه على بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجف‌آبادى، حسين على منتظرى، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، 4 جلد، نشر تفكر، قم - ايران، دوم، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية؛ ج‌2، ص: 673

[عتاب على ع في حفظ بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجف‌آبادى، حسين على منتظرى، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، 4 جلد، نشر تفكر، قم - ايران، دوم، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية؛ ج‌2، ص: 674

[حساب علي ع عاملي بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجف‌آبادى، حسين على منتظرى، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، 4 جلد، نشر تفكر، قم - ايران، دوم، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية؛ ج‌2، ص: 679

[طلب عقيل زيادة عن حقه من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجف‌آبادى، حسين على منتظرى، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، 4 جلد، نشر تفكر، قم - ايران، دوم، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية؛ ج‌2، ص: 682

[علي ع و إطفاء سراج بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجف‌آبادى، حسين على منتظرى، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، 4 جلد، نشر تفكر، قم - ايران، دوم، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية؛ ج‌2، ص: 684

[إحدى بنات أمير المؤمنين «ع» استعارت من أمين بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجف‌آبادى، حسين على منتظرى، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، 4 جلد، نشر تفكر، قم - ايران، دوم، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية؛ ج‌2، ص: 686

[تعويد ما ذهب من بيت المال إلى محلّه]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجف‌آبادى، حسين على منتظرى، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، 4 جلد، نشر تفكر، قم - ايران، دوم، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مبانى فقهى حكومت اسلامى؛ ج‌1، ص: 252

پرداخت ديه از بيت المال در صورت وقوع خطا در قضاوت:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجف‌آبادى، حسين على منتظرى - مترجم: صلواتى، محمود و شكورى، ابو ال، مبانى فقهى حكومت اسلامى، 8 جلد، مؤسسه كيهان، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مبانى فقهى حكومت اسلامى؛ ج‌1، ص: 263

موارد ديگرى از پرداخت ديه از بيت المال توسط امام:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجف‌آبادى، حسين على منتظرى - مترجم: صلواتى، محمود و شكورى، ابو ال، مبانى فقهى حكومت اسلامى، 8 جلد، مؤسسه كيهان، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مبانى فقهى حكومت اسلامى؛ ج‌3، ص: 49

13- باز در نهج البلاغه در مورد بازگرداندن املاك و اموال عثمان به بيت المال مى‌فرمايد:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجف‌آبادى، حسين على منتظرى - مترجم: صلواتى، محمود و شكورى، ابو ال، مبانى فقهى حكومت اسلامى، 8 جلد، مؤسسه كيهان، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مبانى فقهى حكومت اسلامى؛ ج‌5، ص: 139

فصل يازدهم وظايف رهبر و كارگزاران حكومت اسلامى در برابر بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
نجف‌آبادى، حسين على منتظرى - مترجم: صلواتى، محمود و شكورى، ابو ال، مبانى فقهى حكومت اسلامى، 8 جلد، مؤسسه كيهان، قم - ايران، اول، 1409 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقه الحدود و التعزيرات؛ ج‌2، ص: 709

القول الثاني: إنّ الدية على بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
اردبيلى، سيد عبد الكريم موسوى، فقه الحدود و التعزيرات، 4 جلد، مؤسسة النشر لجامعة المفيد رحمه الله، قم - ايران، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقه الحدود و التعزيرات؛ ج‌3، ص: 41

المطلب الثاني: في السرقة من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
اردبيلى، سيد عبد الكريم موسوى، فقه الحدود و التعزيرات، 4 جلد، مؤسسة النشر لجامعة المفيد رحمه الله، قم - ايران، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

دروس تمهيدية في الفقه الاستدلالي على المذهب الجعفري؛ ج‌2، ص: 286

4- و اما جواز ان يكون السبق من أجنبي أو بيت المال أو المتراهنين‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
ايروانى، باقر، دروس تمهيدية في الفقه الاستدلالي على المذهب الجعفري، 3 جلد، قم - ايران، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الزكاة في الشريعة الإسلامية الغراء؛ ج‌2، ص: 108

[7 عدم كونهم من بني هاشم مع تجويز استئجارهم من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
تبريزى، جعفر سبحانى، الزكاة في الشريعة الإسلامية الغراء، دو جلد، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم - ايران، اول، 1424 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

المواهب في تحرير أحكام المكاسب؛ ص: 462

ارتزاق القاضي من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
تبريزى، جعفر سبحانى، المواهب في تحرير أحكام المكاسب، در يك جلد، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم - ايران، اول، 1424 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

المواهب في تحرير أحكام المكاسب؛ ص: 866

9 الارتزاق من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
تبريزى، جعفر سبحانى، المواهب في تحرير أحكام المكاسب، در يك جلد، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم - ايران، اول، 1424 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء؛ ج‌1، ص: 147

المسألة الخامسة: في ارتزاق القاضي من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
تبريزى، جعفر سبحانى، نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء، دو جلد، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم - ايران، اول، 1418 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء؛ ج‌1، ص: 148

المقام الأوّل: الارتزاق من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
تبريزى، جعفر سبحانى، نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء، دو جلد، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم - ايران، اول، 1418 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

جهاد در آينه روايات؛ ج‌2، ص: 22

7. فى‌ء، جزء اموال بيت المال مسلمين:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از محققان در پژوهشگاه تحقيقات اسلامى، جهاد در آينه روايات، دو جلد، انتشارات زمزم هدايت، قم - ايران، اول، 1428 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الربا فقهيا و اقتصاديا؛ ص: 433

بيت المال المركزي‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جواهرى، حسن محمد تقى، الربا فقهيا و اقتصاديا، در يك جلد، مؤلف محترم، قم - ايران، اول، 1405 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مسائل معاصرة في فقه القضاء؛ ص: 16

ب .. إذا لم يتمكن أولياء الدم من إعطاء نصف الدية، و طلبوا من الأجهزة القضائية، أداءه عنهم، فهل يمكن إعطاؤه من بيت المال؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حكيم، سيد محمد سعيد طباطبايى، مسائل معاصرة في فقه القضاء، در يك جلد، دار الهلال، نجف اشرف - عراق، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مسائل معاصرة في فقه القضاء؛ ص: 62

ب .. في حالة عدم موافقة وليّ الدم على القتل، هل يمكن للحكومة أن تؤدي الدية من بيت المال؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حكيم، سيد محمد سعيد طباطبايى، مسائل معاصرة في فقه القضاء، در يك جلد، دار الهلال، نجف اشرف - عراق، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مسائل معاصرة في فقه القضاء؛ ص: 189

أ .. هل تكون نفقة الشفاء من أثر إجراء الحدّ أو القصاص على بيت المال أو على الجاني المحكوم عليه؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حكيم، سيد محمد سعيد طباطبايى، مسائل معاصرة في فقه القضاء، در يك جلد، دار الهلال، نجف اشرف - عراق، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مسائل معاصرة في فقه القضاء؛ ص: 190

ب .. إذا قلنا بأنها على بيت المال، فهل تكون النفقة التي يتحملها بيت المال مقتصرة على العلاج اللازم في أول مراحله؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
حكيم، سيد محمد سعيد طباطبايى، مسائل معاصرة في فقه القضاء، در يك جلد، دار الهلال، نجف اشرف - عراق، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقه الشيعة - كتاب الخمس و الأنفال؛ ج‌2، ص: 444

[4- هل الخمس من أموال بيت المال و الإمام ولي التصرف]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خلخالى، سيد محمد مهدى موسوى، فقه الشيعة - كتاب الخمس و الأنفال، 3 جلد، دار البشير، قم - ايران، اول، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

منهاج الصالحين (للسيستاني)؛ ج‌2، ص: 236

مسألة 752: اللقيط إن وجد من ينفق عليه من حاكم بيده بيت المال أو من كان عنده حقوق تنطبق عليه‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
سيستانى، سيد على حسينى، منهاج الصالحين (للسيستاني)، 3 جلد، دفتر حضرت آية الله سيستانى، قم - ايران، پنجم، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌1، ص: 194

3- أخذ المؤذّن الأُجرة من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌1، ص: 218

1- ارتزاق القاضي من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌1، ص: 218

2- ارتزاق المؤذّن و القاسم و كاتب القاضي و مترجمه و صاحب الديوان و والي بيت المال و معلم الآداب من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌1، ص: 564

بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌1، ص: 564

1- أخذ المؤذّن الأُجرة من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌1، ص: 564

2- ارتزاق القاضي من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌1، ص: 564

3- ارتزاق المؤذّن و القاسم و كاتب القاضي و المترجم له و صاحب الديوان و والي بيت المال من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌1، ص: 564

4- ارتزاق المرصد للجهاد من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌1، ص: 564

5- الإنفاق على الناس من بيت المال لزيارة النبيّ صلى الله عليه و آله و سلم إذا لم يكن لهم مال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌1، ص: 564

6- ضمان خطأ الحاكم في إقامة الحدّ من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌1، ص: 565

7- ارتزاق معلّم الآداب و السنن من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌2، ص: 60

4- ارتزاق مترجم القاضي من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌2، ص: 438

ه‍- أخذ من ليس له نصيب في بيت المال أو الزكاة الخراج من الجائر:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌2، ص: 676

- ارتزاق صاحب الديوان من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌3، ص: 281

ب- إجبار الناس على زيارته إذا تركوها و الإنفاق عليهم من بيت المال إذا لم يكن لهم مال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌4، ص: 744

2- دفع الحاكم القرطاس و غيره من لوازم كتابة المحضر من خاصّته أو من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌5، ص: 71

13- ارتزاق القاضي من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌5، ص: 147

- ارتزاق كاتب القاضي من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌5، ص: 197

9- ارتزاق كيّال بيت مال المسلمين و وزّانه من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

معجم فقه الجواهر؛ ج‌6، ص: 440

8- ارتزاق والي بيت المال منه:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، معجم فقه الجواهر، 6 جلد، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان، اول، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام؛ ج‌6، ص: 46

ثامناً- ارتزاق بعض المحترفين من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام، 11 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام؛ ج‌8، ص: 249

ارتزاق المؤذّن من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام، 11 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام؛ ج‌8، ص: 460

ثالثاً- أصناف المرتزقين من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام، 11 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام؛ ج‌8، ص: 461

رابعاً- اشتراط الحاجة في الارتزاق من بيت المال و عدمه‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام، 11 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام؛ ج‌8، ص: 464

خامساً- اشتراط الارتزاق من بيت المال بعدم وجود المتطوّع و عدمه‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام، 11 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام؛ ج‌8، ص: 465

سادساً- مقدار الارتزاق من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام، 11 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام؛ ج‌8، ص: 465

سابعاً- امتلاك الرزق من بيت المال بالقبض و ما يترتّب على ذلك‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام، 11 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام؛ ج‌8، ص: 465

ثامناً- المراد من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، موسوعة الفقه الإسلامي طبقا لمذهب أهل البيت عليهم السلام، 11 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1423 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

التعليقات على شرائع الإسلام؛ ج‌1، ص: 257

[الأولى المرصد للجهاد، لا يملك رزقه من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، سيد صادق حسينى، التعليقات على شرائع الإسلام، 2 جلد، انتشارات استقلال، قم - ايران، ششم، 1425 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات جديد (مكارم)؛ ج‌2، ص: 576

موارد پرداخت ديه از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، ناصر مكارم، استفتاءات جديد (مكارم)، 3 جلد، انتشارات مدرسه امام على بن ابى طالب عليه السلام، قم - ايران، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات جديد (مكارم)؛ ج‌3، ص: 486

موارد پرداخت ديه از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، ناصر مكارم، استفتاءات جديد (مكارم)، 3 جلد، انتشارات مدرسه امام على بن ابى طالب عليه السلام، قم - ايران، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

استفتاءات جديد (مكارم)؛ ج‌3، ص: 544

4- بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، ناصر مكارم، استفتاءات جديد (مكارم)، 3 جلد، انتشارات مدرسه امام على بن ابى طالب عليه السلام، قم - ايران، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

أنوار الفقاهة - كتاب التجارة (لمكارم)؛ ص: 211

ارتزاق القاضي من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، ناصر مكارم، أنوار الفقاهة - كتاب التجارة (لمكارم)، در يك جلد، انتشارات مدرسة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام، قم - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

أنوار الفقاهة - كتاب التجارة (لمكارم)؛ ص: 434

الأمر العاشر: حكم الارتزاق من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، ناصر مكارم، أنوار الفقاهة - كتاب التجارة (لمكارم)، در يك جلد، انتشارات مدرسة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام، قم - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

دائرة المعارف فقه مقارن؛ ص: 528

الف) تنظيم ديوانها و امور ادارى و تشكيل بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، ناصر مكارم، دائرة المعارف فقه مقارن، در يك جلد، انتشارات مدرسه امام على بن ابى طالب عليه السلام، قم - ايران، اول، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الفتاوى الجديدة (لمكارم)؛ ج‌2، ص: 446

حالات دفع الدية من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، ناصر مكارم، الفتاوى الجديدة (لمكارم)، 3 جلد، انتشارات مدرسه امام على بن ابى طالب عليه السلام، قم - ايران، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الفتاوى الجديدة (لمكارم)؛ ج‌3، ص: 431

موارد دفع الدية من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، ناصر مكارم، الفتاوى الجديدة (لمكارم)، 3 جلد، انتشارات مدرسه امام على بن ابى طالب عليه السلام، قم - ايران، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الفتاوى الجديدة (لمكارم)؛ ج‌3، ص: 485

4- بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
شيرازى، ناصر مكارم، الفتاوى الجديدة (لمكارم)، 3 جلد، انتشارات مدرسه امام على بن ابى طالب عليه السلام، قم - ايران، دوم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

زندان و تبعيد در اسلام؛ ص: 86

1. خيانت در بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
طبسى، نجم الدين - مترجم: حسينى، سيد محمد رضا و شفيعى، مصطفى، زندان و تبعيد در اسلام، در يك جلد، انتشارات صفحه‌نگار، قم - ايران، اول، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الزبدة الفقهية في شرح الروضة البهية؛ ج‌4، ص: 83

[في ارتزاق القاضي من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، سيد محمد حسين ترحينى، الزبدة الفقهية في شرح الروضة البهية، 9 جلد، دار الفقه للطباعة و النشر، قم - ايران، چهارم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

الزبدة الفقهية في شرح الروضة البهية؛ ج‌4، ص: 85

[في المرتزقة من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
عاملى، سيد محمد حسين ترحينى، الزبدة الفقهية في شرح الروضة البهية، 9 جلد، دار الفقه للطباعة و النشر، قم - ايران، چهارم، 1427 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 98

جواز اخذ اجرت و ارتزاق مؤذن از بيت المال، با اذن امام يا نايب وى‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 98

(د) حاكم و تعيين ميزان ارتزاق مؤذن از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 99

حاكم و نصب مؤذن و تعيين ميزان ارتزاق وى از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 99

حاكم و تعيين ميزان ارتزاق مؤذن از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 161

والى و تكميل سهم سادات از بيت المال، در صورت كمتر بودن از نياز آنها‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 174

(ب) امام و جواز پرداخت هزينه سفر حج و زيارت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از بيت المال، در صورت استطاعت نداشتن‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 191

(د) امام و پرداخت هزينه‌هاى جنگ از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 227

(ب) جواز تصرّف حاكم شرع در بيت المال تحت حاكميّت سلطان‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 361

حاكم و لزوم هزينه از بيت المال براى ازاله موانع احداث شده در راه‌هاى عمومى يا خصوصى، در صورت نياز‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 378

حاكم و اجير گرفتن از اموال عامل يا بيت المال براى اتمام مساقات، در صورت امتناع يا فرار وى‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 445

(الف) امام و جواز پرداخت جايزۀ مسابقه از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 445

امام و جواز پرداخت جايزۀ مسابقه از اموال خود يا بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 445

امام و جواز پرداخت جايزۀ مسابقه از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 517

(د) حاكم و پرداخت نفقه زوجۀ مرد غايب از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 517

(ه‍) امام و پرداخت نفقۀ زوجۀ مرد مفقود، از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 517

حاكم و پرداخت نفقۀ زوجۀ مرد مفقود، از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 518

امام يا نائب وى و پرداخت نفقه زوجۀ مرد مفقود از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 518

امام و پرداخت نفقه زوجۀ مرد مفقود از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 518

حاكم و پرداخت نفقۀ زوجۀ مرد مفقود، از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 519

امام و پرداخت نفقه زوجۀ مرد مفقود، از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 519

حاكم و پرداخت نفقۀ زوجۀ مرد مفقود، از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 521

امام و پرداخت نفقۀ زوجۀ مرد مفقود، از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 521

حاكم و پرداخت نفقۀ زوجۀ مرد مفقود از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌1، ص: 521

نائب الغيبه و پرداخت نفقۀ زوجۀ مرد مفقود، از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 691

(الف) آگاه كردن سلطان اسلام از يافتن لقيط، براى پرداخت هزينه‌هاى وى از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 692

آگاه كردن سلطان اسلام از يافتن لقيط، براى پرداخت هزينه‌هاى وى از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 692

مراجعه به سلطان براى تأمين هزينه‌هاى لقيط توسط وى از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 693

كمك گرفتن يابنده از سلطان، در پرداخت هزينه‌هاى لقيط از بيت المال يا زكات‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 694

كمك گرفتن يابنده از نايب امام در عصر غيبت، براى پرداخت هزينه‌هاى لقيط از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 694

(ج) سلطان و پرداخت هزينۀ لقيط از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 694

امام و پرداخت هزينه‌هاى لقيط از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 694

سلطان و پرداخت هزينه‌هاى لقيط از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 694

حاكم و پرداخت هزينه‌هاى لقيط از بيت المال يا زكات‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 712

(الف) آگاه كردن سلطان اسلام از يافتن حيوان، براى پرداخت هزينه‌هاى آن از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 712

آگاه كردن سلطان از يافتن لقطه، براى پرداخت هزينه‌هاى آن از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 712

تحويل ضاله به امام مسلمين، براى پرداخت هزينه‌هاى آن از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 712

آگاه كردن سلطان از يافتن لقطه، براى پرداخت هزينه‌هاى آن از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 752

(ى) حاكم و پرداخت ديه از بيت المال، در صورت آشكار شدن فسق شهود‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 781

(د) جبران خطاى امام و حاكم در حكم و اجتهاد از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه؛ ج‌2، ص: 782

جبران خطاى حاكم از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قاسمى، محمد على و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامى رضوى، فقيهان امامى و عرصه‌هاى ولايت فقيه، دو جلد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد مقدس - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

البراهين الواضحات - دراسات في القضاء؛ ج‌1، ص: 86

في ارتزاق القاضى من بيت المال او اخذ الاجرة له‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قمشه‌اى، محمد على اسماعيل‌پور، البراهين الواضحات - دراسات في القضاء، 2 جلد، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

عمدة المطالب في التعليق على المكاسب؛ ج‌1، ص: 204

الفرع الثاني: أنه هل يجوز ارتزاق القاضي من بيت المال أم لا؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قمّى، سيد تقى طباطبايى، عمدة المطالب في التعليق على المكاسب، 4 جلد، كتابفروشى محلاتى، قم - ايران، اول، 1413 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

عمدة المطالب في التعليق على المكاسب؛ ج‌1، ص: 525

الفرع الرابع: انه هل يجوز للامام العادل روحي فداه أن يتصرف فى بيت المال كيف ما يشاء بأن يدفع الزكاة الى غير مستحقها أم لا؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قمّى، سيد تقى طباطبايى، عمدة المطالب في التعليق على المكاسب، 4 جلد، كتابفروشى محلاتى، قم - ايران، اول، 1413 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقه الصادق عليه السلام (للروحاني)؛ ج‌14، ص: 277

الارتزاق من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قمّى، سيد صادق حسينى روحانى، فقه الصادق عليه السلام (للروحاني)، 26 جلد، دار الكتاب - مدرسه امام صادق عليه السلام، قم - ايران، اول، 1412 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقه الصادق عليه السلام (للروحاني)؛ ج‌25، ص: 45

حكم ارتزاق القاضي من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قمّى، سيد صادق حسينى روحانى، فقه الصادق عليه السلام (للروحاني)، 26 جلد، دار الكتاب - مدرسه امام صادق عليه السلام، قم - ايران، اول، 1412 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فقه الصادق عليه السلام (للروحاني)؛ ج‌26، ص: 109

مورد ثبوت الدية على بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قمّى، سيد صادق حسينى روحانى، فقه الصادق عليه السلام (للروحاني)، 26 جلد، دار الكتاب - مدرسه امام صادق عليه السلام، قم - ايران، اول، 1412 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

منهاج الفقاهة (للروحاني)؛ ج‌1، ص: 356

الارتزاق من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قمّى، سيد صادق حسينى روحانى، منهاج الفقاهة (للروحاني)، 6 جلد، انوار الهدى، قم - ايران، پنجم، 1429 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مباني تحرير الوسيلة - القضاء و الشهادات؛ ص: 32

[مسألة 5 يجوز لمن لم يتعيّن عليه القضاء الارتزاق من بيت المال]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
قمّى، محمد مؤمن، مباني تحرير الوسيلة - القضاء و الشهادات، در يك جلد، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى قدس سره، تهران - ايران، اول، 1422 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

منهاج الصالحين (للفياض)؛ ج‌2، ص: 281

(مسألة 743): يجوز أن يكون العوض عينا و دينا، و أن يبذله أجنبي أو أحدهما أو من بيت المال،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
كابلى، محمد اسحاق فياض، منهاج الصالحين (للفياض)، 3 جلد، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

منهاج الصالحين (للفياض)؛ ج‌3، ص: 320

(مسألة 947): اجرة من يقيم الحدود من بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
كابلى، محمد اسحاق فياض، منهاج الصالحين (للفياض)، 3 جلد، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)؛ ج‌12-11، ص: 155

السادسة: لو وردت على العيون في طريق الاستخبار أو العمليات الاستطلاعية خسارات مالية أو بدنية فهل تكون تلك الخسارات على عهدة بيت المال أم لا؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از مؤلفان، مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)، 52 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)؛ ج‌49، ص: 293

ثالثاً- أصناف المرتزقين من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از مؤلفان، مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)، 52 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)؛ ج‌49، ص: 294

رابعاً- اشتراط الحاجة في الارتزاق من بيت المال و عدمه:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از مؤلفان، مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)، 52 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)؛ ج‌49، ص: 296

خامساً- اشتراط الارتزاق من بيت المال بعدم وجود المتطوّع و عدمه:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از مؤلفان، مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)، 52 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)؛ ج‌49، ص: 297

سادساً- مقدار الارتزاق من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از مؤلفان، مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)، 52 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)؛ ج‌49، ص: 297

سابعاً- امتلاك الرزق من بيت المال بالقبض و ما يترتّب على ذلك:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از مؤلفان، مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)، 52 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)؛ ج‌49، ص: 298

ثامناً- المراد من بيت المال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از مؤلفان، مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)، 52 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)؛ ج‌50، ص: 164

القول الثالث: التفصيل بين ما إذا كان بيت المال منتظماً،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از مؤلفان، مجلة فقه أهل البيت عليهم السلام (بالعربية)، 52 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مجله فقه اهل بيت عليهم السلام (فارسى)؛ ج‌21، ص: 22

1. شخصيت بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از مؤلفان، مجله فقه اهل بيت عليهم السلام (فارسى)، 56 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

مجله فقه اهل بيت عليهم السلام (فارسى)؛ ج‌23، ص: 83

ارتزاق از بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از مؤلفان، مجله فقه اهل بيت عليهم السلام (فارسى)، 56 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ه‍ ق

\* \* \* \* \*

قواعد فقه (محقق داماد)؛ ج‌4، ص: 169

2. مسئوليت دولت (بيت المال)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
يزدى، سيد مصطفى محقق داماد، قواعد فقه (محقق داماد)، 4 جلد، مركز نشر علوم اسلامى، تهران - ايران، دوازدهم، 1406 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

ادوار فقه (شهابى)؛ ج‌3، ص: 195

معاويه و بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
خراسانى، محمود بن عبد السلام تربتى شهابى، ادوار فقه (شهابى)، 3 جلد، سازمان چاپ و انتشارات، تهران - ايران، پنجم، 1417 ه‍ ق

\* \* \* \* \*

فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بيت عليهم السلام؛ ج‌2، ص: 155

بيت المال‌

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
جمعى از پژوهشگران زير نظر شاهرودى، سيد محمود هاشمى، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بيت عليهم السلام، 3 جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1426 ه‍ ق

### نرم افزار نور السیره 2 (تاریخ)

الأخبارالطوال 79 ملك هرمزد

فسارع بهرام الى طاعته و اتباع امره، فامر هرمزد ان يسلط بهرام على **بيوت الأموال** و السلاح، و ان يسلم اليه ديوان الجند، ليختار من أحب على عينه، فاحضر بهرام الديوان، و جمع اليه المرازبه و الاشراف، فانتخب اثنى عشر الف رجل من الفرسان، ليس فيهم الا من اناف الأربعين.

الأخبارالطوال 98 توليه كسرى ابرويز

و ان كسرى عند انهزام بهرام و هربه اكرم ثيادوس، و من معه، فاحسن جوائزهم و صلاتهم، و سرحهم الى بلادهم، و ولى خاله بندويه دواوينه و **بيوت أمواله**، و نفذ امره في جميع المملكة، و ولى خاله بسطام ارض خراسان و قومس و جرجان و طبرستان، و وجه عماله في الافاق، و وضع عن الناس نصف الخراج.

الأخبارالطوال 101 توليه كسرى ابرويز

فكتب له الى بندويه بأربعمائة الف درهم، لكل مره اربعه آلاف درهم، فلما وصل الصك الى بندويه قذفه من يده، و قال: ان **بيوت الأموال** لا تقوم لهذا التبذير.

الأخبارالطوال 126 موقعه القادسية ..... ص : 119

و لما راى يزدجرد ذلك جمع اليه عظماء مرازبته، فقسم عليهم **بيوت أمواله** و خزائنه، و كتب عليهم بها القبالات [1]، و قال: ان ذهب ملكنا، فأنتم أحق به، و ان رجع رددتموه علينا، ثم تحمل في حرمه و حشمه، و خاصه اهل بيته، حتى اتى حلوان [2]، فنزلها، و ولى خرزاد بن هرمز أخا رستم المقتول بالقادسية الحرب، و خلفه بالمدائن.

الأخبارالطوال 164 وقعه صفين ..... ص : 155

فقام الاشتر، فقال: ايها الناس، من لهذا؟ فهرب الفزارى و سعى شؤبوب [1] من الناس في اثره، فلحقوه بالكناسة [2] فضربوه بنعالهم حتى سقط، ثم وطئوه بارجلهم حتى مات، فاخبر بذلك على رضى الله عنه فقال: قتيل عميه، لا يدرى من قتله فدفع ديته الى اهله من **بيت المال**، و قال بعض شعراء بنى تميم:

الأخبارالطوال 378 ابو جعفر المنصور ..... ص : 378

فلما وافى ابو جعفر اعتذر اليه عيسى، و اعلمه انه انما اراد بذلك ضبط العسكر، و حفظ **الخزائن**، و بيوت **الأموال**.

أنساب‏الأشراف ج‏1 57 الرفادة و السقاية ..... ص : 57

115- قالوا: و اقترع بنو عبد مناف على الرفادة و السقاية، فصارتا لهاشم بن عبد مناف. ثم صارتا بعده للمطلب بن عبد مناف بوصية. ثم لعبد المطلب، ثم للزبير بن عبد المطلب، ثم لأبى طالب. و لم يكن له مال، فادّان من أخيه العباس بن عبد المطلب عشرة آلاف درهم. فأنفقها. فلما كان العام المقبل، سأله سلف خمسة عشر (ألف) درهم، و يقال أربعة عشر ألف درهم. فقال له: إنك لم تقضنى ما لي عليك/ 25/ و أنا أعطيك ما سألت على أنك إن لم تدفع إليّ جميع ما لي في قابل فأمر الرفادة و السقاية إليّ دونك. فأجابه إلى ذلك. فلما كان الموسم الثالث، ازداد أبو طالب عجزا و ضعفا، و لم تمكنه النفقة، و أعدم حتى أخذ كل رجل من بنى هاشم ولدا من أولاده يحمل عنه مؤنته. فصارت الرفادة و السقاية إلى العباس، و أبرأ أبا طالب مما له عليه. و كان يأتيه الزبيب من كرم له بالطائف، فينبذ في السقاية. ثم جعل الخلفاء الرفادة من **بيت المال**. فقام بالرفادة و السقاية، بعد العباس، عبد الله بن عباس، ثم على بن عبد الله، ثم محمد بن على، ثم داود بن على، ثم سليمان بن على، ثم عيسى بن على. ثم لما استخلف المنصور، قال: إنكم لا تلون هذا الأمر بأبدانكم، و إنما تقلدونه مواليكم، فأمير المؤمنين أحق بتوليته مواليه. فولّى أمر السقاية، و نفقة البيت، و إطعام الحاجّ مولى له يقال له زريق.

أنساب‏الأشراف ج‏1 495 أمر أبى بكرة مولى رسول الله صلى الله عليه و سلم: ..... ص : 489

و كان له قدر، و فضل، و كرم، و تنعم. و كان علىّ عليه السلام ولّاه **بيت المال**. و ولّاه زياد أيضا **بيت المال**. و فيه يقول أبو الأسود الدؤلى، و كان عبد الرحمن يكنى أبا بحر [2]:

أنساب‏الأشراف ج‏1 498 أمر أبى بكرة مولى رسول الله صلى الله عليه و سلم: ..... ص : 489

خرج عمر بن عبيد الله بن معمر زائرا لابن أبى بكرة إلى سجستان، فأقام أشهرا لا يصله. فقال له عمر: إنى قد اشتقت إلى بلدي و أهلى. فقال عبيد الله: سوءة من أبى حفص، أغفلناه، كم في **بيت المال**؟ قالوا: ألف ألف و سبع مائة ألف. قال: احملوها إليه. فحملت إليه.

أنساب‏الأشراف ج‏2 53 ترجمة عبد الله بن جعفر بن أبي طالب ..... ص : 45

قال: بلى. قال: فليس كل قريش أسعه بمثل ما أعطيك، و قد أجحفت النوائب ب**بيت المال**؟! قال: إن العطية يا معاوية محبة و المنع بغضة و لأن تعطيني و أحبك أحبّ إليّ من أن تحرمني فأبغضك ثم قال:

أنساب‏الأشراف ج‏2 54 ترجمة عبد الله بن جعفر بن أبي طالب ..... ص : 45

فقال: كيف أبخل بما لا يغيب عن بيت مالي إلا أشهرا يسيرة حتى يعود إليه، اقضها يا سعد [1].

أنساب‏الأشراف ج‏2 133 نبذة من أقوال علي بن أبي طالب و سيرته ..... ص : 113

أخبرني أبو صالح السمان قال: رأيت عليا دخل **بيت المال** فرأى فيه مالا فقال: هذا ههنا و الناس يحتاجون؟ فأمر به فقسم بين الناس، فأمر بالبيت فكنس فنضح و صلى فيه.

أنساب‏الأشراف ج‏2 175 بين علي و عبد الله بن عباس ..... ص : 169

أما بعد فقد بلغني كتابك تعظم علي إصابة المال الذي أصبته من مال البصرة، و لعمري إنّ حقي في **بيت المال** لأعظم مما أخذت منه و السلام.

أنساب‏الأشراف ج‏2 175 بين علي و عبد الله بن عباس ..... ص : 169

أما بعد فإن من أعجب العجب تزيين نفسك لك أن لك في **بيت المال** من الحق اكثر مما لرجل من المسلمين، و لقد أفلحت إن كان ادّعاؤك ما لا يكون و تمنيك الباطل ينجيك من الإثم، عمرك الله إنك لأنت السعيد إذا!

أنساب‏الأشراف ج‏2 178 ولاة علي على الأمصار ..... ص : 176

«205» المدائني في اسناده ان بعض عمال عمر- رضي الله تعالى عنه- باع خنازير و جعل ثمنها في **بيت المال**، فرفع ذلك إليه، فقال علي عليه السلام:

أنساب‏الأشراف ج‏2 206 بيعة علي بن أبي طالب عليه السلام ..... ص : 205

و أخذ طلحة بن عبيد الله و الزبير بن العوام مفتاح **بيت المال**، و تخلفا عن البيعة [1] فمضى الأشتر حتى جاء بطلحة يتلّه تلا عنيفا [2] و هو يقول:

أنساب‏الأشراف ج‏2 207 بيعة علي بن أبي طالب عليه السلام ..... ص : 205

و كان طلحة أول من بايع من أصحاب رسول الله صلّى الله عليه و سلم، و بعث علي بن أبي طالب من أخذ مفاتيح **بيت المال** من طلحة. و خرج حكيم ابن جبلة العبدي إلى الزبير بن العوام حتى جاء به فبايع، فكان (الزبير) يقول:

أنساب‏الأشراف ج‏2 215 بيعة علي بن أبي طالب عليه السلام ..... ص : 205

فدخلت المسجد، فوجدت جماعة من الناس قد اجتمعوا على طلحة، فخرج أبو جهم ابن حذيفة العدوي فقال: يا عليّ إنّ النّاس قد اجتمعوا على طلحة و أنت غافل. فقال: أ يقتل ابن عمتي و أغلب على ملكه، ثم أتى **بيت المال** ففتحه فلما سمع النّاس بذلك تركوا طلحة و أقبلوا إليه.

أنساب‏الأشراف ج‏2 426 أمر عبد الله بن عامر الحضرمي في خلافة 2/ 185 أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ..... ص : 423

«478» قالوا: و كثرت غاشية ابن الحضرمي و أتباعه فهال [1] ذلك زياد ابن أبي سفيان و رعّبه و راعه- و كان عبد الله بن عباس حين شخص إلى مكة مغاضبا لعليّ خلّفه على البصرة، فلم ينزعه علي، و كان يكاتبه عن ابن عباس على انه خليفته، ثم كاتبه عليّ دون ابن عباس- فكاتب زياد عليا، فلما راى زياد ما صار إليه أمر ابن الحضرمي، بعث إلى مالك بن مسمع و غيره من وجوه أهل البصرة فدعاهم إلى نصرته فلم يبعدوا و لم يحققوا (ظ) و قال ابن مسمع (كذا) فبعث زياد إلى صبرة بن شيمان فاستجاربه فقال له: إن تحملت حتى تنزل (عليّ) في داري أجرتك و حميتك. ففعل و انتقل إلى دار صبرة في الحدّان ليلا و حمل معه ما كان في **بيت المال** من المال و يقال: إن أبا الأسود الدؤلي أشار إلى زياد، بالبعث (ظ) إلى صبرة و الاستجارة به.- و لم يقلّد (ظ) ابن عباس أبا الأسود شيئا من البصرة حين شخص، لأنه كان كتب فيه إلى عليّ.- و كتب زياد بالخبر إلى علي عن نفسه. و قال/ 414/ بعضهم: كتب به إلى علي عن ابن عباس. و قيل بل‏

أنساب‏الأشراف ج‏3 41 المراسلات بين الحسن و معاوية في أمر الصلح ..... ص : 40

إني صالحتك على أن لك الأمر من بعدي و لك عهد الله و ميثاقه و ذمته و ذمة رسوله محمد صلى الله عليه و سلم و أشد ما أخذه الله على أحد من خلفه من عهد و عقد (أن) لا أبغيك غائلة و لا مكروها، و على أن أعطيك في كل سنة ألف ألف درهم من **بيت المال**، و على أن لك خراج «فسا» و «درابجرد» [1] تبعث إليهما عمالك و تصنع بهما ما بدا لك».

أنساب‏الأشراف ج‏3 161 خروج الحسين بن علي(عليهما السلام) من مكة إلى الكوفة ..... ص : 161

19- قالوا: و لما كتب أهل الكوفة إلى الحسين بما كتبوا به فاستحفّوه للشخوص، جاءه عمر (و) بن عبد الرحمان بن الحرث بن هشام المخزومي بمكّة، فقال له: بلغني أنك تريد العراق و أنا مشفق عليك من مسيرك؟! لأنك تأتي بلدا فيه عماله و أمراؤه و معهم بيوت **الأموال**، و انما الناس عبيد الدينار و الدرهم!! فلا آمن عليك أن يقاتلك من وعدك نصره و من أنت أحب إليه ممن يقاتلك معه!!! فقال له: قد نصحت و يقضي الله.

أنساب‏الأشراف ج‏4 15 أمر العباس بن عبد المطلب بن هاشم و ولده‏[1] ..... ص : 1

و حدثنا وهب بن بقيّة الواسطي، حدثنا يزيد بن هارون، أخبرنا أبو أمية (533) بن يعلى عن سالم أبي النضر قال [2]: لما كثر المسلمون على عهد عمر ضاق بهم المسجد، فاشترى عمر ما حوله من الدور الا دار العباس و حجر أمهات المؤمنين، فقال عمر للعباس: يا أبا الفضل إن المسجد قد ضاق و قد ابتعت ما حوله من المنازل لأوسّع بها على المسلمين مسجدهم إلّا دارك و حجر أمهات المؤمنين، فأما حجر أمهات المؤمنين فلا سبيل إليها، و أما دارك فاما ان تبيعنيها بما شئت من **بيت المال**، و اما ان أخطك خطة حيث شئت من المدينة و أبنيها لك من بيت مال المسلمين، و إما ان تتصدق بها على المسلمين فتوسّع بها مسجدهم، فقال العباس: لا و لا واحدة منها، فقال عمر: أنت أعلم، اذهب فلن أعرض لك في دارك، قال العباس:

أنساب‏الأشراف ج‏4 15 أمر العباس بن عبد المطلب بن هاشم و ولده‏[1] ..... ص : 1

أما إذا قلت هذا فإني قد تصدّقت بها على المسلمين، فخطّ له عمر داره التي هي له اليوم و بناها من مال المسلمين.

أنساب‏الأشراف ج‏4 16 أمر العباس بن عبد المطلب بن هاشم و ولده‏[1] ..... ص : 1

و حدثني علي الأثرم عن أبي عبيدة قال: قام العباس بالسقاية و الرفادة، ثم قام بذلك عبد الله بن عباس ثم علي بن عبد الله ثم محمد بن علي ثم داود بن علي ثم سليمان بن علي ثم عيسى بن علي، فلما استخلف امير المؤمنين أبو جعفر [5] قال: انكم تقلدون هذا الأمر مواليكم فموالي أمير المؤمنين أحقّ بالقيام به، فولّى السقاية و نفقات البيت مولى له يقال له زربى، و جعلت الرفادة من **بيت المال**.

أنساب‏الأشراف ج‏4 107 و أما عبد الله بن علي الاصغر، ..... ص : 103

و قال غير أبي الحسن: و قدم ابو جعفر الكوفة فولاها طلحة بن إسحاق بن محمد ابن الاشعث و سار الى الأنبار فوجد أبا مسلم بها فولاه حرب ابن علي و اعطى الجند الذين انهضهم معه اثني عشر الف ألف درهم [1]، و يقال ثمانية عشر الف الف. و كان ابو العباس خط الأرزاق في سنة خمس و ثلاثين الى ستين ستين فصيرها ابو جعفر ثمانين ثمانين و سوّغهم عطاء اعطاهم اياه عيسى بن موسى، فشكروا ذلك، و وهب المنصور لكل رجل من عمومته الف الف درهم فكان أول خليفة اعطى الف الف بصك الى **بيت المال** يجري في الدواوين. و لم يقم بالأنبار الا جمعة، و عزل جهور ابن مرار العجلي عن شرطته و ولاها عبد الجبار بن عبد الرحمن و وجه جهور بن مرار الى قرقيسيا فتلقى اصحاب ابن علي، و خرج المنصور فعسكر بدير الجاثليق (579) على دجلة و وجه عيسى بن عقيل الى هيت، و عبد العزيز أخا عبد الجبار، الى بلد و قال له: ان بلغك ان ابن عليّ انهزم فلا تبرح مكانك و لا تخل بمركزك، و وجه قائدا الى تكريت، و كتب الى موسى بن كعب: ان استخلف ابنك عيينة و اقدم و قد امرت لك بخمس مائة الف درهم فاقبضها، و كتب الى الحسن بن قحطبة و هو بارمينية فقدم.

أنساب‏الأشراف ج‏4 153 أمر ابن هبيرة و مقتله ..... ص : 145

خرج ابن هبيرة حين خرج الى أبي جعفر في جماعة فيهم جعفر بن حنظلة البهراني [6] فألقى له الحاجب و سادة و قال: اجلس راشدا يا أبا خالد، و قد أطاف بالحجرة عشرة آلاف من أهل خراسان، ثم اذن له فدخل على أبي جعفر فالقيت له و سادة فحدّث أبا جعفر ساعة. و كان يركب في خمس مائة فارس و ثلاث مائة راجل، فقال يزيد ابن حاتم: ما ذهب سلطان ابن هبيرة بعد، انه ليأتينا فيتضعضع له العسكر، فليت [7] شعري ما يقول في هذا عبد الجبار و جمهور بن مرّار و أشباههم! فقال سلّام لابن هبيرة [8]: يقول لك الأمير لا تسر في هذه الجماعة. فلما ركب ركب في ثلاثين، فقال سلام: كأنك تريد المباهاة! فقال: ان أحببتم ان نمشي إليكم فعلنا، فقال: ما هذا باستخفاف و لكن اهل العسكر كرهوا هذا الجمع فأمر الأمير بهذا نظرا لك، فكان يركب في رجلين [9] و غلامه. و ختمت خزانته و بيت ماله و دار الرزق و فيها طعام كثير. و عزم ابو العباس على قتله و وجد له كتاب الى عبد الله بن حسن فأمر ابو جعفر عثمان بن نهيك [10] بقتله فقال: ليقتله رجل من العرب، فندب له خازما [11] و الأغلب و الهيثم بن شعبة.

أنساب‏الأشراف ج‏4 243 أمر أبي أيوب المورياني كاتب أمير المؤمنين المنصور ..... ص : 242

فلما رآه أعجب به فاستكتبه فغلب على الأمر في خلافته. فكان أول من أفسد [1] حال أبي أيوب عند المنصور حمزة بن زنيم و ذلك انه ولي الاهواز فعذب رجلا من أهلها في الخراج و كان كاتب البلد حتى قتله، فكلم المنصور أبو أيوب في أمره حتى عزله، فلما قدم و دخل على المنصور و كان خبيث اللسان قال: يا أمير المؤمنين إن لك بالأهواز شريكا في ملكك، قال: و من هو ويلك؟ قال: خالد أخو أبي أيوب له بيت مال و لك بيت مال فما يحمل إليك درهم الا حمل الى خالد مثله، فقال أبو أيوب: ان هذا قد اختلط، و من اختلاطه قتله كاتب البلد، فقال: ما اختلطت و لكني صدقت فادفع إليّ خالدا حتى ادفع إليك خمسين الف الف درهم، فقال المنصور: قم، و قد وقر قوله (650) في قلبه. و مكث المنصور حينا ثم قال لأبي أيوب: اكتب الى أخيك خالد ان يحمل [2] إلينا مالا من بيت ماله، فقال: يا أمير المؤمنين، ان ذاك [3] بيت مال مشهور صيّره خالد للمهدي من ضياع استخرجها و ابتاعها و من أشياء كان العمال يرتفقون بها، فرأى أن المهدي أحق بها، قال: فكم اجتمع فيه؟ قال: عشرون ألف ألف درهم، قال: فاكتب إليه أن يحملها، فحملت، و كفّ عن خالد أخي أبي أيوب. قال: و حسد مخلد بن خالد أبان بن صدقة، و كان أبان على أمر أبي أيوب كله و على الرسائل من قبله فرفع [4] عليه مائة الف دينار، فأمر المنصور بأخذها من أبان، فأدخل بيتا و طيّن عليه بابه. ثم ندم مخلد بن خالد على رفيعته و لامه عمّه أبو أيوب، فقال مخلد: أنا أؤدي عنه عشرة آلاف دينار، و قال أبو أيوب: و انا احمل عنه خمسين ألف دينار، فتوزعها آل أبي أيوب فيما بينهم و أدوها و أخرجوا أبان بن صدقة من محبسه. فعاد ابان الى أبي أيوب و في نفسه ما فيها، فكان يأتي أبا أيوب نهاره ثم ينصرف الى منزله، فإذا كان الليل صار الى الربيع الحاجب فأطلعه على أخبار أبي أيوب و أسراره و كتبها له فيعرضها الربيع على المنصور فيأمره المنصور ان يمنّيه‏

أنساب‏الأشراف ج‏4 299 و اما الحارث بن عبد المطلب، ..... ص : 294

أهل البصرة ولّوا بعد ببّة عمر بن عبيد الله بن معمر او أخاه (عبيد الله بن عبيد الله) ابن معمر [1] ثم ولى ابن الزبير عمر بن عبيد الله فاستخلف أخاه عبيد الله. و كان ببّة قد تناول من مال عمله اربعين ألفا من **بيت المال** و استودعها رجلا فأخذه بها عمر و حبسه و عذب مولى له فأدّاها. و قال يزيد بن عبد الله بن الشخير لببة: اصبت من المال و زعمت انك اتقيت الدّم، فقال: تبعة المال اهون من تبعة الدم.

أنساب‏الأشراف ج‏5 9 ولد أبو سفيان صخر بن حرب ..... ص : 5

21 [21]- حدثني العمري عن الهيثم عن يونس بن يزيد الأيلي عن الزهري قال: لما هلك عمر وجد عثمان في **بيت المال** ألف دينار قد كتب عليها: عزل ليزيد بن أبي سفيان، فقال لأبي سفيان: اقبضها، فأبى و قال: لو رآها عمر واجبة لي لبعث بها إليّ.

أنساب‏الأشراف ج‏5 28 و أما معاوية بن أبي سفيان ..... ص : 13

97- المدائني عن محمد بن الحكم عن أبيه أنّ معاوية أوصى بنصف ماله أن يردّ الى **بيت المال**، كأنّه أراد أن يطيب له الباقي لأنّ عمر قاسم عمّاله.

أنساب‏الأشراف ج‏5 153 جواب الحسين عليه السلام و سائر ما جرى بينهما ..... ص : 120

432- المدائني عن محمّد بن الحكم عن أبيه أنّ معاوية أمر بردّ نصف ماله إلى **بيت المال** كأنّه أراد أن يطيب له الباقي، و قال: إنّ عمر بن الخطّاب قاسم عمّاله.

أنساب‏الأشراف ج‏5 236 أمر زياد بعد الدعوة: ..... ص : 195

615- حدثنا خلف بن هشام حدثنا هشيم أنبأنا إسماعيل بن أبي خالد و مجالد بن سعيد عن الشعبي قال: ابتاع رجل دارا فوجد فيها كنزا، فقال البيّع: ما دفنت فيها شيئا، و قال المشتري: ما الكنز لي، فأتيا شريحا فقصّا عليه قصّتهما، فقال: ما أدري أ جادّان أنتما أم لاعبان، و دخل على زياد فأخبره خبرهما فقال: اعرض عليهما المال فأيّهما قبله فهو له، و إن أبيا قبوله فانطلق به إلى **بيت المال**، فلم يقبلاه، فحمله إلى **بيت المال**، و كان أربعة آلاف واف.

أنساب‏الأشراف ج‏5 240 أمر زياد بعد الدعوة: ..... ص : 195

634- المدائني قال، قال أبو بردة: ولّاني زياد صدقة أسد و غطفان، و أعطاني من **بيت المال** ثلاثة عشر ألف درهم فقال: انطلق فأعط، و ألصق بأهل الفاقة، و من أعطيته ورقا فلا تعطه غنما، و من أعطيته غنما فلا تعطه ورقا، و ما وجدت من شغار فاردده، و ما رأيت من امرأة معضولة فأنخ إبل صاحبها في العطن حتّى ينكحها كفؤا، و لا يكن (798) كالأعور بن بشامة حبس أخته حتّى شمطت أصداغها.

أنساب‏الأشراف ج‏5 273 أمر عمرو بن الحمق الخزاعي: ..... ص : 272

725 حدثنا خلف بن هشام حدثنا هشيم عن يونس بن عبيد عن حميد بن هلال قال: ولّى زياد أبا بردة بعض الصدقة فقال: انّي أنزل نفسي و إيّاك في المال بمنزلة وليّ اليتيم، من كان غنيّا فليستعفف (3 (813) و من كان فقيرا فليأكل بالمعروف.

أنساب‏الأشراف ج‏5 402 خبر عبيد الله بن زياد بعد موت يزيد بن معاوية و مقتل مسعود بن عمرو:(875) ..... ص : 396

1054- قال: و كان في بيت مال ابن زياد نحو ثمانية آلاف الف درهم، فقال للناس حين خطب: هذا فيئكم فخذوا أرزاقكم و أرزاق عيالاتكم و ذرّيّتكم، و أمر 3/ 14 الكتّاب بتحصيل الناس و تقرير ما لهم، فلما رأى قعود الناس عنه و ظهور أمر سلمة كفّ عن ذلك، و أمر بنقل المال حين هرب فهو يتردّد في آل زياد، و قال له إخوته: و الله ما من خليفة تقاتل عنه، و لا تأمن أن يدال عليك فتعطب و تهلك و تذهب أموالنا، و قال‏

أنساب‏الأشراف ج‏5 416 خبر عبيد الله بن زياد بعد موت يزيد بن معاوية و مقتل مسعود بن عمرو:(875) ..... ص : 396

1066- المدائني في إسناده قال: لما توادعوا و رضوا بالديات خطب الأحنف فقال: يا معشر الأزد و ربيعة إنّكم إخواننا في الإسلام و شركاؤنا في الصهر و جيراننا في الدار و يدنا على العدوّ، و لأزد البصرة أحب إليّ من تميم الكوفة، و لأزد الكوفة أحب إليّ من تميم الشام، فإذا استشرت شأفتكم و حميت جمرتكم و أبت حسائك صدوركم أن تلين، ففي أموالنا و أحلامنا سعة لنا و لكم، أرضيتم بحمل هذه الديات- يعني ديات الأزد- من أعطياتنا في **بيت المال**؟ قالوا: رضينا، فضمنها و القيام بها إياس بن قتادة بن أوفى، و أمّه من رهط الأحنف، و عرض ذلك على غيره من وجوه تميم فأباه، و قالت الأزد و ربيعة لإياس: قد رضينا بك لأنّك رجل شريف مسلم ورع، فقام بذلك، ثم‏

أنساب‏الأشراف ج‏5 426 خبر عبيد الله بن زياد بعد موت يزيد بن معاوية و مقتل مسعود بن عمرو:(875) ..... ص : 396

1093- و حدّثني أحمد بن ابراهيم الدورقي حدثنا وهب عن القاسم بن الفضل الحدّاني عن أشياخه قالوا: لم يزالوا في أمرهم و قد أبوا أن يدوا مسعودا الّا دية رجل من المسلمين حتى قدم القباع (890)، و هو الحارث بن عبد الله المخزومي، أميرا من قبل عبد الله بن الزبير، فأخبر بأنّ الأحنف كره أن يحمل دية مسعود مائة ألف، فقال: قد تحمّلتها من **بيت المال**، فقالت له الأزد: فمن يقوم لنا بذلك؟ فدعا الأحنف إياس بن قتادة و هو ابن اخته فاصطلح الناس و ودوا قتلى الأزد و هدروا قتلاهم، و أعطى القباع- و هو الحارث بن عبد الله بن أبي ربيعة بن المغيرة- مائة ألف درهم من **بيت المال** فقام بذلك إياس بن قتادة.

أنساب‏الأشراف ج‏5 445 1133 - مقتل عمرو بن سعيد بن العاص: ..... ص : 443

1135- قال صدقة، و قال غير خالد بن دهقان: انّه فتح أبواب دمشق لعبد الملك فدخلها و نزل في دار الخلافة، و كان عمرو يركب اليه أيّاما، ثم إنّه جعل في عنقه جامعة فقال له: يا امير المؤمنين أنشدك الله أن تخرجني الى الناس في هذه الجامعة فيروني، و إنّما أراد أن يريه كراهته للخروج، يغريه ذلك بإخراجه فيخلصه أصحابه، فقال أمكرا في الجامعة أبا أميّة؟ ثم أمر أبا الزعيزعة بقتله فقتله، و جعل يحيى بن سعيد أخوه و من كان على باب القصر من أصحابه يقولون: يا أبا أميّة ما خبرك؟ أسمعنا كلامك، فأمر عبد الملك برأسه فاحتزّ و رمي به اليهم فسكتوا، و وثب أصحاب عمرو على **بيت المال** بدمشق فانتهبوه فلم يعرض لهم عبد الملك فيه حتى إذا استقام الأمر أخذهم به فارتجعه و فضل مائة ألف درهم.

أنساب‏الأشراف ج‏5 448 1133 - مقتل عمرو بن سعيد بن العاص: ..... ص : 443

(902) يا عمرو إلّا تدع شتمي و منقصتي أضربك حيث تقول الهامة اسقوني‏

قال: و انقضت الصلاة و خرج يحيى بن سعيد الى الباب في مواليه و أصحابه، فكثر ضجيجهم و جعلوا يقولون: أسمعنا صوتك يا أبا اميّة، فخرج اليهم الوليد بن عبد الملك في موالي عبد الملك و غيرهم فناوشوهم فأصابته ضربة على أليته و ذلك الصحيح- و يقال على رأسه- فأخذه ابن أرقم فأدخله بيتا و أجاف عليه الباب، و دخل عبد الرحمن بن أمّ الحكم من باب المسجد فقال لعبد الملك: أيّها الرجل ما صنعت فقد جلّ الخطب؟ قال: قتلته، قال: أصاب الله بك الخير و الرشد، فأخذ ابن أمّ الحكم الرأس فرمى به الى أصحاب الأشدق فانكسروا حين يئسوا منه، و أمر عبد الملك ب**بيت المال** ففتح و نادى في الناس أن احضروا اعطياتكم، فأقبل الناس و تركوا ما كانوا فيه.

أنساب‏الأشراف ج‏5 467 خبر يوم الجفرة بالبصرة في سنة تسع و ستين: ..... ص : 462

الشام قطن بن عبد الله بن الحصين الحارثي أربعين يوما او شهرين، ثم عزله و ولّى بشرا أخاه، فاستخلف بشر على الكوفة حين ولي البصرة عمرو بن حريث، ثم قدم البصرة فأقام أشهرا ثم احتضر فاستخلف خالدا على عمله حتى قدم الحجّاج و قد شدّ خالد على **بيت المال** فأخرج جميع ما فيه ففرقه على الناس، فيزعمون أنه جلس مجلسين فلم يقم حتى فرق ألف ألف درهم، و كان الحجاج أراد حبسه و محاسبته، فأمر عبد الملك أن لا يعرض له فتركه، فلما شخص عن البصرة شيّعه القرشيّون، ففرّق فيهم ثلاثمائة ألف درهم.

أنساب‏الأشراف ج‏5 476 خبر يوم الجفرة بالبصرة في سنة تسع و ستين: ..... ص : 462

مسلم قال، قال عبد الملك بن مروان: إنّا لنولّي الرجل فيخون و يعجز، كأنه يعرّض بخالد بن عبد الله بن خالد بن أسيد، فقال خالد: أمّا العجز فإنّه لم يعجز من وطّأ لك مجلسك هذا، و أمّا الخيانة فما طلب العمل الّا لاصطناع المعروف، و ما زال الناس من لدن عثمان يصيبون من هذا المال: أنت و غيرك، فسكت عبد الملك.

أنساب‏الأشراف ج‏5 507 أمر الشورى و بيعة عثمان رضي الله تعالى عنه: ..... ص : 500

لما دفن عمر أمسك أصحاب الشورى و أبو طلحة يومهم فلم يحدثوا شيئا، فلما أصبحوا جعل أبو طلحة يحوشهم للمناظرة في دار المال، و كان دفن عمر يوم الأحد و هو اليوم الرابع من يوم طعن و صلّى عليه صهيب بن سنان، قال: فلما رأى عبد الرحمن طول تناجي القوم و تناظرهم و أنّ كلّ واحد منهم يدفع صاحبه عنها قال لهم: يا هؤلاء، أنا أخرج نفسي و سعدا من الأمر على أن أختار يا معشر الأربعة أحدكم، فقد طال التناجي و تطلّع الناس الى معرفة خليفتهم و إمامهم و احتاج من أقام لانتظار ذلك من أهل البلدان إلى الرجوع الى أوطانهم، فأجابوا إلى ما عرض عليهم إلا عليّا فإنّه قال: أنظر. و أتاهم أبو طلحة فأخبره عبد الرحمن بما عرض و بإجابة القوم إيّاه إلا عليّا، فأقبل أبو طلحة على عليّ فقال: يا أبا الحسن، إنّ أبا محمد ثقة لك و للمسلمين فما بالك تخالفه و قد عدل الأمر عن نفسه فلن يتحمّل المأثم لغيره؟ فأحلف عليّ عبد الرحمن بن عوف أن لا يميل إلى هوى و أن يؤثر الحقّ و أن يجتهد للأمّة و أن لا يحابي ذا قرابة، فحلف له، فقال:

أنساب‏الأشراف ج‏5 512 ذكر ما أنكروا من سيرة عثمان بن عفان و أمره رضي الله عنه: ..... ص : 512

1328- و حدثني محمد بن سعد عن الواقدي حدثني محمد بن عبد الله عن الزهري قال: لما ولي عثمان عاش اثنتي عشرة سنة أميرا، فمكث ستّ سنين لا ينقم الناس عليه شيئا و إنّه لأحبّ الى قريش من عمر لشدّة عمر ولين عثمان لهم و رفقه بهم، ثم توانى في أمرهم و استعمل أقاربه و أهل بيته في الستّ الأواخر و أهملهم و كتب لمروان بن الحكم بخمس إفريقية، و أعطى أقاربه المال و تأوّل في ذلك الصلة التي أمر الله بها و اتّخذ **الأموال** و استسلف من **بيت المال** مالا و قال: إنّ أبا بكر و عمر تركا من هذا المال ما كان لهما و إني آخذه فأصل به ذوي رحمي، فأنكر الناس ذلك عليه.

أنساب‏الأشراف ج‏5 515 ذكر ما أنكروا من سيرة عثمان بن عفان و أمره رضي الله عنه: ..... ص : 512

1336- و حدثني محمد بن سعد عن الواقدي عن عبد الله بن جعفر عن أمّ بكر بنت المسور قالت: لما بنى مروان داره بالمدينة دعا الناس إلى طعامه، و كان المسور فيمن دعا، فقال مروان و هو يحدّثهم: و الله ما أنفقت في داري هذه من مال المسلمين درهما فما فوقه، فقال المسور: لو أكلت طعامك و سكتّ لكان خيرا لك، لقد غزوت معنا إفريقية و إنك لأقلّنا مالا و رقيقا و أعوانا و أخفّنا ثقلا فأعطاك ابن عفّان خمس إفريقية، و عملت على الصدقات فأخذت أموال المسلمين، فشكاه مروان الى عروة و قال: يغلظ لي و أنا له مكرم متّق.

أنساب‏الأشراف ج‏5 518 أمر الوليد بن عقبة حين ولاه عثمان الكوفة: ..... ص : 516

أقسم باللّه ربّ البيت مجتهدا أرجو الثواب به سرّا و إعلانا

(936) لأخلعنّ أبا وهب و صاحبه كهف الضلالة عثمان بن عفّانا

1344- و حدثني عبّاس بن هشام عن أبيه عن أبي مخنف في إسناده قال: لما قدم الوليد الكوفة ألفى ابن مسعود على **بيت المال** فاستقرضه مالا و قد كانت الولاة تفعل ذلك ثم تردّ ما تأخذ، فأقرضه عبد الله ما سأله، ثم إنّه اقتضاه إيّاه، فكتب الوليد في ذلك الى عثمان فكتب عثمان الى عبد الله بن مسعود: انّما أنت خازن لنا فلا تعرض للوليد فيما أخذ من المال، فطرح ابن مسعود المفاتيح و قال: كنت أظنّ أنّي خازن للمسلمين فأمّا إذ كنت خازنا لكم فلا حاجة لي في ذلك، و أقام بالكوفة بعد إلقائه مفاتيح **بيت المال**.

أنساب‏الأشراف ج‏5 537 أمر عمار بن ياسر العنسي رضي الله تعالى عنه: ..... ص : 537

1382- حدثنا عبّاس بن هشام بن محمد عن أبي مخنف في إسناده قال: كان في‏

أنساب‏الأشراف ج‏5 538 أمر عمار بن ياسر العنسي رضي الله تعالى عنه: ..... ص : 537

**بيت المال** بالمدينة سفط فيه حلي و جوهر فأخذ منه عثمان ما حلّى به بعض أهله، فأظهر الناس الطعن عليه في ذلك و كلّموه فيه بكلام شديد حتى أغضبوه، فخطب فقال:

أنساب‏الأشراف ج‏5 538 أمر عمار بن ياسر العنسي رضي الله تعالى عنه: ..... ص : 537

لنأخذنّ حاجتنا من هذا الفي‏ء و إن رغمت أنوف أقوام، فقال له عليّ: إذا تمنع من ذلك و يحال بينك و بينه، و قال عمّار بن ياسر: أشهد الله أنّ أنفي أوّل راغم من ذلك، فقال عثمان: أ عليّ يا ابن المتكاء تجترئ؟ خذوه، فأخذ و دخل عثمان فدعا به فضربه حتى غشي عليه ثم أخرج فحمل حتى أتي به منزل أمّ سلمة زوج رسول الله صلّى الله عليه و سلّم فلم يصلّ الظهر و العصر و المغرب، فلما أفاق توضأ و صلّى و قال: الحمد للّه ليس هذا أوّل يوم أوذينا فيه في الله، و قام هشام بن الوليد بن المغيرة المخزومي و كان عمّار حليفا لبني مخزوم فقال: يا عثمان امّا عليّ فاتقيته و بني أبيه، و أمّا نحن فاجترأت علينا و ضربت أخانا حتى أشفيت به على التلف، أمّا و الله لئن مات لأقتلنّ به رجلا من بني أميّة عظيم السرّة، فقال عثمان: و إنك لها هنا يا ابن القسريّة، قال: فإنّهما قسريّتان، و كانت أمّه وجدته قسريّتين من بجيلة، فشتمه عثمان و أمر به فأخرج، فأتى أمّ سلمة و إذا هي غضبت لعمّار، و بلغ عائشة ما صنع بعمّار فغضبت و أخرجت شعرا من شعر رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و ثوبا من ثيابه و نعلا من نعاله ثم قالت: ما أسرع ما تركتم سنّة نبيّكم و هذا شعره و ثوبه و نعله لم يبل بعد، فغضب عثمان غضبا شديدا حتى ما درى ما يقول، فالتجّ المسجد و قال الناس: سبحان الله سبحان الله، و كان عمرو بن العاص واجدا على عثمان لعزله إيّاه عن مصر و توليته إيّاها عبد الله بن سعد بن أبي سرح، فجعل يكثر التعجّب و التسبيح، و بلغ عثمان مصير هشام بن الوليد و من مشى معه من بني مخزوم الى أمّ سلمة و غضبها لعمّار فأرسل إليها: ما هذا الجمع؟ فأرسلت اليه: دع ذا عنك يا عثمان و لا تحمل الناس في أمرك على ما يكرهون. و استقبح الناس فعله بعمّار و شاع فيهم فاشتدّ إنكارهم له.

أنساب‏الأشراف ج‏5 548 أمر عبد الله بن الأرقم الزهري: ..... ص : 547

ابن أهيب بن عبد مناف بن زهرة- فاستسلف عثمان من **بيت المال** مائة ألف درهم و كتب عليه بها عبد الله بن الأرقم ذكر حقّ للمسلمين و أشهد عليه عليّا و طلحة و الزبير و سعد بن أبي وقّاص و عبد الله بن عمر، فلما حلّ الأجل ردّه عثمان،، ثم قدم عليه عبد الله ابن خالد بن أسيد بن أبي العيص من مكّة و ناس معه غزاة، فأمر لعبد الله بثلاثمائة الف درهم و لكلّ رجل من القوم بمائة ألف درهم و صكّ بذلك الى ابن أرقم فاستكثره و ردّ الصكّ له، و يقال انّه سأل عثمان أن يكتب عليه به ذكر حقّ فأبى ذلك، فامتنع ابن الأرقم من أن يدفع المال الى القوم، فقال له عثمان: انما أنت خازن لنا فما حملك على ما فعلت؟ فقال ابن الأرقم: كنت أراني خازنا للمسلمين، و إنما خازنك غلامك، و الله لا ألي لك **بيت المال** أبدا، و جاء بالمفاتيح فعلّقها على المنبر، و يقال بل ألقاها الى عثمان، فدفعها عثمان الى ناتل مولاه، ثم ولّى زيد بن ثابت الأنصاري **بيت المال** و أعطاه المفاتيح، و يقال انّه ولّى **بيت المال** معيقيب بن أبي فاطمة، و بعث الى عبد الله بن الأرقم ثلاثمائة ألف درهم فلم يقبلها.

أنساب‏الأشراف ج‏5 552 مسير أهل الأمصار إلى عثمان و اجتماعهم اليه مع من اجتمع من أهل المدينة: ..... ص : 548

إنّها زادت في ولايتي، قالوا: احرقت كتاب الله، قال: اختلف الناس في القراءة فقال (954) هذا: قرآني خير من قرآنك، و قال هذا: قرآني خير من قرآنك، و كان حذيفة أوّل من أنكر ذلك و أنهاه إليّ، فجمعت الناس على القراءة التي كتبت بين يدي رسول الله صلّى الله عليه و سلّم، قالوا: فلم حرّقت المصاحف، أما كان فيها ما يوافق هذه القراءة التي جمعت الناس عليها، أ فهلّا تركت المصاحف بحالها؟ قال: أردت أن لا يبقى إلّا ما كتب بين يدي رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و ثبت في الصحف التي كانت عند حفصة زوج رسول الله صلّى الله عليه و سلّم، و أنا استغفر الله، قالوا: فإنّك لم تشهد بدرا، قال: خلّفني رسول الله صلّى الله عليه و سلّم على ابنته، قالوا: لم تشهد بيعة الرضوان، قال: بعثني رسول الله صلّى الله عليه و سلّم إلى مكّة فصفق عنّي بيده، و شمال رسول الله صلّى الله عليه و سلّم خير من يميني، قالوا: فررت من الزحف قال: فإنّ الله قد عفا عن ذلك، قالوا: سيّرت خيارنا و ضربت أبشارنا و ولّيت علينا سفهاء أهل بيتك، قال: انما سيّرت من سيّرت من مخافة الفتنة فمن مات منهم فارضوا باللّه حكما بيني و بينه و من بقي منهم فردّوه و اقتصّوا منّي لمن ضربت، و أمّا عمّالي فمن شئتم عزله فاعزلوه و من رأيتم إقراره فأقرّوه، قالوا: فمال الله الذي أعطيت قرابتك؟ قال: اكتبوا به عليّ للمسلمين صكّا لأعجّل منه ما قدرت على تعجيله و أسعى في باقيه، إنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول: لا يحلّ دم امرئ مسلم إلّا بإحدى ثلاث زنى بعد احصان او كفر بعد إيمان أو أن يقتل رجل رجلا فيقتل به، و و الله ما زنيت في جاهليّة و لا إسلام و لا قتلت نفسا بغير حقّها و لا ابتغيت بديني بدلا مذ هداني الله للإسلام، و لا و الله ما وضعت يدي على عورتي مذ بايعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم إكراما ليده.

أنساب‏الأشراف ج‏5 580 رؤيا عثمان رضي الله تعالى عنه و مقتله: ..... ص : 573

ابن أبي وقّاص و ولّى الوليد بن عقبة، و أقطع آل الحكم دورا بناها لهم و اشترى لهم أموالا، و أعطى مروان بن الحكم خمس إفريقية، و خصّ ناسا من أهله و من بني أميّة فقال له الناس: قد ولي هذا الأمر قبلك خليفتان فمنعا هذا المال أنفسهما و أهليهما، فقال: إنّما صنعا ذلك احتسابا و وصلت به احتسابا، فقال له الناس إنّ أبا بكر استسلف من **بيت المال** شيئا فقضته عنه عائشة بعد وفاته، و استسلف عمر شيئا ضمنه عنه عبد الله و حفصة فباعوا سهامه و وفوا عنه، و استسلفت من **بيت المال** خمسمائة الف درهم و ليس عندك لها قضاء، و قال له عبد الله بن الأرقم خازن **بيت المال** و صاحبه:

أنساب‏الأشراف ج‏5 580 رؤيا عثمان رضي الله تعالى عنه و مقتله: ..... ص : 573

1485- قال الزهري: و كان في **الخزائن** سفط فيه حلي فأخذ منه عثمان فحلّى به بعض اهله فأظهروا عند ذلك الطعن عليه، و بلغه ذلك فخطب فقال: هذا مال الله أعطيه من شئت و أمنعه من شئت، فأرغم الله أنف من رغم، فقال عمّار: أنا و الله اوّل من رغم انفه من ذلك، فقال عثمان: لقد اجترأت عليّ يا ابن سميّة، و ضربه حتى غشي عليه، فقال عمّار: ما هذا بأوّل ما أوذيت في الله، و أطلعت عائشة شعرا من شعر رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و نعله و ثيابا من ثيابه، فيما يحسب وهب، ثم قالت: ما أسرع ما تركتم سنّة نبيّكم، و قال عمرو بن العاص: هذا منبر نبيّكم و هذه ثيابه و هذا شعره لم يبل فيكم و قد بدّلتم و غيّرتم، فغضب عثمان حتى لم يدر ما يقول، و التجّ المسجد و اغتنمها عمرو بن العاص، و قد كان عثمان قال لعمرو قبل ذلك و قد عزله عن مصر: إن‏

أنساب‏الأشراف ج‏5 608 فمن ولده عبد الله بن عمر بن عمرو ابن عثمان بن عفان ..... ص : 608

1571- قالوا: و كان العرجي من فتيان قريش، و كان فتيان قريش و غيرها يفدون اليه فيفضل عليهم و يعطيهم، و غزا مع مسلمة بن عبد الملك في آخر خلافة سليمان بن عبد الملك فقال: يا معشر التجّار من أراد من الغزاة المعدمين شيئا فأعطوه ايّاه، فأعطوهم عليه عشرين الف دينار، فلما استخلف عمر بن عبد العزيز قال: **بيت المال** أولى بمال هؤلاء التجّار من مال العرجي، فقضى ذلك من **بيت المال**.

أنساب‏الأشراف ج‏6 269 خبر يوم مرج راهط ..... ص : 269

قال عوانة بن الحكم و غيره: جعل مروان على ميمنته عمرو بن سعيد الأشدق، و على ميسرته عبيد الله بن زياد، و جعل الضحّاك بن قيس على ميمنته زياد بن عمرو بن معاوية العقيلي، و على ميسرته زحر بن أبي شمر الهلالي من أهل حمص، و ثار يزيد بن أبي النمس بدمشق، فغلب عليها و أخرج عامل الضحّاك منها، و غلب على **الخزائن** و بيوت **الأموال**، و بايع بها لمروان، و أمدّه ب**الأموال** و الرجال و السلاح، و أقبل عبّاد بن زياد من حوّارين في ألفين من مواليه و غيرهم، و كان الضحّاك في ستّين ألفا، فقاتل مروان الضحّاك بالمرج عشرين ليلة، ثم هزم أهل المرج و قتلوا، و قتل من قيس من لم يقتل مثلهم قطّ و قتل الضحاك، و قتل معه من الأشراف ثمانون كلّهم كان يأخذ القطيفة، كان لكلّ رجل منهم في العطاء ألفان و قطيفة يعطونها مع عطائهم و قتل من أهل الشأم مقتلة عظيمة، و قتل ثور بن معن السلمي، و جاء رجل من كلب برأس الضحّاك فلما رآه مروان قال: الآن حين كبرت سنّي، و دقّ عظمي، و صرت في مثل ظم‏ء الحمار، أقبلت أضرب الكتائب بالكتائب؟!

أنساب‏الأشراف ج‏6 304 و ولد الحكم بن أبي العاص سوى مروان ..... ص : 301

يحيى أيا بن ملوك الناس أحرقنا ظلم السعاة و باد الماء و الشجر

إن تنب يا بن أبي العاصي بحاجتنا فما لحاجتنا ورد و لا صدر

و تزوّج زينب بنت عبد الرحمن بن الحارث بن هشام فقال عبد الملك أدركوا **بيت المال**. و ولّاه أيضا فلسطين.

أنساب‏الأشراف ج‏6 454 خبر قدوم المصعب بن الزبير الكوفة و يوم حروراء و مقتل المختار بن أبي عبيد ..... ص : 433

و حدثني أحمد بن إبراهيم حدثنا وهب عن أبيه عن عدّة حدّثوه: أنّ المختار لما غلب على الكوفة ابتنى لنفسه من **بيت المال** دارا أنفق عليها مالا عظيما، و اتّخذ بستانا من **بيت المال**، و أعطى عطايا كثيرة و أنفق نفقات و كتب إلى ابن الزبير: إن سوّغتني ما أنفقت من **بيت المال** فإنّي في طاعتك و إنما حملني على إخراج ابن مطيع ما رأيت من وهنه و ضعفه و أنّه لم يكن صاحب ما هو فيه، فأبى ابن الزبير أن يفعل فخلعه المختار، و كتب إلى عليّ بن الحسين بن عليّ يريده على أن يبايع له، و بعث إليه بمال فأبى أن يقبله و أن يجبيه، و خرج إلى المسجد فشتمه و عابه و ذكر كذبه، فكتب المختار الى ابن الحنفيّة يريده على ذلك، فأتاه عليّ بن الحسين فأشار عليه أن لا يقبل، و أن يخرج إلى الناس فيتبرأ منه و يعيبه و يذكر كذبه، فأتاه ابن عبّاس فقال: لا تفعل فإنّك لا تدري على ما أنت من ابن الزبير، فأطاع ابن عبّاس، و سكت عن عيب المختار، و غلظ أمر المختار بالكوفة، و كثرت خشبيّته، فجعل يخبرهم أنّ جبريل يأتيه و تتبع قتلة الحسين فقتلهم، و كان ممّن قتل عمر بن سعد بن أبي وقّاص، و هو الذي كان لقي الحسين فقتله، فازداد أهل الكوفة إعظاما له و حبّا و طاعة، فخرج النعمان بن صهبان الراسبي من البصرة، و كان يرى رأي الشيعة، حتى قدم الكوفة فدخل على المختار ذات يوم، فقال له المختار: هنا مجلس جبريل قام عنه آنفا، فخرج النعمان و أصحابه فقاتلوه فقتلوا اجمعين.

أنساب‏الأشراف ج‏7 138 أمر عبد الله بن الزبير في أيام عبد الملك و مقتله ..... ص : 113

إنّ الخلافة يا أميّة لم تكن أبدا تدرّ لغيركم ثدياها

فخذوا خلافتكم بأمر حازم لا يحلبنّ الملحدون صراها

سيروا الى البلد الحرام و شمّروا لا تصلحوا و سواكم مولاها

لا تتركنّ منافقين ببلدة إلّا أملتم بالسيوف طلاها

قالوا: و وجد الحجاج في بيت مال ابن الزبير عشرة آلاف ألف درهم فأخذها.

أنساب‏الأشراف ج‏7 187 أمر نجدة ابن عامر الحنفي ..... ص : 173

فأعطاهم هميان كل ما كان في **بيت المال** ثم لحق بهم، و حمل نجدة مالكا على ناقة و حمل ابنه على فرس، فكان ذلك مما أنكروه عليه.

أنساب‏الأشراف ج‏7 223 ما قيل في عبد الملك و أخباره ..... ص : 217

أضاع أمير المؤمنين ثغورنا و أطمع فينا المشركين ابن خالد

و بات على حور الحشايا [1] ممهدا يعانق أمثال المها في المجاسد

و بتنا قياما في الحديد و تارة سجودا نناجي ربّنا في المساجد

إذا هتف العصفور ريع فؤاده و ليث حديد الضرس عند الثرائد

و قال أبو اليقظان: حدثنا جويرية بن أسماء قال: كان لعبد الملك بيت مال لا يدخله إلا مال طيب لم يظلم فيه مسلم و لا معاهد و قد عرف وجوهه،

أنساب‏الأشراف ج‏7 280 خبر رستقاباذ ..... ص : 279

أصلح الله الأمير إني عرضت على بشر بن مروان، فأمر العراض أن يوقعوا على اسمي «زمنا» و أعطوني، فهذا عطائي قد جئتك به، لترده إلى **بيت المال**، فقال الحجاج:

أنساب‏الأشراف ج‏7 284 خطبة للحجاج في رستقاباذ ..... ص : 282

و أحرز **بيت المال**، و الناس في أمرهم.

أنساب‏الأشراف ج‏7 318 أمر عبد الرحمن بن محمد ابن الأشعث بن قيس الكندي ..... ص : 303

خلع الملوك و سار تحت لوائه شجر العرى و عراعر الأقوام‏

قال: و أخرج ابن الأشعث لأي بن شقيق بن ثور عامل الحجاج عن كرمان، و أخذ ما في بيت مالها و قدم لأي بن شقيق بن ثور على الحجاج فأخبره خبره، فكتب معه إلى عبد الملك يستمده قال: و قالت ابنة سهم بن غالب الهجيمي:

أنساب‏الأشراف ج‏7 419 ولاية خالد بن عبد الله بن خالد بن أسيد ..... ص : 411

تركت فرساننا تدمى نحورهم و جئت منهزما يا ضرطة الجمل‏

و قال أبو عبيدة معمر بن المثنى: أخذ خالد بن عبد الله ما كان في **بيت المال** بالبصرة و هو خمسة عشر ألف ألف درهم.

أنساب‏الأشراف ج‏8 112 أمر سليمان بن عبد الملك ..... ص : 99

فقام إليه رجل و هو يأكل فقال: يا أمير المؤمنين إني زوجت ابني و ليس عندي ما أجمع به أهله إليه فأسلفني عطائي من **بيت المال**، فقال: ما يزال عاضّ لبظر أمه يقوم إلينا فيفسد علينا طعامنا، فتنحى الشيخ و جلس، فلما فرغ من طعامه قال: قلت ما ذا للّه أبوك؟. فردّ عليه مسألته فقال: و كم عطاؤك للّه أبوك؟. قال: مائتا دينار. قال: يا قسّامة أعطه مائتي دينار و مائتي دينار و مائتي دينار. و طوّل نفسه حتى انقطع فنظر فإذا جميع ذلك قيمة اثنين و سبعين ألف درهم.

أنساب‏الأشراف ج‏8 130 عمر بن عبد العزيز[1]: ..... ص : 125

المدائني عن أبي اليقظان قال: جمع عمر بني مروان فقال لهم: يا بني مروان إني أظن نصف جميع مال الأمة عندكم فأدّوا بعض ما عندكم إلى بيت مال المسلمين. فقال هشام: لا يكون و الله ذاك حتى تذهب أرواحنا.

أنساب‏الأشراف ج‏8 132 عمر بن عبد العزيز[1]: ..... ص : 125

اختار ثلاثين رجلا من أهل عمان فولّاهم الصدقات. و يسأله أن يقفل من قبله من الجند. فكتب إليه: «قد فهمت ما ذكرت فاقفل من قبلك من الجند بعد أن تخيّرهم بين ركوب البحر و سلوك البر، فمن اختار البحر فاكتر له و زوّده من بيت مال المسلمين، و من اختار البر فاكتر له ظهرا و زوّده ما يقيمه أيضا و السلام».

أنساب‏الأشراف ج‏8 155 عمر بن عبد العزيز[1]: ..... ص : 125

و سألت عن الكافر يعتقه المسلم فهو مولى للمسلم، و ميراثه راجع الى **بيت المال**، لأنه لا يتوارث أهل ملّتين، و يعقل عنه إذا جنى من مال الله.

أنساب‏الأشراف ج‏8 158 عمر بن عبد العزيز[1]: ..... ص : 125

فكتب إليه: «أنظر القتيل فده من بيت مال المسلمين، و انظر الفساق فاحبسهم عن المسلمين، و أنفق عليهم من **بيت المال**، و انظر الذي سبّني فسبّه، و إلا فخلّ سبيله، فو الله لو كنت قتلته لقتلتك به».

أنساب‏الأشراف ج‏8 161 عمر بن عبد العزيز[1]: ..... ص : 125

حدثنا هشام بن عمار عن الوليد بن خليد بن دعلج قال: كتب عمر بن عبد العزيز إلى عماله «أن اجعلوا أثمان كبول من تسجنونه من **بيت المال**، و إيّاكم أن تغرّموهم أثمانها».

أنساب‏الأشراف ج‏8 181 عمر بن عبد العزيز[1]: ..... ص : 125

جاءك ببينة على حقّ هو له فسلّمه إليه و قد عنّاك إليّ. فكتب إليه بما سأله، و أعطاه نفقة من **بيت المال** و أعطاه دريهمات من ماله فقال: اشتر بها لحما.

أنساب‏الأشراف ج‏8 196 عمر بن عبد العزيز[1]: ..... ص : 125

و كتب عمر إلى عدي بن أرطاة: «أما بعد: فقد أتاني كتابك تذكر أنك لما قدمت البصرة جعلت سفيان بن فرقد حاجبا و تقدمت إليه ألا يرزأ أحدا شيئا، فبلغك عنه أمر تكرهه فأتاك بخمسين دينارا ذكر أنه أعطاه إياها رجل، فقبضتها و عزلتها في **بيت المال** إلى أن يأتيك أمري، و ليس **بيت المال** بموضع للرشاء فاردد ذلك الذهب إلى صاحبه الذي أخذ منه فإن ابن فرقد يعرفه، إن شاء الله، و السلام».

أنساب‏الأشراف ج‏8 198 عمر بن عبد العزيز[1]: ..... ص : 125

«كتبت تذكر أنك وجدت في **بيت المال** سبعة آلاف درهم مما أخذ ممن كان يختلف بالخمور، و لا حاجة لي في خبيث، فإن وجدت له أهلا فاردده عليهم، و السلام».

أنساب‏الأشراف ج‏8 199 عمر بن عبد العزيز[1]: ..... ص : 125

المدائني: أن عمر كتب إلى محمد بن عروة السّعدي عامله على اليمن: «أن أخرج من **بيت المال** قبلك مائة ألف درهم للغارمين و لا تعط منها من كان دينه في سرف و تبذير، و اعط من تزوج أو ابتاع ذا رحم فأعتقه أو تاجرا أتى على ما في يديه، و أخرج مائة ألف درهم لأبناء السبيل، و مر رهطا من ذوي الدين و الحسبة و النية الحسنة أن يقعدوا بها على طريق الحاج فلا يدعوا منقطعا به منهم و لا محسورا إلا أعانوه، و لا مرملا إلا زودوه، و لا راجلا إلّا حملوه، و لا عاريا إلّا كسوه إن شاء الله، فإنّ سبيل الحاج خير السبل».

أنساب‏الأشراف ج‏8 204 عمر بن عبد العزيز[1]: ..... ص : 125

قالوا: و كتب عمر إلى عدي: «أن يجري على من كبرت سنه، و ضعفت قوته، و ذهبت مكاسبه من أهل الذمة، من بيت مال المسلمين، و قال إن عمر بن الخطاب رأى شيخا من أهل الذمة يقوم على أبواب الناس يسألهم فقال: ما أنصفناك. أخذنا منك الخراج شابا، فلما كبرت سنك خذلناك. فأجرى عليه قوته من **بيت المال**».

أنساب‏الأشراف ج‏8 220 فأما عبد الله الأكبر، ..... ص : 219

و قال الهيثم بن علي: دخل منصور بن جمهور الكوفة، لأيام خلت من رجب، فأخذ بيوت **الأموال**، و أخرج العطاء و الأرزاق، و أطلق من في السجون التي ليوسف من العمال و أهل الخراج، و أقام بالكوفة نحوا من‏

أنساب‏الأشراف ج‏8 248 أمر يزيد بن عبد الملك بن مروان‏[1] ..... ص : 243

دينار، فلم يصل إليها حتى سأل الناس فيها، و كان أخذ هذه الأربعين الألف الدينار من **بيت المال** ففرقها على نفر من قريش و غيرهم.

أنساب‏الأشراف ج‏8 296 أمر يزيد بن المهلب و قصته قبل ولاية يزيد بن عبد الملك و في أيامه ..... ص : 279

فأهدم دورهم فلا يجد يزيد ما يؤوي، فأبى، قال: فافتح **بيت المال** و اعط الناس يقاتلوا عنك، قال: لم يؤذن لي في ذلك، قال: كأني بك و قد أخذت برقبتك. و مات وكيع في أيامه.

أنساب‏الأشراف ج‏8 301 أمر يزيد بن المهلب و قصته قبل ولاية يزيد بن عبد الملك و في أيامه ..... ص : 279

و لم يعط عدي الناس من **بيت المال** شيئا، و جعل يعطيهم في اليوم درهمين درهمين سلفا من مال يقترضه و يقول: خذوا هذا حتى يأتيني أمر أمير المؤمنين يزيد، فقد كتبت إليه أن يطلق لي إعطاءكم من **بيت المال**، و إن أقدمت على إعطائكم من **بيت المال** لم آمن لائمته و أن لا يحسب ما تأخذونه لي، فقال الفرزدق:

أنساب‏الأشراف ج‏8 307 أمر يزيد بن المهلب و قصته قبل ولاية يزيد بن عبد الملك و في أيامه ..... ص : 279

و جاء عبد الله بن دينار مولى بني عامر و كان على حرس عدي منهزما، فدق الباب، و قال: افتحوا فقد أخزى الله ابن المهلب فلم يفتح له حتى أسر، و دعا عثمان بن المفضل بسلم فوضعه على **بيت المال** أو دار الديوان فصعد الناس ثم انحازوا و خرجوا إلى دار الإمارة فأخذوا عديا، و فتحوا الباب، و أرسل عثمان إلى يزيد رجلا أعلمه الخبر، فأقبل يزيد حتى وقف على باب الدار و أخرج إليه إخوته، فأمر باطلاق قيودهم فأطلقت، و لم يدخل الدار ليكون الأمر- زعم- شورى و نادى مناديه: الناس آمنون إلا عديا و موسى بن وجيه الحميري، فقتل موسى، قتله رجل عطار، و قام أخو جرير بن حازم و اسمه مخلد فاعتنق ابن وجيه و قال: اقتلوني و موسى فأصابه السيف، فحمل و هو مثقل فمات بعد أيام.

أنساب‏الأشراف ج‏8 386 أمر هشام بن عبد الملك بن مروان ..... ص : 367

قالوا: و أهدى حسان النبطي لهشام بن عبد الملك هدايا كثيرة من ثياب و جوهر و غير ذلك فاستكثرها هشام، و قال: **بيت المال** أحق بهذه الهدايا، فأمر ببيعها فبلغ ثمنها خمسمائة ألف درهم فابتاعها حسان ممن اشتراها و حملها إلى هشام و قال: قد طابت لك فمر بقبضها. فأمر هشام فنودي: ألا إن حسان سيد موالي أمير المؤمنين.

أنساب‏الأشراف ج‏8 395 أمر هشام بن عبد الملك بن مروان ..... ص : 367

هيهات، هيهات، رمت مراما صعبا، هذا و الله ما لا يحتمله بيت مال المسلمين.

أنساب‏الأشراف ج‏8 409 أمر هشام بن عبد الملك بن مروان ..... ص : 367

احبسوهم و بيعوا متاعهم هذا و صيّروا ثمنه في **بيت المال**، فإذا صلحوا فردوا الثمن عليهم.

أنساب‏الأشراف ج‏9 27 أمر وزير الخارجي ..... ص : 27

قال أبو الحسن المدائني و غيره: خرج على خالد بن عبد الله القسري وزير الخارجي، فحكّم بالكوفة في ثلاثة عشر رجلا، و خالد بالحيرة، فقتل من لقي و حرق و غلب على **بيت المال**، فتلقته الفرسان فقتل بعض الخوارج و أسر بعضهم و ارتثّ وزير فأتي به خالد، فجعل يقرأ القرآن و يعظ خالدا حتى رقّ له و استبقاه، و أمر به فحبس فكان يخرجه من الحبس فيسامره، و بلغ ذلك هشاما فكتب إلى خالد: أ تستحيي فاسقا مارقا قد قتل و حرق و فرق **بيت المال** فأحرقه، فلما أتاه كتاب هشام أخرجه و من كان بقي معه من أصحابه فصبّ عليهم النفط ثم حرقوا في طنان [1] القصب و قد أشعلت فيها النيران، فلم يجزع وزير و لم يتحرك و جعل يقرأ: قل نار جهنم أشد حرا لو كانوا يعلمون [2]. و جزع أصحابه و اضطربوا.

أنساب‏الأشراف ج‏9 37 أخبار خالد القسري ..... ص : 36

فقال هشام: ما تقول يا عمر؟ قال: وليت العراق فوجدت هذا صعلوكا ليس له إلّا فرسه و رمحه، لا يعرفه أحد إلا أن له حظا من نجدة، فوليته البصرة ثم عزلته و وليته خراسان، فسرق الفي‏ء و احتجنه و لم يبعث إلي الا ببرذونين حطمين، فعزلته و ضربته، و أخذت ماله، و وضعته في **بيت المال**.

أنساب‏الأشراف ج‏9 104 أخبار خالد القسري ..... ص : 100

و أصحاب له، فإذا ارتفعت النار أغاروا يسرقون، و كان اسماعيل بن عبد الله، و المنذر بن أسد، و سعيد و محمد ابنا خالد بالساحل لحدث كان من الروم، فكتب كلثوم إلى هشام يذكر الحريق، و يذكر أنه لم يكن قط قبل قدوم خالد، و أن موالي خالد يريدون الوثوب على **بيت المال** و نهب الناس.

أنساب‏الأشراف ج‏9 116 أخبار يوسف بن عمر الثقفي ..... ص : 110

المدائني عن الحكم بن النعمان قال: أراد الوليد بن يزيد بن عبد الملك عزل يوسف، و استعمال عبد الملك بن محمد بن الحجاج، فكتب إلى يوسف: إنك كتبت إلى أمير المؤمنين تذكر إخراب ابن النصرانية البلاد، و كنت مع ذلك تحمل إلى هشام ما تحمل، و قد ينبغي أن تكون قد عمرت البلاد حتى رددتها إلى ما كانت عليه فأشخص إلى أمير المؤمنين مصدقا ظنته بك: ليعرف أمير المؤمنين فضلك على غيرك لكفايتك، و لما جعل الله بينك و بينه من القرابة، فإنك خاله، و أحق الناس بالتوفير عليه، و لما قد علمت مما أمر به أمير المؤمنين لأهل الشام و غيرهم من الزيادة في أعطياتهم، و ما وصل به أهل بيته لطول جفوة هشام لهم حتى أضر ذلك ببيوت **الأموال**.

أنساب‏الأشراف ج‏9 173 استيلاء أنصار يزيد بن الوليد على دمشق ..... ص : 172

ففتح لهم فهجموا في القصر و أخذوا أبا العاج كثير بن عبد الله السلمي و هو سكران، و أخذوا خزّان **بيت المال** و صاحب البريد.

أنساب‏الأشراف ج‏9 174 أخبار الوليد بن يزيد ..... ص : 174

و حدثني هشام بن عمار عن صدقة بن خالد قال: دعا يزيد إلى نفسه، فبايعه أهل المزة و أكثرهم غيلانية و قدرية، و بايعه أهل دمشق و جميع من أنكر سيرة الوليد و شغله بلهوه و لعبه و بالشرب، ففتح يزيد **بيت المال** و أعطى الناس، و جاءت أموال من الكور ففرقها و وجّه عبد العزيز بن الحجاج بن عبد الملك بن مروان في كثف من الناس إلى الوليد و هو بالبخراء [1] و كان نزلها للعلاج، و شرب اللبن لوجع وجده في كبده لإدمانه الشراب.

أنساب‏الأشراف ج‏9 182 مقتل الوليد بن يزيد ..... ص : 178

و قال هشام ابن الكلبي: خرج الوليد إلى البخراء لشرب الدواء و العلاج، و كان عليل الجوف من الصبوح و الغبوق، و كان صاحب شرطه خالد بن عثمان بن بحدل الكلبي، و خليفته على الشرطة يزيد بن يعلى بن الضخم بن قرة العبسي، فلما أظهر يزيد بن الوليد أمره و بايعه أهل المزة و الغيلانية و أهل دمشق و الناس و فتح **بيت المال** فأعطى الناس، وجّه عبد العزيز بن الحجاج بن عبد الملك بن مروان في كثف من الناس نهضوا احتسابا و حنقا، حتى نزلوا بالوليد فقاتلوا أصحابه حتى قتل، و كان الذي قتله مولى لهم يقال له وجه الفلس و كان طوالا صغير الوجه.

أنساب‏الأشراف ج‏9 191 أمر يزيد بن الوليد بن عبد الملك بن مروان ..... ص : 189

قالوا: و عاتبته امرأته هند الكلبية فقالت: أوسع علينا، و كانت تدعى ابنة الحضرمية لأن أمها التي قامت عنها من حضر موت، و ذلك حين ولي، فقال: قد فسدت علي فيمن فسد، أما لو علمت أنكم تميلون إلى الدنيا هذا الميل لكان أن أخرّ من السماء إلى الأرض أحبّ إليّ من أن ألتبس بما التبست به، و مالك في هذا المال إلا ما لسوداء أو حمراء من المسلمين، و لكن يا قطن [1] ائتني بثيابي، فجاءت بتخت، فقال لها: هذه ثياب كنت أتزين بها فشأنك فخذيها فإنه لا حاجة لي اليوم فيها، فأما مال المسلمين فلا حق لي و لا لك فيه إلّا مثل ما للمسلمين.

أنساب‏الأشراف ج‏9 291 خطبة أبي حمزة في أهل مكة ..... ص : 290

ثم ولي معاوية لعين رسول الله صلى الله عليه و سلّم و ابن لعينه [1]، فاتخذ عباد الله خولا، و مال الله دولا، و دينه دغلا، ثم مضى لسبيله ناكبا عن الحق، مداهنا في الدين.

أنساب‏الأشراف ج‏9 291 خطبة أبي حمزة في أهل مكة ..... ص : 290

ثم ولي مروان و بنو مروان، فسفكوا الدم الحرام، و أكلوا المال الحرام، فأما عبد الملك فجعل الحجاج له إماما و إلى النار قائدا. و أما الوليد فسفيه أحمق منهوك في الضلال يخبطها عشواء مظلمة. و سليمان و ما سليمان همه بطنه و فرجه فالعنوهم لعنهم الله، إلا أنه قد كان منهم عمر بن عبد العزيز همّ فلم يفعل و قصّر عما همّ به.

أنساب‏الأشراف ج‏9 362 فولد عبد الله بن عامر: ..... ص : 360

قال: و قال الفضل بن عبد الرحمن بن العباس بن ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب: لكرم عبد الأعلى و سخاؤه أنصع و أفضل من كرم عبد الله بن عامر، و سعيد بن العاص و سخائيهما، لأن ذينك كانا يعتمدان في إنفاقهما على **بيت المال**، و هذا يعتمد على صلب ماله.

أنساب‏الأشراف ج‏9 364 فولد عبد الله بن عامر: ..... ص : 360

فاتفقت عليه مضر و صالحوه، فدخل مدينة زرنج و قاتل رتبيل، و عاد المضريون إلى أماكنهم التي كانوا يأكلونها، و أرسل إليه عبد الله بن ناشرة أن خذ ما في **بيت المال** و انصرف.

أنساب‏الأشراف ج‏9 373 و أسلم سالم مولى أبي حذيفة[1]: ..... ص : 372

يا رسول الله إنما إنما كان سالم عندنا ولدا. قال: «فأرضعيه خمس رضعات و يدخل عليكم». قالت: فأرضعته و هو كبير. و زوّجه أبو حذيفة ابنة أخيه فاطمة بنت الوليد بن عتبة، فلما قتل سالم يوم اليمامة أرسل أبو بكر بميراثه إلى مولاته فأبت أن تقبله، و قالت: إني سيبته. فجعله أبو بكر في **بيت المال**.

أنساب‏الأشراف ج‏10 8 و أهيب بن عبد مناف، ..... ص : 7

(و منهم): عبد الله بن الأرقم بن عبد يغوث و كان على بيت مال عمر بن الخطاب، ثم على بيت مال عثمان، و كان من الصالحين، و لما أنكر على عثمان استسلافه ما استسلف من **بيت المال**، ألقى مفاتيح **بيت المال**، و اعتزله فولى عثمان **بيت المال** زيد بن ثابت الأنصاري و لا عقب لعبد الله بن الأرقم.

أنساب‏الأشراف ج‏10 72 أبو بكر بن أبي قحافة[2]، ..... ص : 51

و نظر في أمره فقال: و الله ما يصلح أمر الناس بالتجارة، و ما يصلحهم إلا التفرغ لهم، و النظر في أمورهم، و ما بد لعيالي مما يصلحهم، فترك التجارة، و استنفق من مال المسلمين ما يصلحه و يصلح عياله يوما يوما، و ما يحج به و يعتمر، و كان الذي فرضوا له في كل سنة ستة آلاف درهم، فلما حضرته الوفاة قال: ردوا ما عندنا من مال المسلمين، فإني لا أخلف في منزلي من ما لهم شيئا. و أرضي التي بمكان كذا للمسلمين بما أصبت من أموالهم. فدفع ذلك إلى عمر، و لقوح، و عبد صيقل، و قطيفة كانت تساوي خمسة دراهم. فقال عمر: رحم الله أبا بكر، لقد أتعب من بعده [2].

أنساب‏الأشراف ج‏10 78 وفاة أبي بكر ..... ص : 76

حدثنا سريج بن يونس و وهب بن بقية قالا: ثنا يزيد بن هارون، أنبأ ابن عون عن محمد بن سيرين قال: توفي أبو بكر و عليه ستة آلاف درهم، كان أخذها من بيت مال المسلمين، فلما حضرته الوفاة قال: إن عمر لم يدعني حتى أصبت من **بيت المال** ستة آلاف درهم، و إن حائطي بمكان كذا منها [3]، فلما توفي ذكر ذلك لعمر فقال: رحم الله أبا بكر فقد أحب ألا يدع لأحد بعده مقالا و أنا والي الأمر بعده، و قد رددتها عليكم.

أنساب‏الأشراف ج‏10 129 مصرع طلحة بن عبيد الله ..... ص : 126

أترحب بي يا أمير المؤمنين و قد قاتلت أبي- و قال محمد بن سعد: و قد قتلت والدي، و أخذت مالي؟- فقال: أما مالك فهو معزول في **بيت المال** فاغد فخذه، و أما قولك قاتلت أبي فإني أرجو أن أكون أنا و أبوك من الذين قال الله: (و نزعنا ما في صدورهم من غلّ) [1] فقال رجل من همدان- قال أبو بكر الأعين: قال أبو نعيم: أحسبه الحارث الأعور- أعوذ بالله، الله أعدل من ذلك، قال: فصاح عليّ صيحة كاد يتداعى لها القصر، فقال: من أولئك، إذا لم نكن أولئك؟!.

أنساب‏الأشراف ج‏10 148 طلحة بن عمر ..... ص : 148

قالوا: و كان عبيد الله بن أبي بكرة استخلف عمر بن عبيد الله بن معمر على سجستان، و شخص إلى زياد، فلما قدم وهب له كل شي‏ء كان في **بيت المال** و كان عمر أتاه زائرا.

أنساب‏الأشراف ج‏10 308 خطبة لعمر في أصحابه ..... ص : 307

إني أنزلت نفسي من مال الله بمنزلة والي اليتيم، إن استغنيت استعففت، و إن افتقرت أكلت بالمعروف.

أنساب‏الأشراف ج‏10 308 خطبة لعمر في أصحابه ..... ص : 307

حدثني روح بن عبد المؤمن و محمد بن سعد قالا: ثنا عارم بن الفضل، ثنا حماد بن سلمة عن هشام بن عروة أن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال: لا يحل لي من المال إلا ما كنت آكلا من صلب مالي.

أنساب‏الأشراف ج‏10 309 خطبة لعمر في أصحابه ..... ص : 307

عمر بن الخطاب خرج يوما حتى أتى المنبر، و قد كان اشتكى، فنعت له العسل، و في **بيت المال** عكّة من عسل، فقال: إن أذنتم لي فيها أخذتها و إلا فإنها عليّ حرام فأذنوا له فيها.

أنساب‏الأشراف ج‏10 309 عمر بن الخطاب ..... ص : 309

حدثني محمد بن سعد، أنبأ أنس بن عياض أبو ضمرة عن هشام بن عروة عن أبيه عن عاصم بن عمر قال: أرسل لي عمر يرفأ فأتيته، و هو في مصلاه عند الفجر، أو قال عند الظهر، فقال: و الله ما كنت أرى أن هذا المال يحل لي من قبل أن أليه إلّا بحقه، و ما كان قط أحرم علي منه إذ وليته، و قد أنفقت عليك من مال الله شهرا و لست بزائدك، و لكني معينك بثمن [1] مالي بالغابة، فاجدده و بعه، ثم ائت رجلا من قومك من تجارهم فقم إلى جنبه فإذا اشترى شيئا فاستشركه، و أنفق على أهلك.

أنساب‏الأشراف ج‏10 315 عمر بن الخطاب ..... ص : 309

حدثنا خلف بن هشام و ابراهيم بن العلاف البصري قالا: ثنا أبو عوانة عن الأعمش عن ابراهيم أن عمر بن الخطاب كان يتجر و هو خليفة فجهز عيرا إلى الشام، و بعث إلى عبد الرحمن بن عوف يستقرضه أربعة آلاف درهم، فقال للرسول: قل له أن يأخذها من **بيت المال** ثم يردها.

أنساب‏الأشراف ج‏10 317 عمر بن الخطاب ..... ص : 309

حدثني محمد بن أبان الواسطي حدثني جرير بن حازم قال: سمعت الحسن يحدث قال: قدم أبو موسى في وفد أهل البصرة على عمر، قالوا: فكنا ندخل عليه كل يوم فنجد له خبزة تلتّ فربما وافقناها مأدومة بزيت، و ربما وافقناها مأدومة بسمن، و ربما وافقناها مأدومة بلبن، و ربما وافقنا القدائد اليابسة قد دقت، ثم أغليت بها، و ربما وافقنا اللحم الغريض [1] و ذلك قليل، فقال لنا يوما: أيها القوم إني و الله أرى تعذيركم في الأكل و كراهتكم لطعامي، و إني و الله لو شئت لكنت أطيبكم طعاما و أرفعكم عيشا، أما و الله ما أغبى عن كراكر و أسنمة و صلائق [2] و لكني سمعت الله عيّر قوما بأمر فعلوه فقال: أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا فاستمتعتم بها [3]. و كان أبو موسى كلمنا فقال: لو كلمتم أمير المؤمنين ففرض لنا من **بيت المال** أرزاقا، فو الله ما زال بنا حتى كلمناه فقال: يا معشر الأمراء أما ترضون‏

أنساب‏الأشراف ج‏10 318 عمر بن الخطاب ..... ص : 309

لأنفسكم بما أرضى به لنفسي؟ قلنا: يا أمير المؤمنين إن المدينة أرض العيش بها شديد، و لا نرى طعامك يغشى و لا يؤكل، و إنّا بأرض ذات ريف، و ان أميرنا يغشى و يؤكل طعامه، فنكث على الأرض ساعة، ثم رفع رأسه فقال لأبي موسى: نعم فإني قد فرضت لك كل يوم من **بيت المال** شاتين و جريبين، فإذا كان الغداة فضع إحدى الشاتين على أحد الجريبين فكل أنت و أصحابك، ثم ادع بشرابك فاشرب، ثم اسق الذي عن يمينك، ثم الذي يليه، ثم الذي يليه، ثم قم لحاجتك، فإذا كان العشيّ فضع الشاة الغابرة على الجريب الغابر فكل أنت و أصحابك، و ادع بشرابك ألا و اشبعوا الناس في بيوتهم و أطعموا عيالهم، و مع ذلك و الله ما أظن رستاقا يؤخذ منه كل يوم شاتان، و جريبان إلا أسرع ذلك في خرابه.

أنساب‏الأشراف ج‏10 329 عمر بن الخطاب ..... ص : 325

حدثني الحسين عن أبي أسامة عن مالك بن مغول قال: قال أبو حيان: قال عمر لعبد الله بن الأرقم الزهري: انظر ما اجتمع عندك من مال فاقسمه في كل شهر، و في كل جمعة، و في كل يوم، فقال رجل: يا أمير المؤمنين، لو أبقيت في بيت مال المسلمين مالا تعده لنائبة تحدث أو شي‏ء يكون، فقال عمر: هذه كلمة ألقاها الشيطان على لسانك لقّاني الله حجتها و وقاني فتنتها أعصي العام مخافة قابل، أعدّ لهم ما أعدّ لهم رسول الله صلى الله عليه و سلم، أعد لهم طاعة الله.

أنساب‏الأشراف ج‏10 353 عمر بن الخطاب ..... ص : 344

حدثنا عفان، ثنا أبو هلال الراسبي، ثنا الحسن قال: كتب عمر بن الخطاب إلى أبي موسى: اجعل يوما في السنة لا يبقى فيه في **بيت المال** درهم واحد حتى يكتسح اكتساحا ليعلم الله أن قد أدّيت إلى كل ذي حق حقه، قال الحسن: فأخذ و الله صفوها و ترك كدرها، حتى ألحقه الله بصاحبيه.

أنساب‏الأشراف ج‏10 361 عمر بن الخطاب ..... ص : 344

حدثني محمد بن سعد عن عثمان بن عبد الله بن زياد مولى مصعب بن الزبير عن أيوب بن أبي أمامة بن سهل بن حنيف عن أبيه قال: مكث عمر زمانا لا يأكل من المال شيئا حتى دخلت عليه خصاصة، فأرسل إلى أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم فاستشارهم فقال: قد شغلت بهذا الأمر فما يصلح لي من المال؟ فقال عثمان بن عفان: كل و أطعم، و قال سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل مثل ذلك، و قال لعلي بن أبي طالب: ما تقول أنت؟ قال: غداء و عشاء، قال: فأخذ عمر بقول علي رضي الله تعالى عنهم أجمعين.

أنساب‏الأشراف ج‏10 362 عمر بن الخطاب ..... ص : 344

حدثني محمد بن سعد عن الواقدي عن محمد بن عبد الله عن الزهري قال: لما ولي عمر أكل هو و أهله من المال و احترف في مال نفسه.

أنساب‏الأشراف ج‏10 365 عمر يفرض لشيخ ذمي ..... ص : 365

ما أنصفناك، أخذنا منك الخراج شابا فلما كبرت خذلناك. فأجرى عليه قوته من بيت مال المسلمين.

أنساب‏الأشراف ج‏10 367 عمر بن الخطاب ..... ص : 367

حدثنا شيبان بن فروخ الآجري، ثنا أبو هلال الراسبي، ثنا محمد بن سيرين عن أبي هريرة قال: استعملني عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه على البحرين، فاجتمع لي اثنا عشر ألفا فلما قدمت عليه قال: يا عدوّ الله و عدوّ المسلمين، أو قال: و عدو كتابه، سرقت مال الله؟ قال: قلت:

أنساب‏الأشراف ج‏10 386 ابن الصعق يدعو عمر إلى محاسبة عماله ..... ص : 385

نعلا، و كان فيهم أبو بكرة فقال له: إني لم أل لك شيئا، فقال: أخوك على **بيت المال** و عشور الأبلّة فهو يعطيك المال تتجر فيه، فأخذ منه عشرة آلاف، و يقال قاسمه فأخذ شطر ماله، قال: و الحجاج الذي ذكره: الحجاج بن عتيك الثقفي، و كان على الفرات، و جزء بن معاوية عمّ الأحنف و كان على سرّق [1]، و بشر بن المحتفز، و كان على جنديسابور. و النافعان: نفيع أبو بكرة، و نافع بن الحارث بن كلدة أخوه، و ابن غلاب: خالد بن الحارث من بني دهمان بن نصر بن معاوية بن بكر بن هوازن و كان على **بيت المال** بأصبهان، و عاصم بن قيس بن الصلت كان على مناذر، و الذي في السوق سمرة بن جندب كان على سوق الأهواز، و النعمان بن عدي بن نضلة- و يقال نضيلة- بن عبد العزيز بن حرّثان أحد بني عديّ بن كعب، كان على كور دجلة، و هو الذي قال:

أنساب‏الأشراف ج‏10 436 عمر بن الخطاب ..... ص : 434

حدثني محمد بن سعد عن الواقدي عن الضحاك بن عثمان عن عثمان بن عروة قال: كان عمر بن الخطاب قد استسلف من **بيت المال** ثمانين ألفا، فدعا عبد الله بن عمر فقال له: بع فيها أموال عمر فإن وفت، و إلا فسل بني عدي، و إلا فسل قريشا و لا تعدهم. فقال عبد الرحمن بن عوف: ألا نستقرضها من **بيت المال** حتى نؤديها؟ فقال عمر: معاذ الله أن تقول أنت و أصحابك بعدي أما نحن فقد تركنا نصيبنا لعمر، فليزمني تبعته، ثم قال لعبد الله بن عمر: اضمنها، فضمنها، قال: فلم يدفن عمر حتى أشهد بها عبد الله على نفسه أهل الشورى وعدة من الأنصار فما مضت جمعة بعد دفن عمر حتى حمل ابن عمر المال إلى عثمان رضي الله تعالى عنهم، و أحضر الشهود على البراءة و دفع المال.

أنساب‏الأشراف ج‏11 227 وصية عبد الله بن مسعود ..... ص : 225

حدثني عمرو بن محمد الناقد و وهب بن بقية قالا: ثنا يزيد بن هارون عن اسماعيل بن أبي خالد عن قيس بن أبي حازم قال: دخل الزبير على عثمان بعد وفاة ابن مسعود فقال: أعطني عطاء عبد الله فأهل عبد الله أحق به من **بيت المال**، فأعطاه خمسة عشر ألف درهم.

أنساب‏الأشراف ج‏11 227 وصية عبد الله بن مسعود ..... ص : 225

حدثني عمرو الناقد، ثنا حفص بن غياث عن هشام بن عروة عن أبيه أن عبد الله بن مسعود أوصى إلى الزبير، و كان عثمان قد حرمه عطاءه سنتين، فأتاه الزبير فقال له: إن عيال عبد الله أحوج إلى عطائه من **بيت المال** فأعطاه عشرين ألف درهم أو خمسة و عشرين ألفا.

أنساب‏الأشراف ج‏13 19 و من ولده: عامر بن عبد قيس‏[1] بن ناشب بن اسامة بن خزيمة بن معاوية ابن الشيطان ..... ص : 15

حدثنا أحمد بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن فضالة بن حصين عن يزيد بن نعامة الضبي قال: كتب معاوية إلى عامل البصرة: أما بعد فإذا جاءك كتابي فزوّج عامر بن عبد قيس من صالح نساء قومه و أصدقها من بيت مال المسلمين، فأرسل إلى عامر فقرأ عليه الكتاب و لم يدعه حتى زوجه، و أدخل عامرا عليها، فقام إلى مصلاه و لم يلتفت إليها حتى إذا رأى تباشير الصبح قال: يا هذه ضعي خمارك فلما وضعت خمارها قال: أعيدي، ثم قال: هل تدرين لم أمرتك بوضع خمارك؟ لئلا يؤخذ منك شي‏ء أعطيت.

تاريخ‏خليفة 109 خروج طلحة و الزبير و عائشة ..... ص : 108

قال أبو اليقظان: و ولى علي البصرة يومئذ عثمان بن حنيف الأنصاري قال: و سار طلحة و الزبير و من معهما حتى أتوا الزابوقة فخرج إليهم عثمان بن حنيف فتواقفوا حتى زالت الشمس، ثم اصطلحوا و كتبوا بينهم كتابا أن يكفوا عن القتال، و لعثمان دار الإمارة و المسجد و **بيت المال** و الكلاء، و أن ينزل طلحة و الزبير من البصرة حيث شاءا، و لا يعرض بعضهم لبعض حتى يقدم علي.

تاريخ‏خليفة 160 خبر عبيد الله بن زياد بالبصرة بعد موت يزيد ..... ص : 160

فقال الأحنف: نحن بك راضون حتى يجتمع الناس. فقال: ابن زياد: أغدوا على أعطياتكم، فوضع الديوان، و أعطى العطاء، فخرج سلمة بن ذؤيب الرياحي، فدعا إلى بيعة ابن الزبير بناحية المربد، فرفع ابن زياد العطاء، و شاور إخوته و أهل بيته في قتال من عصاه و خالفه، فأشاروا عليه بالكف عن ذلك فتنحى و صار إلى مسعود في جمادى الآخرة سنة أربع و ستين، و أقام عنده أكثر من شهرين، و إنما صار إلى الدار في شعبان. و يقال: أقام ابن زياد عند مسعود أربعين يوما، و يقال: أقام عنده ثلاثة أشهر فانتهبت دار الإمارة، و جاء الأحنف فقال: لا يدخل دار ابن زياد أحد و أنا حي، فمنعها، و بعث إلى **بيت المال** و السجن و الديوان، فحصن ذلك و اجتمع أهل البصرة ليؤمروا عليهم أميرا، فاجتمع رأيهم على عبد الله بن الحارث بن نوفل بن عبد المطلب، و أمه بنت أبي سفيان بن حرب بن أمية، فانطلق مالك بن مسمع و سويد بن منجوف إلى مسعود بن عمرو ليحالفوه و يردا ابن زياد إلى دار الإمارة، و قال ابن زياد لعباد بن زياد: أكد بينهم الحلف.

تاريخ‏خليفة 235 القضاة في ولاية هشام بن عبد الملك ..... ص : 235

الكوفة: أقر خالد الحسين بن الحسن الكندي عليها ثم عزله، ثم سعيد بن أشوع الهمداني، ثم محارب بن دثار سنة ثلاث عشرة و مائة ثم الحكم بن عتيبة العجلي، ثم أعاد ابن أشوع فلم يزل قاضيا حتى مات، ثم ولي عيسى بن المسيب البجلي، ثم قدم يوسف بن عمر فعزل عيسى بن المسيب و ولى عبد الله بن شبرمة الضبي، ثم عزله و ولاه **بيت المال** و ولى محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى حتى مات هشام و الوليد.

تاريخ‏خليفة 263 توجيه عبد الله بن علي لقتال مروان ..... ص : 263

قال أبو الذيال: كان مروان في مائة ألف و خمسين ألفا فسار حتى نزل الزابين دون الموصل، و سار عبد الله بن علي فالتقوا يوم السبت صبيحة إحدى عشرة خلت من جمادى الآخرة سنة اثنتين و ثلاثين و مائة، فهزم مروان و قطع الجسر و أتى الجزيرة فأخذ **بيوت الأموال** و الكنوز، ثم أتى دمشق، و سار عبد الله بن علي حتى دخل الجزيرة، ثم خرج و استخلف موسى بن كعب‏

تاريخ‏الطبري ج‏1 441 ذكر يوشع بن نون ع ..... ص : 435

و اما اهل التوراة، فإنهم يقولون: هلك هارون و موسى في التيه، و ان الله اوحى الى يوشع بعد موسى، و امره ان يعبر الأردن الى الارض التي أعطاها بنى إسرائيل، و وعدها إياهم، و ان يوشع جد في ذلك و وجه الى أريحا من تعرف خبرها، ثم سار و معه تابوت الميثاق، حتى عبر الأردن، و صار له و لأصحابه فيه طريق، فاحاط بمدينه أريحا سته اشهر، فلما كان السابع نفخوا في القرون، و ضج الشعب ضجه واحده، فسقط سور المدينة فاباحوها و أحرقوها، و ما كان فيها ما خلا الذهب و الفضه و آنيه النحاس و الحديد، فإنهم ادخلوه **بيت المال** ثم ان رجلا من بنى إسرائيل غل شيئا، فغضب الله عليهم و انهزموا، فجزع يوشع جزعا شديدا، فاوحى الله الى يوشع ان يقرع بين الاسباط، ففعل حتى انتهت القرعه الى الرجل الذى غل، فاستخرج غلوله من بيته، فرجمه يوشع و احرق كل ما كان له بالنار، و سموا الموضع باسم صاحب الغلول، و هو عاجر فالموضع الى هذا اليوم غور عاجر ثم نهض بهم يوشع الى ملك عايى و شعبه، فارشدهم الله الى حربه، و امر يوشع ان يكمن لهم كمينا ففعل، و غلب على عايى و صلب ملكها على خشبة، و احرق المدينة و قتل من أهلها اثنى عشر ألفا من الرجال و النساء، و احتال اهل عماق و جيعون ليوشع حتى جعل لهم أمانا، فلما ظهر على خديعتهم دعا الله عليهم ان يكونوا حطابين و سقائين، فكانوا كذلك، و ان يكون بازق ملك أورشليم يتصدق، ثم ارسل ملوك الارمانيين، و كانوا خمسه بعضهم الى بعض، و جمعوا كلمتهم على جيعون، فاستنجد اهل جيعون يوشع، فانجدهم و هزموا أولئك الملوك حتى حدروهم الى هبطه حوران، و رماهم الله باحجار البرد، فكان من قتله البرد اكثر ممن قتله بنو إسرائيل بالسيف، و سال يوشع الشمس ان تقف و القمر ان يقوم حتى ينتقم من اعدائه قبل دخول السبت، ففعلا ذلك و هرب الخمسة ملوك فاختفوا في غار، فامر يوشع فسد باب الغار حتى فرغ من الانتقام‏

تاريخ‏الطبري ج‏2 59 ذكر ملك سابور ذي الاكتاف ..... ص : 55

سابور من الموضع الذى كان فيه الى عسكره و ان من كان في عسكر لليانوس من العرب سألوه ان يأذن لهم في محاربه سابور، فأجابهم الى ما سألوه، فزحفوا الى سابور، فقاتلوه ففضوا جمعه، و قتلوا منهم مقتله عظيمه، و هرب سابور فيمن بقي من جنده، و احتوى لليانوس على مدينه طيسبون محله سابور، و ظفر ببيوت اموال سابور و خزائنه فيها، فكتب سابور الى من في الافاق من جنوده يعلمهم الذى لقى من لليانوس و من معه من العرب، و يأمر من كان فيهم من القواد ان يقدموا عليه فيمن قبلهم من جنوده، فلم يلبث ان اجتمعت اليه الجيوش من كل أفق، فانصرف فحارب لليانوس و استنقذ منه مدينه طيسبون، و نزل لليانوس مدينه بهاردشير و ما والاها بعسكره، و كانت الرسل تختلف فيما بينه و بين سابور و ان لليانوس كان جالسا ذات يوم في حجرته، فاصابه سهم غرب في فؤاده فقتله، فاسقط في روع جنده، و هالهم الذى نزل به، و يئسوا من التفصى من بلاد فارس، و صاروا شورى لا ملك عليهم و لا سائس لهم، فطلبوا الى يوسانوس ان يتولى الملك لهم فيملكوه عليهم، فأبى ذلك، و ألحوا عليه فيه، فاعلمهم انه على مله النصرانية، و انه لا يلى ناسا له مخالفين في الملة فاخبرته الروم انهم على ملته، و انهم انما كانوا يكتمونها مخافه لليانوس، فأجابهم الى ما طلبوا، و ملكوه عليهم، و أظهروا النصرانية.

تاريخ‏الطبري ج‏2 82 ذكر ملك فيروز بن يزدجرد ..... ص : 82

و حدثت عن هشام بن محمد، قال: استعد فيروز من خراسان، و استنجد باهل طخارستان و ما يليها، و سار الى أخيه هرمز بن يزدجرد، و هو بالري- و كانت أمهما واحده، و اسمها دينك، و كانت بالمدائن تدبر ما يليها من الملك- فظفر فيروز بأخيه فحبسه، و اظهر العدل و حسن السيرة، و كان يتدين، و قحط الناس في زمانه سبع سنين، فاحسن تدبير ذلك الأمر حتى قسم ما في بيوت **الأموال**، و كف عن الجبايه، و ساسهم احسن السياسة، فلم يهلك في تلك السنين احد ضياعا الا رجل واحد.

تاريخ‏الطبري ج‏2 85 ذكر ملك فيروز بن يزدجرد ..... ص : 82

انصرف الى صاحبك فاخبره بما رايت، فانصرفوا الى اخشنوار، و حملوا الفرس معهم، فلما راى اثر الرميه بهت و ارسل الى سوخرا: ان سل حاجتك، فقال له: حاجتي ان ترد على الديوان، و تطلق الأسرى ففعل ذلك، فلما صار الديوان في يده، و استنفذ الأسرى، استخرج من الديوان **بيوت الأموال** التي كانت‏

تاريخ‏الطبري ج‏2 102 ذكر ملك كسرى انوشروان ..... ص : 98

يعرف أبوه، و ان يعطى نصيبا من مال الرجل الذى يسند اليه إذا قبله الرجل، و بكل امراه غلبت على نفسها ان يؤخذ الغالب لها حتى يغرم لها مهرها، و برضى أهلها ثم تخير المرأة بين الإقامة عنده، و بين تزويج من غيره، الا ان يكون كان لها زوج أول، فترد اليه و امر بكل من كان أضر برجل في ماله او ركب أحدا بمظلمة ان يؤخذ منه الحق ثم يعاقب الظالم بعد ذلك بقدر جرمه و امر بعيال ذوى الاحساب الذين مات قيمهم فكتبوا له، فانكح بناتهم الأكفاء، و جعل جهازهم من **بيت المال** و انكح شبانهم من بيوتات الاشراف و ساق عنهم و اغناهم، و امرهم بملازمه بابه ليستعان بهم في اعماله و خير نساء والده بين ان يقمن مع نسائه فيواسين و يصرن في الاجر الى أمثالهن، او يبتغى لهن اكفاءهن من البعولة و امر بكرى الانهار، و حفر القنى و اسلاف اصحاب العمارات و تقويتهم، و امر باعاده كل جسر قطع او قنطره كسرت، او قريه خربت ان يرد ذلك الى احسن ما كان عليه من الصلاح، و تفقد الأساورة، فمن لم يكن له منهم يسار قواه بالدواب و العده، و اجرى لهم ما يقويهم و وكل ببيوت النيران، و سهل سبل الناس، و بنى في الطرق القصور و الحصون، و تخير الحكام و العمال و الولاه، و تقدم الى من ولى منهم ابلغ التقدم، و عمد الى سير أردشير و كتبه و قضاياه، فاقتدى بها و حمل الناس عليها، فلما استوثق له الملك، و دانت له البلاد سار نحو أنطاكية بعد سنين من ملكه، و كان فيها عظماء جنود قيصر، فافتتحها.

تاريخ‏الطبري ج‏2 150 ذكر بقية خبر تبع ايام قباذ و زمن انوشروان و توجيه الفرس الجيش الى اليمن لقتال الحبشه و سبب توجيهه إياهم إليها ..... ص : 105

انا قد رأينا ان نضع على ما احصى من جربان هذه المساحة من النخل و الزيتون و الجماجم وضائع، و نأمر بانجامها في السنه في ثلاثة انجم، و نجمع في بيوت أموالنا من **الأموال** ما لو أتانا عن ثغر من ثغورنا، او طرف من أطرافنا فتق او شي‏ء نكرهه، و احتجنا الى تداركه او حسمه ببذلنا فيه مالا، كانت **الأموال** عندنا معده موجوده، و لم نرد استئناف اجتبائها على تلك الحال.

تاريخ‏الطبري ج‏2 216 ذكر من كان على ثغر العرب من قبل ملوك الفرس بالحيرة بعد عمرو بن هند ..... ص : 213

و ألوف جوار اتخذهن للخدمه و الغناء و غير ذلك، و ثلاثة آلاف رجل يقومون بخدمته، و كانت له ثمانية آلاف و خمسمائة دابه لمركبه، و سبعمائة و ستون فيلا، و اثنا عشر الف بغل لثقله، و امر فبنيت بيوت النيران، و اقام فيها اثنى عشر الف هربذ للزمزمه و انه امر ان يحصى ما اجتبى من خراج بلاده و توابعه و سائر أبواب المال، سنه ثماني عشره من ملكه، فرفع اليه ان الذى اجتبى في تلك السنه من الخراج و سائر ابوابه من الورق أربعمائة الف الف مثقال و عشرون الف الف مثقال، يكون ذلك وزن سبعه، ستمائه الف الف درهم، و امر فحول الى بيت مال بنى بمدينه طيسبون، و سماه بهار حفرد خسرو، و اموال له اخرى من ضرب فيروز بن يزدجرد و قباذ بن فيروز، اثنا عشر الف بدره، في كل بدره منها من الورق اربعه آلاف مثقال، يكون جميع ذلك ثمانية و اربعين الف الف مثقال، و هو وزن سبعه، ثمانية و ستون الف الف و خمسمائة الف و احد و سبعون ألفا و أربعمائة و عشرون درهما و نصف و ثلث ثمن درهم، في انواع لا يحصى مبلغها الا الله، من الجواهر و الكسى و غير ذلك.

تاريخ‏الطبري ج‏2 226 ذكر ملك شيرويه بن ابرويز ..... ص : 218

و كثروها و وفروها لتكون ظهرا لهم على تقويه جنودهم و اقامه أمورهم، و غير ذلك مما لم يستغنوا عن جمعها له فاغار على تلك **الأموال** و على جوهر كان في خزائننا، المنافق بهرام في عصابه مثله و فتاك مستوجبين القتل، فشذبوها و بذروها و ذهبوا بما ذهبوا به منها، و لم يتركوا في بيوت أموالنا و خزائننا الا اسلحه من أسلحتنا لم يقدروا على تشذيبها و الذهاب بها، و لم يرغبوا فيها فلما ارتجعنا بحمد الله ملكنا، و استحكمت أمورنا و أذعن لنا الرعية بالطاعة، و دفعنا عنهم البوائق التي كانت حلت بهم، و وجهنا الى نواحي بلادنا اصبهبذين، و ولينا دونهم على تلك النواحي فاذوسبانين، و استعملنا على ثغورنا مرازبه و ولاه ذوى صرامه و مضاء و جلد، و قوينا من ولينا من هؤلاء بالكثيف من الجنود، اثخن هؤلاء الولاه من كان بازائهم من الملوك المخالفين لنا و العدو و بلغ من غاراتهم عليهم، و قتلهم من قتلوا، و اسرهم من أسروا منهم، من سنه ثلاث عشره من ملكنا، ما لم يقدر الرجل من أولئك على اطلاع راسه في حرم بلاده الا بخفير، او خائفا، او بأمان منا، فضلا عن الإغارة على شي‏ء من بلادنا، و التعاطى لشي‏ء مما كرهنا، و وصل في مده هذه السنين الى بيوت أموالنا و خزائننا مما غنمنا من بلاد العدو من الذهب و الفضه و انواع الجوهر، و من النحاس و الفرند و الحرير و الاستبرق و الديباج و الكراع و الأسلحة و السبى و الأسراء ما لم يخف عظم خطر ذلك و قدره على العامه، فلما امرنا في آخر سنه ثلاث عشره من ملكنا بنقش سكك حديثه، لنأمر فيستأنف ضرب الورق بها، وجد في بيوت أموالنا- على ما رفع إلينا المحصون لما كان فيها من الورق سوى ما امرنا بعزله من **الأموال** لارزاق جنودنا من الورق- مائتا الف بدره، فيها ثمانمائه الف الف مثقال فلما رأينا انا قد حصنا ثغورنا، و ردعنا العدو عنها و عن رعيتنا، و جمعنا مشتت امرنا، و كعمنا أفواههم الفاغرة كانت لالتقام ما في ايديهم، و بسطنا فيهم الأمن، و أمنا على نواحي‏

تاريخ‏الطبري ج‏2 227 ذكر ملك شيرويه بن ابرويز ..... ص : 218

بلادنا الأربع ما كان أهلها فيه من البوائق و المغار، امرنا باجتباء بقايا السنين، و ما انتهب من بيوت أموالنا من ذهب و فضه، و من خزائننا من جوهر او نحاس، و رد ذلك كله الى موضعه، حتى إذا كان في آخر سنه ثلاثين من ملكنا امرنا بنقش سكك حديثه، يضرب عليها الورق، فوجد في بيوت أموالنا سوى ما امرنا بعزله من **الأموال** لارزاق جندنا، و **الأموال** التي أحصيت لنا قبل ذلك من الورق أربعمائة الف بدره، يكون ما فيها الف الف الف مثقال و ستمائه الف الف مثقال، و ذلك سوى ما زادنا الله الى تلك **الأموال**، مما أفاء الله بمنه و طوله علينا من اموال ملوك الروم، في سفن اقبلت بها إلينا الريح، فسميناها في‏ء الرياح، و لم تزل أموالنا من سنه ثلاثين من ملكنا الى سنه ثمان و ثلاثين من ملكنا، التي هي هذه السنه تزداد كثره و وفورا، و بلادنا عماره، و رعيتنا أمنا و طمأنينة، و ثغورنا و أطرافنا مناعه و حصانه، و قد بلغنا انك هممت- لرذوله مروءتك- ان تبذر هذه **الأموال** و تتويها، عن راى الاشرار العتاة المستوجبين للقتل.

تاريخ‏الطبري ج‏2 230 ذكر ملك أردشير بن شيرويه ..... ص : 230

اتخذ ذلك ذريعه الى التعتب و التبغى عليهم، و بسط يده في القتل، و جعله سببا للطمع في الملك، و الاعتلاء عند ذلك من ضعه العبودية الى رفعه الملك، و احتقر أردشير لحداثه سنه و استطال عليهم، و اجمع على دعاء الناس الى التشاور في الملك ثم اقبل بجنده و قد عمد مهاذرجشنس، فحصن سور مدينه طيسبون و أبوابها، و حول أردشير، و من بقي من نسل الملك و نسائهم، و ما كان في بيت مال أردشير من ماله و خزائنه و كراعه الى مدينه طيسبون و كان الذين اقبل فيهم من الجند شهربراز سته آلاف رجل من جند فارس بثغر الروم، فأناخ الى جانب مدينه طيسبون، و حاصر من فيها و قاتلهم عنها، و نصب المجانيق عليها فلم يصل إليها فلما راى عجزه عن افتتاحها أتاها من قبل المكيدة، فلم يزل يخدع رجلا يقال له نيوخسروا، و كان رئيس حرس أردشير و نامدار جشنس بن آذر جشنس، اصبهبذ نيمروذ، حتى فتحا له باب المدينة فدخلها، فاخذ جماعه من الرؤساء فقتلهم، و استصفى أموالهم، و فضح نساءهم و قتل ناس بأمر شهربراز أردشير بن شيرويه، سنه اثنتين ماه بهمن، ليله روز آبان في ايوان خسرو شاه قباذ.

تاريخ‏الطبري ج‏3 615 ذكر فرض العطاء و عمل الديوان ..... ص : 613

و قال قائل: يا امير المؤمنين، لو تركت في **بيوت الأموال** عده لكون ان كان! فقال: كلمه ألقاها الشيطان على فيك وقاني الله شرها، و هي فتنه لمن بعدي، بل اعد لهم ما امرنا الله و رسوله طاعه لله و رسوله، فهما عدتنا التي بها أفضينا الى ما ترون، فإذا كان هذا المال ثمن دين احدكم هلكتم‏

تاريخ‏الطبري ج‏4 11 حديث المدائن القصوى التي كان فيها منزل كسرى ..... ص : 8

كتب الى السرى، عن شعيب، عن سيف، عن النضر بن السرى، عن ابن الرفيل، قال: لما هزموهم في الماء و أخرجوهم الى الفراض، ثم كشفوهم عن الفراض اجلوهم عن **الأموال**، الا ما كانوا تقدموا فيه- و كان في بيوت اموال كسرى ثلاثة آلاف الف الف- فبعثوا مع رستم بنصف ذلك، و أقروا نصفه في بيوت **الأموال**.

تاريخ‏الطبري ج‏4 14 حديث المدائن القصوى التي كان فيها منزل كسرى ..... ص : 8

سنه 16 و خفيفه، و ما قدروا عليه من **بيت المال**، و بالنساء و الذراري، و تركوا في **الخزائن** من الثياب و المتاع و الانيه و الفضول و الالطاف و الادهان ما لا يدرى ما قيمته، و خلفوا ما كانوا أعدوا للحصار من البقر و الغنم و الاطعمه و الاشربه، فكان أول من دخل المدائن كتيبه الأهوال، ثم الخرساء، فأخذوا في سككها لا يلقون فيها أحدا و لا يحسونه الا من كان في القصر الأبيض، فأحاطوا بهم و دعوهم، فاستجابوا لسعد على الجزاء و الذمة، و تراجع اليهم اهل المدائن على مثل عهدهم، ليس في ذلك ما كان لال كسرى و من خرج معهم، و نزل سعد القصر الأبيض، و سرح زهره في المقدمات في آثار القوم الى النهروان، فخرج حتى انتهى الى النهروان، و سرح مقدار ذلك في طلبهم من كل ناحيه.

تاريخ‏الطبري ج‏4 68 ذكر خبر عزل خالد بن الوليد ..... ص : 66

قال: من الانفال و السهمان، ما زاد على الستين ألفا فلك فقوم عمر عروضه فخرجت اليه عشرون ألفا، فادخلها **بيت المال** ثم قال: يا خالد، و الله انك على لكريم، و انك الى لحبيب، و لن تعاتبنى بعد اليوم على شي‏ء.

تاريخ‏الطبري ج‏4 68 ذكر تجديد المسجد الحرام و التوسعه فيه ..... ص : 68

و في هذه السنه- اعنى سنه سبع عشره- اعتمر عمر، و بنى المسجد الحرام- فيما زعم الواقدى- و وسع فيه، و اقام بمكة عشرين ليله، و هدم على اقوام أبوا ان يبيعوا، و وضع اثمان دورهم في **بيت المال** حتى أخذوها

تاريخ‏الطبري ج‏4 117 ذكر الخبر عن وقعه المسلمين و الفرس بنهاوند ..... ص : 114

سنه 21 معى مالا عظيما قد جئت به، ثم اخبرته خبر السفطين، قال: أدخلهما **بيت المال** حتى ننظر في شأنهما، و الحق بجندك قال: فأدخلتهما **بيت المال**، و خرجت سريعا الى الكوفه قال: و بات تلك الليلة التي خرجت فيها، فلما اصبح بعث في اثرى رسولا، فو الله ما أدركني حتى دخلت الكوفه، فأنخت بعيري، و اناخ بعيره على عرقوبى بعيري، فقال: الحق بامير المؤمنين، فقد بعثني في طلبك، فلم اقدر عليك الا الان قال: قلت: ويلك! ما ذا و لما ذا؟ قال: لا ادرى و الله، قال: فركبت معه حتى قدمت عليه، فلما رآنى قال: ما لي و لابن أم السائب! بل ما لابن أم السائب و ما لي! قال: قلت:

تاريخ‏الطبري ج‏4 208 ذكر بعض سيره ..... ص : 200

و حدثنى الحارث، قال: حدثنا ابن سعد، قال: حدثنا مسلم بن ابراهيم، عن سلام بن مسكين، قال: حدثنا عمران، ان عمر بن الخطاب كان إذا احتاج اتى صاحب **بيت المال**، فاستقرضه، قال: فربما اعسر فيأتيه صاحب **بيت المال** يتقاضاه فيلزمه، فيحتال له عمر، و ربما خرج عطاؤه فقضاه.

تاريخ‏الطبري ج‏4 208 ذكر بعض سيره ..... ص : 200

حدثنى رجل من بنى سلمه، عن ابن البراء بن معرور ان عمر رضى الله عنه خرج يوما حتى اتى المنبر، و قد كان اشتكى شكوى له، فنعت له العسل، و في **بيت المال** عكة، فقال: ان اذنتم لي فيها أخذتها، و الا فهى على حرام‏

تاريخ‏الطبري ج‏4 220 شي‏ء من سيره مما لم يمض ذكره ..... ص : 219

فنخسه عمر بمخصره معه، و قال: فأين ابو بكر! حدثنى عمر، قال: حدثنا على بن محمد، عن محمد بن صالح، عن عبد الملك بن نوفل بن مساحق، قال: استعمل عمر عتبة بن ابى سفيان على كنانه، فقدم معه بمال، فقال: ما هذا يا عتبة؟ قال: مال خرجت به معى و تجرت فيه، قال: و مالك تخرج المال معك في هذا الوجه! فصيره في **بيت المال** فلما قام عثمان قال لأبي سفيان: ان طلبت ما أخذ عمر من عتبة رددته عليه، فقال ابو سفيان: انك ان خالفت صاحبك قبلك ساء راى الناس فيك، إياك ان ترد على من كان قبلك، فيرد عليك من بعدك.

تاريخ‏الطبري ج‏4 221 شي‏ء من سيره مما لم يمض ذكره ..... ص : 219

سنه 23 و ابى المجالد جراد بن عمرو و ابى عثمان و ابى حارثة 3 و ابى عمرو مولى ابراهيم بن طلحه 3، عن زيد بن اسلم، عن ابيه، قالوا: ان هند ابنه عتبة قامت الى عمر بن الخطاب رضى الله عنه، فاستقرضته من **بيت المال** اربعه آلاف تتجر فيها و تضمنها، فاقرضها، فخرجت فيها الى بلاد كلب، فاشترت و باعت، فبلغها ان أبا سفيان و عمرو بن ابى سفيان قد أتيا معاويه، فعدلت اليه من بلاد كلب، فاتت معاويه، و كان ابو سفيان قد طلقها، قال:

تاريخ‏الطبري ج‏4 251 ذكر ما كان فيها من الاحداث المشهوره ..... ص : 251

و قال الواقدى: فيها امر عثمان بتجديد أنصاب الحرم و قال: فيها زاد عثمان في المسجد الحرام، و وسعه و ابتاع من قوم و ابى آخرون، فهدم عليهم، و وضع الاثمان في **بيت المال**، فصيحوا بعثمان، فامر بهم بالحبس، و قال: ا تدرون ما جرأكم على! ما جرأكم على الا حلمي، قد فعل هذا بكم عمر فلم تصيحوا به ثم كلمه فيهم عبد الله بن خالد بن اسيد، فاخرجوا.

تاريخ‏الطبري ج‏4 251 ذكر سبب عزل عثمان عن الكوفه سعدا و استعماله عليها الوليد ..... ص : 251

كتب الى السرى، عن شعيب، عن سيف، عن عمرو، عن الشعبى، قال: كان أول ما نزغ به بين اهل الكوفه- و هو أول مصر نزغ الشيطان بينهم في الاسلام- ان سعد بن ابى وقاص استقرض من عبد الله بن مسعود من **بيت المال** مالا، فاقرضه، فلما تقاضاه لم يتيسر عليه، فارتفع بينهما الكلام حتى استعان عبد الله بأناس من الناس على استخراج المال، و استعان‏

تاريخ‏الطبري ج‏4 260 ذكر الخبر عن غزوه معاويه إياها: ..... ص : 257

و قال آخرون: قد كنا نهدى الثياب لنستثيب، و نبعث بها لتباع، و لنصيب ثمنا فقال: و لكن الرسول رسول المسلمين، و البريد بريدهم، و المسلمون عظموها في صدرها فامر بردها الى **بيت المال**، و رد عليها بقدر نفقتها.

تاريخ‏الطبري ج‏4 391 ذكر الخبر عن قتل عثمان رضى الله عنه ..... ص : 365

ابصر رجل من صاحبه، و تنادوا في الدار: أدركوا **بيت المال** لا تسبقوا اليه، و سمع اصحاب **بيت المال** أصواتهم، و ليس فيه الا غرارتان، فقالوا:

تاريخ‏الطبري ج‏4 391 ذكر الخبر عن قتل عثمان رضى الله عنه ..... ص : 365

النجاء، فان القوم انما يحاولون الدنيا، فهربوا و أتوا **بيت المال** فانتهبوه، و ماج‏

تاريخ‏الطبري ج‏4 393 ذكر الخبر عن قتل عثمان رضى الله عنه ..... ص : 365

سنه 35 و آخر من الانصار ان يقوما على باب **بيت المال**، و ليس فيه الا غرارتان من ورق، فلما اطفئت النار بعد ما ناوشهم ابن الزبير و مروان، و توعد محمد بن ابى بكر ابن الزبير و مروان، فلما دخل على عثمان هربا و دخل محمد بن ابى بكر على عثمان، فاخذ بلحيته، فقال: ارسل لحيتي، فلم يكن ابوك ليتناولها فأرسلها، و دخلوا عليه، فمنهم من يجؤه بنعل سيفه، و آخر يلكزه، و جاءه رجل بمشاقص معه، فوجاه في ترقوته، فسال الدم على المصحف و هم في ذلك يهابون في قتله، و كان كبيرا، و غشى عليه و دخل آخرون فلما راوه مغشيا عليه جروا برجله، فصاحت نائله و بناته، و جاء التجيبى مخترطا سيفه ليضعه في بطنه، فوقته نائله، فقطع يدها، و اتكأ بالسيف عليه في صدره و قتل عثمان رضى الله عنه قبل غروب الشمس، و نادى مناد: ما يحل دمه و يحرج ماله، فانتهبوا كل شي‏ء، ثم تبادروا **بيت المال**، فالقى الرجلان المفاتيح و نجوا، و قالوا: الهرب الهرب! هذا ما طلب القوم.

تاريخ‏الطبري ج‏4 407 ذكر الخبر عن السبب الذى من اجله امر عثمان رضى الله عنه عبد الله ابن عباس رضى الله عنه ان يحج بالناس في هذه السنه ..... ص : 405

قال محمد: فحدثني ابن ابى سبره، عن عبد المجيد بن سهيل، عن عكرمه، قال: قال ابن عباس: قال لي عثمان رضى الله عنه: انى قد استعملت خالد بن العاص بن هشام على مكة، و قد بلغ اهل مكة ما صنع الناس، فانا خائف ان يمنعوه الموقف فيأبى، فيقاتلهم في حرم الله جل و عز و امنه و ان قوما جاءوا من كل فج عميق، ليشهدوا منافع لهم، فرايت ان اوليك امر الموسم و كتب معه الى اهل الموسم بكتاب يسألهم ان يأخذوا له بالحق ممن حصره فخرج ابن عباس، فمر بعائشة في الصلصل، فقالت: يا بن عباس، أنشدك الله- فإنك قد اعطيت لسانا ازعيلا- ان تخذل عن هذا الرجل، و ان تشكك فيه الناس، فقد بانت لهم بصائرهم و انهجت، و رفعت لهم المنار، و تحلبوا من البلدان لامر قد حم، و قد رايت طلحه بن عبيد الله قد اتخذ على **بيوت الأموال** و **الخزائن** مفاتيح، فان يل يسر بسيره ابن عمه ابى بكر، قال: قلت يا أمه لو حدث بالرجل حدث ما فزع الناس الا الى صاحبنا.

تاريخ‏الطبري ج‏4 412 ذكر الخبر عن الموضع الذى دفن فيه عثمان رضى الله عنه و من صلى عليه و ولى امره بعد ما قتل الى ان فرغ من امره و دفنه ..... ص : 412

- و كان ابو كرب عاملا على بيت مال عثمان- قال: دفن عثمان رضى الله عنه بين المغرب و العتمه، و لم يشهد جنازته الا مروان بن الحكم و ثلاثة من مواليه و ابنته الخامسه، فناحت ابنته و رفعت صوتها تندبه، و أخذ الناس الحجاره و قالوا: نعثل نعثل! و كادت ترجم، فقالوا: الحائط الحائط، فدفن في حائط خارجا

تاريخ‏الطبري ج‏4 430 خلافه امير المؤمنين على بن ابى طالب ..... ص : 427

سنه 35 و مسلمه بن مخلد، و ابو سعيد الخدرى، و محمد بن مسلمه، و النعمان بن بشير، و زيد بن ثابت، و رافع بن خديج، و فضالة بن عبيد، و كعب بن عجره، كانوا عثمانية فقال رجل لعبد الله بن حسن: كيف ابى هؤلاء بيعه على! و كانوا عثمانية قال: اما حسان فكان شاعرا لا يبالى ما يصنع، و اما زيد ابن ثابت فولاه عثمان الديوان و **بيت المال**، فلما حصر عثمان، قال:

تاريخ‏الطبري ج‏4 431 خلافه امير المؤمنين على بن ابى طالب ..... ص : 427

فقال: يا أبا حسن، بعد ما مس الحزام الطبيين! فانصرف على و لم يحر اليه شيئا حتى اتى **بيت المال**، فقال: افتحوا هذا الباب، فلم يقدر على المفاتيح، فقال: اكسروه، فكسر باب **بيت المال**، فقال: اخرجوا المال، فجعل يعطى الناس فبلغ الذين في دار طلحه الذى صنع على، فجعلوا يتسللون اليه حتى ترك طلحه وحده و بلغ الخبر عثمان، فسر بذلك، ثم اقبل طلحه يمشى عائدا الى دار عثمان، فقلت: و الله لانظرن ما يقول هذا، فتبعته، فاستأذن على عثمان، فلما دخل عليه قال: يا امير المؤمنين، استغفر الله و اتوب اليه، اردت امرا فحال الله بيني و بينه، فقال عثمان: انك و الله ما جئت تائبا، و لكنك جئت مغلوبا، الله حسيبك يا طلحه! و حدثنى الحارث، قال: حدثنا ابن سعد، قال: أخبرنا محمد بن عمر، قال: حدثنى ابو بكر بن اسماعيل بن محمد بن سعد بن ابى وقاص، عن ابيه، عن سعد، قال: قال طلحه: بايعت و السيف فوق راسى- فقال سعد: لا ادرى و السيف على راسه أم لا، الا انى اعلم انه بايع كارها- قال: و بايع الناس عليا بالمدينة، و تربص سبعه نفر فلم يبايعوه، منهم:

تاريخ‏الطبري ج‏4 474 دخولهم البصره و الحرب بينهم و بين عثمان بن حنيف ..... ص : 461

حدثنى عمر، قال: حدثنى ابو الحسن، قال: حدثنا ابو بكر الهذلي، عن ابى المليح، قال: لما قتل حكيم بن جبله أرادوا ان يقتلوا عثمان بن حنيف، فقال: ما شئتم، اما ان سهل بن حنيف وال على المدينة، و ان قتلتموني انتصر فخلوا سبيله و اختلفوا في الصلاة، فأمرت عائشة رضى الله عنها عبد الله ابن الزبير فصلى بالناس، و اراد الزبير ان يعطى الناس أرزاقهم و يقسم ما في **بيت المال**، فقال عبد الله ابنه: ان ارتزق الناس تفرقوا و اصطلحوا على عبد الرحمن بن ابى بكر، فصيروه على **بيت المال**.

تاريخ‏الطبري ج‏4 543 تأمير ابن عباس على البصره و توليه زياد الخراج ..... ص : 543

و امر ابن عباس على البصره، و ولى زياد الخراج و **بيت المال**، و امر ابن عباس ان يسمع منه، فكان ابن عباس يقول: استشرته عند هنه كانت من الناس، فقال: ان كنت تعلم انك على الحق، و ان من خالفك على الباطل، اشرت عليك بما ينبغى، و ان كنت لا تدرى، اشرت عليك بما ينبغى كذلك.

تاريخ‏الطبري ج‏5 110 ذكر الخبر عن امر ابن الحضرمى و زياد و اعين و سبب قتل من قتل منهم ..... ص : 110

حدثنى عمر بن شبه، قال: حدثنى على بن محمد، قال: حدثنا ابو الذيال، عن ابى نعامة، قال: لما قتل محمد بن ابى بكر بمصر، خرج ابن عباس من البصره الى على بالكوفه، و استخلف زيادا، و قدم ابن الحضرمى من قبل معاويه، فنزل في بنى تميم، فأرسل زياد الى حضين بن المنذر و مالك بن مسمع، فقال: أنتم يا معشر بكر بن وائل من انصار امير المؤمنين و ثقاته، و قد نزل ابن الحضرمى حيث ترون، و أتاه من أتاه، فامنعونى حتى يأتيني راى امير المؤمنين فقال حضين: نعم، و قال مالك- و كان رايه مائلا الى بنى اميه، و كان مروان لجأ اليه يوم الجمل: هذا امر لي فيه شركاء، استشير و انظر فلما راى زياد تثاقل مالك خاف ان تختلف ربيعه، فأرسل الى نافع ان اشر على، فاشار عليه نافع بصبره بن شيمان الحدانى، فأرسل اليه زياد، فقال: الا تجيرني! و بيت مال المسلمين فانه فيئكم، و انا أمين امير المؤمنين قال: بلى ان حملته الى و نزلت دارى.

تاريخ‏الطبري ج‏5 111 ذكر الخبر عن امر ابن الحضرمى و زياد و اعين و سبب قتل من قتل منهم ..... ص : 110

سنه 38 صبره بن شيمان، و حول **بيت المال** و المنبر، فوضعه في مسجد الحدان، و تحول مع زياد خمسون رجلا، منهم ابو ابى حاضر- و كان زياد يصلى الجمعه في مسجد الحدان، و يطعم الطعام- فقال زياد لجابر بن وهب الراسبي:

تاريخ‏الطبري ج‏5 111 ذكر الخبر عن امر ابن الحضرمى و زياد و اعين و سبب قتل من قتل منهم ..... ص : 110

يا أبا محمد، انى لا ارى ابن الحضرمى يكف، لا أراه الا سيقاتلكم، و لا ادرى ما عند أصحابك فأمرهم، و انظر ما عندهم فلما صلى زياد جلس في المسجد، و اجتمع الناس اليه، فقال جابر: يا معشر الأزد، تميم تزعم انهم هم الناس، و انهم اصبر منكم عند الباس، و قد بلغنى انهم يريدون ان يسيروا إليكم حتى يأخذوا جاركم، و يخرجوه من المصر قسرا، فكيف أنتم إذا فعلوا ذلك و قد اجرتموه و بيت مال المسلمين! فقال صبره بن شيمان- و كان مفخما: ان جاء الأحنف جئت، و ان جاء الحتات جئت، و ان جاء شبان ففينا شبان فكان زياد يقول: اننى استضحكت و نهضت، و ما كدت مكيده قط كنت الى الفضيحة بها اقرب منى للفضيحة يومئذ، لما غلبني من الضحك قال: ثم كتب زياد الى على: ان ابن الحضرمى اقبل من الشام فنزل في دار بنى تميم، و نعى عثمان، و دعا الى الحرب، و بايعته تميم و جل اهل البصره، و لم يبق معى من امتنع به، فاستجرت لنفسي و ل**بيت المال** صبره بن شيمان، و تحولت فنزلت معهم، فشيعه عثمان يختلفون الى ابن الحضرمى، فوجه على اعين بن ضبيعه المجاشعي ليفرق قومه عن ابن الحضرمى، فانظر ما يكون منه، فان فرق جمع ابن الحضرمى فذلك ما تريد، و ان ترقت بهم الأمور الى التمادي في العصيان فانهض اليهم فجاهدهم، فان رايت ممن قبلك تثاقلا، و خفت الا تبلغ ما تريد، فدارهم و طاولهم، ثم تسمع و ابصر، فكان جنود الله قد أظلتك، تقتل الظالمين فقدم اعين فاتى زيادا، فنزل عنده، ثم اتى قومه، و جمع رجالا و نهض الى ابن الحضرمى، فدعاهم، فشتموه و ناوشوه، فانصرف عنهم، و دخل عليه قوم فقتلوه، فلما قتل اعين ابن ضبيعه، اراد زياد قتالهم، فأرسلت بنو تميم الى الأزد: انا لم نعرض لجاركم، و لا لأحد من اصحابه، فما ذا تريدون الى جارنا و حربنا! فكرهت الأزد القتال، و قالوا: ان عرضوا لجارنا منعناهم، و ان يكفوا عن جارنا كففنا عن جارهم فأمسكوا و كتب زياد الى على: ان اعين بن ضبيعه‏

تاريخ‏الطبري ج‏5 143 خروج ابن عباس من البصره الى مكة ..... ص : 141

سنه 40 و حدثنى ابو زيد، قال: زعم ابو عبيده- و لم اسمعه منه- ان ابن عباس لم يبرح من البصره حتى قتل على ع، فشخص الى الحسن، فشهد الصلح بينه و بين معاويه، ثم رجع الى البصره و ثقله بها، فحمله و مالا من **بيت المال** قليلا، و قال: هي ارزاقى.

تاريخ‏الطبري ج‏5 156 ذكر بعض سيره ع ..... ص : 156

حدثنى يونس بن عبد الأعلى، قال: أخبرنا وهب، قال: أخبرني ابن ابى ذئب، عن 9 عباس بن الفضل مولى بنى هاشم، عن ابيه، عن جده ابن ابى رافع، انه كان خازنا لعلى ع على **بيت المال**، قال:

تاريخ‏الطبري ج‏5 156 ذكر بعض سيره ع ..... ص : 156

فدخل يوما و قد زينت ابنته، فراى عليها لؤلؤه من **بيت المال** قد كان عرفها، فقال: من اين لها هذه؟ لله على ان اقطع يدها، قال: فلما رايت جده في ذلك قلت: انا و الله يا امير المؤمنين زينت بها ابنه أخي، و من اين كانت تقدر عليها لو لم أعطها! فسكت.

تاريخ‏الطبري ج‏5 160 ذكر بيعه الحسن بن على ..... ص : 158

فبايعوا لمعاوية، و انصرف عنهم قيس بن سعد، و قد كان صالح الحسن معاويه على ان جعل له ما في بيت ماله و خراج دارا بجرد على الا يشتم على و هو يسمع فاخذ ما في بيت ماله بالكوفه، و كان فيه خمسه آلاف الف و حج بالناس في هذه السنه المغيره بن شعبه حدثنى موسى بن عبد الرحمن، قال: حدثنا عثمان بن عبد الرحمن الخزاعي ابو عبد الرحمن، قال: أخبرنا اسماعيل بن راشد قال: لما حضر الموسم- يعنى في العام الذى قتل فيه على ع- كتب المغيره بن شعبه كتابا افتعله على لسان معاويه، فأقام للناس الحج سنه اربعين، و يقال: انه عرف يوم الترويه، و نحر يوم عرفه، خوفا ان يفطن بمكانه و قد قيل:

تاريخ‏الطبري ج‏5 300 ذكر الخبر عن سبب عزل معاويه عبد الله بن عمرو بن غيلان و توليته عبيد الله البصره ..... ص : 299

سنه 55 به أحدنا الى امير المؤمنين يخبره انه قطعه على شبهه و امر لم يضح، فكتب لهم بعد ذلك الى معاويه، فأمسكوا الكتاب حتى بلغ راس السنه- و قال ابو الحسن: لم يزد على سته اشهر- فوجه الى معاويه، و وافاه الضبيون، فقالوا: يا امير المؤمنين، انه قطع صاحبنا ظلما، و هذا كتابه إليك، و قرأ الكتاب، فقال: اما القود من عمالى فلا يصح، و لا سبيل اليه، و لكن ان شئتم وديت صاحبكم، قالوا: فده، فوداه من **بيت المال**، و عزل عبد الله، و قال لهم: اختاروا من تحبون ان اولى بلدكم، قالوا: يتخير لنا امير المؤمنين، و قد علم راى اهل البصره في ابن عامر، فقال: هل لكم في ابن عامر؟ فهو من قد عرفتم في شرفه و عفافه و طهارته، قالوا: امير المؤمنين اعلم، فجعل يردد ذلك عليهم ليسبرهم، ثم قال: قد وليت عليكم ابن أخي عبيد الله بن زياد.

تاريخ‏الطبري ج‏5 327 ذكر العله التي كانت فيها وفاته ..... ص : 326

حدثنا احمد، عن على، عن محمد بن الحكم، عمن حدثه ان معاويه لما حضر اوصى بنصف ماله ان يرد الى **بيت المال**، كان اراد ان يطيب له الباقى، لان عمر قاسم عماله‏

تاريخ‏الطبري ج‏5 334 ذكر بعض ما حضرنا من ذكر اخباره و سيره ..... ص : 329

سنه 60 قيصر قصد له في الناس، و ان ناتل بن قيس الجذامى غلب فلسطين و أخذ بيت مالها، و ان المصريين الذين كان سجنهم هربوا، و ان على بن ابى طالب قصد له في الناس، فقال لمؤذنه: اذن هذه الساعة- و ذلك نصف الليل- فجاءه عمرو بن العاص، فقال: لم أرسلت الى؟ قال: انا ما أرسلت إليك، قال: ما اذن المؤذن هذه الساعة الا من اجلى، قال: رميت بالقسى الأربع، قال عمرو: اما هؤلاء الذين خرجوا من سجنك، فإنهم ان خرجوا من سجنك فهم في سجن الله عز و جل، و هم قوم شراه لا رحله بهم، فاجعل لمن أتاك برجل منهم او برأسه ديته، فإنك ستؤتى بهم، و انظر قيصر فوادعه، و أعطه مالا و حللا من حلل مصر، فانه سيرضى منك بذاك، و انظر ناتل ابن قيس، فلعمرى ما اغضبه الدين، و لا اراد الا ما أصاب، فاكتب اليه، وهب له ذلك، و هنئه اياه، فان كانت لك قدره عليه، و ان لم تكن لك فلا تأس عليه، و اجعل حدك و حديدك لهذا الذى عنده دم ابن عمك.

تاريخ‏الطبري ج‏5 472 ذكر خبر ولايه سلم بن زياد على خراسان و سجستان ..... ص : 471

سنه 61 محارب بن سلم بن زياد، قال: وفد سلم بن زياد على يزيد بن معاويه و هو ابن اربع و عشرين سنه، فقال له يزيد: يا أبا حرب، اوليك عمل أخويك: عبد الرحمن و عباد؟ فقال: ما أحب امير المؤمنين، فولاه خراسان و سجستان، فوجه سلم الحارث بن معاويه الحارثى جد عيسى بن شبيب من الشام الى خراسان، و قدم سلم البصره، فتجهز و سار الى خراسان، فاخذ الحارث بن قيس بن الهيثم السلمى فحبسه، و ضرب ابنه شبيبا، و اقامه في سراويل، و وجه أخاه يزيد بن زياد الى سجستان فكتب عبيد الله بن زياد 3 الى عباد أخيه- و كان له صديقا- يخبره بولاية سلم، فقسم عباد ما في **بيت المال** في عبيده، و فضل فضل فنادى مناديه: من اراد سلفا فليأخذ، فاسلف كل من أتاه، و خرج عباد عن سجستان فلما كان بجيرفت بلغه مكان سلم- و كان بينهما جبل- فعدل عنه، فذهب لعباد تلك الليلة الف مملوك، اقل ما مع احدهم عشره آلاف قال: فاخذ عباد على فارس، ثم قدم على يزيد، فقال له يزيد: اين المال؟ قال كنت صاحب ثغر، فقسمت ما اصبت بين الناس قال: و لما شخص سلم الى خراسان شخص معه عمران بن الفصيل البرجمى، و عبد الله بن خازم السلمى، و طلحه بن عبد الله بن خلف الخزاعي و المهلب بن ابى صفره، و حنظله بن عراده، و ابو حزابه الوليد بن نهيك احد بنى ربيعه بن حنظله، و يحيى بن يعمر العدوانى حليف هذيل، و خلق كثير من فرسان البصره و اشرافهم، فقدم سلم بن زياد بكتاب يزيد بن معاويه الى عبيد الله بن زياد بنخبه الفى رجل ينتخبهم- و قال غيره: بل نخبه سته آلاف- قال: فكان سلم ينتخب الوجوه و الفرسان و رغب قوم في الجهاد فطلبوا اليه ان يخرجهم، فكان أول من اخرجه سلم حنظله بن عراده، فقال له عبيد الله بن زياد: دعه لي، قال: هو بيني و بينك، فان اختارك فهو لك، و ان اختارني فهو لي، قال: فاختار سلما، و كان الناس يكلمون سلما و يطلبون اليه ان يكتبهم معه، و كان صله بن اشيم العدوى ياتى الديوان فيقول له الكاتب: يا أبا الصهباء، الا اثبت اسمك، فانه وجه فيه جهاد و فضل؟ فيقول له: استخير الله و انظر، فلم يزل يدافع حتى‏

تاريخ‏الطبري ج‏5 529 ذكر الخبر عن عزلهم عمرو بن حريث و تأميرهم عامرا ..... ص : 523

حدثنى عمر، قال: حدثنى على بن محمد، قال: كان ببه قد تناول في عمله على البصره اربعين ألفا من **بيت المال**، فاستودعها رجلا، فلما قدم عمر بن عبيد الله أميرا أخذ عبد الله بن الحارث فحبسه، و عذب مولى له في ذلك المال حتى اغرمه اياه.

تاريخ‏الطبري ج‏5 537 ذكر الخبر عن الوقعه بمرج راهط بين الضحاك بن قيس و مروان بن الحكم و تمام الخبر عن الكائن من جليل الاخبار و الاحداث في سنه اربع و ستين ..... ص : 535

قال: و على ميمنته- اعنى مروان- عمرو بن سعيد بن العاص، و على ميسرته عبيد الله بن زياد، و على ميمنه الضحاك زياد بن عمرو بن معاويه العقيلي و على ميسرته رجل آخر لم احفظ اسمه، و كان يزيد بن ابى النمس الغساني لم يشهد الجابية، و كان مختبئا بدمشق، فلما نزل مروان مرج راهط ثار يزيد ابن ابى نمس باهل دمشق في عبيدها، فغلب عليها، و اخرج عامل الضحاك منها، و غلب على **الخزائن** و **بيت المال**، و بايع لمروان و امده ب**الأموال** و الرجال و السلاح، فكان أول فتح فتح على بنى اميه قال: و قاتل مروان الضحاك عشرين ليله كان، ثم هزم اهل المرج، و قتلوا و قتل الضحاك، و قتل يومئذ من اشراف الناس من اهل الشام ممن كان مع الضحاك ثمانون رجلا كلهم كان يأخذ القطيفة، و الذى كان يأخذ القطيفة يأخذ الفين في العطاء، و قتل اهل الشام يومئذ مقتله عظيمه لم يقتلوا مثلها قط من القبائل كلها، و قتل مع الضحاك‏

تاريخ‏الطبري ج‏5 616 مقتل نافع بن الأزرق و اشتداد امر الخوارج ..... ص : 613

سنه 65 للمسلمين كان عددهم كثيرا، و اشرافهم كثيرا، و ذكر انهم قد أقبلوا نحو البصره، و قد كنت وجهتك الى خراسان، و كتبت لك عليها عهدا، و قد رايت حيث ذكر هذه الخوارج ان تكون أنت تلى قتالهم، فقد رجوت ان يكون ميمونا طائرك، مباركا على اهل مصرك، و الاجر في ذلك افضل من المسير الى خراسان، فسر اليهم راشدا، فقاتل عدو الله و عدوك، و دافع عن حقك و حقوق اهل مصرك، فانه لن يفوتك من سلطاننا خراسان و لا غير خراسان ان شاء الله، و السلام عليك و رحمه الله فاتى بذلك الكتاب، فلما قراه قال: فانى و الله لا اسير اليهم الا ان تجعلوا لي ما غلبت عليه، و تعطونى من **بيت المال** ما اقوى به من معى، و انتخب من فرسان الناس و وجوههم و ذوى الشرف من احببت، فقال جميع اهل البصره: ذلك لك، قال: فاكتبوا لي على الاخماس بذلك كتابا ففعلوا، الا ما كان من مالك بن مسمع و طائفه من بكر بن وائل، فاضطغنها عليهم المهلب، و قال الأحنف و عبيد الله بن زياد بن ظبيان و اشراف اهل البصره للمهلب: و ما عليك الا يكتب لك مالك بن مسمع و لا من تابعه من اصحابه، إذا أعطاك الذى اردت من ذلك جميع اهل البصره! و يستطيع مالك خلاف جماعه الناس اوله ذلك! انكمش ايها الرجل، و اعزم على امرك، و سر الى عدوك، ففعل ذلك المهلب، و امر على الاخماس، فامر عبيد الله بن زياد بن ظبيان على خمس بكر بن وائل، و امر الحريش ابن هلال السعدي على خمس بنى تميم، و جاءت الخوارج حتى انتهت الى الجسر الاصغر، عليهم عبيد الله بن الماحوز، فخرج اليهم في اشراف الناس و فرسانهم و وجوههم، فحازهم عن الجسر، و دفعهم عنه، فكان أول شي‏ء دفعهم عنه اهل البصره، و لم يكن بقي لهم الا ان يدخلوا، فارتفعوا الى الجسر الاكبر ثم انه عبا لهم، فسار اليهم في الخيل و الرجال، فلما ان رأوا ان قد أظل عليهم، و انتهى اليهم، ارتفعوا فوق ذلك مرحلة اخرى، فلم يزل يحوزهم و يرفعهم مرحلة بعد مرحلة، و منزله بعد منزله، حتى انتهوا الى منزل‏

تاريخ‏الطبري ج‏6 33 ذكر الخبر عما كان من امرهما في ذلك و ظهور المختار للدعوة الى ما دعا اليه الشيعة بالكوفه: ..... ص : 6

سنه 66 قال: و جاءه ابن كامل فقال للمختار، اعلمت ان ابن مطيع في دار ابى موسى؟ فلم يجبه بشي‏ء، فأعادها عليه ثلاث مرات فلم يجبه، ثم أعادها فلم يجبه، فظن ابن كامل ان ذلك لا يوافقه، و كان ابن مطيع قبل للمختار صديقا، فلما امسى بعث الى ابن مطيع بمائه الف درهم، فقال له: تجهز بهذه و اخرج، فانى قد شعرت بمكانك، و قد ظننت انه لم يمنعك من الخروج الا انه ليس في يديك ما يقويك على الخروج و أصاب 2 المختار تسعه آلاف الف في بيت مال الكوفه، فاعطى اصحابه الذين قاتل بهم حين حصر ابن مطيع في القصر- و هم ثلاثة آلاف و ثمانمائه رجل- كل رجل خمسمائة درهم خمسمائة درهم، و اعطى سته آلاف من اصحابه اتوه بعد ما احاط بالقصر، فأقاموا معه تلك الليلة و تلك الثلاثة الأيام حتى دخل القصر مائتين مائتين، و استقبل الناس بخير، و مناهم العدل و حسن السيرة، و ادنى الاشراف، فكانوا جلساءه و حداثة، و استعمل على شرطته عبد الله بن كامل الشاكري، و على حرسه كيسان أبا عمره مولى عرينه، فقام ذات يوم على راسه، فراى الاشراف يحدثونه، و رآه قد اقبل بوجهه و حديثه عليهم، فقال لأبي عمره بعض اصحابه من الموالي: ا ما ترى أبا إسحاق قد اقبل على العرب ما ينظر إلينا! فدعاه المختار فقال له: ما يقول لك أولئك الذين رايتهم يكلمونك؟ فقال له- و اسر اليه: شق عليهم اصلحك الله صرفك وجهك عنهم الى العرب، فقال له: قل لهم: لا يشقن ذلك عليكم، فأنتم منى و انا منكم ثم سكت طويلا، ثم قرأ:

تاريخ‏الطبري ج‏6 134 ذكر الخبر عن مقتل عبد الله بن الحر ..... ص : 128

سنه 68 و خرج عبيد الله من تكريت فقال لأصحابه: انى سائر بكم الى عبد الملك ابن مروان، فتهيئوا، و قال: انى اخاف ان افارق الحياه و لم اذعر مصعبا و اصحابه، فارجعوا بنا الى الكوفه قال: فسار الى كسكر فنفى عاملها، و أخذ بيت ما لها، ثم اتى الكوفه فنزل لحام جرير، فبعث اليه مصعب عمر بن عبيد الله بن معمر، فقاتله، فخرج الى دير الأعور، فبعث اليه مصعب حجار بن ابجر، فانهزم حجار، فشتمه مصعب و رده، و ضم اليه الجون بن كعب الهمدانى و عمر بن عبيد الله بن معمر، فقاتلوه باجمعهم، و كثرت الجراحات في اصحاب ابن الحر و عقرت خيولهم، و جرح المجشر، و كان معه لواء ابن الحر، فدفعه الى احمر طيّئ، فانهزم حجار بن ابجر ثم كر، فاقتتلوا قتالا شديدا حتى امسوا، فقال ابن الحر:

تاريخ‏الطبري ج‏6 145 ذكر خبر قتل عبد الملك سعيد بن عمرو ..... ص : 140

قال هشام: قال عوانه: فحدثت ان عبد الملك امر بتلك **الأموال** التي طرحت الى الناس فجبيت حتى عادت كلها الى **بيت المال**، و رمى يحيى بن سعيد يومئذ في راسه بصخرة، و امر عبد الملك بسريره فابرز الى‏

تاريخ‏الطبري ج‏6 210 ذكر الخبر عن ثوره الناس بالحجاج بالبصرة ..... ص : 210

هذا عاص، فقال: ان بي فتقا، و قد رآه بشر فعذرنى، و هذا عطائى مردود في **بيت المال**، فلم يقبل منه و قتله، ففزع لذلك اهل البصره، فخرجوا حتى تداكئوا على العارض بقنطرة رامهرمز، فقال المهلب:

تاريخ‏الطبري ج‏6 285 خروج مطرف بن المغيره على الحجاج و عبد الملك ..... ص : 284

سنه 77 استعمله بعد ذلك على **بيت المال**- فقال له: اصلحك الله! انى كنت منك نائيا حين تكلمت، و انى اقبلت نحوك لأجيبك، فوافق ذلك نزولك، انا قد فهمنا ما ذكرت لنا، انه عهد إليك، فارشد الله العاهد و المعهود اليه، و قد منيت من نفسك العدل، و سالت المعونة على الحق، فاعانك الله على ما نويت، انك تشبه اباك في سيرته برضا الله و الناس، فقال له مطرف:

تاريخ‏الطبري ج‏6 320 ذكر الخبر عن العمال الذين ولاهم الحجاج خراسان و سجستان ..... ص : 319

فهذه روايه ابى مخنف عن ابى المخارق، و اما على بن محمد فانه ذكر عن المفضل بن محمد ان خراسان و سجستان جمعتا للحجاج مع العراق في أول سنه ثمان و سبعين بعد ما قتل الخوارج، فاستعمل عبيد الله بن ابى بكره على خراسان، و المهلب بن ابى صفره على سجستان، فكره المهلب سجستان، فلقى عبد الرحمن بن عبيد بن طارق العبشمى- و كان على شرطه الحجاج- فقال: ان الأمير ولانى سجستان، و ولى ابن ابى بكره خراسان، و انا اعرف بخراسان منه، قد عرفتها ايام الحكم بن عمرو الغفاري، و ابن ابى بكره اقوى على سجستان منى، فكلم الأمير يحولنى الى خراسان، و ابن ابى بكره الى سجستان، قال: نعم، و كلم زاذان فروخ يعينني، فكلمه، فقال: نعم، فقال عبد الرحمن بن عبيد للحجاج: وليت المهلب سجستان و ابن ابى بكره اقوى عليها منه، فقال زاذان فروخ: صدق، قال: انا قد كتبنا عهده، قال زاذان فروخ: ما اهون تحويل عهده! فحول ابن ابى بكره الى سجستان، و المهلب الى خراسان، و أخذ المهلب بألف الف من خراج الاهواز، و كان ولاها اياه خالد بن عبد الله، فقال المهلب لابنه المغيره: ان خالدا ولانى الاهواز، و ولاك اصطخر، و قد أخذني الحجاج بألف الف، فنصف على و نصف عليك، و لم يكن عند المهلب مال، كان إذا عزل استقرض، قال: فكلم أبا ماويه مولى عبد الله بن عامر- و كان ابو ماويه على بيت مال عبد الله بن عامر- فاسلف المهلب ثلاثمائة الف،

تاريخ‏الطبري ج‏6 397 غزو المفضل باذغيس و اخرون ..... ص : 397

ذكر على بن محمد، عن المفضل بن محمد، قال: عزل الحجاج يزيد، و كتب الى المفضل بولايته على خراسان سنه خمس و ثمانين، فوليها تسعه اشهر، فغزا باذغيس ففتحها و أصاب مغنما، فقسمه بين الناس، فأصاب كل رجل منهم ثمانمائه درهم، ثم غزا اخرون و شومان، فظفر و غنم، و قسم ما أصاب بين الناس، و لم يكن للمفضل بيت مال، كان يعطى الناس كلما جاءه شي‏ء، و ان غنم شيئا قسمه بينهم، فقال كعب الاشقرى يمدح المفضل:

تاريخ‏الطبري ج‏6 581 ذكر الخبر عن سبب خلعه يزيد بن عبد الملك و ما كان من امره و امر يزيد في هذه السنه: ..... ص : 578

سنه 101 لا يحل لي ان أعطيكم من **بيت المال** درهما الا بأمر يزيد بن عبد الملك، و لكن تبلغوا بهذا حتى ياتى الأمر في ذلك، فقال الفرزدق في ذلك:

تاريخ‏الطبري ج‏6 588 ذكر الخبر عن سبب خلعه يزيد بن عبد الملك و ما كان من امره و امر يزيد في هذه السنه: ..... ص : 578

ثم خرجوا الى بيت الله الحرام، فهدموا الكعبه، و أوقدوا النيران بين أحجارها و أستارها، عليهم لعنه الله و سوء الدار! قال: ثم ان يزيد خرج من البصره، و استعمل عليها مروان بن المهلب، و خرج معه بالسلاح و **بيت المال**، فاقبل حتى نزل واسطا، و قد استشار اصحابه حين توجه نحو واسط، فقال: هاتوا الرأي، فان اهل الشام قد نهضوا إليكم، فقال له حبيب، و قد اشار عليه غير حبيب أيضا فقالوا: نرى ان تخرج و تنزل بفارس، فتأخذ بالشعاب و بالعقاب، و تدنو من خراسان، و تطاول القوم، فان اهل الجبال ينقضون إليك و في يديك القلاع و الحصون فقال:

تاريخ‏الطبري ج‏6 590 ذكر الخبر عن مقتل يزيد بن المهلب ..... ص : 590

ذكر هشام، عن ابى مخنف: ان معاذ بن سعيد حدثه ان يزيد بن المهلب استخلف على واسط حين اراد الشخوص عنها للقاء مسلمه بن عبد الملك و العباس ابنه معاويه، و جعل عنده **بيت المال** و **الخزائن** و الأسراء، و قدم بين يديه أخاه عبد الملك، ثم سار حتى مر بفم النيل، ثم سار حتى نزل العقر و اقبل مسلمه يسير على شاطئ الفرات حتى نزل الأنبار، ثم عقد عليها الجسر، فعبر من قبل قريه يقال لها فارط، ثم اقبل حتى نزل على يزيد بن المهلب، و قد قدم يزيد أخاه نحو الكوفه، فاستقبله العباس بن الوليد بسورا، فاصطفوا، ثم اقتتل القوم، فشد عليهم اهل البصره شده كشفوهم فيها، و قد كان معهم ناس من بنى تميم و قيس ممن انهزم من يزيد من البصره، فكانت لهم جماعه حسنه مع العباس، فيهم هريم بن ابى طحمة المجاشعي فلما انكشف اهل الشام تلك الانكشافه، ناداهم هريم بن ابى طحمة: يا اهل الشام، الله الله ان تسلمونا! و قد اضطرهم اصحاب عبد الملك الى نهر فأخذوا ينادونه: لا باس عليك، ان لأهل الشام جولة في أول القتال، أتاك الغوث‏

تاريخ‏الطبري ج‏6 601 ذكر الخبر عن مقتل يزيد بن المهلب ..... ص : 590

سنه 102 و كان معاويه بن يزيد بن المهلب حين قدم البصره قدمها و معه **الخزائن** و **بيت المال**، فكانه اراد ان يتأمر عليهم، فاجتمع آل المهلب و قالوا للمفضل: أنت أكبرنا و سيدنا، و انما أنت غلام حديث السن كبعض فتيان اهلك، فلم يزل المفضل عليهم حتى خرجوا الى كرمان، و بكرمان فلول كثيره، فاجتمعوا الى المفضل، و بعث مسلمه بن عبد الملك مدرك بن ضب الكلبى في طلب آل المهلب و في اثر الفل فأدرك مدرك المفضل بن المهلب، و قد اجتمعت اليه الفلول بفارس فتبعهم، فادركهم في عقبه، فعطفوا عليه، فقاتلوه و اشتد قتالهم اياه، فقتل مع المفضل بن المهلب النعمان بن ابراهيم بن الاشتر النخعى و محمد بن إسحاق ابن محمد بن الاشعث، و أخذ ابن صول ملك قهستان أسيرا، و أخذت سريه المفضل العاليه، و جرح عثمان بن إسحاق بن محمد بن الاشعث جراحه شديده، و هرب حتى انتهى الى حلوان، فدل عليه، فقتل و حمل راسه الى مسلمه بالحيرة، و رجع ناس من اصحاب يزيد بن المهلب، فطلبوا الامان، فاومنوا، منهم مالك بن ابراهيم بن الاشتر، و الورد بن عبد الله بن حبيب السعدي من تميم، و كان قد شهد مع عبد الرحمن بن محمد مواطنه و ايامه كلها، فطلب له الامان محمد بن عبد الله بن عبد الملك بن مروان الى مسلمه بن عبد الملك عمه و ابنه مسلمه تحته- فآمنه، فلما أتاه الورد وقفه مسلمه فشتمه قائما، فقال: صاحب خلاف و شقاق و نفاق و نفار في كل فتنه، مره مع حائك كنده، و مره مع ملاح الأزد، ما كنت باهل ان تؤمن، قال: ثم انطلق و طلب الامان لمالك بن ابراهيم بن الاشتر الحسن بن عبد الرحمن بن شراحيل- و شراحيل يلقب رستم الحضرمى- فلما جاء و نظر اليه، قال له الحسن بن عبد الرحمن الحضرمى: هذا مالك بن ابراهيم بن الاشتر، قال له: انطلق، قال له الحسن:

تاريخ‏الطبري ج‏7 126 ذكر غزو الترك و مقتل خاقان ..... ص : 113

سنه 119 فتح الله على امير المؤمنين- و كان اسد وجهه حين فتح الله عليه- فاقبل القاسم بن بخيت، فكبر على الباب، ثم دخل يكبر و هشام يكبر لتكبيره، حتى انتهى اليه، فقال: الفتح يا امير المؤمنين، و اخبره الخبر، فنزل هشام عن سريره فسجد سجده الشكر، و هي واحده عندهم قال: فحسدت القيسية أسدا و خالدا، و أشاروا على هشام ان يكتب الى خالد بن عبد الله، فيأمر أخاه ان يوجه مقاتل بن حيان، فكتب اليه، فدعا اسد مقاتل بن حيان على رءوس الناس، فقال: سر الى امير المؤمنين فاخبره بالذي عاينت و قل الحق، فإنك لا تقول غير الحق ان شاء الله، و خذ من **بيت المال** حاجتك.

تاريخ‏الطبري ج‏7 134 خبر مقتل بهلول بن بشر ..... ص : 130

4 قال ابو عبيده: 4 ثم خرج وزير السختياني على خالد في نفر، و كان مخرجه بالحيرة، فجعل لا يمر بقرية الا أحرقها، و لا احد الا قتله، و غلب على ما هنالك و على **بيت المال**، فوجه اليه خالد قائدا من اصحابه و شرطا من شرط الكوفه، فقاتلوه و هو في نفير، فقاتل حتى قتل عامه اصحابه، و اثخن بالجراح، فاخذ مرتثا، فاتى به خالد، فاقبل على خالد فوعظه، و تلا عليه آيات من القرآن فاعجب خالدا ما سمع منه، فامسك عن قتله و حبسه عنده، و كان لا يزال يبعث اليه في الليالى فيؤتى به فيحادثه و يسائله، فبلغ ذلك هشاما و سعى به اليه، و قيل: أخذ حروريا قد قتل و حرق و أباح **الأموال**، فاستبقاه فاتخذه سميرا فغضب هشام، و كتب الى خالد يشتمه، و يقول: لا تستبق فاسقا قتل و حرق، و أباح **الأموال**، فكان خالد يقول:

تاريخ‏الطبري ج‏7 206 ذكر بعض سير هشام ..... ص : 201

قال: و حج هشام، فاخذ الابرش مخنثين و معهم البرابط، فقال هشام: احبسوهم و بيعوا متاعهم- و ما درى ما هو- و صيروا ثمنه في **بيت المال**، فإذا صلحوا فردوا عليهم الثمن.

تاريخ‏الطبري ج‏7 233 ذكر بعض الخبر عن افساده بنى عميه هشام و الوليد: ..... ص : 231

و قال على عن الحكم بن النعمان، قال: اجمع الوليد على عزل يوسف و استعمال عبد الملك بن محمد بن الحجاج، فكتب الى يوسف: انك كتبت الى امير المؤمنين تذكر تخريب ابن النصرانية البلاد، و قد كنت على ما ذكرت من ذلك تحمل الى هشام ما تحمل، و قد ينبغى ان تكون قد عمرت البلاد حتى رددتها الى ما كانت عليه، فاشخص الى امير المؤمنين، فصدق ظنه بك فيما تحمل اليه لعمارتك البلاد، و ليعرف امير المؤمنين فضلك على غيرك، لما جعل الله بينك و بين امير المؤمنين من القرابة، فإنك خاله، و أحق الناس بالتوفير عليه، و لما قد علمت مما امر به امير المؤمنين لأهل الشام و غيرهم من الزيادة في اعطياتهم، و ما وصل به اهل بيته لطول جفوه هشام إياهم، حتى أضر ذلك ب**بيوت الأموال** قال: فخرج يوسف و استخلف ابن عمه يوسف بن محمد، و حمل من **الأموال** و الأمتعة و الانيه ما لم يحمل من العراق مثله فقدم- و خالد بن عبد الله محبوس- فلقيه حسان النبطي ليلا، فاخبره ان الوليد عازم على توليه عبد الملك بن محمد ابن الحجاج، و انه لا بد ليوسف فيها من اصلاح امر وزرائه، فقال:

تاريخ‏الطبري ج‏7 241 ذكر بعض الخبر عن افساده بنى عميه هشام و الوليد: ..... ص : 231

سنه 126 اصحابهم، فمضوا الى المسجد فدخلوه، فأخذوا باب المقصورة فضربوه و قالوا: رسل الوليد، ففتح لهم الباب خادم فاخذوه و دخلوا، و أخذوا أبا العاج و هو سكران، و أخذوا خزان **بيت المال** و صاحب البريد، و ارسل الى كل من كان يحذره فاخذ و ارسل يزيد من ليلته الى محمد بن عبيده- مولى سعيد ابن العاص و هو على بعلبك- فأخذه، و ارسل من ليلته الى عبد الملك بن محمد بن الحجاج بن يوسف، فأخذه و وجه الى الثنية الى اصحابه ليأتوه، و قال للبوابين: لا تفتحوا الباب غدوه الا لمن اخبركم بشعارنا فتركوا الأبواب بالسلاسل و كان في المسجد سلاح كثير قدم به سليمان بن هشام من الجزيرة، و لم يكن الخزان قبضوه، فأصابوا سلاحا كثيرا، فلما أصبحوا جاء اهل المزه و ابن عصام، فما انتصف النهار حتى تبايع الناس، و يزيد يتمثل قول النابغة:

تاريخ‏الطبري ج‏7 255 خبر قتل خالد بن عبد الله القسرى ..... ص : 254

فسكت هشام حتى فرغ من قراءة الكتاب، ثم قال للحكم بن حزن القينى- و كان على الوفد، و قد امره يوسف بتصديق ما كتب به، ففعل- فقال له هشام: كذبت و كذب من ارسلك، و مهما اتهمنا خالدا فلسنا نتهمه في طاعه، و امر به فوجئت عنقه و بلغ الخبر خالدا فسار حتى نزل دمشق فأقام حتى حضرت الصائفه، فخرج فيها و معه يزيد و هشام ابنا خالد بن عبد الله، و على دمشق يومئذ كلثوم بن عياض القسرى، و كان متحاملا على خالد، فلما ادربوا ظهر في دور دمشق حريق، كل ليله يلقيه رجل من اهل العراق يقال له ابو العمرس و اصحاب له، فإذا وقع الحريق أغاروا يسرقون و كان اسماعيل بن عبد الله و المنذر بن اسد بن عبد الله و سعيد و محمد ابنا خالد بالساحل لحدث كان من الروم، فكتب كلثوم الى هشام يذكر الحريق، و يخبره انه لم يكن قط، و انه عمل موالي خالد، يريدون الوثوب على **بيت المال** فكتب اليه هشام يأمره ان يحبس آل خالد، الصغير منهم و الكبير، و مواليهم و النساء، فاخذ اسماعيل و المنذر و محمد و سعيد من الساحل فقدم بهم في الجوامع و من كان معهم من مواليهم، و حبس أم جرير بنت‏

تاريخ‏الطبري ج‏7 270 ذكر خلاف اهل الأردن و فلسطين ..... ص : 266

و اما ابو مخنف، فانه قال- فيما ذكر هشام بن محمد عنه: قتل الوليد ابن يزيد بن عبد الملك يوم الأربعاء، لليلتين بقيتا من جمادى الآخرة سنه ست و عشرين و مائه، و بايع الناس يزيد بن الوليد بن عبد الملك بدمشق، و سار منصور بن جمهور من البخراء في اليوم الذى قتل فيه الوليد بن يزيد الى العراق، و هو سابع سبعه، فبلغ خبره يوسف بن عمر فهرب و قدم منصور بن جمهور الحيرة في ايام خلون من رجب، فاخذ بيوت **الأموال**، فاخرج العطاء لا هل العطاء و الأرزاق، و استعمل حريث بن ابى الجهم على واسط، و كان عليها محمد بن نباته، فطرقه ليلا فحبسه و اوثقه، و استعمل جرير بن يزيد بن يزيد بن جرير على البصره، و اقام منصور و ولى العمال، و بايع ليزيد بن الوليد بالعراق، و في كورها، و اقام بقية رجب و شعبان و رمضان، و انصرف لايام بقين منه.

تاريخ‏الطبري ج‏7 273 ذكر خلاف اهل الأردن و فلسطين ..... ص : 266

ذكر على بن محمد ان يوسف بن عمر وجه رجلا من بنى كلاب في خمسمائة، و قال لهم: ان مر بكم يزيد بن الوليد فلا تدعنه يجوز فأتاهم منصور بن جمهور في ثلاثين، فلم يهايجوه، فانتزع سلاحهم منهم، و ادخلهم الكوفه قال: و لم يخرج مع يوسف من الكوفه الا سفيان بن سلامه بن سليم بن كيسان و غسان بن قعاس العذرى، و معه من ولده لصلبه ستون بين ذكر و أنثى و دخل منصور الكوفه لايام خلون من رجب، فاخذ بيوت **الأموال**، و اخرج العطاء و الأرزاق، و اطلق من في سجون يوسف من العمال و اهل الخراج‏

تاريخ‏الطبري ج‏7 285 ذكر وقوع الخلاف بين اليمانيه و النزارية في خراسان ..... ص : 285

و يقال: بل أتاه كتابه بعد خروج الكرماني من حبس نصر، فقال المنجمون لنصر: ان خراسان سيكون بها فتنه، فامر نصر برفع حاصل **بيت المال**، و اعطى الناس بعض اعطياتهم و رقا و ذهبا من الانيه التي كان اتخذها للوليد ابن يزيد، و كان أول من تكلم رجل من كنده، افوه طوال، فقال: العطاء العطاء! فلما كانت الجمعه الثانيه، امر نصر رجالا من الحرس، فلبسوا السلاح، و فرقهم في المسجد مخافه ان يتكلم متكلم، فقام الكندى فقال:

تاريخ‏الطبري ج‏7 302 ذكر مسير مروان الى الشام و خلع ابراهيم بن الوليد ..... ص : 300

فولوا ذلك يزيد بن خالد- و معهما في الحبس ابو محمد السفياني و يوسف بن عمر- فأرسل يزيد مولى لخالد يقال له أبا الأسد، في عده من اصحابه، فدخل السجن، فشدخ الغلامين بالعمد، و اخرج يوسف بن عمر ليقتلوه، و ضربت عنقه و أرادوا قتل ابى محمد السفياني، فدخل بيتا من بيوت السجن فاغلقه، و القى خلفه الفرش و الوسائد، و اعتمد على الباب فلم يقدروا على فتحه، فدعوا بنار ليحرقوه فلم يؤتوا بها، حتى قيل: قد دخلت خيل مروان المدينة و هرب ابراهيم بن الوليد، و تغيب، و انهب سليمان ما كان في **بيت المال** و قسمه فيمن معه من الجنود و خرج من المدينة

تاريخ‏الطبري ج‏7 311 خلافه مروان بن محمد ..... ص : 311

حدثنى احمد، قال: حدثنا عبد الوهاب بن ابراهيم، قال: حدثنا 9 ابو هاشم مخلد بن محمد مولى عثمان بن عفان، قال: لما قيل: قد دخلت خيل مروان دمشق هرب ابراهيم بن الوليد و تغيب، فانتهب سليمان ما كان في **بيت المال** و قسمه فيمن معه من الجند، و خرج من المدينة، و ثار من فيها من موالي الوليد بن يزيد الى دار عبد العزيز بن الحجاج فقتلوه، و نبشوا قبر يزيد بن الوليد و صلبوه على باب الجابية، و دخل مروان دمشق فنزل عاليه، و اتى بالغلامين مقتولين و بيوسف بن عمر فامر بهم فدفنوا، و اتى بابى محمد السفياني محمولا في كبوله، فسلم عليه بالخلافة، و مروان يومئذ يسلم عليه بالإمرة، فقال له: مه، فقال: انهما جعلاها لك بعدهما، و انشده شعرا قاله الحكم في السجن.

تاريخ‏الطبري ج‏7 455 ذكر الخبر عن حرب يزيد بن عمر بن هبيرة بواسط ..... ص : 450

و الله لتقتلنه او لأرسلن اليه من يخرجه من حجرتك، ثم يتولى قتله فازمع على قتله، فبعث خازم بن خزيمة و الهيثم بن شعبه بن ظهير، و امرهما بختم **بيوت الأموال** ثم بعث الى وجوه من معه من القيسية و المضرية، فاقبل محمد ابن نباته و حوثره بن سهيل و طارق بن قدامه و زياد بن سويد و ابو بكر بن كعب العقيلي و ابان و بشر ابنا عبد الملك بن بشر، في اثنين و عشرين رجلا من قيس و جعفر بن حنظله و هزان بن سعد.

تاريخ‏الطبري ج‏7 530 ولايه رياح بن عثمان على المدينة و امر ابنى عبد الله بن حسن ..... ص : 517

سنه 144 عبد العزيز بن المطلب فبعث اليه، فدفع اليه كتابا ان يسمع لأبي الأزهر، فلما قراه قال: سمعا و طاعه، ثم دفع الى زياد كتابا يأمره بتسليم العمل الى ابن المطلب، و دفع الى ابن المطلب كتابا بتوليته، ثم قال لابن المطلب: ابعث الى اربعه كبول و حدادا، فاتى بهما فقال: اشدد أبا يحيى، فشد فيها و قبض ماله- و وجد في **بيت المال** خمسه و ثمانين الف دينار- و أخذ عماله، فلم يغادر منهم أحدا، فشخص بهم و بزياد، فلما كانوا في طرف المدينة وقف له عماله يسلمون عليه، فقال: بابى أنتم! و الله ما أبالي إذا رآكم ابو جعفر ما صنع بي! اى من هيئتهم و مروتهم.

تاريخ‏الطبري ج‏8 76 ذكر الخبر عن بعض سيره ..... ص : 62

و ذكر ابو الجهم بن عطية، قال: حدثنى ابو مقاتل الخراسانى، و رفع غلام له الى ابى جعفر ان له عشره آلاف درهم، فأخذها منه، و قال: هذا مالي، قال: و من اين يكون مالك! فو الله ما وليت لك عملا قط، و لا بيني و بينك رحم و لا قرابه، قال: بلى، كنت تزوجت مولاه لعيينه بن موسى ابن كعب فورثتك مالا، و كان ذلك قد عصى و أخذ مالي و هو وال على السند، فهذا المال من ذلك المال! و ذكر مصعب بن سلام، عن ابى حارثة النهدي صاحب **بيت المال**، قال: ولى ابو جعفر رجلا باروسما، فلما انصرف اراد ان يتعلل عليه، لئلا يعطيه شيئا، فقال له: اشركتك في أمانتي، و وليتك فيئا من في‏ء المسلمين فخنته! فقال: اعيذك بالله يا امير المؤمنين، ما صحبني من ذلك شي‏ء الا درهم، منه مثقال صررته في كمى، إذا خرجت من عندك اكتريت به بغلا الى عيالي، فادخل بيتى ليس معى شي‏ء من مال الله و لا مالك فقال:

تاريخ‏الطبري ج‏8 85 ذكر الخبر عن بعض سيره ..... ص : 62

سنه 158 و صالح، و اسماعيل، بنى على بن عبد الله بن عباس، لكل رجل منهم بألف الف معونه له من **بيت المال** و كان أول خليفه اعطى الف الف من **بيت المال**، فكانت تجرى في الدواوين.

تاريخ‏الطبري ج‏8 96 ذكر الخبر عن بعض سيره ..... ص : 62

و ذكر ابراهيم بن موسى بن عيسى بن موسى، ان ولاه البريد في الافاق كلها كانوا يكتبون الى المنصور ايام خلافته في كل يوم بسعر القمح و الحبوب و الادم، و بسعر كل ماكول، و بكل ما يقضى به القاضى في نواحيهم، و بما يعمل به الوالي و بما يرد **بيت المال** من المال، و كل حدث، و كانوا إذا صلوا المغرب يكتبون اليه بما كان في كل ليله إذا صلوا الغداة، فإذا وردت كتبهم نظر فيها، فإذا راى الأسعار على حالها امسك، و ان تغير شي‏ء منها عن حاله كتب الى الوالي و العامل هناك، و سال عن العله التي نقلت ذاك عن سعره، فإذا ورد الجواب بالعله تلطف لذلك برفقه حتى يعود سعره ذلك الى حاله، و ان شك في شي‏ء مما قضى به القاضى كتب اليه بذلك، و سال من بحضرته عن عمله، فان انكر شيئا عمل به كتب اليه يوبخه و يلومه.

تاريخ‏الطبري ج‏8 97 ذكر الخبر عن بعض سيره ..... ص : 62

ان الجند قد شغبوا عليه، و كسروا أقفال **بيت المال**، و أخذوا ما فيه، فوقع في كتابه: اعتزل عملنا مذموما، فلو عقلت لم يشغبوا، و لو قويت لم ينتهبوا.

تاريخ‏الطبري ج‏8 104 ذكر الخبر عن وصاياه ..... ص : 102

يا أبا عبد الله، انى سائر و انى غير راجع، فانا لله و انا اليه راجعون! فاسال الله بركه ما اقدم عليه، هذا كتاب وصيتي مختوما، فإذا بلغك انى قدمت، و صار الأمر إليك فانظر فيه، و على دين فأحب ان تقضيه و تضمنه، قال: هو على يا امير المؤمنين، قال: فانه ثلاثمائة الف درهم و نيف، و لست استحلها من بيت مال المسلمين، فاضمنها عنى، و ما يفضى إليك من الأمر اعظم منها قال: افعل، هو على قال: و هذا القصر ليس هو لك، هو لي، و قصرى بنيته بمالي، فأحب ان تصير نصيبك منه لإخوتك الأصاغر.

تاريخ‏الطبري ج‏8 157 ذكر الخبر عن غضب المهدى على يعقوب ..... ص : 154

سنه 166 و قال موسى بن ابراهيم المسعودى: قال المهدى: وصف لي يعقوب بن داود في منامي، فقيل لي ان اتخذه وزيرا فلما رآه، قال: هذه و الله الخلقه التي رايتها في منامي، فاتخذه وزيرا، و حظى عنده غاية الحظوة، فمكث حينا حتى بنى عيساباذ، فأتاه خادم من خدمه- و كان حظيا عنده- فقال له: ان احمد بن اسماعيل بن على، قال لي: قد بنى متنزها انفق عليه خمسين الف الف من بيت مال المسلمين، فحفظها عن الخادم، و نسى احمد ابن اسماعيل، و توهمها على يعقوب بن داود، فبينا يعقوب بين يديه إذ لببه، فضرب به الارض، فقال: ما لي و لك يا امير المؤمنين! قال: ا لست القائل:

تاريخ‏الطبري ج‏8 194 خروج الحسين بن على بن الحسن بفخ ..... ص : 192

ارفقوا بالشيخ- يعنى الحسين بن جعفر- و انتهب **بيت المال**، فاصيب فيه بضعه عشر الف دينار، فضلت من العطاء- و قيل: ان ذلك كان سبعين الف دينار كان بعث بها عبد الله بن مالك، يفرض بها من خزاعة- قال:

تاريخ‏الطبري ج‏8 226 ذكر بعض اخباره و سيره ..... ص : 214

ثم دعا ابراهيم الحراني فقال: خذ بيد هذا الجاهل فادخله **بيت المال**، فليأخذ منه ما شاء، فأدخلني الحراني **بيت المال**، فقال: كم تأخذ؟ قلت: مائه بدره، قال: دعني اؤامره، قال: قلت: فثمانين، قال: حتى اؤامره، فعملت ما اراد، فقلت: سبعين بدره لي، و ثلاثين لك، قال: الان جئت بالحق، فشأنك فانصرفت بسبعمائة الف و انصرف ملك الموت عن وجهى.

تاريخ‏الطبري ج‏8 231 خلافه هارون الرشيد ..... ص : 230

سنه 170 ان الله بمنه و لطفه من عليكم معاشر اهل بيت نبيه بيت الخلافه و معدن الرسالة، و أتاكم اهل الطاعة من انصار الدولة و اعوان الدعوة، من نعمه التي لا تحصى بالعدد، و لا تنقضي مدى الأبد، و أياديه التامة، ان جمع ألفتكم و اعلى امركم، و شد عضدكم، و اوهن عدوكم، و اظهر كلمه الحق، و كنتم اولى بها و أهلها، فاعزكم الله و كان الله قويا عزيزا، فكنتم انصار دين الله المرتضى و الذابين بسيفه المنتضى، عن اهل بيت نبيه ص و بكم استنقذهم من أيدي الظلمه، ائمه الجور، و الناقضين عهد الله، و السافكين الدم الحرام، و الآكلين الفي‏ء، و المستأثرين به، فاذكروا ما اعطاكم الله من هذه النعمه، و احذروا ان تغيروا فيغير بكم و ان الله جل و عز استأثر بخليفته موسى الهادي الامام، فقبضه اليه، و ولى بعده رشيدا مرضيا امير المؤمنين رءوفا بكم رحيما، من محسنكم قبولا، و على مسيئكم بالعفو عطوفا، و هو- امتعه الله بالنعمه و حفظ له ما استرعاه اياه من امر الامه، و تولاه بما تولى به أولياءه و اهل طاعته- يعدكم من نفسه الرأفة بكم، و الرحمه لكم و قسم اعطياتكم فيكم عند استحقاقكم، و يبذل لكم من الجائزة مما أفاء الله على الخلفاء مما في **بيوت الأموال** ما ينوب عن رزق كذا و كذا شهرا، غير مقاص لكم بذلك فيما تستقبلون من اعطياتكم، و حامل باقى ذلك، للدفع عن حريمكم، و ما لعله ان يحدث في النواحي و الاقطار من العصاة المارقين الى بيوت **الأموال**، حتى تعود **الأموال** الى جمامها و كثرتها، و الحال التي كانت عليها، فاحمدوا الله و جددوا شكرا يوجب لكم المزيد من إحسانه إليكم، بما جدد لكم من راى امير المؤمنين، و تفضل به عليكم، ايده الله بطاعته و ارغبوا الى الله له في البقاء، و لكم به في ادامه النعماء، لعلكم ترحمون و أعطوا صفقه ايمانكم، و قوموا الى بيعتكم، حاطكم الله و حاط عليكم، و اصلح بكم و على ايديكم، و تولاكم ولايه عباده الصالحين و ذكر يحيى بن الحسن بن عبد الخالق، قال: حدثنى محمد بن هشام‏

تاريخ‏الطبري ج‏8 237 ذكر خبر وفاه محمد بن سليمان ..... ص : 237

و ذكر انه لما مات محمد بن سليمان وجه الرشيد الى كل ما خلفه رجلا امره باصطفائه، فأرسل الى ما خلف من الصامت من قبل صاحب بيت ماله رجلا، و الى الكسوة بمثل ذلك، و الى الفرش و الرقيق و الدواب من الخيل و الإبل، و الى الطيب و الجوهر و كل آله برجل من قبل الذى يتولى كل صنف من الاصناف، فقدموا البصره، فأخذوا جميع ما كان لمحمد مما يصلح للخلافة، و لم يتركوا شيئا الا الخرثى الذى لا يصلح للخلفاء، و أصابوا له ستين الف الف، فحملوها مع ما حمل، فلما صارت في السفن اخبر الرشيد بمكان السفن التي حملت ذلك، فامر ان يدخل جميع ذلك خزائنه الا المال، فانه امر بصكاك فكتبت للندماء، و كتبت للمغنين صكاك صغار لم تدر في الديوان، ثم دفع الى كل رجل صكا بما راى ان يهب له، فأرسلوا وكلاءهم الى السفن، فأخذوا المال على ما امر لهم به في الصكاك اجمع، لم يدخل منه بيت ماله دينار و لا درهم، و اصطفى ضياعه، و فيها ضيعه يقال لها برشيد بالاهواز لها غله كثيره.

تاريخ‏الطبري ج‏8 278 ذكر حج الرشيد ثم كتابته العهد لابنائه ..... ص : 275

بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب لعبد الله هارون امير المؤمنين، كتبه محمد بن هارون امير المؤمنين، في صحه من عقله، و جواز من امره، طائعا غير مكره ان امير المؤمنين ولانى العهد من بعده، و صير البيعه لي في رقاب المسلمين جميعا، و ولى عبد الله بن هارن العهد و الخلافه و جميع امور المسلمين بعدي، برضا منى و تسليم، طائعا غير مكره، و ولاه خراسان و ثغورها و كورها و حربها و جندها و خراجها و طرزها و بريدها، و **بيوت أمواله**ا، و صدقاتها و عشرها و عشورها، و جميع أعمالها، في حياته و بعده و شرطت لعبد الله هارون امير المؤمنين برضا منى و طيب نفسي، ان لأخي عبد الله بن هارون على الوفاء بما عقد له هارون امير المؤمنين من العهد و الولاية و الخلافه و امور المسلمين جميعا بعدي، و تسليم ذلك له، و ما جعل له من ولايه خراسان و أعمالها كلها، و ما اقطعه امير المؤمنين من قطعيه، او جعل له من عقده او ضيعه من ضياعه، او ابتاع من الضياع و العقد، و ما اعطاه في حياته و صحته من مال او حلى او جوهر، او متاع او كسوه، او منزل او دواب، او قليل او كثير، فهو لعبد الله بن هارون امير المؤمنين، موفرا مسلما اليه و قد عرفت ذلك كله شيئا شيئا

تاريخ‏الطبري ج‏8 364 بقية ذكر بعض سير الرشيد ..... ص : 361

جرت جوار بالسعد و النحس فنحن في مأتم و في عرس‏

القلب يبكى و السن ضاحكه فنحن في وحشه و في انس‏

يضحكنا القائم الامين و يبكينا وفاه الامام بالأمس‏

بدران: بدر اضحى ببغداد بالخلد، و بدر بطوس في رمس و قيل: مات هارون الرشيد، و في **بيت المال** تسعمائة الف الف و نيف.

تاريخ‏الطبري ج‏8 405 شخوص على بن عيسى الى حرب المأمون ..... ص : 390

قال سفيان بن محمد: لما قرأ محمد كتاب عبد الله، عرف ان المأمون لا يتابعه على القدوم عليه، فوجه عصمه بن حماد بن سالم صاحب حرسه، و امره ان يقيم مسلحه فيما بين همذان و الري، و ان يمنع التجار من حمل شي‏ء الى خراسان من الميرة، و ان يفتش المارة، فلا يكون معهم كتب باخباره و ما يريد، و ذلك سنه اربع و تسعين و مائه ثم عزم على محاربته، فدعا على ابن عيسى بن ماهان، فعقد له على خمسين الف فارس و رجل من اهل بغداد، و دفع اليه دفاتر الجند، و امره ان ينتقى و يتخير من اراد على عينه، و يخص من أحب و يرفع من اراد الى الثمانين، و امكنه من السلاح و بيوت **الأموال**، ثم وجهوا الى المأمون.

تاريخ‏الطبري ج‏8 509 ذكر الخبر عن بعض سير المخلوع محمد بن هارون ..... ص : 508

سنه 198 الوحوش و السباع و الطير و غير ذلك، و احتجب عن اخوته و اهل بيته و قواده، و استخف بهم، و قسم ما في **بيوت الأموال** و ما بحضرته من الجوهر في خصيانه و جلسائه و محدثيه، و حمل اليه ما كان في الرقة من الجوهر و **الخزائن** و السلاح، و امر ببناء مجالس لمتنزهاته و مواضع خلوته و لهوه و لعبه بقصر الخلد و الخيزرانيه و بستان موسى و قصر عبدويه و قصر المعلى و رقه كلواذى و باب الأنبار و بناورى و الهوب، و امر بعمل خمس حراقات في دجلة على خلقه الأسد و الفيل و العقاب و الحيه و الفرس، و انفق في عملها مالا عظيما، فقال ابو نواس يمدحه:

تاريخ‏الطبري ج‏8 589 وصيه طاهر الى ابنه عبد الله ..... ص : 582

و انظر احرار الناس و ذوى الشرف منهم، ثم استيقن صفاء طويتهم و تهذيب مودتهم لك، و مظاهرتهم بالنصح و المخالصة على امرك، فاستخلصهم و احسن اليهم، و تعاهد اهل البيوتات ممن قد دخلت عليهم الحاجة، فاحتمل مؤنتهم، و اصلح حالهم، حتى لا يجدوا لخلتهم مسا و افرد نفسك للنظر في امور الفقراء و المساكين، و من لا يقدر على رفع مظلمه إليك و المحتقر الذى لا علم له بطلب حقه، فاسال عنه احفى مساله، و وكل بامثاله اهل الصلاح من رعيتك، و مرهم برفع حوائجهم و حالاتهم إليك، لتنظر فيها بما يصلح الله امرهم و تعاهد ذوى البأساء و يتاماهم و اراملهم، و اجعل لهم ارزاقا من **بيت المال** اقتداء بامير المؤمنين اعزه الله، في العطف عليهم، و الصلة لهم، ليصلح‏

تاريخ‏الطبري ج‏8 590 وصيه طاهر الى ابنه عبد الله ..... ص : 582

سنه 206 الله بذلك عيشهم و يرزقك به بركه و زياده و اجر للاضراء من **بيت المال**، و قدم حمله القرآن منهم و الحافظين لأكثره في الجرايه على غيرهم، و انصب لمرضى المسلمين دورا تؤويهم، و قواما يرفقون بهم، و أطباء يعالجون اسقامهم، و اسعفهم بشهواتهم ما لم يؤد ذلك الى سرف في **بيت المال** و اعلم ان الناس إذا أعطوا حقوقهم و افضل أمانيهم لم يرضهم ذلك، و لم تطب انفسهم دون رفع حوائجهم الى ولاتهم طمعا في نيل الزيادة، و فضل الرفق منهم، و ربما برم المتصفح لأمور الناس لكثرة ما يرد عليه، و يشغل فكره و ذهنه منها ما يناله به مؤنه و مشقة، و ليس من يرغب في العدل، و يعرف محاسن أموره في العاجل و فضل ثواب الأجل، كالذي يستقبل ما يقربه الى الله، و يلتمس رحمته به و اكثر الاذن للناس عليك، و ابرز لهم وجهك، و سكن لهم احراسك، و اخفض لهم جناحك، و اظهر لهم بشرك، و لن لهم في المسألة و المنطق، و اعطف عليهم بجودك و فضلك، و إذا اعطيت فأعط بسماحه و طيب نفس، و التمس الصنيعه و الاجر غير مكدر و لا منان، فان العطية على ذلك تجاره مربحه ان شاء الله.

تاريخ‏الطبري ج‏8 652 ذكر بعض اخبار المأمون و سيره ..... ص : 651

سنه 218 و ذكر عن محمد بن على بن صالح السرخسى، قال: تعرض رجل للمأمون بالشام مرارا، فقال له: يا امير المؤمنين، انظر لعرب الشام كما نظرت لعجم اهل خراسان! فقال: اكثرت على يا أخا اهل الشام، و الله ما انزلت قيسا عن ظهور الخيل الا و انا ارى انه لم يبق في بيت مالي درهم واحد، و اما اليمن فو الله ما أحببتها و لا أحبتني قط، و اما قضاعه فسادتها تنتظر السفياني و خروجه فتكون من اشياعه، و اما ربيعه فساخطه على الله منذ بعث نبيه من مضر، و لم يخرج اثنان الا خرج أحدهما شاريا، اعزب فعل الله بك! و ذكر عن سعيد بن زياد انه لما دخل على المأمون بدمشق قال له: ارنى الكتاب الذى كتبه رسول الله ص لكم، قال: فأريته، قال:

تاريخ‏الطبري ج‏9 85 ذكر الخبر عن مخالفه مازيار بطبرستان ..... ص : 80

سنه 224 هرب، و بلى من بلى ثم توجه بعد ذلك الى طميس سرخاستان، و انصرف عنها قوهيار، فلحق بأخيه المازيار، فعمل سرخاستان سورا من طميس الى البحر، و مده في البحر مقدار ثلاثة اميال و كانت الاكاسره بنته بينها و بين الترك، لان الترك كانت تغير على اهل طبرستان في أيامها، و نزل معسكرا بطميس سرخاستان و صير حولها خندقا وثيقا و ابراجا للحرس، و صير عليها بابا وثيقا، و وكل به الرجال الثقات، ففزع اهل جرجان و خافوا على أموالهم و مدينتهم، فهرب منها نفر الى نيسابور، و انتهى الخبر الى عبد الله بن طاهر و الى المعتصم، فوجه اليه عبد الله بن طاهر عمه الحسن بن الحسين بن مصعب، و ضم اليه جيشا كثيفا يحفظ جرجان، و امره ان يعسكر على الخندق، فنزل الحسن بن الحسين معسكرا على الخندق الذى عمله سرخستان، و صار بين العسكرين عرض الخندق، و وجه أيضا عبد الله بن طاهر حيان بن جبله في اربعه آلاف الى قومس معسكرا على حد جبال شروين، و وجه المعتصم من قبله محمد بن ابراهيم بن مصعب أخا إسحاق بن ابراهيم في جمع كثيف، و ضم اليه الحسن بن قارن الطبرى القائد و من كان بالباب من الطبرية، و وجه منصور بن الحسن هار صاحب دنباوند الى مدينه الري ليدخل طبرستان من ناحيه الري، و وجه أبا الساج الى اللارز و دنباوند، فلما احدقت الخيل بالمازيار من كل جانب بعث عند ذلك ابراهيم بن مهران صاحب شرطته و على بن ربن الكاتب النصراني، و معهما خليفه صاحب الحرس الى اهل المدن المحتبسين عنده، ان الخيل قد زحفت الى من كل جانب، و انما حبستكم ليبعث الى هذا الرجل فيكم- يعنى المعتصم- فلم يفعل، و قد بلغنى ان الحجاج ابن يوسف غضب على صاحب السند في امراه اسرت من المسلمين، و ادخلت الى بلاد السند حتى غزا السند، و انفق **بيوت الأموال** حتى استنفذ المرأة و ردها الى مدينتها، و هذا الرجل لا يكترث بعشرين ألفا، و لا يبعث الى يسال فيكم، و انى لا اقدم على حربه، و أنتم ورائي، فادوا الى خراج سنتين، و اخلى سبيلكم، و من كان منكم شابا قويا قدمته للقتال، فمن وفى لي منكم رددت عليه ماله، و من لم يف أكون قد أخذت ديته، و من كان شيخا او ضعيفا صيرته من الحفظه و البوابين‏

تاريخ‏الطبري ج‏9 140 ذكر مقتل احمد بن نصر الخزاعي على يد الواثق ..... ص : 135

سنه 231

أنت كما قلت من اياد فارفق بهذا الخلق يا ايادى‏

و في هذه السنه اراد الواثق الحج، فاستعد له، و وجه عمر بن فرج الى الطريق لإصلاحه، فرجع فاخبره بقله الماء فبدا له و حج بالناس فيها محمد بن داود بن عيسى و فيها ولى الواثق جعفر بن دينار اليمن، فشخص إليها في شعبان و حج هو و بغا الكبير، و على احداث الموسم بغا الكبير، و كان شخوص جعفر الى اليمن في اربعه آلاف فارس و الفى راجل و اعطى رزق سته اشهر و عقد محمد بن عبد الملك الزيات لإسحاق بن ابراهيم بن ابى خميصه مولى بنى قشير من اهل اضاخ فيها على اليمامه و البحرين و طريق مكة، مما يلى البصره في دار الخلافه، و لم يذكر ان أحدا عقد لأحد في دار الخلافه الا الخليفة غير محمد بن عبد الملك الزيات و في هذه السنه نقب قوم من اللصوص **بيت المال** الذى في دار العامه في جوف القصر، و أخذوا اثنين و اربعين ألفا من الدراهم، و شيئا من الدنانير يسيرا، فأخذوا بعد و تتبع اخذهم يزيد الحلوانى، صاحب الشرطه خليفه ايتاخ و فيها خرج محمد بن عمرو الخارجي من بنى زيد بن تغلب في ثلاثة عشر رجلا في ديار ربيعه، فخرج اليه غانم بن ابى مسلم بن حميد الطوسى، و كان على حرب الموصل في مثل عدته، فقتل من الخوارج اربعه، و أخذ محمد ابن عمرو أسيرا فبعث به الى سامرا، فبعث به الى مطبق بغداد، و نصبت رءوس اصحابه و اعلامه عند خشبة بابك و في هذه السنه قدم وصيف التركى من ناحيه أصبهان و الجبال و فارس، و كان شخص في طلب الأكراد، لانهم قد كانوا تطرقوا الى هذه النواحي، و قدم معه منهم بنحو من خمسمائة نفس، فيهم غلمان صغار، جمعهم في قيود

تاريخ‏الطبري ج‏9 176 ذكر عقد المتوكل البيعه لبنيه الثلاثة ..... ص : 175

و كان ما ضم الى ابنه المعتز كور خراسان و ما يضاف إليها، و طبرستان و الري و أرمينية و اذربيجان و كور فارس ضم اليه في سنه اربعين خزن **بيوت الأموال** في جميع الافاق، و دور الضرب، و امر بضرب اسمه على الدراهم.

تاريخ‏الطبري ج‏9 263 ذكر خبر قتل اوتامش و كاتبه ..... ص : 263

ذكر ان المستعين لما افضت اليه الخلافه، اطلق يد اوتامش و شاهك الخادم في بيوت **الأموال**، و أباحهما فعل ما أرادا فعله فيها، و فعل ذلك أيضا بام نفسه، فلم يمنعها من شي‏ء تريده، و كان كاتبها سلمه بن سعيد النصراني، و كانت **الأموال** التي ترد على السلطان من الافاق انما يصير معظمها الى هؤلاء الثلاثة الأنفس، فعمد اوتامش الى ما في **بيوت الأموال** من **الأموال** فاكتسحه، و كان المستعين قد جعل ابنه العباس في حجر اوتامش، فكان ما فضل من **الأموال** عن هؤلاء الثلاثة الأنفس يؤخذ للعباس، فيصرف في نفقاته و أسبابه- و صاحب ديوان ضياعه يومئذ دليل- فاقتطع من ذلك اموالا جليله لنفسه، و جعلت الموالي تنظر الى **الأموال** تستهلك، و هم في ضيقه، و جعل اوتامش و هو صاحب المستعين و صاحب امره، و المستولى عليه ينفذ امور الخلافه، و وصيف‏

تاريخ‏الطبري ج‏9 284 وقوع الفتنة ببغداد بين أهلها و بين جند السلطان ..... ص : 282

و كان المستعين خلف بسامرا في **بيت المال** مما كان طلمجور و اساتكين القائدان قدما به من ناحيه الموصل من مال الشام نحوا من خمسمائة الف دينار، و في بيت مال أم المستعين قيمه الف الف دينار، و في بيت مال العباس ابن المستعين قيمه ستمائه الف دينار، فذكر ان نسخه البيعه التي أخذت:

تاريخ‏الطبري ج‏9 287 وقوع الفتنة ببغداد بين أهلها و بين جند السلطان ..... ص : 282

سنه 251 و كان ممن بايع ابراهيم الديرج و عتاب بن عتاب، فهرب فصار الى بغداد و اما الديرج فخلع عليه، و اقر على الشرطه، و خلع على سليمان بن يسار الكاتب، و صير على ديوان الضياع، و اقام يومه يأمر و ينهى و ينفذ الاعمال، ثم توارى في الليل، و صار الى بغداد و لما بايع الاتراك المعتز ولى عماله، فولى سعيد بن صالح الشرطه، و جعفر ابن دينار الحرس، و جعفر بن محمود الوزارة، و أبا الحمار ديوان الخراج، ثم عزل و جعل مكانه محمد بن ابراهيم منقار، و ولى ديوان جيش الاتراك المعروف بابى عمر كاتب سيما الشرابي، و ولى مقلدا كيد الكلب أخا ابى عمر **بيوت الأموال** و إعطاء الاتراك و المغاربه و الشاكريه، و ولى بريد الافاق و الخاتم سيما الساربانى، و استكتب أبا عمر، فكان في حد الوزارة.

تاريخ‏الطبري ج‏9 369 وقوع الفتنة بين الاتراك و المغاربه ..... ص : 369

و في أول يوم من رجب من هذه السنه كانت بين المغاربه و الاتراك ملحمه، و ذلك ان المغاربه اجتمعت فيه مع محمد بن راشد و نصر بن سعيد، فغلبوا الاتراك على الجوسق، و أخرجوهم منه، و قالوا لهم: في كل يوم تقتلون خليفه، و تخلعون آخر، و تقتلون وزيرا! و كانوا قد وثبوا على عيسى بن فرخان شاه، فتناولوه بالضرب، و أخذوا دوابه و لما اخرجت المغاربه الاتراك من الجوسق، و غلبوهم على **بيت المال**، أخذوا خمسين دابه مما كان الاتراك يركبونها، فاجتمع الاتراك، و أرسلوا الى من بالكرخ و الدور منهم، فتلاقوا هم و المغاربه، فقتل من المغاربه رجل، فأخذت المغاربه قاتله، و اعانت المغاربه الغوغاء و الشاكريه، فضعف الاتراك، و انقادوا للمغاربه فاصلح جعفر بن عبد الواحد بين الفريقين، فاصطلحوا على الا يحدثوا شيئا، و يكون في كل موضع يكون فيه رجل من قبل احد الفريقين يكون فيه آخر من الفريق الآخر، فمكثوا على ذلك مديده.

تاريخ‏الطبري ج‏9 387 ذكر فعل صالح بن وصيف مع احمد بن إسرائيل و رفيقيه ..... ص : 387

و فيها أخذ صالح بن وصيف احمد بن إسرائيل و الحسن بن مخلد و أبا نوح عيسى بن ابراهيم فقيدهم، و طالبهم باموال، و كان سبب ذلك- فيما ذكر- ان هؤلاء الكتاب الذين ذكرت كانوا اجتمعوا يوم الأربعاء لليلتين خلتا من جمادى الآخرة من هذه السنه على شراب لهم يشربونه، فلما كان يوم الخميس غد ذلك اليوم، ركب ابن إسرائيل في جمع عظيم الى دار السلطان التي يقعد فيها، و ركب ابن مخلد الى دار قبيحه أم المعتز- و هو كاتبها- و حضر ابو نوح الدار، و المعتز نائم، فانتبه قريبا من انتصاف النهار، فاذن لهم، فحمل صالح بن وصيف على احمد بن إسرائيل، و قال للمعتز: يا امير المؤمنين، ليس للاتراك عطاء و لا في **بيت المال** مال، و قد ذهب ابن إسرائيل و اصحابه باموال الدنيا، فقال له احمد: يا عاصي يا بن العاصي! ثم لم يزالا يتراجعان الكلام حتى سقط صالح مغشيا عليه، فرش على وجهه الماء و بلغ ذلك اصحابه و هم على الباب، فصاحوا صيحه واحده، و اخترطوا سيوفهم، و دخلوا على المعتز مصلتين، فلما راى ذلك المعتز دخل و تركهم، و أخذ صالح بن وصيف ابن إسرائيل و ابن مخلد و عيسى بن ابراهيم فقيدهم، و اثقلهم بالحديد، و حملهم الى داره، فقال المعتز لصالح قبل ان يحملهم: هب لي احمد، فانه كاتبي، و قد رباني، فلم يفعل ذلك صالح، ثم ضرب ابن إسرائيل، حتى كسرت اسنانه، و بطح ابن مخلد فضرب مائه سوط، و كان عيسى بن ابراهيم محتجما فلم يزل يصفع حتى جرت الدماء من محاجمه، ثم لم يتركوا حتى أخذت رقاعهم بمال جليل قسط عليهم‏

تاريخ‏الطبري ج‏9 389 ذكر الخبر عن خلع المعتز ثم موته ..... ص : 389

و لثلاث بقين من رجب منها خلع المعتز و لليلتين خلتا من شعبان اظهر موته، و كان سبب خلعه- فيما ذكر- ان الكتاب الذى ذكرنا امرهم، لما فعل بهم الاتراك ما فعلوا، و لم يقروا لهم بشي‏ء، صاروا الى المعتز يطلبون أرزاقهم، و قالوا له: أعطنا أرزاقنا حتى نقتل لك صالح بن وصيف، فأرسل المعتز الى أمه يسألها ان تعطيه ما لا ليعطيهم، فأرسلت اليه: ما عندي شي‏ء، فلما راى الاتراك و من بسامرا من الجند ان قد امتنع الكتاب من ان يعطوهم شيئا، و لم يجدوا في **بيت المال** شيئا، و المعتز و أمه قد امتنعا من ان يسمحا لهم بشي‏ء، صارت كلمه الاتراك و الفراغنه و المغاربه واحده، فاجتمعوا على خلع المعتز، فصاروا اليه لثلاث بقين من رجب، فذكر بعض اسباب السلطان انه كان في اليوم الذى صاروا اليه عند نحرير الخادم في دار المعتز، فلم يرعه الا صياح القوم من اهل الكرخ و الدور، و إذا صالح بن وصيف و بايكباك و محمد بن بغا المعروف بابى نصر، قد دخلوا في السلاح، فجلسوا على باب المنزل الذى ينزله المعتز، ثم بعثوا اليه: اخرج إلينا، فبعث اليهم: انى أخذت الدواء أمس، و قد اجفلنى اثنتى عشره مره، و لا اقدر على الكلام من الضعف، فان كان امرا لا بد منه، فليدخل الى بعضكم فليعلمنى و هو يرى ان امره واقف على حاله فدخل اليه جماعه من اهل الكرخ و الدور من خلفاء القواد، فجروا برجله الى باب الحجرة، قال: و احسبهم كانوا قد تناولوه بالضرب بالدبابيس، فخرج و قميصه مخرق في مواضع، و آثار الدم على منكبه، فأقاموه في الشمس في الدار في وقت شديد الحر قال: فجعلت انظر اليه يرفع قدمه ساعه بعد ساعه من حراره الموضع الذى قد اقيم فيه قال: فرايت بعضهم يلطمه و هو يتقى بيده، و جعلوا يقولون: اخلعها، فادخلوه حجره على باب حجره المعتز كان موسى بن بغا يسكنها حين كان حاضرا، ثم بعثوا

تاريخ‏الطبري ج‏9 545 أخبار متفرقة ..... ص : 543

و فيها لحق العباس بن احمد بن طولون مع من تبعه ببرقه، مخالفا لأبيه احمد، و كان أبوه احمد استخلفه- فيما ذكر- على عمله بمصر لما توجه الى الشام، فلما انصرف احمد عن الشام راجعا الى مصر حمل العباس ما في بيت مال مصر من **الأموال**، و ما كان لأبيه هناك من الأثاث و غير ذلك ثم مضى الى برقه، فوجه اليه احمد جيشا، فظفروا به و ردوه الى ابيه احمد، فحبسه عنده، و قتل لسبب ما كان منه جماعه كانوا شايعوا ابنه على ذلك.

تاريخ‏الطبري ج‏9 585 ذكر الخبر عن سبب دخول ابى احمد و اصحابه طهيثا و مقتل الجبائي ..... ص : 571

فامر بانفاذ الرسل في حمل المير في البر و البحر و ادرارها الى معسكره بالمدينة التي سماها الموفقيه، و كتب الى عماله في النواحي في حمل **الأموال** الى بيت ماله في هذه المدينة و انفذ رسولا الى سيراف و جنابا في بناء الشذا و الاستكثار منها لما احتاج اليه من ترتيبها في المواضع التي يقطع بها المير عن الخائن و اشياعه.

تاريخ‏الطبري ج‏10 19 ذكر الخبر عما كان فيها من الاحداث ..... ص : 19

و فيها انحدر وصيف خادم ابن ابى الساج الى واسط بأمر ابى الصقر لتكون عده له- فيما ذكر- و ذلك انه اصطنعه و اصحابه، و اجازه بجوائز كبيره، و ادر على اصحابه أرزاقهم، و كان قد بلغه قدوم ابى احمد، فخافه على نفسه لما كان من اتلافه ما كان في بيوت اموال ابى احمد، حتى لم يبق فيها شي‏ء بالهبه التي كان يهب، و الجوائز التي كان يجيز، و الخلع التي كان يخلع على القواد، و انفاقه على القواد، فلما نفد ما في **بيت المال**، طالب ارباب الضياع بخراج سنه مبهمه عن ارضيهم، و حبس منهم بذلك جماعه، و كان الذى يتولى له القيام بذلك الزغل، فعسف على الناس في ذلك و قدم ابو احمد قبل ان يستوظف أداء ذلك منهم، فشغل عن مطالبه الناس بما كان يطالبهم به و كان انحدار وصيف في يوم الجمعه لثلاث عشره بقيت من المحرم.

تاريخ‏الطبري ج‏10 139 خلافه المقتدر بالله ..... ص : 139

ثم بويع جعفر بن المعتضد بالله، و لما بويع جعفر بن المعتضد لقب المقتدر بالله و هو يومئذ ابن ثلاث عشره سنه و شهر واحد و احد و عشرين يوما و كان مولده ليله الجمعه لثمان بقين من شهر رمضان من سنه اثنتين و ثمانين و مائتين، و كنيته ابو الفضل، و أمه أم ولد يقال لها شغب، فذكر كان في **بيت المال** يوم بويع خمسه عشر الف الف دينار و لما بويع المقتدر غسل المكتفي و صلى عليه، و دفن في موضع من دار محمد بن عبد الله بن طاهر.

تاريخ‏الطبري ج‏11 28 ذكر خلافه المقتدر ..... ص : 28

و ذكر الطبرى انه كان في **بيت المال** يوم بويع المقتدر خمسه عشر الف الف دينار، و ذكر ذلك الصولي، و حكى انه كان في بيت مال العامه ستمائه الف دينار، و خلع المقتدر يوم الاثنين الثانى من بيعته على الوزير ابى احمد العباس بن الحسن خلعا مشهوره الحسن، و قلده كتابته و امر بتكنيته، و ان تجرى الأمور مجراها على يده.

تاريخ‏الطبري ج‏11 41 سنه ثلاثمائة ..... ص : 41

و في شعبان من هذه السنه قبض على ابراهيم بن احمد الماذرائى، و على ابن أخيه محمد بن على بن احمد، فطالبهم ابو الهيثم بن ثوابه بخمسمائة الف، فجملوا منها خمسين ألفا الى **بيت المال**، و صانعوا الوزير ابن خاقان و ابنه و ابن ثوابه بمال كثير، و صادر ابن ثوابه جماعه على مائه الف دينار، فحمل منها ابن الجصاص عشرين ألفا، و فرضت البقية على جماعه، منهم ابن ابى الشوارب القاضى و غيره.

تاريخ‏الطبري ج‏11 259 سنه سبع عشره و ثلاثمائة ..... ص : 259

و الذى ذكره أصحابنا من امر الحرم و الخدم قول إذا تبينوه حق تبينه، و تصفحوه حق تصفحه، علموا انه قول جاف، و البغى فيه على غير مستتر و لا خاف و لا يثارى موافقتهم و اتباعى مصلحتهم اجبتهم الى المتيسر في امر هذه الطبقة، و اتقدم بقبض اقطاعاتهم و حظر تسويغاتهم، و اخراج من يجوز اخراجه من دارى، و لا اطلق للباقين الدخول في تدبيرى و رأيي، و اوعز بمكاتبه العمال في استيفاء حق **بيت المال** من‏

تاريخ‏الطبري ج‏11 293 سنه ثلاث و عشرين و ثلاثمائة ..... ص : 290

و وافى على بن خلف بن طيار بغداد، فقبض عليه ابن مقله، و صادره على ثلاثمائة الف دينار، و انفذ اليه بابى الحسن احمد بن محمد بن ميمون صاحب **بيت المال**، و قال له: يقول الوزير: لك عندي مائه الف دينار، فحطها من الجمله، و اكتب الخط بالباقي، فقال على بن خلف: من اى جهة هذا الدين؟ فعاد ابن ميمون فقال له:

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 136 أيام أبي بكر ..... ص : 127

و الحجرات، و ق و القرآن المجيد، و اقتربت الساعة، و الممتحنة، و السماء و الطارق، و لا أقسم بهذا البلد، و ألم نشرح لك، و العاديات، و إنا أعطيناك الكوثر، و قل يا أيها الكافرون، فذلك جزء المائدة ثمانمائة و ست و ثمانون آية، و هو خمس عشرة سورة. الجزء الخامس: الأنعام، و سبحان، و اقترب، و الفرقان، و موسى و فرعون، و حم المؤمن، و المجادلة، و الحشر، و الجمعة، و المنافقون، و ن و القلم، و إنا أرسلنا نوحا، و قل أوحي إلي، و المرسلات، و الضحى، و ألهاكم، فذلك جزء الأنعام ثمانمائة و ست و ثمانون آية، و هو ست عشرة سورة. الجزء السادس: الأعراف، و إبراهيم، و الكهف، و النور، و ص، و الزمر، و الشريعة، و الذين كفروا، و الحديد، و المزمل، و لا أقسم بيوم القيامة، و عم يتساءلون، و الغاشية، و الفجر، و الليل إذا يغشى، و إذا جاء نصر الله، فذلك جزء الأعراف ثمانمائة و ست و ثمانون آية، و هو ست عشرة سورة. الجزء السابع: الأنفال، و براءة، و طه، و الملائكة، و الصافات، و الأحقاف، و الفتح، و الطور، و النجم، و الصف، و التغابن، و الطلاق، و المطففين، و المعوذتين، فذلك جزء الأنفال ثمانمائة و ست و ثمانون آية، و هو خمس عشرة سورة. و قال بعضهم: إن عليا قال: نزل القرآن على أربعة أرباع: ربع فينا، و ربع في عدونا، و ربع أمثال، و ربع محكم و متشابه. و قسم أبو بكر بين الناس بالسوية لم يفضل أحدا على أحد، و كان يأخذ في كل يوم من **بيت المال** ثلاثة دراهم أجرة، و كان تسمى خليفة رسول الله. و اعتل أبو بكر في جمادى الآخرة سنة 13. فلما اشتدت به العلة عهد إلى عمر بن الخطاب، فأمر عثمان أن يكتب عهده، و كتب: بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما عهد أبو بكر خليفة رسول الله إلى المؤمنين و المسلمين: سلام‏

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 137 أيام أبي بكر ..... ص : 127

عليكم، فإني أحمد إليكم الله، أما بعد، فإني قد استعملت عليكم عمر بن الخطاب، فاسمعوا، و أطيعوا، و إني ما ألوتكم نصحا، و السلام. و قال لعمر بن الخطاب: يا عمر، أحبك محب و أبغضك مبغض، فلئن أبغض الحق، فلقديما ما، و لئن استمر في الباطل، فلربما. و دخل عبد الرحمن بن عوف في مرضه الذي توفي فيه، فقال: كيف أصبحت يا خليفة رسول الله؟ فقال: أصبحت موليا، و قد زدتموني على ما بي إن رأيتموني استعملت رجلا منكم فكلكم قد أصبح وارم أنفه، و كل يطلبها لنفسه. فقال عبد الرحمن: و الله ما أعلم صاحبك إلا صالحا مصلحا، فلا تأس على الدنيا! قال: ما آسى إلا على ثلاث خصال صنعتها ليتني لم أكن صنعتها، و ثلاث لم اصنعها ليتني كنت صنعتها، و ثلاث ليتني كنت سألت رسول الله عنها، فأما الثلاث التي صنعتها، فليت أني لم أكن تقلدت هذا الأمر. و قدمت عمر بين يدي، فكنت وزيرا خيرا مني أميرا، و ليتني لم أفتش بيت فاطمة بنت رسول الله و أدخله الرجال، و لو كان أغلق على حرب، و ليتني لم أحرق الفجاءة السلمي، إما أن أكون قتلته سريحا، أو أطلقته نجيحا، و الثلاث التي ليت أني كنت فعلتها، فليتني قدمت الأشعث بن قيس تضرب عنقه، فإنه يخيل إلي أنه لا يرى شيئا من الشر إلا أعان عليه، و ليت أني بعثت أبا عبيدة إلى المغرب و عمر إلى أرض المشرق فأكون قدمت يدي في سبيل الله، و ليت أني ما بعثت خالد بن الوليد إلى بزاخة، و لكن خرجت فكنت ردا له في سبيل الله. و الثلاث التي وددت أني سألت رسول الله عنهن: فلمن هذا الأمر، فلا ينازعه فيه، و هل للأنصار فيه من شي‏ء، و عن العمة و الخالة أ تورثان أو لا ترثان، و إني ما أصبت من دنياكم بشي‏ء، و لقد أقمت نفسي في مال الله و في‏ء المسلمين مقام الوصي في مال اليتيم إن استغنى تعفف، و إن افتقر أكل بالمعروف، و إن والي الأمر بعدي عمر بن الخطاب، و إني استسلفت من **بيت المال** مالا، فإذا مت فليبع حائطي في موضع كذا و ليرد إلى **بيت المال**.

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 149 حرب القادسية ..... ص : 142

فقال المقوقس: إني قد نصحت لهم فاستغشوني، فلا تجبهم إلى ما أجبتني إليه. و خرج عمر إلى مكة سنة 17، فاعتمر عمرة رجب، و وسع المقام، و باعده من البيت، و وسع الحجر، و بنى المسجد الحرام، و وسع فيه، و اشترى من قوم منازلهم، و امتنع آخرون، فهدم عليهم و وضع أثمان منازلهم في **بيت المال**. و كان فيما هدم بيت العباس بن عبد المطلب، فقال له: تهدم داري؟ قال: لأوسع بها في المسجد الحرام! فقال العباس: سمعت رسول الله يقول: إن الله أمر داود أن يبني له بيتا بإيلياء فبناه ببيت المقدس، و كان كلما ارتفع البناء سقط فقال داود: يا رب إنك أمرتني أن أبني لك بيتا، و إني كلما بنيت سقط البناء، فأوحى الله إليه: أني لا أقبل إلا الطيب، و إنك بنيت لي في غصب، فنظر داود فإذا قطعة أرض لم يكن شراها، فابتاعها من صاحبها بحكمة، ثم بنى فتم البناء. قال: و من يشهد أنه سمع هذا من رسول الله؟ فقام قوم فشهدوا. قال: فتحكم إلينا يا أبا الفضل، و إلا أمسكنا؟ قال: فإني قد تركتها لله. و انصرف عمر بعد عشرين يوما، و كان العباس يسايره، و تحت العباس دابة مصعب، فتقدمه عمر ثم وقف له حتى لحقه فقال له: تقدمتك، و ما لأحد أن يتقدمكم معشر بني هاشم قوم ............ فيكم ضعف. قال: رآنا الله نقوى على النبوة، و نضعف على الخلافة. ثم خرج يريد الشام حتى بلغ إلى سرغ، فبلغه أن الطاعون قد كثر، فرجع، فلقيه أمراء الشام، و كلمه أبو عبيدة بن الجراح أشد كلام، و قال: أ فرار من قدر الله تعالى؟ قال عمر: نعم أفر من قدر الله إلى قدر الله. و في هذه السنة خطب عمر إلى علي بن أبي طالب أم كلثوم بنت علي، و أمها فاطمة بنت رسول الله، فقال علي: أنها صغيرة! فقال: إني لم أرد حيث ذهبت. لكني سمعت رسول الله يقول: كل نسب و سبب ينقطع يوم القيامة إلا سببي و نسبي و صهري، فأردت أن يكون لي سبب و صهر برسول الله.

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 150 حرب القادسية ..... ص : 142

فتزوجها، و أمهرها عشرة آلاف دينار. و في هذه السنة نزل المسلمون الكوفة، و اختطوا بها الخطط، و بنوا المنازل. و قيل كان ذلك في أول سنة 18، و نزلها من أصحاب رسول الله ثمانون رجلا. و أصاب الناس جدب و قحط و مجاعة شديدة في عام الرمادة، و هي سنة 18، فخرج عمر يستسقي، و أخرج الناس، و أخذ بيد العباس بن عبد المطلب، فقال: اللهم إنا نتقرب إليك بعم نبيك! اللهم فلا تخيب ظنهم في رسولك، فاسقوا. و أجرى عمر الأقوات في تلك السنة على عيالات قوم من المسلمين، و أمر أن تكون نفقات أولاد اللقط و رضاعهم من **بيت المال**. و في هذه السنة سمي عمر أمير المؤمنين، و كان يسمى خليفة خليفة رسول الله، و كتب إليه أبو موسى الأشعري: لعبد الله عمر أمير المؤمنين، و جرت عليه، و قيل إن المغيرة بن شعبة دخل عليه فقال: السلام عليك يا أمير المؤمنين، فقال: لتحرجن مما قلت. فقال: أ لسنا مسلمين؟ قال: بلى! قال: و أنت أميرنا؟ قال: اللهم نعم. و كان أبو عبيدة بن الجراح قد وجه عياض بن غنم الفهري إلى الجزيرة، فلم يزل يحاصر عليهم ثم افتتح الرقة، و سروج، و الرها، و نصيبين، و سائر مدن الجزيرة، و كانت صلحا كلها، و وضع عليها الخراج على الأرضين و رقاب الرجال. على كل إنسان أربعة و خمسة دنانير و ستة في سنة 18، فانصرف إلى أبي عبيدة. و كثر الطاعون بالشام، و كان طاعون عمواس، فمات أبو عبيدة بن الجراح، و استخلف عياض بن غنم على حمص، و ما والاها من قنسرين، و معاذ بن جبل على الأردن، و لم يلبث معاذ بن جبل إلا أياما حتى توفي، و مات يزيد بن أبي سفيان و شرحبيل بن حسنة، فأقر عمر معاوية على عمل يزيد، و مات في تلك السنة في طاعون عمواس خمسة و عشرون ألفا سوى من لم‏

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 159 وفاة عمر ..... ص : 159

و روى بعضهم أن عبد الله بن عباس كان على شرطه، و كان حاجبه يرفا مولاه، فطعن عمر يوم الأربعاء لأربع ليال بقين من ذي الحجة سنة 23، و كان ذلك من شهور العجم في تشرين الآخر، و كان الذي طعنه أبو لؤلؤة، عبد للمغيرة بن شعبة، و جاه بخنجر مسموم، و كانت سنو عمر يومئذ ثلاثا و ستين سنة، و قيل أربعا و خمسين سنة، و كانت ولايته عشر سنين و ثمانية أشهر. و لما طعن عمر قال لابنه: إني كنت استسلفت من بيت مال المسلمين ثمانين ألفا، فليرد من مال ولدي، فإن لم يف مالهم فمال آل الخطاب، فإن لم يف فمال بني عدي، و إلا قريش عامة، و لا تعدوهم. و لما حضرته الوفاة اجتمع إليه الناس فقال: إني قد مصرت الأمصار، و دونت الدواوين، و أجريت العطايا، و غزوت في البر و البحر، فإن أهلك،

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 164 أيام عثمان بن عفان ..... ص : 162

لله و لرسوله، و ليس لك أن تهب ما كان لله و لرسوله. قال: فننظر و تنظرون. ثم أخرج عثمان عبيد الله بن عمر من المدينة إلى الكوفة، و أنزله دارا، فنسب الموضع إليه، كويفة ابن عمر، فقال بعضهم:

أبا عمرو عبيد الله رهن فلا تشكك بقتل الهرمزان‏

و افتتح المغيرة بن شعبة همذان، و كتب إلى عثمان أنه قد دخل الري و أنزلها المسلمين. و كانت الري قد افتتحت في حياة عمر، و قيل لم تفتح، و لكنها محاصرة، و افتتحت سنة 24. و كتب عثمان إلى الحكم بن أبي العاص أن يقدم عليه، و كان طريد رسول الله، و قد كان عثمان لما ولي أبو بكر اجتمع هو و قوم من بني أمية إلى أبي بكر، فسألوه في الحكم، فلم يأذن له، فلما ولي عمر فعلوا ذلك، فلم يأذن له، فأنكر الناس إذنه له، و قال بعضهم: رأيت الحكم بن أبي العاص يوم قدم المدينة عليه فزر خلق، و هو يسوق تيسا، حتى دخل دار عثمان، و الناس ينظرون إلى سوء حاله و حال من معه، ثم خرج و عليه جبة خز و طيلسان. و انتقضت الإسكندرية سنة 25، و حاربهم عمرو بن العاص، حتى فتحها و سبى الذراري، و وجه بهم إلى المدينة، فردهم عثمان إلى ذمتهم الأولى، و عزل عمرو بن العاص، و ولى عبد الله بن أبي سرح، فكان ذلك سبب العداوة بين عثمان و عمرو. و قال عثمان لعمرو لما قدم: كيف تركت عبد الله بن سعد؟ قال: كما أحببت! قال: و ما ذاك؟ قال: قوي في ذات نفسه، ضعيف في ذات الله. قال: لقد أمرته أن يتبع أثرك. قال: لقد كلفته شططا. و اجتبى عبد الله مصر اثني عشر ألف ألف دينار، فقال عثمان لعمرو: درت اللقاح! قال: ذاك إن يتم يضر بالفصلان. و وسع عثمان في المسجد الحرام، و زاد فيه سنة 26، و ابتاع من قوم منازلهم، و أبى آخرون، فهدم عليهم، و وضع الأثمان في **بيت المال**، فصاحوا

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 168 أيام عثمان بن عفان ..... ص : 162

حتى أفناهم، ثم قفل إلى عثمان، فلما رآه عثمان خوفه، فانصرف عنه مغضبا، و كان عثمان أنكر عليه قتل أهل مرو، و رجع عبد الله بن عامر إلى البصرة، ثم صار إلى كرمان، فأناخ بها فنالهم مجاعة شديدة، حتى كان الرغيف بدينار، ثم أتاه الخبر بأن عثمان قد حوصر، فانصرف، و خلف بخراسان قيس بن الهيثم ابن الصلت، فافتتح قيس طخارستان، و كان عثمان قد وجه حبيب بن مسلمة الفهري إلى أرمينية، ثم أردفه سلمان بن ربيعة الباهلي مددا له، فلما قدم عليه تنافرا، و قتل عثمان و هم على تلك المنافرة. و قد كان حبيب بن مسلمة فتح بعض أرمينية، و كتب عثمان إلى سلمان بإمرته على أرمينية، فسار حتى أتى البيلقان، فخرج إليه أهلها، فصالحوه و مضى حتى أتى برذعة، فصالحه أهلها على شي‏ء معلوم. و قيل إن حبيب بن مسلمة افتتح جرزان. ثم نفذ سلمان إلى شروان، فصالحه ملكها، ثم سار حتى أتى أرض مسقط، فصالح أهلها، و فعل مثل ذلك ملك اللكز و أهل الشابران و أهل فيلان، و لقيه خاقان ملك الخزر في جيشه، خلف نهر البلنجر، في خلق عظيم، فقتل سلمان و من معه، و هم أربعة آلاف، فولى عثمان حذيفة بن اليمان العبسي، ثم صرفه، و ولي المغيرة بن شعبة. و زوج عثمان ابنته من عبد الله بن خالد بن أسيد، و أمر له بستمائة ألف درهم، و كتب إلى عبد الله بن عامر أن يدفعها إليه من بيت مال البصرة. و حدث أبو إسحاق عن عبد الرحمن بن يسار قال: رأيت عامل صدقات المسلمين على سوق المدينة إذا أمسى آتاها عثمان، فقال له: ادفعها إلى الحكم ابن أبي العاص. و كان عثمان إذا أجاز أحدا من أهل بيته بجائزة جعلها فرضا من **بيت المال**، فجعل يدافعه و يقول له: يكون فنعطيك إن شاء الله، فألح عليه، فقال: إنما أنت خازن لنا، فإذا أعطيناك فخذ، و إذا سكتنا عنك فاسكت. فقال: كذبت و الله! ما أنا لك بخازن، و لا لأهل بيتك، إنما أنا خازن المسلمين.

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 169 أيام عثمان بن عفان ..... ص : 162

و جاء بالمفتاح يوم الجمعة و عثمان يخطب، فقال: أيها الناس زعم عثمان أني خازن له و لأهل بيته، و إنما كنت خازنا للمسلمين، و هذه مفاتيح بيت مالكم. و رمى بها، فأخذها عثمان، و دفعها إلى زيد بن ثابت. و في هذه السنة توفي أبو سفيان بن حرب، و صلى عليه عثمان و هي سنة 31. و أغزى عثمان جيشا، أميرهم معاوية، على الصائفة سنة 32، فبلغوا إلى مضيق القسطنطينية، و فتحوا فتوحا كثيرة، و صير عثمان إلى معاوية غزو الروم على أن يوجه من رأى على الصائفة، فولى معاوية سفيان بن عوف الغامدي فلم يزل عليها أيام عثمان .... لشي‏ء شجر بينهما في خلافة عثمان. و روي أن عثمان اعتل علة اشتدت به، فدعا حمران بن أبان، و كتب عهدا لمن بعده، و ترك موضع الاسم، ثم كتب بيده: عبد الرحمن بن عوف، و ربطه و بعث به إلى أم حبيبة بنت أبي سفيان، فقرأه حمران في الطريق فأتى عبد الرحمن فأخبره، فقال عبد الرحمن، و غضب غضبا شديدا: استعمله علانية، و يستعملني سرا. و نمى الخبر و انتشر بذلك في المدينة. و غضب بنو أمية، فدعا عثمان بحمران مولاه، فضربه مائة سوط، و سيره إلى البصرة. فكان سبب العداوة بينه و بين عبد الرحمن بن عوف. و وجه إليه عبد الرحمن بن عوف بابنه، فقال له قل له: و الله لقد بايعتك، و إن في ثلاث خصال أفضلك بهن: إني حضرت بدرا، و لم تحضرها، و حضرت بيعة الرضوان، و لم تحضرها، و ثبت يوم أحد و انهزمت. فلما أدى ابنه الرسالة إلى عثمان قال له قل له: أما غيبتي عن بدر، فإني أقمت على بيت رسول الله، فضرب لي رسول الله سهمي و أجري، و أما بيعة الرضوان، فقد صفق لي رسول الله بيمينه على شماله، فشمال رسول الله خير من أيمانكم، و أما يوم أحد فقد كان ما ذكرت إلا أن الله قد عفا عني. و لقد فعلنا أفعالا لا ندري أ غفرها الله أم لا. و كان عبد الرحمن قد أطلق امرأته تماضر بنت‏

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 181 وقعة الجمل ..... ص : 180

و عنك هذا، ما أنت قائلة لو أن رسول الله عارضك بأطراف الفلوات قد هتكت حجابا قد ضربه عليك؟ فنادى مناديها: إلا إن أم المؤمنين مقيمة، فأقيموا. و أتاها طلحة و الزبير و أزالاها عن رأيها، و حملاها على الخروج، فسارت إلى البصرة مخالفة على علي، و معها طلحة و الزبير في خلق عظيم، و قدم يعلى بن منية بمال من مال اليمن قيل: إن مبلغه أربعمائة ألف دينار، فأخذه منه طلحة و الزبير، فاستعانا به، و سارا نحو البصرة. و مر القوم في الليل بماء يقال له: مر الحوأب، فنبحتهم كلابه، فقالت عائشة: ما هذا الماء؟ قال بعضهم: ماء الحوأب. قالت: إنا لله و إنا إليه راجعون! ردوني ردوني! هذا الماء الذي قال لي رسول الله: لا تكوني التي تنبحك كلاب الحوأب. فأتاها القوم بأربعين رجلا، فأقسموا بالله أنه ليس بماء الحوأب. و قدم القوم البصرة، و عامل علي عثمان بن حنيف، فمنعها و من معها من الدخول، فقالا: لم نأت لحرب، و إنما جئنا لصلح، فكتبوا بينهم و بينه كتابا انهم لا يحدثون حدثا إلى قدوم علي، و أن كل فريق منهم آمن من صاحبه، ثم افترقوا، فوضع عثمان بن حنيف السلاح، فنتفوا لحيته و شاربه و أشفار عينيه و حاجبيه، و انتهبوا **بيت المال**، و أخذوا ما فيه، فلما حضر وقت الصلاة تنازع طلحة و الزبير، و جذب كل واحد منهما صاحبه، حتى فات وقت الصلاة، و صاح الناس: الصلاة الصلاة يا أصحاب محمد! فقالت عائشة: يصلي محمد بن طلحة يوما و عبد الله بن الزبير يوما، فاصطلحوا على ذلك. فلما أتى عليا الخبر سار إلى البصرة، و استخلف على المدينة أبا حسن بن عبد عمرو، أحد بني النجار، و خرج من المدينة، و معه أربعمائة راكب من أصحاب رسول الله، فلما صاروا إلى أرض أسد و طيّئ تبعه منهم ستمائة، ثم صار إلى ذي قار، و وجه الحسن و عمار بن ياسر، فاستنفر أهل الكوفة، و عامله يومئذ على الكوفة أبو موسى الأشعري، فخذل الناس عنه،

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 201 إلى النعمان بن العجلان ..... ص : 201

فبلغه أن النعمان بن العجلان قد ذهب بمال البحرين، فكتب إليه علي: أما بعد، فإنه من استهان بالأمانة و رغب في الخيانة، و لم ينزه نفسه و دينه، أخل بنفسه في الدنيا، و ما يشفي عليه بعد أمر و أبقى و أشقى و أطول، فخف الله! إنك من عشيرة ذات صلاح، فكن عند صالح الظن بك، و راجع، إن كان حقا ما بلغني عنك، و لا تقلبن رأيي فيك، و استنظف خراجك، ثم اكتب إلي ليأتيك رأيي و أمري إن شاء الله. فلما جاءه كتاب علي، و علم أنه قد علم حمل المال، لحق معاوية.

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 205 إلى كعب بن مالك ..... ص : 204

قال: و قدم على علي أبو مريم القرشي المكي، كان صديقا له، فلما رآه قال: ما أقدمك يا أبا مريم؟ قال: و الله ما جئت في حاجة، و لكن عهدي بك قديم، فأحببت أن أراك، و لو اجتمع أهل الأرض عليك لأقمتم على الطريق. فقال: يا أبا مريم، و الله إني لصاحبك الذي تعلم، و لكن منيت بشرار خلق الله إلا من رحم الله، يدعونني فأبى عليهم ثم أجيبهم، فيتفرقون عني، و الدنيا محنة الصالحين، جعلنا الله و إياك منهم، و لو لا ما سمعت من حبيبي أنه يقول لضاق ذرعي غير هذا الضيق، سمعته يقول: الجهد و البلاء أسرع إلى من أحب الله و أحبني من السيل إلى مجاريه. و كتب أبو الأسود الدئلي، و كان خليفة عبد الله بن عباس بالبصرة، إلى علي يعلمه أن عبد الله أخذ من **بيت المال** عشرة آلاف درهم، فكتب إليه يأمره بردها، فامتنع، فكتب يقسم له بالله لتردنها، فلما ردها عبد الله بن عباس، أو رد أكثرها، كتب إليه علي: أما بعد، فإن المرء يسره درك ما لم يكن ليفوته، و يسوؤه فوت ما لم يكن ليدركه، فما أتاك من الدنيا فلا تكثر به فرحا، و ما فاتك منها فلا تكثر عليه جزعا، و اجعل همك لما بعد الموت، و السلام. فكان ابن عباس يقول: ما اتعظت بكلام قط اتعاظي بكلام أمير المؤمنين. و قال كميل بن زياد: و أخذ بيدي علي، فأخرجني إلى ناحية الجبانة، فلما أصحر تنفس الصعداء ثلاثا، ثم قال: يا كميل، إن القلوب أوعية فخيرها أوعاها، احفظ عني ما أقول لك: الناس ثلاثة: عالم رباني، و متعلم على سبيل نجاة، و همج رعاع أتباع كل ناعق، لم يستضيئوا بنور العلم، و لم يلجأوا إلى ركن وثيق. يا كميل! العلم خير من المال، العلم يحرسك، و أنت تحرس المال، و العلم حاكم، و المال محكوم عليه، مات خزان المال و هم‏

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 289 أيام الوليد بن عبد الملك ..... ص : 283

و لما فتح الديبل، و كانت أعظم مدائنهم، خضع له أهل البلدان، فسار من الديبل إلى النيرون، فصالحهم، و كتب إلى الحجاج يستأذنه في التقدم، فكتب إليه: أن سر، فأنت أمير على ما فتحته! و كتب إلى قتيبة بن مسلم عامل خراسان: أيكما سبق إلى الصين، فهو عامل عليها، و على صاحبها، فمضى محمد ابن القاسم، و جعل لا يمر ببلد إلا غلب عليه، و لا مدينة إلا فتحها صلحا أو عنوة، فعبر نهر السند، و هو دون مهران، و سار إلى سهبان ففتحها، ثم سار نحو شط مهران، فلما بلغ داهر ملك السند مكانه وجه إليه جيشا عظيما، فلقي محمد بن القاسم ذلك الجيش فهزمهم، و زحف إليه داهر، فأقام مواقفا له عدة شهور، و بينا هم في تلك المواقفة زاحفة داهر، و هو على الفيل، فاشتدت بينهما الحرب، و أخذت من الفريقين، و عطش الفيل الذي كان داهر عليه، فغلب فياله، فترجل، فنزل داهر فقاتل في الأرض حتى قتل، و انهزم جيشه، و فتح المسلمون، و كتب محمد إلى الحجاج بالفتح، و بعث برأس داهر إليه. و مضى في بلاد السند ففتح بلدا بلدا، و مدينة مدينة، حتى أتى أورو، و هي من أعظم مدائن السند، فحاصرهم حصارا شديدا، و هم لا يعلمون أن داهر قد قتل، فلما أملهم بعث إليهم محمد بن القاسم بامرأة داهر، فقالت لهم: إن الملك قد قتل، فاطلبوا الأمان، فطلبوه، و نزلوا على حكم محمد، و فتحوا له باب المدينة، فدخلها، ثم استخلف فيها، و مضى يقطع البلاد، و يفتح مدينة مدينة، ثم كتب إليه الحجاج: أني قد كتبت إلى أمير المؤمنين الوليد أضمن له أن أرد إلى **بيت المال** نظير ما أنفقت، فأخرجني من ضماني! فحمل إليه أكثر مما أنفق. و أقام محمد بن القاسم في بلاد السند حتى توفي الوليد، و ولي سليمان بن عبد الملك، و كان لمحمد بن القاسم، في الوقت الذي غزا فيه بلاد السند و الهند، و قاد الجيوش و فتح الفتوح، خمس عشرة سنة، فقال زياد الأعجم:

إن الشجاعة و السماحة و الندى لمحمد بن القاسم بن محمد

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 317 أيام هشام بن عبد الملك بن مروان ..... ص : 316

عدة، و غنموا حمرا و بقرا، فكتب إليه الجنيد: أني نظرت في ديواني، فوجدت ما أفاء الله علي، مذ فارقت بلاد السند، ستمائة ألف و خمسين ألف رأس من السبي، و حملت ثمانين ألف ألف درهم، و فرقت في الجند أمثالها مرارا. و أقام الجنيد عدة سنين، ثم استعمل خالد مكانه تميم بن زيد العتبي، فوجه ثمانية عشر ألف ألف طاطري خلفها الجنيد في **بيت المال**، و لم يستقم لتميم أمر، و كثر خلاف أهل البلاد عليه، و كثرت حروبه، و فشا القتل في أصحابه، و خرج من البلد يريد العراق، فكتب خالد إلى هشام أن يولي الحكم بن عوانة الكلبي، فقدم الحكم و بلاد الهند كلها قد غلب عليها، إلا أهل قصة، فقالوا: ابن لنا حصنا يكون للمسلمين يلجأون إليه! فبنى مدينة سماها المحفوظة، و أجلى القوم المتغلبين بعد حرب شديدة، و هدأت البلاد و سكنت، و كان مع الحكم عمرو بن محمد بن القاسم الثقفي، و جماعة من وجوه الناس، فلم يزل مقيما في البلد، حتى عزل خالد، و ولي يوسف بن عمر الثقفي. و ولي هشام مسلمة بن عبد الملك أرمينية و آذربيجان سنة 107، فوجه سعيد بن عمرو الحرشي على مقدمته، فلقي عسكرا للخزر، و معهم عشرة آلاف من أسارى المسلمين، فحاربهم، فهزمهم، و قتل عامتهم، و استنقذ الأسارى منهم، و فعل ذلك مرة بعد مرة أخرى، و قتل ابن خاقان، و فتح عدة مدائن، و وجه برأس ابن خاقان إلى هشام من غير أن يوافق مسلمة، فأغضبه ذلك، و كتب إليه يلومه و عزله، و صير مكانه عبد الملك بن مسلم العقيلي، و أمره أن يقيد سعيد بن عمرو الحرشي و يحبسه بمدينة يقال لها قبله. و قدم مسلمة البلد و أحضر الحرشي، فأغلظ له، و دق لواءه، و بعث به إلى سجن برذعة، فكتب إليه هشام يلومه على ذلك، و وجه برسل من قبله حتى أخرجوا سعيد بن عمرو الحرشي من السجن، و حملوه إليه.

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 336 عماله و اقامته الحج ..... ص : 335

و كان في بيت مال الوليد يوم قتل سبعة و أربعون ألف ألف دينار، ففرقها يزيد عن آخرها، و كان قدريا، و توفي لانسلاخ ذي القعدة، و صلى عليه إبراهيم بن الوليد، و دفن بدمشق، و قيل إن أخاه إبراهيم سقاه السم. و أقام الحج في تلك السنة، و هي سنة 126، عمر بن عبد الله بن عبد الملك بن مروان، و قيل ..... إن الحجاج بن عبد الملك .... و وثب ثابت بن نعيم الجذامي على مروان، و هو بأرمينية، فظفر به مروان، فمن عليه، و انصرف مروان من أرمينية، و استخلف عليها عاصم بن عبد الله بن يزيد الهلالي، و استخلف على الباب و الأبواب إسحاق بن مسلم العقيلي، ثم جمع أرمينية لإسحاق بن مسلم العقيلي.

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 377 توسعة مسجد الحرام و مسجد الخيف ..... ص : 369

حتى أدله عليه فيقبض عليه فوجه معه بأبي سويد صاحب طاقات أبي سويد ببغداد في باب الشام فخرج و معه غلام عليه جبة صوف و على عنقه سفرة فيها طعام حتى ركب البريد معه أبو سويد و ذلك الغلام فلما صار إلى البصرة قال سفيان لأبي سويد انتظرني حتى أعرف خبر الرجل و مضى فلم يعد و كان الغلام الذي عليه الجبة الصوف إبراهيم بن عبد الله بن حسن بن حسن فلما أبطأ صار أبو سويد إلى سفيان بن معاوية بن يزيد بن المهلب و كان عامل الناحية فقال له: أين الرجل قال: لا أدري فكتب إلى أبي جعفر فعلم أنه إبراهيم و أنها حيلة و خرج إبراهيم بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علي بن أبي طالب بالبصرة و قد بايع أهلها و كان خروجه في أول شهر رمضان فقصد دار الإمارة و الأمير سفيان بن معاوية المهلبي فتحصن منه في القصر ثم طلب الأمان فأمنه إبراهيم فخرج سفيان بن معاوية و أسلم البلد فقبض إبراهيم على **بيت المال** و غيره و كان في البلد جعفر و محمد ابنا سليمان بن علي فخرجا إلى ميسان فأقاما هناك متحصنين في خندق و وجه إبراهيم بن عبد الله إلى الأهواز المغيرة بن الفزع السعدي فأخرج محمد بن الحصين عاملها و غلب على البلد و وجه يعقوب بن الفضل بن عبد الرحمن بن عباس بن ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب إلى فارس فدخلها و أخرج عنها إسماعيل بن علي و وجه هارون ابن سعد العجلي إلى واسط و استولى على ما حولها و وجه برد بن لبيد اليشكري إلى كسكر فغلب عليها و خرج إبراهيم من البصرة و استخلف نميلة بن مرة الأسعدي و كان قد أحصى ديوانه فكانوا ستين ألفا فخرج من البصرة في أول ذي القعدة فأخذ على كسكر يقصد المنصور و كان أبو جعفر قد كتب إلى عيسى بن موسى يأمره بسرعة القدوم فلما وصله قال له: يا أبا موسى أنت أولى بالفتح من جعفر و محمد ابني سليمان فأنفذ ليكمل الله الظفر على يديك فخرج في‏

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 416 وصية هارون الذى كتبه محمد بن هارون ..... ص : 416

و لما صار إلى مكة صعد المنبر فخطب، ثم نزل فدخل البيت، و دعا بمحمد و المأمون فأملى على محمد كتاب الشرط على نفسه و كتب محمد الكتاب، و أحلفه على ما فيه، و أخذ عليه العهود و المواثيق و فعل بالمأمون مثله، و أخذ عليه مثل ذلك و كان نسخة الكتاب الذي كتبه محمد بخطه: بسم الله الرحمن الرحيم. هذا كتاب لعبد الله هارون أمير المؤمنين كتبه محمد بن هارون في صحة من بدنه و عقله و جواز من أمره. إن أمير المؤمنين هارون ولاني العهد من بعده، و جعل لي البيعة في رقاب المسلمين جميعا، و ولي أخي عبد الله ابن أمير المؤمنين العهد و الخلافة و جميع أمور المسلمين بعدي برضى مني و تسليم، طائعا غير مكره، و ولاه خراسان بثغورها و كورها، و أجنادها و خراجها و طرازها و بريدها و **بيوت أمواله**ا و صدقاتها و عشرها و عشورها، و جميع أعمالها في حياته و بعد موته، و شرطت لعبد الله أخي على الوفاء بما جعل له هارون أمير المؤمنين من البيعة و العهد و الولاية و الخلافة و أمور المسلمين بعدي، و تسليم ذلك له و ما جعل له من ولاية خراسان و أعمالها، و ما أقطعه هارون أمير المؤمنين من قطيعة و جعل له من عقده أو ضيعة من ضياعه و عقده أو ابتاع من الضياع و العقد و ما أعطاه في حياته من مال، أو حلي، أو جوهر، أو متاع، أو كسوة، أو رقيق قليلا أو كثيرا، فهو لعبد الله ابن أمير المؤمنين أخي، موفرا عليه مسلما له. و قد عرفت ذلك كله شيئا شيئا باسمه و أصنافه و مواضعه أنا و أخي عبد الله بن هارون فإن اختلفنا في شي‏ء منه، فالقول فيه قول عبد الله أخي لا انتقصه صغيرا و لا كبيرا من ماله، و لا من ولايته خراسان و أعمالها، و لا أعزله عن شي‏ء منها، و لا أستبدل به غيره، و لا أخلعه و لا أقدم عليه في العهد و الخلافة أحدا من الناس جميعا، و لا أدخل عليه مكروها في نفسه و لا دمه، و لا خاص و لا عام من أموره و ولايته و لا أمواله، و لا قطائعه و لا عقده و لا أغير عليه شيئا بسبب من الأسباب،

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 434 أيام محمد الأمين ..... ص : 433

بلقائه، فعند الله نحسبه، و إياه نسأل حسن الخلافة من بعده، و المعونة على ما حملني من أمركم، و ارغب إليه في التسديد و التوفيق لما يرتضيه فيكم. ثم حض على الطاعة، و أمر بالمناصحة، و نزل. و قدم الفضل بن الربيع **الخزائن** و **بيوت الأموال** و وصية الرشيد، مستهل جمادى الآخرة، و كان محمد بن هارون قد أمر بإظهار الحج فقال له الفضل ابن الربيع: إن أباك أمرني أن أقول لك إنه لن يحج بعدي أحد من خلفاء بني العباس فأقام، و حجت أمه أم جعفر معتمرة شهر رمضان، و قد كانت تقدمت في حفر عين المشاش في أيام الرشيد فقدمت مكة و قد فرغ منها، فبنت المصانع، و جعلت الحياض و السقايات و وجه محمد بعشرين ألف مثقال ذهبا، فجعلت صفائح على باب الكعبة و مسامير الباب و العتبة و أخرج عبد الملك بن صالح من الحبس، و ولاه جميع ما كان إليه من الجزيرة و جند قنسرين و العواصم و الثغور و رد عليه أمواله و ضياعه و دفع إليه ابنه عبد الرحمن و كاتبه قمامة فحبس قمامة في حمام قد أحكم، و أوقد أشد وقود، و طرح معه سنانير، فلم يزل فيه حتى مات، و حبس ابنه فلم يزل محبوسا. و قال عبد الملك حين أخرج من الحبس، و ذكر ظلم الرشيد له: و الله إن الملك لشي‏ء ما نويته، و لا تمنيته، و لا قصدت إليه، و لا ابتغيته، و لو أردته لكان أسرع إلي من السيل إلى الحدور و من النار إلى يابس العرفج و إني لماخوذ بما لم أجن و مسؤول عما لا أعرف، و لكنه و الله حين رآني للملك قمنا، و للخلافة خطرا، و رأى لي يدا تنالها إذا مدت، و تبلغها إذا بسطت، و نفسا تكمل لخصالها، و تستحقها بخلالها، و إن كنت لم اختر تلك الخصال، و لا اصطنعت تلك الخلال، و لم أترشح لها في سر، و لا أشرت إليها في جهر، و رآها تحن إلى حنين الوالدة، و تميل إلى ميل الهلوك، و خاف أن تنزع إلى أفضل منزع، و ترغب في خير مرغب، عاقبني عقاب من قد سهر في طلبها،

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 461 وفاة الرضا علي ..... ص : 453

ابن هاشم بن باتيجور البلد. و كان قوم من الأندلس قد تغلبوا بالإسكندرية، فزحف إليهم عبد الله، فحاصرهم حصارا شديدا، ثم آمنهم، و فتح الإسكندرية سنة 212، و ولاها إلياس ابن أسد الخراساني، و انصرف إلى الفسطاط، ثم صار إلى العراق، و حمل معه الجروي و جماعة من أهل مصر و الشام و استخلف على مصر عيسى بن يزيد الجلودي. و كان أحمد بن محمد العمري، من ولد عمر بن الخطاب، قد وثب باليمن، و أخرج محمد بن نافع، و احتوى على **بيت المال**، فولى المأمون أبا الرازي محمد بن عبد الحميد اليمن، فلما قدم ضرع العمري إلى الأمان، فأعطاه إياه، ثم مكر به أبو الرازي، فأخذه و جماعة من أهل بيته و ولده، فأوثقهم في الحديد، و حملهم إلى باب المأمون و أخذ أهل اليمن بأداء خراجين جباهما ابن العمري، و وجه إلى إبراهيم بن أبي جعفر الحميري المعروف بالمناخي، و كان في جبل له منيع، يأمره بالمصير إليه، فلم يصر إليه، فزحف إليه يريده، فلما صار إلى الجبل سلك طريقا ضيقا، و خرج ابن أبي جعفر، فقتله و قتل خلقا من أصحابه، و أسر خلقا، فقطع أيديهم و أرجلهم، و خلى سبيلهم، و غلب إبراهيم بن أبي جعفر على اليمن، و خرب مدينة السلطان و كان ذلك في سنة 212. و في هذه السنة توفي عبد الله بن مالك الخزاعي في ذي الحجة، و فيها كثر الحريق في الكرخ. و كان المأمون قد ولى طاهر بن محمد الصنعاني أرمينية و آذربيجان، و قيل بل وجهه هرثمة بن أعين من همذان، و هو متوجه إلى العراق، فصار إلى ورثان، من عمل آذربيجان، و كاتب قواد أرمينية و وجوه جندها، فبايعوا للمأمون، و كان العامل عليها من قبل المخلوع إسحاق بن سليمان، فكان معه عمر، و الحزون، و نرسى، و عبد الرحمن صار بطريق الران و جماعة من البطارقة، و أقبل يريد برذعة ليوقع بأهلها لإخراجهم ابنه، فوجه إليهم طاهر عامل المأمون زهير بن سنان التميمي في خلق عظيم، فالتقوا، فاقتتلوا عامة يومهم، ثم‏

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 502 أيام المعتز بالله ..... ص : 500

وجه طاهر بن محمد بن عبد الله بن طاهر صاحب خراسان سليمان بن عبد الله عمه، لما بلغه اضطراب الأحوال و غلبة وصيف و بغا و غيرهما من الأتراك على أمر الخلافة فيقال إن المعتز كتب إليه في ذلك فصار سليمان إلى بغداد في خلق كثير من جند خراسان ثم دخل إلى سر من رأى و الناس لا يشكون في أنه سيغلب، فخلع عليه و دبر وصيف و بغا أن ينحياه، فأمر بالرجوع إلى بغداد فقدمها يوم الثلاثاء لأربع عشرة ليلة بقيت من شهر ربيع الآخر سنة 254 و أغزى بغا عيسى بن شيخ إلى جند فلسطين و رصده الأتراك ليقتلوه بابن نوشرى الذي كان قتله بالأردن فخرج مستترا في يوم مطير في خيل جريدة حتى فاتهم و صار إلى فلسطين فوجد بها أموالا قد حملت من مصر فاحتبسها و فرض فروضا من العرب و جمع إليه خلقا من ربيعة، و صاهر إلى كلب، و ابتنى خارج مدينة الرملة حصنا سماه الحسامي. و لما كثر الاضطراب تأخرت أموال البلدان و نفد ما في **بيوت الأموال** فوثب الأتراك بكرخ سر من رأى فخرج إليهم وصيف ليسكنهم، فرموه فقتلوه و حزوا رأسه في سنة 253 و تفرد بغا بالتدبير، ثم تحرك صالح بن وصيف و اجتمع إليه أصحاب أبيه فصار في منزلته و ضعف أمر المعتز حتى لم يكن له أمر و لا نهي. و انتقضت الأطراف، و خرج بديار ربيعة رجل من الشراة يقال له مساور بن عبد الحميد، و يعرف بأبي صالح من بني شيبان، ثم صار إلى الموصل فطرد عاملها و سار حتى قرب من سر من رأى و نزل في المحمدية ثلاثة فراسخ من قصور الخليفة فدخل القصر و جلس على الفرش، و دخل الحمام و ندب له المعتز قائدا و جيشا بعد قائد و جيش و هو يهزمهم، حتى كثف جمعه، و اشتدت شوكته. و توفي مزاحم بن خاقان لخمس خلون من المحرم سنة 254 و صار مكانه ابن له يقال له أحمد فلم يقم إلا أياما حتى اشتدت به العلة، و توفي، و كانت ولايته ثلاثة أشهر، و توفي في شهر ربيع الآخر و صار على البلد أرخوز

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 508 أيام أحمد المعتمد على الله ..... ص : 507

فواقعه بنهر أبي الخصيب. و وردت كتب المعتمد إلى أحمد بن طولون عامل مصر، يأمره برد أعمال الخراج إلى أحمد بن محمد بن المدبر، و كان محبوسا في يده، و محمد بن هلال يتولى الخراج، فاخرج يوم السبت لسبع ليال بقين من ذي القعدة سنة 256، و تولى الخراج، و كان حبسه تسعة أشهر و خمسة و عشرين يوما. و في هذه السنة تنازع قوم من بني هلال و قوم من أهل مكة في الموقف بعرفات، فقتل قوم من هؤلاء و قوم من هؤلاء، و كان صاحب الموسم الحسين بن إسماعيل الطاهري، فأقام الحج للناس أحمد بن إسماعيل بن يعقوب الملقب كعب البقر. و توفي بابكباك التركي، فصير المعتمد ما كان إليه من أعمال مصر و غيرها إلى يارجوج التركي و كتب يارجوج التركي إلى أحمد بن طولون التركي، عامل مصر، بإقراره على ما كان يتولى. و ولى المعتمد محمد بن هرثمة بن أعين برقة، فقدم الفسطاط في شهر ربيع الآخر سنة 257، و نفذ إلى برقة. و وجه المعتمد بالحسين الخادم، المعروف بعرق الموت، إلى عيسى بن شيخ، و قد تغلب على فلسطين، بأمان على نفسه و ماله و ولده، و الصفح عما كان منه، و توليته أرمينية، ففعل ذلك و شخص من البلد في جمادى الآخرة سنة 257، و سلم ما كان في يده إلى أماجور التركي، و لم يرد من **الأموال** درهما واحدا. و كانت في السماء نار عظيمة أخذت من المشرق إلى المغرب ثم أجلت و تلتها هدة شديدة و زلزلة، و كان ذلك مع طلوع الفجر لثمان بقين من رجب، و من شهور العجم في حزيران. و حمل أحمد بن طولون ما كان حاصلا في **بيت المال** بمصر إلى أمير المؤمنين المعتمد، فكان مبلغه ألفي ألف و مائة ألف درهم، و قاد الخيل، و حمل الطراز و الخيش و الشمع، و وازنه بنفسه حتى يسلمه إلى أماجور التركي، و أشهد به‏

الطبقات‏الكبرى ج‏3 47 ذكر بيعة عثمان بن عفان. رحمه الله: ..... ص : 45

قال: أخبرنا محمد بن عمر. حدثني محمد بن عبد الله عن الزهري قال: لما ولي عثمان اثنتي عشرة سنة أميرا يعمل ست سنين لا ينقم الناس عليه شيئا. و إنه لأحب إلى قريش من عمر بن الخطاب لأن عمر كان شديدا عليهم. فلما وليهم عثمان لأن لهم و وصلهم. ثم توانى في أمرهم و استعمل أقرباءه و أهل بيته في الست الأواخر. و كتب لمروان بخمس مصر. و أعطى أقرباءه المال. و تأول في ذلك الصلة التي أمر الله بها. و اتخذ **الأموال**. و استسلف من **بيت المال** و قال: إن أبا بكر و عمر تركا من ذلك ما هو لهما و إني أخذته فقسمته في أقربائي. فأنكر الناس عليه ذلك.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 63 16 - سالم مولى أبي حذيفة ..... ص : 63

فلما قتل يوم اليمامة أرسل أبو بكر بميراثه إلى مولاته فأبت أن تقبله. ثم إن عمر أرسل به فأبت و قالت: سيبته لله. فجعله عمر في **بيت المال**.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 119 ذكر ما أوصى به عبد الله بن مسعود: ..... ص : 117

قال: أخبرنا الفضل بن دكين قال: أخبرنا حفص بن غياث عن هشام بن عروة عن أبيه أن عبد الله بن مسعود أوصى إلى الزبير و قد كان عثمان حرمه عطاءه سنتين فأتاه الزبير فقال: إن عياله أحوج إليه من **بيت المال**. فأعطاه عطاءه عشرين ألفا أو خمسة و عشرين ألفا.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 143 ذكر وصية أبي بكر: ..... ص : 143

قال: أخبرنا يزيد بن هارون قال: أخبرنا ابن عون عن محمد قال: توفي أبو بكر الصديق و عليه ستة آلاف كان أخذها من **بيت المال**. فلما حضرته الوفاة قال: إن عمر لم يدعني حتى أصبت من **بيت المال** ستة آلاف درهم و إن حائطي الذي بمكان كذا و كذا فيها. فلما توفي ذكر ذلك لعمر فقال: يرحم الله أبا بكر لقد أحب أن لا يدع‏

الطبقات‏الكبرى ج‏3 159 ذكر وصية أبي بكر: ..... ص : 143

دخل حديث بعضهم في حديث بعض. أن أبا بكر الصديق كان له بيت مال بالسنح معروف ليس يحرسه أحد. فقيل له: يا خليفة رسول الله. ص. أ لا تجعل على **بيت المال** من يحرسه؟ فقال: لا يخاف عليه. قلت: لم؟ قال: عليه قفل. قال: و كان يعطي ما فيه حتى لا يبقى فيه شي‏ء. فلما تحول أبو بكر إلى المدينة حوله فجعل بيت ماله في الدار التي كان فيها. و كان قدم عليه مال من معدن القبلية و من معادن جهينة كثير و انفتح معدن بني سليم في خلافة أبي بكر فقدم عليه منه بصدقته فكان يوضع ذلك في **بيت المال** فكان أبو بكر يقسمه على الناس نقرأ نقرأ فيصيب كل مائة إنسان كذا و كذا. و كان يسوي بين الناس في القسم الحر و العبد و الذكر و الأنثى و الصغير

الطبقات‏الكبرى ج‏3 160 ذكر وصية أبي بكر: ..... ص : 143

و الكبير فيه سواء. و كان يشتري الإبل و الخيل و السلاح فيحمل في سبيل الله. و اشترى عاما قطائف أتي بها من البادية ففرقها في أرامل أهل المدينة في الشتاء. فلما توفي أبو بكر و دفن دعا عمر بن الخطاب الأمناء و دخل بهم بيت مال أبي بكر و معه عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن عفان و غيرهما ففتحوا **بيت المال** فلم يجدوا فيه دينارا و لا درهما و وجدوا خيشة للمال فنقضت فوجدوا فيها درهما فرحموا على أبي بكر. و كان بالمدينة وزان على عهد رسول الله. ص. و كان يزن ما كان عند أبي بكر من مال. فسئل الوزان كم بلغ ذلك المال الذي ورد على أبي بكر؟ قال: مائتي ألف.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 169 47 - طلحة بن عبيد الله ..... ص : 160

قال: أخبرنا الفضل بن دكين قال: أخبرنا أبان بن عبد الله البجلي قال: حدثني نعيم بن أبي هند قال: حدثني ربعي بن حراش قال: إني لعند علي جالس إذ جاء ابن طلحة فسلم على علي. فرحب به علي. فقال: ترحب بي يا أمير المؤمنين و قد قتلت والدي و أخذت مالي؟ قال: أما مالك فهو معزول في **بيت المال**. فاغد إلى مالك فخذه. و أما قولك قتلت أبي فإني أرجو أن أكون أنا و أبوك من الذين قال الله:

الطبقات‏الكبرى ج‏3 209 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

قال: أخبرنا مسلم بن إبراهيم قال: أخبرنا سلام بن مسكين قال: أخبرنا عمران أن عمر بن الخطاب كان إذا احتاج أتى صاحب **بيت المال** فاستقرضه. فربما عسر فيأتيه صاحب **بيت المال** يتقاضاه فيلزمه فيحتال له عمر. و ربما خرج عطاؤه فقضاه.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 209 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

حدثني رجل من بني سلمة عن ابن للبراء بن معرور أن عمر خرج يوما حتى أتى المنبر. و قد كان اشتكى شكوى له فنعت له العسل و في **بيت المال** عكة فقال: إن أذنتم لي فيها أخذتها و إلا فإنها علي حرام. فأذنوا له فيها.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 210 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

قال: أخبرنا أنس بن عياض أبو ضمرة الليثي عن هشام بن عروة عن أبيه عن عاصم بن عمر قال: أرسل إلي عمر يرفا فأتيته و هو في مصلاه عند الفجر أو عند الظهر. قال فقال: و الله ما كنت أرى هذا المال يحل لي من قبل أن أليه إلا بحقه. و ما كان قط أحرم علي منه إذ وليته عاد أمانتي و قد أنفقت عليك شهرا من مال الله. و لست بزائدك و لكني معينك بثمر مالي بالغابة فاجدده فبعه ثم ائت رجلا من قومك من تجارهم فقم إلى جنبه. فإذا اشترى شيئا فاستشركه فاستنفق و أنفق على أهلك.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 211 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

فقال للرسول: قل له يأخذها من **بيت المال** ثم ليردها. فلما جاءه الرسول فأخبره بما قال شق ذلك عليه فلقيه عمر فقال: أنت القائل ليأخذها من **بيت المال**؟ فإن مت قبل أن تجي‏ء قلتم أخذها أمير المؤمنين دعوها له و أوخذ بها يوم القيامة. لا و لكن أردت أن آخذها من رجل حريص شحيح فإن مت أخذها. قال يحيى من ميراثي. و قال الفضل من مالي.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 212 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

و إن أبا موسى كلمنا فقال: لو كلمتم أمير المؤمنين يفرض لنا من **بيت المال** أرزاقنا.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 212 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

قال قلنا: يا أمير المؤمنين إن المدينة أرض العيش بها شديد و لا نرى طعامك يعشي و لا يؤكل. و أنا بأرض ذات ريف. و إن أميرنا يعشي و إن طعامه يؤكل. فنكت في الأرض ساعة ثم رفع رأسه فقال: فنعم فإني قد فرضت لكم كل يوم من **بيت المال** شاتين و جريبين فإذا كان بالغداة فضع إحدى الشاتين على أحد الجريبين فكل أنت و أصحابك ثم ادع بشرابك فاشرب. ثم اسق الذي عن يمينك. ثم الذي يليه. ثم قم لحاجتك. فإذا كان بالعشي فضع الشاة الغابرة على الجريب الغابر فكل أنت و أصحابك. ثم ادع بشرابك فاشرب. ألا و أشبعوا الناس في بيوتهم و عيالهم فإن تحفينكم للناس لا يحسن أخلاقهم و لا يشبع جائعهم. و الله مع ذاك ما أظن رستاقا يؤخذ منه كل يوم شاتان و جريبان إلا يسرعان في خرابه.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 226 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

و كان إذا أتي باللقيط فرض له مائة درهم و فرض له رزقا يأخذه وليه كل شهر ما يصلحه. ثم ينقله من سنة إلى سنة. و كان يوصي بهم خيرا و يجعل رضاعهم و نفقتهم من **بيت المال**.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 230 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

كتب عمر بن الخطاب إلى أبي موسى: أما بعد فأعلم يوما من السنة لا يبقى في **بيت المال** درهم حتى يكتسح اكتساحا حتى يعلم الله أني قد أديت إلى كل ذي حق حقه.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 230 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

قال: أخبرنا يزيد بن هارون قال: أخبرنا حماد بن زيد عن هشام بن حسان عن محمد بن سيرين أن صهرا لعمر بن الخطاب قدم على عمر فعرض له أن يعطيه من **بيت المال** فانتهره عمر و قال: أردت أن ألقي الله ملكا خائنا. فلما كان بعد ذلك أعطاه من صلب ماله عشرة آلاف درهم.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 273 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

قال: أخبرنا محمد بن عمر قال: أخبرنا الضحاك بن عثمان عن عثمان بن عروة قال: كان عمر بن الخطاب قد استسلف من **بيت المال** ثمانين ألفا فدعا عبد الله بن عمر فقال: بع فيها أموال عمر فإن وفت و إلا فسل بني عدي فإن وفت و إلا فسل قريشا و لا تعدهم. قال عبد الرحمن بن عوف: أ لا تستقرضها من **بيت المال** حتى تؤديها؟

الطبقات‏الكبرى ج‏4 15 344 - العباس بن عبد المطلب ..... ص : 3

قال: أخبرنا يزيد بن هارون قال: أخبرنا أبو أمية بن يعلى عن سالم أبي النضر قال: لما كثر المسلمون في عهد عمر ضاق بهم المسجد فاشترى عمر ما حول المسجد من الدور إلا دار العباس بن عبد المطلب و حجر أمهات المؤمنين. فقال عمر للعباس: يا أبا الفضل إن مسجد المسلمين قد ضاق بهم و قد ابتعت ما حوله من المنازل نوسع به على المسلمين في مسجدهم إلا دارك و حجر أمهات المؤمنين. فأما حجر أمهات المؤمنين فلا سبيل إليها و أما دارك فبعنيها بما شئت من بيت مال المسلمين أوسع بها في مسجدهم. فقال العباس: ما كنت لأفعل. قال فقال له عمر:

الطبقات‏الكبرى ج‏4 16 344 - العباس بن عبد المطلب ..... ص : 3

مسجدهم فأما و أنت تخاصمني فلا. قال فخط عمر لهم دارهم التي هي لهم اليوم و بناها من بيت مال المسلمين.

الطبقات‏الكبرى ج‏4 22 344 - العباس بن عبد المطلب ..... ص : 3

قال: أخبرنا عارم بن الفضل قال: حدثنا حماد بن سلمة عن علي بن زيد عن الحسن قال: بقي في بيت مال عمر شي‏ء بعد ما قسم بين الناس فقال العباس لعمر و للناس: أ رأيتم لو كان فيكم عم موسى أ كنتم تكرمونه؟ قالوا: نعم. قال: فأنا أحق به. أنا عم نبيكم. ص. فكلم عمر الناس فأعطوه تلك البقية التي بقيت.

الطبقات‏الكبرى ج‏4 250 520 - أبو هريرة. ..... ص : 242

أ ظلمت أحدا؟ قال: لا. قال: أخذت شيئا بغير حقه؟ قال: لا. قال: فما جئت به لنفسك؟ قال: عشرين ألفا. قال: من أين أصبتها؟ قال: كنت أتجر؟ قال: انظر رأس مالك و رزقك فخذه و اجعل الآخر في **بيت المال**.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 63 670 - أبو سعيد المقبري ..... ص : 62

قال: أخبرنا محمد بن عمر قال: أخبرني الوليد بن كثير و يونس بن حمران و محمد بن مسلم الجوسق عن سعيد بن أبي سعيد المقبري عن أبيه قال: كنت مملوكا لرجل من بني جندع فكاتبني على أربعين ألفا و شاة لكل أضحى. قال فتهيأ المال فجئت به إليه فأبى أن يأخذه إلا على النجوم. فجئت عمر بن الخطاب فذكرت ذلك له فقال: يا يرفا خذ المال فضعه في **بيت المال** ثم ائتنا العشية نكتب عتقك. ثم إن شاء مولاك أخذه و إن شاء تركه. قال فحملت المال إلى **بيت المال** فلما بلغ مولاي جاء فأخذ المال. قال ثم أتيت عمر بزكاة مالي بعد ذلك فقال: أخذت من المال شيئا منذ عتقت؟ قال قلت: لا. قال: فارجع به حتى تأخذ منا شيئا ثم ائتنا بعد.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 66 679 - الهرمزان ..... ص : 65

عمر إلى الهرمزان فقال: أعوذ بالله من النار. ثم قال: الحمد لله الذي أذل هذا و شيعته بالإسلام. و قال عمر للوفد: تكلموا. و إياي و تشقيق الكلام و الإكثار. فقال أنس بن مالك: الحمد لله الذي أنجز وعده و أعز دينه و خذل من حاده و أورثنا أرضهم و ديارهم و أفاء علينا أموالهم و أبناءهم و سلطنا عليهم نقتل من شئنا و نستحيي من شئنا. فبكى عمر ثم قال للهرمزان: ما مالك؟ قال: أما ميراثي عن آبائي فعندي. و أما ما كان في يدي من مال الملك و **بيوت الأموال** فأخذه عاملك. قال: يا هرمزان كيف رأيت الذي صنع الله بكم؟ فلم يجبه. قال: ما لك لا تكلم؟ قال: أ كلام حي أكلمك أم كلام ميت؟ قال: أ و لست حيا؟ فاستسقى الهرمزان ماء فقال عمر: لا نجمع عليك القتل و العطش. فدعا له بماء فأتوه بماء في قدح خشب فأمسكه بيده. فقال عمر: اشرب لا بأس عليك. إني غير قاتلك حتى تشربه. فرمى بالإناء من يده و قال: يا معشر العرب كنتم و أنتم على غير دين نتعبدكم و نقضيكم و نقتلكم و كنتم أسوأ الأمم عندنا حالا و أخسها منزلة. فلما كان الله معكم لم يكن لأحد بالله طاقة. فأمر عمر بقتله فقال:

الطبقات‏الكبرى ج‏5 97 683 - سعيد بن المسيب ..... ص : 89

قال: أخبرنا مسلم بن إبراهيم قال: حدثنا سلام بن مسكين قال: حدثنا عمران قال: كان لسعيد بن المسيب في **بيت المال** بضعة و ثلاثون ألفا عطاءه. فكان يدعى إليها فيأبى و يقول: لا حاجة لي فيها حتى يحكم الله بيني و بين بني مروان.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 263 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

قال: أخبرنا محمد بن عمر قال: حدثني مالك بن أنس عن أيوب السختياني أن عمر بن عبد العزيز رد مظالم في **بيوت الأموال** فرد ما كان في **بيت المال** و أمر أن يزكى لما غاب من اهله من السنين. ثم عقب بكتاب آخر: إني نظرت فإذا هو ضمار لا يزكى إلا لسنة واحدة.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 269 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

أخبرنا محمد بن عمر قال: حدثني يعقوب بن محمد بن أنس عن يعقوب بن عمر بن قتادة قال: وفد عاصم بن عمر بن قتادة و بشير بن محمد بن عبد الله بن زيد بن عبد ربه على عمر بن عبد العزيز في خلافته فدخلا عليه بخناصرة فذكرا دينا عليهما. فقضى عن كل واحد منهما أربعمائة دينار. فخرج الصك يعطيان من صدقة كلب مما عزل في **بيت المال**.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 269 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

قال محمد بن عمر: و كان ذلك العزل قدم به لم يوجد أحد منهم يقضى عنه دين فأدخل فضله **بيت المال** عزلا لأن يقضي به عن الديان فهذا وجهه.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 277 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

أخبرنا محمد بن عمر قال: حدثنا كثير بن زيد قال: قدمت خناصرة في خلافة عمر بن عبد العزيز فرأيته يرزق المؤذنين من **بيت المال**.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 284 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

ترانا إن وضعنا في **بيت المال** دينارا أ نسلم منه؟ قال: إنما قوموه نصف دينار. قال:

الطبقات‏الكبرى ج‏5 296 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

فإني أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو. أما بعد فانظر أهل الذمة فارفق بهم. و إذا كبر الرجل منهم و ليس له مال فأنفق عليه. فإن كان له حميم فمر حميمه ينفق عليه. و قاصه من جراحه كما لو كان لك عبد فكبرت سنه لم يكن لك بد من أن تنفق عليه حتى يموت أو يعتق. قال: و بلغني أنك تأخذ من الخمر العشور فتبقيه في بيت مال الله. فإياك أن تدخل بيت مال الله إلا طيبا. و السلام عليكم.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 307 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

أعطانيه أمير المؤمنين. قال: إما أن ترديه إلى **بيت المال** و إما أن تأذنيني في فراقك فإني أكره أن أكون أنا و أنت و هو في بيت. قالت: لا بل أختارك على أضعافه لو كان لي. فوضعته في **بيت المال**. فلما ولي يزيد بن عبد الملك قال لها: إن شئت رددته عليك أو قيمته. قالت: لا أريده. طبت به نفسا في حياته و أرجع فيه بعد موته! لا حاجة لي فيه. فقسمه يزيد بين اهله و ولده.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 311 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

أخبرنا أحمد بن أبي إسحاق عن عبيد بن الوليد عن أبيه أن عمر بن عبد العزيز كان إذا سمر في أمر العامة أسرج من بيت مال المسلمين. و إذا سمر في‏

الطبقات‏الكبرى ج‏5 312 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

أخبرنا أحمد بن أبي إسحاق عن عبد الملك بن قريب قال: حدثنا إسحاق بن يحيى قال: قدمت على عمر بن عبد العزيز في خلافته فوجدته قد جعل للخمس بيت مال على حدة. و للصدقة بيت مال على حدة. و للفي‏ء بيت مال على حدة.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 313 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

أخبرنا أحمد بن أبي إسحاق عن محمد بن مصعب عن شيخ من أهل المدينة أنه سمعه يحدث عن عبد الله بن دينار قال: لم يرتزق عمر من بيت مال المسلمين شيئا و لم يرزأه حتى مات.

الطبقات‏الكبرى ج‏6 156 1984 - أبو وائل. ..... ص : 154

منهم شيئا إلا أصابوا منك أفضل منه. قال أي من دينه. قال ولي زياد أبا وائل **بيت المال** ثم عزله عنه.

الطبقات‏الكبرى ج‏6 235 2172 - حوط العبدي. ..... ص : 235

قال: أخبرنا الفضل بن دكين قال: حدثنا مسعر عن عبد الملك عن حوط العبدي قال: جعلني عبد الله على **بيت المال** فكنت إذا وجدت زائفا كسرته. و كان قليل الحديث.

الطبقات‏الكبرى ج‏6 258 2315 - طريف. ..... ص : 258

قال: أخبرنا عفان بن مسلم قال: حدثنا شعبة عن سليمان الأعمش عن موسى ابن طريف عن أبيه. قال: و كان على بيت مال علي بن أبي طالب. إن عليا شرب نبيذ جرة خضراء.

الطبقات‏الكبرى ج‏6 277 2318 - أبو بردة بن أبي موسى ..... ص : 277

قال: أخبرنا يعقوب بن إسحاق الحضرمي قال: حدثنا أبو عوانة عن مهاجر أبي الحسن قال: كان أبو وائل و أبو بردة على **بيت المال**.

الطبقات‏الكبرى خامسة1 322 تنازل الحسن و الصلح بين المسلمين ..... ص : 319

ثم دعا عمرو بن سلمة الأرحبي. فأرسله و كتب معه إلى معاوية بن أبي سفيان يسأله الصلح و يسلم له الأمر على أن يسلم له ثلاث خصال. يسلم له **بيت المال** فيقضي منه دينه و مواعيده التي عليه. و يتحمل منه هو و من معه من عيال أبيه و ولده و أهل بيته. و لا يسب علي و هو يسمع. و أن يحمل إليه خراج فسا و درابجرد من أرض فارس كل عام إلى المدينة ما بقي.

الطبقات‏الكبرى خامسة1 323 تنازل الحسن و الصلح بين المسلمين ..... ص : 319

و وفى معاوية للحسن ب**بيت المال**. و كان فيه يومئذ ستة آلاف ألف درهم و احتملها الحسن و تجهز بها هو و أهل بيته إلى المدينة. و كف معاوية عن سب علي و الحسن يسمع. و دس معاوية إلى أهل البصرة فطردوا وكيل الحسن.

الطبقات‏الكبرى خامسة2 60 إقامته بمكة و أخبار متفرقة عن علمه و عبادته ..... ص : 50

ابن سلمة. عن عمار بن أبي عمار. أن عبد الله بن الزبير كان يواصل سبعة أيام. فإذا كانت ليلة السابعة. دعا بإناء من سمن فشربه. ثم أتي بثريدة في صحفة عليها عرقان. و يؤتي الناس بالجفان فتوضع بين أيديهم فيقول: يا أيها الناس هذا من خالص مالي و هذا من بيت مالكم.

الطبقات‏الكبرى خامسة2 144 15 - المسور بن مخرمة ..... ص : 139

فأقبلت عليه فقال: ما ظن خالك بالله إن ولى أحدا و هو يعلم أنه خير ممن يولي؟ قال المسور: فقال لي شيئا أشتهيه. فجئت عبد الرحمن بن عوف فوجدته مضطجعا في رش دار المال واضعا إحدى رجليه على الأرض.

الطبقات‏الكبرى خامسة2 145 15 - المسور بن مخرمة ..... ص : 139

قال: و طرقني عبد الرحمن في صبح الليلة التي بويع فيها عثمان. فقال لي: يا ابن أختي اكفني هذه الناحية- يعني المهاجرين- و أكفيك هذه الناحية- يعني الأنصار- و ادع عليا و عثمان. و كنت أحب عليا. فقلت بأيهما أبدأ؟ قال: بأيهما شئت. فجئت عليا فقلت: إن خالي يدعوك يقول: وافني في دار المال. فقال: أرسلك إلى أحد معي؟ قلت: عثمان.

الطبقات‏الكبرى خامسة2 145 15 - المسور بن مخرمة ..... ص : 139

و وعدهم دار المال إلى من جمع. قال: فدخلت معهم. و و الله ما في الدار رجل إلا من المهاجرين الأولين غيري. قال: فذاك حين شاورهم و اجتمع على بيعة عثمان فبايعوه جميعا.

مروج‏الذهب ج‏1 172 تأثير البيئة: ..... ص : 172

و قد ذكرنا في كتابنا المترجم بالقضايا و التجارب ما تؤثره كل بقعة من بقاع الأرض و هوائها في حيوانها من الناطقين و غيرهم، و ما تؤثر البقاع في النامي من النبات و فيما ليس بنام، كتأثير أرض الترك في وجوههم و صغر أعينهم، حتى أثر ذلك في جِمالهم فقصرت قوائمها و غلظت رقابها و ابيض وبَرها، و أرض يأجوج و مأجوج في صورهم، و غير ذلك، مما إذا تبينه ذوو المعرفة في سكان الأرض من المشرق و المغرب وجدوه على ما ذكرناه، و ليس يوجد في جزائر البحر ألطف صنعة من أهل هذه الجزائر في سائر المهن و الصنائع، في الثياب و الآلات و غير ذلك، و بيوت أموال هذه الملكة الودع، و ذلك أن هذا الودع فيه نوع من الحيوان، و إذا قلّ مالها أمرت أهل هذه الجزائر أن يقطعوا من سعف نخل النارجيل بخوصه و يطرحونه على وجه الماء، فيتراكب عليه ذلك الحيوان، فيجمع و يطرح على رمل الساحل، فتحرق الشمس ما فيه من الحيوان، و يبقى الودع خالياً مما كان فيه، فتملأ من ذلك بيوت **الأموال**، و هذه الجزائر تعرف جميعها بالدبيحات بالدبيهات و منها يحمل أكثر الزانج، و هو النارجيل، و آخر هذه الجزائر جزيرة سرنديب، و يلي جزيرة سرنديب جزائر أخر نحو من ألف فرسخ تعرف بالرامين معمورة، و فيها ملوك و فيها معادن من ذهب كثيرة، و يليها بلاد

مروج‏الذهب ج‏1 275 بهرام بن بهرام: ..... ص : 275

ثم ملك بعده «بهرام» بن بهرام، و كان ملكه سبع عشرة سنة، و قيل غير ذلك، و أقبل في أول ملكه على القَصْف و اللذات و الصيد و النزهة، لا يفكر في ملكه، و لا ينظر في أمور رعيته، و أقطع الضياع لخواصه و من لاذ به من خَدَمه و حاشيته، فخربت الضياع، و خلت من عُمَّارها، و سكنوا الضياع المتعززة، فقلت العمارة إلا ما أقطع من الضياع، و سقطت عنهم المطالبة بالخراج بممايلة الوزراء خَوَاصِّ الملك، و كان تدبير الملك مفوضاً الى وزرائه، فخربت البلاد، و قلت العمارة و قل ما في **بيوت الأموال** فضعف القوي من الجنود، و هلك الضعيف منهم، فلما كان في بعض الأيام ركب الملك إلى بعض متنزهاته و صيده، فجنّه الليل و هو

مروج‏الذهب ج‏1 308 النبوة ببلاد فارس: ..... ص : 307

و خرم» أي بهجة و سعادة، حافتاه لؤلؤ و ماس، يختم خزائن الجوهر و بيت مال الخاصة و خزانة الكسوة و خزانة الحلي، و الخاتم السادس نقشه «عقاب» يختم به كتب الملوك إلى الآفاق و فصه حديد حبشي، و الخاتم السابع نقشه «ذباب» يختم به الأدوية و الاطعمة و الطيب فصه بادزهر، و الخاتم الثامن فصه جُمان نقشه «رأس خنزير» يختم به أعناق من يؤمر بقتله و ما ينفذ من الكتب في الدماء، و الخاتم التاسع حديد يلبسه عند دخول الحمام، و فصه الأبزن.

مروج‏الذهب ج‏1 441 بقية أجناس السودان: ..... ص : 440

قال المسعودي: و قد كان عمر بن الخطاب رضي الله عنه لما افتتح عمرو بن العاص مصر كتب اليه بمحاربة النوبة، فغزاهم المسلمون، فوجدوهم يرمون الحدق و أبي عمرو بن العاص أن يصالحهم، حتى صُرف عن مصر، و وليها عبد الله بن سعد، فصالحهم على رؤوس من السَّبي معلومة، مما يَسبي هذا الملك المجاور للمسلمين من غيرهم من ممالك النوبة المقدم ذكرها فيما سلف من صدر هذا الباب المدعو بملك مريس و غيرها من أرض النوبة، فصار ما قبض منه من السبي سُنَّةً جارية في كل سَنة الى هذه الغاية يحمل الى صاحب مصر و يدعى هذا السبي في العربية بأرض مصر و النوبة بالبقط، و عدد ذلك ثلثمائة رأس و خمس و ستون رأساً، و أراه رُسِم على عدد أيام السنة، هذا لبيت مال المسلمين بشرط الهدنة بينهم و بين النوبة،

مروج‏الذهب ج‏2 71 ثار عدي لخاله: ..... ص : 71

لأمرٍ ما جدع قصير أنفه، ثم انطلق حتى دخل على الزباء، فقالت: من أنت؟ فقال: أنا قصير، لا و رب المشارق ما كان على وجه الارض بشر كان أنصح لجذيمة و لا أغش لك مني، حتى جدع عمرو بن عدي أنفي و أذني، فعرفتُ أني لا أكون مع أحد هو أثقل عليه مني معك، فقالت: أي قصير، نقبل منزلتك و نصرفك في بضائعنا، فأعطته مالا للتجارة، فأتي بيت مال الحيرة، فاستخفَّ ما فيه بأمر عمرو بن عدي، و انصرف به إليها، فلما رأت ما جاءها به فرحت بذلك، و زادته مالا الى ما جاء به، و قال:

مروج‏الذهب ج‏2 340 بين عثمان و أبي ذر: ..... ص : 339

المشرق و المغرب- الآية) فقال عثمان: أترون بأساً ان نأخذ مالا من بيت مال المسلمين فنفقه فيما ينوبنا من أمورنا و نعطيكموه؟ فقال كعب: لا بأس بذلك، فرفع ابو ذر العصا فدفع بها في صدر كعب و قال: يا ابن اليهودي ما أجرأك على القول في ديننا! فقال له عثمان:

مروج‏الذهب ج‏2 353 حربه مع الخوارج: ..... ص : 352

و انتزع علي أملاكا كان عثمان أقطعها جماعةً من المسلمين، و قَسَّم ما في **بيت المال** على الناس، و لم يُفَضِّلْ أحداً على أحد، و بعثت أم حبيبة بنت أبي سفيان إلى أخيها معاوية بقميص عثمان مخضِّباً بدمائه مع نعمان بن بشير الأنصاري، و اتصلت بيعة علي بالكوفة و غيرها من الأمصار، و كان أهل الكوفة أسرع إجابة إلى بيعته، و أخذ له البيعة على أهلها أبو موسى الأشعري، حتى تكاثر الناس عليه، و كان عليها عاملا لعثمان.

مروج‏الذهب ج‏2 358 الخروج على علي: ..... ص : 357

فقالت: رُدُّوني الى حرم رسول الله صلى الله عليه و سلم، لا حاجة لي في المسير، فقال الزبير: باللَّه ما هذا الحوأب، و لقد غلط فيما أخبرك به، و كان طلحة في سَاقَةِ الناس، فلحقها فأقسم أن ذلك ليس بالحوأب، و شهد معهما خمسون رجلا ممن كان معهم، فكان ذلك أول شهادة زور أقيمت في الإسلام، فأتوا البصرة فخرج إليهم عثمان بن حُنَيْف فمانَعَهم، و جرى بينهم قتال، ثم إنهم اصطلحوا بعد ذلك على كف الحرب الى قدوم علي، فلما كان في بعض الليالي بَيَّتوا عثمان بن حنيف فأسروه و ضربوه و نتفوا لحيته، ثم إن القوم استرجعوا و خافوا على مخلَّفيهم بالمدينة من أخيه سهل بن حُنَيف و غيره من الأنصار، فخلوا عنه و أرادوا **بيت المال** فمانعهم الخزان و الموكلون به و هم السبابجة، فقتل منهم سبعون رجلا غير من جرح، و خمسون من السبعين ضربت رقابهم صبرا من بعد الأسر، و هؤلاء أول من قُتل ظلماً في الإسلام و صبرا، و قتلوا حكيم بن جَبَلة العبدي، و كان من سادات عبد القيس و زُهَّاد ربيعة و نُسَّاكها، و تشاحَّ طلحة و الزبير في الصلاة بالناس، ثم اتفقوا على أن يصلي بالناس عبد الله ابن الزبير يوماً، و محمد بن طلحة يوماً، في خطب طويل كان بين طلحة و الزبير الى أن اتفقا على ما وصفنا.

مروج‏الذهب ج‏2 371 خروج عائشة من البصرة: ..... ص : 370

و دخل على بيت مال البصرة في جماعة من المهاجرين و الأنصار، فنظر الى ما فيه من العين و الورق فجعل يقول: يا صفراء، غُرِّي غيري، و يا بيضاء غري غيري، و أدام النظر الى المال مفكراً، ثم قال: اقسموه بين أصحابي و من معي خمسمائة خمسمائة، ففعلوا، فما نقص درهم واحد، و عدد الرجال اثنا عشر ألفاً.

مروج‏الذهب ج‏3 146 عبيد بن أبي المخارق يتولى عملا و يطلب المشورة: ..... ص : 146

حدثنا العتبي، عن عبد الغني بن محمد بن جعفر، عن الهيثم بن عدي، عن أبي عبد الرحمن الكناني، عن ابن عباس الهمداني، عن عبيد بن أبي المخارق، قال: استعملني الحجاج على الفلوجة فقلت: أ هاهنا دِهقان يستعان برأيه؟ فقالوا: جميل بن صهيب، فأرسلت اليه، فجاءني شيخ كبير قد سقطت حاجباه على عينيه، فقال: أزعجتني و أنا شيخ كبير، قلت: أردت يُمنَك، و بركتك، و مشورتك، فأمر بحاجبيه فرفعا بخرقة حرير، و قال: ما حاجتك؟ قلت: استعملني الحجاج على الفلوجة و هو مما لا يؤمن شره، فأشِرْ علي، قال: أيما أحب إليك: رضا الحجاج، أو رضا **بيت المال**، أو رضا نفسك؟ قلت:

مروج‏الذهب ج‏3 228 سبب زوال ملك الأمويين: ..... ص : 228

و ذكر المنقري قال: سئل بعض شيوخ بني أمية و محصِّليها عقيب زوال الملك عنهم إلى بني العباس: ما كان سبب زوال ملككم؟ قال: إنا شُغِلنا بلذاتنا عن تفقد ما كان تفَقُّده يلزمنا، فظَلَمنا رعيتنا، فيئسوا من انصافنا، و تمنوا الراحة منا، و تحومل على أهل خراجنا فتَخَلَّوْا عنا، و خربت ضياعنا، فخلت بيوت أموالنا، و وثقنا بوزرائنا، فآثروا مرافقهم على منافعنا، و امْضَوْا أمورا دوننا أخْفَوْا علمها عنا، و تأخَّر عطاء جندنا، فزالت طاعتهم لنا، و استدعاهم أعادينا فتظافروا معهم على حربنا، و طلبنا أعداؤنا فعجزنا عنهم لقلة أنصارنا، و كان استتار الأخبار عنا من أوكَدِ أسباب زوال ملكنا.

مروج‏الذهب ج‏3 313 خصال المهدي و اعماله: ..... ص : 312

فلما فرغت **بيوت الأموال** أتى ابو حارثة النهري خازن **بيوت أمواله**، فرمى بالمفاتيح بين يديه، و قال: ما معنى مفاتيح لبيوت فرغ؟ ففرق المهدي عشرين خادماً في جباية **الأموال**، فوردت **الأموال** بعد أيام قلائل فتشاغل ابو حارثة النهري بقبضها و تصحيحها عن الدخول على المهدي ثلاثة أيام فلما دخل عليه قال: ما أخَّرك؟ فقال: الشغل بتصحيح **الأموال**، فقال: أنت اعرابي أحمق كنت تظن ان **الأموال** لا تأتينا إذا احتجنا إليها، قال ابو حارثة: ان الحادثة إذا حدثت لم تنتظرك حتى توجه في استخراج **الأموال** و حملها، و قيل: انه فرق في عشرة ايام من صلب ماله عشرة آلاف ألف درهم، فعند ذلك قام شبة بن عقال على رأسه خطيباً فقال: و للمهدي أشباه، فمنها القمر الزاهر، و الربيع الباكر، و الأسد الخادر، و البحر الزاخر، فأما القمر الزاهر فأشبه منه حسنه و بهاه، و أما الربيع الباكر فأشبه منه طيبه و هواه، و أما الأسد الخادر فأشبه منه غرته و مضاه، و أما البحر الزاخر فأشبه منه جوده و سخاه.

مروج‏الذهب ج‏4 40 وصف ايام المتوكل: ..... ص : 39

و يقال: إنه كان له أربعة آلاف سرية وطئهن كلهن، و مات و في **بيوت الأموال** أربعة آلاف ألف دينار و سبعة آلاف ألف درهم، و لا يعلم أحد في صناعته في جد و لا هزل الا و قد حظي في دولته، و سعد بأيامه، و وصل اليه نصيب وافر من ماله.

مروج‏الذهب ج‏4 140 ثورة تنتهي بموت الموفق و قيام المعتضد: ..... ص : 139

و ساروا به الى الموفق، و أحضر إسماعيل بن بلبل و المعتضد و المفوض معه، و كثر اضطراب القواد و الموالي، و أسرعت العامة و سائر الخدم في النهب فانتهبوا دار إسماعيل بن بلبل، و لم تبق دار جليل و لا كاتب نبيل إلا نهبوها و فتحت الجسور، و أبواب السجون، و لم يبق أحد في المطبق و لا في الحديد إلا أخرج، و كان أمراً فظيعاً غليظاً، و خلع على أبي العباس، و على إسماعيل ابن بلبل، و انصرف كل واحد منهما الى منزله، فلم يجد إسماعيل في داره ما يقعد عليه، حتى وجه اليه الشاه ابن ميكال ما قعد عليه، و قام بأمر طعامه و شرابه، و قد كان إسماعيل أسرَعَ في بيوت **الأموال**، و أسرف في النفقات و الجوائز و الخلع و العطايا، و أمدَّ العرب و أجزل لهم الأنزال و الأرزاق، و اصطنع بني شيبان من العرب و غيرهم من ربيعة، و كان يزعم أنه رجل من بني شيبان، و طالب بخراج سَنَة مبهمة، فثقل على الرعية، و كثر الداعي عليه، و مكث الموفق بعد ذلك ثلاثة أيام، ثم توفي ليلة الخميس، لثلاث بقين من صفر سنة ثمان و سبعين و مائتين، و مات و له تسع و أربعون سنة، و أمه أم ولد رومية، يقال لها: أسحر، و كان اسم الموفق طلحة، و فيه يقول الشاعر:

مروج‏الذهب ج‏4 144 مالية الدولة في عهده: ..... ص : 144

و خلف المعتضد في **بيوت الأموال** تسعة آلاف ألف دينار، و من الَورِقِ أربعين ألف ألف درهم، و من الدواب و البغال و الجمازات و الحمير و الجمال اثني عشر ألف رأس، و كان مع ذلك شحيحاً بخيلًا ينظر فيما لا ينظر فيه العوام.

مروج‏الذهب ج‏4 159 من حزم المعتضد: ..... ص : 159

و مما ذكر من خبر المعتضد و حزمه في الأمور و حيله أنه أطلق من **بيت المال** لبعض الرسوم في الجند عشر بِدَرٍ، فحملت الى منزل صاحب عطاء الجيش ليصرفها فيهم، فنقب منزله في تلك الليلة، و أخذت العشر البدر، فلما أصبح نظر الى النقب و لم يرَ المال، فأمر بإحضار صاحب الحرس، و كان على الحرس يومئذٍ مؤنس العجلي، فلما أتاه قال له:

مروج‏الذهب ج‏4 160 من حزم المعتضد: ..... ص : 159

إن هذا المال للسلطان و الجند، و متى لم تأت به أو بالذي نقبه و أخذ المال ألزمك أمير المؤمنين غرمه، فجدَّ في طلبه، و طلب اللص الذي جسَر على هذا الفعل، فصار الى مجلسه، و أحضر التوابين و الشرط، و التوابون: هم شيوخ أنواع اللصوص الذين قد كبروا و تابوا، فإذا جرت حادثة علموا من فِعل من هي، فدلوا عليه، و ربما يتقاسمون اللصوص ما سرقوه، فتقدم اليهم في الطلب، و تهددهم، و أوعدهم، و طالبهم، فتفرق القوم في الدروب و الاسواق و الغرف و المواخير و دكاكين الرواسين و دور القمار، فما لبثوا أن أحضروا رجلًا نحيفاً ضعيف الجسم رث الكسوة هين الحالة، فقالوا: يا سيدي، هذا صاحب الفعلة و هو غريب من غير هذا البلد، و أطبق القوم كلهم على أنه صاحب النقب و لص المال، فأقبل عليه مؤنس العجلي فقال له: ويلك!! من كان معك؟ و من أعانك؟ و أين أصحابك؟ ما أظنك تقدر على عشر بدر وحدك في ليلة، ما كنتم إلا عشرة و أقل ذلك خمسة، فأقر لي بالمال إن كان مجتمعاً، و على أصحابك إن كان المال قد قسم، فما زاده على الإنكار شيئاً، فأقبل يترفق به و يَعِدُه أن يثيبه و يرزقه و يعظم جائزته، و يعده بكل جميل على رده و الإقرار به، و يتوعَّدُه بكل مكروه و هو على جحوده و إنكاره، فلما غاظه ذلك و أنكره و يئس من إقراره أخذ في عقوبته و مساءلته، فضربه بالسوط و القلوس و المقارع و الدرة على ظهره و بطنه و قفاه و رأسه و أسفل رجليه و كعابه و عَضَله، حتى لم يكن للضرب فيه موضع، و بلغ به ذلك الى حالة لا يعقل فيها و لا ينطق، فلم يقر بشي‏ء، فبلغ ذلك المعتضد، فأحضر صاحب الجيش، فقال له: ما صنعت في المال؟ فأخبره الخبر، فقال له: ويلك!! تأخذ لصاً قد سرق من **بيت المال** عشر بِدَر فتبلغ به الموت و التلف حتى يهلك الرجل و يضيع المال، فأين حيل الرجال؟

مروج‏الذهب ج‏4 191 مالية الدولة: ..... ص : 191

و مات المكتفي و قد خلَّف في **بيوت الأموال** من العين ثمانية آلاف ألف دينار، و من الورِقِ خمسة و عشرين ألف ألف درهم، و من الدواب و البغال و الجمازات و غيرها تسعة آلاف رأس، و كان مع ذلك بخيلًا ضيقاً.

مروج‏الذهب ج‏4 282 ظهور الاطروش بطبرستان: ..... ص : 278

قولهم، و ما أشير عليه، فأجاب أسفار بن شيرويه إلى ما سأل، و أعطاه ما طلب من بعد شروط اشترطها عليه من حمل أموال و غير ذلك، فلما ورد الكتاب على أسفار بن شيرويه قال لوزيره: هذه أموال عظيمة قد اشترط علينا حملها، و لا سبيل إلى إخراجها من **بيت المال**، فالواجب أن نستفتح خراج هذه البلاد، فقال له وزيره: إن في استفتاح الخراج في غير وقته مَضرَّة على أرباب الضياع، و خراب البلاد، و جلاء لكثير من أهل الضياع قبل إدراك غلَّاتهم، قال له أسفار: فما الوجه؟ قال الوزير: الخراج إنما يخص بعض الناس من أرباب الضياع خاصة، و ههنا وجه يعم سائر الناس من أرباب الضياع و غيرهم من المسلمين، و سائر أهل الملل من أهل هذه البلاد و غيرهم من الغرباء، من غير ضرر عليهم و لا كثير مؤنة، بل إعطاء شي‏ء يسير، و هو أن تجعل على كل رأس ديناراً، فيكون في ذلك ما اشترط علينا حمله من المال و زيادة عليه كثيرة، فأمره أسفار بذلك، فكتب أهل الأسواق و المحال من المسلمين و أهل الذمة حتى وصل في الإحصاء إلى من في الفنادق و الخانات من الغرباء من التجار و غيرهم، و حَشَر الناس إلى دار الخراج بالري و سائر أعمالها، فطولبوا بهذه الجزية، فمن أدَّى كتب له براءة بالأداء مختومة على حسب ما تكتب براءة أهل الذمة عند أدائهم الجزية في سائر الأمصار، فأخبرني جماعة من أهل الري و غيرهم ممن طرأ عليهم من الغرباء من التجار و غيرهم- و أنا يومئذ بالأهواز و فارس- أنهم أدّوا هذه الجزية و أخذوا هذه البراءة بأدائها، فاجتمع من ذلك أموال عظيمة حمل منها ما اشترط عليه، و كان الباقي من ذلك الف الف دينار و نيفاً، و قيل: أضعاف ما ذكرنا على حسب الخلائق الذين بالري و أعمالها، و رجع صاحب خراسان إلى بخاري، و عظم أمر أسفار على خلاف ما عهد، و بعث برجل من أصحابه كان صاحب جيش من الجبل يقال له مرداويج بن‏

------

أنساب‏الأشراف ج‏4 153 أمر ابن هبيرة و مقتله ..... ص : 145

هذا باستخفاف و لكن اهل العسكر كرهوا هذا الجمع فأمر الأمير بهذا نظرا لك، فكان يركب في رجلين [9] و غلامه. و ختمت خزانته و بيت ماله و دار الرزق و فيها طعام كثير. و عزم ابو العباس على قتله و وجد له كتاب الى عبد الله بن حسن فأمر ابو جعفر عثمان بن نهيك [10] بقتله فقال: ليقتله رجل من العرب، فندب له خازما [11] و الأغلب و الهيثم بن شعبة.

أنساب‏الأشراف ج‏4 185 و أما عبد الله بن محمد أبو جعفر و هو المنصور ..... ص : 183

فلما ورد أبو جعفر الأنبار وجد عيسى بن موسى بها و قد حوى **الخزائن** و **الأموال** و حفظها، فسلمها اليه. و كان عبد الله بن علي قد خلع، فندب المنصور أبا مسلم لحربه، فسارع الى ذلك ليتخلص من يده. و ذكروا ان أبا مسلم لما ورد الأنبار أراد عيسى بن موسى على خلع المنصور و مخالفته، و قال له: أنت وصيّ الإمام و أحق بالأمر من أبي جعفر، فقال له: الأمر لعمّي و لو قدّمني ابو العباس لقدّمته على نفسي.

أنساب‏الأشراف ج‏4 263 أمر سوار بن عبد الله العنبري ..... ص : 257

و شاركنا قريشا في نقاها [2] و في أنسابها [3] شرك العنان‏

(661)

بما ولدت نساء بني هلال و ما ولدت نساء بني أبان‏

يعني لبابة جدّتك فإنها هلالية، فأمر له بأربعة آلاف درهم و كساه و لم يزل يتعهده و يصله. و كانت آمنة بنت أبان بن كليب بن ربيعة بن عامر [4] أم العاص و أبي العاص و العيص و أبي العيص بني أمية بن عبد شمس، و كانت صفية بنت حزن عمّة أم الفضل و هي لبابة بنت الحارث بن حزن أم أبي سفيان بن حرب ابن أميّة و هي هلاليّة. و حدثني عبد الله بن صالح قال: كان أبو بكر الهذلي يجالس المنصور، قال: فرأى المنصور في بعض قصره الجديد قوما في ثياب بيض، قال: ما هؤلاء؟ قلت: جهابذتك و قوم يعملون في خزائنك، فتمثل قول الشاعر:

أنساب‏الأشراف ج‏4 265 أمر سوار بن عبد الله العنبري ..... ص : 257

و حدثني بعض الهاشميين عن رجل من حشم المنصور، قال: كان المنصور يقسم علينا الأرزاق و ما في **الخزائن** حتى الفانيد و الترياق، و كان مشايخ أهله يدخلون عليه بالعشيات في النعال و الأردية. و حدثني محمد بن موسى الخوارزمي قال: بلغني أن المنصور خرج يوما نحو باب قطربّل حتى دخل من ناحية باب حرب فأساء بعض أحداث مواليه الأدب، و سار في ناحية أمراز لا يسير فيها أحد كراهة للغبار، فالتفت إلى عيسى بن علي و هو يسايره فقال: و الله ما ندري يا أبا العباس ما نصنع [3] بهؤلاء الأحداث لئن حملناهم على الأدب و أخذناهم بما يجب ليقولن جاهل انّا لم نحفظ آباءهم فيهم و لئن تركناهم و ركوب اهوائهم ليفسدن علينا غيرهم.

أنساب‏الأشراف ج‏5 58 و أما معاوية بن أبي سفيان ..... ص : 13

199- حدثني الحرمازي عن جهم بن حسّان قال: أخبرت رملة بنت معاوية امرأة عمرو بن عثمان أباها بقول قاله مروان لزوجها فكتب إليه: يا مروان سمعت رسول الله صلّى الله عليه و سلّم يقول: إذا بلغ ولد الحكم ثلاثين رجلا اتّخذوا مال الله دولا و دين الله دخلا و عباد الله خولا، فكتب إليه مروان: فإنّي أبو عشرة و أخو عشرة و عمّ عشرة و السلام.

أنساب‏الأشراف ج‏5 136 جواب الحسين عليه السلام و سائر ما جرى بينهما ..... ص : 120

395- أبو الحسن المدائني قال: كان عمر بن سعد بن أبي وقّاص ولي خراج كورة همذان فبقي عليه مال، فلمّا ولّى معاوية ابن أمّ الحكم الكوفة و قدمها أخذ عمر بذلك المال فقال له: إنّه لا سلطان لك عليّ، و كان معاوية كتب له كتابا بأنّه لا سلطان لأحد عليه غيره، فاجتمعا عند معاوية بعد و جرى بينهما كلام، فقال ابن أمّ الحكم: أنت الذي ذهبت بمال الله قبلك فقال عمر: اسكت، قال: أنت أحقّ بالسكوت يا أحمق، فأنا و الله خير منك، قال: و كيف و إنّما تعرف بأمّك و تنسب إليها كالبغل، يقال له من ابوك فيقول أمّي الفرس، و أنا أعرف بأبي و أدعى له فاسكت يا ابن تمدّر، و هي جدّة له سوداء، فقالت أمّ الحكم، و هي من وراء الستر: أيذكر هذا منّي ما يذكر و أنت تسمع؟! فقال معاوية: من شتم الرجال شتموه، فقال ابن همّام السلولي في ذلك و سأله حاجة فلم يقضها:

أنساب‏الأشراف ج‏5 542 أمر أبي ذر جندب بن جنادة الغفاري رضي الله عنه: من بني كنانة بن خزيمة ..... ص : 541

و كان أبو ذرّ ينكر على معاوية أشياء يفعلها، و بعث اليه معاوية بثلاثمائة دينار فقال: إن كانت من عطائي الذي حرمتمونيه عامي هذا قبلتها، و إن كانت صلة فلا حاجة لي فيها، و بعث اليه حبيب بن مسلمة الفهري. بمائتي دينار فقال: أما وجدت أهون عليك منّي حين تبعث إليّ بمال؟ و ردّها. و بنى معاوية الخضراء بدمشق فقال: يا معاوية إن كانت هذه الدار من مال الله فهي الخيانة، و إن كانت من مالك فهذا الإسراف، فسكت معاوية.

أنساب‏الأشراف ج‏5 580 رؤيا عثمان رضي الله تعالى عنه و مقتله: ..... ص : 573

1485- قال الزهري: و كان في **الخزائن** سفط فيه حلي فأخذ منه عثمان فحلّى به بعض اهله فأظهروا عند ذلك الطعن عليه، و بلغه ذلك فخطب فقال: هذا مال الله أعطيه من شئت و أمنعه من شئت، فأرغم الله أنف من رغم، فقال عمّار: أنا و الله اوّل من رغم انفه من ذلك، فقال عثمان: لقد اجترأت عليّ يا ابن سميّة، و ضربه حتى غشي عليه، فقال عمّار: ما هذا بأوّل ما أوذيت في الله، و أطلعت عائشة شعرا من شعر رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و نعله و ثيابا من ثيابه، فيما يحسب وهب، ثم قالت: ما أسرع ما تركتم سنّة نبيّكم، و قال عمرو بن العاص: هذا منبر نبيّكم و هذه ثيابه و هذا شعره لم يبل فيكم و قد بدّلتم و غيّرتم، فغضب عثمان حتى لم يدر ما يقول، و التجّ المسجد و اغتنمها عمرو بن العاص، و قد كان عثمان قال لعمرو قبل ذلك و قد عزله عن مصر: إن‏

أنساب‏الأشراف ج‏6 269 خبر يوم مرج راهط ..... ص : 269

قال عوانة بن الحكم و غيره: جعل مروان على ميمنته عمرو بن سعيد الأشدق، و على ميسرته عبيد الله بن زياد، و جعل الضحّاك بن قيس على ميمنته زياد بن عمرو بن معاوية العقيلي، و على ميسرته زحر بن أبي شمر الهلالي من أهل حمص، و ثار يزيد بن أبي النمس بدمشق، فغلب عليها و أخرج عامل الضحّاك منها، و غلب على **الخزائن** و بيوت **الأموال**، و بايع بها لمروان، و أمدّه ب**الأموال** و الرجال و السلاح، و أقبل عبّاد بن زياد من حوّارين في ألفين من مواليه و غيرهم، و كان الضحّاك في ستّين ألفا، فقاتل مروان الضحّاك بالمرج عشرين ليلة، ثم هزم أهل المرج و قتلوا، و قتل من قيس من لم يقتل مثلهم قطّ و قتل الضحاك، و قتل معه من الأشراف ثمانون كلّهم كان يأخذ القطيفة، كان لكلّ رجل منهم في العطاء ألفان و قطيفة يعطونها مع عطائهم و قتل من أهل الشأم مقتلة عظيمة، و قتل ثور بن معن السلمي، و جاء رجل من كلب برأس الضحّاك فلما رآه مروان قال: الآن حين كبرت سنّي، و دقّ عظمي، و صرت في مثل ظم‏ء الحمار، أقبلت أضرب الكتائب بالكتائب؟!

أنساب‏الأشراف ج‏7 81 يوم البشر ..... ص : 79

قالوا: فلما صار إليه حمّله ديات من قتل، و أخذ منه الكفلاء، و أمره بالسعي و الاضطراب فقال: أسأل قومي، فأتى الحجّاج بن يوسف فحجبه فلقي أسماء بن خارجة فقال له: إنّي لا أعصب لومها إلّا بك، فدخل على الحجّاج بن يوسف فكلّمه فأذن له، فلما دخل عليه حمد الله و أثنى عليه ثم قال: إنّي أعملت المطيّ إليك من الشام لأنّه ليس أمامك مذهب و لا وراءك مطلب و ليست يد دون الله تحجزك، و أنت أمير العراق، و سيّد قيس ففك رهني و تلاف أمري، فيقال أنّ الحجاج قال له: يا جحّاف أعملت المطيّ من الشام فقلت آتي الحجّاج فإن أعطاني شكرت و إن منعني بخّلت و ذممت، و الله ما أعطيك مال الله فقال: تعطيني عمالتك، فقال: هذا نعم فتركها له، و يقال إنّ الحجّاج قال له: أعهدتني خائنا؟ فقال: لا و لكنّك سيّد قومك، و لك عمالة واسعة، فقال: لقد ألهمت الصدق، و نظرت بنور الله، فأمر له بمائة ألف درهم، و كانت عمالة الحجّاج خمسمائة ألف درهم، ثم أقبل الحجّاج عليه يضاحكه و يسأله عن خبره و خبر بني تغلب و الأخطل، فلما ولّى قال: للّه رجال قيس! و قال الجحّاف:

أنساب‏الأشراف ج‏7 284 تمرد في رستقاباذ ضد الحجاج ..... ص : 284

أخلق بعبد الله ان يسوسا و أن يقود جحفلا خميسا

أهل العراقين الكرام الشوسا و يخلعوا الخليفة المتعوسا

إذ قلدوا أمرهم الرئيسا أكرم به من قائد قدموسا

نحن قتلنا مصعبا و عيسى و كم قتلنا منهم بئيسا

و قطع ابن الجارود و من معه الجسر، و كانت خزائن الحجاج من ورائه، و غلبوا على السلاح، و أرسل الحجاج أعين صاحب حمام أعين و هو في قول الكلبي مولى بشر بن مروان، و في قول أبي اليقظان مولى سعد بن أبي وقاص إلى عبد الله بن الجارود، فأتى الصف، فرد، فقال: إنما أنا رسول، فأذن له، فقال: أجب الأمير، فقال ابن الجارود: و من الأمير و لا نعمة عين لابن أبي رغال؟ و لكن ليخرج عنا مذموما مدحورا، و إلا قاتلناه.

أنساب‏الأشراف ج‏8 287 أمر يزيد بن المهلب و قصته قبل ولاية يزيد بن عبد الملك و في أيامه ..... ص : 279

و بعث يزيد بن المهلب إلى البلقاء من عمل دمشق، و بها خزائن الحجاج بن يوسف و عياله فنقلهم و ما معهم إليه، و كان فيمن أتى به أم الحجاج بنت محمد بن يوسف بن الحكم بن أبي عقيل، و هي بنت أخي الحجاج بن يوسف و كانت امرأة يزيد بن عبد الملك بن مروان، و أم الوليد بن يزيد بن عبد الملك المقتول، فكان عبد الملك يعذبها بأمر أخيه يزيد بن المهلب في منزله، فكلمه فيها فأبى أن يشفعه فيها، فقال: الذي وظفتم عليها عليّ، فأبى قبول ذلك فقال يزيد: أما و الله لئن وليت من الأمر

أنساب‏الأشراف ج‏8 382 أمر هشام بن عبد الملك بن مروان ..... ص : 367

ثم مات هشام من ساعته، فخرج عياض من الحبس، و ختم أبواب **الخزائن**، و أمر بهشام فأنزل عن فرشه و حازها، فما وجد له كفن، حتى كفنه غالب مولى هشام.

أنساب‏الأشراف ج‏8 391 أمر هشام بن عبد الملك بن مروان ..... ص : 367

و كان عمر بن عبد العزيز ولاه [1] بيع خزائن بني مروان، فباع متاع عبد الملك، و الوليد فنودي على جورب فبلغ مائة دينار، فقال غيلان:

أنساب‏الأشراف ج‏8 395 أمر هشام بن عبد الملك بن مروان ..... ص : 367

أزوج بها من أدرك من ولدي. قال: تغضّ بصرا، و تعفّ فرجا، و ترجو نسلا، نعم المسلك أسلكتها. و ألف لماذا؟ قال: أشتري بها أرضا يكون فضلها لنفقتي في حياتي و يبقى عقده لعقبي. قال: فإنّا قد أمرنا لك بما سألت، قال: المحمود على ذلك الله، فلما ولى قال هشام: إذا كان القرشي فليكن مثل هذا، ثم قال هشام: أما و الله ما نعطي تبذيرا، و لا نمنع تقتيرا، و إنما نحن خزّان الله على بلاده، و أمناؤه على عباده، فإذا شاء

أنساب‏الأشراف ج‏9 143 وفاة هشام بن عبد الملك ..... ص : 143

و بدا له رجلان على البريد أحدهما مولى لأبي محمد السفياني، فلما بصرا بالوليد بن يزيد نزلا ثم دنوا منه فسلما عليه بالخلافة، فوجم ثم قال: أمات هشام؟. قالا: نعم. قال: فممن الكتاب؟ قالا: من مولاك سالم بن عبد الله صاحب ديوان الرسائل، فقرأ الكتاب و انصرفا، ثم دعا مولى السفياني فسأله عن عياض فحدثه حديثه و إحرازه ما أحرز من **الخزائن** و غير ذلك من أمره.

أنساب‏الأشراف ج‏9 143 وفاة هشام بن عبد الملك ..... ص : 143

و كتب العباس بن الوليد إلى الوليد بثبت ما أحصى من أموال هشام و ما في خزائنه فقال الوليد:

أنساب‏الأشراف ج‏9 181 مقتل الوليد بن يزيد ..... ص : 178

و جاء أبو الأسود مولى خالد بن عبد الله القسري، فسلخ من جلدة رأس الوليد قدر الكف فأتى بها يزيد بن خالد بن عبد الله، و كان محبوسا في عسكر الوليد، حبسه حين دفع أباه إلى يوسف بن عمر، و انتهب الناس خزائن الوليد و ما في عسكره.

أنساب‏الأشراف ج‏9 287 خطبة عبد الله بن يحيى بأهل اليمن ..... ص : 287

و دخل عبد الله بن يحيى صنعاء، فأخذ الضحاك بن زمل، و ابراهيم بن جبلة بن مخرمة الكندي فحبسهما، ثم جمع **الخزائن** و **الأموال** فأحرزها، و أرسل إلى الضحاك و إبراهيم فأطلقهما، و قال: إنما حبستكما مخافة عليكما من العامة، و ليس عليكما مكروه، فأقيما أو اشخصا، فخرجا.

أنساب‏الأشراف ج‏10 299 عمر بن الخطاب ..... ص : 295

لا شي‏ء فيما ترى تبقى بشاشته يبقى الإله و يفنى المال و الولد

لم تغن عن هرمز يوما خزائنة و الخلد قد حاولت عاد فما خلدوا

و حدثنا محمد بن سعد، ثنا عبد الوهاب بن عطاء الخفاف و سعيد بن عامر قالا: ثنا محمد بن عمرو عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب عن أبيه قال: أقبلنا مع عمر قافلين من مكة، حتى إذا كنا بشعاب ضجنان وقف و وقف الناس فقال: لقد رأيتني في هذا المكان و أنا في إبل الخطاب، و كان فظا غليظا، أخبط عليها مرة، و أحطب أخرى، ثم أصبحت اليوم يضرب الناس بجنباتي ليس فوقي منهم أحد، ثم تمثل هذا البيت:

أنساب‏الأشراف ج‏10 309 عمر بن الخطاب ..... ص : 309

حدثني محمد بن سعد، أنبأ أنس بن عياض أبو ضمرة عن هشام بن عروة عن أبيه عن عاصم بن عمر قال: أرسل لي عمر يرفأ فأتيته، و هو في مصلاه عند الفجر، أو قال عند الظهر، فقال: و الله ما كنت أرى أن هذا المال يحل لي من قبل أن أليه إلّا بحقه، و ما كان قط أحرم علي منه إذ وليته، و قد أنفقت عليك من مال الله شهرا و لست بزائدك، و لكني معينك بثمن [1] مالي بالغابة، فاجدده و بعه، ثم ائت رجلا من قومك من تجارهم فقم إلى جنبه فإذا اشترى شيئا فاستشركه، و أنفق على أهلك.

أنساب‏الأشراف ج‏10 385 ابن الصعق يدعو عمر إلى محاسبة عماله ..... ص : 385

أبلغ أمير المؤمنين رسالة فأنت أمين الله في النهي و الأمر

و أنت أمين الله فينا و من يكن أمينا لرب العرش يسلم له صدري‏

فلا تدعن أهل الرساتيق و القرى يسيغون مال الله في الأدم الوفر

فأرسل إلى الحجاج فاعرف حسابه و أرسل إلى جزء و أرسل إلى بشر

و لا تنسينّ النافعين كليهما و لا ابن غلاب من سراة بني نصر

و ما عاصم منها بصفر عيابه [1] و ذاك الذي في السوق مولى بني بدر

و أرسل إلى النعمان فاعرف حسابه و صهر بني غزوان إنّي لذو خبر

و شبلا فسله المال و ابن محرّش فقد كان في أهل الرساتيق ذا ذكر

فقاسمهم نفسي فداؤك إنهم سيرضون إن قاسمتهم منك بالشّطر

و لا تدعونّي للشهادة إنني أغيب و لكنى أرى عجب الدهر

نؤوب إذا آبوا و نغزو إذا غزوا فأنّى لهم وفر و لسنا ذوي وفر

فقاسم عمر هؤلاء القوم، فأخذ شطر أموالهم حتى أخذ نعلا و ترك‏

أنساب‏الأشراف ج‏10 421 مصرع عمر ..... ص : 411

حدثنا عفان بن مسلم، ثنا حماد بن سلمة، أنبأ علي بن زيد عن أبي رافع أن عمر بن الخطاب كان مسندا إلى ابن عباس، و كان عنده ابن عمر و سعيد بن زيد، فقال: اعلموا أني لم أقل في الكلالة شيئا، و لم استخلف بعدي أحدا، و أنه من أدرك وفاتي من سبي العرب فهو حر من مال الله، فقال سعيد بن زيد: أما أنك لو أشرت برجل من المسلمين ائتمنك الناس.

أنساب‏الأشراف ج‏13 397 و منهم الحجاج بن يوسف‏[2] بن الحكم بن أبي عقيل بن مسعود بن عامر بن معتب بن مالك بن كعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن ثقيف. ..... ص : 352

المدائني عن سعيد بن عبد الرحمن عن مالك بن دينار قال: حبس الحكم بن أيوب الثقفي علي بن زيد بن جدعان، و الحسن يومئذ مستخف، و نحن معه مستخفون، فأتاه الحسن ليلا و أتيناه فأذن له و أجلسه معه على السرير فما كنا عند الحسن إلّا مثل الفراريج، فذكر يوسف النبي عليه الصلاة و السلام و إخوته فقال: باعوا أخاهم و حزنوا أباهم و مكانه من الله مكانه، ثم لقي يوسف ما لقي من الحبس و كيد النساء، ثم أداله منهم و رفع ذكره و أعلى كعبه، و جعله أمينا على خزائن الأرض فلما أكمل له أمره، و جمع أهله، و أتاه بأبويه، و أقرّ عينه قالوا: تاللّه لقد آثرك علينا و إن كنا لخاطئين. قال لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و هو أرحم‏

تاريخ‏خليفة 246 وفاة سعيد بن بحدل و استخلاف الضحاك ..... ص : 245

و سار مسكين فوجد ابن عمر و أهل الشام و أهل الكوفة على أفواه السكك و قد خندقوا، و ذلك يوم الأربعاء لليال خلون من شعبان سنة سبع و عشرين و مائة، فاقتحم أصحاب مسكين الخنادق، فأصيب منهم سبعة عشر إنسانا من رجل و امرأة و بلغ ذلك الضحاك، فبعث حبناء بن عصمة في ناس، و عزم عليهم ألا يقاتلوا تلك الليلة، و أقبل الضحاك فيمن معه، فحمل عليهم حتى إذا كان حيث تناله النشاب أنزل من كل كردوس عصابة نشطوا للقتال، فلم يلبث أهل الشام أن انهزموا و عبروا الخنادق فدخلوا الكوفة، ثم رجعوا من ساعتهم، و ذلك يوم الخميس فرجعوا إلى مواقفهم و حمل بعضهم عليهم، فقتل عاصم بن عمر بن عبد العزيز و جعفر بن العباس و انهزم أهل الشام، ثم غدا ابن عمر يوم الجمعة، و حضض الناس، و وجه الأصبغ بن ذؤالة في عشرة آلاف، فأخذ المحجة كأنه يريد الشام، و الضحاك و من معه وقوف، و هو يريد أن يخالفهم إلى عسكرهم، و قد كان بلغهم فخلفوا شيبان في العسكر، فانطلق الأصبغ و من معه حتى إذا كانوا بإزاء الضحاك على ابن عمر و عليهم فلم يلو أحد منهم على صاحبه، فلما جنهم الليل خرج أهل الشام من الكوفة متوجهين في كل وجه، فلم يبق فيها منهم أحد، فأصبح ابن عمر فخرج متوجها إلى واسط، فنادى منادي الضحاك ألا تتبعوا موليا و لا تجرحوا أحدا و قد أجلناكم يا أهل الشام ثلاثا، فمن دخل فيما دخلنا فيه فله ما لنا، و من أحب أن يتوجه حيث شاء من الأرض فليتوجه آمنا، فمن أتاهم ألحقوه بهم، و من شخص لم يعرضوا له، و بعث حبناء بن عصمة إلى قصر الكوفة، فباع الفي‏ء و أصاب خزائن كثيرة و سلاحا و أموالا. فلما كان أول يوم من شهر رمضان سار الضحاك إلى واسط، فاستخلف على الكوفة ملحان، و سار الضحاك حتى نزل على ابن عمر بواسط فقاتله، و فارس أهل الشام و القائم بتلك الحرب منصور بن جمهور، فقتل جحشنة ابن أخي منصور في تلك الحرب، و حمل منصور على عكرمة فقتله.

تاريخ‏خليفة 251 سنة تسع و عشرين و مائة

في نحو من ثلاثين ألفا، فالتقوا بالجالح قرية من قرى أبين، فاقتتلوا قتالا شديدا، ثم انهزم القاسم و أكثر القتلى في أصحابه حتى أتى صنعاء، و سار عبد الله بن يحيى و قد خندق القاسم خنادق، فبيته في وجه الصبح فهرب القاسم و قتل الصلت بن يوسف بن عمر في المعركة، و قتل ناس كثير، و دخل صنعاء فأخذ **الخزائن** و **الأموال** فقوي بها، فأقام أشهرا، ثم وجه إلى مكة رجلا من أهل البصرة من الأزد يقال له: بلج بن المثنى، ثم وجه أبا حمزة المختار بن عوف الأزدي في عشرة آلاف، و أمره أن يقيم بمكة. فزعم إسماعيل بن إسحاق: أن بلجا قدم في الموسم، فلم يشعر الناس و هم بعرفات حتى أطلعت عليهم الخيل من الجبل من طريق الطائف، فاجتمع الناس إلى عبد الواحد بن سليمان بن عبد الملك بن مروان و هو والي مكة و المدينة، فكره عبد الواحد قتالهم فمشى عبد الله بن حسن بن حسن بن علي بن أبي طالب بينهم حتى أخذ عليهم و لهم ألا يحدثوا حدثا حتى ينقضي أمر الموسم ففعلوا، فوقف عبد الواحد بالناس، و وقف بلج في أصحابه بعرفات و بجمع، و أقاموا أيام منى، فلما كان يوم النفر نفر عبد الواحد فأتى مكة ثم أتى أبو حمزة مكة، فخطبهم على المنبر فقال: يا أهل مكة تعيروني بأصحابي تزعمون أنهم شباب.

تاريخ‏الطبري ج‏1 177 ذكر الاحداث التي كانت في ايام بنى آدم من لدن ملك شيث بن آدم الى ايام يرد ..... ص : 165

اخبره انى قد استقمت له ما استقام لي، فإذا تحول عن طاعتي الى معصيتي فلم يستقم لي، فبعزتي حلفت لاسلطن عليه بخت ناصر، فليضربن عنقه، و لياخذن ما في خزائنه و كان في ذلك الزمان لا يسخط الله على احد الا سلط عليه بخت ناصر، فلم يتحول الملك عن قوله، حتى سلط الله عليه بخت ناصر، فضرب عنقه، و اوقر من خزائنه سبعين سفينه ذهبا.

تاريخ‏الطبري ج‏1 196 ذكر بيوراسب، و هو الازدهاق ..... ص : 194

و ما تريد؟ قال: ا لست تزعم انك ملك الدنيا، و ان الدنيا لك! قال: بلى، قال: فليكن كلبك على الدنيا، و لا يكونن علينا خاصه، فإنك انما تقتلنا دون الناس فأجابه الضحاك الى ذلك، و امر بالرجلين اللذين كان يقتلهما في كل يوم ان يقسما على الناس جميعا، و لا يخص بهما مكان دون مكان قال: فبلغنا ان اهل أصبهان من ولد ذلك الرجل الذى رفع اللواء، و ان ذلك اللواء لم يزل محفوظا عند ملوك فارس في خزائنهم، و كان فيما بلغنا جلد اسد، فالبسه ملوك فارس الذهب و الديباج تيمنا به.

تاريخ‏الطبري ج‏1 335 ذكر يعقوب و اولاده ..... ص : 330

و قيل ان اسمه اطفير، بن روحيب، و هو العزيز، و كان على خزائن مصر، و الملك يومئذ الريان بن الوليد، رجل من العماليق، كذلك حدثنا ابن حميد، قال: حدثنا سلمه، عن ابن إسحاق.

تاريخ‏الطبري ج‏1 347 ذكر يعقوب و اولاده ..... ص : 330

«اجعلنى على خزائن الارض» قال: كان لفرعون خزائن كثيره غير الطعام، فسلم سلطانه كله اليه، و جعل القضاء اليه امره، و قضاؤه نافذ.

تاريخ‏الطبري ج‏1 347 ذكر يعقوب و اولاده ..... ص : 330

«اجعلنى على خزائن الارض»، قال: على حفظ الطعام «انى حفيظ عليم» يقول: انى حفيظ لما استودعتني، عليم بسنى المجاعة، فولاه الملك ذلك.

تاريخ‏الطبري ج‏1 348 ذكر يعقوب و اولاده ..... ص : 330

فلما ولى يوسف للملك خزائن ارضه و استقر به القرار في عمله، و مضت السنون السبع المخصبه التي كان يوسف امر بترك ما في سنبل ما حصدوا من الزرع فيها فيه، و دخلت السنون المجدبه و قحط الناس، اجدبت بلاد فلسطين فيما اجدب من البلاد، و لحق مكروه ذلك آل يعقوب في موضعهم الذى كانوا فيه، فوجه يعقوب بنيه.

تاريخ‏الطبري ج‏1 444 ذكر امر قارون بن يصهر بن قاهث ..... ص : 443

و ذكر ان مفاتيح خزائنه كانت كالذي حدثنا ابن حميد، قال: حدثنا جرير، عن منصور، عن خيثمة في قوله: «ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولى القوه» قال: نجد مكتوبا في الانجيل: مفاتيح قارون وقر ستين بغلا غرا محجله، ما يزيد مفتاح منها على اصبع، لكل مفتاح منها كنز.

تاريخ‏الطبري ج‏1 445 ذكر امر قارون بن يصهر بن قاهث ..... ص : 443

سالم، عن ابى صالح: «ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة»، قال: كانت مفاتيح خزائنه تحمل على اربعين بغلا.

تاريخ‏الطبري ج‏1 522 ذكر خبر اسا بن أبيا و زرح الهندي ..... ص : 517

و شانه إذ لم يشتر منهم شيئا، و قالوا: ما شان الملك لا يشترى منا شيئا! ان كان غنيا فان عندنا من طرائف البضاعات فنعطيه ما شاء مما لم يدخل مثله في خزائنه، و ان كان محتاجا فما يمنعه ان يشهدنا فنعطيه ما شاء بغير ثمن! قال لهم من حضرهم من اهل القرية: ان له من الغنى و **الخزائن** و فنون المتاع ما لم يقدر على مثله، انه استفرغ **الخزائن** التي كان موسى سار بها من مصر، و الحلى الذى كان بنو إسرائيل أخذوا، و ما جمع يوشع بن نون خليفه موسى، و ما جمع سليمان راس الحكماء و الملوك، من الغنى الكثير و الانيه التي لا يقدر على مثلها قال الأمناء: فما قتاله؟ و باى شي‏ء عظمته؟ و ما جنوده؟ ا رايتم لو ان ملكا انحرف عليه ففتق ملكه ما كان إذا قتاله اياه؟ و ما عدته و عدد جنوده؟ أم باى الخيل و الفرسان غلبته؟ أم من اجل كثره جمعه و خزائنه وقعت في قلوب الرجال هيبته! فأجابهم القوم و قالوا: ان اسا الملك قليله عدته، ضعيفه قوته، غير ان له صديقا لو دعاه و استعان به على ان يزيل الجبال أزالها، فإذا كان معه صديقه فليس شي‏ء من الخلق يطيقه.

تاريخ‏الطبري ج‏1 524 ذكر خبر اسا بن أبيا و زرح الهندي ..... ص : 517

من زرح الجبار الهندي ملك الارضين، الى من بلغته كتبي: اما بعد فان لي أرضا قد دنا حصادها و اينع ثمرها، و اردت ان تبعثوا الى بعمال اغنمهم ما حصدوا منها، و هم قوم قصوا عنى، و غلبوا على اطراف من ارضى و قهروا من تحت ايديهم من رقيقي، و قد منحتهم من نهض اليهم معى، فان قصرت بكم قوه فعندي قوتكم، فانه لا تتعطل خزائنى.

تاريخ‏الطبري ج‏1 541 ذكر خبر لهراسب و ابنه بشتاسب و غزو بختنصر بنى إسرائيل و تخريبه بيت المقدس ..... ص : 538

قال: و يقال: ان بختنصر حمل اليه من اوريشلم خزائن و اموالا، فلما احس بالضعف من قوته ملك ابنه بشتاسب، و اعتزل الملك و فوضه اليه، و كان ملك لهراسب- فيما ذكر- مائه سنه و عشرين سنه.

تاريخ‏الطبري ج‏1 544 ذكر خبر لهراسب و ابنه بشتاسب و غزو بختنصر بنى إسرائيل و تخريبه بيت المقدس ..... ص : 538

يقال له كراردشير بن دشكال خالفه، و معه من الاتباع ستمائه الف، فولى بهمن اخشويرش الناحية، و امره بالمسير الى كراردشير، ففعل ذلك و حاربه، فقتله و قتل اكثر اصحابه، فتابع له بهمن الزيادة في العمل، و جمع له طوائف من البلاد، فلزم السوس، و جمع الاشراف، و اطعم الناس اللحم، و سقاهم الخمر، و ملك بابل الى ناحيه الهند و الحبشه و ما يلى البحر، و عقد لمائه و عشرين قائدا في يوم واحد الالويه، و صير تحت يد كل قائد الف رجل من ابطال الجند الذين يعدل الواحد منهم في الحرب بمائه رجل، و اوطن بابل، و اكثر المقام بالسوس، و تزوج من سبى بنى إسرائيل امراه يقال لها اشتر ابنه ابى جاويل، كان رباها ابن عم لها يقال له مردخى، و كان أخاها من الرضاعه، لان أم مردخى ارضعت اشتر، و كان السبب في تزوجه إياها قتله امراه كانت له جليله جميله خطيره، يقال لها وشتا، فأمرها بالبروز ليراها الناس، ليعرفوا جلالتها و جمالها، فامتنعت من ذلك فقتلها، فلما قتلها جزع لقتلها جزعا شديدا، فأشير عليه باعتراض نساء العالم، ففعل ذلك، و حببت اليه اشتر صنعا لبنى إسرائيل، فتزعم النصارى انها ولدت له عند مسيره الى بابل ابنا فسماه كيرش، و ان ملك اخشويرش كان اربع عشره سنه، و قد علمه مردخى، التوراة، و دخل في دين بنى إسرائيل، و فهم عن دانيال النبي ع و من كان معه حينئذ، مثل حننيا و ميشايل و عازريا، فسألوه بان يأذن لهم في الخروج الى بيت المقدس فأبى و قال: لو كان معى منكم الف نبى ما فارقنى منكم واحد ما دمت حيا و ولى دانيال القضاء، و جعل اليه جميع امره، و امره ان يخرج كل شي‏ء في **الخزائن** مما كان بختنصر اخذه من بيت المقدس و يرده، و تقدم في بناء بيت المقدس، فبنى و عمر في ايام‏

تاريخ‏الطبري ج‏1 562 رجع الخبر الى قصه بشتاسب و ذكر ملكه و الحوادث التي كانت في ايام ملكه التي جرت على يديه و يد غيره من عماله في البلاد خلا ما جرى من ذلك على يد بختنصر ..... ص : 561

فلما ورد الرسول بالكتاب على بشتاسب، جمع اليه اهل بيته و عظماء اهل مملكته، و فيهم جاماسف عالمهم و حاسبهم، و زرين بن لهراسب فكتب بشتاسب الى ملك الترك كتابا غليظا جواب كتابه، آذنه فيه بالحرب، و اعلمه انه غير ممسك عنه ان امسك فسار بعضهما الى بعض، مع كل واحد منهما من المقاتله ما لا يحصى كثره، و مع بشتاسب يومئذ زرين اخوه و نسطور ابن زرين و اسفنديار و بشوتن ابنا بشتاسب، و آل لهراسب جميعا، و مع خرزاسف و جوهرمز و اندرمان اخواه و اهل بيته، و بيدرفش الساحر، فقتل في تلك الحروب زرين، و اشتد ذلك على بشتاسب، فاحسن الغناء عنه ابنه اسفنديار، و قتل بيدرفش مبارزه، فصارت الدبره على الترك، فقتلوا قتلا ذريعا، و مضى خرزاسف هاربا، و رجع بشتاسب الى بلخ، فلما مضت لتلك الحروب سنون سعى على اسفنديار رجل يقال له قرزم، فافسد قلب بشتاسب عليه، فندبه لحرب بعد حرب، ثم امر بتقييده و صيره في الحصن الذى فيه حبس النساء، و شخص بشتاسب الى ناحيه كرمان و سجستان، و صار منها الى جبل يقال له طميذر لدراسه دينه و النسك هناك، و خلف لهراسب أباه مدينه بلخ شيخا قد ابطله الكبر، و ترك خزائنه و أمواله و نساءه مع خطوس امراته، فحملت الجواسيس الخبر الى خزاسف، فلما عرف جمع جنودا لا يحصون كثره، و شخص من بلاده نحو بلخ، و قد امل ان يجد فرصه من بشتاسب و مملكته فلما انتهى الى تخوم ملك فارس قدم امامه جوهرمز أخاه- و كان مرشحا للملك بعده في جماعه من المقاتله كثيره- و امره ان يغذ السير حتى يتوسط المملكة و يوقع بأهلها، و يغير على القرى و المدن، ففعل ذلك جوهرمز، و سفك الدماء و استباح من الحرم ما لا يحصى، و اتبعه خرزاسف فاحرق الدواوين، و قتل لهراسف و الهرابذه، و هدم بيوت النيران، و استولى على **الأموال** و الكنوز، و سبى ابنتين لبشتاسب، يقال لإحداهما:

تاريخ‏الطبري ج‏1 581 ذكر اخبار ملوك الفرس بعد الاسكندر و هم ملوك الطوائف ..... ص : 580

ابن بابك، فكتب بلاش الى ملوك الطوائف يعلمهم ما اجتمعت عليه الروم من غزو بلادهم، و انه قد بلغه من حشدهم و جمعهم ما لا كفاء له عنده، و انه ان ضعف عنهم ظفروا بهم جميعا فوجه كل ملك من ملوك الطوائف الى بلاش من الرجال و السلاح و المال بقدر قوته، حتى اجتمع عنده أربعمائة الف رجل، فولى عليهم صاحب الحضر- و كان ملكا من ملوك الطوائف يلى ما بين انقطاع السواد الى الجزيرة- فسار بهم حتى لقى ملك الروم فقتله و استباح عسكره، و ذلك هيج الروم على بناء القسطنطينية و نقل الملك من رومية إليها فكان الذى ولى انشاءها الملك قسطنطين، و هو أول ملوك الروم تنصر، و هو اجلى من بقي من بنى إسرائيل عن فلسطين و الأردن لقتلهم- بزعمه- عيسى بن مريم، فاخذ الخشبة التي وجدهم يزعمون انهم صلبوا المسيح عليها، فعظمها الروم، فادخلوها خزائنهم، فهى عندهم الى اليوم.

تاريخ‏الطبري ج‏2 44 ذكر الخبر عن القائم كان بملك فارس بعد أردشير بن بابك ..... ص : 44

فذكر انه لم يبق منهم احد، غير ان جاريه كان وجدها أردشير في دار المملكة، فاعجبه جمالها و حسنها، فسألها- و كانت ابنه الملك المقتول- عن نسبها فذكرت انها كانت خادما لبعض نساء الملك، فسألها: ا بكر أنت أم ثيب؟ فاخبرته انها بكر، فواقعها و اتخذها لنفسه، فعلقت منه، فلما امنته على نفسها لاستمكانها منه بالحبل، اخبرته انها من نسل اشك، فنفر منها و دعا هرجبذا ابرسام- و كان شيخا مسنا- فاخبره انها اقرت انها من نسل اشك، و قال: نحن اولى باستتمام الوفاء بنذر أبينا ساسان، و ان كان موقعها من قلبي على ما قد علمت، فانطلق بها فاقتلها فمضى الشيخ ليقتلها، فاخبرته انها حبلى، فاتى بها القوابل، فشهدن بحبلها، فأودعها سربا في الارض، ثم قطع مذاكيره فوضعها في حق، ثم ختم عليه، و رجع الى الملك، فقال له الملك: ما فعلت؟ قال: قد استودعتها بطن الارض، و دفع الحق اليه، و ساله ان يختم عليه بخاتمه، و يودعه بعض خزائنه ففعل، فاقامت الجاريه عند الشيخ، حتى وضعت غلاما، فكره الشيخ ان يسمى ابن الملك دونه،

تاريخ‏الطبري ج‏2 46 ذكر الخبر عن القائم كان بملك فارس بعد أردشير بن بابك ..... ص : 44

ثم امر بما كان في **الخزائن** من **الأموال**، فوسع بها على الناس، و قسمها فيمن رآه لها موضعا، من الوجوه و الجنود و اهل الحاجة، و كتب الى عماله بالكور و النواحي ان يفعلوا مثل ذلك في **الأموال** التي في ايديهم، فوصل من فضله و إحسانه الى القريب و البعيد، و الشريف و الوضيع، و الخاص و العام ما عمهم و رفغت معايشهم ثم تخير لهم العمال، و اشرف عليهم و على الرعية اشرافا شديدا، فبان فضل سيرته، و بعد صوته، و فاق جميع الملوك.

تاريخ‏الطبري ج‏2 59 ذكر ملك سابور ذي الاكتاف ..... ص : 55

سابور من الموضع الذى كان فيه الى عسكره و ان من كان في عسكر لليانوس من العرب سألوه ان يأذن لهم في محاربه سابور، فأجابهم الى ما سألوه، فزحفوا الى سابور، فقاتلوه ففضوا جمعه، و قتلوا منهم مقتله عظيمه، و هرب سابور فيمن بقي من جنده، و احتوى لليانوس على مدينه طيسبون محله سابور، و ظفر ببيوت اموال سابور و خزائنه فيها، فكتب سابور الى من في الافاق من جنوده يعلمهم الذى لقى من لليانوس و من معه من العرب، و يأمر من كان فيهم من القواد ان يقدموا عليه فيمن قبلهم من جنوده، فلم يلبث ان اجتمعت اليه الجيوش من كل أفق، فانصرف فحارب لليانوس و استنقذ منه مدينه طيسبون، و نزل لليانوس مدينه بهاردشير و ما والاها بعسكره، و كانت الرسل تختلف فيما بينه و بين سابور و ان لليانوس كان جالسا ذات يوم في حجرته، فاصابه سهم غرب في فؤاده فقتله، فاسقط في روع جنده، و هالهم الذى نزل به، و يئسوا من التفصى من بلاد فارس، و صاروا شورى لا ملك عليهم و لا سائس لهم، فطلبوا الى يوسانوس ان يتولى الملك لهم فيملكوه عليهم، فأبى ذلك، و ألحوا عليه فيه، فاعلمهم انه على مله النصرانية، و انه لا يلى ناسا له مخالفين في الملة فاخبرته الروم انهم على ملته، و انهم انما كانوا يكتمونها مخافه لليانوس، فأجابهم الى ما طلبوا، و ملكوه عليهم، و أظهروا النصرانية.

تاريخ‏الطبري ج‏2 88 ذكر ملك فيروز بن يزدجرد ..... ص : 82

فلم يقبل منه سوخرا صلحا دون ان يصير في يده كل شي‏ء صار عنده من عسكر فيروز فسلم اخشنوار اليه ما أصاب من اموال فيروز و خزائنه و مرابطه و نسائه، و فيهن فيروز دخت، و دفع اليه موبذان موبذ و كل احد كان عنده من عظماء الفرس، فانصرف سوخرا بذلك كله الى بلاد الفرس.

تاريخ‏الطبري ج‏2 127 ذكر بقية خبر تبع ايام قباذ و زمن انوشروان و توجيه الفرس الجيش الى اليمن لقتال الحبشه و سبب توجيهه إياهم إليها ..... ص : 105

ابعد قبائل من حمير أتوا ذا صباح بذات العبر

بالب الوب و حرابه كمثل السماء قبيل المطر

يصم صياحهم المقربات و ينفون من قاتلوا بالزمر

سعالى كمثل عديد التراب ييبس منهم رطاب الشجر

و اما هشام بن محمد، فانه زعم ان السفن لما قدمت على النجاشى من عند قيصر حمل جيشه فيها، فخرجوا في ساحل المندب قال: فلما سمع بهم ذو نواس كتب الى المقاول يدعوهم الى مظاهرته، و ان يكون امرهم في محاربه الحبشه و دفعهم عن بلادهم واحدا، فأبوا و قالوا: يقاتل كل رجل عن مقولته و ناحيته فلما راى ذلك صنع مفاتيح كثيره، ثم حملها على عده من الإبل، و خرج حتى لقى جمعهم، فقال: هذه مفاتيح خزائن اليمن قد جئتكم بها، فلكم المال و الارض، و استبقوا الرجال و الذرية فقال عظيمهم:

تاريخ‏الطبري ج‏2 127 ذكر بقية خبر تبع ايام قباذ و زمن انوشروان و توجيه الفرس الجيش الى اليمن لقتال الحبشه و سبب توجيهه إياهم إليها ..... ص : 105

اكتب بذلك الى الملك، فكتب الى النجاشى، فكتب اليه يأمره بقبول ذلك منهم، فسار بهم ذو نواس حتى إذا دخل بهم صنعاء، قال لعظيمهم: وجه ثقات أصحابك في قبض هذه **الخزائن** ففرق اصحابه في قبضها و دفع اليهم المفاتيح، و سبقت كتب ذي نواس الى كل ناحيه: ان اذبحوا كل ثور اسود في بلدكم، فقتلت الحبشه، فلم يبق منهم الا الشريد و بلغ النجاشى ما كان من ذي نواس، فجهز اليه سبعين ألفا، عليهم قائدان: أحدهما أبرهة الاشرم، فلما صاروا الى صنعاء و راى ذو نواس الا طاقه له بهم ركب فرسه، و اعترض البحر فاقتحمه، فكان آخر العهد به.

تاريخ‏الطبري ج‏2 230 ذكر ملك أردشير بن شيرويه ..... ص : 230

اتخذ ذلك ذريعه الى التعتب و التبغى عليهم، و بسط يده في القتل، و جعله سببا للطمع في الملك، و الاعتلاء عند ذلك من ضعه العبودية الى رفعه الملك، و احتقر أردشير لحداثه سنه و استطال عليهم، و اجمع على دعاء الناس الى التشاور في الملك ثم اقبل بجنده و قد عمد مهاذرجشنس، فحصن سور مدينه طيسبون و أبوابها، و حول أردشير، و من بقي من نسل الملك و نسائهم، و ما كان في بيت مال أردشير من ماله و خزائنه و كراعه الى مدينه طيسبون و كان الذين اقبل فيهم من الجند شهربراز سته آلاف رجل من جند فارس بثغر الروم، فأناخ الى جانب مدينه طيسبون، و حاصر من فيها و قاتلهم عنها، و نصب المجانيق عليها فلم يصل إليها فلما راى عجزه عن افتتاحها أتاها من قبل المكيدة، فلم يزل يخدع رجلا يقال له نيوخسروا، و كان رئيس حرس أردشير و نامدار جشنس بن آذر جشنس، اصبهبذ نيمروذ، حتى فتحا له باب المدينة فدخلها، فاخذ جماعه من الرؤساء فقتلهم، و استصفى أموالهم، و فضح نساءهم و قتل ناس بأمر شهربراز أردشير بن شيرويه، سنه اثنتين ماه بهمن، ليله روز آبان في ايوان خسرو شاه قباذ.

تاريخ‏الطبري ج‏3 188 ذكر الاحداث التي كانت فيها ..... ص : 184

ثم اقبل على فقال: يا أبا مويهبه، انى قد أوتيت مفاتيح خزائن الدنيا و الخلد فيها، ثم الجنه، خيرت بين ذلك و بين لقاء ربى و الجنه، فاخترت لقاء ربى و الجنه قال: قلت: بابى أنت و أمي! فخذ مفاتيح خزائن الدنيا و الخلد فيها، ثم الجنه فقال: لا و الله يا أبا مويهبه، لقد اخترت لقاء ربى و الجنه، ثم استغفر لأهل البقيع، ثم انصرف فبدئ رسول الله ص بوجعه الذى قبض فيه.

تاريخ‏الطبري ج‏3 432 حال أبي بكر قبل الخلافة و بعدها ..... ص : 431

صرح، فأي ذلك قالته فعل، فمكث كذلك بالسنح سته اشهر، ثم نزل الى المدينة، فأقام بها، و نظر في امره، فقال: لا و الله، ما تصلح امور الناس التجارة، و ما يصلحهم الا التفرغ لهم و النظر في شانهم، و لا بد لعيالي مما يصلحهم فترك التجارة و استنفق من مال المسلمين ما يصلحه و يصلح عياله يوما بيوم، و يحج و يعتمر و كان الذى فرضوا له في كل سنه سته آلاف درهم، فلما حضرته الوفاة، قال: ردوا ما عندنا من مال المسلمين، فانى لا اصيب من هذا المال شيئا، و ان ارضى التي بمكان كذا و كذا للمسلمين بما اصبت من أموالهم، فدفع ذلك الى عمر، و لقوحا و عبدا

تاريخ‏الطبري ج‏3 437 ذكر غزوه فحل و فتح دمشق ..... ص : 434

حدثنا ابن حميد، قال: حدثنا سلمه، عن محمد بن إسحاق، عن محمد بن عمر بن عطاء، عن سليمان بن يسار، قال: كان عمر كلما مر بخالد قال: يا خالد، اخرج مال الله من تحت استك، فيقول:

تاريخ‏الطبري ج‏3 451 السقاطيه بكسكر ..... ص : 450

سنه 13

بأيدي رجال هاجروا نحو ربهم يجوسونهم ما بين درتا و بارق‏

قتلناهم ما بين مرج مسلح و بين الهوافى من طريق البذارق‏

و مضى ابو عبيد حين ارتحل من النمارق حتى ينزل على نرسى بكسكر- و نرسى يومئذ باسفل كسكر- و المثنى في تعبيته التي قاتل فيها جابان، و نرسى على مجنبتيه ابنا خاله و هما ابنا خال كسرى بندويه و تيرويه ابنا بسطام- و اهل باروسما و نهر جوبر و الزوابي معه الى جنده، و قد اتى الخبر بوران و رستم بهزيمه جابان، فبعثوا الى الجالنوس، و بلغ ذلك نرسى و اهل كسكر و باروسما و نهر جوبر و الزاب، فرجوا ان يلحق قبل الوقعه، و عاجلهم ابو عبيد فالتقوا اسفل من كسكر بمكان يدعى السقاطيه فاقتتلوا في صحارى ملس قتالا شديدا ثم ان الله هزم فارس، و هرب نرسى، و غلب على عسكره و ارضه، و اخرب ابو عبيد ما كان حول معسكرهم من كسكر، و جمع الغنائم، فراى من الاطعمه شيئا عظيما، فبعث فيمن يليه من العرب فانتقلوا ما شاءوا، و أخذت خزائن نرسى، فلم يكونوا بشي‏ء مما خزن افرح منهم بالنرسيان، لأنه كان يحميه و يمالئه عليه ملوكهم، فاقتسموه فجعلوا يطعمونه الفلاحين، و بعثوا بخمسه الى عمر و كتبوا اليه: ان الله أطعمنا مطاعم كانت الاكاسره يحمونها، و أحببنا ان تروها، و لتذكروا انعام الله و افضاله.

تاريخ‏الطبري ج‏4 14 حديث المدائن القصوى التي كان فيها منزل كسرى ..... ص : 8

سنه 16 و خفيفه، و ما قدروا عليه من **بيت المال**، و بالنساء و الذراري، و تركوا في **الخزائن** من الثياب و المتاع و الانيه و الفضول و الالطاف و الادهان ما لا يدرى ما قيمته، و خلفوا ما كانوا أعدوا للحصار من البقر و الغنم و الاطعمه و الاشربه، فكان أول من دخل المدائن كتيبه الأهوال، ثم الخرساء، فأخذوا في سككها لا يلقون فيها أحدا و لا يحسونه الا من كان في القصر الأبيض، فأحاطوا بهم و دعوهم، فاستجابوا لسعد على الجزاء و الذمة، و تراجع اليهم اهل المدائن على مثل عهدهم، ليس في ذلك ما كان لال كسرى و من خرج معهم، و نزل سعد القصر الأبيض، و سرح زهره في المقدمات في آثار القوم الى النهروان، فخرج حتى انتهى الى النهروان، و سرح مقدار ذلك في طلبهم من كل ناحيه.

تاريخ‏الطبري ج‏4 18 ذكر ما جمع من في‏ء اهل المدائن ..... ص : 16

سنه 16 فحمى كل واحد منهما صاحبه حتى رميا بها ثم انى حملت عليهما فقتلتهما و جئت بالبغلين ما ادرى ما عليهما، حتى ابلغتهما صاحب الاقباض، و إذا هو يكتب ما يأتيه به الرجال و ما كان في **الخزائن** و الدور، فقال:

تاريخ‏الطبري ج‏4 89 ذكر فتح السوس ..... ص : 89

فقال الموبذ: نرى ان تخرج فتنزل اصطخر، فإنها بيت المملكة، و تضم إليك خزائنك، و توجه الجنود فاخذ برايه، و سار الى أصبهان دعا سياه،

تاريخ‏الطبري ج‏4 170 ذكر مصير يزدجرد الى خراسان و ما كان السبب في ذلك ..... ص : 166

جرى الشموس ناجزا بناجز محتفلا في جريه مشارز

ثم انصرف الأحنف الى عسكره، و لم يعلم بذلك احد منهم حتى دخله و استعد و كان من شيمه الترك انهم لا يخرجون حتى يخرج ثلاثة من فرسانهم كهؤلاء، كلهم يضرب بطبله، ثم يخرجون بعد خروج الثالث، فخرجت الترك ليلتئذ بعد الثالث، فاتوا على فرسانهم مقتلين، فتشاءم خاقان و تطير، فقال: قد طال مقامنا، و قد اصيب هؤلاء القوم بمكان لم يصب بمثله قط، ما لنا في قتال هؤلاء القوم من خير، فانصرفوا بنا، فكان وجوههم راجعين، و ارتفع النهار للمسلمين و لا يرون شيئا، و أتاهم الخبر بانصراف خاقان الى بلخ و قد كان يزدجرد بن شهريار بن كسرى ترك خاقان بمرو الروذ، و خرج الى مرو الشاهجان، فتحصن منه حاتم بن النعمان و من معه، فحصرهم و استخرج خزائنه من موضعها، و خاقان ببلخ مقيم له، فقال المسلمون للأحنف: ما ترى في اتباعهم؟ فقال: أقيموا بمكانكم و دعوهم و لما جمع يزدجرد ما كان في يديه مما وضع بمرو، فاعجل عنه، و اراد ان يستقل به منها، إذ هو امر عظيم من خزائن اهل فارس، و اراد اللحاق بخاقان فقال له اهل فارس اى شي‏ء تريد ان تصنع؟ فقال:

تاريخ‏الطبري ج‏4 171 ذكر مصير يزدجرد الى خراسان و ما كان السبب في ذلك ..... ص : 166

سنه 22 بنا الى هؤلاء القوم فنصالحهم، فإنهم اوفياء و اهل دين، و هم يلون بلادنا، و ان عدوا يلينا في بلادنا أحب إلينا مملكه من عدو يلينا في بلاده و لا دين لهم، و لا ندري ما وفاؤهم، فأبى عليهم و أبوا عليه، فقالوا: فدع خزائننا نردها الى بلادنا و من يليها، و لا تخرجها من بلادها الى غيرها، فأبى، فقالوا:

تاريخ‏الطبري ج‏4 171 ذكر مصير يزدجرد الى خراسان و ما كان السبب في ذلك ..... ص : 166

فانا لا ندعك، فاعتزلوا و تركوه في حاشيته، فاقتتلوا، فهزموه و أخذوا **الخزائن**، و استولوا عليها و نكبوه، و كتبوا الى الأحنف بالخبر، فاعترضهم المسلمون و المشركون بمرو يثفنونه، فقاتلوه و أصابوه في اخر القوم، و اعجلوه عن الاثقال، و مضى موائلا حتى قطع النهر الى فرغانه و الترك، فلم يزل مقيما زمان عمر رضى الله عنه كله يكاتبهم و يكاتبونه، او من شاء الله منهم فكفر اهل خراسان زمان عثمان و اقبل اهل فارس على الأحنف فصالحوه و عاقدوه، و دفعوا اليه تلك **الخزائن** و **الأموال**، و تراجعوا الى بلدانهم و أموالهم على افضل ما كانوا في زمان الاكاسره، فكانوا كأنما هم في ملكهم، الا ان المسلمين اوفى لهم و اعدل عليهم، فاغتبطوا و غبطوا، و أصاب الفارس يوم يزدجرد كسهم الفارس يوم القادسية.

تاريخ‏الطبري ج‏4 203 ذكر بعض سيره ..... ص : 200

و حدثنى يعقوب بن ابراهيم، قال: حدثنا اسماعيل، قال: أخبرنا أيوب، عن محمد، قال: نبئت ان رجلا كان بينه و بين عمر قرابه، فسأله فزبره، و اخرجه فكلم فيه، فقيل: يا امير المؤمنين، فلان سالك فزبرته و اخرجته، فقال: انه سألني من مال الله، فما معذرتي ان لقيته ملكا خائنا! فلو لا سألني من مالي! قال: فأرسل اليه بعشره آلاف.

تاريخ‏الطبري ج‏4 216 ذكر بعض خطبه رضى الله تعالى عنه ..... ص : 214

ايها الناس، انى لوددت ان انجو كفافا لا لي و لا على، و انى لأرجو ان عمرت فيكم يسيرا او كثيرا ان اعمل بالحق فيكم ان شاء الله، و الا يبقى احد من المسلمين و ان كان في بيته الا أتاه حقه و نصيبه من مال الله، و لا يعمل اليه نفسه، و لم ينصب اليه يوما و أصلحوا أموالكم التي رزقكم الله، و لقليل في رفق خير من كثير في عنف، و القتل حتف من الحتوف، يصيب البر و الفاجر، و الشهيد من احتسب نفسه و إذا اراد احدكم بعيرا فليعمد الى الطويل العظيم فليضربه بعصاه، فان وجده حديد الفؤاد فليشتره قالوا: و خطب أيضا فقال:

تاريخ‏الطبري ج‏4 219 شي‏ء من سيره مما لم يمض ذكره ..... ص : 219

لا شي‏ء فيما ترى تبقى بشاشته يبقى الإله و يودى المال و الولد

لم تغن عن هرمز يوما خزائنه و الخلد قد حاولت عاد فما خلدوا

تاريخ‏الطبري ج‏4 221 شي‏ء من سيره مما لم يمض ذكره ..... ص : 219

الله اعلم، معى تجاره الى المدينة فلما أتت المدينة و باعت شكت الوضيعه، فقال لها عمر: لو كان مالي لتركته لك، و لكنه مال المسلمين، و هذه مشوره لم يغب عنها ابو سفيان، فبعث اليه فحبسه حتى اوفته، و قال لأبي سفيان:

تاريخ‏الطبري ج‏4 227 شي‏ء من سيره مما لم يمض ذكره ..... ص : 219

سنه 23 و حدثنا ابن حميد، قال: حدثنا الحكم بن بشير، قال: حدثنا عمرو، قال: كان عمر بن الخطاب يقول: اربع من امر الاسلام لست مضيعهن و لا تاركهن لشي‏ء ابدا: القوه في مال الله و جمعه حتى إذا جمعناه وضعناه حيث امر الله، و قعدنا آل عمر ليس في أيدينا و لا عندنا منه شي‏ء.

تاريخ‏الطبري ج‏4 283 اخبار ابى ذر رحمه الله تعالى ..... ص : 283

فاما العاذرون معاويه في ذلك، فإنهم ذكروا في ذلك قصه كتب الى بها السرى، يذكر ان شعيبا حدثه عن سيف، عن عطية، عن يزيد الفقعسي، قال: لما ورد ابن السوداء الشام لقى أبا ذر، فقال: يا أبا ذر، الا تعجب الى معاويه، يقول: المال مال الله! الا ان كل شي‏ء لله كأنه يريد ان يحتجنه دون المسلمين، و يمحو اسم المسلمين فأتاه ابو ذر، فقال: ما يدعوك الى ان تسمى مال المسلمين مال الله! قال: يرحمك الله يا أبا ذر، ا لسنا عباد الله، و المال ماله، و الخلق خلقه، و الأمر امره! قال: فلا تقله، قال: فانى لا اقول: انه ليس لله، و لكن ساقول: مال المسلمين.

تاريخ‏الطبري ج‏4 347 رجع الحديث الى حديث سيف، عن شيوخه: ..... ص : 345

و قالوا: انى أحب اهل بيتى و أعطيهم، فاما حبى فانه لم يمل معهم على جور، بل احمل الحقوق عليهم، و اما اعطاؤهم فانى ما أعطيهم من مالي، و لا استحل اموال المسلمين لنفسي، و لا لأحد من الناس، و لقد كنت‏

تاريخ‏الطبري ج‏4 348 رجع الحديث الى حديث سيف، عن شيوخه: ..... ص : 345

سنه 35 اعطى العطية الكبيره الرغيبه من صلب مالي ازمان رسول الله ص و ابى بكر و عمر رضى الله عنهما، و انا يومئذ شحيح حريص، ا فحين اتيت على اسنان اهل بيتى، و فنى عمرى، و ودعت الذى لي في اهلى، قال الملحدون ما قالوا! و انى و الله ما حملت على مصر من الأمصار فضلا فيجوز ذلك لمن قاله، و لقد رددته عليهم، و ما قدم على الا الاخماس، و لا يحل لي منها شي‏ء، فولى المسلمون وضعها في أهلها دوني، و لا يتلفت من مال الله بفلس فما فوقه، و ما اتبلغ منه ما آكل الا مالي.

تاريخ‏الطبري ج‏4 397 ذكر بعض سير عثمان بن عفان رضى الله عنه ..... ص : 396

سنه 35 الا النقصان! الا فان الاسلام قد بزل الا و ان قريشا يريدون ان يتخذوا مال الله معونات دون عباده، الا فاما و ابن الخطاب حي فلا، انى قائم دون شعب الحره، آخذ بحلاقيم قريش و حجزها ان يتهافتوا في النار.

تاريخ‏الطبري ج‏4 401 ذكر بعض سير عثمان بن عفان رضى الله عنه ..... ص : 396

فقال عثمان: صدقت، ان عمر رضى الله عنه اتعب و الله من تبع اثره، و انه كان يطلب بثنيه عن هذه الأمور ظلفا اما و الله ما آكله من مال المسلمين، و لكنى آكله من مالي، أنت تعلم انى كنت اكثر قريش مالا، و اجدهم في التجارة، و لم أزل آكل من الطعام ما لان منه، و قد بلغت سنا فأحب الطعام الى الينه، و لا اعلم لأحد على في ذلك تبعه.

تاريخ‏الطبري ج‏4 407 ذكر الخبر عن السبب الذى من اجله امر عثمان رضى الله عنه عبد الله ابن عباس رضى الله عنه ان يحج بالناس في هذه السنه ..... ص : 405

قال محمد: فحدثني ابن ابى سبره، عن عبد المجيد بن سهيل، عن عكرمه، قال: قال ابن عباس: قال لي عثمان رضى الله عنه: انى قد استعملت خالد بن العاص بن هشام على مكة، و قد بلغ اهل مكة ما صنع الناس، فانا خائف ان يمنعوه الموقف فيأبى، فيقاتلهم في حرم الله جل و عز و امنه و ان قوما جاءوا من كل فج عميق، ليشهدوا منافع لهم، فرايت ان اوليك امر الموسم و كتب معه الى اهل الموسم بكتاب يسألهم ان يأخذوا له بالحق ممن حصره فخرج ابن عباس، فمر بعائشة في الصلصل، فقالت: يا بن عباس، أنشدك الله- فإنك قد اعطيت لسانا ازعيلا- ان تخذل عن هذا الرجل، و ان تشكك فيه الناس، فقد بانت لهم بصائرهم و انهجت، و رفعت لهم المنار، و تحلبوا من البلدان لامر قد حم، و قد رايت طلحه بن عبيد الله قد اتخذ على **بيوت الأموال** و **الخزائن** مفاتيح، فان يل يسر بسيره ابن عمه ابى بكر، قال: قلت يا أمه لو حدث بالرجل حدث ما فزع الناس الا الى صاحبنا.

تاريخ‏الطبري ج‏4 538 توجع على على قتلى الجمل و دفنهم و جمعه ما كان في العسكر و البعث به الى البصره ..... ص : 538

و اقام على بن ابى طالب في عسكره ثلاثة ايام لا يدخل البصره، و ندب الناس الى موتاهم، فخرجوا اليهم فدفنوهم، فطاف على معهم في القتلى، فلما اتى بكعب بن سور قال: زعمتم انما خرج معهم السفهاء، و هذا الحبر قد ترون و اتى على عبد الرحمن بن عتاب فقال: هذا يعسوب القوم- يقول الذى كانوا يطيفون به- يعنى انهم قد كانوا اجتمعوا عليه، و رضوا به لصلاتهم و جعل على كلما مر برجل فيه خير قال: زعم من زعم انه لم يخرج إلينا الا الغوغاء، هذا العابد المجتهد و صلى على قتلاهم من اهل البصره، و على قتلاهم من اهل الكوفه، و صلى على قريش من هؤلاء و هؤلاء، فكانوا مدنيين و مكيين، و دفن على الاطراف في قبر عظيم، و جمع ما كان في العسكر من شي‏ء، ثم بعث به الى مسجد البصره، ان من عرف شيئا فليأخذه، الا سلاحا كان في **الخزائن** عليه سمه السلطان، فانه لما بقي لم يعرف، خذوا ما اجلبوا به عليكم من مال الله عز و جل، لا يحل لمسلم‏

تاريخ‏الطبري ج‏5 18 الجد في الحرب و القتال ..... ص : 17

سنه 37 على اقامه دين رأونا ضيعناه، و احياء حق رأونا امتناه، و ان يقاتلوننا الا على هذه الدنيا ليكونوا جبابره فيها ملوكا، فلو ظهروا عليكم- لا اراهم الله ظهورا و لا سرورا- لزموكم بمثل سعيد و الوليد و عبد الله بن عامر السفيه الضال، يخبر احدهم في مجلسه بمثل ديته و ديه ابيه وجده، يقول: هذا لي و لا اثم على، كأنما اعطى تراثه عن ابيه و أمه، و انما هو مال الله عز و جل، افاءه علينا بأسيافنا و ارماحنا، فقاتلوا عباد الله القوم الظالمين، الحاكمين بغير ما انزل الله، و لا يأخذكم في جهادهم لوم لائم، فإنهم ان يظهروا عليكم يفسدوا عليكم دينكم و دنياكم، و هم من قد عرفتم و خبرتم، و ايم الله ما ازدادوا الى يومهم هذا الا شرا.

تاريخ‏الطبري ج‏5 168 ذكر ولايه بسر بن ابى ارطاه على البصره ..... ص : 167

حدثنى احمد بن زهير، قال: حدثنا على بن محمد، قال: أخبرني سليمان بن بلال، عن الجارود بن ابى سبره، قال: صالح الحسن ع معاويه، و شخص الى المدينة، فبعث معاويه بسر بن ابى ارطاه الى البصره في رجب سنه احدى و اربعين و زياد متحصن بفارس، فكتب معاويه الى زياد: ان في يديك مالا من مال الله، و قد وليت ولايه فاد ما عندك من المال فكتب اليه زياد: انه لم يبق عندي شي‏ء من المال، و قد صرفت ما كان عندي في وجهه، و استودعت بعضه قوما لنازله ان نزلت، و حملت ما فضل الى امير المؤمنين رحمه الله عليه فكتب اليه معاويه: ان اقبل الى ننظر فيما وليت، و جرى على يديك، فان استقام بيننا امر فهو ذاك، و الا رجعت الى ما منك، فلم يأته زياد، فاخذ بسر بنى زياد الاكابر منهم، فحبسهم: عبد الرحمن، و عبيد الله، و عبادا، و كتب الى زياد: لتقدمن على امير المؤمنين او لاقتلن بنيك فكتب اليه زياد: لست بارحا من مكاني الذى انا به حتى يحكم الله بيني و بين صاحبك، فان قتلت من في يديك من ولدى فالمصير الى الله سبحانه، و من ورائنا و ورائكم الحساب، «و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون» فهم بقتلهم، فأتاه ابو بكره فقال: أخذت ولدى و ولد أخي غلمانا بلا ذنب، و قد صالح الحسن معاويه على أمان اصحاب على حيث كانوا، فليس لك على هؤلاء و لا على ابيهم سبيل، قال: ان على أخيك اموالا قد أخذها فامتنع من أدائها، قال: ما عليه شي‏ء، فاكفف‏

تاريخ‏الطبري ج‏5 352 ذكر الخبر عن مراسله الكوفيين الحسين ع للمصير الى ما قبلهم و امر مسلم بن عقيل رضى الله عنه ..... ص : 347

بسم الله الرحمن الرحيم لحسين بن على من سليمان بن صرد و المسيب ابن نجبه و رفاعة بن شداد و حبيب بن مظاهر و شيعته من المؤمنين و المسلمين من اهل الكوفه سلام عليك، فانا نحمد إليك الله الذى لا اله الا هو، اما بعد، فالحمد لله الذى قصم عدوك الجبار العنيد الذى انتزى على هذه الامه فابتزها امرها، و غصبها فيئها، و تامر عليها بغير رضا منها، ثم قتل خيارها، و استبقى شرارها، و جعل مال الله دوله بين جبابرتها و اغنيائها، فبعدا له كما بعدت ثمود! انه ليس علينا امام، فاقبل لعل الله ان يجمعنا بك على الحق و النعمان ابن بشير في قصر الإمارة لسنا نجتمع معه في جمعه، و لا نخرج معه الى عيد، و لو قد بلغنا انك قد اقبلت إلينا اخرجناه حتى نلحقه بالشام ان شاء الله، و السلام و رحمه الله عليك.

تاريخ‏الطبري ج‏5 523 ذكر الخبر عما كان من امر عبيد الله بن زياد و امر اهل البصره معه بها بعد موت يزيد ..... ص : 504

سنه 64 فكنت إذا استعملت الرجل من العرب فكسر الخراج، فتقدمت اليه او اغرمت صدور قومه، او اغرمت عشيرته اضررت بهم، و ان تركته تركت مال الله و انا اعرف مكانه، فوجدت الدهاقين ابصر بالجبايه، و اوفى بالأمانة، و اهون في المطالبه منكم، مع انى قد جعلتكم أمناء عليهم لئلا يظلموا أحدا و اما قولك في السخاء، فو الله ما كان لي مال فاجود به عليكم، و لو شئت لأخذت بعض مالكم فخصصت به بعضكم دون بعض، فيقولون:

تاريخ‏الطبري ج‏5 537 ذكر الخبر عن الوقعه بمرج راهط بين الضحاك بن قيس و مروان بن الحكم و تمام الخبر عن الكائن من جليل الاخبار و الاحداث في سنه اربع و ستين ..... ص : 535

قال: و على ميمنته- اعنى مروان- عمرو بن سعيد بن العاص، و على ميسرته عبيد الله بن زياد، و على ميمنه الضحاك زياد بن عمرو بن معاويه العقيلي و على ميسرته رجل آخر لم احفظ اسمه، و كان يزيد بن ابى النمس الغساني لم يشهد الجابية، و كان مختبئا بدمشق، فلما نزل مروان مرج راهط ثار يزيد ابن ابى نمس باهل دمشق في عبيدها، فغلب عليها، و اخرج عامل الضحاك منها، و غلب على **الخزائن** و **بيت المال**، و بايع لمروان و امده ب**الأموال** و الرجال و السلاح، فكان أول فتح فتح على بنى اميه قال: و قاتل مروان الضحاك عشرين ليله كان، ثم هزم اهل المرج، و قتلوا و قتل الضحاك، و قتل يومئذ من اشراف الناس من اهل الشام ممن كان مع الضحاك ثمانون رجلا كلهم كان يأخذ القطيفة، و الذى كان يأخذ القطيفة يأخذ الفين في العطاء، و قتل اهل الشام يومئذ مقتله عظيمه لم يقتلوا مثلها قط من القبائل كلها، و قتل مع الضحاك‏

تاريخ‏الطبري ج‏6 140 ذكر خبر قتل عبد الملك سعيد بن عمرو ..... ص : 140

و اما عوانه بن الحكم فانه قال- فيما ذكر هشام بن محمد عنه:- ان عبد الملك بن مروان لما رجع من بطنان حبيب الى دمشق مكث بدمشق ما شاء الله، ثم سار يريد قرقيسياء، و فيها زفر بن الحارث الكلابى و معه عمرو بن سعيد، حتى إذا كان ببطنان حبيب فتك عمرو بن سعيد، فرجع ليلا و معه حميد بن حريث بن بحدل الكلبى و زهير بن الأبرد الكلبى، حتى اتى دمشق و عليها عبد الرحمن ابن أم الحكم الثقفى قد استخلفه عبد الملك، فلما بلغه رجوع عمرو ابن سعيد هرب و ترك عمله، و دخلها عمرو فغلب عليها و على خزائنها.

تاريخ‏الطبري ج‏6 451 هرب يزيد بن المهلب و اخوته من سجن الحجاج ..... ص : 448

سنه 90 و كتب الحجاج: ان آل المهلب خانوا مال الله و هربوا منى و لحقوا بسليمان، و كان آل المهلب قدموا على سليمان، و قد امر الناس ان يحصلوا ليسرحوا الى خراسان، لا يرون الا ان يزيد توجه الى خراسان ليفتن من بها فلما بلغ الوليد مكانه عند سليمان هون عليه بعض ما كان في نفسه، و طار غضبا للمال الذى ذهب به و كتب سليمان الى الوليد: ان يزيد بن المهلب عندي و قد آمنته، و انما عليه ثلاثة آلاف الف، كان الحجاج اغرمهم سته آلاف الف فادوا ثلاثة آلاف الف، و بقي ثلاثة آلاف الف، فهى على فكتب اليه: لا و الله لا اؤمنه حتى تبعث به الى فكتب اليه: لئن انا بعثت به إليك لاجيئن معه، فأنشدك الله ان تفضحني و لا ان تخفرنى فكتب اليه: و الله لئن جئتني لا أومنه فقال يزيد: ابعثني اليه، فو الله ما أحب اوقع بينك و بينه عداوة و حربا، و لا ان يتشاءم بي لكما الناس، ابعث اليه بي، و ارسل معى ابنك، و اكتب اليه بالطف ما قدرت عليه فأرسل ابنه أيوب معه و كان الوليد امره ان يبعث به اليه في وثاق، فبعث به اليه، و قال لابنه: إذا اردت ان تدخل عليه فادخل أنت و يزيد في سلسله ثم ادخلا جميعا على الوليد، ففعل ذلك به حين انتهيا الى الوليد، فدخلا عليه، فلما راى الوليد ابن أخيه في سلسله، قال: و الله لقد بلغنا من سليمان! ثم ان الغلام دفع كتاب ابيه الى عمه و قال: يا امير المؤمنين، نفسي فداؤك! لا تخفر ذمه ابى، و أنت أحق من منعها، و لا تقطع منا رجاء من رجا السلامة في جوارنا لمكاننا منك، و لا تذل من رجا العز في الانقطاع إلينا لعزنا بك و قرأ الكتاب:

تاريخ‏الطبري ج‏6 538 غزو جرجان و طبرستان ..... ص : 532

قال على: قال ابو بكر الهذلي: كان شهر بن حوشب على خزائن يزيد بن المهلب، فرفعوا عليه انه أخذ خريطة، فسأله يزيد عنها، فأتاه بها، فدعا يزيد الذى رفع عليه فشتمه، و قال لشهر: هي لك، قال:

تاريخ‏الطبري ج‏6 600 ذكر الخبر عن مقتل يزيد بن المهلب ..... ص : 590

ما سرني قتل الفزارى و ابنه عدى و لا احببت قتل ابن مسمع‏

و لكنها كانت معاوي زله وضعت بها امرى على. غير موضع‏

ثم اقبل حتى اتى البصره و معه المال و **الخزائن**، و جاء المفضل بن المهلب، و اجتمع جميع آل المهلب بالبصرة، و قد كانوا يتخوفون الذى كان من يزيد، و قد أعدوا السفن البحرية، و تجهزوا بكل الجهاز، و قد كان يزيد بن المهلب بعث وداع بن حميد الأزدي على قندابيل أميرا، و قال له: انى سائر الى هذا العدو، و لو قد لقيتهم لم ابرح العرصة حتى تكون الى اولهم، فان ظفرت اكرمتك، و ان كانت الاخرى كنت بقندابيل حتى يقدم عليك اهل بيتى، فيتحصنوا بها حتى يأخذوا لأنفسهم أمانا، اما انى قد اخترتك لأهل بيتى من بين قومى، فكن عند حسن ظني، و أخذ عليه ايمانا غلاظا ليناصحن اهل بيته، ان هم احتاجوا و لجئوا اليه، فلما اجتمع آل المهلب بالبصرة بعد الهزيمة حملوا عيالاتهم و أموالهم في السفن البحرية، ثم لججوا في البحر حتى مروا بهرم ابن القرار العبدى- و كان يزيد استعمله على البحرين- فقال لهم: أشير عليكم الا تفارقوا سفنكم، فان ذلك هو بقاؤكم، و انى اتخوف عليكم ان خرجتم من هذه السفن ان يتخطفكم الناس، و ان يتقربوا بكم الى بنى مروان فمضوا حتى إذا كانوا بحيال كرمان خرجوا من سفنهم، و حملوا عيالاتهم و أموالهم على الدواب‏

تاريخ‏الطبري ج‏6 601 ذكر الخبر عن مقتل يزيد بن المهلب ..... ص : 590

سنه 102 و كان معاويه بن يزيد بن المهلب حين قدم البصره قدمها و معه **الخزائن** و **بيت المال**، فكانه اراد ان يتأمر عليهم، فاجتمع آل المهلب و قالوا للمفضل: أنت أكبرنا و سيدنا، و انما أنت غلام حديث السن كبعض فتيان اهلك، فلم يزل المفضل عليهم حتى خرجوا الى كرمان، و بكرمان فلول كثيره، فاجتمعوا الى المفضل، و بعث مسلمه بن عبد الملك مدرك بن ضب الكلبى في طلب آل المهلب و في اثر الفل فأدرك مدرك المفضل بن المهلب، و قد اجتمعت اليه الفلول بفارس فتبعهم، فادركهم في عقبه، فعطفوا عليه، فقاتلوه و اشتد قتالهم اياه، فقتل مع المفضل بن المهلب النعمان بن ابراهيم بن الاشتر النخعى و محمد بن إسحاق ابن محمد بن الاشعث، و أخذ ابن صول ملك قهستان أسيرا، و أخذت سريه المفضل العاليه، و جرح عثمان بن إسحاق بن محمد بن الاشعث جراحه شديده، و هرب حتى انتهى الى حلوان، فدل عليه، فقتل و حمل راسه الى مسلمه بالحيرة، و رجع ناس من اصحاب يزيد بن المهلب، فطلبوا الامان، فاومنوا، منهم مالك بن ابراهيم بن الاشتر، و الورد بن عبد الله بن حبيب السعدي من تميم، و كان قد شهد مع عبد الرحمن بن محمد مواطنه و ايامه كلها، فطلب له الامان محمد بن عبد الله بن عبد الملك بن مروان الى مسلمه بن عبد الملك عمه و ابنه مسلمه تحته- فآمنه، فلما أتاه الورد وقفه مسلمه فشتمه قائما، فقال: صاحب خلاف و شقاق و نفاق و نفار في كل فتنه، مره مع حائك كنده، و مره مع ملاح الأزد، ما كنت باهل ان تؤمن، قال: ثم انطلق و طلب الامان لمالك بن ابراهيم بن الاشتر الحسن بن عبد الرحمن بن شراحيل- و شراحيل يلقب رستم الحضرمى- فلما جاء و نظر اليه، قال له الحسن بن عبد الرحمن الحضرمى: هذا مالك بن ابراهيم بن الاشتر، قال له: انطلق، قال له الحسن:

تاريخ‏الطبري ج‏7 177 ذكر الخبر عن غزوه نصر بن سيار ما وراء النهر ..... ص : 173

شاكرى خليفه كاتب الأمير، قال: فقال: ادخلوه **الخزائن** ليرى ما أعددنا، فقيل له: قم، قال: قلت ليس بي مشى، قال: قدموا له دابه يركبها، قال: فدخلت خزائنه، فقلت في نفسي: يا سليمان، شمت بك اسرايل و بشر بن عبيد، ليس هذا الا لكراهه الصلح، و سانصرف بخفي حنين.

تاريخ‏الطبري ج‏7 215 خلافه الوليد بن يزيد بن عبد الملك بن مروان ..... ص : 209

فلما قربا أتيا الوليد، فنزلا يعدوان حتى دنوا منه، فسلما عليه بالخلافة، فوجم، و جعل جردبه يكرر عليه السلام بالخلافة، فقال: ويحك! أ مات هشام! قال: نعم، قال فممن كتابك؟ قال: من مولاك سالم بن عبد الرحمن صاحب ديوان الرسائل فقرا الكتاب و انصرفا، فدعا مولى ابى محمد السفياني فسأله عن كاتبه عياض بن مسلم، فقال: يا امير المؤمنين، لم يزل محبوسا حتى نزل بهشام امر الله فلما صار في حد لا ترجى الحياه لمثله ارسل عياض الى الخزان، ان احتفظوا بما في ايديكم، فلا يصلن احد منه الى شي‏ء و افاق هشام افاقه، فطلب شيئا فمنعوه فقال: أرانا كنا خزانا للوليد! و مات من ساعته و خرج عياض من السجن، فختم أبواب **الخزائن**، و امر بهشام فانزل عن فرشه، فما وجدوا له قمقما يسخن له فيه الماء حتى استعاروه، و لا وجدوا كفنا من **الخزائن**، فكفنه غالب مولى هشام، فكتب‏

تاريخ‏الطبري ج‏7 217 خلافه الوليد بن يزيد بن عبد الملك بن مروان ..... ص : 209

اخبر امير المؤمنين اكرمه الله انى عند ما انتهى الى من قيامه بولاية خلافه الله، نهضت الى منبري، على سيفان مستعدا بهما لأهل الغش، حتى اعلمت من قبلي ما امتن الله به عليهم من ولايه امير المؤمنين، فاستبشروا بذلك، و قالوا: لم تأتنا ولايه خليفه كانت آمالنا فيها اعظم و لا هي لنا اسر من ولايه امير المؤمنين، و قد بسطت يدي لبيعتك فجددتها و وكدتها بوثائق العهود و ترداد المواثيق و تغليظ الايمان، فكلهم حسنت اجابتهم و طاعتهم، فاثبهم يا امير المؤمنين بطاعتهم من مال الله الذى آتاك، فإنك اجودهم جودا و ابسطهم يدا، و قد انتظروك راجين فضلك قبلهم بالرحم الذى استرحموك، و زدهم زياده يفضل بها من كان قبلك، حتى يظهر بذلك فضلك عليهم و على رعيتك، و لو لا ما احاول من سد الثغر الذى انا به، لخفت ان يحملني الشوق الى امير المؤمنين ان استخلف رجلا على غير امره، و اقدم لمعاينه امير المؤمنين، فإنها لا يعدلها عندي عادل نعمه و ان عظمت، فان راى امير المؤمنين ان يأذن لي في المسير اليه لاشافهه بامور كرهت الكتاب بها فعل.

تاريخ‏الطبري ج‏7 250 ذكر بعض الخبر عن افساده بنى عميه هشام و الوليد: ..... ص : 231

اخرج على حكمك، قال: فليخرج، فلما ولى قيل له: ما تصنع بخروجه! دعه يكفيكه الناس فدعا عبد السلام فقال: لا حاجه لي فيما عرض على، فنظرت الى شاب طويل على فرس، فدنا من حائط القصر فعلاه، ثم صار الى داخل القصر قال: فدخلت القصر، فإذا الوليد قائم في قميص قصب و سراويل وشى، و معه سيف في غمد و الناس يشتمونه، فاقبل اليه بشر بن شيبان مولى كنانه بن عمير، و هو الذى دخل من الحائط، فمضى الوليد يريد الباب- اظنه اراد ان ياتى عبد العزيز- و عبد السلام عن يمينه و رسول عمرو بن قيس عن يساره، فضربه على راسه، و تعاروه الناس بأسيافهم فقتل، فطرح عبد السلام نفسه عليه يحتز راسه- و كان يزيد بن الوليد قد جعل في راس الوليد مائه الف- 3 و اقبل ابو الأسد مولى خالد بن عبد الله القسرى فسلخ من جلد الوليد قدر الكف، فاتى بها يزيد بن خالد بن عبد الله، و كان محبوسا في عسكر الوليد، فانتهب الناس عسكر الوليد و خزائنه، و أتاني يزيد العليمي ابو البطريق بن يزيد، و كانت ابنته عند الحكم بن الوليد، فقال: امنع لي متاع ابنتى، فما وصل احد الى شي‏ء زعم انه له.

تاريخ‏الطبري ج‏7 469 حج ابى جعفر المنصور و ابى مسلم ..... ص : 469

ذكر الخبر عن مسيرهما و عن وصفه مقدمهما على ابى العباس: اما ابو مسلم فانه- فيما ذكر عنه- لما اراد القدوم على ابى العباس، كتب يستاذنه في القدوم للحج، فاذن له، و كتب اليه ان اقدم في خمسمائة من الجند، فكتب اليه ابو مسلم: انى قد وترت الناس و لست آمن على نفسي فكتب اليه ان اقبل في الف، فإنما أنت في سلطان اهلك و دولتك، و طريق مكة لا تحتمل العسكر، فشخص في ثمانية آلاف فرقهم فيما بين نيسابور و الري، و قدم ب**الأموال** و **الخزائن** فخلفها بالري، و جمع أيضا اموال الجبل، و شخص منها في الف و اقبل، فلما اراد الدخول تلقاه القواد و سائر الناس، ثم استاذن‏

تاريخ‏الطبري ج‏7 474 ذكر خبر خروج عبد الله بن على و هزيمته ..... ص : 474

و ذكر على بن محمد عن الوليد، عن ابيه، ان عيسى بن موسى كان قد احرز **بيوت الأموال** و **الخزائن** و الدواوين، حتى قدم عليه ابو جعفر الأنبار، فبايع الناس له بالخلافة، ثم لعيسى بن موسى من بعده، فسلم عيسى بن موسى الى ابى جعفر الأمر، و قد كان عيسى بن موسى بعث أبا غسان- و اسمه يزيد بن زياد، و هو حاجب ابى العباس- الى عبد الله بن على ببيعه ابى جعفر، ذلك بأمر ابى العباس قبل ان يموت حين امر الناس بالبيعه لأبي جعفر من بعده فقدم ابو غسان على عبد الله بن على بأفواه الدروب متوجها يريد و الروم، فلما قدم عليه ابو غسان بوفاه ابى العباس و هو نازل بموضع يقال له دلوك، امر مناديا فنادى: الصلاة جامعه فاجتمع اليه القواد و الجند، فقرا عليهم الكتاب بوفاه ابى العباس، و دعا الناس الى نفسه، و اخبرهم ان أبا العباس حين اراد ان يوجه الجنود الى مروان بن محمد دعا بنى ابيه، فارادهم على المسير الى مروان بن محمد، و قال: من انتدب منكم فسار اليه فهو ولى عهدي، فلم ينتدب له غيرى، فعلى هذا خرجت من عنده، و قتلت.

تاريخ‏الطبري ج‏7 495 ذكر خروج سنباذ للطلب بدم ابى مسلم ثم قتله ..... ص : 495

ذكر ان سنباذ هذا كان مجوسيا، من اهل قريه من قرى نيسابور يقال لها اهن، و انه كثر اتباعه لما ظهر، و كان خروجه غضبا لقتل ابى مسلم- فيما قيل- و طلبا بثاره، و ذلك انه كان من صنائعه، و غلب حين خرج على نيسابور و قومس و الري، و تسمى فيروز اصبهبذ فلما صار بالري قبض خزائن ابى مسلم، و كان ابو مسلم خلف بها خزائنه حين شخص متوجها الى ابى العباس، و كان عامه اصحاب سنباذ اهل الجبال فوجه اليهم ابو جعفر جهور بن مرار العجلى في عشره آلاف، فالتقوا بين همذان و الري على طرف المفازة، فاقتتلوا، فهزم سنباذ، و قتل من اصحابه في الهزيمة نحو من ستين ألفا، و سبى ذراريهم و نساءهم ثم قتل سنباذ بين طبرستان و قومس، قتله لونان الطبرى، فصير المنصور اصبهبذه طبرستان الى ولد هرمز بن الفرخان، و توجه.

تاريخ‏الطبري ج‏8 104 ذكر الخبر عن وصاياه ..... ص : 102

و ذكر ابو يعقوب بن سليمان، قال: حدثتني جمره العطارة- عطاره ابى جعفر- قالت: لما عزم المنصور على الحج دعا ريطة بنت ابى العباس امراه المهدى- و كان المهدى بالري قبل شخوص ابى جعفر- فاوصاها بما اراد، و عهد إليها، و دفع إليها مفاتيح **الخزائن**، و تقدم إليها و احلفها، و وكد الايمان الا تفتح بعض تلك **الخزائن**، و لا تطلع عليها أحدا الا المهدى، و لا هي، الا ان يصح عندها موته، فإذا صح ذلك اجتمعت هي و المهدى و ليس معهما

تاريخ‏الطبري ج‏8 174 ذكر بعض سير المهدى و اخباره ..... ص : 172

لحقيق ببدره او بثنتين لحسن الصنيع او بثلاث‏

قال: و وافى العسكر و **الخزائن** و الخدم فامر للنبطي بثلاث بدر و انصرف.

تاريخ‏الطبري ج‏8 211 ذكر الخبر عما كان من خلع الهادي للرشيد ..... ص : 207

سنه 170 قال: حدثنى ابى، قال: جلس موسى الهادي بعد ما ملك في أول خلافته جلوسا خاصا، و دعا بابراهيم بن جعفر بن ابى جعفر و ابراهيم بن سلم بن قتيبة و الحراني، فجلسوا عن يساره، و معهم خادم له اسود يقال له اسلم، و يكنى أبا سليمان، و كان يثق به و يقدمه، فبينا هو كذلك، إذ دخل صالح صاحب المصلى، فقال: هارون بن المهدى، فقال: ائذن له، فدخل فسلم عليه، و قبل يديه، و جلس عن يمينه بعيدا من ناحيه، فاطرق موسى ينظر اليه، و ادمن ذلك، ثم التفت اليه، فقال: يا هارون، كأني بك تحدث نفسك بتمام الرؤيا، و تؤمل ما أنت منه بعيد، و دون ذلك خرط القتاد، تؤمل الخلافه! قال: فبرك هارون على ركبتيه، و قال: يا موسى، انك ان تجبرت وضعت، و ان تواضعت رفعت، و ان ظلمت ختلت، و انى لأرجو ان يفضى الأمر الى، فانصف من ظلمت، و اصل من قطعت، و اصير اولادك اعلى من أولادي، و ازوجهم بناتي، و ابلغ ما يجب من حق الامام المهدى قال: فقال له موسى: ذلك الظن بك يا أبا جعفر، ادن منى، فدنا منه، فقبل يديه، ثم ذهب يعود الى مجلسه، فقال له: لا و الشيخ الجليل، و الملك النبيل- اعنى اباك المنصور- لا جلست الا معى، و اجلسه في صدر المجلس معه، ثم قال: يا حرانى، احمل الى أخي الف الف دينار، و إذا افتتح الخراج فاحمل اليه النصف منه، و اعرض عليه ما في **الخزائن** من مالنا، و ما أخذ من اهل بيت اللعنه، فيأخذ جميع ما اراد قال:

تاريخ‏الطبري ج‏8 226 ذكر بعض اخباره و سيره ..... ص : 214

سبط الأنامل بالفعال اخاله ان ليس يترك في **الخزائن** درهما

التفت الى احمد الخازن، فقال: ويحك يا احمد! كأنه نظر إلينا البارحه، قال: و كان قد اخرج تلك الليلة مالا كثيرا ففرقه و ذكر عن إسحاق الموصلى- او غيره- عن ابراهيم، قال: كنا يوما عند موسى، و عنده ابن جامع و معاذ بن الطبيب- و كان أول يوم دخل علينا معاذ، و كان معاذ حاذقا بالاغانى، عارفا بقديمها- فقال: من اطربنى منكم فله حكمه، فغناه ابن جامع غناء فلم يحركه، و فهمت غرضه في الأغاني، فقال هات يا ابراهيم، فغنيته:

تاريخ‏الطبري ج‏8 277 ذكر حج الرشيد ثم كتابته العهد لابنائه ..... ص : 275

سنه 186

اقول لغمه في النفس منى و دمع العين يطرد اطرادا

خذي للهول عدته بحزم سنلقى ما سيمنعك الرقادا

فإنك ان بقيت رايت امرا يطيل لك الكابة و السهادا

راى الملك المهذب شر راى بقسمته الخلافه و البلادا

راى ما لو تعقبه بعلم لبيض من مفارقه السوادا

اراد به ليقطع عن بنيه خلافهم و يبتذلوا الودادا

فقد غرس العداوة غير آل و اورث شمل ألفتهم بدادا

و القح بينهم حربا عوانا و سلس لاجتنابهم القيادا

فويل للرعية عن قليل لقد اهدى لها الكرب الشدادا

و ألبسها بلاء غير فان و ألزمها التضعضع و الفسادا

ستجرى من دمائهم بحور زواخر لا يرون لها نفادا

فوزر بلائهم ابدا عليه ا غيا كان ذلك أم رشادا

قال: و حج هارون و محمد و عبد الله معه و قواده و وزراؤه و قضاته في سنه ست و ثمانين و مائه، و خلف بالرقة ابراهيم بن عثمان بن نهيك العكي على الحرم و **الخزائن** و **الأموال** و العسكر، و اشخص القاسم ابنه الى منبج، فانزله إياها بمن ضم اليه من القواد و الجند، فلما قضى مناسكه كتب لعبد الله المأمون ابنه كتابين، اجهد الفقهاء و القضاه آراءهم فيهما، أحدهما على محمد بما اشترط عليه من الوفاء بما فيه من تسليم ما ولى عبد الله من الاعمال، و صير اليه من الضياع و الغلات و الجواهر و **الأموال**، و الآخر نسخه البيعه التي أخذها على الخاصة و العامه و الشروط لعبد الله على محمد و عليهم، و جعل الكتابين في البيت الحرام بعد اخذه البيعه على محمد، و اشهاده عليه بها الله و ملائكته‏

تاريخ‏الطبري ج‏8 286 نسخه كتاب هارون بن محمد الرشيد الى العمال ..... ص : 283

قال و كان الرشيد بعد مقتل جعفر بن يحيى بالعمر، صار الى الرقة، ثم قدم بغداد، و قد كانت توالت عليه الشكاية من على بن عيسى بن ماهان من خراسان و كثر عليه القول عنده، فاجمع على عزله من خراسان، و أحب ان يكون قريبا منه فلما صار الى بغداد شخص بعد مده منها الى قرماسين، و ذلك في سنه تسع و ثمانين و مائه، و اشخص إليها عده رجال من القضاه و غيرهم، و اشهدهم ان جميع ما له في عسكره من **الأموال** و **الخزائن** و السلاح و الكراع و ما سواه اجمع لعبد الله المأمون، و انه ليس فيه قليل و لا كثير بوجه و لا سبب، و جدد البيعه له على من كان معه، و وجه هرثمة بن اعين صاحب حرسه الى بغداد، فاعاد أخذ البيعه على محمد بن هارون امير المؤمنين و على من كان بحضرته لعبد الله و القاسم على النسخه التي كان أخذها عليه الرشيد بمكة، و جعل امر القاسم في خلعه و اقراره الى عبد الله إذا افضت اليه الخلافه، فقال:

تاريخ‏الطبري ج‏8 315 ذكر خبر شخوص الرشيد الى الري ..... ص : 314

و كان قيل للرشيد: ان على بن عيسى قد اجمع على خلافك، فشخص الى الري من اجل ذلك، منصرفه من مكة، فعسكر بالنهروان لثلاث عشره ليله بقيت من جمادى الاولى، و معه ابناه عبد الله المأمون و القاسم، ثم سار الى الري، فلما صار بقرماسين اشخص اليه جماعه من القضاه و غيرهم، و اشهدهم ان جميع ما له في عسكره ذلك من **الأموال** و **الخزائن** و السلاح و الكراع و ما سوى ذلك لعبد الله المأمون، و انه ليس له فيه قليل و لا كثير و جدد البيعه له على من كان معه، و وجه هرثمة بن اعين صاحب حرسه الى بغداد، فاعاد أخذ البيعه على محمد بن هارون الرشيد و على من بحضرته لعبد الله و القاسم، و جعل امر القاسم في خلعه و اقراره الى عبد الله، إذا افضت الخلافه‏

تاريخ‏الطبري ج‏8 325 ذكر الخبر عن سبب عزل الرشيد على بن عيسى و سخطه عليه ..... ص : 324

سنه 191 خراسان، فوردت خزائن على بن عيسى التي أخذت له على الف و خمسمائة بعير، و كان على مع ذلك قد أذل الاعالى من اهل خراسان و اشرافهم.

تاريخ‏الطبري ج‏8 341 ذكر الخبر عن مقام الرشيد بطوس ..... ص : 341

و فيها وافى هارون جرجان في صفر، فوافاه بها خزائن على بن عيسى على الف بعير و خمسمائة بعير، ثم رحل من جرجان- فيما ذكر- في صفر، و هو عليل، الى طوس، فلم يزل بها الى ان توفى- و اتهم هرثمة، فوجه ابنه المأمون قبل وفاته بثلاث و عشرين ليله الى مرو، و معه عبد الله بن مالك و يحيى بن معاذ و اسد بن يزيد بن مزيد و العباس بن جعفر بن محمد بن الاشعث و السندي ابن الحرشي و نعيم بن حازم، و على كتابته و وزارته أيوب بن ابى سمير، ثم اشتد بهارون الوجع حتى ضعف عن السير.

تاريخ‏الطبري ج‏8 369 ذكر الخبر عن بدء الخلاف بين الامين و المأمون ..... ص : 365

سنه 193 و موعظه للمتقين و اضمم الى الميمون بن الميمون الفضل بن الربيع ولد امير المؤمنين و خدمه و اهله، و مره بالمسير معهم فيمن معه من جنده و رابطته، و صير الى عبد الله بن مالك امر العسكر و احداثه، فانه ثقه على ما يلى، مقبول عند العامه، و اضمم اليه جميع جند الشرط من الروابط و غيرهم الى من معه من جنده، و مره بالجد و التيقظ و تقديم الحزم في امره كله، ليله و نهاره، فان اهل العداوة و النفاق لهذا السلطان يغتنمون مثل حلول هذه المصيبة و اقر حاتم بن هرثمة على ما هو عليه، و مره بحراسة ما يحفظ به قصور امير المؤمنين، فانه ممن لا يعرف الا بالطاعة، و لا يدين الا بها بمعاقد من الله مما قدم له من حال ابيه المحمود عند الخلفاء و مر الخدم باحضار روابطهم ممن يسد بهم و باجنادهم مواضع الخلل من عسكرك، فإنهم حد من حدودك، و صير مقدمتك الى اسد بن يزيد بن مزيد، و ساقتك الى يحيى بن معاذ، فيمن معه من الجنود، و مرهما بمناوبتك في كل ليله، و الزم الطريق الأعظم، و لا تعدون المراحل، فان ذلك ارفق بك و مر اسد بن يزيد ان يتخير رجلا من اهل بيته او قواده، فيصير الى مقدمته ثم يصير امامه لتهيئه المنازل، او بعض الطريق، فان لم يحضرك في عسكرك بعض من سميت، فاختر لمواضعهم من تثق بطاعته و نصيحته و هيبته عند العوام، فان ذلك لن يعوزك من قوادك و أنصارك ان شاء الله و إياك ان تنفذ رايا او تبرم امرا الا براى شيخك و بقية آبائك الفضل بن الربيع، و اقرر جميع الخدم على ما في ايديهم من **الأموال** و السلاح و **الخزائن** و غير ذلك، و لا تخرجن أحدا منهم من ضمن ما يلى الى ان تقدم على.

تاريخ‏الطبري ج‏8 370 ذكر الخبر عن بدء الخلاف بين الامين و المأمون ..... ص : 365

سنه 193 بما فيه من **الأموال** و **الخزائن** ان شاء الله اخوك يستدفع الله عنك، و يسأله لك حسن التأييد برحمته.

تاريخ‏الطبري ج‏8 373 ذكر الخبر عن بدء الخلاف بين الامين و المأمون ..... ص : 365

سنه 193

بنى أمين الله ميدانا و صير الساحة بستانا

و كانت الغزلان فيه بانا يهدى اليه فيه غزلانا

و في هذه السنه شخصت أم جعفر من الرقة بجميع ما كان معها هنالك من **الخزائن** و غير ذلك في شعبان، فتلقاها ابنها محمد الامين بالأنبار في جميع من كان ببغداد من الوجوه، و اقام المأمون على ما كان يتولى من عمل خراسان و نواحيها الى الري، و كاتب الامين، و اهدى اليه هدايا كثيره، و تواترت كتب المأمون الى محمد بالتعظيم و الهدايا اليه من طرف خراسان من المتاع و الانيه و المسك و الدواب و السلاح.

تاريخ‏الطبري ج‏8 382 ذكر تفاقم الخلاف بين الامين و المأمون ..... ص : 374

اما بعد، فقد بلغنى كتابك بما ذكرت مما عليه راى امير المؤمنين في عامته فضلا عما يجب من حق لذى حرمته و خليط نفسه، و محلك بين لهوات ثغور، و حاجتك لمحلك بينها الى فضله من المال لتاييد امرك، و المال الذى سمى لك من مال الله، و توجيهك من وجهت في حمله و حمل اهلك من قبل امير المؤمنين.

تاريخ‏الطبري ج‏8 403 شخوص على بن عيسى الى حرب المأمون ..... ص : 390

فذكر سفيان بن محمد ان المأمون لما قرأ الكتاب اسقط في يده، و تعاظمه ما ورد عليه منه، و لم يدر ما يرد عليه، فدعا الفضل بن سهل، فاقراه الكتاب، و قال: ما عندك في هذا الأمر؟ قال: ارى ان تتمسك بموضعك، و لا تجعل عليك سبيلا، و أنت تجد من ذلك بدا قال: و كيف يمكنني التمسك بموضعي و مخالفه محمد، و عظم القواد و الجنود معه، و اكثر **الأموال** و **الخزائن** قد صارت اليه، مع ما قد فرق في اهل بغداد من صلاته و فوائده! و انما الناس مائلون مع الدراهم، منقادون لها، لا ينظرون إذا وجدوها حفظ بيعه، و لا يرغبون في وفاء عهد و لا امانه فقال له الفضل: إذا وقعت التهمه حق الاحتراس، و انا الغدر محمد متخوف، و من شرهه الى ما في يديك مشفق، و لان تكون في جندك و عزك مقيما بين ظهراني اهل ولايتك احرى، فان دهمك منه امر جردت له و ناجزته و كايدته، فاما أعطاك الله الظفر عليه بوفائك و نيتك، او كانت الاخرى فمت محافظا مكرما، غير ملق بيديك، و لا ممكن عدوك من الاحتكام في نفسك و دمك قال: ان هذا الأمر لو كان أتاني و انا في قوه من امرى، و صلاح من الأمور، كان خطبه يسيرا، و الاحتيال في دفعه ممكنا، و لكنه أتاني بعد افساد خراسان و اضطراب عامرها و غامرها، و مفارقه جبغويه الطاعة، و التواء خاقان صاحب التبت، و تهيؤ ملك كابل للغارة على ما يليه من بلاد خراسان، و امتناع ملك ابراز بنده بالضريبة التي كان يؤديها، و ما لي بواحده من هذه الأمور يد، و انا اعلم ان محمدا لم يطلب قدومى‏

تاريخ‏الطبري ج‏8 442 ذكر خبر شغب الجند على طاهر بن الحسين ..... ص : 441

ذكر عن يزيد بن الحارث، قال: اقام طاهر على نهر صرصر لما صار إليها، و شمر في محاربه محمد و اهل بغداد، فكان لا يأتيه جيش الا هزمه، فاشتد على اصحابه ما كان محمد يعطى من **الأموال** و الكسا، فخرج من عسكره نحو من خمسه آلاف رجل من اهل خراسان و من التف اليهم، فسر بهم محمد، و وعدهم و مناهم، و اثبت اسماءهم في الثمانين قال: فمكثوا بذلك أشهرا، و قود جماعه من الحربية و غيرهم ممن تعرض لذلك و طلبه، و عقد لهم، و وجههم الى دسكرة الملك و النهروان، و وجه اليهم حبيب بن جهم النمرى الأعرابي في اصحابه، فلم يكن بينهم كثير قتال، و ندب محمد قوادا من قواد بغداد، فوجههم الى الياسرية و الكوثرية و السفينتين، و حمل اليهم الاطعمه، و قواهم بالارزاق، و صيرهم ردءا لمن خلفهم، و فرق الجواسيس في اصحاب طاهر، و دس الى رؤساء الجند الكتب بالاطماع و الترغيب، فشغبوا على طاهر، و استامن كثير منهم الى محمد، و مع كل عشره انفس منهم طبل، فارعدوا و ابرقوا و اجلبوا، و دنوا حتى أشرفوا على نهر صرصر، فعبى طاهر اصحابه كراديس، ثم جعل يمر على كل كردوس منهم، فيقول: لا يغرنكم كثره من ترون، و لا يمنعكم استئمان من استامن منهم، فان النصر مع الصدق و الثبات، و الفتح مع الصبر، و رب فئه قليله غلبت فئه كثيره باذن الله و الله مع الصابرين ثم امرهم بالتقدم، فتقدموا و اضطربوا بالسيوف مليا ثم ان الله ضرب اكتاف اهل بغداد فولوا منهزمين، و أخلوا موضع عسكرهم، فانتهب اصحاب طاهر كل ما كان فيه من سلاح و مال و بلغ الخبر محمدا، فامر بالعطاء فوضع، و اخرج خزائنه و ذخائره، و فرق الصلات و جمع اهل الارباض، و اعترض الناس على عينه، فكان لا يرى أحدا و سيما حسن الرواء الا خلع عليه و قوده، و كان لا يقود أحدا الا غلفت لحيته بالغالية، و هم الذين‏

تاريخ‏الطبري ج‏8 446 ذكر خبر حصار الامين ببغداد ..... ص : 445

سنه 197

يا صاحب المنجنيق ما فعلت كفاك، لم تبقيا و لم تذرا

كان هواه سوى الذى قدرا هيهات لن يغلب الهوى القدرا

و نزل هرثمة نهر بين، و جعل عليه حائطا و خندقا، و اعد المجانيق و العرادات، و انزل عبيد الله بن الوضاح الشماسيه، و نزل طاهر البستان بباب الأنبار، فذكر عن الحسين الخليع انه قال: لما تولى طاهر البستان بباب الأنبار، دخل محمدا امر عظيم من دخوله بغداد، و تفرق ما كان في يده من **الأموال**، و ضاق ذرعا، و تحرق صدرا، فامر ببيع كل ما في **الخزائن** من الأمتعة، و ضرب آنيه الذهب و الفضه دنانير و دراهم، و حملها اليه لأصحابه و في نفقاته، و امر حينئذ برمي الحربية بالنفط و النيران و المجانيق و العرادات، يقتل بها المقبل و المدبر، ففي ذلك يقول عمرو بن عبد الملك العترى الوراق:

تاريخ‏الطبري ج‏8 470 ذكر خبر وقعه باب الشماسيه ..... ص : 464

ذهبت بهجه بغداد و كانت ذات بهجه‏

فلها في كل يوم رجه من بعد رجه‏

ضجت الارض الى الله من المنكر ضجه‏

ايها المقتول ما أنت على دين المحجة

ليت شعرى ما الذى نلت و قد ادلجت دلجه‏

ا الى الفردوس وجهت أم النار توجه‏

حجر ارداك أم ارديت قسرا بالازجه‏

ان تكن قاتلت برا فعلينا الف حجه‏

و ذكر عن على بن يزيد ان بعض الخدم حدثه ان محمدا امر ببيع ما بقي في **الخزائن** التي كانت انهبت، فكتم ولاتها ما فيها لتسرق، فتضايق على محمد امره، و فقد ما كان عنده، و طلب الناس الأرزاق، فقال يوما و قد ضجر مما يرد عليه: وددت ان الله عز و جل قتل الفريقين جميعا، و اراح الناس منهم، فما منهم الا عدو ممن معنا و ممن علينا، اما هؤلاء فيريدون مالي، و اما أولئك فيريدون نفسي و ذكرت أبياتا قيل انه قالها:

تاريخ‏الطبري ج‏8 481 ذكر الخبر عن قتل الامين ..... ص : 478

و كيف بهرثمه و قد احاط الموت بي من كل جانب! و اشار عليه آخرون بالخروج الى طاهر و قالوا: لو حلفت له بما يتوثق به منك انك مفوض اليه ملكك، فلعله كان سيركن إليك فقال لهم: أخطأتم وجه الرأي، و أخطأت في مشاورتكم، هل كان عبد الله أخي لو جهد نفسه و ولى الأمور برايه بالغا عشر ما بلغه له طاهر! و قد محصته و بحثت عن رايه، فما رايته يميل الى غدر به، و لا طمع فيما سواه، و لو أجاب الى طاعتي، و انصرف الى ثم ناصبني اهل الارض ما اهتممت بأمر، و لوددت انه أجاب الى ذلك، فمنحته خزائنى و فوضت اليه امرى، و رضيت ان اعيش في كنفه، و لكنى لا اطمع في ذلك منه فقال له السندي: صدقت يا امير المؤمنين، فبادر بنا الى هرثمة، فانه يرى الا سبيل عليك إذا خرجت اليه من الملك، و قد ضمن الى انه مقاتل دونك ان هم عبد الله بقتلك، فاخرج ليلا في ساعه قد نوم الناس فيها، فانى أرجو ان يغبى على الناس امرنا.

تاريخ‏الطبري ج‏8 509 ذكر الخبر عن بعض سير المخلوع محمد بن هارون ..... ص : 508

سنه 198 الوحوش و السباع و الطير و غير ذلك، و احتجب عن اخوته و اهل بيته و قواده، و استخف بهم، و قسم ما في **بيوت الأموال** و ما بحضرته من الجوهر في خصيانه و جلسائه و محدثيه، و حمل اليه ما كان في الرقة من الجوهر و **الخزائن** و السلاح، و امر ببناء مجالس لمتنزهاته و مواضع خلوته و لهوه و لعبه بقصر الخلد و الخيزرانيه و بستان موسى و قصر عبدويه و قصر المعلى و رقه كلواذى و باب الأنبار و بناورى و الهوب، و امر بعمل خمس حراقات في دجلة على خلقه الأسد و الفيل و العقاب و الحيه و الفرس، و انفق في عملها مالا عظيما، فقال ابو نواس يمدحه:

تاريخ‏الطبري ج‏8 536 ذكر ما فعله الحسين بن الحسن الافطس بمكة ..... ص : 536

ثم امر حسين بن حسن بالكسوة التي كانت على الكعبه فقسمت بين اصحابه من العلويين و اتباعهم على قدر منازلهم عنده، و عمد الى ما في خزانه‏

تاريخ‏الطبري ج‏8 585 وصيه طاهر الى ابنه عبد الله ..... ص : 582

و اعلم ان **الأموال** إذا كثرت و ذخرت في **الخزائن** لا تثمر، و إذا كانت في اصلاح الرعية و إعطاء حقوقهم و كف المؤنه عنهم نمت و ربت، و صلحت‏

تاريخ‏الطبري ج‏8 595 ذكر الخبر عن وفاه طاهر بن الحسين ..... ص : 593

و قد ذكر في امر ولايه طلحه خراسان بعد ابيه طاهر غير هذا القول، و الذى قيل من ذلك، ان طاهرا لما مات- و كان موته في جمادى الاولى- وثب الجند، فانتهبوا بعض خزائنه، فقام بامرهم سلام الابرش الخصى، فامر فأعطوا رزق سته اشهر فصير المأمون عمله الى طلحه خليفه لعبد الله بن طاهر، و ذلك ان المأمون ولى عبد الله في قول هؤلاء بعد موت طاهر عمل طاهر كله- و كان مقيما بالرقة على حرب نصر بن شبث- و جمع له مع ذلك الشام، و بعث اليه بعهده على خراسان و عمل ابيه، فوجه عبد الله أخاه طلحه بخراسان، و استخلف بمدينه السلام إسحاق بن ابراهيم، و كاتب المأمون طلحه باسمه، فوجه المأمون احمد بن ابى خالد الى خراسان للقيام بأمر طلحه، فشخص احمد الى ما وراء النهر، فافتتح اشروسنه، و اسر كاوس بن خاراخره و ابنه الفضل، و بعث بهما الى المأمون، و وهب طلحه لابن ابى خالد ثلاثة آلاف الف درهم و عروضا بألفي الف، و وهب لإبراهيم بن العباس كاتب احمد بن ابى خالد خمسمائة الف درهم‏

تاريخ‏الطبري ج‏8 649 ذكر الخبر عن وفاه المأمون ..... ص : 646

ثم دعا أبا إسحاق بعد ساعه حين اشتد به الوجع، و احس بمجي‏ء امر الله فقال له: يا أبا إسحاق، عليك عهد الله و ميثاقه و ذمه رسول الله ص لتقومن بحق الله في عباده، و لتؤثرن طاعته على معصيته، إذ انا نقلتها من غيرك إليك؟ قال: اللهم نعم، قال: فانظر من كنت تسمعني اقدمه على لساني فاضعف له التقدمه، عبد الله بن طاهر اقره على عمله و لا تهجه، فقد عرفت الذى سلف منكما ايام حياتي و بحضرتى، استعطفه بقلبك، و خصه ببرك، فقد عرفت بلاءه و غناءه عن أخيك و إسحاق بن ابراهيم فاشركه في ذلك، فانه اهل له و اهل بيتك، فقد علمت انه لا بقية فيهم و ان كان بعضهم يظهر الصيانة لنفسه عبد الوهاب عليك به من بين اهلك، فقدمه عليهم، و صير امرهم اليه و ابو عبد الله بن ابى داود فلا يفارقك، و اشركه في المشورة في كل امرك، فانه موضع لذلك منك، و لا تتخذن بعدي وزيرا تلقى اليه شيئا، فقد علمت ما نكبنى به يحيى بن أكثم في معاملة الناس و خبث سيرته حتى ابان الله ذلك منه في صحه منى، فصرت الى مفارقته! قاليا له غير راض بما صنع في اموال الله و صدقاته، لا جزاه الله عن الاسلام خيرا! و هؤلاء بنو عمك من ولد امير المؤمنين على بن ابى طالب رضى الله عنه،

تاريخ‏الطبري ج‏9 45 ذكر خبر فتح البذ مدينه بابك ..... ص : 31

سنه 222 الافشين حتى دخل البذ، فوقف في القرية، و امر بهدم القصور، و وجه الرجاله يطوفون في اطراف القرية، فلم يجدوا فيها أحدا من العلوج، فاصعد الكلغرية، فهدموا القصور و أحرقوها، فعل ذلك ثلاثة ايام حتى احرق خزائنه و قصوره، و لم يدع فيها بيتا و لا قصرا الا احرقه و هدمه، ثم رجع و علم ان بابك قد افلت في بعض اصحابه، فكتب الافشين الى ملوك أرمينية و بطارقتها يعلمهم ان بابك قد هرب و عده معه، و صار الى واد، و خرج منه الى ناحيه أرمينية، و هو مار بكم، و امرهم ان يحفظ كل واحد منهم ناحيته، و لا يسلكها احد الا اخذوه حتى يعرفوه فجاء الجواسيس الى الافشين، فاخبروه بموضعه في الوادى، و كان واديا كثير العشب و الشجر، طرفه بإرمينية و طرفه الآخر باذربيجان، و لم يمكن الخيل ان تنزل اليه، و لا يرى من يستخفى فيه لكثرة شجره و مياهه، انما كانت غيضه.

تاريخ‏الطبري ج‏9 96 ذكر خبر ابى شاس الشاعر ..... ص : 89

سنه 224 الى عبد الله بن طاهر، و انتظرا امره، فورد كتاب عبد الله الى الحسن بتسليم المازيار و اخوته و اهل بيته الى محمد بن ابراهيم، ليحملهم الى امير المؤمنين المعتصم، و لم يعرض عبد الله لأموالهم، و امره ان يستصفى جميع ما للمازيار و يحرزه، فبعث الحسن الى المازيار فاحضره، و ساله عن أمواله فذكر ان ماله عند قوم سماهم، من وجوه اهل ساريه و صلحائهم عشره نفر، و احضر القوهيار، و كتب عليه كتابا، و ضمنه توفير هذه **الأموال** التي ذكرها المازيار انها عند خزانه و اصحاب كنوزه، فضمن القوهيار ذلك و اشهد على نفسه.

تاريخ‏الطبري ج‏9 97 ذكر خبر ابى شاس الشاعر ..... ص : 89

لا حاجه لي بهم، و خرج بالبغال هو و غلمانه، فلما ورد الجبل و فتح **الخزائن**، و اخرج **الأموال** و عباها ليحملها، وثب عليه مماليك المازيار من الديالمة- و كانوا ألفا و مائتين- فقالوا له: غدرت بصاحبنا، و اسلمته الى العرب، و جئت لتحمل أمواله! فاخذوه و كبلوه بالحديد، فلما جنه الليل قتلوه، و انتهبوا تلك **الأموال** و البغال، فانتهى الخبر الى الحسن، فوجه جيشا الى الذين قتلوا القوهيار، و وجه قارن جيشا من قبله في اخذهم، فاخذ منهم صاحب قارن عده، منهم ابن عم للمازيار، يقال له شهريار بن المصمغان- و كان راس العبيد و محرضهم- فوجه به قارن الى عبد الله بن طاهر، فلما صار بقومس مات، و كان جماعه أولئك الديالمة أخذوا على السفح و الغيضة يريدون الديلم، فنذر بهم محمد بن ابراهيم بن مصعب، فوجه من قبله الطبرية و غيرهم حتى عارضوهم، و أخذوا عليهم الطريق، فأخذوا، فبعث بهم الى مدينه ساريه مع على بن ابراهيم، و كان مدخل محمد بن ابراهيم حين دخل من شلنبه على طريق الروذبار الى الوريان.

تاريخ‏الطبري ج‏9 138 ذكر مقتل احمد بن نصر الخزاعي على يد الواثق ..... ص : 135

يا امير المؤمنين كافر يستتاب، لعل به عاهة او تغير عقل- كأنه كره ان يقتل بسببه- فقال الواثق: إذا رأيتموني قد قمت اليه، فلا يقومن احد معى، فانى احتسب خطاى اليه و دعا بالصمصامه- سيف عمرو بن معديكرب الزبيدى و كان في الخزانه، كان اهدى الى موسى الهادي، فامر سلما الخاسر الشاعر ان يصفه له، فوصفه فاجازه- فاخذ الواثق الصمصامه- و هي صفيحة موصوله من أسفلها مسموره بثلاثة مسامير تجمع بين الصفيحة و الصلة- فمشى اليه و هو في وسط الدار، و دعا بنطع فصير في وسطه، و حبل فشد راسه، و مد الحبل، فضربه الواثق ضربه، فوقعت على حبل العاتق، ثم ضربه اخرى على راسه، ثم انتضى سيما الدمشقى سيفه، فضرب عنقه و حز راسه.

تاريخ‏الطبري ج‏9 158 ذكر خبر حبس محمد بن عبد الملك الزيات و وفاته ..... ص : 156

و ذكر ان المتوكل وجه في هذا اليوم من قبض ما في منزله من متاع و دواب و جوار و غلمان، فصير ذلك كله في الهاروني، و وجه راشدا المغربي الى بغداد في قبض ما هنالك من أمواله و خدمه، و امر أبا الوزير بقبض ضياعه و ضياع اهل بيته حيث كانت فاما ما كان بسامرا فحمل الى خزائن‏

تاريخ‏الطبري ج‏9 183 خبر مقتل محمد بن ابراهيم بن مصعب ..... ص : 183

حدثنى غير واحد، عن محمد بن إسحاق بن ابراهيم، ان أباه إسحاق بلغه عنه انه اكول لا يملا جوفه شي‏ء، و انه امر باتخاذ الطعام و الاكثار منه، ثم ارسل اليه فدعاه، ثم امره ان يأكل، و قال له: انى أحب ان ارى اكلك، فأكل و اكثر حتى عجب إسحاق منه، ثم قدم اليه بعد ما ظن انه شبع و امتلا من الطعام حمل مشوى، فأكل منه حتى لم يبق منه الا عظامه، فلما فرغ من اكله، قال: يا بنى، مال ابيك لا يقوم بطعام بطنك، فالحق امير المؤمنين، فان ماله احمل لك من مالي فوجهه الى الباب و الزمه الخدمه، فكان في خدمه السلطان حياه ابيه، و خليفه ابيه ببابه، حتى مات أبوه إسحاق، فعقد له المعتز على فارس، و عقد له المنتصر على اليمامه و البحرين و طريق مكة، في المحرم من هذه السنه، و ضم اليه المتوكل اعمال ابيه كلها، و زاده المنتصر ولايه مصر، و ذلك انه كان- فيما ذكر- حمل الى المتوكل و أولياء عهده مما كان في خزائن ابيه من الجواهر و الأشياء النفيسة ما حظى به عندهم، فرفعوه و رفعوا مرتبته.

تاريخ‏الطبري ج‏9 185 ذكر خبر وفاه الحسن بن سهل ..... ص : 184

سنه 236 كتاب ابراهيم بن عطاء المتولى الاخبار بسامرا يذكر وفاه الحسن بن سهل، و انه شرب شربه دواء في صبيحة يوم الخميس لخمس ليال بقين من ذي القعده من سنه خمس و ثلاثين و مائتين افرطت عليه، و انه توفى في هذا اليوم وقت الظهر، و ان المتوكل امر بتجهيز جهازه من خزائنه فلما وضع على سريره تعلق به جماعه من التجار من غرماء الحسن بن سهل، و منعوه من دفنه، فتوسط امرهم يحيى بن خاقان و ابراهيم بن عتاب و رجل يعرف ببرغوث، فقطعوا امرهم، و دفن فلما كان من الغد ورد كتاب صاحب البريد بمدينه السلام بوفاه محمد بن إسحاق بن ابراهيم بعد الظهر يوم الخميس لخمس خلون من ذي الحجه، فجزع عليه المتوكل جزعا، و قال: تبارك الله و تعالى! كيف توافت منيه الحسن و محمد بن إسحاق في وقت واحد!

تاريخ‏الطبري ج‏9 339 خروج العامه و نصره المستعين على ابن طاهر ..... ص : 337

و اتهموك على خليفتهم و أموالهم و أولادهم و انفسهم، و سألوا اخراج الخليفة اليهم ليروه و يكذبوا ما بلغهم عنه فلما تبين محمد بن عبد الله صحه قولهم، و نظر الى كثره اجتماع الناس و ضجيجهم سال المستعين الخروج اليهم، فخرج الى دار العامه التي كان يدخلها جميع الناس، فنصب له فيها كرسي، و ادخل اليه جماعه من الناس فنظروا اليه، ثم خرجوا الى من وراءهم، فاعلموهم صحه امره، فلم يقنعوا بذلك، فلما تبين له انهم لا يسكنون دون ان يخرج اليهم- و قد كان عرف كثره الناس- امر باغلاق الباب الحديد الخارج فاغلق، و صار المستعين و أخواله و محمد بن موسى المنجم و محمد بن عبد الله الى الدرجة التي تفضى الى سطوح دار العامه و خزائن السلاح، ثم نصب لهم سلاليم على سطح المجلس الذى يجلس فيه محمد بن عبد الله و الفتح بن سهل، فأشرف المستعين على الناس و عليه سواد، و فوق السواد برده النبي ص، و معه القضيب، فكلم الناس و ناشدهم، و سألهم بحق صاحب البرده الا انصرفوا، فانه في امن و سلامه، و انه لا باس عليه من محمد بن عبد الله، فسألوه الركوب معهم و الخروج من دار محمد بن عبد الله لانهم لا يأمنونه عليه، فاعلمهم انه على النقله منها الى دار عمته أم حبيب ابنه الرشيد، بعد ان يصلح له ما ينبغى ان يسكن فيه، و بعد ان يحول أمواله و خزائنه و سلاحه و فرشه و جميع ماله في دار محمد بن عبد الله، فانصرف اكثر الناس، و سكن اهل بغداد و لما فعل اهل بغداد ما فعلوا من اجتماعهم على ابن طاهر مره بعد مره و اسماعهم اياه المكروه، تقدم الى اصحاب المعاون ببغداد بتسخير ما قدروا

تاريخ‏الطبري ج‏9 346 ذكر خبر خروج اسماعيل بن يوسف بمكة ..... ص : 346

و فيها ظهر اسماعيل بن يوسف بن ابراهيم بن عبد الله بن الحسن بن الحسن ابن على بن ابى طالب بمكة، فهرب جعفر بن الفضل بن عيسى بن موسى العاملي على مكة، فانتهب اسماعيل بن يوسف منزل جعفر و منزل اصحاب السلطان، و قتل الجند و جماعه من اهل مكة، و أخذ ما كان حمل لاصلاح العين من المال و ما كان في الكعبه من الذهب، و ما في خزائنها من الذهب و الفضه و الطيب و كسوه الكعبه، و أخذ من الناس نحوا من مائتي الف دينار، و انهب مكة، و احرق بعضها في شهر ربيع الاول منها ثم خرج منها بعد خمسين يوما، ثم صار الى المدينة، فتوارى على بن الحسين بن اسماعيل العامل عليها، ثم رجع اسماعيل الى مكة في رجب، فحصرهم حتى تماوت أهلها جوعا و عطشا، و بلغ الخبز ثلاث اواق بدرهم، و اللحم رطل باربعه دراهم، و شربه ماء ثلاثة دراهم، و لقى اهل مكة منه كل بلاء ثم رحل بعد مقام سبعه و خمسين يوما الى جده، فحبس عن الناس الطعام، و أخذ اموال التجار

تاريخ‏الطبري ج‏9 394 ذكر خبر ظهور قبيحه أم المعتز ..... ص : 393

سنه 255 بالحادثة بادرت من غير تلبث و لا تلوم، حتى صارت في ذلك السرب، ثم خرجت من القصر، فلما فرغ الذين شغبوا في امر ابنها مما أرادوا احكامه، فصاروا الى طلبها غير شاكين في القدره عليها، وجدوا القصر منها خاليا، و امرها عنهم مستترا، لا يقفون منه على شي‏ء، و لا ما يؤديهم الى معرفته، حتى وقفوا على السرب، فعلموا حينئذ انهم منه أوتوا فسلكوه، و انتهوا الى موضع لا يوقف منه على خبر و لا اثر، فأيقنوا بالفوت، ثم رجموا الظنون، فلم يجدوا لها معقلا أعز و لا امنع ان هي لجات اليه من حبيب حره موسى بن بغا التي تزوجها من جواري المتوكل، فأحالوا على تلك الناحية، و كرهوا التعرض لشي‏ء من أسبابها، و وضعوا العيون و الارصاد عليها، و أظهروا التوعد لمن وقفوا على معرفته بأمرها، ثم لم يظهرهم عليها، فلم يزل الأمر منطويا عنهم، حتى ظهرت في شهر رمضان، و صارت الى صالح بن وصيف، و وسطت بينها و بين صالح العطارة، و كانت تثق بها، و كانت لها اموال ببغداد، فكتبت في حملها، فاستخرج و حمل منها الى سامرا فذكر انه وافى سامرا يوم الثلاثاء لإحدى عشره ليله خلت من شهر رمضان من هذه السنه قدر خمسمائة الف دينار، و وقعوا لها على خزائن ببغداد فوجه في حملها، فاستخرج و حمل منها، فحمل الى السلطان من ذلك متاع كثير، و احيل من ببغداد من الجند و الشاكريه المرتزقه بمال عظيم عليه و لم تزل تباع تلك **الخزائن** متصلا ببغداد و سامرا عده شهور، حتى نفدت.

تاريخ‏الطبري ج‏9 395 ذكر خبر ظهور قبيحه أم المعتز ..... ص : 393

فعل الله بها و فعل، عرضت ابنها للقتل في مقدار خمسين الف دينار، و عندها مثل هذا في خزانه واحده من خزائنها!

تاريخ‏الطبري ج‏9 464 ذكر الخبر عن خلع المهتدى ثم موته ..... ص : 456

فأين هي **الأموال**؟ و هل هي الا عندك و عند أخيك، و كتابكم و أصحابكم! و دنا الموالي، فتقدم عبد الله بن تكين و جماعه منهم، فأخذوا بيد ابى نصر و قالوا: هذا عدو امير المؤمنين، يقوم بين يديه بسيف، فأخذوا سيفه، و دخل غلام لأبي نصر كان حاضرا يقال له ثيتل، فسل سيفه، و خطا ليمنعهم من ابى نصر، و كانت خطوته تلى الخليفة، فسبقه عبد الله بن تكين، فضرب راسه بالسيف، فما بقي في الدار احد الا سل سيفه، و قام المهتدى، فدخل بيتا كان بقربه، و أخذ محمد بن بغا، فادخل حجره في الدار، و حبس اصحابه الباقون، و اراد القوم قتل الغلام، فمنعهم المهتدى، و قال: ان لي في هذا نظرا ثم امر فاعطى قميصا من الخزانه، و امر بغسل راسه من الدم، و حبس.

تاريخ‏الطبري ج‏9 618 ذكر خبر اصابه الموفق ..... ص : 614

سنه 269 الهدم فيه، و انتهى منه الى دارى ابن سمعان و سليمان بن جامع، فصار ذلك اجمع في أيدي اصحاب الموفق، لا يستطيع الفسقه دفعهم عنه و لا منعهم من الوصول اليه، و هدمت هاتان الداران، و انتهب ما فيهما، و انتهى اصحاب الموفق الى سوق لصاحب الزنج كان اتخذها مظلة على دجلة، سماها الميمونه، فامر الموفق زيرك صاحب مقدمه ابى العباس بالقصد لهذه السوق، فقصد باصحابه لذلك، و أكب عليها، فهدمت تلك السوق و اخربت، فقصد الموفق الدار التي كان صاحب الزنج اتخذها للجبائى فهدمها، و انتهب ما كان فيها و في خزائن الفاسق كانت متصله بها.

تاريخ‏الطبري ج‏9 619 ذكر خبر اصابه الموفق ..... ص : 614

و افضى اصحاب الموفق الى دواوين من دواوين الخبيث و خزائن من خزائنه، فانتهبت و احرقت، و كان ذلك في يوم ذي ضباب شديد، قد ستر بعض الناس عن بعض، فما يكاد الرجل يبصره صاحبه فظهر في هذا اليوم للموفق تباشير الفتح، فإنهم لعلى ذلك، حتى وصل سهم من سهام الفسقه الى الموفق، رماه به غلام رومي كان مع الفاسق يقال له قرطاس، فاصابه في صدره، و ذلك في يوم الاثنين لخمس بقين من جمادى الاولى سنه تسع و ستين و مائتين، فستر الموفق ما ناله من ذلك السهم، و انصرف الى المدينة مع الموفقيه، فعولج في ليلته تلك من جراحته، و بات ثم عاد الى الحرب على ما به من الم الجراح، يشد بذلك قلوب اوليائه من ان يدخلها وهم او ضعف، فزاد ما حمل نفسه عليه من الحركة في قوه علته، فغلظت و عظم امرها حتى خيف عليه، و احتاج الى علاجه باعظم ما يعالج به الجراح، و اضطرب لذلك العسكر و الجند و الرعية، و خافوا قوه الفاسق عليهم، حتى خرج عن مدينته جماعه ممن كان مقيما بها، لما وصل الى قلوبهم من الرهبه، و حدثت في حال صعوبة العله عليه حادثه في سلطانه، فاشار عليه مشيرون من اصحابه و ثقاته بالرحله عن معسكره الى مدينه السلام، و يخلف من يقوم مقامه، فأبى ذلك، و خاف ان يكون فيه ائتلاف ما قد تفرق من شمل الخبيث فأقام على صعوبة علته عليه، و غلظ الأمر الحادث في سلطانه، فمن الله بعافيته، و ظهر لقواده و خاصته، و قد كان اطال الاحتجاب عنهم، فقويت بذلك منتهم، و اقام متماثلا مودعا نفسه الى شعبان من هذه السنه، فلما ابل و قوى على النهوض لحرب الفاسق، تيقظ لذلك، و عاود ما كان مواظبا عليه من الحرب، و جعل الخبيث لما صح عنده‏

تاريخ‏الطبري ج‏10 61 ذكر كتاب المعتضد في شان بنى اميه ..... ص : 54

هذا الى ما كان من بنى مروان من تبديل كتاب الله و تعطيل احكامه، و اتخاذ مال الله دولا بينهم، و هدم بيته، و استحلال حرامه، و نصبهم المجانيق عليه، و رميهم اياه بالنيران، لا يألون له إحراقا و إخرابا، و لما حرم الله منه استباحه و انتهاكا، و لمن لجأ اليه قتلا و تنكيلا، و لمن امنه الله به اخافه و تشريدا، حتى إذا حقت عليهم كلمه العذاب، و استحقوا من الله الانتقام، و ملئوا الارض بالجور و العدوان، و عموا عباد الله بالظلم و الاقتسار، و حلت عليهم السخطه، و نزلت بهم من الله السطوة، اتاح الله لهم من عتره نبيه، و اهل وراثته من استخلصهم منهم بخلافته، مثل ما اتاح الله من أسلافهم المؤمنين و آبائهم المجاهدين لاوائلهم الكافرين، فسفك الله بهم دماءهم مرتدين، كما سفك بابائهم دماء آباء الكفره المشركين، و قطع الله دابر القوم الظالمين، و الحمد لله رب العالمين و مكن الله المستضعفين، ورد الله الحق الى اهله المستحقين، كما قال جل شانه: «و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين.

تاريخ‏الطبري ج‏11 21 سنه ثلاث و تسعين و مائتين ..... ص : 18

سنه 293 محاربتهم له و ظفرهم به، و انهم موجهون له الى مدينه السلام، فردت مضارب المكتفي، و صرفت خزائنه، و قد كانت جاوزت تكريت، ثم ادخل مدينه السلام للنصف من شهر رمضان ابن الخليجي واحد و عشرون رجلا معه على جمال، و عليهم برانس و دراريع حرير، فحبسوا ثم خلع المكتفي على وزيره العباس بن الحسن خلعا لحسن تدبيره في امر هذا الفتح ثم لخمس خلون من شوال، ادخل بغداد راس القرمطى المتسمى بنصر الذى انتهب مدينه هيت منصوبا في قناه و لسبع خلون من شوال ورد الخبر مدينه السلام، بان الروم أغاروا على قورس و قتلوا مقاتلتهم، و دخلوا المدينة، و اخربوا مسجدها، و سبوا من بقي فيها، و قتلوا رؤساء بنى تميم المنضوين إليها و حج بالناس في هذه السنه الفضل بن عبد الملك الهاشمى.

تاريخ‏الطبري ج‏11 23 سنه اربع و تسعين و مائتين ..... ص : 22

سنه 294 رماحهم في جنوب ابلهم و بطونها، فطرحتهم الإبل و تمكنوا منهم، فقتلوهم عن آخرهم الا من استفدوه، و سبوا النساء و اكتسحوا **الأموال** و الأمتعة، و قتل المبارك القمي و المظفر ابنه، و قتل ابو العشائر، ثم قطعت يداه و رجلاه ثم ضربت عنقه، و افلت من الجرحى قوم وقعوا بين القتلى، فتحاملوا في الليل و مضوا فمنهم من مات في الطريق، و منهم من نجا، و هم قليل و كان نساء القرامطة و صبيانهم يطرفون بين القتلى و يعرضون عليهم الماء، فمن كان فيه رمق، او طلب الماء اجهزوا عليه و قيل انه كان في القافلة من الحاج نحو عشرين الف رجل فقتل جميعهم غير نفر يسير و ذكر ان الذى أخذوا من المال و الأمتعة في هذه القافلة قيمه الفى الف دينار، و ورد الخبر على السلطان بمدينه السلام، عشيه يوم الجمعه لاربع عشر ليله بقيت من المحرم بما كان من فعل القرامطة بالحاج، فعظم ذلك عليه، و على الناس، و ندب السلطان محمد ابن داود بن الجراح الوزير للخروج الى الكوفه، و المقام بها، و انفاذ الجيوش الى القرمطى، فخرج من بغداد لإحدى عشره ليله بقيت من المحرم، و حمل معه اموالا كثيره لاعطاء الجند ثم صار زكرويه الى زبالة فهولها و بث الطلائع امامه و وراءه خوفا من اصحاب السلطان و ارتصادا لورود القافلة الاخرى التي كانت فيها الاثقال و اموال التجار و جوهر نفيس للسلطان، و بها من القواد نفيس المولدى و صالح الأسود، و معه الشمسه و الخزانه، و كان المعتضد قد جعل في الشمسه جوهرا نفيسا، و معهم أيضا ابراهيم بن ابى الاشعث، قاضى مكة و المدينة، و ميمون بن ابراهيم الكاتب و الفرات بن احمد بن الفرات و الحسن بن اسماعيل و على بن العباس النهيكى.

تاريخ‏الطبري ج‏11 101 سنه احدى عشره و ثلاثمائة ..... ص : 97

و مما يعتد به على ابن الفرات و ولده ان احمد بن محمد بن خالد الكاتب المعروف بأخي ابى صخره كان قد ولى الدواوين و كان من مشايخ الكتاب و رؤسائهم فتوفى في هذا العام و خلف ورثه احداثا، فانهى كثره ما خلف من المال الى المقتدر، فامر بالتوكيل بخزانته و داره، فسار بعض الورثه الى المحسن و ضمنوا له مالا على ازاله التوكيل و حل الاعتقال، فكلم المحسن أباه في ذلك، و ركب الى المقتدر، فقال له: ان المعتضد و المكتفي قد كانا قطعا الدخول على الناس في المواريث، و انا ارى لمولاي ان يحيى رسومهما، و ان يأمر باثبات عهد الا يتعرض احد في ميراث، فأجابه المقتدر الى ذلك إذ ظن انها نصيحه منه، فسلمت الدار الى ورثه الكاتب، و أنشأ ابن الفرات كتابا عن المقتدر في اسقاط المواريث نسخته.

تاريخ‏الطبري ج‏11 113 سنه خمس عشره و ثلاثمائة ..... ص : 113

ذكر ما دار في هذه السنه من اخبار بنى العباس‏

فيها قدم على بن عيسى بغداد يوم الأربعاء لخمس خلون من صفر، بعد ان تلقاه الناس جميعا بالأنبار و فوق الأنبار، و دخل الى المقتدر بالله، فاستوزره و امر بالخلع عليه فاستعفى فلم يعفه، و سلم اليه الخبيصى ليناظره عن **الأموال**، فلم يستبن عليه خيانة، و لا علم انه أخذ من مال السلطان شيئا فقال له: ضيعت، و المضيع لا رزق له فرد ما ارتزقت و ما اقطعت من الضياع، فرد ذلك و قال على بن عيسى الوزير للخليفة: ما فعلت سبحه جوهر أخذت من ابن الجصاص قيمتها ثلاثون الف دينار؟ قال له: هي في الخزانه، فسأله ان يأمر بتطلبها، فطلبت فلم توجد فأخرجها على من كمه و قال له: عرضت على هذه السبحه بمصر فعرفتها و اشتريتها، فإذا كانت خزانه الجوهر لا تحفظ، فما الذى حفظ بعدها! و امير المؤمنين يقطع خزانه و خدمته **الأموال** الجليله و الضياع الواسعه فاشتد هذا الأمر على السيده أم المقتدر و على غيرها من بطانته و اتهمت بالسبحه زيدان القهرمانه، و كان لا يصل الى خزانه الجوهر غيرها، و ضبط على بن عيسى الأمر جهده، و نظر ليله و نهاره، و جلس للمظالم في كل يوم ثلاثاء و كان لا يأخذ مال احد، و لا يتعلل على الناس كما كان يفعل غيره، فآمن البراء في ايامه، و قطع الزيادات و التعلل، و تحفظ من ان تجرى عليه حيله، و دعته الضرورة بقله المال الى الاخلال ببعض الاقامات في طريق مكة و غيرها، و خرج اليه توقيع المقتدر بالا يزيل الكلواذى عن ديوان السواد و لا محمد ابن يوسف عن القضاء، فقال: ما هممت بشي‏ء من هذا، و ان العهد فيه الى لتخليط على، و كدح في نظري و اشار على بن عيسى على المقتدر بان يلزم خمسه آلاف فارس من بنى اسد طريق مكة بعيالاتهم و يثبت لهم مال الموسم، فانه يكفيهم و يترك ابن ابى الساج مكانه، و يبعث لحرب القرمطى خمسه آلاف رجل من بنى شيبان باقل من ربع المال الذى كان ينفق على ابن ابى الساج و كان على قد نظر الى ما طلبه ابن ابى الساج،

تاريخ‏الطبري ج‏11 236 سنه احدى عشره و ثلاثمائة ..... ص : 228

و صليت العصر، و قد سقفت الدار كلها، و جصصت و غلقت الأبواب و لم يبق الا البياض و الطوابيق، فانفذ الى حامد و ساله التوقف في البستان، و الا يركب منه الى ان يصلى العشاء الأخيرة، و قد بيضت الدار و كنست و فرشت، و لبس الشيخ و عياله الثياب، و دفعت اليهم الصناديق و الخزانه مملوءة بالأمتعة.

تاريخ‏الطبري ج‏11 284 خلافه الراضي بالله ابى العباس محمد بن المقتدر رحمه الله ..... ص : 284

و استحضر على بن عيسى و أخاه عبد الرحمن، و شاورهما، فعرفه ابو الحسن ان سبيله ان يعقد لواء لنفسه، على رسم الخلفاء، ففعل ذلك، و استحفظ باللواء في الخزانه و تسلم خاتم الخلافه، و هو خاتم فضه و فصه حديد صينى، عليه مكتوب ثلاثة اسطر محمد رسول الله.

تاريخ‏الطبري ج‏11 309 وزارة ابى الفتح بن الفرات للراضى بالله ..... ص : 308

فطرح بجكم نفسه في الماء بتستر، فانهزم اصحاب البريدى بغير قتال، فخرج ابو عبد الله و معه اخوه في طيار، و حملوا معهم ثلاثمائة الف دينار، كانت في خزانتهم، فغرقوا بالنهروان فاخرجهم الغواصون، و اخرج لبجكم بعض المال، فقال ابو عبد الله:

تاريخ‏الطبري ج‏11 341 سنه اثنتين و ثلاثين و ثلاثمائة ..... ص : 341

و استتر ابن شيرزاد و نهب اقبال غلامه بعض خزائن المتقى.

تاريخ‏الطبري ج‏11 440 سنه اربع و ستين و ثلاثمائة ..... ص : 434

و وافق عضد الدولة الديلم حتى شغبوا على عز الدولة، فاراد استصلاحهم، فقال لعضد الدولة: تقلد الأمر، و انفذ حينئذ الى داره فختم على خزائنها، و تولى له ابن بقية ذلك.

تاريخ‏الطبري ج‏11 456 سنه ست و ستين و ثلاثمائة ..... ص : 450

فلما كان في ذي الحجه، اشار ابراهيم بن اسماعيل- و كان بختيار قد استحجبه، بعد ان كان نقيبا- بالقبض عليه إذا عبر اليه، ففعل ذلك، و انفذ أمواله و خزائنه، و وجد له سته آلاف رطل ثلجا، كان أعدها لسماط عزم على اتخاذه للجند، و طلب عز الدولة منه شيئا قبل القبض عليه، فانفذ اليه ثلاثين رطلا.

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 137 أيام أبي بكر ..... ص : 127

عليكم، فإني أحمد إليكم الله، أما بعد، فإني قد استعملت عليكم عمر بن الخطاب، فاسمعوا، و أطيعوا، و إني ما ألوتكم نصحا، و السلام. و قال لعمر بن الخطاب: يا عمر، أحبك محب و أبغضك مبغض، فلئن أبغض الحق، فلقديما ما، و لئن استمر في الباطل، فلربما. و دخل عبد الرحمن بن عوف في مرضه الذي توفي فيه، فقال: كيف أصبحت يا خليفة رسول الله؟ فقال: أصبحت موليا، و قد زدتموني على ما بي إن رأيتموني استعملت رجلا منكم فكلكم قد أصبح وارم أنفه، و كل يطلبها لنفسه. فقال عبد الرحمن: و الله ما أعلم صاحبك إلا صالحا مصلحا، فلا تأس على الدنيا! قال: ما آسى إلا على ثلاث خصال صنعتها ليتني لم أكن صنعتها، و ثلاث لم اصنعها ليتني كنت صنعتها، و ثلاث ليتني كنت سألت رسول الله عنها، فأما الثلاث التي صنعتها، فليت أني لم أكن تقلدت هذا الأمر. و قدمت عمر بين يدي، فكنت وزيرا خيرا مني أميرا، و ليتني لم أفتش بيت فاطمة بنت رسول الله و أدخله الرجال، و لو كان أغلق على حرب، و ليتني لم أحرق الفجاءة السلمي، إما أن أكون قتلته سريحا، أو أطلقته نجيحا، و الثلاث التي ليت أني كنت فعلتها، فليتني قدمت الأشعث بن قيس تضرب عنقه، فإنه يخيل إلي أنه لا يرى شيئا من الشر إلا أعان عليه، و ليت أني بعثت أبا عبيدة إلى المغرب و عمر إلى أرض المشرق فأكون قدمت يدي في سبيل الله، و ليت أني ما بعثت خالد بن الوليد إلى بزاخة، و لكن خرجت فكنت ردا له في سبيل الله. و الثلاث التي وددت أني سألت رسول الله عنهن: فلمن هذا الأمر، فلا ينازعه فيه، و هل للأنصار فيه من شي‏ء، و عن العمة و الخالة أ تورثان أو لا ترثان، و إني ما أصبت من دنياكم بشي‏ء، و لقد أقمت نفسي في مال الله و في‏ء المسلمين مقام الوصي في مال اليتيم إن استغنى تعفف، و إن افتقر أكل بالمعروف، و إن والي الأمر بعدي عمر بن الخطاب، و إني استسلفت من **بيت المال** مالا، فإذا مت فليبع حائطي في موضع كذا و ليرد إلى **بيت المال**.

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 174 بدائع عثمان ..... ص : 173

و قالوا: آثر القرباء، و حمى الحمى، و بنى الدار، و اتخذ الضياع و **الأموال** بمال الله و المسلمين، و نفى أبا ذر صاحب رسول الله، و عبد الرحمن بن حنبل، و آوى الحكم بن أبي العاص، و عبد الله بن سعد بن أبي سرح طريدي رسول الله، و أهدر دم الهرمزان، و لم يقتل عبيد الله بن عمر به، و ولي الوليد بن عقبة الكوفة، فأحدث في الصلاة ما أحدث، فلم يمنعه ذلك من إعاذته إياه، و أجاز الرجم، و ذلك أنه كان رجم امرأة من جهينة دخلت على زوجها، فولدت لستة أشهر، فأمر عثمان برجمها، فلما أخرجت دخل إليه علي بن أبي طالب فقال: إن الله عز و جل يقول: و حمله و فصاله ثلاثون شهرا، و قال في رضاعه حولين كاملين، فأرسل عثمان في أثر المرأة، فوجدت قد رجمت و ماتت. و اعترف الرجل بالولد.

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 175 مقتل عثمان ..... ص : 174

فقالوا له: هل عابك أحد بمثل ما عابك به عمرو؟ فلما دخل عليه عمرو قال: يا ابن النابغة! و الله ما زدت إن حرضت الناس علي. قال: و الله لقد قلت فيك أحسن ما علمت، و لقد ركبت من الناس، و ركبوها منك، فاعتزل إن لم تعتدل! فقال: يا ابن النابغة قمل درعك مذ عزلتك عن مصر. و سار الركب الذين قدموا من مصر، فلما صاروا في بعض الطريق، إذا براكب على جمل، فأنكروه، ففتشوه، فوجدوا معه صحيفة من عثمان إلى خليفته عبد الله بن سعد: إذا قدم عليك النفر، فاقطع أيديهم و أرجلهم، فقدموا و اتفقوا على الخروج، و كان من يأخذون عنه محمد بن أبي بكر، و محمد بن أبي حذيفة، و كنانة بن بشر، و ابن عديس البلوي، فرجعوا إلى المدينة، و كان بين عثمان و عائشة منافرة و ذلك أنه نقصها مما كان يعطيها عمر ابن الخطاب، و صيرها أسوة غيرها من نساء رسول الله، فإن عثمان يوما ليخطب إذ دلت عائشة قميص رسول الله، و نادت: يا معشر المسلمين! هذا جلباب رسول الله لم يبل، و قد أبلى عثمان سنته! فقال عثمان: رب اصرف عني كيدهن إن كيدهن عظيم. و حصر ابن عديس البلوي عثمان في داره، فناشدهم الله، ثم نشد مفاتيح **الخزائن**، فأتوا بها إلى طلحة بن عبيد الله، و عثمان محصور في داره، و كان أكثر من يؤلب عليه طلحة و الزبير و عائشة، فكتب إلى معاوية يسأل تعجيل القدوم عليه، فتوجه إليه في اثني عشر ألفا، ثم قال: كونوا بمكانكم في أوائل الشام، حتى آتي أمير المؤمنين لأعرف صحة أمره، فأتى عثمان، فسأله عن المدة، فقال: قد قدمت لأعرف رأيك و أعود إليهم فأجيئك بهم. قال: لا و الله، و لكنك أردت أن أقتل فتقول: أنا ولي الثأر. ارجع، فجئني بالناس! فرجع، فلم يعد إليه حتى قتل. و صار مروان إلى عائشة، فقال: يا أم المؤمنين! لو قمت فأصلحت بين هذا الرجل و بين الناس؟ قالت: قد فرغت من جهازي، و أنا أريد الحج.

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 200 إلى الأشعث بن قيس ..... ص : 200

و كتب علي إلى عماله يستحثهم بالخروج، فكتب إلى الأشعث بن قيس، و كان عامله باذربيجان: أما بعد، فإنما غرك من نفسك و جراك على آخرك إملاء الله لك، إذ ما زلت قديما تأكل رزقه، و تلحد في آياته، و تستمتع بخلاقك، و تذهب بحسناتك إلى يومك هذا، فإذا أتاك رسولي بكتابي هذا، فأقبل، و احمل ما قبلك من مال المسلمين، إن شاء الله. فلما قرأ الأشعث كتابه أقبل إليه.

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 232 أول من أقام الحرس و الشرط ..... ص : 232

و كان معاوية أول من أقام الحرس و الشرط و البوابين في الإسلام، و أرخى الستور و استكتب النصارى، و مشى بين يديه بالحراب، و أخذ الزكاة من الأعطيه، و جلس على السرير، و الناس تحته، و جعل ديوان الخاتم و بنى و شيد البناء، و سخر الناس في بنائه، و لم يسخر أحد قبله، و استصفى أموال الناس، فأخذها لنفسه. و كان سعيد بن المسيب يقول: فعل الله بمعاوية و فعل، فإنه أول من أعاد هذا الأمر ملكا. و كان معاوية يقول: أنا أول الملوك. و رحل إليه عبد الله بن عمر يوما، فقال: يا أبا عبد الله! كيف ترى بنياننا؟ قال: إن كان من مال الله فأنت من الخائنين، و إن كان من مالك‏

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 270 أيام عبد الملك بن مروان ..... ص : 269

فلسطين شخص عن دمشق، حتى صار إلى بطنان يريد قرقيسيا لمحاربة زفر بن الحارث، و أمر ابن الزبير على حاله، فلما صار إلى بطنان من أرض قنسرين أتاه الخبر بأن عمرو بن سعيد بن العاص قد وثب بدمشق، و دعا إلى نفسه، و تسمى بالخلافة، و أخرج عبد الرحمن بن عثمان الثقفي خليفة عبد الملك بدمشق، و كانت أم عبد الرحمن أم الحكم بنت أبي سفيان بن حرب، و حوى **الخزائن** و بيوت **الأموال**، فعلم عبد الملك أنه قد أخطأ في خروجه عن دمشق، فانكفا راجعا إلى دمشق، فتحصن عمرو بن سعيد، و نصب له الحرب، و جرت بينهم السفراء، حتى اصطلحا و تعاقدا، و كتبا بينهما كتابا بالعهود و المواثيق و الأيمان على أن لعمرو بن سعيد الخلافة بعد عبد الملك و دخل عبد الملك دمشق و انحاز مع عمرو بن سعيد أصحابه، فكانوا يركبون معه إذا ركب إلى عبد الملك، ثم دبر عبد الملك على قتل عمرو، و رأى أن الملك لا يصلح له إلا بذلك، فدخل إليه عمرو عشية، و قد أعد له جماعة من أهله و مواليه و من كان عنده ممن سواهم، فلما استوى لعمرو مجلسه قال له: يا أبا أمية! إني كنت حلفت في الوقت الذي كان فيه من أمرك ما كان، إني متى ظفرت بك وضعت في عنقك جامعة، و جمعت يديك إليها. فقال: يا أمير المؤمنين! نشدتك بالله أن تذكر شيئا قد مضى. فتكلم من بحضرته، فقالوا: و ما عليك أن تبر قسم أمير المؤمنين؟ فأخرج عبد الملك جامعة من فضة، فوضعها في عنقه، و جعل يقول:

أدنيته مني ليسكن روعه فأصول صولة حازم مستمكن‏

و جمع يديه إلى عنقه، فلما شد المسمار جذبه إليه، فسقط لوجهه، فانكسرت ثنيتاه، فقال: نشدتك الله، يا أمير المؤمنين، أن يدعوك عظم مني كسرته إلى أن تركب مني أكثر من ذلك، أو تخرجني إلى الناس فيروني على هذه الصورة! و إنما أراد أن يستفزه فيخرجه، و كان على الباب من شيعة

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 274 أيام عبد الملك بن مروان ..... ص : 269

أدري أحدا أقوى عليه مني، و لا أولى به، و لو وجدت ذلك لوليته. إن ابن الزبير لم يصلح أن يكون سائسا، و كان يعطي مال الله كأنه يعطي ميراث أبيه، و إن عمرو بن سعيد أراد الفتنة، و أن يستحل الحرمة و يذهب الدين، و ما أراد صلاحا للمسلمين، فصرعه الله مصرعه، و إني محتمل لكم كل أمر إلا نصب راية، و إن الجامعة التي وضعتها في عنق عمرو عندي، و إني أقسم بالله لا أضعها في عنق أحد فأنزعها منه إلا صعدا و أتاه علي بن عبد الله بن عباس، فذم إليه ابن الزبير، و أعلمه ما كان أبوه و أهل بيته لقوا منه لامتناعهم من بيعته، و أن أباه أوصاه ليلحق به، فأحسن عبد الملك إجابته، و حمله و حمل عياله إلى الشام، و أنزله دارا بدمشق، و لم يزل يجري عليه أيامه كلها. و لما أراد عبد الملك الانصراف وقف على الكعبة فقال: و الله إني وددت أني لم أكن أحدثت فيها شيئا، و تركت ابن الزبير و ما تقلد. و قدم عبد الملك راجعا إلى المدينة، فوافاها في أول سنة 76، فأغلظ لأهلها في القول، و قام خطباؤه و نالوا من أهل المدينة، و قام محمد بن عبد الله القارئ فقال لبعض الخطباء، و هو يتكلم: كذبت لسنا كذلك! فأخذه الحرس، فجروه حتى ظن الناس انهم قاتلوه، فأرسل إليهم: أن كفوا عنه، و خلوا سبيله، فأقام بالمدينة ثلاثا ثم انصرف إلى الشام. و في هذه السنة خرج شبيب بن يزيد الشيباني الحروري بالعراق، و هي سنة 76، فوجه إليه الحجاج الجيش بعد الجيش، فهزمهم شبيب، و كان شبيب ينتقل فيما بين السواد و الجبل، ثم دخل الكوفة ليلا حتى وقف على باب الحجاج في القصر، فضرب بابه بالعمود، و قال: اخرج إلينا، يا ابن أبي رغال. و كان شبيب في نفر يسير، و كانت معه امرأته غزالة، و أمه جهيزة، ثم صار إلى المسجد الجامع فقتل من به من الحرس، و قتل ميمونا مولى حوشب بن يزيد، صاحب شرط الحجاج، و كان ميمون هذا يسمى العذاب، و صلى بالناس‏

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 306 رد الفدك ..... ص : 305

و رد عمر هدايا النيروز و المهرجان، و رد السخر، و رد العطاء على قدر ما استحق الرجل من السنة، و ورث العيالات على ما جرت به السنة، غير أنه أقر القطائع التي أقطعها أهل بيته، و العطاء في الشرف لم ينقصه، و لم يزد فيه، و زاد أهل الشام في أعطياتهم عشرة دنانير، و لم يفعل ذلك في أهل العراق، و كان يقول: ما بقي المسلم على جفوة السلطان و نزغة الشيطان لم أر شيئا أعون له على دينه من إعطائه حقه. فكان يجلس للنظر في أمور المسلمين نهاره كله، فقال له رجاء بن حيوة: يا أمير المؤمنين! نهارك كله مشغول، ذلك جزء من الليل، و أنت تسمر معنا فقال: يا رجاء إن ملاقاة الرجال تلقح لأوليائها، و إن المشورة و المناظرة باب رحمة و مفتاح بركة، لا يضل معهما رأى و لا يقعد معهما حزم. و كان يقول: لكل شي‏ء معدن، و معدن التقوى قلوب العاقلين، لأنهم عقلوا عن الله، فاتقوه في أمره و نهيه. و كتب إلى عامله باليمن: أما بعد، فدع ما أنكرت من الباطل، و خذ ما عرفت من الحق بالغا بك ما بلغ، فإن بلغ مهج أنفسنا، فإن الله يعلم أنك إن لم تحمل إلي إلا حفنة من كتم فإني بذلك مسرور، إذا كان موافقا. قال الزهري: دخلت إلى عمر يوما فبينا أنا عنده إذ أتاه كتاب من عامل له يخبره إن مدينتهم قد احتاجت إلى مرمة، فقلت له: إن بعض عمال علي بن أبي طالب كتب بمثل هذا، و كتب إليه: أما بعد فحصنها بالعدل، و نق طرقها من الجور، فكتب بذلك عمر إلى عامله. و وجه عمر إلى مسجد دمشق من ينزع ما فيه من الرخام و الفسيفساء و الذهب، و قال: إن الناس يشتغلون بالنظر إليه عن صلاتهم، فقيل له: إن فيه مكيدة للعدو، فتركه، و ارتحل إلى خناصرة، فنزلها، و هي برية من أطراف جند قنسرين، و كره أن ينزل في منازل أهل بيته التي بنوها بمال الله و في‏ء المسلمين،

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 328 صفته و عماله ..... ص : 328

و كان هشام من أحزم بني أمية و أرجلهم و كان بخيلا، حسودا، فظا، غليظا، ظلوما، شديد القسوة، بعيد الرحمة، طويل اللسان، و فشا الطاعون في أيامه حتى هلك عامة الناس و ذهبت الدواب و البقر، و كان الغالب عليه الأبرش ابن الوليد الكلبي، و صاحب شرطة كعب بن حامد العبسي، و على حرسه الربيع ابن زياد بن سابور، و حاجبه الحريش مولاه، و عمل الخز الرقم و غيره، و الوشي و الأرمني و أصناف الثياب، و كانت ولايته عشرين سنة إلا خمسة أشهر، و توفي يوم الأربعاء لتسع خلون من شهر ربيع الأول سنة 125، و هو ابن ثلاث و خمسين سنة، و منع وكلاء الوليد بن يزيد من الخرائن، فلم يوجد له كفن حتى كفنه خادم له، و قيل: بل كفنه الأبرش الكلبي، فصلى عليه العباس بن الوليد، و قيل: بل الأبرش الكلبي، و دفن بالرصافة.

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 366 قتل أبو مسلم ..... ص : 366

و واقع أبو مسلم عبد الله بن علي بنصيبين و فرق جمعه فهرب عبد الله و أمر أبو مسلم ألا يعترضه أحد فصار إلى البصرة إلى أخيه سليمان بن علي و كان عامل البصرة فلم يزل مختفيا عنده. و بعث أبو جعفر برسل يحصون ما حصل في يد أبي مسلم من **الخزائن** و **الأموال** منهم: إسحاق بن مسلم العقيلي و يقطين بن موسى و محمد بن عمرو النصيبي التغلبي فغضب أبو مسلم و قال: اؤتمن على الدماء و لا اؤتمن على **الأموال**؟ و شتم يقطين بن موسى فقال يقطين لما رأى ما داخلة عليه: امرأتي طالق ثلاثا إن كان أمير المؤمنين وجهني إليك إلا مهنئا بالفتح فاستخف بإسحاق بن مسلم و محمد بن عمرو و شتمهما و تناول أبا جعفر بلسانه حتى ذكر أمه و قال: ويلي على ابن سلامة فانصرف القوم إلى أبي جعفر فأخبروه الخبر فزاد ذلك فيما في قلبه عليه و ولى هشام بن عمرو العقيلي مكان أبي مسلم فانصرف أبو مسلم و أقبل يريد خراسان مغاضبا لأبي جعفر فمر بالمدائن و أبو جعفر نازل برومية و بينه و بينه فرسخان فلم يلقه و نفذ لوجهه حتى جاز حلوان فاتبعه أبو جعفر بعيسى بن موسى‏

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 392 أيام المهدي ..... ص : 392

و هو محمد بن عبد الله المنصور و أمه أم موسى بنت منصور بن عبد الله بن ذي سهم بن يزيد الحميري و بويع في اليوم الذي توفي فيه المنصور و أخذ الربيع له البيعة بمكة على من حضر من الهاشميين و القواد و كان صالح بن المنصور حاضرا و موسى بن المهدي فأنفذ إليه الخبر مع منارة مولى أبي جعفر و وصيته فسار منارة اثني عشر يوما إلى بغداد و المهدي بها فأحضر القواد و الهاشميين و الصحابة فبايعوا و كانت الشمس يومئذ في الميزان أربعا و عشرين درجة و خمسين دقيقة و القمر في الجوزاء عشرين درجة و خمسين دقيقة و زحل في الميزان ثماني عشرة درجة و خمسين دقيقة و المشتري في الجدي سبع عشرة درجة و أربعين دقيقة و المريخ في الجوزاء خمس درجات و أربعين دقيقة راجعا و الزهرة في الميزان خمسا و عشرين درجة و أربعين دقيقة و عطارد في العقرب ثماني عشرة درجة و عشر دقائق و الرأس في الثور تسع درجات و عشر دقائق و قرأ المهدي وصية أبي جعفر و كانت نسختها بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما عهد عبد الله أمير المؤمنين إلى المهدي محمد ابن أمير المؤمنين ولي عهد المسلمين حين أسند وصيته إليه بعده و استخلفه على الرعية من المسلمين و أهل الذمة و حرم الله و خزائنه و أرضه التي يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين إن أمير المؤمنين يوصيك بتقوى الله في البلاد و العمل بطاعته في العباد و يحذرك الحسرة و الندامة و الفضيحة في القيامة قبل حلول الموت و عاقبة الفوت حين تقول رب لو لا أخرتني إلى أجل قريب هيهات أين منك المهل و قد انقضى عنك الأجل و تقول رب ارجعني لعلي أعمل‏

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 394 أيام المهدي ..... ص : 392

بالسيرة الحسنة و السياسة الجميلة و ليكن أهم أمورك إليك تحفظ أطرافك و سد ثغورك و إكماش بعوثك و ارغب إلى الله عز و جل في الجهاد و المحاماة عن دينه و إهلاك عدوه بما يفتح الله على المسلمين و يمكن لهم في الدين و ابذل في ذلك مهجتك و نجدتك و مالك و تفقد جيوشك ليلك و نهارك و اعرف مراكز خيلك و مواطن رحلك و بالله فليكن عصمتك و حولك و قوتك و عليه فليكن ثقتك و اقتدارك و توكلك فإنه يكفيك و يغنيك و ينصرك و كفى به مؤيدا و نصيرا و أمره بعد ذلك بأمور يطول الكتاب بها فاقتصرنا على صدر الوصية و أظهر جزعا شديدا على المنصور و وردت الوفود عليه يعزونه فجعل كل قوم يقولون بما أمكنهم حتى دخل شبيب بن شيبة فعزاه ثم قال يا أمير المؤمنين إن الله لم يرض لك إذ قسم لك الدنيا إلا بأسناها و أرفعها فلا ترض لنفسك من الآخرة إلا بمثل ما رضي الله لك من الدنيا و عليك بتقوى الله فإنها عليكم نزلت و منكم أخذت و إليكم ردت و قدم الربيع مستهل المحرم و معه مفاتيح **الخزائن** فجلس المهدي للناس في النصف من المحرم و أمر الربيع فأحضر دفتر القبوض و وجه إلى كل من كان أبو جعفر قبض شيئا من ماله فأحضره و أقبل عليهم فقال إن أمير المؤمنين المنصور كان بما حمله الله من أموركم و قلده من رعايتكم يدبر عليكم كما يدبر الوالد البر على ولده و كان أنظر لكم منكم لأنفسكم و كان يحفظ عليكم ما لا تحفظون على أنفسكم فحرس لكم من أموالكم ما لم يأمن ذهابه و هذه أموالكم مبارك لكم فيها فخللوا أمير المؤمنين من إبطائها عنكم ثم أمر بإخراج من في المحابس من الطالبيين و غيرهم من سائر الناس فأطلقهم و أمر لهم بجوائز و صلات و أرزاق داره ثم أطلق سائر الناس و لم يطلق أحدا إلا و كساه و وصله على قدره حتى بلغ إلى عبد الله بن مروان و كان في الحبس من أيام أبي العباس فأمر بتخلية سبيله و أعطاه عشرة آلاف‏

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 434 أيام محمد الأمين ..... ص : 433

بلقائه، فعند الله نحسبه، و إياه نسأل حسن الخلافة من بعده، و المعونة على ما حملني من أمركم، و ارغب إليه في التسديد و التوفيق لما يرتضيه فيكم. ثم حض على الطاعة، و أمر بالمناصحة، و نزل. و قدم الفضل بن الربيع **الخزائن** و **بيوت الأموال** و وصية الرشيد، مستهل جمادى الآخرة، و كان محمد بن هارون قد أمر بإظهار الحج فقال له الفضل ابن الربيع: إن أباك أمرني أن أقول لك إنه لن يحج بعدي أحد من خلفاء بني العباس فأقام، و حجت أمه أم جعفر معتمرة شهر رمضان، و قد كانت تقدمت في حفر عين المشاش في أيام الرشيد فقدمت مكة و قد فرغ منها، فبنت المصانع، و جعلت الحياض و السقايات و وجه محمد بعشرين ألف مثقال ذهبا، فجعلت صفائح على باب الكعبة و مسامير الباب و العتبة و أخرج عبد الملك بن صالح من الحبس، و ولاه جميع ما كان إليه من الجزيرة و جند قنسرين و العواصم و الثغور و رد عليه أمواله و ضياعه و دفع إليه ابنه عبد الرحمن و كاتبه قمامة فحبس قمامة في حمام قد أحكم، و أوقد أشد وقود، و طرح معه سنانير، فلم يزل فيه حتى مات، و حبس ابنه فلم يزل محبوسا. و قال عبد الملك حين أخرج من الحبس، و ذكر ظلم الرشيد له: و الله إن الملك لشي‏ء ما نويته، و لا تمنيته، و لا قصدت إليه، و لا ابتغيته، و لو أردته لكان أسرع إلي من السيل إلى الحدور و من النار إلى يابس العرفج و إني لماخوذ بما لم أجن و مسؤول عما لا أعرف، و لكنه و الله حين رآني للملك قمنا، و للخلافة خطرا، و رأى لي يدا تنالها إذا مدت، و تبلغها إذا بسطت، و نفسا تكمل لخصالها، و تستحقها بخلالها، و إن كنت لم اختر تلك الخصال، و لا اصطنعت تلك الخلال، و لم أترشح لها في سر، و لا أشرت إليها في جهر، و رآها تحن إلى حنين الوالدة، و تميل إلى ميل الهلوك، و خاف أن تنزع إلى أفضل منزع، و ترغب في خير مرغب، عاقبني عقاب من قد سهر في طلبها،

تاريخ‏اليعقوبى ج‏2 437 أيام محمد الأمين ..... ص : 433

و استخفافه بحق الله فيما نكث من ذلك، و اشتغاله بالخصيان، فاتفق رأيهم على مراسلته، فإن رجع، و إلا خلعوه و بلغ محمدا ذلك، فجمع قواده و ذكر لهم خلع المأمون إياه و ندبهم إلى الخروج إليه، فاختاروا عصمة بن أبي عصمة السبيعي فسير معه جيشا كثيفا، فخرج حتى صار إلى حد خراسان ثم وقف و كتب إليه يحركه على المسير فامتنع، فقال: أخذت علينا البيعة أن لا ندخل خراسان و أخذت عليك ألا تدخلها، و لا ترسل أحدا إليها، فإن جاءني إنسان من قبل المأمون إلى هاهنا قاتلته، و إلا لم أجز الحد فوجه محمد علي بن عيسى بن ماهان واليا على خراسان، و أمره بإشخاص المأمون و من معه، و ضم إليه من القواد و الجند أربعين ألف مرتزق و حملت إليه **الأموال** و دفع إليه قيد فضة، و قال: إذا قدمت خراسان قيد بهذا القيد المأمون و احمله إلى ما قبلي، فلما أتى المأمون الخبر ندب طاهر بن الحسين بن مصعب البوشنجي للخروج، و قبل ذلك كان قد ولاه كورة بوشنج و أزاح علته بالكراع و **الأموال**، و نفذ، فلقي علي بن عيسى بالري في سنة 195، و علي بن عيسى في خلق عظيم، و طاهر بن الحسين في خمسة آلاف، فخرج علي بن عيسى في نفر يسير يدور حول العسكر و بصر به طاهر بن الحسين فأسرع إليه في جماعة من أصحابه، فلاقى عليا و هو على برذون أصفر، و عليه طيلسان كحلي طويل، فدافع عنه من كان معه حتى قتل جماعة و ركض، فاتبعه طاهر وحده، فضربه بسيفه حتى أثخنه، و سقط إلى الأرض، فنزل و احتز رأسه، و رجع إلى معسكره و نصب الرأس على رمح و نادى في عسكر علي بن عيسى: قتل الأمير! و بلغ أصحابه به خبره، فانهزموا و أسلموا **الخزائن** و الكراع فلم يبت طاهر حتى حوى جميع ما كان في عسكره فاستأمن إليه كثير من أصحابه. و كتب طاهر بالفتح إلى المأمون إلى مرو، و وجه بالرأس إليه مع رجل من أصحابه، فلما دخل على ذي الرئاستين سأله عن الخبر، فذهل، و انقطع‏

الطبقات‏الكبرى ج‏1 257 وفد همدان ..... ص : 256

و كتب عهده على قومه همدان أحمورها و غربها و خلائطها و مواليها أن يسمعوا له و يطيعوا و أن لهم ذمة الله و ذمة رسوله ما أقمتم الصلاة و آتيتم الزكاة. و أطعمه ثلاثمائة فرق من خيوان. مائتان زبيب و ذرة شطران و من عمران الجوف مائة فرق بر. جارية أبدا من مال الله. قال هشام: الفرق مكيال لأهل اليمن. و أحمورها قدم. و آل ذي مران. و آل ذي لعوة. و أذواء همدان. و غربها أرحب. و نهم. و شاكر. و وادعة. و يام.

الطبقات‏الكبرى ج‏1 354 ذكر أصناف لباسه. ص. أيضا و طولها و عرضها ..... ص : 354

أخبرنا معن بن عيسى و إسحاق بن سليمان الرازي قالا: أخبرنا مالك بن أنس عن إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة عن أنس بن مالك قال: كنت يوما أمشي مع رسول الله. ص. و عليه برد نجراني غليظ الحاشية. فأدركه أعرابي فجبذ بردائه جبذة شديدة. قال أنس: حتى نظرت إلى صفحة عنق رسول الله. ص. قد أثرت به حاشية الثوب من شدة جبذته. فقال: يا محمد مر لي من مال الله الذي عندك. قال: فالتفت رسول الله. ص. فضحك ثم أمر له بعطاء.

الطبقات‏الكبرى ج‏1 388 ذكر بيوت رسول الله. ص. و حجر أزواجه ..... ص : 387

و قال يومئذ أبو أمامة: ليتها تركت فلم تهدم حتى يقصر الناس عن البناء. و يروا ما رضي الله لنبيه. ص. و مفاتيح خزائن الدنيا بيده.

الطبقات‏الكبرى ج‏2 111 سرية عمرو بن العاص إلى سواع ..... ص : 111

حتى الآن أنت في الباطل! ويحك و هل يسمع أو يبصر! قال: فدنوت منه فكسرته و أمرت أصحابي فهدموا بيت خزانته فلم يجدوا فيه شيئا. ثم قلت للسادن: كيف رأيت؟ قال: أسلمت لله.

الطبقات‏الكبرى ج‏2 112 سرية سعد بن زيد الأشهلي إلى مناة ..... ص : 111

فقال السادن: ما تريد؟ قال: هدم مناة! قال: أنت و ذاك! فأقبل سعد يمشي إليها و تخرج إليه امرأة عريانة سوداء ثائرة الرأس تدعو بالويل و تضرب صدرها. فقال السادن: مناة دونك بعض غضباتك! و يضربها سعد بن زيد الأشهلي و قتلها و يقبل إلى الصنم معه أصحابه فهدموه و لم يجدوا في خزانتها شيئا و انصرف راجعا إلى رسول الله. ص. و كان ذلك لست بقين من شهر رمضان.

الطبقات‏الكبرى ج‏2 124 سرية علي بن أبي طالب إلى الفلس صنم طيئ ليهدمه ..... ص : 124

قالوا: بعث رسول الله. ص. علي بن أبي طالب في خمسين و مائة رجل من الأنصار على مائة بعير و خمسين فرسا. و معه راية سوداء و لواء أبيض إلى الفلس ليهدمه. فشنوا الغارة على محلة آل حاتم مع الفجر فهدموا الفلس و خربوه و ملأوا أيديهم من السبي و النعم و الشاء. و في السبي أخت عدي بن حاتم. و هرب عدي إلى الشام و وجد في خزانة الفلس ثلاثة أسياف: رسوب و المخذم و سيف يقال له اليماني.

الطبقات‏الكبرى ج‏2 297 ابن شهاب الزهري ..... ص : 296

و أخبرت عن عبد الرزاق قال: سمعت معمر قال: كنا نرى أنا قد أكثرنا عن الزهري حتى قتل الوليد فإذا الدفاتر قد حملت على الدواب من خزائنه. يقول: من علم الزهري.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 139 ذكر بيعة أبي بكر: ..... ص : 135

فمكث كذلك بالسنح ستة أشهر ثم نزل إلى المدينة فأقام بها و نظر في أمره فقال: لا و الله ما يصلح أمر الناس التجارة و ما يصلح لهم إلا التفرغ و النظر في شأنهم و ما بد لعيالي مما يصلحهم. فترك التجارة و استنفق من مال المسلمين ما يصلحه و يصلح عياله يوما بيوم و يحج و يعتمر. و كان الذي فرضوا له كل سنة ستة آلاف درهم. فلما حضرته الوفاة قال: ردوا ما عندنا من مال المسلمين فإني لا أصيب من هذا المال شيئا. و أن أرضي التي بمكان كذا و كذا للمسلمين بما أصبت من أموالهم. فدفع ذلك إلى عمر و لقوح و عبد صيقل و قطيفة ما يساوي خمسة دراهم فقال عمر: لقد أتعب من بعده.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 208 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

قال: أخبرنا إسماعيل بن إبراهيم الأسدي عن أيوب و ابن عون و هشام. دخل حديث بعضهم في حديث بعض. عن محمد بن سيرين عن الأحنف قال: كنا جلوسا بباب عمر فمرت جارية فقالوا سرية أمير المؤمنين. فقالت: ما هي لأمير المؤمنين بسرية و ما تحل له. إنها من مال الله. فقلنا: فما ذا يحل له من مال الله؟ فما هو إلا قدر

الطبقات‏الكبرى ج‏3 209 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

قال: أخبرنا وكيع بن الجراح و قبيصة بن عقبة قالا: أخبرنا سفيان عن أبي إسحاق عن حارثة بن مضرب قال: قال عمر بن الخطاب: إني أنزلت نفسي من مال الله منزلة مال اليتيم. إن استغنيت استعففت و إن افتقرت أكلت بالمعروف. قال وكيع في حديثه: فإن أيسرت قضيت.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 209 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

قال: أخبرنا أحمد بن عبد الله بن يونس قال: أخبرنا زائدة بن قدامة عن الأعمش عن أبي وائل قال: قال عمر: إني أنزلت مال الله مني بمنزلة مال اليتيم. من كان غنيا فليستعفف و من كان فقيرا فليأكل بالمعروف.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 210 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

قال: أخبرنا أنس بن عياض أبو ضمرة الليثي عن هشام بن عروة عن أبيه عن عاصم بن عمر قال: أرسل إلي عمر يرفا فأتيته و هو في مصلاه عند الفجر أو عند الظهر. قال فقال: و الله ما كنت أرى هذا المال يحل لي من قبل أن أليه إلا بحقه. و ما كان قط أحرم علي منه إذ وليته عاد أمانتي و قد أنفقت عليك شهرا من مال الله. و لست بزائدك و لكني معينك بثمر مالي بالغابة فاجدده فبعه ثم ائت رجلا من قومك من تجارهم فقم إلى جنبه. فإذا اشترى شيئا فاستشركه فاستنفق و أنفق على أهلك.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 261 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

و أنه من أدرك وفاتي من سبي العرب فهو حر من مال الله. قال سعيد بن زيد بن عمرو:

الطبقات‏الكبرى ج‏3 274 ذكر استخلاف عمر. رحمه الله: ..... ص : 207

اعلموا أني لم أستخلف و أنه من أدرك وفاتي من سبي العرب من مال الله فهو حر.

الطبقات‏الكبرى ج‏3 441 302 - معاذ بن جبل ..... ص : 437

أخبرنا عبيد الله بن موسى قال: أخبرنا موسى بن عبيدة عن أيوب بن خالد عن عبد الله بن رافع قال: لما أصيب أبو عبيدة بن الجراح في طاعون عمواس استخلف معاذ بن جبل و اشتد الوجع فقال الناس لمعاذ: ادع الله يرفع عنا هذا الرجز. قال: إنه ليس برجز و لكنه دعوة نبيكم. ص. و موت الصالحين قبلكم و شهادة يختص بها الله من يشاء منكم. أيها الناس. أربع خلال من استطاع أن لا يدركه شي‏ء منهن فلا يدركه. قالوا: و ما هي؟ قال: يأتي زمان يظهر فيه الباطل و يصبح الرجل على دين و يمسي على آخر. و يقول الرجل و الله ما أدري على ما أنا. لا يعيش على بصيرة و لا يموت على بصيرة. و يعطي الرجل المال من مال الله على أن يتكلم بكلام الزور الذي‏

الطبقات‏الكبرى ج‏4 250 520 - أبو هريرة. ..... ص : 242

هريرة قال: كنت عاملا بالبحرين فقدمت على عمر بن الخطاب فقال: عدوا لله و للإسلام. أو قال: عدوا لله و لكتابه سرقت مال الله. قلت: لا و لكني عدو من عاداهما. خيل لي تناتجت و سهام لي اجتمعت. فأخذ مني اثني عشر ألفا. قال ثم أرسل إلي بعد أن أ لا تعمل؟ قلت: لا. قال: لم؟ أ ليس قد عمل يوسف؟ قلت:

الطبقات‏الكبرى ج‏4 250 520 - أبو هريرة. ..... ص : 242

قال: أخبرنا هوذة بن خليفة و عبد الوهاب بن عطاء و يحيى بن خليف بن عقبة و بكار بن محمد قالوا: حدثنا ابن عون عن محمد بن سيرين عن أبي هريرة قال: قال لي عمر يا عدو الله و عدو كتابه أ سرقت مال الله؟ قال فقلت: ما أنا بعدو الله و لا عدو كتابه و لكني عدو من عاداهما و لا سرقت مال الله. قال: فمن أين اجتمعت لك عشرة آلاف؟ قال قلت: يا أمير المؤمنين خيلي تناسلت و سهامي تلاحقت و عطائي تلاحق.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 34 618 - عبد الله بن عامر ..... ص : 32

فسار إليها ابن عامر فافتتحها ثانية و افتتح جور و الكاريان و الفنسجان و هما من دارابجرد. ثم تاقت نفسه إلى خراسان فقيل له بها يزدجرد بن شهريار بن كسرى و معه أساورة فارس. و قد كانوا تحملوا بخزائن إلى كسرى حيث هزم أهل نهاوند. فكتب في ذلك إلى عثمان فكتب إليه عثمان أن سر إليها إن أردت. قال فتجهز و قطع البعوث ثم سار و استخلف أبا الأسود الدؤلي على البصرة على صلاتها و استخلف على الخراج راشدا الجديدي من الأزد. ثم سار على طريق إصطخر. ثم أخذ فيما بين خراسان و كرمان حتى خرج على الطبسين ففتحهما و على مقدمته قيس بن الهيثم بن أسماء بن الصلت السلمي و معه فتيان من فتيان العرب. ثم توجه نحو مرو فوجه إليها حاتم بن النعمان الباهلي و نافع بن خالد الطاحي فافتتحاها كل واحد منهما على نصف المدينة. و افتتحا رستاقها عنوة و فتحا المدينة صلحا. و قد كان يزدجرد قتل قبل ذلك.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 71 680 - محمد ابن الحنفية ..... ص : 67

فلا تفعل. لا تفارق الأمة. اتق هؤلاء القوم بتقيتهم. قال عمر: يعني بني أمية. و لا تقاتل معهم. قال قلت: و ما تقيتهم؟ قال: تحضرهم وجهك عند عودتهم فيدفع الله بذلك عنك عن دمك و دينك و تصيب من مال الله الذي أنت أحق به منهم. قال قلت:

الطبقات‏الكبرى ج‏5 268 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

أخبرنا محمد بن عمر قال: حدثني داود بن خالد قال: حدثنا محمد بن قيس قال: رأيت عمر بن عبد العزيز إذا صلى العشاء دعا بشمعة من مال الله ليكتب في أمر المسلمين و المظالم فترد في كل أرض. فإذا أصبح جلس في رد المظالم و أمر بالصدقات أن تقسم في أهلها. فلقد رأيت من يتصدق عليه في العام القابل له إبل فيها صدقة.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 285 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

أخبرنا مسلم بن إبراهيم قال: حدثنا علي بن مسعدة قال: حدثنا رياح بن عبيدة قال: أخرج مسك من **الخزائن** فلما وضع بين يدي عمر أمسك بأنفه مخافة أن يجد ريحه. فقال له رجل من أصحابه: يا أمير المؤمنين ما ضرك أن وجدت‏

الطبقات‏الكبرى ج‏5 291 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

أخبرنا أحمد بن عبد الله بن يونس قال: حدثني أبو العلاء بياع المشاجب قال: قرئ علينا كتاب عمر بن عبد العزيز. رحمه الله. في مسجد الكوفة و أنا أسمع: من كانت عليه أمانة لا يقدر على أدائها فأعطوه من مال الله. و من تزوج امرأة فلم يقدر أن يسوق إليها صداقها فأعطوه من مال الله. و النبيذ حلال فاشربوه في السعن. قال فشربه الناس أجمعون.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 296 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

فإني أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو. أما بعد فانظر أهل الذمة فارفق بهم. و إذا كبر الرجل منهم و ليس له مال فأنفق عليه. فإن كان له حميم فمر حميمه ينفق عليه. و قاصه من جراحه كما لو كان لك عبد فكبرت سنه لم يكن لك بد من أن تنفق عليه حتى يموت أو يعتق. قال: و بلغني أنك تأخذ من الخمر العشور فتبقيه في بيت مال الله. فإياك أن تدخل بيت مال الله إلا طيبا. و السلام عليكم.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 313 995 - عمر بن عبد العزيز ..... ص : 253

أموال المسلمين ما لا ينتفعون به.

الطبقات‏الكبرى ج‏5 351 1065 - الزهري ..... ص : 348

أخبرنا محمد بن عمر. قال حدثني محمد بن عبد الله. عن الزهري أن هشاما استعمل ابنه أبا شاكر و اسمه مسلمة بن هشام على الحج سنة ست عشرة و مائة. و أمر الزهري أن يسير معه إلى مكة. و وضع عن الزهري من ديوان مال الله سبعة عشر ألف دينار. فلما قدم أبو شاكر المدينة أشار عليه الزهري أن يصنع إلى أهل المدينة خيرا.

الطبقات‏الكبرى ج‏7 84 2991 - أبو أمية مولى عمر بن الخطاب. ..... ص : 84

قال: أخبرنا الفضل بن دكين قال: حدثنا إسرائيل عن عبد الملك بن أبي بشير قال: حدثني فضالة بن أبي أمية عن أبيه و كان غلاما لعمر قال: كاتبني عمر بن الخطاب على أواق قد سماها و نجمها علي نجوما. فلما فرغ من الكتاب أرسل إلى حفصة فاستقرض منها مائتي درهم ثم أعطانيها فقلت له: خذها من نجومي. فأبى فمكثت سنتين أو ثلاثا ثم أتيته بمرط فقلت: اتخذ هذا فراشا. فأبى و قال: استعن به في نجومك. فسألته أن يكتب لي إلى عماله فأبى و قال: انطلق. يسعك ما يسع الناس. قال: فجئت فحدثت عكرمة بهذا الحديث. فقال: هذا و الله الذي قال الله في كتابه: «و آتوهم من مال الله الذي آتاكم» النور: 33.

الطبقات‏الكبرى ج‏7 84 2991 - أبو أمية مولى عمر بن الخطاب. ..... ص : 84

قال: أخبرنا قبيصة بن عقبة قال: حدثنا سفيان عن عبد الملك بن أبي بشير قال: فحدثني فضالة بن أبي أمية عن أبيه قال: كاتبني عمر بن الخطاب فاستقرض من حفصة مائتي درهم إلى عطائه فأعانني بها. قال: فذكرت ذلك لعكرمة فقال: هو قوله: «و آتوهم من مال الله الذي آتاكم» النور: 33.

الطبقات‏الكبرى ج‏7 84 2991 - أبو أمية مولى عمر بن الخطاب. ..... ص : 84

سمعت عكرمة قال: زعم أن عمر بن الخطاب كاتب غلاما له يقال له أبو أمية: فلما حل النجم أتاه به فقال: يا أبا أمية خذ هذا النجم فاستنفع به فإني أخشى أن لا آتي على نجومك. فأخذ أبو أمية النجم و تلا عمر هذه الآية: «و آتوهم من مال الله الذي‏

الطبقات‏الكبرى ج‏7 85 2991 - أبو أمية مولى عمر بن الخطاب. ..... ص : 84

قال فقرأ هذه الآية: «و الذين يبتغون الكتاب مما ملكت إيمانكم فكاتبوهم إن علمتم فيهم خيرا و آتوهم من مال الله الذي آتاكم» النور: 33. فخذها بارك الله لك فيها! قال: فبارك الله لي فيها. عتقت منها و أصبت منها المال الكثير. فسألته أن يأذن لي إلى العراق قال: أما إذ كاتبتك فانطلق حيث شئت. قال: فقال لي ناس كاتبوا مواليهم: كلم لنا أمير المؤمنين أن يكتب لنا كتابا إلى أمير العراق نكرم به. قال:

الطبقات‏الكبرى ج‏7 300 3775 - عطية بن عمرو السعدي. ..... ص : 300

من بني سعد. قال الوليد بن مسلم: حدثنا ابن جابر. حدثني عروة بن محمد بن عطية السعدي عن أبيه عن جده قال: وفدت إلى رسول الله. ص. في نفر من بني سعد بن ليث فقال لي: ما أنطاك الله فخذ و لا تسأل الناس شيئا فإن اليد العليا هي المنطية و اليد السفلى هي المنطاة. و إن مال الله مسؤول و منطى. يكلمني رسول الله. ص. بلغتنا.

الطبقات‏الكبرى ج‏7 350 4032 - سندر. ..... ص : 349

فكتب له عمر إلى عمرو بن العاص: أما بعد فإن سندر قد توجه إليك فاحفظ فيه وصية رسول الله. ص. فقطع له عمرو بأرض مصر معاشا. فعاش فيها ما عاش. فلما مات قبضت في مال الله. ثم أقطعها الأصبغ بن عبد العزيز فما كان لهم في الأرض مال خير منها.

الطبقات‏الكبرى ج‏7 350 4032 - سندر. ..... ص : 349

مصر فإنها أرض ريف. فكتب له عمر إلى عمرو بن العاص أن أحفظ فيه وصية رسول الله. ص. فلما قدم على عمرو بن العاص قطع له أرضا واسعة و دارا و جعل يعيش فيها سندر في مال الله. فلما مات قبضت.

الطبقات‏الكبرى ج‏8 87 4132 - زينب بنت جحش ..... ص : 80

أخبرنا محمد بن عمر. حدثني موسى بن محمد بن عبد الرحمن عن أبيه عن عمرة بنت عبد الرحمن قالت: لما حضرت زينب بنت جحش أرسل عمر بن الخطاب إليها بخمسة أثواب من **الخزائن** يتخيرها ثوبا ثوبا. فكفنت فيها و تصدقت عنها أختها حمنة بكفنها الذي أعدته تكفن فيه. قالت عمرة بنت عبد الرحمن: فسمعت عائشة تقول ذهبت حميدة فقيدة مفزع اليتامى و الأرامل.

الطبقات‏الكبرى ج‏8 134 ذكر منازل أزواج النبي. ص ..... ص : 131

لا حجر لها على أبوابها مسوح الشعر. ذرعت الستر فوجدته ثلاث أذرع في ذراع و العظم أو أدنى من العظم. فأما ما ذكرت من كثرة البكاء فلقد رأيتني في مجلس فيه نفر من أبناء أصحاب رسول الله. ص. منهم أبو سلمة بن عبد الرحمن و أبو أمامة بن سهل بن حنيف و خارجة بن زيد و إنهم ليبكون حتى أخضل لحاهم الدمع. و قال يومئذ أبو أمامة: ليتها تركت فلم تهدم حتى يقصر الناس عن البناء و يروا ما رضي الله لنبيه و مفاتيح خزائن الدنيا بيده.

الطبقات‏الكبرى خامسة2 191 24 - حبيب بن مسلمة ..... ص : 187

يثبته حتى قدم عليه حاجا. فلما رآه: سلم عليه. فقال عمر: إنك لفي قناة رجل! قال: إي و الله. و في سنانه. قال: افتحوا له **الخزائن** فليأخذ ما شاء. قال: فأعرض عن **الأموال**. و أخذ السلاح.

مروج‏الذهب ج‏1 157 من عادات الصين: ..... ص : 155

و سار يانشو بجيوشه الى بلد بلد فافتتحه، و انضاف إليه أمم من الناس ممن يطلب الشر و النهب و غيرهم ممن يخاف على نفسه، و قصد مدينة أنموا و هي دار الملك، فخرج إليه الملك في نحو مائة ألف ممن بقي معه من خواصه و التقى هو و يانشو و كانت الحرب بينهم سجالًا نحواً من شهر، و صبر الفريقان جميعاً، ثم كانت على الملك فولَّى منهزماً، و أمعن الخارجي في طلبه، فانحاز الملك الى مدينة في أطراف أرضه، و استولى الخارجي على الحَوْزَة، و احتوى على ديار الملك، و ملك خزائن الملوك السالفة، و ما أعدوه للنوائب، و شن الغارات في سائر العمارات، و افتتح المدن، و علم ان لا قوام له بالملك، إذ كان ليس من أهله، فأمعن في خراب البلاد و استباحة **الأموال**، و سفك الدماء، و كاتب ملك الصين من المدينة التي انحاز إليها المُتاخمة لبلاد التبت، و هي مدينة مد المتقدم ذكرها، مَلِك الترك ابن خاقان، فاستنجده، و أعلمه ما نزل به، و أعلمه ما يلزم الملوك من الواجبات إذا استنجدها إخوانها من الملوك، و أن ذلك من فرائض الملك و واجباته، فأنجده ابن خاقان بولد له بنحو من أربعمائة ألف فارس و راجل، و قد استفحل أمر يانشو، فالتقى الفريقان جميعاً، فكانت الحرب بينهم سجالا نحواً من سنة، و تفانى من الفريقين خلق‏

مروج‏الذهب ج‏1 216 مملكة السرير: ..... ص : 215

- و هو الآخر من ملوك ساسان- حين ولى منهزما قدم سريره الذهب و خزائنه و أمواله مع رجل من ولد بَهْرام جور ليسير بها إلى هذه المملكة فيحرزها هناك إلى وقت موافاته، و مضى يزدجرد إلى خراسان فقتل هناك و ذلك في خلافة عمر عثمان بن عفان رضي الله عنه، على ما ذكرنا في هذا الكتاب و غيره من كتبنا، فقطن ذلك الرجل في هذه المملكة، و استولى عليها، و صار الملك في عقبه، فسمي صاحب السرير، و دار مملكته تعرف بحمرج، و له اثنا عشر ألف قرية يستعبد منهم من شاء، و بلده بلد خشن منيع لخشونته، و هو شعب من جبل القبخ، و هو يغير على الخزر مستظهراً عليهم، لأنهم في سهل و هو في جبل.

مروج‏الذهب ج‏1 299 هرمز بن انوشروان: ..... ص : 298

المعهودة، و غير الأحكام، و أزال الرسوم، و كان ممن سار اليه شابة بن شب عظيم من ملوك الترك في أربعمائة ألف، فنزل نحو بلاد هَراة و بدغيس و بوشنج من أرض خراسان، و سار إليه من أطراف أرضه طراخنة من الخزر في جيش عظيم، فشنوا الغارات فيما بين ذلك الصقع بخيل اوقعت، و ملوك تهادنت، و تواهبت ما كان بينها من الدماء مما يلي جبل القبخ، و سار بطريق لقيصر في ثمانين ألفاً مما يلي الجزيرة، و سار مما يلي اليمن جيش عظيم للعرب من قحطان و معد، و عليهم العباس المعروف بالأحول و عمر الأفوه، فاضطرب على هرمز أمره، و أحضر الموابذة و ذوي الرأي منهم من بعد إخماله لهم و شاورهم، فكان من نتيجة رأيهم موادعة الوجوه الثلاثة و إرضاؤهم و الاقبال على شابة بن شاب، فانتدب لحربه بهرام جوبين مرزبان الري، و كان بهرام هذا من ولد جوبين بن ميلاد من نسل أنوش المعروف بالرام، فسار في اثني عشر ألفاً، و شابة في أربعمائة ألف، فكانت لبهرام معه خطوب و مراسلات من ترغيب و ترهيب و حيل في الحرب، إلى ان قتله بهرام، و استباح عسكره، و استولى على خزانته و أمواله، و بعث إلى هرمز برأسه، و قد كان برمودة بن شابة ولده، تحصن في بعض القلاع من بهرام، فنزل عليه بهرام، فنزل برمودة على حكم هرمز، و سار إليه، و حمل بهرام حملًا من الغنائم و ما كان أخذه من شابة مما كان معه من تركات الملوك،

مروج‏الذهب ج‏1 300 هرمز بن انوشروان: ..... ص : 298

مثل ما كان في خزائن فراسياب من **الأموال** و الجواهر التي كان أخذها من سياوخش، و ما كان بأيدي الترك من تركات بهراسف ملك الترك مما أخذه من خزائن يستأسف من مدينة بلخ و غيرها من ذخائر ملوك الترك السالفة، فلما انتهى ما وصفنا من **الأموال** و الجواهر و غير ذلك من الغنائم من قبل بهرام حسده وزير هرمز أريخسيس الخوزي، و قد نظر إلى إعجاب هرمز بما حمل إليه بهرام و سروره به، فقال: أعظم هذه زلته، و عرض لهرمز بخيانة بهرام، و استبداده بأكثر الجواهر و **الأموال** و الغنائم، و أغراه به، فعصاه بهرام ثم احتال بهرام بدراهم ضرب عليها اسم كسرى أبرويز، و دَس أناساً من التجار فأنفقوها بباب هرمز، فتعامل بها الناس، و كثرت في أيديهم، و علم بها هرمز، فلم يشك في أن ابنه أبرويز ضربها طلباً للملك، فهم به هرمز و هو لا يشك أن ذلك من فعله، و لم يعلم أن الحيلة في ذلك من بهرام، فهرب أبرويز من أبيه لتغيره عليه، و لحق ببلاد أذربيجان و أرمينية و الران و البيلقان، و حبس هرمز خالي أبرويز بسطام و بندويه، فأعملا الحيلة في محبسهما و خرجا فانضاف إليهما خلق من الجيش فدخلا على هرمز فَسَمَلا عينيه و أعمياه، فلما نمي ذلك إلى أبرويز سار إلى أبيه فدخل عليه و أخبره أنه لا ذنب له في ذلك، و إنما هرب خوفاً على نفسه منه، فتوجَّه هرمز و سلم الملك إليه، و نمي ذلك إلى بهرام جوبين فسار في عساكره يؤم الباب و دار الملك، فخرج إليه أبرويز، فالتقيا على شاطئ النهروان، و النهر بينهما فتواقعا، و كان لهما خطب طويل من تقاذفٍ و تشاتم، ثم كانت بينهما حروب انكشف فيها أبرويز لتخلف‏

مروج‏الذهب ج‏1 306 بين أبرويز و بزرجمهر: ..... ص : 305

و مواعظ و كلام كثير في الزهد و غيره، و ندم أبرويز على قتله، و تأسف، و دعا بخيراريس الوزير الثاني، و كانت مرتبته دون مرتبة بزرجمهر، فلما رأى بزرجمهر قتيلًا أسف عليه، و علم أنه لا ينجو، فأغلظ لأبرويز في الكلام، فأمر به فقتل و أغرق في دجلة، فلما عدم هذين الرجلين و ما كانا عليه من الكفاية و تدبير الملك استوحش من شريعة العدل و واضحة الحق، فعدل الى الجور و العَسْف بخواص رعيته و عوامها، و حملها على ما لم تكن تعهد، و أوردهم الى ما لم يكونوا يعرفونه من الظلم، فوثب بطريق من بطارقة الروم يقال له فوقاس فيمن اتبعه على موريقس ملك الروم حَمِي ابرويز و منجده فقتلوه، و ملَّكوا فوقاس، و نمي ذلك الى أبرويز فغضب لحميه، و سير إلى الروم الجيوش و كانت له في ذلك أخبار يطول ذكرها، و سير شهريار مرزبان المغرب الى حرب الروم، فنزل انطاكية، فكانت له مع الروم و أبرويز أخبار و مكاتبات و حيل الى أن خرج ملك الروم الى حرب شهريار، و قدم خزائنه في البحر في ألف مركب، فألقتها الريح الى ساحل انطاكية، فغنمها شهريار، و حملها الى أبرويز، فسميت خزائن الريح، ثم فسدت الحال بين ابرويز و شهريار، و مايل شهريار ملك الروم، فسيره شهريار نحو العراق الى ان انتهى الى النهروان، فاحتال أبرويز في كتب كتبها مع بعض أساقفة النصرانية ممن كان في ذمته حتى رده الى القسطنطينية و أفسد الحال بينه و بين شهريار، و غير ذلك مما قد أتينا على ذكره في الكتاب الأوسط.

مروج‏الذهب ج‏1 308 النبوة ببلاد فارس: ..... ص : 307

و خرم» أي بهجة و سعادة، حافتاه لؤلؤ و ماس، يختم خزائن الجوهر و بيت مال الخاصة و خزانة الكسوة و خزانة الحلي، و الخاتم السادس نقشه «عقاب» يختم به كتب الملوك إلى الآفاق و فصه حديد حبشي، و الخاتم السابع نقشه «ذباب» يختم به الأدوية و الاطعمة و الطيب فصه بادزهر، و الخاتم الثامن فصه جُمان نقشه «رأس خنزير» يختم به أعناق من يؤمر بقتله و ما ينفذ من الكتب في الدماء، و الخاتم التاسع حديد يلبسه عند دخول الحمام، و فصه الأبزن.

مروج‏الذهب ج‏1 322 موت الاسكندر: ..... ص : 320

العشرون: هذا الذي دار كثيراً و الآن يقر طويلا، و قال الحادي و العشرون: ان الذي كانت الآذان تنصِت له قد سكت، فليتكم الآن كل ساكت، و قال الثاني و العشرون: سيلحق بك من سَرّه موتك كما لحقت بمن سرك موته، و قال الثالث و العشرون: ما لك لا تقلُّ عضواً من أعضائك، و قد كنت تستقل ملك الأرض؟ بل ما لك لا ترغب بنفسك عن ضيق المكان الذي أنت به، و قد كنت ترغب بها عن رحب البلاد؟ و قال الرابع و العشرون، و كان من نساك الهند و حكمائها: ان دنيا يكون هكذا آخرها فالزهد أولى أن يكون في أولها، و قال الخامس و العشرون، و كان صاحب مائدته: قد فُرِشَت النمارق، و نضدت الوسائد، و هيئت الموائد، و لا أرى عميد المجلس، و قال السادس و العشرون، و كان صاحب بيت ماله: قد كنت تأمرني بالجمع و الادِّخار فإلى من أدفع ذخائرك؟ و قال السابع و العشرون، و كان خازناً من خزانه: هذه مفاتيح خزائنك، فمن يقبضها قبل أن أؤخذ بما لم آخذ منها؟ و قال الثامن و العشرون: هذه الدنيا الطويلة العريضة قد طويتَ منها في سبعة أشبار و لو كنت بذلك موقناً لم تحمل على نفسك في الطلب، القول التاسع و العشرون قول زوجته روشنك بنت دارا بن دارا ملك فارس: ما كنت أحسب ان غالب دارا الملك يغلب، و إن كان هذا الكلام الذي سمعت منكم معاشر الحكماء فيه شماتة فقد خلف الكأس الذي تشرب به الجماعة، القول الثلاثون ما يحكى عن أمه أنها قالت حين جاءها نعيه: لئن فقد من ابني أمره، فما فقدت من قلبي ذكره.

مروج‏الذهب ج‏1 342 اغسطس قيصر: ..... ص : 341

و غزا هذا الملك الشام و مصر و الاسكندرية، و أزال من بقي من ملوك الاسكندرية و مقدونية و هي مصر، و قد قدمنا ان كل ملك كان يلي مقدونية و الاسكندرية يسمى بطليموس، و احتوى هذا الملك- اعني أغسطس- على خزائن ملوك الاسكندرية و مقدونية، و نقلها الى رومية، و كانت له حروب كثيرة في الارض، و قد أتينا على ذكرها فيما سلف من كتبنا، و كان يعبد الأوثان، و بنى بأرض الروم مدناً و كوَّر كوراً نسبت تلك المدن اليه: منها قيسارية، و كذلك بالشام بساحل فلسطين مدينة قيسارية، و كان مولد المسيح عيسى بن مريم عليه السلام بها، و هو يسوع الناصري على حسب ما قدمنا، لاثنتين و اربعين سنة خلت من ملك قيصر أغسطس هذا، فكان من ملك الاسكندر الى مولد المسيح ثلثمائة سنة و تسع و ستون سنة، و رأيت في مدينة انطاكية في بعض تواريخ الروم الملكية في كنيسة القسبان انه كان من ملك الاسكندر الى مولد المسيح ثلاثمائة سنة و تسع سنين، و كان مولد يسوع الناصري لإحدى و عشرين سنة خلت من ملك هيردوس ملك بني إسرائيل في ذلك العصر بإيليا من بلاد فلسطين، و هي أورشليم‏

مروج‏الذهب ج‏1 371 الرشيد يحاصر هرقلة: ..... ص : 366

ألا نادت هِرَقْلة بالخراب من الملك الموفّق للصواب‏

غدا هرون يرعد بالمنايا و يبرق بالمذكَّرَةِ العضاب‏

و رايات يحل النصر فيها تمر كأنها مرُّ السحاب‏

أميرَ المؤمنين ظفرت فاسلم و أبشر بالغنيمة و الإياب‏

و للرشيد مع يعفور هذا بعد ذلك أخبار كثيرة، قد أتينا على مبسوطها في كتابنا الأوسط، و ما كان من خبره في إرساله ليحيى بن الشخير حين امره أن يتطارش على يعفور و ما كان من يعفور و إخباره لبطارقته أن الرشيد بعث بهذا متصامماً، و ما طالبه ابن الشخير بدينار أو درهم عليه صورة الملك حين عرضت عليه **الخزائن**، و ما كان من انقياد يعفور بعد ذلك إلى طاعة الرشيد، و شرطه عليه أن يحمل إليه أينما كان من ماء عين العشيرة، و هي عين البربدون، و هي في نهاية الصفاء و الرقة، و غير ذلك مما عنه أمسكنا طلباً للاختصار.

مروج‏الذهب ج‏1 377 نهر النيل: ..... ص : 375

اجعلني على خزائن الارض، إني حفيظ عليم و هي مصر، و ليس في أنهار الدنيا نهر يسمى بحراً و يمَّا غير نيل مصر لكبره و استبحاره، و قد قدمنا فيما سلف من كتبنا الخبر عن جبل القمر الذي بَدْء النيل منه، و ما يظهر من تأثير القمر فيه عند زيادته و نقصانه من النور و الظلام في البدر و المحاق.

مروج‏الذهب ج‏1 382 مقاييس لمعرفة زيادة النيل: ..... ص : 380

كل قرية ما أخذ منهم، فليس في الخلجان التي بأرض مصر أكثر عطوفاً و عزاقيل من خليج سردوس، و أما خليج الفيوم و خليج المنهى فإن الذي حفرهما يوسف بن يعقوب صلى الله عليهما و سلم، و ذلك أن الريان بن الوليد ملك مصر لما رأى رؤياه في البقر و السنابل و عَبَرها يوسف عليه السلام استعمله على ما كان يلي من أرض مصر، و قد أخبر الله بذلك عند إخباره عن نبيه يوسف بقوله اجعلني على خزائن الأرض، إني حفيظ عليم.

مروج‏الذهب ج‏1 410 دفائن أرض مصر: ..... ص : 406

و قد كان لمن سلف و خلف من وُلاة مصر الى أحمد بن طولون و غيره الى هذا الوقت- و هو سنة اثنتين و ثلاثين و ثلثمائة- أخبار عجيبة، فيما استخرج في أيامهم من الدفائن و **الأموال** و الجواهر، و ما أصيب في القبور من المطالب و **الخزائن**، و قد أتينا على ذكرها فيما سلف من تأليفنا، و تقدم من تصنيفنا، و باللَّه التوفيق.

مروج‏الذهب ج‏2 9 عبد الرحمن و الجلالقة: ..... ص : 8

في هذا الوقت وزير من ولد أمية يقال له أحمد بن إسحاق فقبض عليه عبد الرحمن لأمر كان منه استحق عليه في الشريعة العقوبة، فقتله عبد الرحمن، و كان للوزير أخ يقال له أمية في مدينة من ثغور الأندلس، يقال لها شنترين، فلما نمي إليه ما فعل بأخيه عصي على عبد الرحمن، فصار في حيز رذمير ملك الجلالقة، فأعانه على المسلمين، و دَلَّه على عوراتهم، ثم خرج أمية في بعض الأيام من المدينة يتصيد في بعض متنزهاتها، فغلب على المدينة بعض غلمانه و منعوه من الدخول إليها، و كتبوا الى عبد الرحمن، و مضى أمية ابن إسحاق أخو الوزير المقتول إلى رذمير، فاصطفاه، و استوزره، و صيره في جملته و غزا عبد الرحمن صاحب الأندلس سمورة مملكة الجلالقة المتقدمة صفة بنيانها و أسوارها في باب جمل الأخبار عن البحار و ما فيها و ما حولها من العجائب و الأمم و مراتب الملوك و أخبار الأندلس و غير ذلك، و كان عبد الرحمن في مائة الف او يزيدون، فكانت الواقعة بينه و بين رذمير ملك الجلالقة في شوال سنة سبع و عشرين و ثلثمائة بعد الكسوف الذي كان في هذا الشهر بثلاثة أيام، و كانت للمسلمين عليهم، ثم أنابوا بعد أن حوصروا و أولجوا الى المدينة فقتلوا من المسلمين- بعد عبورهم الخندق- خمسين الفاً، و قيل: ان الذي منع رذمير من طلب من نجا من المسلمين أمية بن إسحاق، و خوَّفه الكمين، و رغبه فيما كان في معسكر المسلمين من **الأموال** و العدد و **الخزائن**، و لو لا ذلك لأتى على جميع المسلمين، ثم إن أمية بعد ذلك استأمن الى عبد الرحمن، و تخلص‏

مروج‏الذهب ج‏2 294 من موجز كلامه: ..... ص : 293

أولاه أو وصفه بما هو فيه، أو قال ما له أن يقول أن يُحْثَى في وجهه التراب، و لو كان هذا معنى قوله صلى الله عليه و سلم، إذاً ما مدح أحد أحداً، إذ كان هذا النهي عموماً للصادق و الكاذب، و أن يحثى في وجه الجميع التراب، و هذا خلاف ما جاء به التنزيل حيث يقول عز و جل مخبراً عن نبيه يوسف و قوله للملك: (اجْعَلْنِي على خزائن الأرض إني حفيظ عليم) فقد مدح نفسه و وصف حاله.

مروج‏الذهب ج‏3 245 أهل حران و مروان: ..... ص : 245

و مضى مروان في هزيمته حتى أتى الموصل فمنعه أهلها من الدخول إليها، و أظهروا السواد لما رأوه من تولية الأمر عنه، و أتى حران- و كانت داره، و كان مقامه بها- و كان مقامه بها- و قد كان أهل حران قاتلهم الله تعالى حين أزيل لعن أبي تراب- يعني علي بن أبي طالب رضي الله عنه- عن المنابر يوم الجمعة امتنعوا عن إزالته، و قالوا: لا صلاة الا بلعن أبي تراب، و أقاموا على ذلك سنة حتى كان من أمر المشرق و ظهور المسوِّدة ما كان، و امتنع مروان من ذلك لانحراف الناس عنهم، و خرج مروان في أهله و سائر بني أمية عن حران، و عبر الفرات، و نزل عبد الله بن علي على باب حران، فهدم قصر مروان، و قد كان أنفق عليه عشرة آلاف ألف درهم، و احتوى على خزائن مروان و أمواله، و سار مروان فيمن معه من خواصه و عياله حتى انتهى الى نهر أبي فطرس من بلاد فلسطين و الأردن فنزل عليه، و سار

مروج‏الذهب ج‏3 290 خروج عبد الله بن علي: ..... ص : 289

سأجعل نفسي منك حيث جعلتها و للدهر أيام لهن عواقب‏

ثم بعث إليه بأبي مسلم، فكانت له معه حروب كثيرة ببلاد نصيبين في الموضع المعروف بدير الأعور، و صبر الفريقان جميعاً شهوراً على حربها، و احتفروا الخنادق، ثم انهزم عبد الله بن علي فيمن كان معه، و سار في نفر من خواصه الى البصرة، و عليها أخوه سليمان بن علي عم المنصور، فظفر أبو مسلم بما كان في عسكر عبد الله، فبعث إليه المنصور بيقطين بن موسى لقبض **الخزائن**، فلما دخل يقطين على أبي مسلم قال: السلام عليك أيها الأمير، قال: لا سَلَّم الله عليك يا ابن اللخْناء! أؤتمن على الدماء و لا أؤتمن على **الأموال**؟ فقال: له ما أبدى هذا منك أيها الأمير؟ قال: أرسلك صاحبك لقبض ما في يديَّ من **الخزائن**، فقال له: امرأته طالق ثلاثا إن كان أمير المؤمنين وَجَّهني إليك لغير تهنئتك بالظفر، فاعتنقه أبو مسلم، و أجلسه إلى جانبه، فلما انصرف قال لأصحابه: و الله إني لأعلم أنه قد طلق زوجته ثلاثاً، و لكنه وَفَّى لصاحبه.

مروج‏الذهب ج‏3 294 بين الخرمية و جيش المنصور: ..... ص : 294

فاجتمعت الخرمية- حين علمت بقتل أبي مسلم- بخراسان، فخرج فيهم رجل يقال له بسنفاد من نيسابور يطلب بدم أبي مسلم فسار في عسكر عظيم من بلاد خراسان إلى الري، فغلب عليها و على قومَس و ما يليها، و قبض على ما كان بالري من خزائن أبي مسلم، فكثر جمع بسنفاد بمن حوله من أهل الجبال و طبرستان، و لما اتصل خبر مسيرهم بالمنصور سَرَّحَ إليه جهور بن مراد العجلي في عشرة آلاف رجل، و تلاه بالعساكر، فالتقوا بين همذان و الري على طرف المفازة، فاقتتلوا قتالًا شديداً، و صبر الفريقان جميعاً، فقتل بسنفاد، و ولى أصحابه فقتل منهم ستون ألفاً و سبي منهم سبايا و ذراري كثيرة، و كان بين خروجه إلى مقتله سبعون ليلة، و ذلك في سنة ست و ثلاثين و مائة بعد قتل أبي مسلم بأشهر.

مروج‏الذهب ج‏3 409 الوقائع الحاسمة: ..... ص : 406

بالأمير الطاهر بن الحسين صبحونا صبيحة الاثنين‏

جمعوا جمعهم فثار إليهم كل صُلْب القناة و الساعدين‏

يا قتيل العُراة مُلقىً على الش طِّ تطأه الخيول في الجانبين‏

ما الذي كان في يديك إذا ما اص طلح الناس أية الخلتيْنِ‏

أ وزيرٌ أم قائد، بل بعيد أنتَ من ذين موضع الفرْقدين‏

كم بَصيرٍ غدا بعينين كي ين ظر ما حالهم فراح بعين‏

ليس يُخطُونَ ما يريدون ما إن يقصدوا منهم سوى الناظرين‏

و اشتد الأمر بمحمد المخلوع، فباع ما في خزائنه سراً، و فرق ذلك أرزاقا فيمن معه، و لم يبقَ معهم ما يعطيهم، و كثرت مطالبتهم إياه، و ضيق عليه طاهر، و كان نازلًا بباب الأنبار في بستان هنا لك، فقال محمد: وددت أن الله قتل الفريقين جميعاً، فما منهم إلا عدو: من معي و من عليّ، أما هؤلاء فيريدون آمالي، و أما أولئك فيريدون نفسي، و قال:

مروج‏الذهب ج‏3 410 الوقائع الحاسمة: ..... ص : 406

فلما رآهم يطلبون وزيره و ساروا إليه بعد طول تَمَادِ

أتى الأزْدَ إذ خاف التي لا بَقَا لها عليه، و كان الرأي رأي زياد

فقالوا له: أهلا و سهلا و مرحباً أصَبْتَ فكاشِفْ من اردت و عَادِ

فأصبح لا يخشى من الناس كلهم عدواً، و لو مالوا بقوة عاد

و الله لوددت أنه أجابني إلى ذلك فأبحته خزائني، و فَوَّضْتُ إليه ملكي، و رضيت بالمعاش تحت يديه، و لا أظنني مفلته، و لو كانت لي ألف نفس.

مروج‏الذهب ج‏4 83 فص من الياقوت الأحمر: ..... ص : 83

و قد كان المستعين في سنة ثمان و أربعين و مائتين أخرج من خزانة الخلافة فص ياقوت احمر، يعرف بالجبلي، و كانت الملوك تصونه، و كان الرشيد اشتراه بأربعين الف دينار، و نقش عليه اسمه احمد، و وضع ذلك الفص في اصبعه، فتحدث الناس بذلك، و قد ذكر ان ذلك الفص قد تداولته الملوك من الأكاسرة و قد نقش في قديم الزمان، و ذكر انه لم ينقشه ملك الا مات قتيلا، و كان الملك إذا مات و جلس تاليه في الملك حك النقش، فتداولته في اللبس الملوك، و هو غير منقوش، فيقع للنادر من الملوك فينقشه، و كان ياقوتاً احمر، يضي‏ء بالليل كضياء المصباح:

مروج‏الذهب ج‏4 103 سيرة المهتدي: ..... ص : 103

و قد كان المهتدي باللَّه ذهب في أمره إلى القصد و الدين، فقرب العلماء، و رفع من منازل الفقهاء، و عمهم ببره، و كان يقول: يا بني هاشم، دَعوني حتى أسلك مسلك عمر بن عبد العزيز فأكون فيكم مثل عمر بن عبد العزيز في بني أمية، و قلل من اللباس و الفرش و المطعم و المشرب، و أمر بإخراج آنية الذهب و الفضة من **الخزائن** فكسرت و ضربت دنانير و دراهم، و عمد إلى الصور التي كانت في المجالس فمحيت، و ذبح الكباش التي كان يُناطَح بها بين يدي الخلفاء و الديوك، و قتل السباع المحبوسة، و رفع بُسُط الديباج و كل فرش لم ترد الشريعة بإباحته، و كانت الخلفاء قبله تنفق على موائدها في كل يوم عشرة آلاف درهم، فأزال ذلك و جعل لمائدته و سائر مؤنه في كل يوم نحو مائة درهم، و كان يواصل الصيام، و قيل: إنه لما قتل استخرج رحله من الموضع الذي كان يأوي إليه، فأصيب له سفط مقفل، فتوهموا أن فيه مالًا أو جوهرا فلما فتح وجد فيه جبة صوف و غل، و قيل:

مروج‏الذهب ج‏4 123 خروج احمد بن طولون: ..... ص : 123

و في سنة اربع و ستين و مائتين كان خروج احمد بن طولون من مصر مظهراً للغزو في عساكر كثيرة و خلق من المطوعة قد انجذبوا معه من مصر و فلسطين، فقبل وصوله الى دمشق مات ماجور التركي بدمشق، و قد كان عليها، فدخلها احمد و احتوى على جميع تركته من **الخزائن** و غيرها، و سار منها الى حمص، و سار منها الى بلاد انطاكية، و وصلت مقدمته الى بلاد الاسكندرية من شاطئ بحر الروم، و وصل هو الى الموضع المعروف ببغراس من جبل اللكام، و قد تقدمته المطوعة و الغزاة الى الثغر الشامي، ثم عطف هو راجعاً من غير ان يكون تقدم الى الناس معرفة ذلك منه، حتى نزل مدينة انطاكية، و فيها يومئذ سيما الطويل في عدة منيعة من الأتراك و غيرهم. و قد قدمنا فيما تقدم من هذا الكتاب الخبر عن كيفية بناء

مروج‏الذهب ج‏4 168 حرب هارون الشاري: ..... ص : 166

قال: ويحكم!! أمرني صاحبُ الدار، فقالوا: هذا صاحب الدار يكلمك، قال: لا و الله ما هو هذا، فلما سمعوا كلامه و غفلته رحموه، و قالوا: هذا مجنون أو مخدوع خَدَعَه بعض جيران هذا العدل ممن قد حسده على ما أنعم الله تعالى به عليه، و هم الذين حملوا هذا الشيخ على هذا الفعل، فلما منعوه من الهدم مضى إلى الجرة التي جاء بها- و قد كان وضعها إلى جانب الباب- فأدخل يده فيها كأنه قد خبأ ثيابه فيها، فصرخ و بكى، فلم يشك العدل أن محتالًا خدعه و أخذ ثيابه فقال: و أي شي‏ء ذهب لك؟ قال: قميص جديد اشتريته أمس و مِلْحَفَة لبيتي و سَراويل، فرقُّوا له جميعاً، و دعاه العدل فكساه و وهب له دراهم كثيرة، و وهب له الجيران دراهم كثيرة، و انصرف غانماً، و هذا الشيخ كان يُعْرف بالعقاب، و يكني بأبي الباز، و له أخبار عجيبة و حيل لطيفة و هو الذي احتال للمتوكل، حين بايعه بختيشوع الطبيب، أنه إن سرق من داره شيئاً يعرفه في ثلاث ليالٍ ذكرت من ذلك الشهر فعليه أن يحمل إلى خزانة أمير المؤمنين عشرة آلاف دينار، و إن خرجت هذه الليالي و لم يتمَّ عليه ما ذكرنا فله الضيعة المعين ذكرها في المبايعة فأتي بهذا الشيخ في عنفوان شبابه إلى المتوكل، فضمن للمتوكل أن يأخذ من دار بختيشوع شيئاً لا ينكره و قد كان بختيشوع حرس داره و حصنها في هذه الليالي، فاحتال هذا الشيخ المعروف بالعقاب بحيل لطيفة الى ان سرق بختيشوع و جعله في صندوق و أتى به المتوكل، في خبر ظريف، و أنه رسول لعيسى بن مريم نزل إلى بختيشوع بشمع أسْرَجَه و تخليط عمله و بنج في طعام اتخذه أطْعَمَه لحراس داره في تلك الليلة، و قد ذكرنا ذلك في كتابنا «أخبار الزمان» و هذا الشيخ قد برز في مكايده و ما أورده من حيله على دالة المحتالة و غيرها من سائر المكارين و المحتالين ممن سلف و خلف منهم.

مروج‏الذهب ج‏4 283 ظهور الاطروش بطبرستان: ..... ص : 278

زيار إلى ملك من ملوك الديلم مما يلي قزْوين، و هو صاحب الطرم من أرض الديلم، و هو ابن أسوار المعروف بسلار الذي ولده في هذا الوقت صاحب أذربيجان و غيرها، ليأخذ عليه البيعة لأسفار بن شيرويه و العهد و الدخول في طاعته، فسار مرداويج إلى سلار، فتشاكيا ما نزل بالإسلام من أسفار بن شيرويه، و إخراجه البلاد، و قتله الرعية، و تركه العمارة و النظر في عواقب الأمور، فتحالفا و تعاقدا على التظافر على أسفار و التعاون على حربه، و قد كان أسفار سار في عساكره الى قزوينَ، و قرب من تُخوم الديلم من أرض الطرم من مملكة ابن أسوار منتظراً لصاحبه مرداويج بن زيار و أنه إن لم يَنْقَدِ ابن أسوار الى طاعته و رجع اليه رسوله بما لا يحبُّ وطي‏ء بلاده، و سلار هذا هو خالُ علي بن وهوذان المعروف بابن حسان ملك آخر من ملوك الديلم، و هو الذي قتل بالري، قتله ابن أسوار هذا في خبر يطول ذكره، فلما قرب مرداويج من عساكر أسفار راسل قواده و كاتبهم في معاونته على الفتك بأسفار، و أعلمهم مظاهرة سلار عليه، و قد كان القواد و سائر أصحابه سئموا أيامه و ملوا دولته، و كرهوا سيرته، فأجابوا مرداويج إلى ذلك فلما دنا من الجيش استشعر أسفار بن شيرويه البلاء، و علم توجُّه الحيلة عليه، و أن لا ناصر له من أصحابه و لا غيرهم لما تقدم من سوء سيرته، فهرب في نفر من غلمانه، فوافى مرداويجُ و قد فاته أسفار، فاستولى على الجيش و حاز **الخزائن** و **الأموال**، و أحضر وزير أسفار المعروف بمطرف الجرجاني، فاستخرج منه **الأموال**، و أخذ البيعة على القواد و الرجال، و فرق فيهم **الأموال** من الأرزاق و الجوائز، و زاد في أنزالهم، و أحسن إليهم بما لم يكونوا يعرفونه من أسفار، و مضى أسفار الى نحو مدينة السارية من بلاد طبرستان فلم يجد له ملجأ يقصده، و حار في أمره، فرجع يريد قلعة من قلاع الديلم منيعة تعرف بقلعة الموت، و كان فيها شيخ من شيوخ الديلم يعرف بأبي‏

مروج‏الذهب ج‏4 284 ظهور الاطروش بطبرستان: ..... ص : 278

موسى مع عدَّةٍ من الرجال قِبَله ذخائر أسفار بن شيرويه و كثير من خزائنه و أمواله، و كان مرداويج لما توجه له ذلك و ملك الجيش و **الأموال** خرج يتصيد على اميال من قزوين نحو الطريق الذي سلكه أسفار ليستعلم أمره، و أي البلاد سلك، و إلى اي القلاع لجأ، فمال الى القلعة فنظر الى خيل يسيرة في بعض الأودية، فأسرع أصحابه نحوها ليأخذوا خبرها، فوجدوا أسفار بن شيرويه في عِدَّةٍ يسيرة من غلمانه يؤم القلعة ليأخذ ماله فيها من **الأموال** و يجمع الرجال من الديلم و الجبل و يعود إلى حرب مرداويج بن زيار فأتى عليه مرداويج، فلما وقعت عينه عليه نزل فذبحه من ساعته، و أقبل رجال الديلم و الجبل نحو مرداويج، لما ظهر من بذله و إحسانه الى جنده، و تسامع الناس بادراره الأرزاق على جنده، فقصدوه من سائر الأمصار، فعظمت عساكره، و كثرت جيوشه، و اشتد أمره، و لم يَسَعْه ما في يديه من الأمصار، و لا كفى رجاله ما فيها من **الأموال**، ففرق قواده الى بلاد قم و كرخ ابن أبي دلف و البرج و همذان و أبهر و زنجان، فكان ممن أنفذ الى همذان ابن أخْتٍ له في جيش كثيف مع جماعة من قواده و رجاله، و كان بها جيش للسلطان مع أبي عبد الله محمد بن خلف الدينوري السرماني و معه خفيف غلام أبي الهيجاء عبد الله بن حَمْدان في جماعة من قواد السلطان، فكانت لهم مع الديلم حروب متصلة و وقائع كثيرة، و عاون أهل همذان أصحاب السلطان فقتل من رجال مرداويج خلق كثير من الديلم و الجبل نحو أربعة آلاف، و قتل ابن أخت مرداويج صاحب الجيش و المعروف بأبي الكراديس ابن علي بن عيسى الطلحي، و كان من وجوه قواد مرداويج، و ولت الديلم نحو مرداويج أوْحَشَ هزيمة، فلما أتاه الخبر و ضجَّتْ أخته و رأى ما نزل بها من أمر ولدها سار عن الري في جيوشه حتى نزل مدينة همذان على الباب المعروف بباب الأسد، و إنما سمي هذا البابُ بباب الأسد لأن أسداً من حجارة كان على ربوة من الأرض على الطريق المؤدية الى الريِ‏

مروج‏الذهب ج‏4 288 ظهور الاطروش بطبرستان: ..... ص : 278

الأرض، و كان معه من الأتراك نحو أربعة آلاف مماليك له في خاصته، دون من في عسكره من الأتراك، مع ما عنده من الأمراء و الأتراك، و كان سيئ الصحبة لهم، كثير القتل فيهم، فعملوا على قتله، و تحالفوا و قد كان على المسير الى مدينة السلام، و القبض على الملك، و تولية أصحابه مدن الإسلام بأسرها في شرق البلاد و غربها مما في يد ولد العباس، و غيرهم فأقطعَ الدور ببغداد لأهله، و لم يشك أن الأمر في يده و الملك له، فخرج ذات يوم الى الصيد و هو فرح مسرور، و انصرف و هو كذلك لما قد تم له الأمر و تأتى له من الملك فدخل الحمام بعد رجوعه في قصر أحمد بن عبد العزيز بن أبي دُلَف العجليِّ بأصبهان، فدخل اليه غلام من وجوه الأتراك، و هو بجكم، و كان من خواص الغلمان، و معه ثلاثة نفرٍ من وجوه الأتراك ارى احدهم توزون مدبر الدولة بعد بجكم، فقتلوه، فخرج بجكم و من معه، و قد كان أعلم الأتراك بذلك فكانوا له متأهبين دون سائر من في العسكر، فركبوا من فورهم،- و ذلك في سنة ثلاث و عشرين و ثلثمائة في خلافة الراضي- و تفرق الجيش عند وقوع الضجة، و انتهب بعض الناس بعضا، و أخذت **الخزائن** و انتهت **الأموال**، ثم إن الجبل و الديلم ثابوا و اجتمعوا و تشاوروا، و قالوا: إن بقينا على ما نحن عليه من التحزب بغير رئيس ننقاد اليه هلكنا، فاجتمع امرهم على مبايعة وشمكير أخي مرداويج، و تفسير وشمكير بالعربية: الآخذ، و تفسير مرداويج معلق الرجال، و قد يكتب مزداويج بالزاي، فبايعوا وشمكير بعد أن تفرق كثير من الجيش، ففرق فيهم كثيراً مما بقي من **الأموال**، و أحسن اليهم، و توجَّه فيمن معه من العساكر إلى الري فنزلها، و سار بجكم التركي فيمن معه من الأتراك و قد جمعوا أنفسهم الى أن يخلصوا من الديلم، و سار الى بلاد الدِّينورِ فجبى منها الخراج و أخذ كثيراً من **الأموال**، و سار إلى النهروان على أقل من يومين من مدينة السلام، فراسل الراضي،

### نرم افزار تاریخ تشیع

موضوع بیت المال در تاریخ تشیع 923 مورد موجود است به خاطر حجم زیاد نیاوردم ولی در صورت نیاز به مصادیق تاریخی قابل مشاهده است

1. ( 1) مجمع‏البيان، ج 3- 4، ص 796. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 2) وسائل‏الشيعة، ج 9، ص 523، أبواب الأنفال و ما يختصّ بالامام( آل‏البيت( ع)). [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 3) از جمله« قل الأنفال للّه و الرّسول» كه تعيين‏كننده مالكيّت انفال است و در پاسخ مسلمانان، ايراد شده، استفاده مى‏شود كه پرسش آنان درباره مالكيّت انفال و به‏طور طبيعى تقسيم آن بوده است. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 4) برداشت با توجّه به شأن نزول و سياق آيات و جمله« أصلحوا ذات بينكم» قابل استفاده است.( مجمع‏البيان، ذيل آيه) [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 5) جمله« أصلحوا ذات بينكم» و سياق آيه، نشان مى‏دهد كه درباره تقسيم انفال، نزاع و كشمكش بوده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 1) برداشت، بنابر اين است كه آيه، متصّل به قبل بوده و تشبيه را در ناخشنودى مسلمانان از تقسيم انفال بدانيم.( الكشّاف، ذيل آيه) [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 2) برداشت بنابر اين است كه« عن» صله و« يسألونك» به معناى« از تو درخواست مى‏كنند» باشد. گفتنى است كه امر به تقوا در پايان آيه مى‏تواند مؤيّد اين نكته باشد كه آنان از انفال، سهم مى‏خواستند و خداوند آن‏ها را به تقوا سفارش كرده و پاسخ داده است كه انفال از آن چه كسانى است.( مجمع‏البيان، ذيل آيه) [↑](#footnote-ref-7)
8. ( 3) قدر مسلّم از انفال، در« يسئلونك عن الأنفال» به قرينه سياق آيات بعد- كه درباره جنگ بدر است و نيز شأن نزول نقل شده- غنايم جنگى است.( الكشّاف، ذيل آيه) [↑](#footnote-ref-8)
9. هاشمى رفسنجانى، اكبر، فرهنگ قرآن، 33جلد، بوستان كتاب قم (انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم) - ايران - قم، چاپ: 2، 1383 ه.ش. [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 1). لسان‏العرب، ج 14، ص 244؛ القاموس المحيط، ج 4، ص 79،« نفل» [↑](#footnote-ref-10)
11. ( 2). مفردات، ص 820؛ لسان العرب، ج 14، ص 245،« نفل» [↑](#footnote-ref-11)
12. ( 3). التبيان، ج 5، ص 72؛ لسان‏العرب، ج 14، ص 245،« نفل» [↑](#footnote-ref-12)
13. ( 4). مجمع‏البحرين، ج 3، ص 1819؛ المصباح، ص 619،« نفل» [↑](#footnote-ref-13)
14. ( 5). شرايع‏الاسلام، ج 1، ص 183؛ جواهر الكلام، ج 16، ص 115- 116 [↑](#footnote-ref-14)
15. ( 6). دراسات فى ولاية الفقيه، ج 1، ص 103- 104؛ انفال و آثار آن در اسلام، ص 40 [↑](#footnote-ref-15)
16. ( 7). القاموس‏الفقهى، ص 358؛ الفقه الاسلامى، ج 8، ص 5891 [↑](#footnote-ref-16)
17. ( 8). جواهرالكلام، ج 16، ص 116؛ الخمس والانفال، ص 329 [↑](#footnote-ref-17)
18. ( 9). دراسات فى ولاية الفقيه، ج 4، ص 5 [↑](#footnote-ref-18)
19. ( 1). جواهر الكلام، ج 16، ص 115؛ مصباح الفقيه، ج 14، ص 238؛ الحدائق، ج 12، ص 470 [↑](#footnote-ref-19)
20. ( 2). مفتاح‏الكرامه، ج 8، ص 416؛ جواهرالكلام، ج 16، ص 123 [↑](#footnote-ref-20)
21. ( 3). شرايع الاسلام، ج 1، ص 184؛ كتاب البيع، ج 3، ص 26؛ دراسات فى ولاية الفقيه، ج 4، ص 107 [↑](#footnote-ref-21)
22. ( 4). شرايع الاسلام، ج 3، ص 276- 277؛ جواهرالكلام، ج 38، ص 76- 77 [↑](#footnote-ref-22)
23. ( 5). التبيان، ج 9، ص 564؛ فقه‏القرآن، ج 1، ص 250 [↑](#footnote-ref-23)
24. ( 6). جواهرالكلام، ج 21، ص 147؛ لسان العرب، ج 10، ص 133،« غنم» [↑](#footnote-ref-24)
25. ( 7). جواهر الكلام، ج 16، ص 116- 117، 126؛ مصباح الفقيه، ج 14، ص 251 [↑](#footnote-ref-25)
26. ( 8). دراسات فى ولاية الفقيه، ج 3، ص 136؛ ج 4، ص 9 [↑](#footnote-ref-26)
27. ( 9). جامع البيان، مج 6، ج 9، ص 228؛ مجمع البيان، ج 4، ص 796؛ تفسير قرطبى، ج 7، ص 229 [↑](#footnote-ref-27)
28. ( 1). التبيان، ج 6، ص 72- 73؛ مجمع‏البيان، ج 4، ص 796- 797؛ التفسيرالكبير، ج 5، ص 448 [↑](#footnote-ref-28)
29. ( 2). جامع البيان، مج 6، ج 9، ص 224- 227؛ مجمع‏البيان، ج 4، ص 795- 796 [↑](#footnote-ref-29)
30. ( 3). جامع‏البيان، مج 6، ج 9، ص 227؛ التفسير الكبير، ج 15، ص 115 [↑](#footnote-ref-30)
31. ( 4). الام، ج 4، ص 142؛ الفقه الاسلامى، ج 8، ص 5891- 5892؛ التفسير الكبير، ج 15، ص 115 [↑](#footnote-ref-31)
32. ( 5). تهذيب الاحكام، ج 3، ص 116- 118؛ الكافى، ج 1، ص 621؛ الحدائق، ج 12، ص 471- 474 [↑](#footnote-ref-32)
33. ( 6). مصباح الفقيه، ج 14، ص 237- 254؛ النهايه، ص 199- 200؛ تذكرة الفقها، ج 5، ص 438- 440 [↑](#footnote-ref-33)
34. ( 7). جواهر الكلام، ج 16، ص 131؛ المقنعه، ص 278 [↑](#footnote-ref-34)
35. ( 8). كتاب البيع، ج 3، ص 25- 26؛ مصطلحات الفقه، ص 95 [↑](#footnote-ref-35)
36. ( 9). تذكرة الفقها، ج 5، ص 438- 440؛ جواهر الكلام، ج 16، ص 115- 128 [↑](#footnote-ref-36)
37. ( 10). آشنايى با قرآن، ج 3، ص 76- 77؛ دراسات فى‏ولاية الفقيه، ج 3، ص 136؛ ج 4، ص 6- 9؛ جهاد در اسلام، ص 243- 248؛ نمونه، ج 7، ص 81- 82 [↑](#footnote-ref-37)
38. ( 1). جهاد در اسلام، ص 250 [↑](#footnote-ref-38)
39. ( 2). جواهرالكلام، ج 16، ص 129؛ مختلف الشيعه، ج 3، ص 209- 210؛ مصباح الفقيه، ج 14، ص 255 [↑](#footnote-ref-39)
40. ( 3). الميزان، ج 9، ص 7- 10؛ دراسات فى ولاية الفقيه، ج 3، ص 136 [↑](#footnote-ref-40)
41. ( 4). جامع البيان، مج 14، ج 28، ص 45- 47؛ مجمع‏البيان، ج 9، ص 390 [↑](#footnote-ref-41)
42. ( 5). همان؛ تفسير قرطبى، ج 18، ص 10 [↑](#footnote-ref-42)
43. ( 6). مجمع‏البيان، ج 6، ص 634؛ ج 7، ص 478؛ الدرالمنثور، ج 5، ص 273- 274؛ شواهد التنزيل، ج 1، ص 438- 442 [↑](#footnote-ref-43)
44. ( 7). الكافى، ج 1، ص 622- 623؛ وسائل الشيعه، ج 9، ص 525؛ مجمع البيان، ج 7، ص 478 [↑](#footnote-ref-44)
45. ( 1). جامع‏البيان، مج 6، ج 9، ص 234؛ التفسير الكبير، ج 15، ص 116؛ المبسوط، ج 2، ص 64- 65 [↑](#footnote-ref-45)
46. ( 2). الميزان، ج 9، ص 10؛ دراسات فى ولاية الفقيه، ج 4، ص 8 [↑](#footnote-ref-46)
47. ( 3). نمونه، ج 7، ص 82 [↑](#footnote-ref-47)
48. ( 4). تفسير قرطبى، ج 8، ص 4؛ دراسات فى ولاية الفقيه، ج 4، ص 10 [↑](#footnote-ref-48)
49. ( 5). كنزالعرفان، ج 1، ص 254؛ عوالى اللئالى، ج 2، ص 79 [↑](#footnote-ref-49)
50. ( 6). وسائل الشيعه، ج 9، ص 524 [↑](#footnote-ref-50)
51. ( 1). تفسير قرطبى، ج 8، ص 4؛ انوارالفقاهه،« الخمس‏والانفال»، ص 587 [↑](#footnote-ref-51)
52. ( 2). تفسير قرطبى، ج 18، ص 11؛ مستند العروة الوثقى،« الخمس»، ص 352؛ الخمس، ص 645 [↑](#footnote-ref-52)
53. ( 3). تهذيب الاحكام، ج 4، ص 177؛ وسائل الشيعه، ج 9، ص 527 [↑](#footnote-ref-53)
54. ( 4). التبيان، ج 9، ص 564؛ التفسير الكبير، ج 29، ص 284- 285؛ الميزان، ج 19، ص 203 [↑](#footnote-ref-54)
55. ( 5). الكافى، ج 1، ص 617- 627؛ وسائل‏الشيعه، ج 9، ص 523- 534 [↑](#footnote-ref-55)
56. ( 6). كتاب البيع، ج 3، ص 24؛ الخمس والانفال، ص 331 [↑](#footnote-ref-56)
57. ( 7). همان؛ جامع أحاديث الشيعه، ج 10، ص 108- 114 [↑](#footnote-ref-57)
58. ( 8). فرهنگ جهاد، ش 30، ص 158؛ دراسات فى ولايةالفقيه، ج 4، ص 20- 22 [↑](#footnote-ref-58)
59. ( 1). مجمع البيان، ج 9، ص 392؛ نمونه، ج 23، ص 507 [↑](#footnote-ref-59)
60. ( 2). الفرقان، ج 28، ص 239 [↑](#footnote-ref-60)
61. ( 3). نمونه، ج 23، ص 507 [↑](#footnote-ref-61)
62. ( 4). التبيان، ج 9، ص 564؛ التفسير الكبير، ج 19، ص 285؛ الميزان، ج 19، ص 203 [↑](#footnote-ref-62)
63. ( 5). الكافى، ج 1، ص 623- 624؛ وسائل‏الشيعه، ج 9، ص 523- 534 [↑](#footnote-ref-63)
64. ( 6). كنز العمال، ج 4، ص 522- 523؛ الميزان، ج 19، ص 202 [↑](#footnote-ref-64)
65. ( 7). مجمع البيان، ج 9، ص 391؛ التفسير الكبير، ج 29، ص 285 [↑](#footnote-ref-65)
66. ( 8). الفرقان، ج 27- 28، ص 237 [↑](#footnote-ref-66)
67. ( 9). مجمع البيان، ج 9، ص 391؛ الميزان، ج 19، ص 203 [↑](#footnote-ref-67)
68. ( 10). مجمع البيان، ج 9، ص 391؛ الميزان، ج 19، ص 203 [↑](#footnote-ref-68)
69. ( 11). التبيان، ج 9، ص 564؛ الفرقان، ج 28، ص 237 [↑](#footnote-ref-69)
70. ( 12). نمونه، ج 23، ص 505- 506 [↑](#footnote-ref-70)
71. ( 13). جامع البيان، مج 14، ج 28، ص 50- 51؛ المنير، ج 28، ص 77 [↑](#footnote-ref-71)
72. ( 1). جامع‏البيان، مج 14، ج 28، ص 52؛ مجمع البيان، ج 9، ص 392 [↑](#footnote-ref-72)
73. ( 2). همان؛ الميزان، ج 19، ص 204 [↑](#footnote-ref-73)
74. ( 3). همان؛ روح المعانى، مج 15، ج 28، ص 72 [↑](#footnote-ref-74)
75. ( 4). الفرقان، ج 27- 28، ص 237 [↑](#footnote-ref-75)
76. ( 5). السيرة النبويه، ج 3، ص 192 [↑](#footnote-ref-76)
77. ( 6). مجمع‏البيان، ج 6، ص 634؛ ج 7، ص 478؛ الدرالمنثور، ج 5، ص 273- 274؛ كنزالعمال، ج 3، ص 767 [↑](#footnote-ref-77)
78. ( 7). القواعد و الفوائد، ج 1، ص 349؛ المجموع، ج 15، ص 229؛ الام، ج 4، ص 58 [↑](#footnote-ref-78)
79. ( 8). الكافى، ج 1، ص 617- 626؛ تهذيب الاحكام، ج 3، ص 116- 118؛ وسائل الشيعه، ج 9، ص 523- 537 [↑](#footnote-ref-79)
80. ( 1). مجمع البيان، ج 9، ص 392؛ روح المعانى، مج 15، ج 28، ص 71- 72؛ الميزان، ج 19، ص 204 [↑](#footnote-ref-80)
81. ( 2). مجمع البيان، ج 4، ص 797 [↑](#footnote-ref-81)
82. ( 3). وسائل الشيعه، ج 9، ص 525- 526؛ مستدرك‏الوسائل، ج 7، ص 298- 301 [↑](#footnote-ref-82)
83. ( 4). شرايع الاسلام، ج 1، ص 184؛ كتاب البيع، ج 3، ص 26؛ دراسات فى ولاية الفقيه، ج 4، ص 107 [↑](#footnote-ref-83)
84. ( 5). الكافى، ج 5، ص 279؛ من لايحضره الفقيه، ج 3، ص 240؛ الاستبصار، ج 3، ص 107 [↑](#footnote-ref-84)
85. ( 6). وسائل الشيعه، ج 9، ص 543، 554؛ جامع احاديث الشيعه، ج 1، ص 87- 100 [↑](#footnote-ref-85)
86. ( 7). جواهر الكلام، ج 16، ص 134- 141؛ مستمسك‏العروه، ج 9، ص 604- 606 [↑](#footnote-ref-86)
87. ( 8). دراسات فى ولاية الفقيه، ج 4، ص 110، 120 [↑](#footnote-ref-87)
88. ( 9). صحيفه نور، ج 20، ص 165؛ ج 21، ص 34 [↑](#footnote-ref-88)
89. مركز فرهنگ و معارف قرآن، دايرة المعارف قرآن كريم، 10جلد، بوستان كتاب قم (انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم) - ايران - قم، چاپ: 3، 1382 ه.ش. [↑](#footnote-ref-89)
90. ( 1). زادالمسير، ج 3، ص 316؛ نهج‏البيان، ج 2، ص 378؛ بصائرذوى التمييز، ج 1، ص 222 [↑](#footnote-ref-90)
91. ( 2). مجمع البيان، ج 10، ص 613؛ التمهيد، ج 1، ص 137 [↑](#footnote-ref-91)
92. ( 3). الاتقان، ج 1، ص 20؛ التمهيد، ج 1، ص 137 [↑](#footnote-ref-92)
93. ( 4). همان [↑](#footnote-ref-93)
94. ( 5). روض الجنان، ج 9، ص 54 [↑](#footnote-ref-94)
95. ( 6). الاتقان، ج 1، ص 18- 20؛ التحرير و التنوير، ج 9، ص 246؛ التفسير الحديث، ج 7، ص 7 [↑](#footnote-ref-95)
96. ( 7). اسباب‏النزول، ص 61- 62؛ مجمع البيان، ج 2، ص 551، 553 [↑](#footnote-ref-96)
97. ( 8). التفسير الحديث، ج 7، ص 8 [↑](#footnote-ref-97)
98. ( 9). فى ظلال القرآن، ج 3، ص 1429؛ التحرير والتنوير، ج 9، ص 246 [↑](#footnote-ref-98)
99. ( 10). تفسير الجلالين، ص 180 [↑](#footnote-ref-99)
100. ( 1). فى‏ظلال القرآن، ج 3، ص 1430؛ المكى والمدنى‏فى‏القرآن، ج 2، ص 544- 567 [↑](#footnote-ref-100)
101. ( 2). التفسير الحديث، ج 7، ص 7؛ الميزان، ج 9، ص 8 [↑](#footnote-ref-101)
102. ( 3). التمهيد، ج 1، ص 228 [↑](#footnote-ref-102)
103. ( 4). تاريخ قرآن، ص 570 [↑](#footnote-ref-103)
104. ( 5). فى ظلال القرآن، ج 3، ص 1429؛ التحرير و التنوير، ج 9، ص 244 [↑](#footnote-ref-104)
105. ( 6). المعجم الاحصايى، ج 1، ص 301 [↑](#footnote-ref-105)
106. ( 7). البيان فى عد آى القرآن، ص 158؛ مجمع‏البيان، ج 4، ص 794؛ بصائر ذوى التمييز، ج 1، ص 222 [↑](#footnote-ref-106)
107. ( 8). بصائرذوى التمييز، ج 1، ص 222؛ التحرير و التنوير، ج 9، ص 245 [↑](#footnote-ref-107)
108. ( 9). همان؛ الاتقان، ج 1، ص 119 [↑](#footnote-ref-108)
109. ( 10). تاريخ دمشق، ج 60، ص 145؛ تاريخ طبرى، ج 3، ص 199؛ تفسير بقاعى، ج 3، ص 182 [↑](#footnote-ref-109)
110. ( 11). تفسير عياشى، ج 1، ص 73؛ الدرالمنثور، ج 4، ص 120؛ الميزان، ج 9، ص 149- 150 [↑](#footnote-ref-110)
111. ( 12). روح المعانى، مج 6، ج 10، ص 230 [↑](#footnote-ref-111)
112. ( 13). الدرالمنثور، ج 4، ص 120 [↑](#footnote-ref-112)
113. ( 1). التفسير الكبير، ج 15، ص 216؛ روح المعانى، مج 6، ج 10، ص 230- 232 [↑](#footnote-ref-113)
114. ( 2). مجمع البيان، ج 4، ص 794؛ المنير، ج 9، ص 236 [↑](#footnote-ref-114)
115. ( 3). جامع البيان، مج 6، ج 10، ص 50- 54؛ فتح‏المنان، ص 311- 315؛ النسخ فى القرآن، ج 2، ص 828 [↑](#footnote-ref-115)
116. ( 4). التبيان، ج 5، ص 154؛ روض الجنان، ج 9، ص 147 [↑](#footnote-ref-116)
117. ( 5). نمونه، ج 9، ص 239 [↑](#footnote-ref-117)
118. ( 6). قلائدالمرجان، ص 111- 113؛ التمهيد، ج 2، ص 352- 355 [↑](#footnote-ref-118)
119. ( 7). الاتقان، ج 2، ص 45- 52؛ البيان، ص 287، 352 [↑](#footnote-ref-119)
120. ( 8). التحرير و التنوير، ج 9، ص 244- 245؛ الموسوعة القرآنيه، ج 3، ص 177؛ الميزان، ج 9، ص 8 [↑](#footnote-ref-120)
121. ( 9). الميزان، ج 9، ص 4 [↑](#footnote-ref-121)
122. ( 1). مجمع البيان، ج 4، ص 798- 799 [↑](#footnote-ref-122)
123. ( 1). مجمع البيان، ج 4، ص 842؛ الميزان، ج 9، ص 94 [↑](#footnote-ref-123)
124. ( 2). مجمع البيان، ج 4، ص 856؛ الميزان، ج 9، ص 123 [↑](#footnote-ref-124)
125. ( 1). بصائر ذوى التمييز، ج 1، ص 226 [↑](#footnote-ref-125)
126. ( 2). ثواب الاعمال، ص 106، 237 [↑](#footnote-ref-126)
127. ( 3). تفسير عياشى، ج 2، ص 73؛ مجمع‏البيان، ج 4، ص 794 [↑](#footnote-ref-127)
128. مركز فرهنگ و معارف قرآن، دايرة المعارف قرآن كريم، 10جلد، بوستان كتاب قم (انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم) - ايران - قم، چاپ: 3، 1382 ه.ش. [↑](#footnote-ref-128)